

سیاست خارجی ایران
در دوران پهلوی

۱۳۵۷ ـــ ۱۳۰۰

تألیف عبدالرضا هوشنگ مهدوی

چاپ دوم

نشر البرز
تهران، ۱۳۷۴

چاپ دوم: ۱۳۷۴
شمار نسخه‌های این چاپ: ۲۰۰۰

لیتوگرافی: لیتوگرافی بهار
چاپ: چاپخانهٔ آسمان

فهرست

پیشگفتار

ایران یکی از نخستین کشورهایی بود که استعمار نو را آزمایش کرد. به‌دنبال جنگ جهانی اول و فروپاشی چهار امپراتوری بزرگ ــ آلمان، اتریش ـ مجارستان، روسیه و عثمانی ــ دولت بریتانیا که برندهٔ واقعی جنگ بشمار می‌رفت، ابتدا درصدد برآمد با همان شیوهٔ قدیمی استعماری، ایران را نیز مانند مصر و افغانستان تحت‌الحمایهٔ خود قرار دهد و در اجرای همین سیاست بود که قرارداد ۱۹۱۹ را با وثوق‌الدوله امضا کرد که دارایی و ارتش ایران را تحت نظارت مستشاران انگلیسی قرار می‌داد. اما هنگامی که قرارداد مزبور با مخالفت شدید دولتهای امریکا و فرانسه روبرو گردید که آن را مغایر با چهارده مادهٔ پیشنهادی پرزیدنت ویلسون و میثاق جامعهٔ ملل دانستند که حق تعیین سرنوشت را برای کلیه ملتهای آزاد شده به‌رسمیت شناخته بود، و ضمناً ناسیونالیستهای ایرانی نیز به‌مخالفت با آن برخاستند، انگلیسیها از اجرای قرارداد و استعمار مستقیم صرفنظر کرده ناچار به‌شیوهٔ جدیدی متوسل شدند و آن استقرار یک رژیم دست نشاندهٔ بظاهر ناسیونالیست بود که در عمل نقشه‌های آنان را اجرا کند و حافظ منافعشان باشد. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و استقرار حکومت رضاخان در این راستا بود.

دوران پنجاه و هفت سالهٔ پهلوی را به‌سه بخش می‌توان تقسیم کرد:

۱ ــ دیکتاتوری بیست ساله ۱۳۲۰ ــ ۱۳۰۰: در این دوره، رژیم رضاشاهی سد محکمی در برابر کمونیسم ایجاد کرد، قروض ایران به‌انگلستان را تمام و کمال پرداخت، قرارداد نفت جنوب را به‌مدت شصت سال تمدید کرد، آبراه اروندرود را

برخلاف موازین بین‌المللی تحت اختیار دولت عراق دست نشاندهٔ انگلیس قرار داد و به‌اشارهٔ لندن در پیمان منطقه‌ای سعدآباد شرکت کرد، بی‌آنکه ملت هیچ گونه حق اظهارنظر و مشارکت در تعیین سرنوشت خود را داشته باشد. در شهریور ۱۳۲۰ وقتی رضاشاه خواست پایش را از دایرهٔ نفوذ بریتانیا بیرون بگذارد، انگلیسیها به‌بهانهٔ وجود ستون پنجم آلمان در ایران و در واقع به‌علت مقتضیات جنگی و حفظ ذخایر نفت و راههای خاورمیانه، دست اتحاد به‌سوی دشمن دیرینهٔ خود روسیهٔ شوروی دراز کردند و دیکتاتور ساخته و پرداختهٔ خود را فدای این اتحاد و از صحنه خارج نمودند.

۲ ــ **دوران دموکراسی ۱۳۳۲ ــ ۱۳۲۰**: پس از استعفای رضاشاه انگلیسیها به‌دلایل گوناگون ناچار شدند با استقرار دموکراسی در ایران موافقت کنند. به‌برکت وجود دموکراسی بود که در این دورهٔ دوازده ساله رجال استخوان‌داری مانند قوام‌السلطنه و دکتر مصدق که در دوران مشروطیت پرورش یافته بودند روی کار آمدند. اگر چه شخصیت و محبوبیت قوام‌السلطنه قابل مقایسه با مصدق نبود، ولی او توانست با حسن تدبیر و سیاست آذربایجان را نجات دهد. مصدق نیز توانست با استفاده از رقابتهای بین‌المللی و اتکاء به‌آراء مردم نفت را ملی کند و بساط یکصد و پنجاه سالهٔ استعمار بریتانیا را از ایران برچیند و ضمناً برای نخستین بار طعم شیرین آزادی و دموکراسی را به‌مردم ایران بچشاند. اما به‌دموکراسی نوپای ایران ضربات سهمگینی از چپ و راست وارد شد تا اینکه سرانجام در برابر کودتای نظامی ۲۸ مرداد از پای درآمد. به‌عقیدهٔ نگارنده هرگاه هریک از کشورهای جهان سوم مثلاً هند که در این راه گام نهاده بود، در آغاز کار دچار چنین ضرباتی می‌شد، وضعی بمراتب بدتر از ایران پیدا می‌کرد و هرگز نمی‌توانست تبدیل به‌بزرگترین دموکراسی جهان شود.

۳ ــ **دیکتاتوری محمدرضا شاه ۱۳۵۷ ــ ۱۳۳۲**: به‌دنبال کودتای ننگین ۲۸ مرداد که با نقشهٔ انگلیسیها و پول امریکاییها بدست مزدوران ایرانی آنان صورت گرفت، کشور ما یک بار دیگر گرفتار رژیم دیکتاتوری گردید که بمراتب شدیدتر و سخت‌گیرتر از رژیم رضاشاه بود. مردم یک بار دیگر به‌مدت بیست و پنج سال از مشارکت و اظهارنظر در امور خود محروم شدند و رژیم کودتا دست به‌اقداماتی به‌این شرح زد: (الف) به‌سیاست موازنه و بی‌طرفی سنتی ایران پایان بخشید و با

شرکت در پیمان نظامی بغداد (سنتو) و امضای موافقتنامهٔ دفاعی دو جانبه با امریکا کشور ما را یکسره به‌جهان غرب وابسته ساخت و با این کار خود دشمنیهای زیادی را برانگیخت بی‌آنکه سودی عایدش شود. (ب) با انعقاد قرارداد نفت با کنسرسیوم، کارتلهای بین‌المللی نفت را قادر ساخت که طی بیست سال بعدی بیش از ۲۵ میلیارد بشکه نفت را به‌بهای ناچیز ۱/۷۰ دلار صادر و در واقع تاراج کنند و دستاوردهای ملی شدن نفت را بر باد دهند. (ج) دموکراسی نوپای ایران را که تازه داشت نُضج می‌گرفت لگدمال و هر صدای آزادیخواهانه‌ای را در گلو خفه کرد و جلو هرگونه فعالیت سیاسی قانونی را گرفت و با این کار خود خواه‌ناخواه جوانان پرشور را به‌سوی مقاومت مسلحانه و مردم عادی را به‌سوی انقلاب سوق داد. (د) دخالت امریکا در کودتا و سپس در امور داخلی ایران و حمایت از رژیم کودتا مردم را از امریکاییان روگردان و متنفر ساخت و روابط ایران و امریکا پس از حضور چهل هزار کارشناس امریکایی در ایران به‌دشمنی و خشونت گرایید. این گونه کارها زمینه‌ساز انقلابی شد که در ۱۳۵۷ ایران را به‌لرزه در آورد، دنیا را به‌شگفتی واداشت و رژیم پهلوی را به‌گورستان تاریخ سپرد.

شاه سابق که پس از کودتای ۲۸ مرداد شخصاً سیاست خارجی ایران را دردست گرفته بود، گمان می‌کرد با نادیده گرفتن تاراج نفت، قرار دادن رژیم خود زیر چتر حمایت امریکا، تبدیل ایران به‌زرادخانه جنگ‌افزارهای پیشرفتهٔ امریکایی، استخدام دهها هزار مستشار و کارشناس امریکایی در رشته‌های مختلف نظامی، اجازهٔ استقرار ایستگاههای استراق سمع الکترونیکی امریکا در مرز شوروی، اعطای مصونیت دیپلوماتیک به کلیهٔ امریکاییان مقیم ایران و اطاعت بی‌چون و چرا از اوامر واشینگتن خواهد توانست برای رژیم خود پشتوانه محکمی فراهم سازد و بقای آن را تضمین نماید، غافل از اینکه تاریخ نشان داده است که رژیمهای خودکامه‌ای که پایگاه مردمی ندارند و به‌خواسته‌های مشروع ملت خود اعتنا نکرده و آنان را در تعیین سرنوشت خود دخالت نمی‌دهند، هرگز قابل دوام نبوده و دیر یا زود محکوم به‌فنا می‌باشند.

اکنون که در حدود هفده سال از سقوط رژیم پهلوی می‌گذرد، شاید بتوان جنبه‌های منفی و مثبت آن را در سیاست خارجی در کفهٔ ترازو گذاشت و سبک و سنگین کرد. از جنبه‌های منفی آن یکی ایجاد گودالی عمیق میان ایران و کشورهای

جهان سوم بویژه کشورهای عربی و اسلامی بود که از سیاست یک‌جانبهٔ شاه و روابط پنهانی او با اسرائیل ــ بویژه فروش نفت به‌آن کشور ــ ناراضی بودند و شکایت داشتند. این اختلاف گاهی مانند زمان رویارویی جمال عبدالناصر با شاه حالت علنی و حاد پیدا کرد ولی همیشه در خفا وجود داشت. دیگری تبدیل ایران به‌یکی از ابزارهای سیاست امریکا در منطقه بود: لشکرکشی به‌ظفار، اعزام هیئت نظامی به‌ویتنام جنوبی، مداخله در شاخ افریقا و اعطای کمک مالی به‌بسیاری از کشورها به‌دستور واشینگتن انجام می‌گرفت و هیچ نفعی عاید ایران نمی‌کرد. به‌قول روزنامه **لوموند**: «شاه ایران از پشتیبانی قدرتهای خارجی بیشتر برخوردار بود تا ملت خودش».

اما جنبه‌های مثبت آن تلاش در حفظ آرامش در منطقه و برقراری مناسبات دوستانه با کشورهای همسایه بود: با اتحاد شوروی به‌دنبال تعهد به‌عدم واگذاری پایگاه پرتاب موشک به‌کشورهای دیگر در ۱۳۴۱؛ با عراق پس از امضای موافقتنامهٔ الجزایر و حل مسئله اروندرود به‌نفع ایران در ۱۳۵۳؛ و با ترکیه و پاکستان از طریق همکاری در سازمان عمران منطقه‌ای؛ و بالاخره استرداد جزایر سه‌گانه دهانه خلیج فارس که از دیرباز به‌ایران تعلق داشت.

انتشار کتاب «تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی» در بهار ۱۳۶۸، استقبالی که از آن به‌عمل آمد و برندهٔ لوح تقدیر از وزارت فرهنگ و آموزش عالی شد، نگارنده را بر آن داشت که بخشهایی از مطالب آن را با اسناد و مدارک و کتابهایی که در سالهای اخیر منتشر شده است تکمیل کند و به‌صورت کتابی در آورد که اکنون در دست دارید.

نگارنده که بیش از سی سال رویدادهای بین‌المللی را دنبال کرده و به‌اقتضای شغلی که در گذشته داشته است از نزدیک شاهد بسیاری از مسائل مندرج در این کتاب بوده، امیدوار است با انتشار آن نسل جوان را به‌حقایق امور دیپلوماسی جهانی آشنا سازد تا بیش از پیش در اعتلای نام ایران عزیز کوشا باشند.

دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی
استاد علوم سیاسی دانشگاه امام صادق

فصل یکم

ایران در فاصلهٔ دو جنگ

(۱۲۹۷ ــ ۱۳۱۸)

... ما در ۱۹۱۹ قراردادی با ایران بستیم که شما و بسیاری از مردم گمان بردند که ما می‌خواهیم ایران را تحت حمایت خود در آوریم. این کار به‌سبب آن بود که از مشاهدهٔ وقایع چندین ساله مأیوس شده بودیم که ایرانیها خودشان بتوانند امور خود را اداره کنند. پس از آنکه دیدیم ملت ایران نسبت به‌آن قرارداد بدبین است و آن را مبنی بر غرض فاسد می‌داند قرارداد را لغو کردیم و در عوض از دولت ایران تقویت و مساعدت کردیم که نظم و امنیت و اقتدار را در کشور خود برقرار نماید. تمام تقویت و مساعدت ما از رضا شاه پهلوی سرّش این بود.

بیانیهٔ ۱۴ آبان ۱۳۲۰ دولت انگلیس که از رادیو بی‌بی‌سی پخش شد.

۱. دورنمای کلی

انقلاب بلشویکی روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ و شکست آلمان امپراتوری و متحدانش در نوامبر ۱۹۱۸ دو رویداد بسیار مهمی بود که در اوایل قرن بیستم چهرهٔ جهان را به‌کلی دگرگون کرد و نظم جهانی راکه با عهدنامهٔ وستفالی ۱۶۴۸ با شناختن تفوق پنتارشی (پنج دولت معظم فرانسه، انگلستان، اتریش، پروس و روسیه) برقرار شده و با عهدنامهٔ کنگرهٔ وین ۱۸۱۵ مسجل شده بود برهم زد. اکنون دولتهای آلمان، اتریش و روسیه از زمرهٔ دول پنجگانه خارج شده بودند اما علاوه بر انگلستان و فرانسه که فاتحان جنگ به‌شمار می‌رفتند یک دولت جوان و تازه نفس نیز به‌آنها افزوده شده بود: ایالات متحد امریکا که پس از یک صد سال سیاست انزواطلبی را ترک نموده و با شرکت در جنگ و صلح در امر جهانی به‌مداخله پرداخته بود. در این میان برندهٔ واقعی انگلستان بود که امپراتوری‌اش به‌اوج قدرت و وسعت رسیده و «آفتاب در قلمرو آن غروب نمی‌کرد».

از جمله کشورهایی که در آسیا و خاورمیانه تحت سلطه و نفوذ انحصاری بریتانیا قرار گرفته بودند ایران بود که در دوران جنگ بزرگ خاک آن صحنهٔ جنگ و تحت اشغال قوای روسیه و عثمانی و انگلستان قرار گرفته و صدمات زیادی دیده

بود. پس از پایان جنگ و تخلیهٔ نیروهای روسیه و عثمانی، انگلیسیها تقریباً سراسر خاک ایران را اشغال نمودند و در این کشور فعال مایشاء شدند. فرانسه و امریکا فقط هیئت‌های نمایندگی سیاسی در تهران داشتند، روسیه شوروی هنوز ناشناخته بود و قدرت تهدید کنندهٔ جدی بشمار نمی‌رفت. در پایتخت دولت ناتوان آخرین پادشاه قاجار حکومت می‌کرد و هیچ کس را یارای مقاومت در برابر قدرت فائقه انگلستان نبود.

هنگامی که کنفرانس صلح ورسای در ژانویه ۱۹۱۹ تشکیل شد، دولت ایران به‌امید اینکه خساراتش در زمان جنگ جبران شود و حقوق از دست رفته‌اش مسترد گردد، تصمیم گرفت یک هیئت نمایندگی به‌فرانسه اعزام کند و تقاضاهای خود را به‌سمع دول فاتح برساند. هیئت نمایندگی ایران به‌ریاست مشاورالممالک انصاری وزیر امور خارجه رهسپار ورسای گردید اما دولت انگلیس به‌عنوان اینکه ایران بطور رسمی بیطرف بوده و در جنگ شرکت عملی نداشته است، با پذیرفتن آن در کنفرانس جداً مخالفت کرد. وثوق‌الدوله نیز از هیئت مزبور پشتیبانی لازم را نکرد و لذا مأموریت هیئت با شکست روبرو شد و به‌تهران بازگشت. علت اصلی مخالفت و کارشکنی انگلیسیها قراردادی بود که محرمانه با وثوق‌الدوله مشغول مذاکره و تهیه‌اش بودند و به‌منزلهٔ تحت‌الحمایگی و خاتمهٔ استقلال ایران بشمار می‌رفت.

قرارداد مزبور در ۹ اوت ۱۹۱۹ (۱۸ مرداد ۱۲۹۸) به‌امضای وثوق‌الدوله و سرپرسی کاکس وزیر مختار بریتانیا در تهران رسید. قرارداد بازسازی مالیه و قشون ایران را تحت کنترل بریتانیا قرار می‌داد، کمک انگلستان را در احداث راه آهن، جاده‌ها و تجدیدنظر در تعرفه‌های گمرکی به‌نفع انگلستان پیش‌بینی می‌کرد، معاهدهٔ ۱۹۰۷ روس و انگلیس را ملغی می‌کرد ـ اقدامی که قبلاً از جانب دولت شوروی به‌عمل آمده بود ــ و به ایران وعده داده می‌شد یک وام دو میلیون لیره‌ای با نرخ بهرهٔ هفت درصد در سال در اختیارش قرار دهد. قبل از آنکه قرارداد به‌تصویب مجلس و توشیح احمد شاه برسد، دولت انگلیس شروع به‌اجرای آن کرد و یک هیئت مالی به‌ریاست سیدنی آرمیتاژ اسمیت و یک هیئت نظامی به‌ریاست سرلشکر دیکسون برای دردست گرفتن مالیه و ارتش به‌ایران فرستاد. لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس در توجیه امضای این قرارداد خطاب به‌همکارانش در کابینهٔ انگلیس اظهار داشت:

ما به‌توافقی با دولت نایل شده‌ایم که براساس آن آیندهٔ منافع بریتانیا در این بخش جهان در برابر تجدید تحولات آینده حفظ خواهد شد و ضمناً از دولت ایران که به‌طرز درمان‌ناپذیری ضعیف و ناتوان در ایستادن روی پای خودش می‌باشد حمایت خواهد شد تا آن کشور بتواند موقعیت خود را در میان کشورهای مستقل جهان حفظ نماید.[1]

خبر امضای قرارداد ایران و انگلیس که از منابع فرانسوی و امریکایی منتشر شد، طوفانی از خشم در میان ملّیون و میهن‌پرستان ایرانی برانگیخت. طرز عمل مأموران انگلیسی در به‌امضا رساندن قرارداد نیز به‌رفع این مشکل کمک نمی‌کرد. نه تنها مذاکرات آن در اختفای کامل به‌عمل آمده بود، بلکه بزودی معلوم شد که سه تن از وزیران ایرانی که در مذاکرات شرکت داشته‌اند ــ وثوق‌الدوله (رئیس‌الوزرا)، شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز (وزیر امور خارجه) و شاهزاده اکبر میرزا صارم الدوله (وزیر مالیه) ــ مبلغ ۱۳۱،۰۰۰ لیره ظاهراً به‌عنوان مساعده از مبلغ دو میلیون لیره‌ای که در قرارداد وعده داده شده بود، دریافت داشته‌اند. این پول از طریق بانک شاهنشاهی پرداخت شده بود ولی یکی از اعضای هیئت مدیرهٔ بانک آن را به‌سادگی «بخشش» نامید.[2]

دولتهای فرانسه و ایالات متحد امریکا نیز که از نقشه‌های جاه‌طلبانه و امپریالیستی انگلیس ناراضی بودند به جانبداری از ایران پرداختند. در واقع دولت انگلیس برخلاف مفاد معاهدهٔ صلح ورسای اولاً امیر فیصل پسر شریف مکه را به‌سوریهٔ تحت قیمومت فرانسه برده و پادشاه اعلام کرده بود. ثانیاً برخلاف چهارده مادهٔ ویلسون که اصول حاکم بر کنفرانس صلح و معاهدهٔ ورسای بشمار می‌رفت و «حق تعیین سرنوشت» و «علنی بودن مذاکراتی که منجر به‌انعقاد قراردادها می‌شود» را تضمین کرده بود، درصدد بود ایران را تحت‌الحمایهٔ غیر رسمی خود قرار دهد.

مخالفت دولتهای فرانسه و امریکا و شوروی و نیز اعتراضات ملّیون ایران دست

---

۱. جواد شیخ الاسلامی، **اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ برتیانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس**، جلد ۱: **انتشارات کیهان**، تهران ۱۳۶۸.

۲. **بانک شاهنشاهی و دولت ایران**، ترجمهٔ نگارنده، **مجله آینده**، سال پانزدهم ۱۳۶۸. شماره ۱ و ۲، صفحه ۵۷ تا ۶۸.

به‌دست هم داد و بنیان قرارداد را سست کرد. مهمتر از همه پیاده شدن واحدهای دریایی ارتش سرخ در ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ در بند انزلی بود که تیر خلاص را به‌قرارداد خالی کرد. ارتش شوروی پس از تصرف گرجستان و ارمنستان و آذربایجان قفقاز، در تعقیب قوای ژنرال دنیکین در ایران نیرو پیاده کرد و در ۱۶ خرداد، عناصر کمونیست با ائتلاف با میرزا کوچک‌خان جنگلی تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی گیلان را اعلام کردند.

در چنین شرایطی، دیگر ادامهٔ زمامداری وثوق‌الدوله، رئیس الوزرای عاقد قرارداد ممکن نبود. لذا او در ۳ تیر ۱۲۹۹ از مقام خود استعفا کرد و از ایران خارج شد.[۳] کابینهٔ جدید را مشیرالدولهٔ پیرنیا تشکیل داد که به‌بیطرفی و حسن‌نیت شهرت داشت و یک دولت وحدت ملی با شرکت رجال و وزیران خوشنام سابق معرفی کرد. مشیرالدوله در آغاز زمامداری خود اجرای قرارداد ایران و انگلیس را تا تعیین تکلیف آن از جانب مجلس شورای ملی معلق ساخت و سپس تصمیم خود را به‌مذاکرهٔ مستقیم با دولت شوروی اعلام و مشاورالممالک انصاری را به‌مسکو فرستاد.

دولت انگلیس این بار مخالفتی با مذاکرات ایران و شوروی به‌عمل نیاورد زیرا گفتگوهای لئونید کراسین نمایندهٔ دولت شوروی که برای مذاکرات بازرگانی به‌فرانسه و انگلیس فرستاده بودند در همان حال منجر به‌یک توافق کلی با مقامات انگلیسی دربارهٔ اختلافات دو کشور در قفقاز و ترکستان و ایران و افغانستان شده بود. به‌موجب این توافق:

(الف) دولت شوروی متعهد شد از تبلیغات کمونیستی و ضد انگلیسی در ایران و افغانستان دست بردارد و استقلال و تمامیت اراضی این دو کشور را محترم بشمارد.

(ب) انگلیسیها از تقویت عناصر ضد انقلاب در قفقاز و ترکستان خودداری کنند و

---

۳. وثوق‌الدوله در اسفند ۱۳۰۴ تنها سه ماه پس از اعلام سلطنت رضا شاه به‌ایران بازگشت و در خرداد ۱۳۰۵ در کابینهٔ مستوفی‌الممالک وزیر مالیه شد. سپس در دورهٔ هفتم قانونگذاری از تهران نمایندهٔ مجلس اعلام گردید. او که بسیار مورد احترام رضا شاه و رابط وی با سفارت انگلیس بود در اسفند ۱۳۱۴ به‌ریاست فرهنگستان منصوب شد ولی هنگامی که فرهنگستان در ۱۳۱۷ منحل گردید به‌اروپا رفت. در سوم شهریور ۱۳۲۰ رضا شاه می‌خواست او را به‌جای علی منصور به‌نخست‌وزیری برگزیند ــ به‌خاطر روابطی که با انگلیسیها داشت ــ ولی چون وثوق در ایران نبود این کار عملی نشد و این مقام به‌ذکاءالملک فروغی واگذار گردید.

قشون خود را از آسیای مرکزی خارج سازند. (ج) نیروهای دو کشور خاک ایران را تا اول آوریل ۱۹۲۱ (۱۲ فروردین ۱۳۰۰) تخلیه نمایند.

انگلیسیها که مشاهده کردند فرصت زیادی در پیش ندارند ابتدا کوشیدند با وارد ساختن فشار به‌مشیرالدوله او را وادار سازند که لشکر قزاق را به‌افسران انگلیسی تحویل بدهد. وقتی مشیرالدوله زیر بار نرفت انگلیسیها کمک مالی خود را به‌ایران قطع کردند و در نتیجه مشیرالدوله در ۳ آبان مجبور به‌استعفا شد. دولت جدید را سردار منصور مشهور به سپهدار رشتی تشکیل داد. او ژنرال استاروسلسکی را از فرماندهی لشکر قزاق برکنار کرد ولی به‌جای آنکه آن را به‌یک افسر انگلیسی بدهد، به‌یک فرماندهٔ ایرانی به‌نام سردار همایون واگذار کرد. در عین‌حال به‌مشاورالممالک دستور داد در امضای عهدنامه مودّت با شوروی تسریع نماید. این اقدامات انگلیسیها را مطمئن ساخت که اجرای قرارداد وثوق‌الدوله به‌هیچ نحوی مقدور نیست و باید در فکر چارهٔ دیگری باشند و اوضاع ایران را بکلی تغییر بدهند.

۲. مقدمات کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

در این هنگام دولت بریتانیا توانسته بود از فنلاند، کشورهای بالتیک، لهستان، رومانی و ترکیه تا مرز ایران رژیمهای دیکتاتوری نظامی را تقویت کند یا روی کار بیاورد و به‌قول خودشان یک «کمربند بهداشتی» پیرامون روسیه شوروی ایجاد کنند تا از نفوذ میکروب کمونیسم به‌اروپای غربی جلوگیری کرده باشند. اما برای هندوستان، مستعمرهٔ زرخیز قدیمی خود و عراق که به‌تازگی از سوی جامعهٔ ملل تحت قیمومت انگلیس قرار گرفته بود هنوز نتوانسته بود راه‌حلی بیابد و در حقیقت دیوار پیرامون شوروی از جانب ایران باز مانده بود. قرارداد وثوق‌الدوله نیز که می‌بایست این دیوار را سد کند با مخالفت همه روبرو و اجرای آن غیر ممکن شده بود. در واقع بعد از استعفای وثوق کنترل اوضاع ایران از دست انگلیسیها خارج شده و از تحولات اوضاع کشور ناراضی بودند. وقتی در اول سپتامبر ۱۹۲۰ (۱۰ شهریور ۱۲۹۹) شورویها، کنگرهٔ ملتهای ستمدیدهٔ شرق را با شرکت نمایندگان ملل مسلمان روسیه، ترکیه، ایران، افغانستان، هندوستان و چین در باکو تشکیل دادند و کنگرهٔ

مزبور علیه امپریالیسم انگلیس اعلان جهاد داد، زمامداران لندن احساس خطر کردند.

در ۲۲ نوامبر (اول آذر) دولت بریتانیا طی یادداشتی رسماً به‌ایران اطلاع داد که چون لشکر قزاق را به‌افسران انگلیسی تحویل نداده است از پرداخت مساعدهٔ ماهانه به‌لشکر مزبور معذور است و قصد دارد به‌زودی نیروهای خود را از ایران خارج سازد. در ۶ ژانویه ۱۹۲۱ (۱۶ دی ۱۲۹۹) نیز سفارت انگلیس به‌اتباع انگلیسی مقیم ایران دستور داد آمادهٔ عزیمت از ایران شوندو بانک شاهنشاهی اعلامیه‌ای منتشر کرد که قصد دارد عملیات خود را تعطیل کند و مردم می‌توانند سپرده‌های خود را از بانک پس بگیرند.

در اواخر دی ماه بخشی از نیروهای قزاق که به‌علت نرسیدن اسلحه و مهمات و مواجب از جبههٔ گیلان عقب‌نشینی کرده بودند به‌حومهٔ قزوین رسیدند. در قزوین مذاکراتی بین ژنرال آیرونساید فرمانده نیروهای انگلیسی شمال ایران «نور پرفورس» با رضا خان میرپنج فرماندهٔ قزاقها و سید ضیاء الدین طباطبائی روزنامه‌نگار طرفدار انگلیس به‌عمل آمد که اثرات مهمی در اوضاع ایران داشت. قرار شد انگلیسیها قوای قزاق را مسلح و آمادهٔ حمله به‌تهران و کودتا نمایند مشروط بر اینکه اولاً قزاقها که در میانشان عناصر نامطمئنی وجود داشت هنگام عبور از قزوین سربازان انگلیسی را مورد حمله قرار ندهند. ثانیاً کودچیان پس از فتح تهران از برانداختن رژیم سلطنت و خلع احمد شاه که به‌نظر آنان باعث هرج و مرج و اشاعهٔ عقاید کمونیستی می‌شد، خودداری کنند. پس از این توافق انگلیسیها شروع به‌تجهیز قزاقها کردند. در اواخر بهمن ماه رضاخان در رأس قوای ۲۵۰۰ نفری خود با هشت عراده توپ و ۱۸ قبضه مسلسل سنگین در معیت سیدضیاء الدین عازم تهران گردید.[۴]

انتشار خبر نزدیک شدن قوای قزاق به‌تهران احمد شاه و هیئت وزیران را هراسان نمود و سردار همایون را مأمور کردند که با مذاکره از ورود قزاقها به‌پایتخت جلوگیری کند. اما رضاخان زیر بار نرفت و در شب سوم اسفند ۱۲۹۹ در رأس قوای خود وارد تهران شد. قوای مدافع پایتخت هم که از اوضاع دلخوش نبودند مقاومت جدی نکردند و قزاقها توانستند تقریباً بدون زدوخورد مهمی وزارتخانه‌ها و

۴. دنیس رایت، **انگلیسیها در میان ایرانیان**، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۹، صفحات ۲۱۴-۲۰۸.

مؤسسات دولتی را تصرف و کابینهٔ سپهدار را ساقط کنند.

احمد شاه که در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بود ناچار فرمان نخست‌وزیری سید ضیاءالدین را امضاء کرد. رضاخان نیز با لقب سردار سپه به‌ریاست لشکر قزاق منصوب شد. نخست‌وزیر جدید دست به‌اقدامات شدیدی زد و بیشتر رجال و سیاستمدارانی را که از ابتدای دوران مشروطیت زمام امور را دردست داشتند به‌زندان افکند. اکنون دیگر قرارداد وثوق‌الدوله اثر وجودی خود را از دست داده بود و انگلیسیها توانسته بودند از طریق کودتا منظور خود را که حفظ ایران تحت سلطه و نفوذشان بود عملی سازند. به‌این جهت وقتی در سوم فروردین ۱۳۰۰ دولت جدید طی یادداشتی به‌سفارت انگلیس الغای رسمی قرارداد را تقاضا نمود، دولت بریتانیا آن را با اشتیاق پذیرفت. سیدضیاء این خبر را با سروصدا و تبلیغات فراوان به‌اطلاع مردم رساند و در همه جا جشن و چراغانی برپا شد. در ۲۷ فروردین نیز نخست‌وزیر طی اعلامیه‌ای خبر تخلیهٔ ایران از قشون انگلیس را به‌اطلاع ملت رساند و از «خدماتی که نیروی مزبور در حفظ استقلال ایران کرده بود، قدردانی کرد»[۵] و به‌افسران انگلیسی که در کودتا خدماتی انجام داده بودند پاداش نقدی و مدال و نشان داد.[۶]

در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۰ آخرین سربازان انگلیسی و هندی خاک ایران را ترک کردند و به‌دنبال آن مستشاران نظامی و مالی انگلیسی نیز از ایران رفتند و پلیس جنوب منحل گردید. اما شورویها به‌رغم امضای عهدنامهٔ مودّت ایران و شوروی در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۷ اسفند ۱۲۹۹) نه تنها اقدامی در تخلیهٔ گیلان نکردند بلکه در ماههای خرداد و تیر تعداد دیگری نیرو به‌انزلی وارد کردند. این اقدام موجب اعتراض شدید دولت ایران شد و پس از مذاکراتی که با روتشتاین سفیر جدید شوروی به‌عمل آمد سرانجام آنها نیز حاضر به‌تخلیه شدند و در ۱۷ شهریور ۱۳۰۰ با کشتیهایشان انزلی را به‌قصد باکو ترک کردند. در ۲۳ مهر با ورود پیروزمندانهٔ سردار سپه به‌رشت و انزلی، به‌عمر جمهوری شوروی سوسیالیستی گیلان نیز خاتمه داده

---

۵. حسین مکّی، **تاریخ بیست سالهٔ ایران**، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸، جلد ۱، صفحهٔ ۳۰۳ـ۳۰۵.

۶. اسنادی که به‌مناسبت هفتادمین سال کودتای سوم اسفند در اسفند ماه ۱۳۶۹ در موزهٔ دفینه به‌معرض تماشا گذارده شد.

شد و فصل جدیدی در تاریخ ایران آغاز گردید.

۳. عهدنامهٔ مودّت ایران و شوروی

مذاکرات مشاورالممالک نمایندهٔ اعزامی ایران به‌مسکو با مقامات شوروی که از اکتبر ۱۹۲۰ آغاز شده بود به‌کندی پیش می‌رفت زیرا شورویها که در مورد نقشه‌های انگلستان دربارهٔ ایران مشکوک بودند در امضای قرارداد تعلّل می‌کردند. یکی از شرایط ایران جمع‌آوری سلاحهایی بود که در ماههای اخیر شورویها بین اهالی گیلان تقسیم کرده بودند. در ژانویه ۱۹۲۱ یکی از مأموران بلندپایهٔ شوروی از باکو به‌انزلی آمد و بخشی از سلاحهای مزبور را جمع‌آوری و به‌کشتیهای روسی انتقال داد و کشتیهای مزبور آبهای ساحلی ایران را ترک کردند. اما چند هفته بعد که شورویها مشاهده کردند انگلیسیها نقشه‌هایی دربارهٔ ایران دارند، مجدداً دو هزار سرباز در انزلی پیاده کردند. این بار شورویها پادگان خود را در رشت قرار داده و تخلیهٔ قوای خود را موکول به‌خروج نورپرفورس از ایران نمودند.

سرانجام پس از پنج ماه مذاکرات دشوار، طرفین در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۷ اسفند ۱۲۹۹) به‌توافق رسیدند و عهدنامهٔ مودّت ایران و شوروی از طرف مشاورالممالک و چیچرین وزیر خارجه شوروی و کاراخان معاون او به‌امضاء رسید. به‌موجب این عهدنامه دولت شوروی از کلیهٔ حقوق و امتیازاتی که در دوران تزارها به‌زور و جبر از ایران گرفته شده بود صرفنظر کرد و متعهد شد به‌سیاست تجاوزکارانه و ظالمانه خاتمه دهد تا ایران بتواند بر سرنوشت خود مسلط گردد. شوروی کلیه قروض ایران راکه بالغ بر ۱۱ میلیون لیرهٔ انگلیسی می‌شد بخشید و امتیاز خطوط آهن و راههای شوسه و تأسیسات بندری و گمرکهای شمال را به‌ایران واگذار و از حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) نیز صرفنظر کرد. بانک استقراضی و خطوط تلگرافی و جزیرهٔ آشوراده و سایر جزایر مجاور استرآباد که دردست روسها بود و قصبهٔ فیروزه به‌ایران واگذار گردید و ایران حق بحرپیمایی آزاد در دریای خزر را پیدا کرد.

در مقابل دولت ایران متعهد شد حقوق و امتیازاتی را که شورویها به‌طور یک جانبه به‌ایران واگذار کرده‌اند به‌دولت ثالثی ندهند و خاک خود را پایگاه روسهای

سفید یا یک دولت ثالث برای حمله به‌شوروی قرار ندهند والّا دولت شوروی حق داشته باشد رأساً قشون وارد ایران کرده نیروهای مزبور را از بین ببرد.

مادهٔ ۵ قرارداد جنبهٔ متقابل داشت و طرفین را ملزم می‌ساخت که «از توقف قشون یا قوای مسلحهٔ دولت ثالثی که موجب تهدید منافع و امنیت و وسیلهٔ مخابرهٔ سرحدی یکی از دولتین معظمتین متعاهدین باشد، با تمام قوای موجود خود جلوگیری کنند. اما مادهٔ ۶ تنها به‌دولت شوروی حق می‌داد که:

اگر دولت ثالثی بخواهد به‌واسطهٔ مداخلات نظامی پلیتیک غاصبانه را در ایران اجرا و یا خاک ایران را پایگاه عملیات نظامی ضد روسیه قرار بدهد و به‌این طریق مخاطراتی متوجه حدود روسیه و دول متحدهٔ آن بشود، در صورتی که دولت روسیه قبل از وقت به‌دولت ایران اخطار نماید و دولت ایران در رفع مخاطره مقتدر نباشد، آن وقت دولت روسیه حق خواهد داشت که قشون خود را به‌خاک ایران وارد کرده و برای دفاع از خود اقدامات نظامی به‌عمل آورد.

بنابراین قضاوت دربارهٔ «پایگاه عملیات نظامی ضد روسیه» یا اینکه واقعاً دولت ثالثی سرحدات شوروی را در موقع معینی مورد تهدید قرار داده است با خود شورویها بود و حق داشتند هر وقت اراده کنند به‌هر بهانهٔ جزئی به‌خاک ایران وارد شوند. این قرارداد منحصربفرد که کلید خانهٔ ایرانیان را به‌دست بیگانگان می‌سپرد و مدت هم نداشت، به‌مدت هفتاد سال مانند شمشیر داموکلس برفراز سر ایران بود و شورویها در هیچ شرایطی حاضر نبودند از آن چشم بپوشند.

متعاقب امضای این عهدنامه که چند روز پس از کودتای سوم اسفند صورت گرفت و ربطی به‌آن نداشت، دولت ایران مشاورالممالک را به‌سمت وزیر مختار در مسکو ابقاکرد و فن‌اتر وزیر مختار رژیم تزاری راکه هنوز در ایران بسر می‌برد اخراج کرد و سفارت روس را در اختیار نمایندگان دولت شوروی قرار داد. دولت شوروی نیز نخستین وزیر مختار خود راکه تئودور روتشتاین نام داشت به‌تهران فرستاد که در ۸ اردیبهشت ۱۳۰۰ استوارنامهٔ خود را به احمدشاه تسلیم‌کرد. روتشتاین پس‌از پایان مراسم رسمی تقاضای جلسهٔ خصوصی برای تقدیم پیام خصوصی کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک راکرد در آن حمایت دولت سابق روسیه را از اولاد عباس میرزا در

مقام پادشاهی ایران، تعهد حکومت جدید روسیه شمرد.[۷]

۴. تلاش ایران در واگذاری امتیاز نفت شمال به‌امریکاییها

حکومت سیدضیاء الدین که به «کابینه سیاه» مشهور است در اثر تندرویهایی که کرده بود در ۳ خرداد ۱۳۰۰ سقوط کرد و نخست‌وزیر کودتا پس از سه ماه زمامداری مجبور به‌ترک خاک ایران گردید و جای خود را به‌قوام‌السلطنه سپرد. از این تاریخ رضاخان سردار سپه مرد قوی ایران شد و در مدت دو سال و نیمی که سمت وزارت جنگ را به‌عهده داشت زمامدار واقعی بشمار می‌رفت. در این مدت کابینه‌های متعددی بر سر کار آمدند که غالباً ضعیف و در برابر قدرت وزیر جنگ بی‌اختیار بودند. به‌این جهت سردار سپه توانست موقعیت خود را تحکیم و با کمک ارتش جدیدی که تأسیس کرده بود زمینهٔ زمامداری خود را فراهم سازد.

سردار سپه در ۲۶ آبان ۱۳۰۰ با ادغام دیویزیون قزاق، ژاندارمری دولتی، بریگاد مرکزی و سایر قوای پراکندهٔ نظامی ارتش جدید را به‌وجود آورد. ارتش مزبور در ابتدا از پنج لشکر و سی هزار افسر و سرباز تشکیل می‌شد و فرمانده لشکرهای پنجگانه افسرانی بودند که فقط خود را در برابر سردار سپه مسؤول می‌دانستند و مجریان سیاست وزیر جنگ بودند. سردار سپه به‌کمک ارتش جدید توانست امنیت داخلی را در سراسر کشور برقرار و آثار ملوک‌الطوایفی را یکی پس از دیگری نابود سازد و قدرت دولت مرکزی را تحکیم نماید.

وقتی دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی پس از شش سال فترت در اول تیر ۱۳۰۰ افتتاح گردید، قوام‌السلطنه نخست‌وزیر جدید به‌منظور آنکه به‌وضع خراب مالی کشور سر و صورتی داده و منبع درآمدی برای خزانهٔ خالی دولت تهیه کند به‌فکر استفاده از ذخایر نفت شمال و اعطای امتیاز آن به‌یک دولت بیطرف خارجی افتاد. چون در آن موقع امریکاییها به‌علت مخالفت با قرارداد وثوق‌الدوله و حمایت از

۷. محمد محیط طباطبائی، **تطور حکومت در ایران بعد از اسلام**، انتشارات بعثت، تهران ۱۳۶۷، صفحه ۹۶.

ایران در کنفرانس صلح ورسای محبوبیت زیادی در ایران کسب کرده بودند، قوام مذاکرات محرمانه‌ای با نمایندگان شرکت نفت امریکایی استاندارداویل در مورد اعطای امتیاز نفت پنج ایالت شمالی ایران آغاز کرد. این مذاکرات در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۱ (۲۹ آبان ۱۳۰۰) منتهی به‌امضای قراردادی شد که به‌موجب آن امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت شمال ایران به‌مدت پنجاه سال به‌شرکت امریکایی واگذار می‌شد. تصویب قرارداد نیز در همان روز با عجله از طرف مجلس شورای ملی صورت گرفت تا از کارشکنیهای احتمالی دول همسایه جلوگیری شود.

همین که خبر تصویب قرارداد نفت منتشر شد جنجال بزرگی برپا گردید و دو دولت همسایه شدیداً نسبت به‌آن اعتراض کردند. شورویها اعتراض داشتند که اولاً اعطای امتیاز نفت در جوار سرحدات آنان به‌دول دیگر بدون جلب‌نظر و موافقت آنها ممکن نیست و در ثانی امتیاز مزبور را وثوق‌الدوله در سال ۱۹۱۶ به‌خوشتاریا از اتباع روسیهٔ تزاری داده است و دولت ایران طبق عهدنامهٔ مودت ایران و شوروی متعهد گردیده که امتیازاتی راکه سابقاً به‌روسیه یا اتباع آن داده بوده است به‌دیگری واگذار نکند. انگلیسیها نیز مدعی شدند که خوشتاریا امتیاز خود را به‌شرکت نفت ایران و انگلیس واگذار کرده و دولت ایران حق ندارد آن را به‌دیگری بدهد.

دولت ایران در مقابل این اعتراضات پاسخ داد که موافقتنامهٔ وثوق‌الدوله و خوشتاریا فقط طرحی برای لایحهٔ قانونی که بعداً باید به‌تصویب مجلس شورای ملی برسد بوده و بنابراین امتیازی به‌اتباع روسیه نداده است که دولت ایران آن را ملغی کرده باشد و اعطای امتیاز مزبور از حقوق مسلم حاکمیت ایران می‌باشد. در اثر مبادلهٔ این یادداشتها روابط بین دو کشور تیره شد و مذاکرات بازرگانی که تازه آغاز شده بود قطع گردید.

از سوی دیگر دولت بریتانیا علیه این امتیاز که انحصار نفتی آنان را در ایران به‌خطر می‌افکند، دست به‌کار شد. در ۷ دسامبر ۱۹۲۱ (۱۶ آذر ۱۳۰۰) اوکلند گدس سفیر بریتانیا در واشینگتن طی یادداشتی به‌وزارت خارجهٔ امریکا نسبت به‌فعالیتهای شرکتهای نفت امریکایی در ایران اعتراض کرد. شرکت نفت ایران و انگلیس نیز اعلام کرد که از دادن راه عبور برای حمل نفت شمال ایران از اراضی حوزهٔ امتیازش که تنها راه تجارتی بود جلوگیری خواهد کرد. به‌بانک شاهنشاهی نیز دستور داده شد از آن پس دیناری بابت مساعده و وام به‌ایران نپردازد. از این تاریخ دیگر

شرکت استاندارد اویل علاقه‌ای به‌نفت شمال نشان نداد و خودش را کنار کشید.

در همین حال قوام‌السلطنه تصمیم گرفت از وجود مستشاران امریکایی برای اصلاح اوضاع پریشان مالی و اقتصادی کشور استفاده کند. ایرانیان که خاطرهٔ خوبی از مورگان شوستر نخستین مستشار مالی امریکایی داشتند اظهار تمایل کردند که او را مجدداً استخدام کنند اما شوستر نپذیرفت و کارشناس مالی دیگر به‌نام دکتر آرتور میلسپو را معرفی کرد. نظر به‌اینکه کنگره امریکا عهدنامهٔ صلح ورسای و عضویت آن کشور در جامعهٔ ملل را نپذیرفته و ایالات متحد به‌انزواطلبی سنتی خود بازگشته بود، دولت امریکا هیچ تعهد و مسؤولیتی در مورد استخدام مستشاران امریکایی برعهده نگرفت. سرانجام پس از مدتی تأخیر دکتر میلسپو در رأس یک هیئت یازده نفری در ۲۷ آبان ۱۳۰۱ وارد تهران شد و به‌عنوان رئیس کل مالیه با اختیارات وسیع شروع به‌کار کرد. هدف ایران از این کار در درجه اول اصلاح اوضاع مالی و در مرحله بعدی جلب سرمایه‌گذاریها و علایق صنعتی امریکا بود تا بدین وسیله از وابستگی اقتصادی ایران به‌اتحاد شوروی و انگلستان کاسته شود.

بعدها دکتر مصدق گفت: در سال ۱۳۰۲ که وزیر امور خارجه بودم کرنفلد وزیر مختار امریکا به‌وسیلهٔ مترجم خود آقای اللهیار صالح گفت: «دکتر میلسپو را انگلیسیها آورده‌اند که مطالبات آنها را از دولت ایران تصدیق کند.»

میلسپو و هیئت تحت سرپرستی او در مراحل اولیهٔ مأموریت خود در زمینه جمع‌آوری مالیاتها و افزایش عواید دولت موفقیتهایی کسب کردند. آنان زمینه را برای تأسیس بانک ملی و همچنین جلب علاقهٔ امریکا در بهره‌برداری از ذخایر نفتی ایران را فراهم ساختند به‌طوری که بزودی نمایندگانی از جانب شرکت نفت امریکایی سینکلر برای مذاکره دربارهٔ نفت شمال وارد ایران شدند تا امتیاز استاندار اویل عیناً به‌آنان منتقل شود. براساس توصیهٔ میلسپو تعدادی از مهندسین امریکایی برای احداث راه‌آهن سرتاسری ایران استخدام شدند. همچنین برنظارت بر احداث و ترمیم جاده‌ها، راهنمایی در زمینهٔ فعالیتهای کشاورزی و مشاوره در صنایع قالیبافی و جهانگردی به‌ایران آمدند.

ولی لرد کرزن از اینکه دولت ایران می‌کوشید مناسبات نزدیکتری با امریکا به‌عنوان نیروی سوم در مقابل روس و انگلیس برقرار کند، ناراضی بود و به‌بانک شاهنشاهی فشار وارد می‌ساخت که از پرداخت مساعده به‌حکومتهایی که موجبات

نارضایتی انگلستان را فراهم می‌ساختند، خودداری کند. سرپرسی لورن وزیر مختار انگلیس طی یادداشتی که در ۲۲ آبان ۱۳۰۱ تسلیم دولت ایران کرد تقاضا نمود کلیهٔ بدهیهای معوقهٔ دولت ایران به انگلستان فوراً تسویه گردد و حال آنکه انگلیسیها بخوبی می‌دانستند که دولت پولی در خزانه ندارد. پافشاری انگلیسیها موجب شد که قوام در ۵ بهمن ۱۳۰۱ مستعفی شود و مستوفی‌الممالک کابینهٔ جدید را تشکیل بدهد.

نخست‌وزیر جدید برای اینکه بتواند شرکت نفت سینکلر را به‌استخراج و بهره‌برداری از نفت شمال علاقه‌مند سازد به‌توصیهٔ دکتر میلسپو قانون اعطای امتیاز نفت به‌استاندارد اویل را اصلاح و آن را به‌صورت «قانون امتیاز نفت به یک شرکت معتبر مستقل امریکایی» در آورد. قرارداد مربوط در ۲۴ آوریل ۱۹۲۴ با نمایندگان شرکت سینکلر امضا شد و قانون آن در ۲۳ خرداد ۱۳۰۲ به‌تصویب مجلس شورای ملی رسید. اماچندی بعد واقعه‌ای روی داد که بکلی زحمات دولت ایران را بر باد داد.

در ۲۷ تیر ۱۳۰۳ میجر رابرت ایمبری کنسولیار سفارت امریکا در تهران که ضمناً خبرنگار مجلهٔ ملی جغرافیایی امریکا بود به‌راهنمایی یکی از هم‌وطنانش که کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس بود، برای تماشای معجزه‌ای که می‌گفتند سقاخانه‌ای در خیابان شیخ هادی نموده به‌محل مزبور هدایت شد و در آنجا به‌دست عده‌ای اوباش که از طرف عمال انگلیس تحریک شده بودند به‌قتل رسید. دولت امریکا شدیداً نسبت به‌این حادثه و بی‌اعتنایی مأموران پلیس در حفظ جان ایمبری اعتراض و تقاضای مجازات مسببین واقعه را نمود. دولت ایران هم برای آنکه از عواقب این حادثه جلوگیری نماید رسماً عذرخواهی کرد و حاضر به‌پرداخت غرامت شد و حتی سه نفر از مسببین حادثه را اعدام کرد، با این همه نمایندگان شرکت نفت سینکلر به‌عذر اینکه تأمین جانی ندارند ایران را ترک کردند و موضوع امتیاز نفت شمال منتفی گردید.

۵. سردار سپه: نخست‌وزیر

در ۴ بهمن ۱۳۰۰ احمدشاه که از تحریکات سردار سپه علیه خودش خسته شد بود، چاره‌ای جز این ندید که به طور موقت سفری به اروپا بکند تا شاید در غیاب ا مجلس سردار سپه را برکنار سازد. سردار سپه شاه را تا سرحد عراق همراهی کرد قول داد در غیاب او امنیت کشور را حفظ نماید. احمدشاه که می‌دانست انگلیسی

نسبت به او نظر خوشی ندارند و همچنین در مقابل مخالفان داخلی که روز به روز بر تعدادشان افزوده می‌شد، در جستجوی پشتیبان جدیدی بود، تصور می‌کرد فرانسه آنقدر قدرت و نفوذ دارد که بتواند تاج و تخت لرزان او را نگه‌داری کند. به این جهت پس از زیارت عتبات به پاریس رفت و در آنجا از آلکساندر میلران رئیس جمهوری فرانسه استمداد طلبید. اما فرانسویها در موقعیتی نبودند که بتوانند در ایران نفوذی داشته و به نفع او مداخله‌ای بنمایند. به این جهت پادشاه قاجار در آذر ۱۳۰۱ مأیوسانه به ایران مراجعت کرد.

دومین سفر احمد شاه به‌اروپا مصادف با استعفای قوام‌السلطنه و تشکیل سومین کابینهٔ مشیرالدولهٔ پیرنیا گردید. قوام‌السلطنه آن‌قدر درگیر مذاکره با امریکاییها و سرکوب شورشهای گیلان و خراسان بود که فرصت نکرده بود به مسئلهٔ روابط بازرگانی با اتحاد شوروی بپردازد. اما نخست‌وزیر جدید برنامهٔ خود را بهبود مناسبات با شوروی و انعقاد قرارداد بازرگانی با آن کشور قرار داد و سیدحسن تقی‌زاده را که در برلین به‌انتشار مجلهٔ کاوه اشتغال داشت مأمور کرد به‌مسکو برود و برای انعقاد یک قرارداد بازرگانی کوشش کند. اما تقی‌زاده با مشکلات فراوانی روبرو شد زیرا به‌رغم امضای عهدنامهٔ مودت ایران و شوروی و عادی شدن روابط دو کشور، بدگمانی دوجانبه بر مناسبات فیمابین حکمروایی می‌کرد. از یک‌سو شورویها هیئت حاکمهٔ ایران را انگلوفیل می‌دانستند و نسبت به‌آن بدبین بودند و از سوی دیگر دولت و مجلس ایران از طرز رفتار شورویها که چندان فرقی با رژیم تزاری نداشت، نارضایتی داشتند.

در صفحات قبل دیدیم که وقتی دولت قوام‌السلطنه قرارداد امتیاز نفت شمال را در آبان ۱۳۰۰ با شرکت امریکایی استاندارد اویل امضا کرد، شورویها چه جنجالی برپا کردند و قوام چه پاسخ دندان‌شکنی به‌آنها داد. در آذر ۱۳۰۰ نیز که عهدنامه مودت ایران و شوروی برای تصویب در مجلس مطرح شد، نمایندگان بشدت به‌مواد ۵ و ۶ آن اعتراض کردند. اگرچه سفارت شوروی طی یادداشت ۲۱ آذر در توضیح مواد مزبور اشعار داشت:

> مقصود از مواد ۵ و ۶ قرارداد ما فقط در صورتی است که شروع به‌عملیات و مبارزهٔ مسلحانه بر ضد روسیه و جمهوریهای شوروی متحد با آن از طرف

طرفداران رژیم واژگون شده یا یاران آنها در بین دول خارجه، آنهایی که به‌غیر از کمک نمودن به دشمنان جمهوریهای کارگران و دهاقین می‌توانند به‌بهانه یا همچنین جبراً قسمتی از خاک ایران را تصرف نموده و در آنجا محلی برای حملات مستقیم خود یا بوسیلهٔ قوای ضد انقلابیون به‌جمهوریهای شوروی و یا به‌خود روسیه تشکیل دهند که به‌هیچ‌وجه مبارزهٔ شفاهی و ادبی با رژیم شوروی از طرف دستجات ایرانی و دستجات فراریان روسیه تا حدی که معمولاً بین دو دولت دوست اجازه داده می‌شود در مواد مزبوره در نظر گرفته نشده است.[۸]

و مجلس نیز یادداشت مزبور را به‌عنوان جزءلاینفک عهدنامه تلقی کرد ــ که البته از نظر حقوقی تأثیری نداشت ــ این موضوع تا سالیان دراز بر روابط دو کشور سنگینی می‌کرد. مضافاً که در باب ترانزیت و واردات کالای اروپا از راه روسیه به‌ایران بالاخره موافقت نکردند و راجع به‌ماده ۱۳ عهدنامه مربوط به‌واگذاری شیلات شمال نیز قید و شرط را حذف نکردند و وعده‌های وزیر مختار شوروی صحت نداشت و اشکالات زیادی از بابت ترانزیت و شیلات پیش آمد.

دولت شوروی در سال ۱۹۲۰ تجارت خارجی خود را دولتی کرده بود و با وجود دشواریهای اقتصادی ناشی از جنگهای داخلی خود می‌کوشید تجارت با شمال ایران را حفظ کند. روسیه قبل از جنگ جهانی اول دو سوم تجارت خارجی ایران را در دست داشت ولی انقلاب و رویدادهای مختلف سیاسی باعث شده بود که در سالهای بعد از آن عملاً بازار اقتصادی ایران را از دست بدهد. تجار ایرانی که بخش عمدهٔ تجارتشان با روسیه بود نیز پس از دولتی شدن تجارت خارجی شوروی تکلیف خود را نمی‌دانستند.

تقی‌زاده، با اینکه بیش از یک سال در مسکو اقامت داشت، در مأموریت خود موفق نشد و فقط توانست در تیر ماه ۱۳۰۲، دو موافقتنامه دربارهٔ مبادلات پستی و تلگرافی و نیز حمل و نقل بین دو کشور با کاراخان معاون کمیساریای امور خارجه شوروی امضا کند و به‌ایران برگردد. علت این شکست این بود که دولت شوروی می‌خواست در امور بازرگانی خود آزادی عمل داشته باشد و اختیار تعیین قیمت

۸. حسین مکی، تاریخ بیست سالهٔ ایران، جلد ۱، صفحهٔ ۵۶۲.

کالاها با نمایندهٔ بازرگانی آن کشور در تهران باشد ولی حاضر نبود نظیر این امتیاز را برای ایران قایل شود. و نیز از کالاهای ایرانی که از راه ترانزیتی روسیه به‌اروپا صادر می‌شد حق ترانزیت می‌گرفت ولی از کالاهای وارده به‌ایران چیزی مطالبه نمی‌کرد و در نتیجه بازرگانان ایرانی از این بابت متضرر می‌شدند.

در عین حال شورویها دست از فعالیتهای مخفی خود برنداشته و علاوه بر اینکه علناً علیه سیاست انگلستان در ایران و افغانستان تبلیغ می‌کردند به‌طور پنهانی از حزب کمونیست ایران که سازمان زیرزمینی داشت حمایت و آن را تشویق می‌کردند. دامنهٔ فعالیتهای مزبور به‌جایی رسید که در هشتم مه ۱۹۲۳ دولت انگلیس اولتیماتوم ده روزه‌ای به‌شوروی داد که اگر به‌تبلیغات و فعالیتهای غیر دوستانه علیه آن کشور در خاورمیانه خاتمه ندهد و مسؤولین امر به‌خصوص وزرای مختار شوروی در تهران و کابل را احضار نکند روابط بازرگانی بین آن دو دولت قطع خواهد شد. ضمناً چند فروند کشتی جنگی هم به‌آبهای ساحلی ایران در خلیج فارس فرستاد. ابتدا دولت شوروی اولتیماتوم را قبول نمی‌کرد، ولی پس از مبادلهٔ چند یادداشت و مذاکرات محرمانه‌ای که به‌عمل آمد سرانجام شورویها حاضر شدند فدورراسکولنیکف وزیر مختار خود را از کابل احضار و طبق توافقی که کراسین در سال ۱۹۲۰ کرده بود از تبلیغات ضد انگلیسی در ایران و افغانستان خودداری کنند.

این جریانات و بخصوص شکست مذاکرات بازرگانی ایران و شوروی موجب سقوط حکومت مستوفی الممالک شد. در مدت کوتاهی که مجدداً مشیرالدولهٔ پیرنیا نخست‌وزیر شد (خرداد ــ آبان ۱۳۰۲) قدرت سردار سپه افزون گردید و کلیهٔ مراکز حساس کشور یکی پس از دیگری به‌دست طرفداران او افتاد و گروهی از نمایندگان مجلس نیز طرفدار زمامداری او شدند. این امر باعث استعفای مشیرالدوله و آماده شدن زمینهٔ زمامداری سردار سپه گردید.

در این هنگام حوادث مهمی در کشور همسایهٔ ما ترکیه رخ داد که اثرات آن در ایران هم محسوس شد و سروصدا و هیجان زیادی ایجاد کرد. با اینکه انگلستان پس از خاتمهٔ جنگ بین‌المللی نهایت سعی خود را در حفظ و نگه‌داری امپراتوری محتضر عثمانی به‌عمل آورده و به‌انحاء مختلف از سلطان محمد ششم وحیدالدین پشتیبانی نمود ولی قیام ژنرال مصطفی کمال پاشا در آناتولی و شکستهای متعددی که به‌نیروهای اشغالگر خارجی وارد کرد، باعث شد که قاطبهٔ مردم آن کشور از وی

طرفداری نمایند. مجلس کبیر ترکیه که در آنکارا پایتخت جدید آن کشور تشکیل شده بود، در سپتامبر ۱۹۲۲ وحیدالدین را از سلطنت خلع کرد و آخرین سلطان عثمانی با یک کشتی جنگی انگلیسی خاک ترکیه را ترک نمود. پس از چندی دولت جدید ترکیه متوجه شد عبدالمجید پسر عموی سلطان سابق که به‌عنوان خلیفهٔ مسلمین منصوب شده بود به کمک بیگانگان دست به تحریکاتی زده و قصد بازگشت سلطنت را دارد، لذا در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ (۷ آبان ۱۳۰۲) بساط خلافت را هم برچید و تأسیس جمهوری ترکیه را اعلام نمود.

این حوادث واکنش مستقیمی در ایران داشت و موجب گردید احمد شاه فرمان نخست‌وزیری سردار سپه را صادر کند و بی‌درنگ رهسپار اروپا شود. پادشاه قاجار در ۱۰ آبان برای همیشه از ایران خارج شد و امور سلطنت را به‌برادرش محمد حسن میرزا واگذار کرد. اما سردار سپه با حمایت انگلیسیها کلیه امور کشور را قبضه کرده بود.[۹]

از ماه مه ۱۹۲۲ (اردیبهشت ۱۳۰۱) وزارت خارجه بریتانیا به‌صوابدید سرپرسی لورن وزیر مختار خود در تهران، به‌تحریم پرداخت مساعده از جانب بانک شاهنشاهی به‌ایران خاتمه داده بود اما مشروط بر اینکه به‌شخص سردار سپه پرداخت گردد. بانک در اوایل خرداد پنج میلیون قران به رضاخان پرداخت و به‌عنوان وثیقه درآمد گمرکات را پذیرفت. از شهریور ۱۳۰۱ پرداخت وام به‌میزان وسیع‌تری افزایش یافت که نخستین آن ۱۲ میلیون قران بود. در زمستان ۱۳۰۱ سردار سپه کلیهٔ امور مالی وزارت جنگ را به‌بانک شاهنشاهی واگذار کرد و چنان روابط دوستانه‌ای با مُری رئیس انگلیسی بانک برقرار کرد که گهگاه شام را با او و خانمش صرف می‌کرد. کمکهای مالی انگلستان زمینهٔ نخست‌وزیری سردار سپه را فراهم کرد.

---

۹. برای احتراز از این بن‌بست سیاسی سفیر بریتانیا بین احمدشاه و رضاخان وساطت کرد و قرار شد رضاخان امنیت شاه را به‌هنگام سفر به‌خارج از کشور تضمین کند و در مقابل احمدشاه نیز فرمان نخست‌وزیری او را امضا کند. تلگراف سرپرسی لورن به لرد کرزن، ۲۶ اکتبر ۱۹۲۳. هارولد نیکلسون رایزن سفارت انگلیس در خاطراتش نوشت: «رضاخان صعود خویش را به‌قدرت، تا حدود زیادی مدیون سرپرسی لورن بوده».
Nicolson, Harold, *Friday Mornings 1941 - 1944*, London, Constable and Co Ltd, 1944, p. 7.

در دوران نخست‌وزیری سردار سپه که از آبان ۱۳۰۲ تا آبان ۱۳۰۴ طول کشید، بانک شاهنشاهی مجموعاً مبلغی بیش از ۱۰۰ میلیون قران در اختیار او قرار داد. علاوه بر پرداخت مساعده به‌صورت قران، بانک مبالغ هنگفتی نیز به‌صورت لیره استرلینگ در ازای حق‌السهم ایران بابت عواید نفت پرداخت. مساعده‌های لیره‌ای بانک در این دورهٔ دو ساله گاهی به‌هفتصد هزار لیره می‌رسید و در شهریور ۱۳۰۳ به ۹۰۰,۰۰۰ لیره بالغ گردید که با توجه به‌محدودیتی که امتیازنامهٔ بانک تحمیل کرده بود، مبلغ معتنابهی بشمار می‌رفت. دریافت این پولها رضاخان را قادر ساخت که موقعیت خود را تحکیم و برنامه‌هایش را اجرا کند. بانک شاهنشاهی از کمکهایی که به‌رضاخان کرده بود احساس غرور می‌کرد. سرهیو بارنس رئیس کل بانک در دسامبر ۱۹۲۳ «سهم مسؤولیت بانک را در اصلاحات در حال پیشرفت در ایران» به‌سهامداران تبریک گفت.[۱۰]

در این موقع سردار سپه که کلیهٔ امور لشکری و کشوری را قبضه کرده بود، به‌پیروی از ترکها به‌فکر الغای سلطنت و تأسیس رژیم جمهوری در ایران افتاد.[۱۱] در زمستان ۱۳۰۲ تظاهرات متعددی به‌نفع استقرار جمهوریت در تهران و شهرستانها صورت گرفت ولی چون عده‌ای از روحانیون و رجال با این طرح مخالفت کرده و آن را به‌مصلحت کشور ندانستند، سردار سپه نیز از این فکر منصرف گردید و طی اعلامیهٔ مورخ ۱۲ فروردین ۱۳۰۳ انصراف خود را از تغییر رژیم اعلام نمود. از همان وقت سردار سپه به این فکر افتاد که بجای جمهوری، قاجاریه را خلع و مقام سلطنت موروثی را خودش احراز نماید.

---

۱۰. **بانک شاهنشاهی و دولت ایران**، مقاله یاد شده، مجلهٔ آینده ۱۳۶۸.

۱۱. در اسفند ماه ۱۳۰۲ رضاخان به‌نمایندگان بریتانیا به‌عنوان قدرت مسلط و ذینفع اطلاع داد که رژیم ایران در نوروز ۱۳۰۳ جمهوری خواهد شد ولی لازم نیست که انگلیسیها در حین این تغییر رژیم از بروز هرگونه بی‌نظمی هراسان شوند. لورن وزیر مختار انگلیس معتقد بود که انگلیسیها نباید جمهوری را تشویق کنند و توصیه نمود که مشروطهٔ سلطنتی ابقا گردد زیرا تغییر قهرآمیز رژیم و اتخاذ شیوه‌ای که کشور برای آن آمادگی نداشت می‌توانست مخاطرات غیر قابل پیش‌بینی داخلی و خارجی به‌بار آورد. ولی وزارت خارجهٔ بریتانیا از لورن خواست که در این ماجرا دخالت نکند و بر له یا علیه این برنامه توصیه‌ای به‌رضاخان ننماید.

تلگراف سرپرسی لورن به‌وزارت خارجه بریتانیا و پاسخ آن، ۲۶ فوریه ۱۹۲۴.

٦. سردار سپه: پادشاه

دولت شوروی که تا این تاریخ نسبت به‌هیئت حاکمهٔ ایران با بدگمانی و بدبینی می‌نگریست،به‌محض تشکیل دولت‌سردار سپه رویهٔ خودرا تغییر داد و از در دوستی درآمد.پاره‌ای ازکارشناسان‌شوروی در مسایل ایران از قبیل گورکو ـکریاژین و فدور راسکولنیکوف معتقد بودند سردار سپه مرد خودساخته‌ای است که از میان تودهٔ مردم برخاسته و آثار هرج و مرج و ملوک‌الطوایفی را یکی پس از دیگری از بین می‌برد و جامعه ایرانی را به‌بورژوازی سوق می‌دهد که یک مرحله به‌سوسیالیسم نزدیک‌تر است و لذا شایستگی حمایت دولت شوروی را دارد. ظاهراً طرفداران این نظریه حرف خود را به‌کرسی نشاندند و دولت شوروی که از نظر ژئواستراتژیکی خواستار استقرار یک رژیم قوی در مرزهای جنوبی‌اش بود ابتدا از حکومت رضا خان و سپس از سلطنت وی پشتیبانی کرد. در اجرای این سیاست، مذاکرات مربوط به‌انعقاد قرارداد بازرگانی که همچنان بلاتکلیف مانده بود از سرگرفته شد و سرانجام در ۱۲ تیر ۱۳۰۳ در تهران به‌امضای ذکاءالملک فروغی وزیر امور خارجه و ماریش شومیاتسکی وزیر مختار شوروی رسید. به‌موجب این قرارداد ۲۱ ماده‌ای ایران و شوروی متقابلاً از حقوق دولت کاملة‌الوداد برخوردار شدند، مزایا و مصونیتهای سیاسی به‌رئیس و معاونان ادارهٔ بازرگانی شوروی در ایران اعطا گردید و دولت شوروی متعهد شد محدودیت و موانعی برای کالاهای ترانزیتی ایران به‌مقصد اروپا ایجاد نکند. به‌این ترتیب شورویها با دادن امتیازاتی توانستند همان حقوق و مزایایی راکه انگلیسیها در تجارت با ایران داشتند، تحصیل نمایند.[۱۲]

پس از امضای این قرارداد سردار سپه که موقعیتش از هر لحاظ تحکیم شده بود تصمیم گرفت یکی از آخرین آثار ملوک‌الطوایفی یعنی شیخ خزعل حکمران خوزستان را از میان بردارد. شیخ مزبور در سال ۱۸۹۷ به‌جای برادرش به‌حکومت موروثی خوزستان رسیده و وضع نیمه مستقلی داشت و طبق موافقتنامهٔ محرمانه‌ای که در نوامبر ۱۹۱۴ با دولت انگلیس منعقد کرده بود خود را

۱۲. چند ماه بعد مجلس شورای ملی از تصویب قرارداد مزبور خودداری ورزید چون دولت شوروی موافقت‌نکرده بود که تجارت خود را با ایران براساس تساوی حقوق طرفین قرار دهد.

تحت‌الحمایهٔ آن دولت قرار داده و محافظ تأسیسات نفت جنوب بشمار می‌رفت. وی در دوران جنگ بین‌المللی خدمات شایانی به‌ارتش دوازدهم انگلیس نموده بود و به‌هیچ‌وجه از دولت مرکزی اطاعت نمی‌کرد.

سردار سپه شیخ خزعل را به‌اطاعت خواند ولی او در جواب وی را غاصب نامید و اقدام به‌تأسیس کمیته‌ای به‌نام قیام سعادت به‌طرفداری از احمد شاه کرد. سردار سپه تصمیم گرفت برای مقابله با او شخصاً عازم خوزستان شود ولی سرپرسی لورن وزیر مختار انگلیس مدتی به‌عنوان میانجیگری مانع از این مسافرت شد و وقتی مشاهده کرد که تصمیم سردار سپه تغییرناپذیر است به‌دولت ایران اطلاع داد که با خزعل قراردادی دارند که از او در مقابل دولت ایران حمایت کنند و تقاضا کرد دولت از اعزام نیرو به‌خوزستان منصرف شود.

انگلیسیها که اصولاً سیاستشان در این موقع ایجاد یک دولت مقتدر و قوی در ایران بود که بتواند از نفوذ کمونیسم به‌ایران و افغانستان و عراق و هند جلوگیری کند به‌اعتراض کتبی و شفاهی اکتفا کرده و دست از حمایت ظاهری خود از خزعل برداشتند. شیخ خزعل بدون مقاومت در اهواز تسلیم سردار سپه شد و ارتش ایران سراسر خوزستان را تصرف کرد.

در ۲۵ بهمن ۱۳۰۳ مجلس شورای ملی مقام فرماندهی کل قوا را از احمد شاه سلب و به‌سردار سپه تفویض کرد و در آبان ۱۳۰۴ با صحنه‌سازیهایی که از چند ماه قبل به‌عمل آمده بود، خلع سلسلهٔ قاجاریه را تصویب و حکومت موقتی را به‌رضاخان سردار سپه سپرد.[۱۳] انگلستان اولین دولتی بود که حکومت موقت ایران را به‌رسمیت شناخت مشروط بر آنکه کلیهٔ تعهدات و پیمانهای موجود بین دو کشور را محترم شمرده و در حفظ و تثبیت اوضاع ایران کوشش نماید. به‌دنبال انگلستان سایر

۱۳. رضاخان از طریق وزیر امور خارجه‌اش به‌وزیر مختار بریتانیا اطلاع داد که تصمیم گرفته است سلسله قاجار را خلع کند ولی از عدم موافقت دولت بریتانیا نگران است. وزیر مختار انگلیس در مورد موضع بی‌طرفی کامل و دوستانه و وفادارانهٔ بریتانیا نسبت به‌رضاخان اطمینان‌داد. خود رضاخان نیز در ۶ آبان با سرپرسی لورن ملاقات کرد و این موضوع را برایش روشن ساخت که در آیندهٔ نزدیک این مسئله یکسره خواهد شد و قول داد که پس از رفع این بحران مسایل مورد نظر بریتانیا به‌نحو جدّی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. تلگراف لورن به‌سرآستین چمبرلن، ۲۱ اکتبر ۱۹۲۵.

دولتهایی که با ایران روابط سیاسی داشتند نیز رژیم جدید را به‌رسمیت شناختند و دولت شوروی به‌منظور ابراز دوستی نمایندگی خود را در تهران به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء داد.

مجلس مؤسسان برای تعیین تکلیف سلطنت که به‌زور سرنیزهٔ نظامیان و در محیط ترس و ارعاب تشکیل شده بود در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ ضمن تغییر چند اصل از متمم قانون اساسی، پادشاهی را به‌رضاخان سردار سپه تفویض کرد و وی در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ به‌نام رضا شاه پهلوی تاجگذاری کرد. بدین‌سان هنوز بیست سال از انقلاب مشروطیت نگذشته بود که در اثر ضعف و جبن رجال و سیاستمداران کشور در مقابل رضاخان، یک بار دیگر حکومت مطلقه بر ایران مستولی گردید و مردم از آزادیهای اساسی محروم شدند.[۱۴]

سلطنت رضاشاه موجب گردید که نقش دولت و مجلس به‌حداقل کاهش یابد، زیرا عالی‌ترین مقام تصمیم گیرنده شخص شاه بود. دیگر هیچ شخصیت مقتدر و برجسته‌ای به‌نخست‌وزیری منصوب نشد و این مقام که طبق قانون اساسی اختیار ادارهٔ کشور را داشت، به‌مدت شش سال (از ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲) به مخبرالسلطنه هدایت تفویض شد که به‌قول خودش «قدری در حاشیه مشی می‌کرد.»[۱۵] در این دوره سیاست داخلی و خارجی کشور را عملاً گروه ثلاثه تیمورتاش ــ داور ــ نصرت الدوله به‌نام رضاشاه اداره می‌کردند. پس از فروپاشی این گروه و برکناری هدایت نیز تا پایان سلطنت رضا شاه در ۱۳۲۰ اشخاص ضعیفی مانند محمود جم، دکتر متین دفتری و علی منصور به‌نخست‌وزیری گمارده شدند که در برابر ارادهٔ دیکتاتور بکلی بی‌اختیار بودند. به‌گفتهٔ هدایت: «در دورهٔ پهلوی هیچ کس اختیار نداشت. تمام امور می‌بایست به‌عرض برسد و آنچه فرمایش می‌رود، رفتار کنند».[۱۶] در این میان

۱۴. «در آن سال رضاخان که از ارتش برای دخالت در انتخابات مجلس مؤسسان استفاده کرده بود، خودش را شاه نامید و کشور به‌دوران استبداد بازگشت بی‌آنکه اعتراضی از جانب رجال و سیاستمداران وجیه‌المله و خوبی که به‌علت بی‌جرأتی و آشفتگی فکری یک فرصت طلایی را در حفظ آزادی در کشورشان از دست دادند، بلند شود.» آرتور میلسپو، **امریکاییها در ایران**، ترجمهٔ نگارنده، نشر البرز، ۱۳۷۰، صفحهٔ ۳۷.

۱۵. مهدیقلی هدایت، **خاطرات و خطرات**، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳، صفحهٔ ۴۰۱.

۱۶. همانجا، صفحهٔ ۴۰۲.

ذکاءالملک فروغی وضع خاصی داشت. او سه بار در اوایل، اواسط و اواخر سلطنت رضاشاه نخست‌وزیر شد. بار اول در ۱۳۰۴ ترتیب تشکیل مجلس مؤسسان فرمایشی و تاجگذاری رضاشاه را داد و بار سوم استعفای رضاشاه و تغییر سلطنت را عملی ساخت. فروغی مورد اعتماد انگلیسیها بود و نقش پنهانی مهمی در تحولات سیاسی ایران و نیز در انعقاد قرارداد نفت ۱۳۱۲ ــ که سمت وزیر امور خارجه را داشت ــ ایفا کرد.

مجلس شورای ملی نیز از دورهٔ هفتم به‌بعد بکلی در اختیار برگزیدگان شاه قرار گرفت. ترتیب انتخابات نمایندگان مجلس به‌این نحو بود که از استانداریها، فرماندهان لشکر و شهربانی فهرست اسامی افراد موجه محلی بطور جداگانه خواسته می‌شد و از میان آنان دولت ترتیب انتخاب اشخاص مورد نظر خود را می‌داد. بدین‌سان تمام اهرمهای قدرت دردست دیکتاتور قرار داشت، هیچ شخصیت و مقامی را یارای مخالفت با تصمیمات او نبود و به‌هیچ حزب و گروه سیاسی اجازهٔ فعالیت داده نمی‌شد.

۷. لغو پاره‌ای از امتیازات بیگانگان

در این هنگام که انگلیسیها خیالشان از استقرار یک حکومت قوی ضد کمونیست که ظاهر ملی داشته ولی در واقع منافعشان را در ایران حفظ کند، آسوده شده بود مانعی ندیدند که رژیم جدید پاره‌ای از امتیازاتی راکه بیگانگان در قرن نوزدهم کسب کرده بودند و اکنون بی‌فایده شده بود لغو کند و بدین‌وسیله به‌وجهه و اعتبار خود بیفزاید. لذا رضا شاه دست به‌اقداماتی به‌شرح زیر زد:

۱) پلیس جنوب و گاردهای مخصوص سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای خارجی را رسماً منحل کرد و متعاقب تأسیس ارتش نوین تعدادی تانک و توپ و هواپیما از کشورهای اروپای غربی خرید و ۴۷ تن از افسران ارتش را برای ادامه تحصیلات به‌دانشکده‌های نظامی فرانسه فرستاد.

۲) مقدمات الغای کاپیتولاسیون را فراهم ساخت و در ۶ اردیبهشت ۱۳۰۶ دستخطی به شرح زیر خطاب به مستوفی الممالک صادر کرد:

جناب اشرف رئیس الوزرا

در این موقع که تشکیلات جدید عدلیه شروع می‌شود لازم می‌دانم ارادهٔ خود را در باب الغاءِ کاپیتولاسیون که اهمیت آن از نقطه‌نظر حفظ شئون و حقوق مملکت دارای کمال اهمیت است، خاطر نشان هیئت دولت نمایم که از طرف دولت موجبات عملی شدن آن فراهم گردد. بنابراین جناب اشرف مأمور است که موجبات اجرای این مقصود را فراهم سازد. *رضاشاه پهلوی*

در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۶ نیز طی یادداشتهایی به کلیهٔ نمایندگیهای سیاسی خارجی در ایران اطلاع داد که معاهدات مربوط به حق قضاوت کنسولی ملغی و بلااثر بوده و پس از انقضای مدت یک سال، دیگر هیچ‌گونه حقی در این خصوص به بیگانگان داده نخواهد شد. در خلال این مدت دادگاههای جدیدی تأسیس و قوانین مدنی و جزائی عرفی مدرن به تصویب رسید و سرانجام در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۷ (۱۰ مه ۱۹۲۸) که مصادف با یکصدمین سال امضای عهدنامهٔ شوم ترکمانچای بود، کاپیتولاسیون لغو شد و اداره محاکمات وزارت امور خارجه و کارگزاریهای آن وزارتخانه در ایالات منحل گردیدند. ضمناً بخشنامه‌ای به این مضمون از طرف داور وزیر عدلیه به محاکم ابلاغ شد:

چون مطابق حقوق عادی بین‌المللی هیئت نمایندگان سیاسی دارای مصونیتهای خاصه می‌باشند که از آن جمله عدم امکان اقامهٔ دعوی بر علیه آنان است، لذا به‌عموم محاکم ابلاغ می‌شود:

اولاً قبول دعوی اعم از اینکه دعوی حقوقی باشد یا جزائی بر علیه اشخاص ذیل ممنوع است: ۱ ـ سفرای کبار ۲ ـ وزرای مختار ۳ ـ وزرای مقیم ۴ ـ شارژ دافرها ۵ ـ مستشارهای سفارتخانه‌ها ۶ ـ نواب سفارتخانه‌ها از هر درجه که باشند. ۷ ـ آتاشه‌های سفارتخانه‌ها اعم از نظامی و یا غیر نظامی ۸ ـ عجالتاً اعضای دفتری سفارتخانه‌ها مشروط براینکه تبعهٔ همان دولت باشند که سفارتخانه مربوط به‌آن است.

ثانیاً هیئت قنسولگری اعم از جنرال قنسول و قنسول و ویس قنسول و وکیل قنسولگری و غیره از معافیت فوق بهره‌مند نمی‌باشند و برعلیه آنان ممکن است در محاکم قبول دعوی نمود.

علی اکبر داور وزیر عدلیه ـ ۱۳۰۷

۳) به‌کار بیگانگانی که در دستگاههای دولتی خدمت می‌کردند و کم و بیش مجری نظرات و سیاست دولتهای متبوعهٔ خود یا دیگران بودند خاتمه داده شد، از جمله مستشاران بلژیکی گمرک و پست که به‌تدریج کارهای خود را به‌ایرانیان تحویل دادند و تا سال ۱۳۱۳ گمرکات و پست کاملاً دردست ایرانیان قرار گرفت. دراین هنگام نظر مساعد رضا شاه از هیئت دکتر میلسپو و امریکاییها برگشته بود و تلاشهای اصلاح‌گرانه میلسپو با مقاومت جدی محافل صاحب قدرت و ثروت ایران روبرو شده بود. در این میان بویژه تلاشهای او برای خاتمه دادن به‌فساد مالی حاکم بر ارتش ایران با مخالفت و رویارویی شخص رضا شاه روبرو شد که خودش در عواید و مداخل امرای لشکر سهیم بود. خواسته‌های مستمر و مکرر میلسپو جهت برخورداری از اختیارات بیشتر نیز در نارضایتی روزافزون شاه مؤثر بود، به‌طوری که اظهار داشت: «این مملکت دو شاه نمی‌تواند داشته باشد و شاه نیز من خواهم بود.»

هیئت میلسپو در جلب سرمایه‌گذاری امریکاییها توفیق نیافت و میلسپو که به‌تدریج از اقتدار و اختیاراتش کاسته می‌شد در ۱۳۰۶ استعفا داد و سایر مستشاران امریکایی نیز با انقضای مدت قراردادشان کشور را ترک کردند.

۴) کلیهٔ عهدنامه‌های گمرکی که طی قرون نوزدهم منعقد شده و حقوق ایران را به‌استقلال سیاسی خود محدود می‌ساخت لغو شد و مقرر گردید قراردادهای بازرگانی جدیدی براساس قانون گمرکی جدید با دول بیگانه منعقد گردد. در این هنگام هنوز گمرکات جنوب در دست انگلیسیها بود و عواید آن را به‌عنوان اقساط مطالباتشان برداشت می‌کردند. به‌این جهت تحویل آن را موکول به‌پرداخت وجوهی که در سالهای گذشته به‌عنوان وام و مساعده به‌دولت ایران داده بودند و مجموع آن بالغ ۴,۵۴۹,۲۰۰ لیره می‌شد کردند. رضا شاه پس از چانه زدن بسیار با این موضوع موافقت کرد و طی موافقتنامه‌ای که در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۷ به‌امضای سرهنری کلایو وزیر مختار انگلیس و فتح‌الله پاکروان کفیل وزارت امور خارجه رسید، مقرر گردید انگلیسیها گمرکات جنوب را در ازای دریافت مبلغ دو میلیون لیره به‌دولت ایران تحویل بدهند. ایران بدهیهای خود را به‌انگلیس ظرف پنج سال تا خرداد ۱۳۱۲ تمام و کمال پرداخت کرد و این اختلاف دیرینه به این نحو ختم شد.

۵) حق انحصاری نشر اسکناس از بانک شاهنشاهی سلب شد. به‌موجب قراردادی که در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۹ بین دولت و بانک شاهنشاهی منعقد گردید حق نشر اسکناس در مقابل پرداخت ۲۰۰,۰۰۰ لیره و صرفنظر کردن از بازرسی

حسابهای بانک و دریافت ۶ درصد سود ویژه سلب و به‌بانک ملی ایران واگذار شد و بانک ملی اقدام به‌نشر اسکناسهای جدیدی کرد.[۱۷]

اقدامات فوق موجب گردید که رژیم دیکتاتوری بظاهر جنبه ناسیونالیستی گرفته و خود را حامی حقوق ملت معرفی نماید. ولی در عین‌حال هرگونه صدای مخالفی را خاموش می‌کرد.

۸. رفع اختلافات با شوروی

در آغاز سلطنت رضاشاه هرچند روابط بین ایران و شوروی به‌ظاهر دوستانه بود، ولی هنوز مسئله بازرگانی بین دو کشور و ترانزیت کالاهای ایرانی از خاک شوروی و نیز مسئله شیلات بحرخزر حل نشده بود و بندر انزلی همچنان در اختیار روسها قرار داشت و یک ناوچه توپدار شوروی در آن بندر مستقر بود.

یکی از پیچیده‌ترین مسائل سیاست خارجی دورهٔ رضاشاه، روابط با روسیه شوروی بود. رضاشاه کشوری را از پیشنیان خود به‌میراث برده بود که هنوز ایالات شمالی آن از لحاظ اقتصادی وابستگی شدید به‌همسایه شمالی داشتند. افزون برآن رضاشاه می‌بایست وسایلی برای مبارزه با شیوه‌های جدید امپریالیسم روسی بیابد و در برابر نفوذ و رخنهٔ کمونیستها مقاومت کند. از این‌رو روابط رضاشاه با شوروی دو جنبه داشت: فراهم کردن زمینهٔ رهایی اقتصادی و سیاسی، و مقاومت در برابر تلاشهای روسیه برای ورود مجدد به‌صحنهٔ سیاسی ایران با لباس مبدل کمونیستی.

۱۷. در این هنگام سرآستین چمبرلن وزیر خارجهٔ بریتانیا طی مراسله‌ای به‌سفارت انگلیس در تهران اصول سیاست خود را در قبال رژیم رضاشاه از نو روشن کرده و نوشته بود: «اهداف اولیه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در روابط خود با ایران عبارتند از: (۱) دفاع از منافع مشروع بریتانیا و حفاظت از جان و مال اتباع آن کشور. (۲) امنیت و تمامیت مستملکات بریتانیا بویژه امپراتوری هند. (۳) استمرار عهدنامه‌های معتبر فعلی. بدیهی است که وجود یک ایران با ثبات، منظم و مترقی و دوست عامل مهمی در پیشرفت این اهداف می‌باشد. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رجاء واثق دارد که سیاست حسن روابط با ایران برای خدمت به‌این اهداف بهترین سیاست محسوب می‌شود، استقلال و حاکمیت ایران را به‌رسمیت شناخته و می‌شناسد و از این‌رو همچنان که میل ندارد، نمی‌تواند در سیر وقایع ایران یا در شکل بخشیدن به‌نهادها یا سیاست آن کشور به‌نحو فعالانه یا مستقیم دخالت کند.» نامه چمبرلن به‌کلایو، ۲۹ نوامبر ۱۹۲۶.

مهمترین مسئله، روابط بازرگانی بین دو کشور بود. پس از کودتای سوم اسفند وابستگی سنتی شمال ایران به‌بازارهای شوروی افزایش یافته بود. هنگامی که رضاشاه به‌تخت سلطنت جلوس کرد، صادرات ایران به‌روسیه تقریباً ده برابر شده و واردات از آن کشور نیز چهار برابر شده بود. رضاشاه می‌دانست که وابستگی به‌بازارهای روسیه را یک شبه نمی‌توان پایان داد وضمناً می‌دانست که اگر ایران بخواهد استقلال اقتصادی خود را بدست آورد باید روزی این کار صورت بگیرد. بنابراین از یک‌سو کوشید با انعقاد موافقتنامه‌های کوتاه‌مدت، نظم و ترتیبی در امور بازرگانی دو کشور بدهد، و از سوی دیگر شرایط داخلی را برای استقلال اقتصادی فراهم سازد. در اجرای هدف نخست، موافقتنامه‌های کوتاه‌مدت بازرگانی با شوروی در سالهای ۱۳۰۶، ۱۳۱۰ و ۱۳۱۴ امضا شد.

به‌رغم اظهار دوستی و خصوصیتی که شورویها با پادشاه جدید می‌کردند، در نخستین ماههای ۱۳۰۵ بدون هشدار قبلی ورود کالاهای ایرانی به‌شوروی را ممنوع کردند و از دادن حق ترانزیت به‌کالاهای ایرانی از خاک روسیه خودداری ورزیدند. در نتیجه تولیدکنندگان و بازرگانان شمال ایران دچار بحران شدیدی شدند و در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند. رضاشاه بخوبی می‌دانست که هدف شورویها جلوگیری از برقراری هرگونه نظم و ترتیبی در بازرگانی بین دو کشور و استمرار سلطهٔ اقتصادی روسیه بر شمال ایران است لذا با احتیاط فراوان وارد عمل شد و ابتدا در تیر ماه ۱۳۰۵ تیمورتاش وزیر دربار خود را به‌مسکو فرستاد که چند ماه با مقامات شوروی مشغول مذاکره بود. سپس علیقلی خان مشاورالممالک وزیر امور خارجه و عاقد عهدنامه ۱۹۲۱ را که روابط خوبی با روسها داشت مأمور ادامه مذاکرات کرد.

شورویها مصمم بودند مذاکرات را به‌نفع خودشان هدایت کنند لذا در حالی که کاراخان انصاری را از نیات خیرخواهانهٔ دولت شوروی مطمئن می‌ساخت، دست به‌عملیات جاسوسی زدند و یک کارمند نخست‌وزیری را اجیر کردند که کلیه دستورالعملهایی را که دولت برای انصاری می‌فرستاد در اختیارشان می‌گذاشت. در چنین شرایطی جای شگفتی نیست که مذاکرات به‌انعقاد یک پیمان بازرگانی قطعی و جامع منجر نشد و به‌جای آن در ۸ مهر ۱۳۰۶ یک موافقتنامه تجارتی امضا شد که از نظر دولت ایران تنها یک ترتیب موقت بود که پس از دو سال خاتمه می‌یافت. خلاصهٔ موافقتنامه مزبور بشرح زیر است:

۱. **صادرات و واردات**: اصل «توازن» در تجارت فیمابین پذیرفته شد، بدین معنی که در برابر هر محموله کالایی که تجار ایرانی به‌شوروی صادر می‌کردند، ۹۰ درصد ارزش آن به‌صورت کالاهای روسی وارد ایران می‌شد و ۱۰ درصد بقیه را می‌شد به‌صورت ارز خارجی به‌کشورهای ثالث منتقل کرد. تجار ایرانی می‌توانستند ۵۰ درصد از سهمیه خود را (مواد خام صنعتی و کالاهای مصرفی) به‌شوروی صادر کنند ولی مکلف بودند ۲۵ درصد آن را به‌دولت شوروی و سازمانهای تعاونی آن کشور عرضه کنند و در صورتی که آنها از خرید خودداری یا بهای کمتری پیشنهاد کنند، آنوقت به‌افراد خصوصی بفروشند. ۵۰ درصد بقیهٔ سهمیه صادرات ایران می‌بایست از طریق نمایندگی بازرگانی شوروی به آن کشور صادر شود. و بالاخره تجار ایرانی از وارد کردن موادی نظیر نفت و محصولات نفتی، گندم و آرد، آهن قراضه، پوست خز، اسلحه و «کالاهای صادراتی که خروجشان از مرزهای شوروی ممنوع است» محروم شده بودند.

۲. **نمایندگی بازرگانی**: نمایندگی بازرگانی شوروی در تهران بخشی از سفارت آن کشور شناخته شده و رئیس و دو معاون آن جزو اعضای سفارت محسوب و بنابراین از مصونیت و مزایایی که به‌اعضای هیئت دیپلوماتیک تعلق می‌گیرد، برخوردار شدند. علاوه بر آن محل نمایندگی و خانهٔ مسکونی رئیس و معاونان نمایندگی از حق «برون مرزی» بهره‌مند شدند. مقرر گردید که هرگاه دولت ایران نیز نمایندگی بازرگانی در شوروی تأسیس کند، رئیس آن متقابلاً از مصونیتها و مزایای مزبور برخوردار شود.

۳. **حقوق ترانزیتی**: دولت شوروی حق ترانزیت به کالاهای ایرانی که از خاک آن کشور به کشورهای اروپایی حمل می‌شدند داد. همچنین اجازه داد که کالاهای ساخت کشورهای ثالث از طریق شوروی به‌ایران وارد شود. این اجازه از دو نظر محدود بود: اولاً منظور از کشورهای ثالث کشورهایی بودند که دولت شوروی با آنها قرارداد بازرگانی داشت. ثانیاً کالاهای ترانزیتی محدود و مشخص شده بود.

موافقتنامهٔ بازرگانی ۱۳۰۶ در مجموع نتوانست تجارت دو کشور را براساس مرضی‌الطرفینی قرار دهد. سیستم تهاتری که در موافقتنامه پیش‌بینی شده بود تجار ایرانی را بشدت ناراضی کرد چون مؤسسات بازرگانی شوروی در وضع ممتازی قرار گرفته بودند و می‌توانستند بهترین کالاها را برای خودشان نگه دارند و تجار ایرانی

شکایت داشتند که در ازاء محصولاتی که به‌شوروی صادر می‌کنند کالاهایی به‌آنان عرضه می‌شود که در ایران بازار فروش ندارد. با این وصف موافقتنامه مزبور عیناً در سال ۱۳۱۰ تجدید شد.

همزمان با موافقتنامه فوق، دو قرارداد دیگر نیز بین دو کشور منعقد گردید: (۱) قرارداد مربوط به‌شیلات؛ (۲) قرارداد تأمینیه و ودادیه. امتیاز صید ماهی در دریای خزر ابتدا در ۴ اکتبر ۱۸۷۵ از طرف ناصرالدین شاه به‌استپان لیانازوف تبعه روسیه اعطا شده و بعداً چند بار تمدید و به‌ورثهٔ لیانازوف واگذار شده بود که آخرین تاریخ انقضای آن سال ۱۳۰۴ به‌شمار می‌رفت. دولت شوروی پس از انقلاب اکتبر اقدام به‌مصادرهٔ اموال صاحبان امتیاز کرده و ضمن عهدنامه مودت ۱۹۲۱ این ماده را گنجانده بود:

> ماده ۲۱: دولت ایران وعده می‌دهد که در باب اعطای امتیاز شیلات با کمپانیهای مرکب از تبعهٔ دولت ایران و روس داخل مذاکره شود و برای فروش و حمل و نقل ماهی به‌روسیه موجبات تسهیل در قرارداد تجارتی و گمرکی فراهم خواهد نمود.

با این حال هنوز شیلات کمافی‌السابق دردست روسها قرار داشت و هیچ ترتیب جدیدی برای آن داده نشده بود.

به‌محض خاتمهٔ مدت امتیاز، دولت ایران رسماً الغای آن را اعلام نمود ولی دولت شوروی زیر بار نرفت و نسبت به‌این تصمیم اعتراض نمود. موضوع به‌حکمیت ارجاع شد و هیئت داوران به‌ریاست محمد علی فروغی نخست‌وزیر وقت رأی به‌نفع صاحبان امتیاز داد و آن را به‌مدت پانزده سال دیگر تمدید کرد. اما مجلس شورای ملی این حکمیت را تصویب نکرد و در نتیجه روابط بین دو کشور تیره شد. در بهمن ۱۳۰۴ دولت شوروی سرحدات بین دو کشور را بست و از ورود کالاهای روسی بخصوص نفت و بنزین به‌ایران جلوگیری به‌عمل آورد و با این اقدام خود ضرر زیادی به‌مردم و بازرگانان شمال کشور وارد کرد.

در این موقع روابط بین مسکو و لندن هم به‌علت کشف یک شبکهٔ جاسوسی شوروی در انگلستان و اشغال ادارهٔ بازرگانی آن کشور در لندن از طرف مقامات انگلیسی به‌شدت تیره شده بود و سرانجام نیز در ۱۲ مه ۱۹۲۷ روابط سیاسی انگلستان و شوروی قطع گردید. روسها همین که دیدند دستشان از اعتبارات

انگلیسی کوتاه شده به‌ایران روی خوش نشان دادند و به‌اصطلاح کوتاه آمدند. در مورد شیلات مقرر شد که یک شرکت مختلط ایران و شوروی تحت ریاست یک نفر ایرانی تشکیل شود و از شیلات دریای خزر براساس تنصیف منافع بهره‌برداری کند. مدت ایران قرارداد ۲۵ سال بود و در ۱۳۳۱ خاتمه یافت که در آن هنگام دولت دکتر مصدق برسرکار بود و حاضر نشد آن را تمدید کند و شیلات ملی اعلام شد.

۱ سومین قراردادی که در ۸ مهر ۱۳۰۶ بین مشاورالممالک انصاری و کاراخان امضا شد عهدنامه ودادیه و تأمینیه بود. در این هنگام دولت شوروی درصدد برقراری روابط دوستانه با تعدادی از کشورها به‌ویژه همسایگانش بود. پیمان لوکارنو که در اکتبر ۱۹۲۵ امضا شده بود، در نظر زمامداران مسکو حرکتی بر ضد شوروی تلقی می‌شد که به‌دنبال آن کشورهای غربی درصدد ایجاد پیمان مشابهی با همسایگان جنوبی شوروی بودند تا محاصرهٔ آن کشور را تکمیل کنند. به‌منظور پیشدستی از چنین اقدامی، شوروی قرارداد عدم تجاوز و بی‌طرفی با ترکیه (در ۱۹۲۵) و با افغانستان (در ۱۹۲۶) امضا کرده بود و پیشنهاد انعقاد پیمان مشابهی را به‌ایران داد.

رضاشاه موقع را مناسب دانست که با انعقاد چنین قراردادی اصل عدم مداخله را مستحکم کند و برای آن ضمانت اجرا قایل شود. مهمترین مواد این قرارداد هشت ماده‌ای و پروتکلها و یادداشتهای پیوست آن را می‌توان به‌شرح زیر خلاصه کرد:

۱. **عدم تجاوز و بی‌طرفی:** ایران و شوروی متعهد شدند از هرگونه تجاوز یا عمل خصمانه نسبت به‌یکدیگر خودداری کنند. در صورتی که یکی از طرفین مورد تجاوز یک کشور ثالث یا گروهی از کشورهای دیگر قرار گیرد، طرف دیگر مکلف است در حین مخاصمات بی‌طرفی را رعایت کند.

۲. **عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر:** ایران و شوروی متعهد شدند از هرگونه تبلیغات یا جنگ تبلیغاتی علیه یکدیگر خودداری کنند. رعایت دقیق این اصل از دولتین، مقامات رسمی و اتباع دو کشور تقاضا شده بود. هرگاه یک تبعهٔ روسیه در ایران یا یک تبعهٔ ایران در شوروی از این اصل تخلف می‌کرد، بوسیلهٔ مقامات محلی تنبیه می‌شد.

بهایی که ایران برای اخذ چنین تضمینی پرداخت چندان زیاد نبود، زیرا ایران در وضعی قرار نداشت که به‌شوروی حمله کند و مایل بود در صورت وقوع هر جنگی بی‌طرف بماند. این تعهد صرفاً جنبهٔ ظاهری و تشریفاتی داشت و ایران برای اینکه

آزادی عمل خود را درروابط بین‌المللی حفظ کند، اصرارورزید که دریادداشت پیوست قرارداد این جمله ذکر شود که «ایران کلیه تعهدات خود را به‌عنوان عضو جامعهٔ ملل محترم خواهد شمرد و اجرا خواهد کرد».[۱۸]

در اواخر سال ۱۹۲۷ عده‌ای از روسهای سفید که در فرانسه و اسپانیا علیه دولت شوروی فعالیت می‌کردند به‌ایران آمدند و قصد داشتند با کمک ارامنهٔ داشناک اقداماتی علیه شوروی بنمایند. به تقاضای دولت شوروی، دولت ایران دستور بازداشت و تبعید عناصر مزبور را صادر کرد و یکبار دیگر متعهد شد که خاک خود را پایگاه هیچ نیروی خارجی برای حمله به‌شوروی قرار ندهد.

اما در عین حال شورویها دست از فعالیتهای پنهانی خود و تقویت عناصر کمونیست ایرانی برنمی‌داشتند. در سال ۱۳۰۸ یکی از کارمندان ادارهٔ بازرگانی شوروی در تهران به‌نام ژرژآقابگف به‌سفارت انگلیس پناهنده شد و به‌کمک انگلیسیها به‌اروپا رفت و در آنجا کتابی منتشر کرد که در آن پرده از اسرار شبکهٔ جاسوسی شوروی در ایران برمی‌داشت.[۱۹] این امر موجب کشف شبکهٔ مزبور و بازداشت عده‌ای کمونیست و عمال شوروی در ایران گردید. دولت ایران دست به‌اقدامات حاد و شدیدی علیه مبلغین و طرفداران مرام اشتراکی زد و به‌موجب قانونی که در ۵ خرداد ۱۳۱۰ به‌تصویب مجلس رسانید این گونه فعالیتها را ممنوع و متخلفین را به‌مجازاتهای سنگین محکوم کرد. این جریانات لطمهٔ شدیدی به‌روابط ایران و شوروی وارد کرد و موجب احضار داوتیان سفیر شوروی به‌مسکو گردید.

از این تاریخ باز شورویها شروع به‌اشکال‌تراشی در کار بازرگانی با ایران نمودند به‌طوری که اتاق بازرگانی تهران، تجارت با شوروی را تحریم کرد و چون عده‌ای از بازرگانان به‌این تصمیم گردن ننهادند دولت در سال ۱۳۱۱ قانون انحصار تجارت خارجی را به‌تصویب مجلس رسانید و امور بازرگانی خارجی را مانند شورویها خود دردست گرفت. پس از مسافرت فروغی وزیر امور خارجه به‌مسکو و بازدید کاراخان معاون کمیساریای امور خارجه شوروی از تهران، تحریم بازرگانی بین دو کشور لغو شد و موافقتنامهٔ جدیدی در ۵ شهریور ۱۳۱۴ در لندن به‌امضای نمایندگان طرفین رسید.

---

8. Ramazani, Ruhollah. K., ***The Foreign Policy of Iran,*** 1500 - 1941 University Press of Virginia, Charlottesville, 1966, pp. 220 - 235.

۱۹. خاطرات آقا بگف، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۷.

موافقتنامهٔ مزبور به‌مدت سه سال و مفاد آن کم و بیش مانند موافقتنامه‌های قبلی بود. تنها تغییری که به‌نفع ایران در آن داده شد این بود که قرار شد واردات ایران از شوروی نیز همانند صادرات به آن کشور سهمیه‌بندی شود. با این حال شورویها سوءنیت به‌خرج می‌دادند و نمایندگی بازرگانی شوروی در تهران به‌دامپینگ متوسل می‌شد، یعنی کالاهای خودشان را نگه می‌داشت و وقتی قیمت آنها افزایش می‌یافت و تجار ایرانی به‌کشورهای دیگر سفارش می‌دادند، آن وقت آنها را به‌بازارهای ایران می‌ریخت و تجار ایرانی را متضرر می‌ساخت. با این همه رضاشاه چاره‌ای نداشت جز اینکه این وضع را تحمل کند تا روابط دو کشور از این بدتر نشود. در ۱۳۱۷ که مدت موافقتنامه مزبور منقضی شد، دولت ایران پیشنهاد کرد موافقتنامه جدیدی موافق‌تر با منافع بازرگانی و ترانزیتی‌اش منعقد شود اما دولت شوروی این تقاضا را نپذیرفت و روابط بازرگانی بین دو کشور عملاً قطع شد.

یکی از علل این سردی روابط با شورویها رفتار رضاشاه با کمونیستهای ایرانی بود. وی حتی قبل از تصویب قانون خرداد ۱۳۱۰ دست به‌سرکوبی کمونیستهای ایرانی زده و تا جایی پیش رفته بود که به‌کار بردن واژهٔ کارگر را در روزنامه‌ها ممنوع ساخته بود چون به‌نظر او کارگر کسی بود که به‌اتحادیه‌های کارگری تعلق داشت و دستور داده بود بجای آن واژهٔ عمله را به کارببرند. گزارش وایمن سرکنسول شوروی در تهران در ۱۳۰۹ حاکی از آن است که تشکیلات حزب کمونیست ایران دچار بی‌نظمی، تعداد کمونیستها ناچیز است و در صفوف آنها جاسوسان شهربانی رخنه کرده‌اند.

پس از اجرای قانون ۱۳۱۰ کمونیستهای ایرانی دچار مضیقه‌های بیشتری شدند. در ۱۳۱۴ مجلهٔ دنیا، تنها نشریه کمونیستی ایران که قبلاً ۱۲ شمارهٔ آن منتشر شده بود و نویسندگانش توانسته بودند ماهیت کمونیستی خود را پنهان کنند به‌توصیهٔ بخش مطبوعاتی سفارت بریتانیا در تهران توقیف شد. در ۱۳۱۶ پنجاه و سه نفر اعضای یک شبکهٔ کمونیستی بازداشت شدند. رهبران گروه مزبور بیشتر اشخاصی بودند که چند سال پیش از طرف دولت برای تحصیل به‌فرانسه و آلمان اعزام شده بودند. اعضای این گروه به‌حبس از دو تا ده سال محکوم شدند و دکتر تقی ارانی رهبر آنها در زندان درگذشت. اما بقیه به‌محض استعفای رضاشاه از زندان آزاد شدند و حزب توده را تشکیل دادند.

در ۱۳۱۷ دولت شوروی در حدود سه هزار و پانصد نفر از مهاجرین ایرانی مقیم قفقاز را اخراج کرد و این کار به‌تیرگی روابط بین دو کشور افزود. در میان مهاجران مزبور تعدادی عناصر مشکوک نیز وجود داشتند که پس از تهاجم متفقین به‌ایران در شهریور ۱۳۲۰ معلوم شد مأموران مخفی و جاسوسان شوروی بوده‌اند. تیرگی روابط ایران و شوروی تا سال ۱۳۲۰ همچنان باقی بود.

۹. لغو امتیاز دارسی و اختلاف با انگلستان

در سال ۱۳۱۱ شرکت نفت ایران و انگلیس به‌دولت ایران اطلاع داد که حق‌السهم دولت ایران بابت عایدات نفت در سال قبل فقط سیصد و دو هزار لیره شده است، در حالی که در سال ۱۳۱۰ عایدات ایران از این بابت چهار برابر این مبلغ بود. این تقلیل فاحش مورد اعتراض دولت ایران قرار گرفت و تقاضای رسیدگی کرد ولی چون شرکت نفت زیر بار نرفت رضاشاه به‌تصور اینکه در این مورد هم می‌تواند به‌آسانی امتیاز نفت را لغو کند در شب ۶ آذر ۱۳۱۱ در حضور هیئت وزیران امتیازنامهٔ دارسی و پروندهٔ نفت را در آتش بخاری انداخت و به‌وزیرانش دستور داد بی‌درنگ امتیاز را ملغی کنند که فردای آن روز عملی شد.

توضیح آن که در مورد تقسیم عایدات نفت از مدتها قبل بین دولت ایران و شرکت نفت اختلاف وجود داشت. با اینکه عملیات شرکت از لحاظ تولید و تصفیه و پخش و فروش نفت در سراسر جهان توسعه یافته و عایدات خوبی نصیب سهامداران خود و خزانه‌داری انگلیس می‌نمود مع‌ذلک شرکت همیشه در پرداخت حق‌السهم ایران حساب‌سازی و اشکال‌تراشی می‌کرد به‌طوری که تا سال ۱۹۲۰ دیناری از این بابت به‌دولت ایران نپرداخته بود. هنگامی که مشیرالدوله نخست‌وزیر وقت تقاضا کرد به‌حسابهای معوقهٔ شرکت نفت رسیدگی شود و بدین‌منظور آرمیتاژ اسمیت مستشار انگلیسی مالیه را به‌لندن فرستاد مدیران شرکت پس از چانه‌زدن بسیار در ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ موافقتنامه‌ای با آرمیتاژ اسمیت امضا کردند که به‌موجب آن شرکت به‌جای کلیهٔ مطالبات ایران یک میلیون لیره مقطوع پرداخت می‌نمود. از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ نیز شرکت نفت مجموعاً بیست و چهار میلیون لیره به‌دولت ایران پرداخته بود، در حالی که در همین مدت چندین برابر این مبلغ را به‌عنوان

مالیات به‌خزانه‌داری انگلیس واریز کرده بود.

ضمناً از ابتدای سلطنت رضاشاه انگلیسیها اظهار تمایل کرده بودند امتیاز دارسی که در زمان استبداد تحصیل شده و اعتبار قانونی نداشت تجدید گردد و حتی برای جلب موافقت دولت ایران امتیازات دیگری هم علاوه بر آنچه قبلاً ذکر شد داده بودند. از جمله در اسفند ۱۳۰۹ خطوط تلگرافی هند و اروپا راکه هنوز چهارده سال دیگر از مدت امتیاز آن باقی مانده و ضمناً به‌علت توسعهٔ تلگراف بی‌سیم دیگر ضرورتی نداشت به‌طور بلاعوض به‌دولت ایران واگذار نمودند. همچنین پایگاه دریایی خود را از آبهای ساحلی ایران در خلیج فارس خارج ساخته و مرکز ناوگان خود را از بوشهر به‌بحرین منتقل کردند.[۲۰]

اقدام دولت ایران در لغو قرارداد دارسی بحران بزرگی در روابط با انگلستان به‌وجود آورد. دولت انگلستان طی یادداشت دوم دسامبر ۱۹۳۲ ایران را تهدید کرد که در صورتی که از تصمیم خود عدول نکند مواجه با عواقب وخیمی خواهد شد و چند فروند کشتی جنگی به‌آبهای ساحلی ایران فرستاد. سرجان سایمون وزیر خارجهٔ انگلیس نیز شکایتی از دولت ایران تسلیم جامعهٔ ملل کرد.

سر اریک درامند دبیرکل جامعهٔ ملل در ۱۸ دسامبر ۱۹۳۲ تلگرافی از دولتین ایران و انگلیس تقاضا کرد از هر عملی موجب تشدید اختلاف شود خودداری و نمایندگان خود را به‌مقر جامعهٔ ملل بفرستند. دولت ایران هیئتی به‌ریاست علی‌اکبر داور وزیر دادگستری و عضویت حسین علاء رئیس بانک ملی و چند نفر دیگر به‌ژنو

---

۲۰. به‌تدریج که بحران نفت اوج گرفت، رضاشاه دریافت که مانورهای سیاسی تیمورتاش وزیر دربار در مذاکرات نفت او را در موقعیت نامناسبی قرار داده است. در اوایل ۱۹۳۲ تیمورتاش طی دیداری از مسکو طرح یک پروتکل سیاسی و موافقتنامهٔ مقدماتی را برای نفت مطرح ساخت. براساس این توافق قرار بود حقوق اتحاد شوروی در شرکت سهامی نفت خوریان که در سالهای ۱۹۲۰ تشکیل شده بود توسعه یابد. چنین به‌نظر می‌آمد که وزیر دربار سعی داشت با نگران ساختن بریتانیا از باز شدن پای شوروی در این میدان، موقعیت ایران را در مذاکره با شرکت نفت انگلیس تحکیم بخشد. رضاشاه که بخوبی از موقعیت خودش و اقتدار بریتانیا آگاه بود از درگیری در چنین بازی خطرناکی اکراه داشت. عدم موفقیت تیمورتاش در انعقاد قرارداد عمومی با بریتانیا و مانوورهای خطرناک او در مسئله نفت باعث شد که او سپربلا قرار بگیرد و قربانی شود. علی زرگر، **تاریخ روابط ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه**، انتشارات معین و پروین، تهران ۱۳۷۲، صفحات ۲۹۷ و ۳۱۱.

اعزام نمود و انگلستان هم سرجان سایمون وزیر خارجهٔ خود را به‌نمایندگی معرفی کرد.

در جلسهٔ ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۳۳ (۶ بهمن ۱۳۱۱) داور نظریات دولت ایران را در حقانیت خود بیان و الغای امتیاز دارسی که منافع ملت را به‌هیچ‌وجه تأمین نمی‌کرد، توجیه نمود. سایمون در پاسخ عمل دولت ایران را خلاف مقررات حقوق بین‌المللی و لطمه به‌منافع امپراتوری انگلیس قلمداد کرد. شورای جامعه ملل پس از استماع نظرات طرفین دکتر ادواردبنش وزیر خارجهٔ چکسلواکی را مأمور رسیدگی به‌اختلاف کرد و در جلسهٔ مورخ سوم فوریه به‌پیشنهاد دکتر بنش قطعنامه‌ای را تصویب نمود که به‌موجب آن طرفین دعوت شده بودند مستقیماً با یکدیگر وارد مذاکره شوند و تا جلسهٔ بعدی که در ماه مه منعقد خواهد شد، راه‌حلی بیابند.

مذاکرات مستقیم بین طرفین آغاز شد و انگلیسیها تا حدودی نظریات ایران را در بالا بردن حق‌السهم و دخالت دادن ایرانیان را در امور استخراج نفت و غیره مورد قبول قرار دادند ولی در آخرین لحظه که قرار بود قرارداد بین تقی‌زاده وزیر دارایی و سرجان کدمن رئیس کل شرکت نفت امضا شود موضوع تمدید را پیش کشیدند. متعاقب مذاکرات خصوصی کدمن با رضا شاه در ۶ اردیبهشت ۱۳۱۲، دیکتاتور ایران این شرط را پذیرفت[۲۱] و به‌موجب قراردادی که در ۲۹ مه ۱۹۳۳ (۷ خرداد ۱۳۱۲) در تهران به‌امضا رسید حق‌السهم ایران از عواید نفت به‌بیست درصد سود سهام بعلاوهٔ چهار شیلینگ در هر تن نفت صادراتی افزایش یافت. حوزهٔ امتیاز شرکت نفت به‌یکصد هزار کیلومتر مربع در ایالت خوزستان و کرمانشاه محدود شد و شرکت متعهد گردید برنامهٔ آموزشی سریعی برای اینکه ایرانیان بتوانند مشاغل

۲۱. پس از گذشت بیش از نیم قرن هنوز روشن نشده که چرا رضا شاه با تمدید مدت قرارداد موافقت کرد. در این مورد سه نظریه وجود دارد:
(الف) انگلیسیها تهدید کردند رژیم رضا شاه را که خودشان سرکار آورده بودند ساقط خواهند کرد و رژیم دیگری را که نظر دوستانه‌تری به‌آنان داشته باشد مستقر خواهند کرد.
(ب) تهدید کردند که خوزستان را از ایران جدا خواهند ساخت و شیخ‌نشین مستقلی همانند خزعل در آن استان روی کار خواهند آورد که تحت‌الحمایهٔ خودشان باشد.
(ج) رضایت رضا شاه را با پرداخت مبلغ کلانی رشوه که در بانکهای انگلیس و سوئیس سپرده شد، جلب کردند.

فنی صنایع نفت را عهده‌دار شوند ترتیب بدهد؛ در مقابل مدت امتیاز نفت به‌مدت شصت سال دیگر (تا ۱۹۹۳) تمدید شد. این بزرگترین استفاده‌ای بود که دولت انگلیس از استقرار حکومت دیکتاتوری و جو اختناق حاکم بر ایران کرد.

به‌این ترتیب مسئلهٔ اختلاف ایران و انگلیس بر سر مسئله نفت تا مدتی خاتمه یافت ولی نوعی سردی در روابط بین دو کشور ایجاد شد که تا پایان سلطنت رضا شاه ادامه داشت.[۲۲] در این مدت شرکت نفت مجموعاً حدود ۳۲ میلیون لیره به‌عنوان حق‌السهم دولت پرداخت نمود که قسمت اعظم آن به‌صورت اسلحه و مهمات برای ارتش ایران بود و آن هم پس از حمله متفقین به‌دست خودشان افتاد.

۱۰. پیمان عدم تعرض و همکاری خاورمیانه (سعد آباد)

در سالهای بین دو جنگ جهانی، انگلستان سراسر خاورمیانه را تحت سلطه و نفوذ خود داشت. تعدادی از کشورهای این منطقه مانند عراق و فلسطین از طرف جامعهٔ ملل تحت قیمومت انگلستان قرار گرفته بودند و کشورهای دیگر مانند مصر و عربستان سعودی نیز در نتیجهٔ قراردادهایی امتیازات و حقوق خاصی برای انگلیسیها قائل شده بودند. زمامداران انگلستان فکر انعقاد یک پیمان دفاعی بین کشورهای خاورمیانه در فاصلهٔ بین دو جنگ را مطرح و آن را به‌عنوان سدی در جلوگیری از توسعه و نفوذ شوروی به‌سوی خلیج فارس و چاههای نفت خاورمیانه لازم می‌شمردند. به‌این جهت در عرض چند سال کوشیدند اختلافات میان دولتهای این منطقه را بتدریج مرتفع و زمینهٔ انعقاد پیمان همکاری و عدم تعرض ناحیه‌ای که

---

۲۲. مسایلی که هنوز بین ایران و انگلیس لاینحل مانده و قرار بود در یک قرارداد عمومی فیصله یابد ــ که هیچ‌گاه امضا نشد ــ به‌شرح زیر بود: (۱) مسئلهٔ حاکمیت ایران بر بحرین و جزایر تنب و ابوموسی. (۲) حاکمیت ایران بر آبهای ساحلی خود در خلیج فارس و دیدار ناوهای جنگی بریتانیا از بنادر ایران. (۳) پذیرش پاره‌ای تعدیلات در تعرفه‌های گمرکی پیشنهادی از سوی دولت ایران. (۴) مذاکره درباره یک پیمان جدید برای حمایت از اتباع بریتانیا پس از الغای کاپیتولاسیون (۵) اعطای تسهیلات به‌خطوط هوایی سلطنتی بریتانیا در امتداد کرانه‌های خلیج فارس (۶) تشکیل یک کمیسیون مشترک برای رسیدگی به‌دعاوی ایران و بریتانیا.

به‌نام پیمان سعدآباد مشهور است فراهم سازند. جریاناتی که منجر به‌انعقاد پیمان مزبور گردید، به‌شرح زیر خلاصه می‌گردد:

أ. افغانستان ـ به‌دنبال چهارمین جنگ افغان و انگلیس و پایداری ملت افغانستان در تحصیل استقلال، معاهدهٔ صلح بین دو کشور در ۲۷ مه ۱۹۱۹ در کابل به‌امضا رسید و به‌موجب آن تحت‌الحمایگی انگلستان بر آن کشور خاتمه یافت. در سال ۱۹۲۱ استقلال کامل افغانستان اعلام شد و دولت ایران بلافاصله این دولت همکیش و همزبان را به‌رسمیت شناخت و در کابل سفارت تأسیس نمود.

در اول تیر ۱۳۰۰ عهدنامهٔ مودت و بی‌طرفی ایران و افغانستان در کابل منعقد گردید که از لحاظ سیاسی اهمیت فراوانی داشت زیرا موقعیت امان‌الله‌خان پادشاه افغانستان را در خاورمیانه، تا حدود زیادی تحکیم نمود. امان‌الله‌خان که دارای افکار مترقیانه‌ای بود، در خرداد ۱۳۰۷ به‌اتفاق همسرش ملکه ثریا از کشورهای اروپایی دیدن کرد و سپس به‌ترکیه و ایران سفر کرد.

اقدامات رهبران ایران و ترکیه در اقتباس تمدن اروپایی بقدری در امان‌الله‌خان تأثیر نمود که در بازگشت به‌کشورش دست به‌اصلاحات شدیدی زد. این امر سبب شد که عده‌ای از عشایر متعصب شمال آن کشور تحت ریاست مردی به‌نام حبیب‌الله بچه سقا شورش نموده و کابل را متصرف شدند. امان‌الله‌خان به‌قندهار رفت ولی آنجا هم از شورشیان شکست خورد و ناچار به‌هندوستان و سپس به‌ایتالیا گریخت. برادرش عنایت‌الله‌خان هم نتوانست کاری از پیش ببرد و بچه سقا و همدستانش حکومت افغانستان را در دست گرفته کلیهٔ آثار تمدن و اصلاحات پادشاه سابق را از بین بردند. تا اینکه پس از چند ماه سردار محمد نادرخان وزیر مختار افغانستان در فرانسه رهبری مبارزه با شورشیان را در دست گرفت و با پشتیبانی انگلیسیها توانست بچه سقا را شکست داده به‌دار مجازات بیاویزد و خود در اکتبر ۱۹۲۹ به‌نام محمد نادر شاه بر تخت سلطنت جلوس نماید. دولت ایران با علاقه‌مندی تحولات داخلی افغانستان را دنبال می‌کرد و همواره نسبت به‌سرنوشت ملت افغان ابراز همدردی می‌نمود، به‌این جهت بلافاصله حکومت جدید را به‌رسمیت شناخت و سفارت خود را در کابل به‌درجه سفارت کبری ارتقا داد. اختلافات مرزی بین دو کشور در نواحی خراسان و سیستان به‌موجب حکمیت دولت ترکیه در ۲۷ اسفند ۱۳۱۲ حل و فصل گردید و روابط بین دو کشور بیش از پیش بهبود یافت.

۲. عراق ـ بهرغم وعدههایی که انگلیسیها در زمان جنگ بینالمللی در مورد اعطای استقلال به‌اعراب داده و به‌این ترتیب توانسته بودند همکاری آنان را علیه ترکها جلب نمایند، همین که جنگ به‌پایان رسید دولتهای فرانسه و انگلستان متصرفات عثمانی در خاورمیانه را بین خود تقسیم نمودند. سوریه و لبنان تحت قیمومت فرانسه قرار گرفت و قیمومت فلسطین و عراق نیز از طرف جامعهٔ ملل به‌انگلستان واگذار شد. این امر موجب نارضایتی شدید اعراب بخصوص مردم سوریه و عراق گردید و ملل مزبور که پس از قرنها سلطهٔ عثمانی اکنون خواهان استقلال بودند بشدت با قیمومت بیگانگان مخالفت نمودند.

در آوریل ۱۹۲۰ اغتشاشاتی در شهرهای مختلف عراق رخ داد و مردم به‌رهبری علمای شیعه حملاتی به‌تأسیسات انگلیسی کردند ولی انگلیسیها که آن کشور را تحت اشغال نظامی داشتند توانستند با به‌کار بردن قوهٔ قهریه آرامش را برقرار سازند و پس از چندی امیر فیصل فرزند ارشد شریف مکه را که به‌علت خدماتش به‌آنان در زمان جنگ، به‌سلطنت سوریه رسیده ولی در نتیجه مخالفت فرانسویان از آن کشور رانده شده بود، در اوت ۱۹۲۱ به‌نام ملک فیصل اول به‌تخت سلطنت عراق بنشانند.

پادشاه عراق در فروردین ۱۳۰۸ هیئت حسن‌نیتی به‌تهران فرستاد و تقاضای برقراری روابط سیاسی کرد. دولت ایران با این تقاضا موافقت نمود و در خرداد آن سال اقدام به‌اعزام وزیر مختار و تأسیس سفارت در بغداد کرد. در ابتدای سال ۱۹۳۲ دولت انگلستان به‌قیمومت خود خاتمه داده و پس از انعقاد قراردادهایی که حقوق آن دولت را بر نفت عراق و پایگاههای نظامیشان محفوظ می‌داشت با استقلال کامل عراق موافقت نمود. چند ماه بعد، در اردیبهشت ۱۳۱۱ ملک فیصل اول سفری رسمی به‌تهران کرد و از جانب مقامات ایرانی پذیرایی شد.

مسئلهٔ مهم مورد اختلاف بین ایران و عراق موضوع کشتیرانی در شط‌العرب بود. در هیچ یک از عهدنامه‌های مرزی منعقده بین ایران و عثمانی موضوع حاکمیت و تعیین خط مرزی بین دو کشور در اروندرود (شط‌العرب) تصریح نشده بود ولی دو دولت عملاً به‌طور مشترک در این آبراه اعمال حاکمیت می‌نمودند. در سال ۱۳۱۳ دولت عراق به‌منظور جلوگیری از اعمال حاکمیت ایران در اروندرود با پشتیبانی انگلستان به‌جامعهٔ ملل شکایت کرد. جامعه ملل طرفین را به‌مذاکرات مستقیم دعوت نمود و سرانجام بر اثر اصرار و فشار انگلیسیها که علاقه داشتند پیمان

منطقه‌ای هر چه زودتر منعقد شود، سرانجام در ۴ ژوئیه ۱۹۳۷ (۱۳ تیر ۱۳۱۶) قرارداد مربوطه به‌امضا رسید. قبل از انعقاد قرارداد وزارت خارجه بریتانیا از وزارت دریاداری آن کشور نظرخواهی کرده و وزارت دریاداری پاسخ داده بود که نظر به‌اینکه ایرانیان مردمانی قابل اعتماد نیستند بهتر است با توجه به جنگی که در پیش است و اهمیت استراتژیکی منطقه، شط‌العرب در اختیار عراقیها قرار گیرد. لذا در قرارداد تحمیلی ۱۳۱۶ حق کشتیرانی در سراسر شط‌العرب ــ به‌استثنای پنج کیلومتر آبهای مقابل آبادان تا خط تالوگ ــ به‌دولت عراق واگذار شد.

مهمترین مواد قرارداد شط‌العرب به‌شرح زیر بود:

مادهٔ ۱ ــ قرارداد اعتبار اسناد زیر را به‌رسمیت می‌شناخت: (الف) پروتکل ایران و عثمانی که در ۴ نوامبر ۱۹۱۳ در استانبول امضا شده بود. (ب) صورت جلسات کمیسیون مرزی ۱۹۱۴ به‌استثنای تغییرات یاد شده در ماده دو آن.

به‌موجب مادهٔ ۲، خط تالوگ در مقابل آبادان به‌رسمیت شناخته شده و بدین‌ترتیب ۵/۲ کیلومتر مربع آب در مقابل آبادان به‌ایران واگذار شد.

مادهٔ ۳ پیش‌بینی می‌کرد که بلافاصله پس از امضای قراداد، دو طرف معاهده کمیسیونی برای علامت‌گذاری مرزها تعیین خواهند کرد و این کمیسیون نقاطی را که به‌وسیلهٔ کمیسیون مختلط ۱۹۱۴ تعیین شده و علامات از بین رفته است دوباره علامت‌گذاری می‌کنند و در صورتی که علاماتی وجود نداشته باشد ستونهای اضافی بر پا خواهند کرد. ترکیب کمیسیون و برنامهٔ کار آن به‌موجب ترتیبات مخصوصی که بین دو دولت متعاهد گذاشته خواهد شد تعیین خواهد شد.

مادهٔ ۴ مقرراتی را که در شط‌العرب از نقطه‌ای که مرز خاکی وارد آب می‌شود تا دریا باید به‌مورد اجرا گذاشته شود پیش‌بینی می‌کرد. به‌موجب این مقررات شط‌العرب برای عبور کشتیهای بازرگانی تمام کشورها براساس حقوق متساوی باز خواهد بود. تمام حقوق و عوارضی که بابت لنگر انداختن اخذ می‌شود متناسب با خدمتی است که انجام می‌شود و تنها به‌طریقی منصفانه صرف پرداخت هزینه‌های لازم برای بهبود وضع دریانوردی خواهد شد. حقوق و عوارض مزبور برحسب تناژ رسمی کشتیها و آب خور آنها یا هر دوی آنها محاسبه خواهد شد. بعلاوه این ماده اضافه می‌کند که شط‌العرب برای عبور کشتیهای جنگی و کشتیهای غیر تجارتی دو کشور متعاهد باز خواهد بود. همین ماده پیش‌بینی می‌کرد که خط مرزی در

شط‌العرب بعضی اوقات از خط جزر آب در سمت ایران، گاهی خط مُنصف و گاهی از خط تالوگ پیروی می‌کند، به‌حق استفادهٔ یکی از طرفین قرارداد در مجموع رودخانه لطمه نمی‌زند.

مادهٔ ۵ پیش‌بینی می‌کرد که دو طرف متعاهد که منفعت مشترک در کشتیرانی در شط‌العرب دارند، تعهد می‌کنند که کمیسیونی برای حفظ و نگاه‌داری و بهبود کانال قابل کشتیرانی، لاروبی، راهنمایی کشتیها، اخذ مالیات و عوارض و مسائل بهداشتی و مقررات مربوط به‌جلوگیری از قاچاق و تمام مسائل مربوط به‌کشتیرانی در شط‌العرب طبق مقررات و ترتیبات پیش‌بینی شده در مادهٔ ۴ این قرارداد، تشکیل خواهند داد.

همان روز پروتکلی در تهران به‌امضا رسید که علاقه و منافع انگلستان را در شط‌العرب تأیید می‌کرد:

> به‌استثناء و با در نظر گرفتن حقوق ایران در شط‌العرب، مسلم است که هیچ چیزی در این قرارداد به حقوق عراق و وظایفش در مقابل انگلستان طبق مادهٔ ۴ عهدنامهٔ مورخ ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ و پاراگراف ۷ ضمیمهٔ آن‌که در همان روز امضا شده است، لطمه نخواهد زد.[۲۳]

۳. عربستان سعودی ـ در نتیجهٔ کمکهائی که حسین بن علی شریف مکه و پسرانش در دوران جنگ جهانی اول به‌انگلیسیها کرده و در عوض وعدهٔ استقلال گرفته بودند، پس از پایان جنگ حسین پادشاه حجاز و نجد نامیده شد. فیصل فرزند ارشد وی نیز به‌یاری انگلیسیها ابتدا پادشاه سوریه اعلام شد ولی وقتی فرانسویها او را از دمشق اخراج کردند انگلیسیها او را به بغداد بردند و پادشاه عراق کردند. عبدالله امیر سرزمین ماوراء اردن اعلام شد، کشوری که تا آن زمان وجود خارجی نداشت و بخشی از خاک فلسطین محسوب می‌شد.

ولی عبدالعزیز آل سعود رهبر قبایل وهابی نجد زیر بار این ترتیب نرفت و وقتی در ۱۹۲۴ حسین خود را خلیفه مسلمین نامید با وی به‌جنگ برخاست و طی

---

۲۳. دکتر محمود هاتف، **روابط ایران و عراق**، انتشارات پاژنگ، تهران ۱۳۷۱، صفحات ۸۸ و ۸۹.

نبردهایی که تا اواخر ۱۹۲۵ ادامه داشت توانست حسین را از حجاز بیرون براند و سیادت خود را بر سراسر جزیرةالعرب تثبیت و در ۸ ژانویه ۱۹۲۶ خود را پادشاه حجاز و نجد اعلام کند. دولت بریتانیا پادشاه جدید را به‌رسمیت شناخت مشروط بر آنکه ابن‌سعود سلطنت فیصل و عبدالله را بر عراق و ماوراء اردن و همچنین حاکمیت انگلستان را بر شیخ‌نشینهای خلیج فارس بپذیرد.

ابن سعود در مرداد ۱۳۰۸ هیئت حسن‌نیتی به‌ریاست شیخ عبدالله فضل پسر دومش که ضمناً وزیر خارجه‌اش بود به‌تهران فرستاد و تقاضای برقراری روابط سیاسی کرد. دولت ایران با این امر موافقت کرد و عهدنامهٔ مودت بین دو کشور در ۲ شهریور آن سال در تهران به‌امضا رسید.

۴. ترکیه ـ به‌محض اعلام جمهوریت در ترکیه، ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۳، سردار سپه که تازه به‌نخست‌وزیری منصوب شده بود یک جلد کلام‌الله مجید و یک قبضه شمشیر مرصع جهت مصطفی کمال رهبر جدید ترکیه فرستاد و به‌او تبریک گفت. این امر مقدمهٔ دوستی بین رهبران دو کشور گردید و هر دو اظهار علاقه به‌ایجاد روابط دوستانه و فراموش کردن گذشتهٔ آکنده از جنگ و خونریزی نمودند.

در اول اردیبهشت ۱۳۰۵ عهدنامهٔ ودادیه و تأمینیه بین دو کشور منعقد گردید و قرار شد مذاکرات مربوط به‌انعقاد موافقتنامه‌های گمرکی و سرحدی و مبادلات پستی و غیره نیز بلافاصله آغاز شد. اما حوادث مرزی و اقداماتی که ترکها در سرکوبی عشایر کرد مرزنشین به‌عمل آوردند باعث وقفهٔ این مذاکرات شد. در مهر ۱۳۰۶ ترکها به‌گمان اینکه یک ستون از ارتش آنان که به‌دست کردها اسیر شده بود به‌ایران آورده شده و تحت اختیار مقامات ایرانی می‌باشد، سفیر خود را از تهران احضار کردند و روابط بین دو کشور تیره شد. اما پس از توضیحاتی که دولت ایران داد، بحران برطرف و مذاکرات از سر گرفته شد و منجر به‌امضای موافقتنامهٔ گمرکی در خرداد ۱۳۰۹ و موافقتنامهٔ تعیین خط سرحدی در دی ۱۳۱۰ گردید. به‌موجب موافقتنامهٔ اخیر بخشی از اراضی مجاور کوه آرارات به‌ترکها واگذار شد و در عوض قطعه زمین وسیعی در کردستان به‌ایران تعلق گرفت. در ۱۴ آبان ۱۳۱۱ نیز دو عهدنامهٔ مودت و امنیت و رفع اختلافات مرزی در آنکارا بین دو کشور به‌امضا رسید.

مسافرت رضا شاه به‌ترکیه در ۱۳۱۳ فصل جدیدی در روابط دو کشور گشود.

به‌دعوت مصطفی کمال آتاتورک رئیس جمهوری ترکیه، رضا شاه با هیئت مهمی در خرداد ۱۳۱۳ به‌ترکیه مسافرت رسمی نمود. از پادشاه ایران استقبال گرمی به‌عمل آمد و در حضور وی مانورهای زمینی و دریایی ارتش ترکیه انجام گرفت. در مذاکرات سیاسی رضا شاه و مصطفی کمال توافقهایی در مورد مسائل سیاست خارجی و منطقه‌ای به‌عمل آمد و رضا شاه پس از پنج هفته اقامت در ترکیه به‌ایران بازگشت. این مسافرت تأثیر زیادی در روحیهٔ او بخشید و از آن پس بود که دستور تعویض لباس مردان و کشف حجاب زنان را داد.

اکنون دیگر زمینه از هر جهت برای انعقاد پیمان منطقه‌ای فراهم شده و اختلافات گوناگون میان چهار کشوری که قرار بود در پیمان مزبور شرکت کنند برطرف شده بود. در اواخر خرداد ۱۳۱۶ دکتر توفیق رشدی آراس وزیر خارجهٔ ترکیه، دکتر ناجی الاصیل وزیر خارجهٔ عراق، سردار فیض محمد خان وزیر خارجهٔ افغانستان در تهران حضور یافتند و در ۴ تیر ۱۳۱۶ با فعالیتهای پس پردهٔ بریتانیا و دعای خیر زمامداران لندن پیمانی را امضا کردند که به‌پیمان سعدآباد مشهور است. نظر به اهمیتی که پیمان سعدآباد در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم پیدا کرده بود، در اینجا متن آن را نقل می‌کنیم:

مادهٔ ۱ ــ دول متعاهد متعهد می‌شوند که سیاست عدم مداخلهٔ مطلق در امور داخلی یکدیگر را تعقیب نمایند.

مادهٔ ۲ ــ دول متعاهد معظمه صریحاً متقبل می‌شوند که مصونیت حدود مشترک یکدیگر را کاملاً محترم بشمارند.

مادهٔ ۳ ــ دول متعاهد معظمه موافقت می‌نمایند که در کلیهٔ اختلافات بین‌المللی که با منافع مشترک آنها مربوط باشد با یکدیگر مشورت نمایند.

مادهٔ ۴ ــ هریک از دول متعاهد در مقابل یکدیگر متقبل می‌شوند که در هیچ مورد خواه به‌تنهایی و خواه به‌معیت یک یا چند دولت دیگر به‌هیچ گونه عملیات متجاوزانه برعلیه یکدیگر مبادرت ننمایند. عملیات ذیل تجاوز محسوب می‌شوند:

اول ــ اعلان جنگ.

دوم ــ تهاجم به‌وسیلهٔ قوای مسلح یک مملکت حتی بدون اعلان جنگ به‌خاک مملکت دیگر.

سوم ــ حمله به‌وسیلهٔ قوای برّی و بحری یا هوایی حتی بدون اعلان جنگ

به‌خاک یا به‌سفاین و یا هواپیماهای مملکت دیگر.

چهارم ــ کمک یا همراهی مستقیم و یا غیر مستقیم به‌متجاوز.

عملیات زیر تجاوز محسوب نخواهد شد:

۱ ــ اجرای حق دفاع مشروع یعنی مقاومت در مقابل یک اقدام متجاوزانه به‌طوری که فوقاً تعریف شد.

۲ ــ اقدام در اجرای مادهٔ ۱۶ میثاق جامعهٔ ملل.

۳ ــ اقدام در اثر تصمیم متخذهٔ توسط مجمع عمومی یا شورای جامعهٔ ملل یا برای اجرای بند ۷ مادهٔ ۱۵ میثاق جامعهٔ ملل مشروط بر اینکه در مورد اخیر این اقدام بر ضد دولتی به‌عمل بیاید که بدواً مبادرت به‌تجاوز کرده باشد.

۴ ــ مساعدت به‌دولتی که مورد حمله و تهاجم یا اعلان جنگ یکی از دول متعاهد برخلاف مقررات عهدنامهٔ تحریم جنگ مورخه ۲۷ اوت ۱۹۲۸ پاریس واقع شده باشد.

مادهٔ ۵ ــ هرگاه یکی از دول متعاهد معتقد شود که مادهٔ چهارم این عهدنامه نقض و یا در شرف نقض می‌باشد بلافاصله موضوع را در پیشگاه شورای جامعهٔ ملل مطرح خواهد ساخت. مقررات مذکور در فوق لطمه‌ای به‌حق دولت مزبور دایر به‌اتخاذ هرگونه رویه‌ای که در این موقع لازم بداند وارد نخواهد ساخت.

مادهٔ ۶ ــ هرگاه یکی از دول متعاهد برعلیه دولت ثالثی مبادرت به‌تجاوز نماید، طرف دیگر می‌تواند بدون اطلاع قبلی این عهدنامه را نسبت به‌متجاوز فسخ بنماید.

مادهٔ ۷ ــ هر یک از دول متعاهد متقبل می‌شوند که در حدود سرحدات خود از تشکیل و یا عملیات دستجات مسلح و از ایجاد هرگونه هیئت و یا تشکیلات دیگری برای تخریب مؤسسات موجود و یا برای اختلال نظم و امنیت هر قسمتی از خاک متعاهد دیگر (سرحدی یا غیر سرحدی) و یا برای واژگون ساختن طرز حکومت طرف دیگر جلوگیری نمایند.

مادهٔ ۸ ــ نظر به‌اینکه دول متعاهد میثاق عمومی تحریم جنگ مورخه ۲۷ اوت ۱۹۲۸ را به‌رسمیت شناخته‌اند و به‌موجب میثاق مزبور تسویه یا حل هرگونه اختلاف یا تنازع (قطع نظر از کیفیت یا منشاء آن) که ممکن است بین آنها بروز نماید فقط به‌وسایل مسالمت‌آمیز به‌عمل آید، این مقررات را تأیید و اعلام می‌دارند که به‌هر طریق مسالمت‌آمیزی که برای این منظور فعلاً بین دول متعاهد موجود و یا در

آتیه موجود باشد، توسل خواهند شد.

مادهٔ ۹ ــ هیچ یک از مواد این عهدنامه نمی‌تواند به‌هیچ وجه تعهداتی راکه دول متعاهد به‌موجب میثاق جامعهٔ ملل متقبل شده‌اند، تضعیف نماید.

مادهٔ ۱۰ ــ این عهدنامه که به‌زبان فرانسه نوشته شده و در ۴ نسخه به‌امضاء رسیده و هریک از دول متعاهد دریافت یک نسخهٔ آن را اعتراف می‌نمایند برای مدت پنج سال منعقد می‌گردد. در انقضاء این مدت عهدنامهٔ مزبور بجز در مواردی که یکی از دول متعاهد با اطلاع قبلی شش ماه فسخ آن را اعلام نماید برای پنج سال دیگر بخودی خود تجدید خواهد شد و این عمل مرتباً تکرار می‌شود تا آنکه یک یا چند دولت متعاهد فسخ آن را با اطلاع قبلی ششماهه اعلام دارند.

این عهدنامه در صورتی هم که توسط یکی از دول متعاهد فسخ شود، بین دول دیگر متعاهد معتبر خواهد بود.[۲۴] پس از امضای پیمان سعدآباد، رضا شاه طی نطقی که به‌مناسبت افتتاح دوره ۱۱ مجلس شورای ملی ایراد کرد، اظهار داشت: «پیمان سعدآباد در مشرق زمین بی‌سابقه بوده و در این هنگام که امور عالم مشوش است مدد بزرگی به‌بقای صلح جهان خواهد بود.»

اما در جریان حوادث شهریور ۱۳۲۰ هیچ یک از هم پیمانان ایران به‌یاری کشور ما نشتافتند و پیمان سعدآباد بیهودگی خود را به‌اثبات رساند. حتی دولت عراق خاک خود را پایگاه حملهٔ انگلستان به ایران قرار داد.

۱۱. قطع روابط سیاسی با فرانسه و امریکا

در دههٔ دوم زمامداری رضا شاه، دو واقعهٔ جزئی موجب قطع روابط سیاسی ایران با دولتهای فرانسه و امریکا به‌مدت چند سال گردید. علت اصلی این وقایع مخالفت افکار عمومی فرانسه و امریکا (و نه حکومتهایشان) با رژیم دیکتاتوری رضا شاه بود که در نظر آنان مجری سیاست بریتانیا در خاورمیانه بشمار می‌رفت. بخصوص روزنامه‌های فرانسه لحن انتقادی شدیدی به‌رژیم ایران داشتند و هنگامی که

۲۴. حسین مکی، **تاریخ بیست سالهٔ ایران**، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۲، جلد ۶، صفحات ۳۴۶ـ۳۴۹.

شاه در ۱۳۱۳ به‌خدمت آخرین مستخدمین بلژیکی در گمرک خاتمه داد، شروع به‌خرده‌گیری از کارهای او نمودند.

در دی ماه ۱۳۱۶ چند روزنامه فکاهی فرانسوی عکسها و مقالاتی به‌مناسبت نمایشگاهی که در پاریس تشکیل شده بود انتشار دادند که به‌نظر رضاشاه توهین‌آمیز آمد. لذا دستور احضار ابوالقاسم فروهر وزیر مختار در پاریس و قطع مناسبات سیاسی با فرانسه را صادر کرد.[۲۵]

قطع روابط دو کشور یک سال و نیم به‌طول انجامید تا اینکه سرانجام در اردیبهشت ۱۳۱۸ آلبر لوبرن رئیس جمهوری فرانسه هیئت فوق‌العاده‌ای به‌ریاست ژنرال ماکسیم وگان فرماندهٔ کل نیروهای فرانسه در سوریه و لبنان را به‌تهران فرستاد تا ضمن شرکت در جشنهای عروسی ولیعهد محمد رضا از رضا شاه عذرخواهی و رفع کدورت کند. رضا شاه این عذرخواهی را پذیرفت و در خرداد ۱۳۱۸ انوشیروان سپهبدی را به‌سمت وزیر مختار به‌پاریس فرستاد و روابط دو کشور عادی شد.

واما حادثه‌ای که موجب قطع روابط سیاسی باایالات متحدامریکا شد، ظاهراً ازاین

---

۲۵. علامه قزوینی در نامهٔ ۸ ژانویه ۱۹۳۹ خود به‌سید حسن تقی زاده می‌نویسد: «لابد مسبوقید که ایران از ۲۸ دسامبر گذشته قطع روابط سیاسی با فرانسه کرده است و تمام اجزای سفارت با خود وزیر مختار و تمام محصلین عنقریب به‌طرف ایران حرکت خواهند کرد... علت این قطع روابط را لابد در جراید خوانده‌اید که یکی از همان قبیل امور جزئیه است که موجب انفصال خود سرکار عالی از وزارت مختاری پاریس گردید و در مورد بخصوص ما عبارت است از شوخی قلمی سه جریده از جراید فرانسه، یکی اکسلسیور، و دیگری «پتی پاریزین» و ثالث روزنامه‌ای است هفتگی فکاهی موسوم به «استخوان مغزدار» که هر سه در موضوع کلمهٔ «شاه» و «گربه» به‌مناسبت اکسپوزسیون گربه‌ها در ۳ دسامبر گذشته قدری از این شوخیهای خنک معمولی که به‌واسطهٔ تشابه لفظی کلمات «شاه» با «شا» به‌معنی گربه در زبان فرانسه موجود است و از قدیم‌الایام تاکنون هر وقت به‌هر ادنی مناسبتی که در جراید ذکری از گربه یا شاه ایران می‌شود بلااستثناء از این شوخی بی‌نمک خودداری نمی‌کنند که در حقیقت بکلی شوخی بچگانهٔ صرف است و ابداً خیال ایذاء و اذیت یا بدگویی یا توهین و تعریض و گوشه و کنایه به‌ایران مطلقاً و اصلاً در مخیلهٔ احدی از این شوخی کنندگان خطور نمی‌کند و مع‌ذلک یک دولت عظیم‌الشأن متمدن اروپایی‌مآب، یعنی دولت ایران از این شوخی بچگانه متأثر شده و به‌درجه‌ای هم متأثر شده که قطع روابط سیاسی کرده است... باری فوق آنچه تصور شود جای تعجب است». **نامه‌های قزوینی به‌تقی‌زاده**، انتشارات جاویدان. تهران ۱۳۵۳، صفحات ۲۹۲ ـ ۲۹۳.

قرار بود که در آذر ماه ۱۳۱۴ غفار جلال علاء (جلال السلطنه) وزیر مختار ایران در واشینگتن به‌علت تخلف از مقررات رانندگی و ازدیاد سرعت از طرف یک پاسبان راهنمایی امریکایی در ایالت مریلند متوقف شد. او خود را وزیر مختار ایران معرفی کرد ولی چون در زبان انگلیسی واژهٔ Minister معنی کشیش را هم می‌دهد، پاسبان گمان کرد نامبرده کشیش یکی از دهات اطراف است و برای او احترام قائل نشد. همسر انگلیسی وزیر مختار که همراه شوهرش بود با کیف دستی خود محکم به‌سر پاسبان زد و پاسبان که عصبانی شده بود به غفار جلال دستبند زد و او را به‌پاسگاه پلیس شهر الکتون برد. در آنجا به‌محض اینکه از هویت وزیر مختار اطلاع پیدا کردند، او و همسرش را آزاد کردند.

بلافاصله ایران از امریکا تقاضا کرد نسبت به‌این حادثه و عدم رعایت مصونیت دیپلوماتیک نمایندهٔ ایران رسیدگی نماید. دولت امریکا این تقاضا را پذیرفت ولی کاردل هال وزیر خارجهٔ آن کشور در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی اظهار داشت: «دولت ما همیشه به‌مأمورین سیاسی خود سفارش می‌کند که مصونیت سیاسی نباید موجب تخلف از قوانین و مقررات کشور محل مأموریت آنان گردد و در عین حال نمی‌خواهد که نظر مأمورین کشورهای خارجی مقیم این کشور مخالف این باشد».

خودداری دولت امریکا از عذرخواهی از بازداشت وزیر مختار ایران و بخصوص اظهارات وزیر خارجهٔ آن کشور موجب شد که رضاشاه دستور احضار وزیر مختار و قطع مناسبات سیاسی با امریکا را داد. علت واقعی خشم رضاشاه این بود که یکی از روزنامه‌های امریکایی او را «شاگرد مهتر سفارت انگلیس» نامیده بود. اما دولت امریکا سفارت خود را در تهران تعطیل نکرد و یک کاردار در تهران باقی گذاشت. قطع روابط مانع از این نشد که شرکتهای نفت امریکایی در پس پردهٔ استتار وارد مذاکره با دولت ایران به‌منظور اخذ امتیاز نفت شمال‌شرق و شرق ایران شوند و با یکدیگر به توافق برسند. دولت پس از امضای قرارداد مربوطه ناگهان و بدون سابقه قبلی در ۲۷ دی ۱۳۱۵ لایحه‌ای به‌وسیلهٔ علی‌اکبر داور وزیر دارایی تقدیم مجلس کرد که شامل دو قرارداد امتیاز بود: یکی برای استخراج نفت بخشی از شرق و شمال‌شرقی ایران و دیگری راجع به احداث لولهٔ نفت به‌وسیلهٔ دو شرکت امریکایی. لایحه مزبور در جلسه ۱۸ بهمن ۱۳۱۵ به اتفاق آراء به تصویب مجلس شورای ملی رسید، اما سه روزبعد علی‌اکبرداور خودکشی کرد. گفته می‌شد پس‌از تصویب قرارداد

نفت، انگلیسیها به شدت نگران شده و روسها نیز از این امتیاز بسیار ناراضی بوده‌اند و تمام کاسه کوزه‌ها بر سر داور شکسته شد تا رضاشاه خود را از انعقاد چنین قراردادی مبرا نشان بدهد.

با اینکه شرکت نفت «آمیرانین» اقدام به‌تحقیق و اکتشاف نموده و یک عده کارشناس را با وسایل و تجهیزات لازم به‌نقاط مختلف حوزهٔ امتیاز فرستاده بود که مشغول بررسی بودند، در ۲۴ خرداد ۱۳۱۷ محمود بدر وزیر دارایی در مجلس اظهار داشت: «اخیراً نامه‌ای از طرف نمایندگان شرکت به‌وزارت مالیه رسیده که به‌موجب آن طبق مادهٔ ۲۴ امتیازنامه تصمیم خودشان را به‌صرفنظر کردن از استفاده از امتیازنامه اعلام داشته‌اند.» دکتر هادی طاهری نمایندهٔ انگلوفیل مجلس، این اقدام شرکت را به‌حال ایران «مفید» دانست و از آن ابراز رضایت کرد.[۲۶]

در اواخر ۱۳۱۷ والاس‌مُرِی رئیس ادارهٔ خاور نزدیک در وزارت خارجهٔ امریکا به‌عنوان نمایندهٔ ویژهٔ پرزیدنت روزولت رئیس جمهوری امریکا به‌تهران آمد و رسماً از جانب دولت امریکا بابت بازداشت چند ساعتهٔ جلال غفار عذرخواهی کرد. به‌دنبال آن روابط سیاسی کشور در دی ماه ۱۳۱۷ مجدداً برقرار شد و محمد شایسته به‌سمت وزیر مختار در واشینگتن تعیین شد.

اما واکنش شدید رضا شاه در برابر این حادثهٔ جزئی باعث گردید که در شهریور ۱۳۲۰ که ایران مورد حمله نیروهای شوروی و انگلیس قرار گرفت، پرزیدنت روزولت نه تنها به‌تقاضای میانجیگری رضا شاه پاسخ مثبت نداد، بلکه اقدام متفقین را تأیید کرد.

۱۲. از برقراری روابط دوستانه با رایش آلمان تا آغاز جنگ جهانی

دولت انگلیس که از ضعف ذاتی جمهوری وایمار و فعالیت شدید کمونیستها در آلمان بشدت نگران بود، از نیمهٔ دهه ۱۹۲۰ از طریق سرمایه‌داران و صاحبان صنایع آلمان به‌تقویت آدولف هیتلر رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران

۲۶. حسین مکی، تاریخ بیست سالهٔ ایران، جلد ۶، صفحات ۲۹۵ و ۳۳۴.

آلمان پرداخت تا شاید در آن کشور نیز مانند کشورهای اروپای شرقی یک رژیم قوی ضد کمونیست روی کار آورد و موازنهٔ قوا را در قاره اروپا در برابر شوروی و فرانسه حفظ کند. این سیاست موجب تقویت تدریجی هیتلر و پیروزی وی در انتخابات پارلمانی پی‌درپی گردید تا اینکه سرانجام هیتلر در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ (۱۰ بهمن ۱۳۱۱) از جانب مارشال هیندنبورگ رئیس جمهوری آلمان به‌صدارت عظمی دعوت شد. یک سال بعد که هیندنبورگ درگذشت، هیتلر مقام رئیس جمهوری را با صدارت عظمی یکی کرد و خودش را «پیشوای آلمان» نامید و تأسیس رایش سوم را اعلام کرد. سیاست هیتلر بر این اساس بود که رایش آلمان مقام سابق خود را در پنتارشی جدید (بریتانیا، فرانسه، شوروی، امریکا) احراز کند.

در دوران جمهوری وایمار نیز ایران و آلمان روابط دوستانه‌ای داشتند و ایرانیان که هنوز خاطرهٔ اقدامات آلمانیها در خلال جنگ جهانی اول و بویژه تضمین استقلال و حاکمیت و تخلیه قوای خارجی از ایران را که در اثر اصرار آلمان در عهدنامه برست ــ لیتوفسک ۱۹۱۸ قید شده بود، به‌یاد داشتند آلمان را به‌عنوان نیروی سوم می‌نگریستند و به‌آن چشم یاری دوخته بودند. در سال ۱۳۰۶ امتیاز حمل پست هوایی در سراسر ایران به‌شرکت هواپیمایی یونکرس داده شد، در ۱۳۰۷ ساختمان بخشی از راه‌آهن شمال ایران به‌مقاطعه‌کاران آلمانی واگذار گردید و در ۱۳۰۹ ادارهٔ امور بانک نوبنیاد ملی ایران به‌کارشناسان آلمانی سپرده شد.

اما همین که آدولف هیتلر به‌پیشوایی آلمان رسید، روابط دو کشور وارد مرحلهٔ جدیدی گردید. آلمانیها تبلیغات وسیعی در مورد مشترک بودن نژاد آریایی دو ملت و یکسان بودن هدفهای ملی دو کشور در مبارزه با کمونیسم و امپریالیسم آغاز کردند و در ۱۳۱۵ رضاشاه را تشویق کردند که دستور دهد نام کشورش را در مکاتبات خارجی به‌جای پرس و پرشیا، ایران ــ موطن آریاییها ــ بنامند و با این گونه کارها محبوبیت بسیاری در میان ایرانیان بدست آوردند. در آبان ۱۳۱۴ دکتر یالمار شاخت وزیر اقتصاد هیتلر وارد تهران شد و در خلال مذاکرات او با مقامات ایرانی یک معاهده تجارتی پایاپای مهم در آذر ۱۳۱۴ بین دو کشور منعقد شد. دولت آلمان در قبال کالاهای صادراتی ایران ــ از قبیل پنبه، چوب، جو، برنج، چرم، قالی، خشکبار، خاویار، طلا و نقره ــ تجهیزات صنعتی و ماشین‌آلات مختلف وسایل نقلیهٔ موتوری به‌ایران صادر می‌کرد، صدها تکنیسین، مشاور، معلم و تاجر آلمانی راهی

ایران شدند و بسیاری از مناصب مهم و اساسی وزارتخانه‌ها و صنایع دولتی را در زمینه‌های مالیه و معادن و فلاحت و دارویی و ارتباطات احراز کردند. صنایع ساخت آلمان محتاج سرپرستی تکنیسینهای آلمانی بود، از جمله رادیوی دولتی تهران که از سوی شرکت تلفونکن احداث شده بود. بنادر، مراکز تلفن، ایستگاههای تلگراف، سدها و ایستگاههای راه‌آهن تحت مدیریت آلمانیها قرار داشت و اساتید آلمانی در دانشگاه تهران تدریس کرده و ریاست دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی را بر عهده داشتند. احداث خط آهن سراسری ایران که بندر شاهپور را در خلیج فارس به‌بندر شاه در حوالی مرز ایران و شوروی متصل می‌ساخت تحت نظارت مهندسین آلمانی قرار گرفت. کتابهای اهدایی نازیها کتابخانه‌های تهران را پر کرد و هنگامی که بالدورفن شیراخ رئیس سازمان جوانان هیتلری در آذر ۱۳۱۶ از تهران دیدار کرد، وزیر فرهنگ وقت (علی اصغر حکمت) از شاه برایش وقت ملاقات گرفت. ولی در این دیدار فرستادهٔ نازیها رفتار مؤدبانه‌ای از خود نشان نداد و به‌جای ادای احترام به‌سبک ایرانی دست راستش را به‌عنوان سلام نازی بالا برد و با این کار خود خشم رضاشاه را برانگیخت. ملاقات به‌سردی برگذار و پیش از موعد خاتمه یافت و وزیر فرهنگ مورد سرزنش قرار گرفت. اگر چه بسیاری از ایرانیان تحت‌تأثیر کارآیی آلمانی و ایدئولوژی نازی قرار گرفته بودند، ولی برای شاه و دیدگاه ناسیونالیستی او، آلمان چیزی جز یک کشور خارجی دیگر نبود.[۲۷]

طی پنج سال یعنی تا ۱۳۱۹ مبادلات بازرگانی ایران و آلمان با چنان سرعتی افزایش یافت که صادرات آلمان به‌ایران پنج برابر شد و آلمان نیز بزرگترین خریدار مواد خام صادراتی ایران گردید. در سال ۱۳۱۷ خط کشتیرانی مستقیم بین هامبورگ و خرمشهر دایر شد و شرکت هواپیمایی لوفت‌هانزا نیز خط هوایی تهران ــ برلین را تأسیس کرد.

دولت ایتالیا نیز که متحد آلمان به‌شمار می‌رفت کمکهای گرانبهایی در به‌وجود آوردن نیروی دریایی ایران نمود. ساختمان و تحویل فوری کشتیهایی که دولت ایران سفارش داده بود، آموختن فنون دریانوردی به‌افسران جوان ایرانی که به‌ایتالیا

۲۷. ریچارد استوارت، در آخرین روزهای رضاشاه، ترجمه نگارنده و کاوه بیات، انتشارات معین، تهران ۱۳۷۰، صفحات ۱۵ و ۱۶.

فرستاده شده بودند و اعزام مربیان و مستشاران ایتالیایی نیروی دریایی، باعث شد که دولت ایران بتواند در مدت کوتاهی دارای نیروی دریایی کوچکی شده و پس از قرنها راساً دفاع از آبهای ساحلی خود در بحرخزر و خلیج فارس را به‌عهده بگیرد. بدیهی است این روابط نزدیک ایران با دولتهایی که محور برلن ـ رم را بوجود آورده بودند با نظر خوشی از طرف شوروی و انگلستان تلقی نمی‌شد.

در اوایل زمامداری هیتلر، از نظر بریتانیا حضور آلمان مانع مناسبی در برابر توسعهٔ نفوذ شوروی در ایران بشمار می‌رفت و لذا مخالفتی با آن نداشتند. در آن ایام مصالح بخشی از طبقهٔ حاکمه انگلیس برآن قرار داشت که باید دست آلمانیها را در شرق باز گذاشت. آلمانیها نیز به‌نوبهٔ خود از این وجه از سیاست بریتانیا کمال بهره‌برداری را نمودند.[۲۸] هنگامی که هیتلر شروع به برهم زدن موازنه قوا در اروپا کرد و از پیمان لوکارنو و جامعهٔ ملل خارج شد و شروع به‌دست‌اندازی به‌کشورهای همسایه‌اش کرد، لندن باز هم واکنش جدّی از خود نشان نداد و به‌سیاست دلجوئی متوسل شد.[۲۹] دولت بریتانیا با ساکت ماندن در برابر اشغال نظامی کرانهٔ غربی رود راین ـ که در عهدنامه ورسای ممنوع شده بود ـ ، الحاق اتریش به‌آلمان (آنشلوس)، موافقت با الحاق ایالت سودت به‌آلمان به‌موجب پیمان مونیخ اکتبر ۱۹۳۸ و سپس اشغال بقیهٔ خاک چکوسلواکی در اوایل ۱۹۳۹ کوشید موجبات ترضیه خاطر هیتلر را فراهم سازد و توجه او را به‌جبههٔ شرق معطوف نماید. اما وقتی دید این کار بیهوده است و هیتلر ادعای دالان دانزیک را از لهستان می‌نماید، به‌همراهی فرانسه به‌شوروی روی آورد و به‌آن کشور پیشنهاد همکاری نظامی سه جانبه علیه هیتلر را نمود. اما هیتلر پیش‌دستی کرد و با امضای پیمان عدم تجاوز ۲۳ اوت ۱۹۳۹ (اول

---

۲۸. علی زرگر، **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه**، صفحهٔ ۳۶۴.

۲۹. حتی در ۲۳ ژوئن ۱۹۳۷ رندل رئیس بخش شرقی وزارت خارجهٔ بریتانیا طی گزارشی نوشت: «تصور می‌کنم در مورد خطر آلمانیها در ایران اغراق شده باشد. من یقین ندارم که هر تلاش آلمانیها جهت یافتن روزنه‌ای برای صنایعشان انگیزه‌ای سیاسی در پشت سر نهان داشته باشد. بعلاوه برای بریتانیا بهتر آن است که آلمان در کشورهایی بازاریابی کند که مشتری مطلوبی تلقی نشده و نسبتاً توسعه نیافته‌ترند تا آنکه در بازارهایی با ما به‌رقابت برخیزد که در آنها جای پای محکمی داریم». **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه**، صفحهٔ ۳۸۲.

شهریور ۱۳۱۸) با شوروی، خیالش را از جبههٔ شرق آسوده ساخت و یک هفته بعد به‌لهستان حمله‌ور شد. در این پیمان عدم تجاوز ده ساله که به‌نام امضا کنندگان آن به‌قرارداد مولوتف ـ ریبن‌تروپ مشهور است، هیتلر و استالین برای بدست آوردن سهل و آسان یک رشته دستاوردهای ارضی در اروپای شرقی به‌توافق رسیدند و این حرص و آز برای تصرف مناطق جدید و همچنین تلاششان برای محروم ساختن یکدیگر از این غنایم، خواه ناخواه پای ایران را هم به‌میدان رقابت آن دو کشانید. در نتیجهٔ این تحولات طبعاً روابط بریتانیا و شوروی نیز در قبال ایران دگرگون شد زیرا اکنون آلمان و شوروی در یک صف قرار گرفته بودند. دولتهای انگلیس و فرانسه که قبلاً با لهستان پیمان همکاری نظامی امضا کرده بودند دیگر درنگ را جایز ندانستند و در اول سپتامبر ۱۹۳۹ (۱۰ شهریور ۱۳۱۸) به‌آلمان اعلان جنگ دادند و بدین‌سان جنگ جهانی دوم آغاز شد که به‌مراتب سهمگین‌تر از جنگ نخستین بود.

فصل دوم

دوران جنگ دوم جهانی

(۱۳۲۴-۱۳۱۸)

«چرا به‌من نگفتند که انگلیسیها به‌کمک من احتیاج دارند؟ اگر وزیر مختار شما برای من توضیح داده بود که کشور من چه‌قدر برای استراتژی بزرگ متفقین ضرورت دارد، من فرصت همکاری می‌یافتم. شما انگلیسیها ادعا می‌کنید که من جاسوسان آلمانی را پناه داده بودم. این حرف بی‌معنی است. آلمانیها در ایران بودند ولی مأمورین شهربانی و تأمینات من از نزدیک مراقبشان بودند تا مبادا بی‌طرفی ما را به‌خطر بیفکنند. می‌گویید احتیاج به‌ایران داشتید تا از طریق آن برای روسها تانک و توپ بفرستید. اگر به‌جای بدبختی که بر سر ما آوردید این را به‌من گفته بودید من راه‌آهن سراسری خود را در اختیارتان می‌گذاشتم. شما به‌جای اینکه بگویید به‌چه چیز احتیاج دارید نه تنها به‌جنگ با کشور من پرداختید بلکه در حمله با منفورترین و ترسناک‌ترین دشمن ما روسیه همدست شدید!

رضا شاه خطاب به‌سرکلارمونت اسکراین در عرشهٔ کشتی برمه، مهر ۱۳۲۰.

۱. دورنمای کلی

در ۱۱ شهریور ۱۳۱۸، فردای روزی که جنگ در اروپا آغاز شد، دولت ایران بیانیه‌ای رسمی به‌این شرح منتشر ساخت:

در این موقع که متأسفانه نایرهٔ جنگ در اروپا مشتعل گردیده است، دولت شاهنشاهی ایران به‌موجب این بیانیه تصمیم خود را به‌اطلاع عموم می‌رساند که در این کارزار بی‌طرف مانده و بی‌طرفی خود را محفوظ خواهد داشت.[۱]

۱. دربارهٔ سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، تهران ۲۵۳۶، صفحهٔ ۲۱. رضاشاه در ملاقاتی که در ۲ آذر ۱۳۱۸ با سرجان سیمور وزیر مختار انگلیس در تهران به‌عمل آورد دلیل بی‌طرفی ایران را چنین توجیه کرد: «ایران نه به‌آن اندازه قدرتمند است که بتواند در جنگ شرکت کند و نه تا آن حد ضعیف است که اجازه دهد حقوقش پایمال شود. از این‌رو پیروی از سیاست بی‌طرفی برای ایران ضرورت دارد و برای قدرتهای متخاصم نیز ارزشمند است». تلگراف سیمور به‌وزارت خارجهٔ بریتانیا، ۲۴ نوامبر ۱۹۳۹.

و به‌نمایندگان سیاسی خارجی مقیم تهران و همچنین به‌سفرا و وزرای مختار ایران در خارجه بخشنامه شد که این تصمیم دولت را به‌آگاهی دولتهای متبوع و دولتهای محل توقفشان برسانند. در سوم آبان نیز رضا شاه در مراسم گشایش دوازدهمین دورهٔ قانونگذاری سیاست خارجی ایران را چنین اعلام کرد:

در روابط با کشورهای دیگر، مخصوصاً کشورهای همسایه که پایهٔ آن براساس دوستی و احترام متقابل استوار می‌باشد، دولت ایران بی‌طرفی کامل را پیروی می‌نماید و آرزومند است در نزدیکترین وقت آرامش برقرار شود؛ زیرا با ادامهٔ جنگ لطمه به‌اوضاع مالی و اقتصادی کلیهٔ کشورها وارد خواهد ساخت و مدنیت دنیا را تهدید می‌کند.[۲]

در فاصله شهریور ۱۳۱۸ تا شهریور ۱۳۲۰ دولت ایران می‌کوشید این بی‌طرفی را به‌هر نحوی شده حفظ نماید و چون طی این دو سال جنگ تنها در قارهٔ اروپا جریان داشت، خطر زیادی متوجه ایران نبود. اما تأثیرات جنگ بزودی آشکار شد و دولت انگلیس بنادر آلمان را تحت محاصرهٔ اقتصادی قرار داد و پنج فروند کشتی بازرگانی آلمان را که در بندر شاهپور مشغول تخلیه بار بودند به‌دام انداخت. در ۱۵ شهریور سرتیپ امیر خسروی وزیر دارایی ایران به‌وزیر مختار آلمان در تهران اظهار داشت: «در صورتی که بتوان مسائل ناشی از محاصرهٔ اقتصادی و مشکلات ناشی از آن را در زمینهٔ واردات و صادرات حل کرد، دولت ایران نه تنها به‌حفظ روابط بازرگانی خود با آلمان تمایل دارد بلکه حتی حاضر به‌توسعهٔ آن نیز می‌باشد.» او تقاضا کرد که برلین برای اخذ اجازهٔ حمل کالاهای وارداتی ایران از طریق روسیه با دولت شوروی وارد مذاکره شود و از تلاشهای ایران برای انعقاد قرارداد مشابهی با مسکو در زمینهٔ صادرات کالاهای ایرانی حمایت کند.

موضع آلمان در قبال ایران، در مراحل نخست جنگ از واقعیتهای سیاسی ناشی از قرارداد مولوتف ـ ریبن تروپ متأثر بود. براساس پروتکل محرمانهٔ منضم به‌این قرارداد که مفاد آن پس از جنگ منتشر شد، اختلافات هیتلر و استالین با تعیین مناطق نفوذ برای هریک از دو کشور در اروپای شرقی موقتاً تسویه شد: آلمان و

---

۲. همانجا، صفحهٔ ۲۰.

شوروی لهستان را بین خودشان تقسیم کردند، بخش شرقی فنلاند و ایالت مولداوی در شرق رومانی و نیز سه کشور استونی و لتونی و لیتوانی به‌شوروی تعلق گرفت و در مقابل مجارستان و بلغارستان و رومانی منطقهٔ نفوذ آلمان شناخته شده بود. در واقع قرارداد مولوتف ــ ریبن‌تروپ نخستین تقسیم اروپای شرقی قبل از یالتا بود.

از این تاریخ خط‌مشی آلمان هیتلری در قبال ایران بر این اساس قرار گرفت: (الف) نفوذ انگلیس را در ایران از میان ببرد یا کاهش دهد. (ب) نفوذ آلمان را افزایش دهد و جانشین آن سازد. (ج) توجه استالین را از بالکان منحرف و متوجه خاورمیانه کند.[۳]

اما مذاکرات ایران با مقامات شوروی جهت انعقاد موافقتنامه ترانزیتی، بر اثر تقاضاهای شاق روسها از قبیل آزادی کلیهٔ کمونیستهایی که در زندان شاه بودند یا انحصار فروش نفت شوروی در مناطق شمالی کشور، با پیشرفت چندانی توأم نبود و در اوایل آبان به‌بن‌بست رسید. نظیر همین بن‌بست در مذاکرات ترکیه و شوروی پدیدار شد که روسها برای حصول نوعی تفاهم با ترکها خواستار تجدیدنظر در پیمان مونترو ۱۹۳۶ در مورد بغازهای بسفور و داردانل شدند. وقتی دولت ترکیه با سرسختی و زیاده‌طلبی روسها روبرو شد، یک پیمان دفاعی با انگلیس و فرانسه امضا کرد. اما رضا شاه برخلاف ترکها از انعقاد هرگونه پیمان رسمی اکراه داشت زیرا به‌ارزش و اعتبار عملی این گونه پیمانها در تردید بود. با این همه وصول گزارشهایی مبنی بر استقرار لشکرهای جدید روسی در ترکمنستان شوروی بر نگرانیهایش افزود: استالین تصمیم گرفته بود بر فشارهای نظامی خود بر ایران و ترکیه بیفزاید و مولوتف به‌سفیر آلمان در مسکو اطلاع داد که ارتش سرخ قصد دارد بزودی تقویت نیروهایش در قفقاز را آغاز کند.

هنگامی که تلاشهای رضاشاه در انعقاد پیمان بازرگانی جدیدی با شوروی به‌نتیجه نرسید به‌آلمان متوسل شد و از طریق آن کشور به‌شوروی فشار وارد ساخت. در این هنگام آلمان شریک تجارتی درجه یک ایران شده بود و کلیه محصولات غیر نفتی ایران را به‌قیمت خوب می‌خرید و در ازای آن کالاهای صنعتی به‌ایران تحویل می‌داد. وزارت اقتصاد آلمان بر این باور بود که همکاری اقتصادی

۳. ریچارد استوارت، در آخرین روزهای رضا شاه، صفحه ۲۱.

ایران و شوروی براساس یک پیمان جدید نه تنها به‌نفع دو کشور بلکه به‌نفع برنامه‌های اقتصادی ایران و آلمان نیز هست. به‌عقیدهٔ آلمانیها هرقدر تنش در روابط ایران و شوروی کمتر بود، جریان تجارت آلمان با ایران تسهیل می‌شد و رونق بیشتری می‌یافت. از این‌رو عادی کردن روابط بازرگانی ایران و شوروی «شایستگی حمایت بسیار فعالانهٔ آلمان را داشت».

رضاشاه وقتی از این نظر آلمانیها آگاه شد پیشنهاد کرد که دولتهای ایران و آلمان مشترکاً برای حل مسئلهٔ ترانزیت کالا از خاک شوروی به‌آن کشور فشار بیاورند. در پیمان بازرگانی آلمان و شوروی منعقده در ۱۱ فوریه ۱۹۴۰ دولت شوروی وعده داد که «در خصوص حمل و نقل کالا از آلمان به‌ایران تسهیلات لازم ایجاد کند». و سرانجام در ۲۵ مارس ۱۹۴۰ (۵ فروردین ۱۳۱۹) ایران و شوروی جامع‌ترین پیمان بازرگانی بین دو کشور را امضا کردند تا چندین سال روابط تجاری دو کشور را منظم می‌ساخت. عمده‌ترین مواد پیمان مزبور به‌شرح زیر بود:

۱. رفتار دولت کاملة الوداد: هریک از طرفین برخورداری کامل طرف دیگر از حق دولت کاملة الوداد را در مورد حقوق گمرکی، انبار کردن کالا، طبقه‌بندی کالاها در تعرفه‌های گمرکی، سازمانهای اقتصادی شوروی، حمل و نقل مسافر و کشتیهایی که در آبهای ساحلی و بنادر طرفین رفت‌وآمد می‌کردند پذیرفت.

۲. بازرگانی: به‌دولت شوروی حق داده شد که مادامی که قرارداد معتبر است کالاهایی در حدود سهمیه‌ای که هرسال تعیین خواهد شد به‌ایران صادر کند دولت شوروی پذیرفت که «مجموع ارزش صادرات شوروی به‌ایران که به‌ریال فروخته خواهد شد از مجموع ارزش کالاهایی که در ایران به‌ریال خریداری خواهد کرد بیشتر نباشد».

۳. ترانزیت: دولت شوروی پذیرفت حق ترانزیت آزاد در خاک خود به‌محصولات طبیعی و صنعتی ایران به‌مقصد هر کشور ثالثی بدهد و ایران نیز معامله به‌مثل نماید. این حق ترانزیت آزاد شامل اسلحه و مواد جنگی نمی‌شد.

۴. نمایندگی بازرگانی: وظایف نمایندگی بازرگانی شوروی در ایران به‌شرح زیر تعیین گردید: (الف) کمک به‌توسعهٔ روابط اقتصادی دو کشور. (ب) نمایندگی منافع شوروی در بازرگانی خارجی. (ج) ترتیب معاملات تجارتی با تجار ایرانی به‌نام دولت شوروی و (د) ترتیب تجارت با دولت ایران. ضمناً نمایندهٔ بازرگانی و دو نفر

معاونانش همچنان از مصونیتها و مزایای دیپلوماتیک برخوردار شدند.

۵. دریای خزر: مقرر شد که در بنادر ایران و روسیه با کشتیهایی که با پرچم یکی از دو کشور رفت‌وآمد می‌کنند رفتاری به‌عمل آید که با کشتیهای خود آن کشور می‌شود. هیچ سفینه‌ای که متعلق به‌یکی از دو کشو نباشد حق ندارد «در دریای خزر وجود داشته باشد». هریک از طرفین حق انحصاری ماهیگیری در دریای خزر را تا فاصلهٔ ده میل دریایی از سواحل خود حفظ کرد.

۶. مدت: قرارداد می‌بایست به‌تصویب قوای مقننهٔ دو کشور برسد ولی از همان روز امضا بطور موقت به‌مرحلهٔ اجرا در می‌آمد و مدت آن سه سال بعد و در صورتی که یکی از طرفین آن را لغو نمی‌کرد، خود به‌خود به‌مدت نامعلومی تمدید می‌شد.

در خلال کشمکش رضاشاه با شورویها آشکار می‌شود که او معتقد بود تا زمانی که تلاشهای او در بازسازی اقتصادی و احداث راههای ارتباطی داخل کشور به‌ثمر نرسد، استقلال اقتصادی و قطع وابستگی تجاری ایران به‌شوروی عملی نخواهد شد. لذا با شتاب هرچه تمامتر به‌احداث کارخانه‌های مختلف و بی‌نیاز کردن ایران از محصولات شوروی پرداخت. اوازسال ۱۳۱۰ به‌بعد چندین کارخانه نساجی در حوالی تهران احداث کرده و در نتیجه واردات منسوجات نخی از روسیه یکباره به‌یک سوم تنزل کرده بود.در اواخر دورهٔ رضاشاه ایران صاحب ۳۱ کارخانه نساجی شده بود که همراه با پارچه‌های دستباف تقریباً نیمی از نیازهای سالانه کشور را تأمین می‌کردند.

دومین اقدام رضاشاه در این زمینه انحصار تجارت خارجی بود. او معتقد بود که تجار ایرانی حریف سیستم متمرکز و دولتی اقتصادی شوروی نیستند، لذا دست به‌تأسیس یک شرکت مرکزی و تعدادی شرکتهای سهامی برای قماش، خشکبار، قند و شکر، پشم و پوست، فرش، برنج و حمل و نقل زد که اکثریت سهام آنها به‌دولت تعلق داشت.

سومین اقدام رضاشاه تکمیل جاده‌های شوسه و احداث راه‌آهن سراسری بود که خلیج فارس را به‌دریای خزر وصل می‌کرد. بهبود راههای ارتباطی علاوه بر اینکه کنترل دولت مرکزی را بر ولایات تسهیل و ارتش را با سرعت و کارآیی بیشتر قادر به‌تأمین امنیت داخلی می‌کرد، توزیع بهتر منابع طبیعی و کالا را در سراسر کشور میسر می‌ساخت و بخصوص در شمال که وضع جاده‌ها بسیار بد بود باعث می‌شد

که وابستگی ایالات شمالی به‌شوروی کاهش یابد. بدیهی است که اینگونه اقدامات به‌نفع شورویها نبود و نظریات سیاسی آنها تطبیق نمی‌کرد.

در ۸ مهر ۱۳۱۸ شوروی به‌فنلاند تجاوز کرد تا بخش شرقی آن کشور را که به‌موجب توافق با آلمان، سهم خود می‌دانست تصاحب کند. این امر باعث نگرانی شدید رضا شاه شد. وی از احتمال توافق محرمانه هیتلر و استالین در مورد تسلط شورویها بر شمال ایران بیمناک بود. اقدامات شوروی شاه را متقاعد ساخت که باید برای مقابله با نیّات احتمالی شوروی بر ضد ایران دست به‌کار شود. از این رو ارتش ایران با سرعت و شتاب هر چه تمامتر به‌احداث استحکاماتی در امتداد مرزهای شمالی کشور پرداخت و این در حالی بود که حدود شش لشکر از ارتش ایران در امتداد مرزهای ایران و شوروی مستقر بود. ولی از نقطه‌نظر تجهیزات و نفرات، لشکرهای مزبور در وضعی نبودند که بتوانند از پس یک حملهٔ اساسی برآیند.

رضا شاه چاره‌ای نداشت جز اینکه از متفقین غربی کمک نظامی بخواهد. در اوایل بهمن ۱۳۱۸ محمدعلی مقدم وزیر مختار ایران در لندن به‌وزارت خارجهٔ انگلیس پیشنهاد کرد که یک پیمان دفاعی محرمانه بین ایران و انگلیس منعقد شود. رضا شاه مایل بود این پیمان محرمانه بماند زیرا بیم از آن داشت که این امر باعث تحریک روسها گردد. ضمناً خواستار ارسال فوری ۶۰ فروند هواپیماهای بمب‌افکن جدید و شکاریهای ردهٔ اول شد.

اگر چه انگلیسیها از پذیرش هرگونه تعهد بیشتری دربارهٔ ایران اکراه داشتند، ولی آنان نیز مثل رضا شاه از بابت خطر شوروی نسبت به‌ایران و منابع نفتی استراتژیکی آن نگران بودند. منابع اطلاعاتی بریتانیا گزارشهایی دربارهٔ تمرکز نیروهای شوروی در مرزهای شمالی ایران دریافت داشته بودند. در ۲۸ آذر کابینهٔ جنگی بریتانیا دستورالعملی به‌شرح زیر صادر کرده بود:

> در اولین نشانه‌های تجاوز روسها به‌ایران، نیروهای انگلیسی امنیت داخلی و دفاع هوایی تأسیسات نفت جنوب ایران و بندر بصره را تأمین خواهند کرد. این نکته حائز اهمیت است که اجازه داده نشود روسها به‌اندازه‌ای پیشروی کنند که ما از استفاده از پایگاههای خود در ترکیه و عراق برای ضربه زدن

به‌مراکز تولید نفت روسها در قفقاز، یعنی تنها هدفی که در روسیه در معرض حملات هوایی مؤثر ما واقع است محروم شویم.[۲]

در ۲۵ دی نیز کابینه جنگی به‌دولت هند دستور داده بود طرحی را جهت اعزام سه لشکر برای دفاع از مناطق نفت‌خیز ایران تدارک ببیند. کابینهٔ جنگی در ۱۸ بهمن از رؤسای ستاد خواست که پیشنهاد ایرانیان را در مورد دریافت کمک تسلیحاتی و عقد یک پیمان دفاعی محرمانه مورد بررسی قرار دهند. رؤسای ستاد در ۴ اسفند پاسخ دادند: «انگلستان نمی‌تواند هواپیما به‌ایران بدهد و حتی اگر شورویها ایران را نیز مورد تهاجم قرار دهند در صورتی که این تهاجم به‌حملات هوایی روسها منجر نشود، شاید اعزام نیرو به‌داخل ایران هم ضرورت نیابد.» آنها در مقابل پیشنهاد کردند که «انگلستان بی‌طرفی ایران را تا زمانی که ما برای عملیات تعرضی بر ضد روسیه به‌همکاریشان احتیاج پیدا کنیم حفظ نماید. بنابراین دلیلی نیست که ما از پیش برنامه‌هایمان را با ایران هماهنگ سازیم. هر گاه مجبور شویم در آیندهٔ نزدیک بر ضد تأسیسات نفتی روسیه وارد عمل شویم، آنگاه به‌کمک فعال ایران نیاز خواهیم داشت. در این صورت ممکن است رضا شاه نیز در مقابل خواستار کمک قوای انگلیس در دفاع از شمال ایران شود. بنابراین تغییر و تحولاتی که در پیش است هنوز آن‌قدر روشن نیست که پذیرش درخواست وزیر مختار ایران را مبنی بر هماهنگی برنامه‌های جنگی ایران و انگلیس که مستلزم اعزام نیرو برای کمک به‌شاه است توجیه کند.»

کابینهٔ جنگی بریتانیا این نظریات را پذیرفت و لذا به‌تقاضای ایران پاسخ مثبت داده نشد. اما انگلیسیها در فروردین ۱۳۱۹ طرح عملیاتی دفاع از آبادان و مناطق نفت‌خیز جنوب را تصویب کردند و برای این منظور سه‌لشکر مختلط هندی و انگلیسی را در نظر گرفتند. انگلیسیها در آغاز صرفاً از دیدگاه دفاعی به‌این عملیات می‌نگریستند ولی طولی نکشید که کابینهٔ جنگی خود را درگیر طرح یک برنامهٔ تعرضی بر ضد شوروی یافت. ادوارد دالادیه نخست‌وزیر فرانسه که برای کمک به‌دفاع جانانهٔ فنلاندیها در برابر تجاوز شوروی، از سوی افکار عمومی کشورش تحت فشار قرار داشت، به‌دولت انگلیس پیشنهاد کرد که یک رشته برنامه‌ریزیهای

۲. همانجا، صفحهٔ ۲۶.

تهاجمی از جمله اعزام نیروی داوطلب به‌فنلاند و بمباران چاههای نفت قفقاز در نظر گرفته شود، چون بمباران تأسیسات نفتی باکو و باطوم آلمانیها را (که از نفت شوروی استفاده می‌کنند) به‌نحو چشمگیری در مضیقه قرار خواهد داد و بعلاوه اقتصاد شوروی را فلج خواهد کرد. در طرح پیشنهادی فرانسه، استفاده از شش تا هشت اسکادران هواپیماهای بمب‌افکن که در ترکیه و سوریه و ایران و عراق استقرار یابند در نظر گرفته شده بود.

کابینهٔ جنگی انگلستان به‌این نتیجه رسید که هنوز به‌نفع انگلیس نیست که بر ضد شوروی وارد جنگ شود و لذا با اعزام بمب‌افکن به‌خاورمیانه موافقت نکرد. اما پل رنو نخست‌وزیر جدید فرانسه هم چنان شایق به‌حمله به‌قفقاز بود و شورای عالی جنگی متفقین را برای اتخاذ تصمیم فوری در این باب تحت فشار قرار می‌داد. او معتقد بود که می‌توان تمامی منطقه باکو را منهدم ساخت و اقتصاد شوروی را به‌نحوی مؤثر فلج کرد. اما انگلیسیها این طرح را محتاج به‌بررسی بیشتر می‌دانستند و با استقرار هواپیماهای بمب‌افکن در عراق یا سوریه مخالفت می‌ورزیدند.[۵]

شورویها که ظاهراً از این قصد متفقین بو برده بودند، هنگامی که فنلاند را در اوایل فروردین ۱۳۱۹ شکست دادند، نیروهایی از جبههٔ فنلاند به‌قفقاز منتقل ساختند و به‌تقویت قوای مستقر در باکو و تفلیس پرداختند که بزودی به‌ارتشی معادل ۲۰۰,۰۰۰ سرباز و حدود ۱۰۰۰ تانک افزایش یافت. ضمناً استحکاماتی در امتداد مرزهای ترکیه و ایران احداث کردند و همزمان یک تشکیلات مستقل دفاع ضد هوایی نیز در قفقاز ایجاد کردند و تعداد هواپیماهایشان در قفقاز را به‌بیش از ۵۰۰ فروند رساندند. در آن سوی دریای خزر نیز سه سپاه به‌ترکمنستان اعزام داشتند. به‌اصرار پل رنو نخست‌وزیر فرانسه، که مایل بود طرح بمباران قفقاز هر چه زودتر عملی شود، قرار شد عملیات در اوایل تیر ۱۳۱۹ انجام بگیرد. اما در حالی که متفقین در جهت یک رویارویی قطعی با اتحاد شوروی گام برمی‌داشتند، ناگهان با یورش گستردهٔ نیروهای آلمانی به‌فرانسه و کشورهای هلند و بلژیک تمام برنامه‌های مزبور درهم ریخت. سحرگاه روز ۱۰ مه ۱۹۴۰ (۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۹) تانکهای آلمانی خاک بلژیک را در نوردیدند و چتربازان آلمانی برفراز هلند فرود آمدند و

۵. همانجا، صفحهٔ ۳۴.

نیروهای زرهی آلمان در خاک فرانسه به‌پیش تاختند و شکاف عمیقی در خطوط دفاعی متفقین ایجاد کردند. در همان روز وینستون چرچیل به‌نخست‌وزیری بریتانیا منصوب شد و جنگ مسخره به‌جنگ واقعی تبدیل گردید.

در این هنگام سفارتهای شوروی و آلمان در تهران با هماهنگی و مشارکت نزدیک عمل می‌کردند. هر دو هر چند با انگیزه‌های متفاوت می‌کوشیدند از مزایای ناشی از تفاهم روس و آلمان بهره‌برداری کامل کنند. این روزها اوج همکاری روسیه و آلمان بشمار می‌رفت به‌طوری که وقتی در اول تیر ۱۳۱۹ فرانسه شکست خورد و پیمان ترک مخاصمه امضا کرد، مولوتف وزیر خارجهٔ شوروی به‌کنت فن‌شولنبورگ سفیر رایش آلمان در مسکو «صمیمانه‌ترین تبریکات دولت شوروی را به‌مناسبت پیروزیهای شگفت‌آور ارتش آلمان» ابراز کرد و افزود: «لازم است به‌توطئه‌های فرانسه و انگلیس و پاشیدن تخم نفاق و سوءظن بین آلمان و شوروی در کشورهای بالتیک خاتمه داده شود».[۶] در عین حال شوروی از فرصت شکست فرانسه استفاده کرد و در هفتهٔ اول تیر استونی و لتونی و لیتوانی را تصرف کرد و به‌عنوان جمهوریهای شوروی به‌خاک خود منضم ساخت. در هفته بعد نیز روسها نیمهٔ شرقی رومانی را اشغال کردند و به‌نام جمهوری شوروی مولداوی به‌اتحاد جماهیر شوروی ملحق ساختند.

در این هنگام رادیوهای آلمان و شوروی همصدا حملات تبلیغاتی به‌ایران را آغاز کردند و حتی رادیو برلین چند بار شخص رضا شاه را به‌باد انتقاد گرفت. رضا شاه در ۴ تیر ۱۳۱۹ دکتر متین دفتری نخست‌وزیر آلمان‌خواه خود را معزول کرده و علی منصور را که بیشتر به‌بی‌طرفی شهرت داشت به‌جانشینی او برگزیده بود. ضمناً برای رفع شکایت سرریدر بولارد وزیر مختار انگلیس که جراید ایران تصویر یک جانبه‌ای از وقایع جنگ به‌نفع آلمان منتشر می‌کنند، به‌خبرگزاری پارس دستور داد اخبار رویتر را هم منتشر سازند.

در این میان بر فشار شورویها بر ایران و ترکیه افزوده شد. برلین نیز به‌نحوی فعالانه از این گونه حرکات شوروی پشتیبانی می‌کرد. آلمانیها در ۱۲ تیر با انتشار بخشی از اسناد ستاد ارتش فرانسه که جزئیات طرح بمباران چاههای نفت قفقاز را در

---

۶. آندره فونتن، تاریخ جنگ سرد، ترجمهٔ نگارنده، نشرنو ۱۳۶۴، جلد ۱، صفحهٔ ۱۷۱.

برداشت بر بحران موجود در روابط شوروی با ترکیه و ایران و انگلیس دامن زدند. روزنامه‌های شوروی این اسناد را به‌عنوان دلایل همدستی ایران و ترکیه در این طرح مورد حمله قرار دادند. جراید ایران از این ادعای شوروی اظهار شگفتی کردند و مدعی شدند که ایران از این توطئه اطلاعی نداشته است.

در ۱۶ تیر فیلومونف سفیر شوروی در ایران درخواستهای محرمانه‌ای دایر بر واگذاری کنترل آذربایجان و استانهای کرانهٔ دریای خزر و اجازهٔ استفاده از فرودگاهها و راه‌آهن سراسری ایران را به‌وزارت امور خارجه تسلیم کرد. این موضوع چنان جدی بود که مقامات ایرانی حتی جرأت نکردند وصول چنین خواسته‌هایی را اعلام کنند. بنابر گزارش اروین اتل وزیر مختار آلمان: «ایرانیان مخصوصاً از آلمانیها خشمگین هستند و بر این باورند که ایران با یک جبههٔ مشترک روس و آلمان روبرو می‌باشد؛ طبق گزارش وابستهٔ نظامی سفارت آلمان: «در تهران همه منتظر تهاجم شوروی هستند. ارتش ایران در جنوب تبریز مانورهایی ترتیب داده و واحدهایی به‌مرز جلفا اعزام داشته است.» دو روز بعد، در ۲۶ تیر وزارت خارجهٔ بریتانیا به‌این نتیجه رسید که هیتلر و استالین بر ضد انگلیس متحد شده‌اند و هیتلر امیدوار است با تشویق شوروی به‌حرکت در جهت جنوب و خلیج فارس مانع از جاه‌طلبیهای او در اروپا گردد.

برخورد نظامی بین انگلستان و شوروی بر سر ایران قریب‌الوقوع بنظر می‌رسید. اما طولی نکشید که بحران مسئله ایران بنابه دلایلی فروکش کرد: استالین از آن بیم داشت که در صورت اشغال ایران، انگلیسیها با بمباران چاههای نفت قفقاز درصدد تلافی برآیند. افزون بر آن فشارهای او برای وادار ساختن رضا شاه به‌اعطای یک سلسله امتیازات سیاسی ــ به‌شیوه‌ای که در مورد کشورهای بالتیک به‌کار رفته و موفق شده بود ــ به‌نتیجه نرسید. رضا شاه در حالی که هیچ اقدامی در جهت پرهیز از رویارویی فروگذار نمی‌کرد، مصمم بود در برابر هرگونه تهدیدی ایستادگی و چنین وانمود کند که سیاست مستقل خود را دنبال می‌کند نه سیاست یک قدرت بزرگ را. به‌قول وزیر مختار امریکا در تهران: «در حال حاضر امنیت نهائی ایران در ارتباط نزدیک با نبرد بریتانیا تلقی می‌شود؛ لذا استالین تصمیم گرفت با توجه به‌سرسختی ایران و ترکیه که حمایت انگلیس را پشت سر داشتند، موقتاً و تا روشن شدن تکلیف انگلیس که زیر بمبارانهای شدید نیروی هوایی آلمان قرار داشت، از شدت فشارهای

سیاسی خود بکاهد.[۷]

در همان حال که استالین تصمیم گرفت هرگونه اقدامی را بر ضد ایران دست‌کم تا بهار آینده به‌تعویق افکند، هیتلر نیز در برابر مقاومت سرسختانه انگلیسیها در ۱۸ شهریور ۱۳۱۹ دستور داد اقداماتی که به‌منظور حمله به‌خاک انگلیس صورت گرفته بود موقف شود و توجه خود را به‌شرق معطوف داشت زیرا در آنجا نیروهای شوروی مستقر در شرق رومانی، دستیابی آلمان را به‌چاههای نفت با ارزش رومانی به‌مخاطره افکنده بود. در ۱۴ مهر دریاسالار ریدر فرمانده نیروی دریایی آلمان به‌هیتلر اظهار داشت: اگر بتوان شوروی را در شرق مدیترانه درگیر جنگ با انگلیس ساخت، شاید آلمان بتواند از رویارویی با شوروی اجتناب کند. هیتلر موافقت کرد که باید شوروی را به‌پیشروی به‌سوی ایران و هند ترغیب نمود.

در اواخر مهر ۱۳۱۹ مولوتف کمیسر امور خارجه شوروی به‌عنوان بازدید از فن‌ریبن تروپ به‌برلین رفت و ضمن مذاکره با سران آلمان خواستار مناطق نفوذ بیشتری در اروپای شرقی و بالکان شد. آلمانیها زیر بار نرفتند و پیشنهاد کردند که شوروی از اروپای شرقی و بالکان چشم بپوشد و در عوض سرزمینهایی را در جهت جنوب دریای خزر تصرف کند. روسها این پیشنهاد را نپذیرفتند و مذاکرات با شکست روبرو شد. انگلیسیها که از این مذاکرات مطلع شده بودند علناً آلمان را به‌فروش ایران متهم کردند. این اتهام مقامات ایرانی را بشدت نگران ساخت به‌طوری که منصور نخست‌وزیر دربارهٔ این موضوع از وزیر مختار آلمان استفسار کرد ولی اتل اظهار بی‌اطلاعی نمود. سرانجام وزارت خارجهٔ آلمان به‌منظور آرام ساختن ایرانیان مراتب را رسماً تکذیب کرد. در ۳ آذر ۱۳۱۹ سر فرماندهی ارتش آلمان دستور

---

۷. با این وصف در این روزها که انگلستان در تلاش مرگ و زندگی دست‌وپا می‌زد و در مضیقه شدید مالی قرار داشت، رضا شاه به‌انگلیسیها فشار آورد که مبلغ چهار میلیون لیره‌ای را که یک سال قبل لرد کدمن رئیس کل شرکت نفت تعهد کرده بود در دوران جنگ و بدون رعایت کاهش استخراج نفت هر سال به‌طور دربست به‌ایران بپردازند، دریافت کند. انگلیسیها تقاضا کردند این پرداخت به‌حالت تعلیق درآید و به‌وقت دیگری موکول شود که وضع مالی انگلستان بهبود یابد. اما رضا شاه زیر بار نرفت و شرکت در مقابل دولت تسلیم گردید. از سال ۱۹۴۰ تا آخر سال ۱۹۴۴ شرکت سالی چهار میلیون لیره را به‌دولت پرداخت.

مصطفی فاتح، **پنجاه سال نفت ایران**، انتشارات پیام ۱۳۵۸، صفحه ۳۱۴.

اجرای عملیات بارباروسا (حمله به‌شوروی) را صادر کرد.

در ماههای زمستان ۱۳۱۹ انگلیسیها نقشه خود را برای مداخلهٔ احتمالی در ایران و عراق مطابق مقتضیات روز کردند و رضا شاه نیز اقدامات دفاعی کشور خویش را تحت بررسی قرار داد و از شورای عالی جنگ خواست که طرح مفصلی دربارهٔ اقدامات دفاعی لازم جهت مقابله با تهاجم احتمالی شوروی تهیه کند. در اوایل ۱۳۲۰ در امتداد محورهای نفوذی مختلفی که به‌مناطق شمالی ایران راه می‌یافت، استحکاماتی ساخته شد. در این میان در عزم و ارادهٔ انگلیسیها برای مقابله با پیشروی نیروهای شوروی و آلمان به‌سوی خلیج فارس تغییری حاصل نشده و قرار بود سه لشکر از نیروهای مختلط هندی و انگلیسی برای دفاع از عراق و ایران از هند اعزام شوند و بعلاوه یک نیروی ضربتی مرکب از واحدهای انگلیسی مستقر در فلسطین به‌آنان به‌پیوندند.

اما سیر رویدادها بمراتب سریع‌تر از حد انتظار انگلیسیها بود. در نخستین هفتهٔ فروردین ۱۳۲۰ نیروهای آلمانی بلغارستان و یونان و یوگسلاوی را اشغال کردند. در اردیبهشت نیروهای مشترک آلمان و ایتالیا در شرق مدیترانه مستقر شدند. قوای دولت ویشی که حاضر به‌همکاری با دول محور شده بود نیز سوریه را تحت کنترل داشتند. هیتلر که مصمم بود به‌محض آمادگی نیروهایش به‌شوروی حمله کند دیگر در تشویق روسها به‌حمله به‌ایران شور و شوقی نشان نمی‌داد. در چنین اوضاع و احوالی بود که گروهی از عناصر طرفدار آلمان در عراق دست به‌کودتایی زدند که باعث شد امکان دستیابی هیتلر به‌نفت خلیج فارس بیشتر شود.

۲. مقدمات حملهٔ متفقین به‌ایران

در ۱۳ فروردین ۱۳۲۰ کودتایی در بغداد صورت گرفت و رشید عالی گیلانی نخست‌وزیر اسبق و چهار سرهنگ عراقی طرفدار آلمان حکومت را دردست گرفتند. امیر عبدالاله نایب‌السلطنه به‌فرودگاه حبانیه نزد انگلیسیها گریخت و در یکی از ناوهای جنگی بریتانیا به‌او پناه داده شد. هنگامی که خبر شورش عراق به‌لندن رسید، وینستون چرچیل دستور داد پیش از آنکه عراقیها بتوانند آلمانیها را به‌مداخله

فرا خوانند و مناطق نفت‌خیز به‌خطر افتد، شورش رشید عالی سرکوب شود. نخست‌وزیر بریتانیا در ۱۸ فروردین به‌حکومت هند دستور داد فوراً یک لشکر به‌بصره بفرستد. ناوگان حامل لشکر مزبور در ۲۸ فروردین وارد آبراه شط‌العرب شد و بدون آنکه با مقاومتی روبرو شود در بصره پیاده شد و در اسرع وقت کلیهٔ نقاط حساس اطراف شهر را در اختیار گرفت.

رهبران عراق تصمیم گرفته بودند اگر انگلیسیها نیروی بیشتری پیاده کنند، دست به‌مقاومت بزنند. لذا از دولت آلمان تقاضای کمک کردند. در ۷ اردیبهشت ریبن‌تروپ به‌هیتلر گزارش داد که ۶۰۰ تن اسلحه و مهمات برای عراقیها تهیه شده و قرار است از طریق سوریه به‌عراق حمل شود و همان شب به‌رشید عالی تلگراف زد: «رایش آلمان از دولت کنونی عراق در مبارزه‌اش با انگلستان پشتیبانی می‌کند و هر چه در توان داشته باشد انجام خواهد داد.»

اصولاً رضاشاه نسبت به‌عراق تمایل دوستانه نداشت و از این تغییر و تحولات در کشور همسایه بسیار هم نگران بود. او شورای عالی جنگ را فرا خواند و پیشنهاد کرد دو لشکر از ارتش ایران برای سرکوب شورش عراق اعزام شود. به‌عقیدهٔ رضا شاه این اقدام می‌توانست باعث جلب نظر مساعد انگلیسیها گردد. اما امرای ارتش رأی او را زدند و شاه نیز دیگر موضوع را دنبال نکرد.

در ۳۱ اردیبهشت دولتهای عراق و آلمان در تلاش مذبوحانه جهت پیشگیری از ورود نیروهای کمکی انگلیس به‌بصره، از دولت ایران خواستند آبراه شط‌العرب (اروند رود) را به‌روی ناوگان جنگی انگلیس ببندد. رضا شاه این تقاضا را نپذیرفت به‌گفته بولارد: «رضا شاه امیدوار بود که ما برای کمک به‌آنها هر چه در توان داشته باشیم انجام خواهیم داد. او حاضر بود در صورت برخورداری از حمایت نظامی بریتانیا در برابر آلمانیها ایستادگی کند.» در اول خرداد هنگامی که دولت آلمان از ایران خواست که ۲۰۰۰ تن بنزین جهت استفادهٔ هواپیماهای آلمانی مستقر در موصل ارسال دارد، منصور صریحاً این تقاضا را به‌عنوان اینکه انگلیسیها آن را عملی خصمانه تلقی خواهند کرد و این برخلاف بی‌طرفی ایران است، رد کرد. در نتیجه شورش رشید عالی گیلانی شکست خورد و انگلیسیها بغداد را تصرف کردند و عبدالاله نایب‌السلطنه و نوری سعید نخست‌وزیر طرفدار انگلیس، مجدداً زمام امور عراق را دردست گرفتند. رهبر عراقی ابتدا به‌ایران و سپس به‌آلمان پناهنده شد. در ۱۸

خرداد نیز نیروهای مشترک انگلیس و فرانسه آزاد (طرفدار ژنرال دوگل) به‌سوریه و لبنان حمله کردند و در عرض چند روز ارتش فرانسه مقیم آن کشور را شکست داده سواحل شرقی مدیترانه را تصرف نمودند.

در اول تیر ۱۳۲۰ واقعه‌ای روی داد که دنیا را با شگفتی روبرو ساخت و اهمیت استراتژیکی ایران را چند برابر افزایش داد. سحرگاه آن روز ارتش نیرومند آلمان به‌شوروی حمله کرد و در ظرف چند روز شکستهای فاحشی به‌ارتش سرخ که غافلگیر شده بود و انتظار چنین حمله‌ای را نداشت وارد ساخت و بخشهای بزرگی از خاک روسیه اروپا را تصرف کرد. هدف آلمانیها متلاشی کردن نیروی دفاعی شوروی، تصرف مسکو و لنینگراد و کیف، و رسیدن به‌چاههای نفت قفقاز بود و قصد داشتند پس از آنکه ارتش افریقایی آلمان تحت فرماندهی مارشال رومل که به‌دروازه‌های مصر رسیده بود خطوط دفاعی انگلیس را در شمال افریقا درهم شکست با لرتش اعزامی به‌روسیه در ایران تلاقی نماید و هر دو ارتش تواماً به‌هند و منطقه خلیج فارس حمله کنند و با تصرف ذخایر نفت خاورمیانه و منابع حیاتی هند، امپراتوری انگلیس را به‌زانو در آورند.

دولت ایران در ۵ تیر بی‌طرفی خود را در جنگ آلمان و شوروی اعلام داشت و به‌ساعد مراغه‌ای سفیر خود در مسکو دستور داد که مقامات شوروی را نسبت به‌تصمیم راسخ ایران در مورد استمرار سیاست بی‌طرفی قاطع خود مطمئن سازد.

در چنین اوضاع و احوالی بود که چرچیل بی‌درنگ دست اتحاد به‌سوی شوروی درازکرد و با وجود سابقهٔ آن همه دشمنی و رقابت و اختلاف سیاسی و مسلکی که بین دو کشور وجود داشت، برای مقابله با خطر مشترک ناچار شد با روسها در یک صف قرار بگیرد. روسها در برابر حملات برق‌آسای ارتش آلمان نیاز مبرمی به‌اسلحه و مهمات و دارو داشتند. انگلیسیها نیز می‌خواستند به‌هر قیمتی خطوط ارتباطی میان خلیج فارس و سرحدات شوروی را حفظ کنند تا بدین‌وسیله اولاً جنگ‌افزارهای مورد نیاز شوروی را به‌جبههٔ شرق برسانند و در ثانی هر گاه شورویها احتمالاً در جنگ با آلمان شکست بخورند ـ که در آن روزها بعید بنظر نمی‌رسید ـ خودشان رأساً از چاههای نفت خاورمیانه و خطوط ارتباطی هند دفاع کنند. در هر حال اشغال ایران از نظر مقتضیات جنگی و استراتژیکی الزامی بود.

در ۶ تیر سراستافورد کریپس سفیر انگلیس در مسکو با شتاب از لندن به‌محل

مأموریتش مراجعت کرد و به‌مذاکره دربارهٔ اتحاد با شوروی با مولوتف پرداخت. این مذاکرات منتهی به‌موافقتنامهٔ ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱ (۲۱ تیر ۱۳۲۰) بین دو کشور شد که دولتین متعهد شدند: (الف) هیچ گونه مذاکرات جداگانه برای متارکهٔ جنگ با آلمان بدون اطلاع و جلب رضایت طرف دیگر ننماید. (ب) طرفین هرگونه کمک نظامی لازم را در جنگ با دشمن مشترک به‌یکدیگر برسانند.

آنگاه مسئلهٔ رساندن اسلحه و مهمات به‌جبههٔ روسیه مطرح شد. انگلیسیها راه ایران را که مطمئن‌ترین و کوتاهترین راه بود و راه‌آهن سراسری آن از خلیج فارس به‌بحر خزر بهترین وسیلهٔ نقلیه بشمار می‌رفت پیشنهاد کردند. در آغاز روسها در حمله به‌ایران ابراز تردید نمودند زیرا مایل نبودند خود را در دو جبههٔ جنگ درگیر سازند. اما انگلیسیها در این خصوص به‌آنان اطمینان کافی دادند که در عرض چند روز موفق به‌از بین بردن مقاومت ارتش و اشغال ایران خواهند شد. بدین‌سان در ۲۶ تیر در مورد حمله و اشغال ایران از شمال و جنوب بین نمایندگان و دولت توافق به‌عمل آید.

رضا شاه که در این هنگام متّکی به‌ارتش ۱۲۰،۰۰۰ نفری و بی‌طرفی ایران بود و به‌هیچ‌وجه باور نمی‌کرد حامیان دیروزی‌اش با دشمنان خونی‌اش همدست شده ایران را مورد تهاجم قرار دهند، برای آنکه بهانه به‌دست متفقین ندهد فعالیتهای آلمانیهای مقیم ایران را بشدت تحت کنترل قرار داده بود. ولی در ۲۷ تیر دولتهای شوروی و بریتانیا دو یادداشت مشابه تسلیم ایران کردند و از فعالیتهای کارشناسان آلمانی در ایران اظهار نگرانی نموده و خواستار خروج آنان که به‌عقیدهٔ دو دولت متفق «ستون پنجم آلمان در ایران» را تشکیل و منافع آنها را مورد تهدید قرار داده بودند، شدند. دولت ایران پاسخ داد که کارشناسان آلمانی برای خدمت در صنایع ایران ضروری بوده و بزودی نمی‌توان برایشان جانشین پیدا کرد و تعدادشان نیز آن قدر زیاد نیست و دولت بر آنها نظارت و مراقبت جدی دارد.

متفقین که تصمیم خود را به‌حمله و اشغال ایران قبلاً گرفته بودند، همزمان مشغول تدارک عملیات نظامی گردیدند. اما در عین حال انگلیسیها که قلباً با ورود ارتش سرخ به‌شمال ایران موافق نبودند و از عواقب این کار واهمه داشتند سعی کردند رضا شاه را متوجه وخامت اوضاع بنمایند. آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس در ضیافتی که به‌افتخار ملکهٔ تبعیدی هلند در لندن برپا شده بود، محمدعلی مقدم

وزیر مختار ایران را به‌کناری کشید و به‌طور سربسته به‌او اظهار داشت که اگر مسئله واگذاری راه جهت حمل اسلحه و مهمات به‌جبههٔ روسیه به‌نحوی حل شود، از اقدامی که ممکن است عواقب وخیمی برای ایران داشته باشد جلوگیری خواهد کرد. رضا شاه به‌این هشدار توجهی نکرد و در واقع منتظر نتیجه جنگ آلمان و شوروی ماند.

در ۲۵ مرداد دومین یادداشت متفقین به‌دولت ایران واصل شد که پاسخ ایران را قانع کننده ندانسته و مجدداً اخراج کلیه اتباع آلمان از ایران و خاتمه دادن به‌فعالیت جاسوسان آلمانی را که به‌عقیدهٔ آنان ایران را مرکز عملیات خود در خاورمیانه قرار داده بودند خواستار شده بودند. شورویها در یادداشت خود نام چند تن آلمانی را که در مؤسسات مختلف به‌کار اشتغال داشتند به‌عنوان جاسوس آلمان ذکر کرده و تهدید کرده بودند که در صورت غدم توجه به‌خواسته‌هایشان به‌مادهٔ ۶ عهدنامه ۱۹۲۱ ایران و شوروی متوسل خواهند شد، یعنی رأساً اقدام به‌لشکرکشی و اضمحلال ستون پنجم آلمان در ایران خواهند کرد.

رضا شاه در وضع بسیار دشواری قرار گرفته بود، زیرا از یک طرف اگر با تقاضاهای متفقین موافقت می‌کرد و دست به‌اخراج آلمانیهای مقیم ایران می‌زد و اجازه عبور اسلحه و مهمات به‌جبهه روسیه را از راه ایران می‌داد، مرتکب یک عمل خصمانه نسبت به‌دولت آلمان می‌شد که ارتش نیرومندش همچنان در قلب روسیه در حال پیشروی بود و احتمال داشت در صورت شکست شوروی، آلمان فاتح انتقامجویی کند. از سوی دیگر متوجه خطری که به‌علت تمرکز نیروهای انگلیسی و هندی در بصره و خانقین و سرحدات عراق و هم چنین تمرکز نیروهای شوروی در قفقاز و ترکمنستان که امنیت ایران را از دو سو تهدید می‌کرد شده بود و می‌دانست که انگلیسیها به‌هر قیمتی شده از تأسیسات نفت جنوب دفاع خواهند کرد.

در این موقعیت خطرناک، رضا شاه سیاست دفع‌الوقت را در پیش گرفت تا بلکه با مرور زمان و گذشت ایام نتیجهٔ جنگ روشن شود و او بتواند تکلیف خودش را با دول متخاصم تعیین کند. به‌این جهت در پاسخ دومین یادداشت متفقین بار دیگر اعلام داشت که تعداد کارشناسان آلمانی در ایران فقط ۶۹۰ نفر به‌علاوهٔ خانواده‌هایشان می‌باشد که همگی تحت مراقبت دولت ایران مشغول انجام وظیفه می‌باشند و در صورتی که ایران اقدام به‌اخراج آنها بکند، ممکن است دولت آلمان

این عمل را تخلف از سیاست بی‌طرفی تلقی نماید و لذا از پذیرفتن تقاضای متفقین معذور است.

در این هنگام رادیوها و روزنامه‌های انگلیسی و شوروی و متفقین آنها، شروع به‌تبلیغات شدیدی دربارهٔ فعالیت ستون پنجم و جاسوسان آلمانی در ایران و اتحاد محرمانه رضا شاه و هیتلر و ورود احتمالی ایران در جنگ به‌نفع آلمان نمودند. در حالی که به‌هیچ‌وجه این مطالب حقیقت نداشت: هیچ قرارداد اتحادی بین رضا شاه و هیتلر منعقد نشده بود، هیچ هیئت نظامی آلمانی در ایران وجود نداشت و دولت آلمان جز جنگ‌افزارهایی که چند سال پیش به‌ایران فروخته بود هیچ اسلحه و مهماتی به‌ایران ارسال نداشته بود. بدیهی است وجود ۱۰۳۳ آلمانی که بخشی از آنان زن و بچه و افراد سالخورده بودند نمی‌توانست خطری برای دول متفق ایجاد کند. اما همهٔ اینها بهانه بود و مقتضیات جنگ و ضرورت استراتژیکی ایجاب می‌کرد که ایران اشغال شود.[۸]

۳. تهاجم نیروهای شوروی و انگلیس به‌ایران

سحرگاه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰)، درست یازده روز پس از انتشار منشور آتلانتیک که طی آن چرچیل و روزولت رئیس جمهور امریکا آزادی و استقلال و حق تعیین سرنوشت را برای کلیهٔ ملتهای جهان به‌رسمیت شناخته بودند، کشور بی‌طرف ایران از شمال و جنوب و غرب مورد تهاجم قرار گرفت و شوروی و بریتانیا با همان شیوه‌هایی که به‌دشمنان خود نسبت می‌دادند، به‌ایران حمله کردند.

عملیات نظامی بدین‌سان آغاز شد که نیروهای شوروی مرکب از شش لشکر پیاده نظام و زرهی تحت فرماندهی ژنرال واسیلی نوویکوف از سه نقطه وارد خاک ایران شدند: ستون اول از رود ارس گذشته و پس از تصرف جلفا و ماکو و خوی تا ساحل دریاچه ارومیه پیشروی کرد و سپس متوجه ارومیه و تبریز شد و آن دو شهر را تسخیر نمود. ستون دوم از آستارا و کرانهٔ دریای خزر به‌سوی بندر انزلی و اردبیل

۸. در آخرین روزهای رضا شاه، صفحه ۳۷۱.

سرازیر شد و پس از تصرف رشت و چند شهر مهم گیلان تا حدود قزوین پیشروی کرد و در آنجا با ستونی که از آذربایجان وارد خاک ایران شده بود تلاقی کرد. ستون سوم از طریق بندر شاه (بندر ترکمن کنونی) حمله کرد و گرگان و مشهد را تصرف کرد و تا سمنان که مرکز تلاقی راه‌آهن شمال با شرق می‌باشد پیشروی کرد. در همان روز هواپیماهای شوروی تبریز و رشت و ارومیه و قزوین را بمباران کردند و روز بعد نیز حومهٔ تهران را مورد حمله قرار داده بر روی پایتخت اوراق تبلیغاتی علیه آلمانیها و رضا شاه فرو ریختند.

از سوی دیگر نیروهای انگلیسی حملات خود را از ناحیهٔ غرب و جنوب غربی آغاز کردند. فرماندهی عملیات را ژنرال سر آرچیبالدویول فرماندهٔ کل نیروهای انگلیسی در خاورمیانه شخصاً برعهده داشت. وی از چند روز قبل به‌ژنرال کوینان فرماندهٔ نیروهای انگلیسی مقیم عراق دستور داده بود که خود را آمادهٔ تصرف تأسیسات نفت خوزستان و کرمانشاهان و بنادر و ایستگاههای راه‌آهن جنوب ایران بنماید. به‌ناوگان انگلیسی مستقر در خلیج فارس نیز دستور داد نیروی دریایی ایران را که در خرمشهر متمرکز بود، از بین ببرد.

در نیمه شب سوم شهریور یک ستون از قوای مختلط انگلیسی و هندی از بصره عزیمت نمود و در نهایت سکوت و آرامش از اروندرود گذشت و سحرگاه در ساحل ایران پیاده شد و خرمشهر و آبادان را مورد حمله قرار داد. در همان حال ناوگان جنگی انگلیس تحت فرماندهی دریادار رمزی گراهام نیروی دریایی جوان ایران را زیر آتش شدید توپخانه قرار داد و یکی پس از دیگری ناوهای ایرانی را غرق کرد یا از کار انداخت. سربازان و ملوانان ایرانی مقاومت سرسختانه‌ای نشان داده و مانع از پیشروی قوای انگلیسی شدند. در این عملیات دریادار بایندر فرماندهٔ نیروی دریایی و ۶۵۰ افسر و ملوان ایرانی به‌شهادت رسیدند و حدود ساعت ۲۰ آن روز پالایشگاه آبادان به‌دست انگلیسیها افتاد.

در آن هنگام پنج فروند کشتی بازرگانی آلمانی و سه فروند کشتی ایتالیایی در بندر شاهپور در محاصره قرار گرفته بودند که آنها نیز مورد حمله قرار گرفتند. یکی از کشتیهای آلمانی موفق شد خودش را غرق کند ولی بقیه به‌دست انگلیسیها اسیر شدند و خیال انگلیسیها از اینکه آنها بتوانند با غرق خود مصب اروندرود را مسدود کنند و مانع از عبور نفتکشها شوند آسوده شد.

در ۴ شهریور نیروی هوایی انگلیس اهواز را بمباران کرد و تعدادی از هواپیماهای ایرانی را در روی زمین از کار انداخت. آنگاه قایقهای شطی انگلیسی با ۲۸,۰۰۰ سرباز از کارون بالا آمده به‌اهواز حمله کردند. نیروهای ایرانی تحت فرماندهی سرلشکر شاه‌بختی مقاومت نشان داده و حتی خساراتی نیز به‌قوای دشمن وارد ساختند اما سرانجام قوای مهاجم توانست مقاومت ایرانیان را نابود سازد.

ستون دیگری از ارتش انگلیس تحت فرماندهی ژنرال اسلیم نیز در سحرگاه سوم شهریور از مرز خسروی عبور کرد و تأسیسات نفت شهر را بدون برخورد با مقاومت جدی تصرف نموده پیشروی خود را به‌سوی کرمانشاه ادامه داد. در شاه‌آباد غرب (اسلام آباد کنونی) توپخانهٔ کوهستانی ایران مقاومت نشان داد. هر چند هواپیماهای انگلیسی مواضع ایرانیان را بمباران کردند، با این همه نیروهای ایرانی تا صبح روز ۶ شهریور که دستور رضا شاه مبنی بر ترک مقاومت به‌کلیهٔ واحدهای ارتش ابلاغ شد، لشکر کرمانشاه هم چنان از پیشروی انگلیسیها جلوگیری می‌کرد. پس از وصول این دستور بلافاصله قوای انگلیسی و هندی تأسیسات نفت کرمانشاه را اشغال کردند و در ۹ شهریور در حومهٔ قزوین به‌واحدهای ارتش سرخ پیوستند.

در برابر تهاجم متفقین، مقاومت ارتش ایران بخصوص در شمال فاجعه‌آمیز بود. بسیاری از فرماندهان لشکرها راه فرار را در پیش گرفتند و کوچکترین مقاومتی نشان ندادند. فقط در جنوب و غرب لشکرهای خوزستان و کرمانشاه تا حدودی مقاومت کردند. در این میان اتل وزیر مختار آلمان می‌کوشید ایرانیان را تشویق به‌پایداری بنماید. وی در بعدازظهر سوم شهریور با رضا شاه ملاقات و پیام هیتلر را به‌وی ابلاغ کرد. پیشوای آلمان در پیام خود از مقاومت ایران در برابر فشارهای متفقین و پیروی از سیاست بی‌طرفی ابراز خوشوقتی کرده و اعلام داشته بود که به‌عقیدهٔ او این دورهٔ فشار طولانی نخواهد بود زیرا نیروهای آلمانی در اوکرائین مشغول پیشروی هستند و به‌نواحی شمال شبه جزیرهٔ کریمه رسیده‌اند و قصد دارند تا پاییز بخشهای دیگری از خاک روسیه را نیز تصرف کرده و آخرین مقاومت شورویها را درهم شکنند. ضمناً هرگونه تلاش روسها برای ایجاد خط دفاعی در قفقاز به‌لحاظ تفوق نیروهای آلمان محکوم به‌شکست می‌باشد و دولت آلمان امیدوار است تا این دورهٔ کوتاه سپری نشده دولت ایران با تمام قوا در برابر فشارهای متفقین مقاومت ورزد. اما دیگر دیر شده بود و رضا شاه دریافته بود که حریف قوی‌تر از آن است که ارتش کوچک ایران

بتواند از پس آنها برآید. به‌این جهت پس از سه روز جنگ دستور ترک مقاومت را صادر کرد. اما در واقع قبل از صدور این دستور هرگونه مقاومتی پایان یافته بود.

در این سه روز عملیات مشکوکی نیز از قبیل ارسال صندوقهای مهمات عوضی و مرخص کردن سربازان دو لشکر مقیم پایتخت در بحبوحه جنگ به‌وقوع پیوست که بدون شک کار ایادی بیگانه بوده است.

۴. مذاکره با متفقین و استعفای رضا شاه

همان ساعتی که ایران مورد حملهٔ نیروهای شوروی و انگلیس قرار گرفت، آندره‌ئی اسمیرنوف سفیر شوروی و سرریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در تهران، منصور نخست‌وزیر را از جریان حمله مطلع ساختند. مولوتف کمیسر امور خارجه شوروی نیز یادداشتی به محمد ساعد سفیر ایران در مسکو تسلیم کرد که طی آن ورود قوای شوروی به‌ایران به‌استناد مواد ۵ و ۶ عهدنامه مودت ۱۹۲۱ و به‌منظور جلوگیری از فعالیت آلمانیها در ایران که خطری برای امنیت شوروی بشمار می‌رفت توجیه شده بود.

هنگامی که رضا شاه از تجاوز متفقین به‌ایران آگاه شد، بی‌درنگ وزیر مختار انگلیس و سفیر شوروی را به‌حضور طلبید و علت این اقدام را جویا شد و از آنان خواست بلافاصله دولتهای متبوعشان عملیات نظامی را متوقف نموده و با وی وارد مذاکره شوند. ضمناً تلگرافی جهت پرزیدنت روزولت فرستاد و از وی در برابر این حملهٔ غافلگیرانه استمداد کرد. دو دولت متفق پاسخی به‌این تقاضا ندادند و تلویحاً فهماندند که دیگر دیر شده است. روزولت نیز با توجه به‌روابط سردی که با رضا شاه داشت و ضمن کنفرانس اتلانتیک از طریق چرچیل از نقشه‌های انگلیس دربارهٔ ایران آگاه شده بود، هشت روز بعد در ۱۱ شهریور پاسخی فرستاد که اخلاقی بودن عملیات انگلیس و شوروی را نه تأیید می‌کرد و نه تکذیب، بلکه سعی می‌کرد لزوم این عملیات را اثبات نماید. از آنجایی که روزولت ناچار بود از این عملیات که از لحاظ اخلاقی قابل بحث ولی از نظر استراتژیکی ضروری بود دفاع کند، تلویحاً مسؤولیت مراقبت در اجرای وعده‌های انگلیس و شوروی به‌ایران را برعهده گرفت.

روزولت به‌رضا شاه پاسخ داد که جریان حوادث ایران را از نزدیک دنبال کرده و اعتقاد یافته که شایستهٔ آن است که مورد توجه جدی کلیه ملل آزاد جهان قرار بگیرد: «اعلیحضرت می‌توانند مطمئن باشند که ما چنین توجه را به‌وضعی که پیش آمده مبذول می‌داریم و رویه و سنت خود را در مورد اصول اساسی که به‌میان کشیده شده مرعی و ملحوظ می‌داریم.» وی آنگاه از شاه خواست که «اوضاع را با توجه کامل به‌حوادث و پیشآمدهای کنونی دنیا، ناشی از جاه‌طلبیهای هیتلر که می‌خواهد دنیا را زیر سلطه و تسخیر خود در آورد در مدّنظر بگیرد.» روزولت ابراز نگرانی کرد که «ممکن است فتوحات آلمان از اروپا تا آسیا و افریقا و حتی امریکا توسعه یابد مگر اینکه یک قدرت نظامی جلو این جنبش و حرکت را بگیرد» و کشورهایی که «میل دارند استقلال خود را محفوظ نگاه دارند باید در یک مجاهدهٔ عظیم و مشترک شرکت کنند تا یکی یکی نظیر کشورهای اروپایی غرق و نابود نشوند.» او تلاشهای ایالات متحد را در «تأمین کمک مادی برای مساعدت به‌کشورهایی که جداً در برابر جاه‌طلبی آلمان جهت استیلا بر جهان ایستادگی و پایداری می‌کنند، برشمرد.»

رئیس جمهور به‌شاه اطمینان داد که دولت امریکا «یادداشتهای دولتهای انگلیس و شوروی به‌دولت ایران را مبنی براینکه هیچ نظری علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارد ملاحظه کرده است» و افزود که ایالات متحد به‌عنوان یک دوست دیرینه از انگلیس و شوروی راجع به‌نقشه‌های آنی و آتی و قصد و منظور آنها در ایران اطلاعاتی خواستار شده و به‌آنها پیشنهاد کرده است اطمینانهایی راکه به‌ایران داده‌اند در برابر کلیهٔ ملل جهان علناً تکرار نمایند.

اما پاسخ طفره‌آمیز روزولت برای شاه تندخو که اکنون در می‌یافت اوضاع داخلی ایران بسرعت رو به‌خرابی می‌رود، آرامشی در بر نداشت. در واقع او می‌دید که بکلی تنها مانده است. در دومین روز حملهٔ متفقین، رضا شاه به‌گمان اینکه آنها حاضر نیستند با منصور وارد مذاکره شوند، او را برکنار کرد و محمد علی فروغی راکه بیشتر مورد قبول و اعتماد انگلیسیها بود مأمور تشکیل کابینهٔ جدید کرد. فروغی همان کسی بود که در سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ زحمات زیادی برای پادشاهی رضا شاه کشید بود. به‌پیشنهاد فروغی، او در ۶ شهریور به‌کلیهٔ واحدهای نظامی دستور ترک

مقاومت داد و خودش آمادهٔ خروج از تهران شد.[۹]

فروغی بیدرنگ با سفرای روس و انگلیس وارد مذاکره شد و تقاضاهای آنان را استفسار کرد. سفرای دو دولت در ۸ شهریور خواستهای دولتهای متبوعشان را به‌این شرح به‌فروغی اطلاع دادند: (الف) ترک مقاومت و تخلیهٔ واحدهای ارتش ایران از کلیهٔ نقاطی که از جانب متفقین اشغال شده است. (ب) اخراج کلیهٔ اتباع آلمان به‌استثنای اعضای رسمی سفارت و چند کارشناس آلمانی. (ج) تعهد در تسهیل حمل و نقل اسلحه و مهمات و ادوات جنگی از طریق ایران به‌شوروی. در مقابل انگلیسیها متعهد شدند حق‌السهم ایران را از عایدات نفت جنوب کماکان بپردازند. شورویها نیز تعهد کردند عایدات شیلات شمال را کمافی‌السابق بپردازند. هر دو دولت نیز قول دادند استقلال ایران را محترم بشمارند و هر وقت وضعیت نظامی اجازه بدهد قوای خود را از ایران خارج سازند.

هنوز دولت ایران پاسخی به‌این درخواستها نداده بود که سفرای دو دولت یادداشتهای جدیدی ارسال نمودند و به‌جای اخراج اتباع آلمانی از ایران، تحویل آنان را به‌متفقین خواستار شدند. در این هنگام کارشناسان آلمانی و خانواده‌هایشان در محل تابستانی سفارت آلمان در زرگنده گرد آمده اوقات خود را به‌خواندن سرود و مارش می‌گذراندند. اتل وزیر مختار آلمان که از نازیهای متعصب بود، مصراً از مقامات ایرانی می‌خواست که از پذیرفتن تقاضاهای متفقین و تسلیم اتباع آلمان به‌قوای دشمن خودداری کنند و گرنه مورد خشم و کینهٔ پیشوای آلمان قرار خواهند گرفت. نتیجهٔ دست به‌دست کردن دولت در ارسال پاسخ و سردرگمی مقامات

۹. «رضا شاه که از بمبارانهای مکرر شوروی پس از ترک مخاصمه بشدت ناراحت بود، در ۶ شهریور ابراهیم قوام (قوام‌الملک شیرازی) پدر دامادش را نزد سرریدر بولارد وزیر مختار انگلیس فرستاد تا نگرانیهایش را ابراز نماید. قوام در ضمن استفسار کرد که هرگاه شورویها وارد تهران شوند، آیا سرریدر می‌تواند به‌شاه در سفارت انگلیس پناه بدهد؟ پاسخ بولارد دلگرم کننده نبود.» **در آخرین روزهای رضا شاه**، صفحه ۲۹۲. در این خصوص بولارد در نامه‌ای به‌همسرش می‌نویسد: «من نشانه‌های شومی به‌دست آوردم که شاه در نظر گرفته است یا به‌سفارت انگلیس پناهنده شود یا به‌یکی از مستعمرات انگلیس فرار کند. من در جواب قوام از مناطق وسیعی در ایران صحبت کردم که احتمالاً در هر اتفاقی که بیفتد، اشغال نشده باقی خواهند ماند». **نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانهٔ سرریدر بولارد**، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۷۱، صفحه ۷۱.

ایرانی، اولتیماتومی بود که متفقین در ۱۹ شهریور به‌دولت ایران دادند که اگر در ظرف چهل و هشت ساعت اتباع آلمانی را به‌نیروهای آنها تسلیم نکنند و سفارتخانه‌های آلمان، ایتالیا، رومانی و مجارستان را تعطیل نکنند، پایتخت را اشغال خواهند کرد. ضمناً رادیوها و روزنامه‌های متفقین حملات خود را متوجه شخص رضا شاه و رژیم دیکتاتوری بیست ساله نمودند.[۱۰]

چون رضا شاه باز پاسخ صریحی به‌اولتیماتوم متفقین نداد، در ۲۵ شهریور نیروهای شوروی و انگلیس از قزوین و قم به‌سوی تهران حرکت کردند. رضا شاه ناچار در همان روز به‌نفع محمد رضا ولیعهد از سلطنت استعفا داد و بی‌درنگ همراه خانواده‌اش عازم بندرعباس شد و در آنجا سرنوشت خود را به‌دست انگلیسیها سپرد. انگلیسیها رضا شاه و همراهانش را ابتدا به‌جزیرهٔ بد آب و هوای موریس در جنوب اقیانوس هند بردند و سپس در فروردین ۱۳۲۱ به ژوهانسبورگ منتقل ساختند که در همانجا در ۴ مرداد ۱۳۲۳ درگذشت.

در ۲۶ شهریور در حالی که محمدرضا شاه سوگند وفاداری به‌اصول مشروطیت را در مجلس شورای ملی یاد می‌کرد نیروهای شوروی و انگلیس وارد تهران شدند و کلیهٔ تأسیسات نظامی و راه‌آهن را اشغال کردند و بلافاصله مقدمات حمل اسلحه و مهمات از خلیج فارس به‌بحر خزر را به‌وسیله راه‌آهن سراسری و راه شوسه جنوب به‌شمال فراهم نمودند. اتباع آلمانی نیز به‌دست قوای دشمن افتادند و بخشی از آنان به‌بازداشتگاههای سیبری و بخش دیگر به‌استرالیا تبعید شدند.

در جریان حملهٔ متفقین و اشغال ایران، هم‌پیمانان ایران در همان سعدآباد کوچکترین اقدامی به‌نفع کشور ما ننمودند و بیهوده بودن این پیمان منطقه‌ای به‌ثبوت رسید. متفقین نیز با اینکه عملیاتشان برخلاف کلیه موازین اخلاقی و اصول

---

۱۰. در این هنگام در لندن مذاکراتی دربارهٔ رژیم آینده ایران به‌عمل آمد. انگلیسیها در برابر سه راه‌حل قرار گرفته بودند: (الف) ریاست جمهوری فروغی (ب) سلطنت یکی از شاهزادگان قاجار. (ج) موافقت موقتی با سلطنت محمدرضا ولو اینکه احساسات طرفدار آلمان او مورد پسندشان نبود. فروغی با پیشنهاد ریاست جمهوری موافقت نکرد، انتخاب یک شاهزادهٔ قاجار نیز جدی و ممکن نبود، لذا به‌راه حل سوم تن در دادند مشروط بر اینکه به‌علت تغییر اوضاع و احوال رژیم مشروطه و دموکراسی برقرار شود بی‌آنکه به‌ارکان رژیم رضا شاهی خدشه‌ای وارد گردد.

حقوق بین‌المللی بود، عملاً خیالشان از فعالیت آلمانیها در خاورمیانه و به‌خطر افتادن چاههای نفت و راههای ارتباطی آن آسوده شد و مانع از این شدند که حملهٔ گازانبری آلمان از جبهه‌های روسیه و شمال افریقا در ایران به‌هم بپیوندد. ایرانیان نیز که در مدت بیست سال حکومت دیکتاتوری از نعمت آزادی محروم و از رویدادهای بین‌المللی بی‌خبر بودند، یکبار دیگر شاهد اشغال مصیبت‌بار کشورشان از سوی دو دولت همسایه گردیدند.

۵. پیمان اتحاد سه جانبه

دولت فروغی به‌اشارهٔ انگلیسیها اعلام کرد که رژیم جدید دموکراسی و اصول حکومت مشروطه را مراعات خواهد کرد، افسوس که به‌گفتهٔ یکی از صاحبنظران: «احترام به‌آزادی دیگران و تحمل عقاید مخالفان و استفاده از حکومت دموکراسی نعمتی است بزرگ که متأسفانه خداوند در دنیای امروز فقط به‌چند ملت ارزانی داشته است.» مضافاً که فروغی مجلس سیزدهم را که انتخابات آن در دورهٔ رضا شاه انجام گرفته و نمایندگانش دست‌چین رژیم دیکتاتوری بودند ابقا کرد و با این کار خود از ابتدا پایه‌های دموکراسی نوپای ایران را سست کرد.

نخستین اقدام دولت فروغی تعیین سیاست خارجی جدید ایران بود که با اوضاع و احوالی که در نتیجهٔ اشغال کشور از جانب نیروهای بیگانه بوجود آمده بود تطبیق کند، زیرا سیاست بی‌طرفی رضا شاه با شکست روبرو شده و در شرایط آن روز همکاری با متفقین اجتناب‌ناپذیر بنظر می‌رسید.

انگلیسیها که نسبت به‌نقشه‌های متحد جدیدشان روسیهٔ شوروی، در مورد خاورمیانه با شک و تردید می‌نگریستند به‌منظور اینکه دست آنها را از منابع نفت جنوب و آبهای گرم خلیج فارس دور نگه دارند، پیشنهاد کردند ایران یک پیمان اتحاد سه جانبه با روسیه و انگلستان ببندد تا اشغال خاک این کشور به‌صورت اقامت دوستانه قوای متفقین در دوران جنگ در آید و ضمناً دو دولت متعهد شوند که پس از خاتمه جنگ خاک ایران را تخلیه نمایند تا به‌این وسیله تضمینی در مورد رعایت استقلال و تمامیت ارضی و الزام به‌تخلیه خاک ایران از روسها به‌دست آورند.

مذاکرات دربارهٔ انعقاد پیمان اتحاد سه‌جانبه در محیط بحرانی و متشنج آغاز شد زیرا افکار عمومی ایران نظر مساعدی نسبت به‌دولتهایی که خاک کشور را اشغال کرده بودند، نداشت و در مجلس شورای ملی هم چند تن از نمایندگان ناسیونالیست با انعقاد چنین پیمانی مخالف بوده و عقیده داشتند که هنوز نتیجهٔ جنگ معلوم نشده و ممکن است آلمان فاتح شود و در این صورت ایران از هر دو طرف رانده و مانده خواهد شد. در این موقع ارتش آلمان به‌دروازه‌های مسکو رسیده بود و دستگاههای تبلیغاتی آن کشور مبارزهٔ شدیدی را علیه متفقین و فروغی آغاز کرده بودند. در نتیجهٔ این تبلیغات نخست‌وزیر هنگام دفاع از سیاست خود در مجلس شورای ملی مورد سوءقصد قرار گرفت ولی آسیبی به‌او نرسید.

در ۵ دسامبر ۱۹۴۱ (۱۴ آذر ۱۳۲۰) نیروهای آلمانی در برابر مسکو مجبور به‌توقف و عقب‌نشینی شدند و پایتخت شوروی از خطر نجات یافت. در هفتم دسامبر (۱۶ آذر) نیز با حمله ژاپنیها به‌پرل هاربور، ایالات متحد امریکا که تا آن زمان به‌طور غیر رسمی از متفقین پشتیبانی می‌کرد، رسماً علیه دول محور وارد جنگ شد و بدین‌سان موقعیت متفقین به‌میزان قابل ملاحظه‌ای تقویت گردید. این رویدادها باعث شد که در امضای پیمان سه‌جانبه تسریع به‌عمل آید که سرانجام در ۹ بهمن ۱۳۲۰ به‌امضای اسمیرنوف، سرریدر بولارد و علی سهیلی وزیر امور خارجه رسید.

به‌موجب این پیمان که در نه فصل و سه ضمیمه تنظیم شده بود دولتهای بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی متعهد شدند استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم شمرده با دولت ایران متحد شوند و از خاک این کشور در برابر هر تجاوزی از جانب آلمان دفاع کنند. دو دولت متعهد شدند معاضدت و همکاری ارتش ایران را در هیچ یک از عملیات نظامی علیه آلمان تقاضا ننمایند و در مورد مسائل مالی ناشی از اقامت قشون خود در ایران قراردادهایی با دولت ایران منعقد کنند. در مقابل دولت ایران متعهد شد با کلیهٔ وسایلی که در اختیار دارد با متفقین همکاری نموده و برای عبور لشکریان و استفاده از وسایل ارتباطی حق غیر محدود به‌متفقین بدهد و راههای آهن و جاده‌ها و فرودگاهها و لوله‌های نفت و تأسیسات تلگرافی و تلفنی خود را در اختیار متفقین قرار دهد و متفقین حق داشته باشند قوای زمینی و هوایی و دریایی به‌تعدادی که لازم دارند در خاک ایران نگاه دارند و در روابط خود با کشورهای دیگر روشی اختیار نکنند که مضر به‌تمامیت ارضی و استقلال ایران باشد.

یکی از مواد مهم پیمان سه‌جانبه که بعدها به‌نفع ایران تمام شد فصل پنجم آن بود که مقرر می‌داشت:

پس از آنکه کلیهٔ مخاصمه بین دول متحده و دولت آلمان و شرکای آن به‌موجب یک یا چند قرارداد متارکهٔ جنگ متوقف شد، دول متحده در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد، ولو اینکه قبل از شش ماه بعد از متارکه باشد، بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.[۱۱]

پیمان سه‌جانبه در واقع چیز جدیدی در بر نداشت و بر عمل انجام شدهٔ متفقین صحه می‌گذاشت و به‌آن جنبه قانونی می‌داد و بخصوص روسها را متعهد می‌ساخت که تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم بشمارند و ایران را تا شش ماه پس از خاتمه جنگ تخلیه نمایند. بلافاصله پس از امضای پیمان نیروهای روس و انگلیس تهران و حومه آن را تخلیه کردند. ضمناً تلگرامهای تبریکی بین فروغی و چرچیل و استالین مبادله شد. شاه نیز طی تلگرامی به‌پرزیدنت روزولت انعقاد پیمان را اطلاع داد و رئیس جمهور امریکا در پاسخی که در ۶ فوریه ۱۹۴۲ (۱۷ بهمن ۱۳۲۰) فرستاد ضمن ابراز خوشوقتی تلویحاً اجرای پیمان را تضمین کرد.

۶. اعلان جنگ ایران به آلمان و الحاق به‌اعلامیهٔ ملل متحد

فروغی پس از آنکه توانست پیمان سه جانبه را به‌تصویب مجلس برساند، دیگر دلیلی برای ادامه زمامداری‌اش نداشت، لذا در ۱۸ اسفند ۱۳۲۰ به‌بهانهٔ کسالت از نخست‌وزیری استعفا داد. در این هنگام قوام‌السلطنه سیاستمدار قدیمی که در دورهٔ بیست ساله در تبعید و خانه‌نشینی بسر برده بود، مورد توجه اکثریت نمایندگان

---

۱۱. دربارهٔ سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم، اثر یاد شده، صفحهٔ ۱۲۹.

مجلس بود. ولی مجلس به‌توصیهٔ انگلیسیها و فشار شاه علی سهیلی را به‌نخست‌وزیری برگزید. سهیلی یک سیاستمدار ورزیدهٔ طرفدار غرب بود که در دو دورهٔ نخست‌وزیری خود در زمان جنگ که متناوباً از فروردین ۱۳۲۱ تا اسفند ۱۳۲۲ به‌طول انجامید اقدامات مهمی به‌نفع متفقین به‌عمل آورد و در این سالهای بحرانی در واقع مجری نظریات آنان بشمار می‌رفت.

سهیلی در نخستین روزهای زمامداری خود، یعنی در ۱۰ فروردین ۱۳۲۱ روابط سیاسی ایران با دولت فرانسه (ویشی) و در ۲۵ فروردین روابط سیاسی با ژاپن را قطع کرد و بدین‌سان راه را برای الحاق ایران به‌متفقین و اعلان جنگ به‌دول محور هموار ساخت.

هیتلر مصمم بود کاری را که سال پیش آغاز کرده بود به‌اتمام برساند. لذا در ۱۶ فروردین ۱۳۲۱ دستور داد «کلیهٔ نیروهای آمادهٔ کارزار برای عملیات مهمی در بخش جنوبی جبههٔ روسیه به‌یکدیگر ملحق شوند. هدف این عملیات تصرف مناطق نفت‌خیز قفقاز و عبور از کوههای قفقاز می‌باشد.» حمله به‌قفقاز در ۴ تیر آغاز شد. در اول مرداد خط دفاعی شوروی درهم شکست و روستوف ــ کلید قفقاز ــ سقوط کرد. نیروهای آلمانی به‌سوی جنوب سرازیر شدند و به‌دامنه کوههای قفقاز رسیدند و چاههای نفت مایکوپ را در ۱۸ مرداد تسخیر کردند. در همان حال در شمال افریقا، سپاه افریقایی مارشال اروین رومل ارتش هشتم انگلیس را تا العلمین در خاک مصر عقب راند و آمادهٔ حمله به‌کانال سوئز و مناطق ماورای آن گردید.

چرچیل که نومیدانه از نزدیک شدن خطر نازیها به‌باکو و مناطق نفت‌خیز ایران نگران بود در ۲۱ مرداد ۱۳۲۱ برای مذاکره با استالین به‌مسکو پرواز کرد. نخست‌وزیر انگلیس بقدری دستپاچه شده بود که حتی پیشنهاد کرد نیروهای هوایی انگلیس و امریکا به‌کمک ارتش سرخ که محاصره شده بود بشتابند. استالین محرمانه به‌او اطمینان داد که «ما خودمان آنها را متوقف خواهیم ساخت. آنها از کوههای قفقاز عبور نخواهد کرد.» استالین مخفیانه کلیه نیروهای رزمی شوروی مقیم ایران را برداشته و به‌منظور تقویت دفاع از قفقاز اعزام داشته بود و تنها چند واحد نمادین را پشت سر باقی گذاشته بود.

تعرض آلمان به‌درون قفقاز هم چنان پیش می‌رفت ولی به‌این دلیل که هیتلر پیشروی همزمان به‌سوی شهر صنعتی استالینگراد را خواستار شده بود تا حدودی

ضعیف شده بود. با این حال در ۲۷ مرداد سه گذرگاه مهم در جبال قفقاز بهدست آلمانیها افتاد و یک واحد کوهنورد آلمانی در ۳۰ مرداد بهقلهٔ البروز ــ مرتفع‌ترین قلهٔ قفقاز ــ صعود کرد. دولت شوروی در ۲ شهریور در سراسر قفقاز حالت فوق‌العاده اعلام کرد. فردای آن، نیروهای آلمانی موزدوک را گرفتند ولی در ساحل رود ترِک از حرکت باز ماندند. موج فتوحات نازیها بهمنتها درجه رسیده بود.

در این هنگام کمکهای امریکا بهمیزان هنگفت بهارتش سرخ رسید. چرچیل دریافته بود که راه‌آهن ایران که بهدست انگلیسیها اداره می‌شد تنها با نصف ظرفیت خود کار می‌کند. بنابراین پیشنهاد امریکاییان را مبنی براینکه ادارهٔ راه‌آهن ایران را دردست بگیرند پذیرفت. ارتش امریکا برای بهتر اداره کردن برنامهٔ کمک بهشوروی در سال ۱۹۴۲ «فرماندهی خلیج فارس» را تأسیس کرد و بسرعت ۳۰,۰۰۰ سرباز و افسر لجستیکی خود را بهایران فرستاد. ژنرال دانلد کانالی فرماندهٔ نیروی مزبور مرکز ستاد خود را در امیرآباد در حومهٔ تهران قرار داد و سربازان امریکایی بدون هیچ قراردادی تا پایان جنگ در ایران باقی ماندند و بهارسال کمک بهشوروی اشتغال داشتند. کمکهای امریکا بهشوروی از راه ایران بدین قرار بود: (الف) ۱۵۰ هزار وسیلهٔ نقلیه که بیشترشان کامیون بود. (ب) حدود ۳۵۰۰ هواپیما که ۱۴۰۰ فروند آن بمب‌افکن بود. (ج) بیش از چهار میلیون تن تجهیزات و کالاهای گوناگون. (د) ۲۸,۰۰۰ تانک و نفربر.[۱۲] بدین‌جهت متفقین بهایران لقب «پل پیروزی» دادند.

نیروهای شوروی در پیرامون استالینگراد که با وصول کمکهای امریکا تقویت شده بودند، با شیوه‌ای دقیق مشغول آماده کردن ضد حملهٔ خود شدند. ضد حملهٔ شوروی در ۲۸ آبان آغاز شد و بهپیروزیهای فوری نایل گردید. استالینگراد بی‌درنگ محاصره شد و تمامی ارتش ششم آلمان و فرماندهٔ آن مارشال فن پاولوس در ۱۳ بهمن ۱۳۲۱ مجبور بهتسلیم گردیدند. آلمانیها قبل از آنکه ارتباطشان قطع شود با شتاب هر چه تمامتر نیروهایشان را از قفقاز بیرون بردند. ایران دیگر در معرض خطر نبود. ولی بدون اشغال متفقین که ارسال کمکهای امریکا را ممکن می‌ساخت، احتمال داشت نتیجه کار بهنحوی دیگر باشد.

۱۲. سر کلارمونت اسکراین، **جنگ جهانی در ایران**، نشر سلسله، تهران ۱۳۶۳، صفحه ۲۹۲.

شکست ارتش افریقایی آلمان در آبان ۱۳۲۱ در العلمین و تسلیم ارتش ششم آن کشور در بهمن ۱۳۲۱ در استالینگراد نقطهٔ عطف مهمی در تاریخ جنگ جهانی بشمار می‌رود. از آن پس دیگر آلمانیها هیچ گاه نتوانستند فتوحات خود را دنبال کنند و سیر نزولی رایش سوم آغاز شد. بدین جهت شورویها که پیروزی را در افق مشاهده می‌کردند به‌فعالیتهای خرابکارانهٔ خود در ایران افزودند. اما اوضاع فرق کرده بود و اینک ایالات متحد عملاً یکی از طرفین مؤثر در بازی بود. مقامات انگلیسی و امریکایی در ۱۸ دی ۱۳۲۱ موافقت کردند که «سیاستهای خود را در ایران با یکدیگر منطبق سازند و در کنار هم بایستند.» وزارت خارجهٔ امریکا فشار آورد که ایران را از لحاظ داخلی تقویت کند «تا هرگونه بهانه‌ای برای اشغال بعد از جنگ یا تجزیه یا قیمومت ایران را از بین ببرند.»

همین که خطر حمله آلمانیها به‌قفقاز و ایران برطرف شد، متفقین به‌دولت ایران فشار آوردند که از حالت بی‌طرفی خارج شده، رسماً به‌آلمان اعلان جنگ بدهد و اخطار کردند که در غیر این صورت ایران نخواهد توانست در کنفرانسهای آینده صلح شرکت نماید. به‌این جهت دولت ایران ناچار شد فعالیتهای خرابکارانهٔ مأموران و جاسوسان آلمانی را بهانه قرار داده در ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ (۱۷ شهریور ۱۳۲۲) رسماً به‌رایش آلمان اعلان جنگ بدهد. در عوض متفقین موافقت کردند که دولت ایران به‌اعلامیه ملل متحد که در اول ژانویه ۱۹۴۲ از جانب ۲۶ کشوری که با آلمان در حال جنگ بودند امضا شده بود، ملحق شود و پس از جنگ در کنفرانسهای صلح با حقوق مساوی با سایر دول شرکت نماید. دولت ایران که تجربهٔ تلخی از مخالفت دولتهای فاتح جنگ جهانی اول با شرکت آن در کنفرانس صلح ورسای داشت، بلافاصله الحاق خود را به‌اعلامیه ملل متحد اعلام کرد و محمد شایسته وزیر مختار ایران در واشینگتن سند مزبور را در ۲۲ شهریور ۱۳۲۲ امضا کرد. آنگاه دولت ایران تأکید کرد که تا وصول به‌هدف مشترک و شکست نهایی آلمان مساعی مؤثر و صمیمانهٔ خود را دنبال خواهد کرد. آخرین اقدام ایران به‌نفع متفقین جنگ جهانی دوم، اعلان جنگ به‌ژاپن بود که در ۲۸ فوریه ۱۹۴۵ (۹ اسفند ۱۳۲۳) صورت گرفت.

۷. کنفرانس تهران و اعلامیهٔ سه دولت بزرگ دربارهٔ ایران

با اینکه از ابتدای سال ۱۹۴۳ ارتش آلمان در کلیهٔ جبهه‌ها با شکست مواجه شده و مشغول عقب‌نشینی بود ولی برای هماهنگ ساختن مساعی متفقین و بخصوص گشایش جبههٔ دوم در خاک اروپا که مورد تقاضای شورویها بود، ملاقاتی بین سران کشورهای بزرگ که رهبری جنگ علیه آلمان را به‌عهده داشتند ضروری به‌نظر می‌رسید. به‌پیشنهاد مارشال استالین نخست‌وزیر شوروی، تهران برای اجتماع سران کشورهای شوروی، انگلستان و امریکا در نظر گرفته شد. اما متفقین به‌هیچ‌وجه دولت ایران را در جریان کنفرانس نگذاشتند و از مذاکرات آن نیز اطلاعی به‌دولت میزبان خود ندادند.

روز ۲۵ نوامبر مارشال استالین از مسکو و روز بعد پرزیدنت روزولت و وینستون چرچیل از قاهره وارد تهران شدند و در ۲۸ نوامبر ۱۹۴۳ (۶ آذر ۱۳۲۲) کنفرانس تاریخی تهران که اثرات مهمی در جریان جنگ دوم جهانی داشت در پایتخت کشور ما تشکیل گردید.

در مدتی که کنفرانس تهران جریان داشت اقداماتی به‌منظور حفظ منافع ایران و روشن نمودن وضع کشور بعد از جنگ از طرف زمامداران ایران به‌عمل آمد. سهیلی و ساعد مراغه‌ای وزیر امور خارجه، با مولوتف و ایدن وزیران خارجهٔ شوروی و انگلستان و ژنرال پاتریک هرلی مشاور مخصوص رئیس جمهوری امریکا ملاقات و مذاکره نموده و در ۹ آذر تذکاریه‌ای به‌شرح زیر دربارهٔ مساعی ایران در دوران جنگ به‌نفع متفقین تسلیم سران سه دولت نمودند:

> ایران که با ابراز همکاری صمیمانه و خالصانه طبق پیمان سه‌گانه و تشریک‌مساعی با متفقین در این ظفر و پیروزی سهیم می‌باشد، قطع دارد که متفقین تمام زحمات و خساراتی را که از اوضاع جنگ به‌ایران وارد آمده کاملاً در نظر خواهند گرفت. با امتحانی که ایران در این مدت از همکاری صمیمانه و تشریک‌مساعی خالصانهٔ خود در تمام شئون و مراحل نشان داده و برای تأمین پیروزی متفقین و برافکندن ریشهٔ ظلم و ستم از جهان مافوق

قدرت و توانایی خود و با تحمل مشکلات اقتصادی بیشمار بذل مساعی نموده و بالنتیجه با اعلان جنگ به‌آلمان اعتماد و اطمینان کامل متفقین را جلب نموده انتظار دارد که متفقین در تحویل رشته‌های حیاتی امور مملکتی که فعلاً دردست آنهاست و واگذاری امنیت کشور به‌قوای نظامی و انتظامی خود ایران و تأمین جمیع وسایل این کار اهتمام خاص معمول دارند تا بدین‌نحو اعتماد و اطمینان موجوده صورت عمل بخود بگیرد.

دولت و ملت ایران رجاء واثق دارند که تعهدات کتبی و اطمینانهای شفاهی که از طرف متفقین نسبت به‌تمامیت و استقلال کامل ایران داده شده است با کمک و مساعدتهای مادی و معنوی در تمام رشته‌های سیاسی و اقتصادی تقویت یافته و ایران بتواند بدین‌وسیله نقش با افتخاری را که در گذشته بین کشورهای متمدن جهان به‌عهده داشته در آتیه نیز ادامه دهد.

دولت و ملت ایران در قبال این ابراز صمیمیت و یگانگی اطمینان می‌دهد همان طور که در سخت‌ترین موقع جنگ در همکاری صمیمانه و دوستی صادقانه برای پیروزی عاجل متفقین خودداری ننموده از این پس نیز این رویهٔ دیرینه را در مسائل مربوطهٔ بین‌المللی ادامه داده و با متفقین خود تشریک‌مساعی کامل بنماید. دولت و ملت ایران انتظار دارند در این موقع که پیشوایان معظم سه دولت بزرگ در ایران اقامت دارند برای تأیید مراتب بالا اعلامیه‌ای صادر و بدین‌وسیله حسن‌نیتی را که کراراً کتباً و شفاهاً نسبت به‌ایران ابراز داشته‌اند، بار دیگر تصریح نمایند.[۱۳]

براساس این تذکاریه، اعلامیه‌ای در اول دسامبر ۱۹۴۳ (۱۰ آذر ۱۳۲۲) به‌امضای روزولت و چرچیل و استالین رسید که به‌اعلامیهٔ تهران معروف است:

---

۱۳. باید افزود که در کنفرانس وزیران خارجهٔ سه کشور (امریکا و انگلیس و شوروی) که در تابستان همان سال در مسکو تشکیل شده بود، انگلیسیها پیشنهادی در این زمینه ارائه داده بودند ولی با مخالفت شدید شورویها روبرو شده بود. اما در کنفرانس تهران، مقامات شوروی بطور کلی دست از مخالفت با چنین اعلامیه‌ای برداشتند و حتی در اظهار موافقت با آن از انگلیسیها پیشی گرفتند. سرریدر بولارد، **شترها باید بروند**، نشرنو، تهران ۱۳۶۲، صفحهٔ ۱۱۶.

رئیس جمهوری کشورهای متحد امریکا، نخست‌وزیر اتحاد جماهیر شوروی و نخست‌وزیر ممالک متحد انگلستان پس از مشورت بین خود و با نخست‌وزیر ایران مایلند موافقت سه دولت را راجع به‌مناسبات خود با ایران اعلام دارند.

دولتهای کشورهای متحد امریکا، اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحد انگلستان کمکهایی را که ایران در تعقیب جنگ علیه دشمن مشترک و مخصوصاً در قسمت تسهیل وسایل حمل و نقل مهمات از ممالک ماوراء بحار به‌اتحاد جماهیر شوروی به‌عمل آورده تصدیق دارند.

سه دولت نامبرده تصدیق دارند که این جنگ مشکلات اقتصادی خاصی برای ایران فراهم آورده و موافقت دارند که با در نظر گرفتن احتیاجات سنگینی که عملیات جنگی جهانی بر آنها تحمیل می‌کند و کمی وسایل حمل و نقل در دنیا و همچنین کمی مواد خام و سایر حوائج کشوری کمکهای اقتصادی خود را تا حد امکان به‌دولت ایران ادامه بدهند.

راجع به‌دورهٔ بعد از جنگ، دول کشورهای متحد امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحد انگلستان با دولت ایران موافقت دارند که هر نوع مسایل اقتصادی که در پایان مخاصمات ایران با آن مواجه باشد، از طرف کنفرانسها یا مجامع بین‌المللی که برای مطالعهٔ مسایل اقتصادی بین‌المللی تشکیل یا ایجاد شود با مسایل اقتصادی سایر ملل متحد مورد توجه کامل قرار گیرد. دولتهای کشورهای متحد امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحد انگلستان در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند و به‌مشارکت ایران با سایر ملل صلح دوست در برقراری صلح بین‌المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ طبق اصول منشور اتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند.

وینستون چرچیل ژ.و. استالین فرانکلین د. روزولت[۱۴]

---

۱۴. کنفرانس تهران، اعلامیهٔ سه دولت راجع به‌ایران، آذر ۱۳۲۲، نشریهٔ وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۲۳.

ضمناً دولتهای امریکا و انگلستان به‌منظور ابراز حسن‌نیت خود و اهمیتی که برای ایران قایل بودند، سفارتهای خود را در تهران به‌درجهٔ سفارت کبریٰ ارتقاء دادند. سفارت شوروی قبلاً در ۱۳۰۴ در آغاز سلطنت رضا شاه به‌درجه سفارت کبریٰ ارتقاء یافته بود.

نتایج کنفرانس تهران که به‌مدت سه روز ادامه داشت از لحاظ جریان جنگ بدین قرار بود: (الف) ایجاد جبهه دوم و پیاده شدن نیروهای مشترک امریکایی و انگلیسی و کانادایی و فرانسه آزاد به‌خاک نورماندی در ۶ ژوئن ۱۹۴۴. (ب) ضد حملهٔ بزرگ ارتش سرخ در تابستان ۱۹۴۴ که منجر به‌بیرون راندن قطعی آلمانیها از خاک شوروی گردید. ارتش آلمان که از دو طرف در میان ضربات سهمگین نیروهایی قرارگرفته بود که بمراتب از آن قوی‌تر بود، نتوانست پایداری کند و بتدریج ایتالیای مرکزی، بلژیک و کشورهای اروپای شرقی را تخلیه کرد و به‌سرحدات آلمان عقب‌نشینی نمود.

۸. ورود امریکاییها به‌صحنهٔ سیاسی ایران

همان طور که در صفحات قبل دیدیم، اقدام نابخردانهٔ ژاپن در حمله به‌پرل‌هاربور در ۱۴ آذر ۱۳۲۰ موجب گردید که ایالات متحد امریکا که تا آن هنگام کم و بیش سیاست انزواطلبی را دنبال می‌کرد و در برابر فشارهای شدید یهودیان و طرفداران ورود به‌جنگ مقاومت ورزیده بود، وارد جنگ شود و کفهٔ ترازوی موازنه قوا را به‌نفع متفقین سنگین‌تر سازد. یک ماه قبل از این تاریخ، در ۱۴ آبان ۱۳۲۰ لوئیس دریفوس وزیر مختار امریکا در ایران به‌واشینگتن گزارش داد: «ایران بیشتر و بیشتر در پی کمک و راهنمایی ایالات متحد است و من احساس می‌کنم که ما نباید از این فرصت در تحکیم موقعیت خود غفلت کنیم.» هم چنین شاه مشارکت امریکا را در پیمان سه جانبه خواهان بود. هر چند روزولت این تقاضا را نپذیرفت ولی به‌شاه گفت: «از اینکه در یکی از مواد قرارداد کشورهای متفق متعهد شده از تمامیت ارضی و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم شمارند، خوشوقت شده است.»

وضع اقتصادی ایران به‌صورت اسفناکی درآمده بود. تورم، افزایش قیمتها،

تشکیل بازار سیاه، کمبود خواروبار، احتکار و قحطی که نتیجهٔ مستقیم حضور ارتشهای بیگانه بود موجبات نارضایتی شدید مردم را فراهم ساخته بود و ضروری بنظر می‌رسید که متفقین اقدامی برای بهبود وضع اقتصادی ایران به‌عمل آورند. به‌دنبال سفر وندل ویلکی نمایندهٔ مخصوص رئیس جمهوری امریکا به‌ایران مرداد ۱۳۲۱، پرزیدنت روزولت اعلام نمود که دفاع از ایران یک مسئلهٔ حیاتی برای ایالات متحد بشمار می‌رود و آن دولت آماده است به‌ایران کمک نماید.

سرریدر بولارد در نامه مورخ ۶ مهر ۱۳۲۱ (۲۸ سپتامبر ۱۹۴۲) به‌همسرش می‌نویسد:

> برنامه‌ای را که من حدود اواخر دسامبر شروع کردم در حال عملی شدن است: یعنی استخدام مستشاران امریکایی توسط دولت ایران. واضح بود که انجام این کار با اوضاع و احوال اداری ایران و با مشکلات روزافزون جنگ نمی‌توانست بدون کمک خارجی پیشرفت کند؛ و چون مستشاران انگلیسی و روسی به‌دلایل روشن مطرح نبودند بهترین کار این بود که از امریکاییها استفاده شود، بخصوص که ایرانیان در یک رویهٔ کلی بشدت علاقه‌مند به‌سهیم کردن ایالات متحد در سرنوشت ایران بودند.[۱۵]

این بار برخلاف گذشته چون دولت امریکا سیاست انزواطلبی را کنار گذاشته و نقش مهمی در جنگ برعهده گرفته بود از این فکر استقبال کرد و چند هیئت از مستشاران مالی، نظامی، بهداشتی، کشاورزی و نفتی به‌ایران اعزام نمود. مهمترین این هیئت‌ها، دکتر میلسپو و مستشاران مالی بودند و چون میلسپو به‌علت مأموریت قبلی‌اش با امور ایران آشنایی داشت، از او انتظارات زیادی می‌رفت. میلسپو در دی ماه ۱۳۲۱ وارد تهران شد و به‌عنوان رئیس کل دارایی با اختیارات وسیعی امور مالی و اقتصادی کشور را دردست گرفت و خزانه‌داری، حمل و نقل، توزیع خواروبار و تثبیت قیمتها و حتی تعدیل اجاره بها در اختیار او و ۶۰ نفر همکارانش قرار داده شد.

همزمان با ورود میلسپو و اعضای هیئت او، دو هیئت دیگر از مستشاران امریکایی برای اصلاح ارتش و ژاندارمری استخدام شدند. هیئت مستشاران نظامی

---

۱۵. سرریدر بولارد، **نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانه**، صفحه ۲۱۵.

به‌ریاست ژنرال والتر ریدلی و مستشاران ژاندارمری به‌ریاست سرهنگ نورمن شوارتسکف در مهر ۱۳۲۱ وارد تهران شدند و به‌تجدید سازمان ارتش و ژاندارمری که پس از وقایع شهریور سال قبل شیرازه‌اش از هم گسیخته بود پرداختند. اوضاع به‌گونه‌ای شد که والاس مری وزیر مختار جدید امریکا در ۳ اوت ۱۹۴۲ (۱۲ مرداد ۱۳۲۱) با افتخار به‌سامنر ولز معاون وزارت خارجهٔ امریکا تلگراف زد: «بزودی ما در وضعی خواهیم بود که عملاً ایران را اداره خواهیم کرد».

هنگامی که پرزیدنت روزولت خودش را آمادهٔ شرکت در کنفرانس تهران می‌کرد، کاردل هال وزیر خارجهٔ امریکا طی یادداشتی به‌وی هشدار داد:

> اگر اجازه داده شود که رویدادها بدون برخورد با هیچ مانعی جریان خود را طی کنند، محتمل بنظر می‌رسد که شوروی یا انگلستان یا هر دوی آنان دست به‌اقداماتی بزنند که استقلال ایران را جداً در معرض مخاطره قرار دهد یا اصولاً از بین ببرد. منافع ما ایجاب می‌کند که هیچ قدرت بزرگی در خلیج فارس در برابر تأسیسات عظیم نفت امریکا در عربستان مستقر نشود.

وقتی روزولت در آبان ۱۳۲۲ در تهران با چرچیل و استالین ملاقات کرد، سران دو کشور را متقاعد ساخت که اعلامیهٔ سه جانبهٔ تهران را منتشر کنند. ولی شورویها هم چنان به‌خرابکاری در مساعی متفقین و حکومت مرکزی ایران ادامه می‌دادند. هیچ حزب سیاسی بجز حزب توده اجازه نداشت در منطقهٔ اشغالی شوروی فعالیت کند. شورویها از ورود روزنامه‌نگاران غربی به‌منطقهٔ خود جلوگیری می‌کردند و مأموران آنها به‌مستشاران مالی امریکا اجازه نمی‌دادند در شمال ایران به‌فعالیت بپردازند. در واقع شورویها می‌خواستند دستی را که به‌آنها غذا می‌داد گاز بگیرند. در آبان ۱۳۲۳ روزنامهٔ ایزوسیتا حضور نیروهای خدماتی امریکا در ایران را به‌باد انتقاد گرفت. هم چنین روزنامه‌های توده‌ای و چپگرا دکتر میلسپو و اعضای هیئت مالی را زیر سیل انتقاد و حملات خود قرار دادند.

در جریان کنفرانس تهران، پرزیدنت روزولت که به‌خاطر مسایل امنیتی در سفارت شوروی اقامت گزیده بود و مرتب با استالین ملاقات می‌کرد، بشدت تحت‌تأثیر رهبر شوروی قرار گرفت و او را «فردی صدیق و میهن‌پرست که با جان و دل در راه آزادسازی کشورش می‌کوشد» توصیف کرد. روزولت تا هنگام مرگش در

۲۳ فروردین ۱۳۲۴ سیاست دلجویی از روسها را دنبال می‌کرد و در برابر استالین کوتاه می‌آمد به‌همین جهت آن طور که لازم بود از میلسپو و هیئت مالی او پشتیبانی نکرد. میلسپو نیز در اثر ندانم‌کاریهای خود نتوانست اعتماد ایرانیان را جلب کند مضافاً که وظیفه او در درجهٔ نخست تأمین خواروبار و نیازهای متفقین بود و بعد به‌مشکلات ایران می‌پرداخت. بدین‌جهت اقدامات او بویژه در زمینهٔ وصول مالیاتها علاوه بر روزنامه‌های چپگرا، مورد انتقاد جراید راستگرا و تعدادی از نمایندگان ناسیونالیست مجلس قرار گرفت که لغو اختیارات گستردهٔ او را خواستار بودند. هنگامی که مجلس در دی ماه ۱۳۲۳ اختیارات اقتصادی میلسپو را لغو کرد، او زیر بار نرفت و استعفا داد. سایر مستشاران مالی امریکایی نیز بتدریج ایران را ترک کردند. میلسپو می‌گوید:

ظاهراً وزارت خارجهٔ امریکا تحت‌تأثیر این استدلال زیرکانه ایرانیان قرار گرفته بود که پشتیبانی دولت امریکا از رئیس هیئت مالی، به‌منزلهٔ دخالت در امور داخلی ایران است. وزارت خارجه درست و حسابی در این دام افتاد و سفارت هر بار که پشتیبانی خود را انکار می‌کرد به‌این فرمول متوسل می‌شد. شگفت آنکه برخلاف این فکر که ما مستخدم دولت ایران هستیم و سفارت باید از دخالت در امور داخلی ایران خودداری کند، وزارت خارجه به‌سفارت دستور داد بر هیئتهای غیر نظامی امریکا در ایران نظارت داشته باشد و آنها را هماهنگ کند... وقتی آقای بیات با تسلیم لایحهٔ لغو اختیارات اقتصادی من بحران نهایی را تسریع کرد، در این خصوص با سفیر مذاکره کردم و وی وانمود کرد که منتظر دستورالعمل واشینگتن است که هیچ وقت واصل نشد.

موضعی که سفارت ما در سالهای ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ اتخاذ کرده بود، در عمل منکر انترناسیونالیسم جدیدی که دولت ما عنوان کرده بود می‌شد. با فرار از دردسر، پرهیز از درگیری و نفی هر اقدامی که به‌نمایش قدرت شباهت داشت، تمام مفهوم و نیرو را از اصولی که اعلام شده بود و مسؤولیتهایی که برعهده گرفته بودیم حذف کرد. خواه ناخواه این طور نشان دادیم که مایلیم

تعیین سیاست در این منطقه را به‌انگلیس و روس واگذار کنیم.[۱۶]

دولت امریکا در سالهای جنگ جهانی دوم مبلغی در حدود ۴۰ میلیون دلار تحت عنوان قانون وام و اجاره به‌ایران کمک کرد که به‌صورت خواروبار و اسلحه و مهمات بود.

۹. تقاضای امتیاز نفت از جانب سه دولت بزرگ

هنگامی که در آبان ۱۳۲۲ دورهٔ دو سالهٔ مجلس سیزدهم به‌پایان رسید، مبارزهٔ شدیدی برای احراز کراسیهای مجلس چهاردهم بین احزاب سیاسی مختلف که برای نخستین بار فرصت فعالیت انتخاباتی یافته بودند درگرفت. حزب توده توانست فقط هشت نماینده از شهرهای شمالی که در اشغال ارتش سرخ بود و یک نماینده از شهر کارگری اصفهان به‌مجلس بفرستد. بقیهٔ نمایندگان از ملاکان بزرگ و سیاستمداران محافظه‌کار طرفدار سیاست انگلستان تشکیل می‌شدند و ضمناً تعداد معدودی عناصر روشنفکر و ناسیونالیست هم به‌مجلس راه یافتند. در نخستین روزهای تشکیل دورهٔ چهاردهم اعتبارنامهٔ سیدجعفر پیشه‌وری نمایندهٔ حزب توده از تبریز بر اثر مخالفت نمایندگان اکثریت رد شد و این کمونیست قدیمی که سابقاً نیز در تأسیس حکومت جمهوری شوروی گیلان نقش عمده‌ای داشت از شرکت در پارلمان محروم گردید.

پس از این زورآزمایی، نمایندگان اکثریت مجلس به‌رهبری سیدضیاء الدین طباطبایی نخست‌وزیر زمان کودتا که پس از سالها تبعید به‌ایران مراجعت و حزب راستگرای ارادهٔ ملی را تأسیس کرده بود، در مقابل نمایندگان حزب توده و ملّیون صف‌آرایی نمودند، مجلس مبدل به‌صحنهٔ زورآزمایی و حتی زدوخورد بین اکثریت و اقلیت گردید.

سهیلی در نخستین روزهای مجلس چهاردهم از نخست‌وزیری استعفا داد و نمایندگان اکثریت، ساعد مراغه‌ای وزیر امور خارجه را در ۸ فروردین ۱۳۲۳

---

۱۶. آرتور میلسپو، امریکاییها در ایران، صفحات ۲۹۷ تا ۳۰۶.

به‌نخست‌وزیری برگزیدند. هر چند ساعد یک دیپلومات محافظه‌کار بشمار می‌رفت ولی شورویها به‌علت اینکه وی سالیان متمادی در شوروی مأموریت داشته و با زمامداران آن کشور دوستی و آشنایی داشت، در ابتدا نسبت به‌او نظر موافق داشتند تا اینکه مسئلهٔ امتیاز نفت شمال به‌میان آمد.

ماجرا بدین‌سان آغاز شد که در اسفند ماه ۱۳۲۲ دو هیئت انگلیسی و امریکایی از جانب شرکتهای نفت سوکونی ــ واکیوم و سینکلر امریکایی و شرکت رویال داچ‌شل انگلیسی ــ هلندی به‌تهران آمدند و هر دو تقاضای امتیاز نفت در نواحی جنوب شرقی ایران را نمودند. مذاکرات و حتی حضور نمایندگان مزبور در تهران محرمانه نگاه داشته شده بود و جز چند تن از مقامات بلندپایهٔ دولت کسی از مذاکرات ساعد با آنان اطلاعی نداشت.

به‌محض اینکه شورویها به‌وسیله عوامل خود از مذاکرات نفت آگاه شدند، آنها نیز دست به‌کار شدند و در شهریور ۱۳۲۳ هیئتی را به‌ریاست سرگئی کافتارادزه معاون وزارت خارجهٔ شوروی به‌تهران فرستادند تا امتیاز نفت شمال را درخواست کند. شورویها استدلال می‌کردند که آنها هیچ سهمی در نفت خاورمیانه ندارند و کلیه منابع نفتی منطقه در اختیار انگلیسیها و امریکاییهاست و اکنون نیز نفت بلوچستان را خواستار شده‌اند. بنابراین آنها نیز حق دارند در شمال ایران که در جوار مرزهای آنان است امتیاز نفت مطالبه کنند. روزنامه‌های حزب توده نیز مبارزه تبلیغاتی عظیمی را به‌نفع واگذاری این امتیاز آغاز کرد و حتی نشریهٔ «مردم برای روشنفکران» شمال ایران را «حریم امنیت» شوروی نامید.

ساعد نخست‌وزیر که در روزهای پیش با نمایندگان شرکتهای انگلیسی و امریکایی مشغول مذاکره بود نه تنها از قبول پیشنهاد شوروی خودداری کرد بلکه بدون مطالعه و بحث کافی دربارهٔ چگونگی پیشنهاد هیئت نمایندگی شوروی آن را رد کرد. وی در جلسه ۲۷ مهر ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی مذاکرات محرمانه با شرکتهای خارجی را فاش ساخت و افزود که دولت او تصمیم دارد قبل از روشن شدن اوضاع اقتصادی و مالی دنیا و استقرار صلح عمومی از هرگونه اقدام دربارهٔ دادن امتیاز به‌خارجیان خودداری کند.[۱۷]

۱۷. مذاکرات مجلس، ۲۷ مهر ۱۳۲۳.

نمایندگان شرکتهای انگلیسی و امریکایی پس از اطلاع از تصمیم شورویها در تقاضای امتیاز نفت از ایران و شنیدن نطق نخست‌وزیر، مذاکرات خود را قطع کردند زیرا در صورت گرفتن امتیاز از ایران، شورویها نیز خواستار امتیاز می‌شدند و این امر به‌نفوذ آنها در ایران لطمه می‌زد. کافتارادزه در سوم آبان در مصاحبه‌ای اظهار داشت: «دولت جناب آقای ساعد برای توجیه تصمیمی که اتخاذ کرده هیچ دلیل قانع کننده‌ای نیاورده، در صورتی که دلایل محکمی علیه تصمیم فوق وجود دارد که به‌مصالح حیاتی و سیاسی ایران مربوط است».[۱۸]

به‌دنبال مصاحبهٔ فوق روزنامه‌های هوادار حزب توده و سیاست شوروی بویژه روزنامهٔ آژیر به‌مدیریت جعفر پیشه‌وری، تبلیغات وسیعی را درباره فواید امتیاز شوروی و حمله به‌دولت ساعد آغاز کردند. روز ۵ آبان ۱۳۲۳ حزب توده با همکاری شورای متحده مرکزی کارگران و در پناه علنی سربازان شوروی راه‌پیمایی عظیمی در تهران ترتیب داد و تظاهراتی علیه ساعد به‌راه انداخت که در آن کارگران و کشاورزان بیسواد فریاد «مرده باد ساعت» می‌کشیدند. در نتیجه این فشارها ساعد در ۱۹ آبان از نخست‌وزیری استعفا داد.

در چنین اوضاع و احوالی بود که دکتر مصدق نمایندهٔ اول تهران شرایط را برای اجرای برنامهٔ بزرگ ضد استعماری خود مناسب دانست. او که از ابتدای زندگی سیاسی خود برانداختن سلطهٔ شرکت نفت را که پایگاه امپریالیسم غرب در ایران بود، وجههٔ خود قرار داده بود، باید از استقرار هرگونه پایگاه خارجی دیگر در ایران جلوگیری می‌کرد. از این‌رو، بی‌آنکه به‌ایادی چپ و راست استعمارگران مجال تدارک توطئه‌چینی را بدهد، طرح منع واگذاری امتیاز نفت را به‌مجلس تسلیم کرد و آن را فی‌المجلس از تصویب گذراند. دکتر مصدق در جلسهٔ ۱۱ آذر ۱۳۲۳ هنگام شور در برنامهٔ دولت مرتضی‌قلی بیات (سهام السلطان) نطقی ایراد کرد و ضمن مخالفت با دادن امتیاز به‌علت اینکه امتیاز دهنده قادر نیست در آخر مدت، صاحب امتیاز را از مؤسسات خارج کند و بر طبق امتیازی که داده مؤسسات نفتی خود را تصرف نماید، استخراج معادن نفت ایران، بخصوص نفت شمال را رأساً به‌وسیلهٔ دولت و فروش آن را طبق قراردادی با نرخ بین‌المللی توصیه کرد و گفت:

۱۸. روزنامهٔ آژیر، ۴ آبان ۱۳۲۳.

راه استخراج نفت منحصر به‌دادن امتیاز نیست و به‌طریق دیگر هم خود دولت می‌تواند معادن نفت را استخراج کند. ما هر قدر در استخراج آن تأخیر کنیم، به‌دول قوی مجال می‌دهیم که از خود رفع محظور کنند و از ما امتیاز بخواهند. آنهایی که می‌گویند مذاکرات نفت به‌بعد از جنگ موکول شود یا از درک حقایق عاجزند و یا اینکه عقیده‌ای از خود ندارند، ولی آنهایی که اهل تشخیص‌اند و نماینده این ملتند، می‌دانند که تأخیر موجب زیان است. اگر متفقین در تسخیر معادن ایران با هم اتفاق کنند و هر کدام برای خود از این نمد کلاهی بخواهند، ما باید آن را به‌وسعت کلّهٔ هر یک تقسیم کنیم و هر قسمت را در طبق اخلاص بگذاریم و با کمال خضوع و خشوع تقدیم نماییم و خود را مرهون نوع‌پرستی و بشردوستی آنها بدانیم. پس تا چنین روزی نرسیده است باید هر چه زودتر تصمیمی را که حافظ منافع ماست اتخاذ کنیم و مجال ندهیم که از این نمد ما، برای خود کلاهی بسازند.

سپس طرح خود را با قید دو فوریت تقدیم مجلس کرد و از نمایندگان خواست که قبل از اینکه متفرق شوند آن را بررسی و تصویب کنند و افزود: «هرگاه امروز این کار نشد، دیگر جلسه‌ای منعقد نخواهد شد که این طرح را تصویب کنند. نفت چیزی نیست که دولتهای بزرگ از آن صرفنظر کنند».[19]

---

۱۹. سیدمهدی فرخ نمایندهٔ اکثریت در مجلس چهاردهم در خاطراتش می‌نویسد:

«امتیاز نفت شمال مطرح بود و این بار رنود خیلی بیش از سابق امیدوار بودند زیرا گمان می‌کردند که وجود آقای بیات برای آنان مفید خواهد بود و شاید این احتمالات بود که ما را نیز نگران می‌ساخت. و ما ناچار بداین فکر افتادیم که هر چه زودتر و سریع‌تر تکلیف امتیاز نفت شمال را یکسره کنیم. به‌همین جهت من پیشنهاد کردم که آقایان نمایندگان اکثریت ترتیبی بدهند که در شرایط حاضر، یعنی در لحظاتی که قوای خارجی در ایران وجود دارد، واگذاری هرگونه امتیازی به‌هر یک از کشورهای اشغالگر غیر قانونی اعلام شود. دوستان به‌من گفتند بهتر است این پیشنهاد از طرف اقلیت مخصوصاً آقای دکتر مصدق در مجلس اعلام شود. من قبول کردم و با آقای دکتر مصدق وارد مذاکره شدیم و ایشان پیشنهاد را در مجلس اعلام کردند و حتی در آن نطق معروف خودشان صریحاً اشاره کردند که اصل پیشنهاد متعلق به‌یکی از آقایان نمایندگان است که من آن را تنظیم کرده‌ام.»

متن این طرح تاریخی که امید بیگانگان را برای گرفتن امتیاز به‌باد داد و راه مبارزه مردم ایران را برای استیفای حقوق خود تا ملی شدن صنعت نفت هموار ساخت، بشرح زیر است:

مادهٔ اول ـ هیچ نخست‌وزیر، وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت می‌کنند، نمی‌توانند راجع به‌امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و یا نمایندگان شرکتهای نفت و هرکس غیر از اینها، مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکند و یا اینکه قراردادی امضا نماید.
مادهٔ دوم ـ نخست‌وزیران و وزیران می‌توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن خود را استخراج و اداره می‌کند، مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات باید مجلس شورای ملی را مستحضر نمایند.
ماده سوم ـ متخلفین از مواد فوق به‌حبس مجرد از سه تا هشت سال و انفصال دایمی از خدمات دولتی محکوم خواهند شد.
مادهٔ چهارم ـ تعقیب متخلفین از طرف دادستان دیوان کشور، محتاج به‌این نیست که مجلس شورای ملی آنها را تعقیب نموده باشد و اجازه دهد. دادستان مزبور وظیفه دارد که متخلفین از این قانون را برطبق قانون محاکمهٔ وزرا مصوب ۱۶ و ۲۰ تیر ماه ۱۳۰۷ تعقیب نماید.[۲۰]

طرح دکتر مصدق با وجود مخالفت نمایندگان فراکسیون حزب توده، بسرعت در مجلس به‌تصویب رسید. چند روز بعد کافتارادزه طی مصاحبه‌ای با روزنامه‌نگاران و چند تن از نمایندگان مجلس در محل سفارت شوروی، پیشنهاد امتیاز شوروی را به‌سود ایران دانست و عمل مجلس را در تصویب طرح دکتر مصدق یک اشتباه شمرد و روز بعد ایران را بدون خداحافظی با مقامات رسمی ترک کرد.[۲۱] از این هنگام

خاطرات سیاسی فرخ، انتشارات جاویدان علمی، تهران ۱۳۴۷، صفحات ۶۱۳ و ۶۱۴.
منتها نمایندهٔ اول تهران که دست پیشنهاددهندگان را خوانده بود، ممنوعیت اعطای امتیاز نفت در زمان جنگ را به‌صورت دایمی درآورد.
۲۰. مذاکرات مجلس، ۱۱ آذر ۱۳۲۳.
۲۱. غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، شرکت سهامی انتشار ۱۳۶۸، صفحه ۳۶ ـ ۴۲.

شورویها نقشه جدیدی برای بدست آوردن نفت شمال ایران طرح کردند و آن بوجود آوردن مسئلهٔ آذربایجان بود.

۱۰. شکست آلمان و پایان جنگ در اروپا

به‌دنبال گشایش جبههٔ دوم در شمال فرانسه در ۶ ژوئن ۱۹۴۴ (۱۶ خرداد ۱۳۲۳)، اوضاع جنگ بکلی فرق کرد و رایش آلمان از دو طرف زیر ضربات کوبندهٔ شوروی و متفقین غربی قرار گرفت. از یک‌سو متفقین غربی توانستند «دیوار اتلانتیک» را که آلمانیها از شمال نروژ تا مرز اسپانیا احداث کرده بودند بشکافند و نیروهای خود را وارد خاک فرانسه سازند. در ۲۵ اوت (۳ شهریور) پاریس آزاد شد و ژنرال دوگل دولت موقت جمهوری فرانسه را در پایتخت آن کشور مستقر ساخت. از سوی دیگر ارتش سرخ تمامی خاک روسیه را از ارتش آلمان پاکسازی کرد و در ۲۰ اوت (۲۹ مرداد) وارد رومانی شد. سه روز بعد رومانی با شوروی قرارداد ترک مخاصمه امضا کرد. در ۵ سپتامبر (۱۴ شهریور) نیز شوروی به‌بلغارستان اعلان جنگ داد و بلافاصله نیروهای آن کشور وارد خاک بلغارستان شدند. مقارن این ایام اهالی ورشو علیه اشغالگران آلمانی قیام کردند ولی ارتش سرخ که به‌چند کیلومتری پایتخت لهستان رسیده و در آن‌سوی رود ویستول اردو زده بود، آن قدر صبر کرد تا آلمانیها این شورش ملی را که رهبرانش عناصر ضد کمونیست بودند سرکوب کردند و آنگاه به‌پیشروی خود ادامه دادند. شورویها گروهی افراد گمنام روس و لهستانی تبار را به‌نام «کمیتهٔ لوبلین» همراه خودشان آورده بودند که در ورشو مستقر ساختند و به‌عنوان دولت موقت لهستان به‌رسمیت شناختند و حال آنکه دولت تبعیدی لهستان در طول دوران جنگ در لندن بسر می‌برد و در امور نظامی با متفقین همکاری داشت. در ۲۰ اکتبر (۲۸ مهر) بلگراد به‌دست پارتیزانهای مارشال تیتو و با کمک ارتش سرخ از تصرف آلمانیها خارج شد.

در این هنگام انگلیسیها از مشاهده اینکه روسها دارند سراسر اروپای شرقی را تصرف می‌کنند بشدت نگران و دستپاچه شدند. چرچیل در ۹ اکتبر ۱۹۴۴ به‌مسکو رفت و به‌توافقی با استالین دربارهٔ مناطق نفوذ دو کشور در اروپای شرقی نایل شد

به‌این شرح:

رومانی: روسیه ۹۰ درصد، دیگران ۱۰ درصد؛ یونان: انگلیس ۹۰ درصد، روسیه ۱۰ درصد؛ یوگسلاوی: انگلیس ۵۰ درصد، روسیه ۵۰ درصد؛ مجارستان: انگلیس ۵۰ درصد، روسیه ۵۰ درصد؛ بلغارستان: روسیه ۷۵ درصد، دیگران ۲۵ درصد.[۲۲]

در ژانویه ۱۹۴۵ سراسر خاک لهستان بدست شورویها افتاد و ارتش سرخ به‌مرز آلمان رسید. در ۲۰ ژانویه نیز مجارستان با شوروی ترک مخاصمه امضا کرد. دیگر درنگ جایز نبود و متفقین غربی به‌شوروی پیشنهاد کردند که سران سه کشور بزرگ یکبار دیگر مانند کنفرانس تهران با یکدیگر ملاقات و مسایل فیمابین را روشن سازند. این کنفرانس در یالتا در شبه جزیره کریمه با شرکت استالین و چرچیل و روزولت در ۴ فوریه ۱۹۴۵ (۱۵ بهمن ۱۳۲۳) تشکیل شد و مدت هشت روز ادامه داشت. مهمترین مسایلی که در کنفرانس یالتا مطرح شد عبارت بود از: (الف) تأسیس سازمان ملل متحد. (ب) تعیین سرنوشت لهستان. (ج) تکلیف آلمان بعد از جنگ. (د) اعلان جنگ شوروی به‌ژاپن.

دربارهٔ تأسیس سازمان ملل متحد که بسیار مورد علاقهٔ روزولت بود مقرر شد کنفرانسی در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو تشکیل شود و منشور سازمان نوبنیاد را بررسی و تصویب کند. ضمناً توافق شد که سه کشور بزرگ به‌علاوه چین و فرانسه در شورای امنیت از حق وتو برخوردار باشند و شوروی دو کرسی اضافی (به‌نام اوکراین وبیلوروسی) در مجمع عمومی داشته باشد. کنفرانس مزبور با شرکت ۴۹ کشور که به‌آلمان و ژاپن اعلان جنگ داده بودند در موعد مقرر در سانفرانسیسکو تشکیل شد و «منشور ملل متحد» را در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ تصویب کرد.

بحث دربارهٔ مسئله لهستان طولانی‌ترین و دشوارترین بخش مذاکرات بود. با اینکه جنگ جهانی دوم به‌خاطر لهستان آغاز شده بود، در یالتا استالین زیر بار هیچ گونه توافقی دربارهٔ آن کشور نرفت و اظهار داشت: «در این مسئله پای امنیت شوروی در میان است. کمیتهٔ لوبلین همان قدر دموکراتیک است که حکومت ژنرال دوگل در فرانسه... من تنها از دولتی پشتیبانی خواهم کرد که بتواند این امنیت را تضمین کند. پس از مذاکرات بی‌پایان، سرانجام چنین توافق شد که «حکومت موقت که در حال

---

۲۲. آندره فونتن، تاریخ جنگ سرد، جلد ۱، صفحه ۲۶۸.

حاضر در لهستان مشغول انجام وظیفه است گسترش خواهد یافت و رهبران دموکرات مقیم خارج نیز در آن شرکت خواهند کرد.» وقتی میکلایچیک نخست‌وزیر دولت تبعیدی لهستان در لندن و پنج تن از همکارانش به‌عنوان عضو دولت موقت به‌لهستان رفتند، فقط ششماه توانستند دوام بیاورند و از ترس جانشان از آن کشور گریختند و بدین‌سان لهستان یکسره کمونیست شد.

در خصوص آینده آلمان شورویها پیشنهاد کردند که برای حفظ امنیت اروپا صنایع سنگین آلمان به‌میزان ۸۰ درصد کاهش یابد و بخشی از این صنایع از قبیل کارخانه‌ها، ماشین‌آلات، اراضی و سرمایه‌گذاریها و هم چنین بخشی از تولیدات جاری آلمان طی ده سال برداشت و به‌عنوان غرامت به‌شوروی پرداخت شود. به‌عقیدهٔ شورویها آلمان باید بیست میلیارد دلار غرامت بپردازد که نیمی از آن نصیب شوروی شود. در پروتکل نهایی کنفرانس یالتا ارقامی که شورویها پیشنهاد کرده بودند به‌عنوان «اساس مذاکرات» کمیسیون غرامات که می‌بایست بعداً تشکیل شود پذیرفته شد. آنگاه طبق تقاضای استالین دربارهٔ تجزیه رایش آلمان مذاکره شد. قرار شد دولت مرکزی آلمان منحل گردد و فرماندهان نظامی دول فاتح قدرت عالیه را در آلمان دردست گیرند. انگلیسیها پیشنهاد کردند آلمان به‌سه منطقهٔ اشغالی تقسیم شود هم چنین برلین به‌سه منطقه تقسیم شود که مورد موافقت قرار گرفت.

راجع به‌اعلان جنگ شوروی به‌ژاپن، استالین قول داد به‌محض شکست آلمان با ژاپن وارد جنگ خواهد شد. استالین وقتی به‌قول خود وفا کرد که نخستین بمب اتمی بر روی هیروشیما افتاده بود و ژاپن در شرف تسلیم بود.

در جریان کنفرانس یالتا پرزیدنت روزولت که فقط دو ماه از عمرش باقی مانده بود، در برابر استالین ضعف عجیبی از خودش نشان داد. در نظریاتش تناقض‌گویی تا مرز سردرگمی پیش می‌رفت. وقتی در میان چرچیل و استالین می‌نشست همه به‌او مانند میانجی و داور و تصمیم گیرنده نهایی می‌نگریستند. بیش از هر زمان نسبت به‌عقاید امپریالیستی دوست قدیمی‌اش چرچیل بدگمان بود. از توافق او با استالین بر سر مناطق نفوذ در اروپای شرقی عصبانی بود و به‌پرسش الیوت گفته بود: «انگلیسیها چطور جرأت می‌کنند دست به‌چنین کارهایی بزنند؟ برای وصله‌پینه

کردن امپراتوری از هم گسیخته‌شان تا کجا می‌خواهند پیش بروند؟»[۲۳] در هر حال برندهٔ کنفرانس یالتا که دومین تقسیم اروپا بشمار می‌رفت، شخص مارشال استالین بود.

در ۲۳ مارس ۱۹۴۵ (۳ فروردین ۱۳۲۴) ارتشهای متفقین غربی از رود راین عبور کردند و در ۲۵ آوریل در دهکده‌ای به‌نام تورگا در ساحل رود الب به‌واحدهای ارتش سرخ پیوستند و بدین‌سان آلمان به‌دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شد. در ۲۳ آوریل (۳ اردیبهشت) برلین در محاصرهٔ شورویها قرار گرفت که زودتر از متفقین غربی به‌پایتخت آلمان رسیده بودند. در این هنگام هیتلر و همکاران نزدیکش در زیرزمین ساختمان صدارت عظمی در برلین سنگر گرفته بودند و پیشوای آلمان به‌هیچ قیمتی حاضر نبود آنجا را ترک نماید. در ۳۰ آوریل (۱۰ اردیبهشت) هنگامی که سربازان شوروی به‌چند صد متری اقامتگاهش رسیدند، هیتلر خودکشی کرد. در ۸ مه (۱۸ اردیبهشت) ژنرال یودل به‌نمایندگی ارتش آلمان به‌متفقین غربی تسلیم شد. اما روسها این تسلیم را نپذیرفتند و در مراسمی که فردای آن در برلین ترتیب دادند مارشال کایتل رئیس ستاد کل ارتش آلمان سند تسلیم بدون قید و شرط را امضاء و به‌مارشال ژوکوف فاتح برلین تسلیم کرد. بدین‌سان جنگی که حدود شش سال بطول انجامیده و بیش از ۴۰ میلیون نفر تلفات داده بود، در اروپا به‌پایان رسید.



۲۳. آندره فونتن، تاریخ جنگ سرد، جلد ۱، صفحهٔ ۲۸۰ ـ ۲۹۴.

فصل سوم

سالهای جنگ سرد

(۱۳۲۴ ـ ۱۳۳۰)

«منطقهٔ خاورمیانه اهمیت استراتژیکی فوق‌العاده‌ای دارد و از لحاظ نفت دارای ثروت افسانه‌ای است. در این منطقه مجموعه‌ای از دولتهای ضعیف و ملتهایی بی‌اندازه فقیر و غالباً بی‌سواد بسر می‌برند. کشورهای خاورمیانه به‌قدری عقب مانده‌اند که به‌رغم ظاهر مستقل، رهبرانشان عروسکهایی بیش نیستند که گاهی بر یک امپراتوری و گاهی بر یک قدرت بزرگ تکیه می‌کنند تا امتیازات شخصی بدست آورند و بر ثروتشان بیفزایند. امیدی به‌برقراری صلح در خاورمیانه نمی‌توان داشت مگر اینکه سه کشور بزرگ غربی ترتیبی بدهند که همهٔ عناصر این مسئله را در برداشته باشد. توافق دربارهٔ امنیت منطقه یا دربارهٔ نفت خاورمیانه به‌تنهایی کافی نیست. باید از میان گردوغبار و کثافت این ملتهای دارای گذشتهٔ تاریخی امیدهای تازه‌ای بوجود آورد. در حال حاضر روس و انگلیس قادر نیستند به‌مردم این منطقه خون تازه تزریق کنند... و سرمایه و کارشناسان فنی مورد نیاز کشورهای خاورمیانه را تأمین نمایند. اما ایالات متحد امریکا آماده است این مسؤولیت را به‌عهده بگیرد».

والتر لیپمن، روزنامهٔ فیگارو، ۲۳ فوریهٔ ۱۹۴۶.

۱. دورنمای کلی

در هشتم مه ۱۹۴۵ (۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۴) که نمایندگان نیروهای سه‌گانهٔ ارتش آلمان سند تسلیم بلاشرط را با فرماندهان نظامی متفقین در ساختمان مدرسه‌ای در شهر رنس فرانسه امضا کردند، جنگ هولناکی که در اول سپتامبر ۱۹۳۹ (۱۰ شهریور ۱۳۱۸) با حملهٔ آلمان به‌لهستان آغاز شده و مجموعاً حدود چهل میلیون نفر تلفات داده بود، در اروپا پایان یافت. در این هنگام کشور ما در اشغال قوای سه دولت متفق بود (نیروهای امریکایی به‌دعوت انگلیس به‌ایران آمده و بدون هیچ قراردادی با دولت ایران امور حمل و نقل اسلحه و مهمات از خلیج فارس تا مرز شوروی را عهده‌دار شده بودند) و مردم در اثر چهار سال اقامت نیروهای بیگانه و تحمل شرایط سخت زمان جنگ در نهایت عسرت و بدبختی بسر می‌بردند.[۱]

دولت ایران که در آغاز جنگ بی‌طرفی خود را اعلام کرده بود، به‌دنبال تهاجم متفقین در شهریور ۱۳۲۰ و اشغال خاک کشور به‌وسیله قوای شوروی و انگلیس، به‌موجب پیمان سه‌جانبهٔ ۹ بهمن ۱۳۲۰ از حالت بی‌طرفی مطلق خارج شد و

---

۱. تاریخ روابط خارجی ایران، تألیف نگارنده جلد اول، صفحهٔ ۴۲۰ به‌بعد.

به‌وضع بی‌طرفی متمایل به‌متفقین و «متحد»کشورهای مزبور در آمد.[۲] از آغاز سال ۱۳۲۲ متفقین به‌دولت ایران فشار آوردند که بکلی از حالت بی‌طرفی خارج شده رسماً به‌آلمان اعلان جنگ بدهد و اخطار کردند که در غیر این صورت ایران نخواهد توانست در کنفرانسهای آیندهٔ صلح شرکت نماید. بدین‌جهت دولت ایران ناچار شد به‌بهانهٔ فعالیتهای خرابکارانهٔ مأموران و جاسوسان آلمانی در ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ (۱۷ شهریور ۱۳۲۲) به‌رایش آلمان اعلان جنگ بدهد. در عوض متفقین موافقت کردند که دولت ایران به‌اعلامیهٔ ملل متحد مورخ اول ژانویه ۱۹۴۲ که از جانب ۲۶ کشوری که با آلمان در حال جنگ بودند امضا شده بود ملحق شود و پس از جنگ در کنفرانسهای صلح با حقوق متساوی با سایر دول شرکت نماید. دولت ایران که تجربهٔ تلخی از مخالفت دول فاتح جنگ جهانی اول با شرکت آن در کنفرانس صلح ورسای داشت، بلافاصله در ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۳ الحاق خود را به‌اعلامیهٔ ملل متحد اعلام کرد. آخرین اقدام ایران به‌نفع متفقین در زمان جنگ دوم جهانی، اعلان جنگ به‌ژاپن بود که در ۲۸ فوریه ۱۹۴۵ (۹ اسفند ۱۳۲۳) صورت گرفت.

دولتهای متفق،هم در پیمان سه جانبه و هم در اعلامیه کنفرانس تهران که متعاقب نشست سران سه کشور بزرگ در پایتخت کشور ما در اول دسامبر ۱۹۴۳ (۱۰ آذر ۱۳۲۲) منتشر شد، استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را تضمین کرده بودند.

در اعلامیه کنفرانس تهران روزولت رئیس جمهور امریکا، استالین نخست‌وزیر شوروی و چرچیل نخست‌وزیر بریتانیا «کمکهایی را که ایران در تعقیب جنگ علیه دشمن مشترک و مخصوصاً در تسهیل وسایل حمل و نقل مهمات از ممالک ماوراء بحار به‌اتحاد جماهیر شوروی به‌عمل آورده» تصدیق نموده و موافقت کردند «کمکهای اقتصادی خود را تا حدامکان به‌دولت ایران ادامه بدهند». راجع به‌دوران بعد از جنگ نیز موافقت کردند که «هر نوع مسائل اقتصادی را که در پایان مخاصمات ایران با آن مواجه باشد، از طرف کنفرانسها یا مجامع بین‌المللی که برای مطالعهٔ امور اقتصادی بین‌المللی تشکیل یا ایجاد شود، با مسائل اقتصادی سایر ملل متحد مورد توجه کامل قرار گیرد.»

---

۲. همانجا.

ایرانیان گمان می‌کردند با دردست داشتن این همه سند و گواهینامه و دریافت لقب «پل پیروزی» خواهند توانست حال که جنگ در اروپا به‌پایان رسیده است تخلیهٔ خاک خود را از نیروهای بیگانه خواستار شوند تا بتوانند بر زخمهایی که چهار سال اقامت متنفقین بر پیکر ملت وارد ساخته است مرهم بگذارند و اقتصاد درهم ریخته خود را سروسامان بدهند. اما در عمل معلوم شد کار به‌این آسانی نیست و تازه اول مشکلات است.

۲. مسئلهٔ تخلیهٔ ایران از نیروهای بیگانه

دولت ایران در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۴ طی یادداشتهایی پیروزی در جنگ را به‌سه دولت بزرگ متفق تبریک گفت و ضمناً از فرصت استفاده کرده و خاطرنشان ساخت که به‌موجب مادهٔ ۵ پیمان سه جانبه و قولی که در کنفرانس تهران داده شده بود، پس از پایان مخاصمات در اروپا دیگر لزومی به‌ماندن نیروهای متفقین در ایران نیست و بهتر است هر چه زودتر خاک ایران را تخلیه کنند تا اوضاع کشور به‌حال عادی برگردد و بتوان چاره‌ای برای بهبود وضع فلاکت‌بار مردم یافت. این یادداشتها بی‌جواب ماند و متفقین اعتنایی به‌آن نکردند. فقط در ۱۹ تیر سفارت امریکا پاسخ داد: «عملیات فرماندهی خلیج فارس از اول ژوئن ۱۹۴۵ خاتمه یافته و از هم اکنون ترتیباتی برای تقلیل سریع عدهٔ سربازان امریکایی در ایران داده شده است و به‌محض اینکه مقتضیات وضعیت نظامی اجازه بدهد این عمل با سرعت هر چه تمامتر ادامه خواهد یافت.»

در کنفرانس پتسدام که از ۱۷ ژوئیه تا دوم اوت ۱۹۴۵ (۲۶ تیر تا ۱۱ مرداد ۱۳۲۴) بین سران سه کشور بزرگ ــ مارشال استالین نخست‌وزیر شوروی، پرزیدنت ترومن رئیس جمهور جدید امریکا، وینستون چرچیل (و سپس کلمنت اتلی نخست‌وزیر جدید انگلستان) ــ در حومهٔ پایتخت سابق رایش آلمان تشکیل شد، مسئلهٔ تخلیهٔ ایران از نیروهای بیگانه مطرح گردید اما شورویها به‌بهانهٔ اینکه هنوز جنگ با ژاپن خاتمه نیافته است با آن موافقت نکردند. لذا در اعلامیهٔ نهایی کنفرانس پتسدام چنین قید شد: «موافقت شد که سربازان متفقین فوراً از تهران عقب کشیده

شوند و مراحل بعدی عقب‌نشینی سربازان از ایران در گردهم‌آیی وزیران خارجهٔ سه کشور که در اول سپتامبر ۱۹۴۵ در لندن برپا خواهد شد مورد رسیدگی قرار گیرد.»[۳]

در دوم سپتامبر ۱۹۴۵ (۱۱ شهریور ۱۳۲۴) که ژاپن نیز به‌دنبال بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی بدون قید و شرط تسلیم شد و آتش جنگ در سراسر جهان خاموش گردید، دیگر بهانه‌ای برای ادامهٔ اشغال ایران باقی نمانده بود. لذا دولت ایران مجدداً طی یادداشت مورخ ۲۱ شهریور تقاضای خود را در مورد تخلیهٔ قوای بیگانه تکرار کرد. در کنفرانس وزیران خارجهٔ سه کشور بزرگ که چند روز قبل از آن در لندن تشکیل شده بود شورویها باز در این مورد به‌بهانه‌جویی پرداختند، تا اینکه ارنست بوین وزیر خارجه بریتانیا پیشنهاد کرد که تخلیهٔ ایران طبق مادهٔ پنجم پیمان سه جانبهٔ درست شش ماه پس از پایان جنگ با ژاپن، یعنی در دوم مارس ۱۹۴۶ (۱۲ اسفند ۱۳۲۴) خاتمه پذیرد. این پیشنهاد مورد موافقت وزیران خارجهٔ شوروی و امریکا قرار گرفت و سه دولت بزرگ طی یادداشتی تصمیم خود را به‌ایران اطلاع دادند.

هنوز بیست و چهار ساعت از صدور اعلامیهٔ کنفرانس لندن نگذشته بود که دسته‌های مسلحی از عناصر کمونیست در شهرهای آذربایجان دست به‌قیام مسلحانه زدند و با کمک و پشتیبانی ارتش سرخ ادارات دولتی و پاسگاههای ژاندارمری را اشغال کردند و تأسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان را اعلام داشتند. حزب توده بلافاصله پشتیبانی خود را از فرقهٔ دموکرات اعلام نمود و شعبهٔ آن در آذربایجان منحل و به‌فرقهٔ دموکرات ملحق گردید. در مدتی کوتاه عوامل فرقهٔ دموکرات توانستند بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ آذربایجان را در دست بگیرند و حکومت ترور و وحشت را برقرار سازند.

دولت ایران طی یادداشت مورخ ۲۶ آبان ۱۳۲۴ به‌مداخلهٔ مأموران کشوری و لشکری شوروی در امور داخلی ایران و حمایت از فرقهٔ دموکرات اعتراض کرد و در همان حال یک تیپ پیاده همراه با یک واحد تانک برای تقویت پادگان تبریز که در محاصرهٔ دموکراتها قرار گرفته بود فرستاد. اما نیروهای شوروی ستون مزبور را در شریف‌آباد، در حومهٔ قزوین متوقف ساختند و مانع از عبور آن گردیدند.

---

۳. اسناد کنفرانسهای تهران، یالتا، پتسدام، انتشارات پارت، تهران، ۱۳۶۰، صفحهٔ ۴۱۸.

علت اصلی این بهانه‌جوییهای شوروی مسئلهٔ نفت شمال بود که سال قبل امتیاز آن را از دولت ایران تقاضا کرده بود ولی در نتیجهٔ مبارزات دکتر مصدق با مخالفت مجلس روبرو و رد شده بود. اکنون شورویها می‌خواستند با تحت فشار قرار دادن دولت ایران به‌تکرار همان بازیهایی بپردازند که در کشورهای اروپای شرقی منجر به‌تبدیل کشورهای مزبور به‌دیکتاتوری کمونیستی زیر برچسب «دموکراسی توده‌ای» گردید. بدین جهت بدون اعتناء به‌اعتراضات ایران و متفقین غربی، هم چنان نقشه‌هایشان را دنبال می‌کردند.

در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ پادگان تبریز تسلیم شد و سیدجعفر پیشه‌وری صدر فرقهٔ دموکرات تأسیس حکومت خودمختار آذربایجان را اعلام کرد. مقارن این ایام شورش دیگری در کردستان به‌تحریک روسها صورت گرفت و حزب کومله کمونیستی کردستان (ک.ک.ک) تأسیس جمهوری دموکراتیک کردستان را در مهاباد اعلام کرد. ریاست جمهوری را قاضی محمد و فرماندهی ارتش را ملامصطفی بارزانی به‌عهده داشت که روسها به‌او درجهٔ ژنرالی داده بودند. افسران و سربازان کرد نیز همانند قشون دموکراتهای آذربایجان به‌اونیفورمهای روسی ملبس بودند. دموکراتهای آذربایجان از این تحولات اظهار شادمانی کردند و بلافاصله یک عهدنامهٔ دوستی و اتحاد بین دو حکومت امضا شد. بدین‌سان تجزیهٔ ایران عملاً تحقق می‌یافت و دولت مرکزی از جلوگیری آن ناتوان بود.

۳. پیشنهاد تشکیل کمیسیون سه‌جانبه

ابراهیم حکیمی نخست‌وزیر ضمن ارسال پیامهایی به‌رهبران سه کشور بزرگ، جریان را به‌اطلاعشان رساند و چون در همان هنگام دومین نشست وزیران امور خارجه در مسکو تشکیل شده بود ابراز تمایل کرد که شخصاً به‌پایتخت شوروی برود. اما کرملین اعتنایی به‌این تقاضا نکرد و با پیشنهاد تشکیل کمیسیون سه‌جانبه به‌منظور تحقیق محلی و یافتن راه‌حلی برای این مسئلهٔ پیچیده که لندن و واشینگتن عنوان کرده بودند نیز مخالفت ورزید.

ماجرای کمیسیون سه‌جانبه از این قرار بود که دولتهای انگلیس و امریکا یک

طرح یازده ماده‌ای به‌کنفرانس مسکو تسلیم کردند که ایران را تا حد یک مستعمره کاهش می‌داد. کمیسیون می‌توانست در یکایک کارهای ایران و مسائل آن روز جامعهٔ ما به‌دولت ایران دستور بدهد. بخشهای مهم طرح از این قرار بود:

۴ ـ از لحاظ حل و فصل اشکالات موجود بین دولت مرکزی ایران و بعضی از ایالات کشور، کمیسیون در تأسیس انجمنهای ایالتی و ولایتی طبق مقررات قانون اساسی ایران به‌آن دولت مشورت داده و کمک خواهد کرد.

۵ ـ توصیه‌های کمیسیون (که قبل از پیشنهاد به‌دولت ایران باید مورد تصویب سه‌دولت واقع شود) باید شامل کلیهٔ کشور ایران به‌انضمام آذربایجان بوده باشد.

۷ ـ کمیسیون نیز توصیه‌هایی در باب استعمال زبانهای اقلیت از قبیل عربی، ترکی و کردی بطور آزاد جهت تعلیم و منظورهای دیگر خواهد نمود.

۹ ـ سه دولت نامبرده مساعی کامل خود را به‌کار خواهند برد که دولت ایران را متقاعد سازند تا توصیه‌هایی را که از طرف کمیسیون بعمل می‌آید به‌صورت قانون درآورده و آنها را به‌موقع اجرا بگذارد.

۱۱ ـ اولین انتخابات ایالتی و ولایتی باید تحت نظر کمیسیون انجام گیرد.[۲]

این پیشنهاد را محرمانه به‌دولت ایران دادند و دولت حکیمی پنهان از مردم برای

۲. فکر قرار دادن ایران تحت نظارت سه دولت بزرگ در آن هنگام در محافل انگلیسی و امریکایی مطرح بود. دکتر میلسپو رئیس کل سابق دارایی ایران در خاطرات دوران جنگ جهانی دوم خود که در سال ۱۹۴۶ منتشر شده است می‌نویسد:

«بنظر می‌رسد بهتر باشد وظیفهٔ هدایت امور داخلی ایران به‌عهده سه دولت بزرگ واگذار شود. تا وقتی ایالات متحد امریکا، اتحاد شوروی و انگلستان نتوانند طریقهٔ مؤثری برای عملی ساختن این کار مهم بیابند، مشکل می‌توان دید که کار مناسب و سازنده‌ای با هر وسیله‌ای انجام‌پذیر باشد. اجرای اصول و شیوهٔ کار باید عملاً بوسیله یک کمیسیون سه‌جانبه نظارت شود تا به‌محض اینکه مسئله‌ای بوجود آید به‌فوریت و پیش از آنکه تبدیل به‌یک وضع پیچیده و اختلافات تلخ شود حل و فصل گردد».

امریکاییها در ایران، صفحهٔ ۲۳۸.

به‌کار بستن آن گردن نهاد. و فقط پیشنهاد کرد دو نماینده از ایران هم به‌این کمیسیون افزوده شود، یعنی شمار اعضای آن از سه به‌پنج افزایش یابد. لیکن ناگهان با انتشار خبر تشکیل این کمیسیون از سوی رادیو لندن و نوشتن روزنامه‌ها در ایران مردم آگاه شدند و دکتر مصدق از جایگاه نمایندگی مجلس برضد این کمیسیون برپا خاست. در ۱۶ دی ماه به‌ابتکار مصدق نامه‌ای به‌امضای چند تن از نمایندگان مجلس به‌حکیمی نخست‌وزیر نوشته شد که در آن گفته شد:

دولت حق اخذ هیچ گونه تصمیمی که جزئاً و کلاً، مستقیم یا غیر مستقیم دخالت یک یا چند دولت خارجی را در امور داخلی ایران تصریحاً یا تلویحاً بیان نماید، ندارد.

در جلسه ۱۹ دی ماه مجلس که به‌طور فوق‌العاده تشکیل شده بود، مصدق نطقی ایراد کرد و ضمن آن گفت:

ملت ایران باید اخبار مربوط به‌سیاست مملکت خود را از رادیوهای بیگانه بشنود. ولی وزارت خارجه نقشه‌های شومی راکه بر علیه مصالح و استقلال ایران ترسیم شده، حتی از نمایندگان مجلس مکتوم می‌کند. اگر این پیشنهاد خوب است و یا اینکه دولت در خوبی آن مردد است چرا آن را منتشر نکرد تا صاحبان حق یعنی افراد ملت بتوانند در مقدرات خود نظریاتی اظهار کنند و اگر بد است چرا وارد مذاکره شد و آن را همان روز اول رد نکرد؟

نظریات من این بود که بین دولت راجع به‌طرز اداره نمودن قسمتی از مملکت با یک عده از اهالی آنجا اختلاف حاصل شده است. قبلاً باید با اهالی محل داخل مذاکره شد، شاید اختلاف را بتوان با خود آنها حل کرد و چنانچه این طریق نتیجه نداد با دولت اتحاد جماهیر شوروی مذاکره کنیم که مانع مرتفع و اختلاف حل شود. بنابراین صلاح نیست که دولت انگلیس و امریکا به‌نام سه دولت با ما داخل مذاکره شوند... اظهار نخست‌وزیر این بود که دولت شوروی به‌بهانهٔ بعضی چیزها با ما داخل مذاکره نمی‌شود و من آن را قبول نکردم. زیرا دولت شوروی می‌خواهد در این مملکت دولت دیگری بر آن ترجیح داده نشود و این همان موازنهٔ سیاسی است که یک قرن وزراء با

ایمان ما به‌آن عمل نموده‌اند. دولت شوروی می‌خواهد که با ما روابط مستقیم داشته باشد نه اینکه دولت دیگری خود را قیم ما معرفی کند و دولت شوروی مجبور شود با قیم ما مذاکره کند... از اینکه دولت اتحاد جماهیر شوروی با این پیشنهاد (کمیسیون سه‌جانبه) موافقت نکرده است، ملت ایران سپاسگزار است و آن روزی که سه دولت با هم متفق شوند، کار ما تمام است...

من برای صلاح و صواب ملت ایران از آقای حکیمی خواهش می‌کنم بیش از این وقت مملکت را ضایع نکنند و فوراً از کار کناره‌گیری کنند. زیرا امروز دولتی لازم است که در بی‌طرفی او هیچ یک از همسایگان تردید نکنند و قادر باشند برای مشکلاتی که مملکت دچار آن شده است راه‌حلی پیدا کند. و اگر راه‌حل پیدا نشد تا سازمان ملل متحد در لندن هست چاره‌جویی کند.[۵]

سخنرانی مصدق رسوا کنندهٔ کامل طرح کمیسیون سه‌جانبه بود و پس از آن حتی نخست‌وزیر نتوانست از این کمیسیون دفاع کند و این طرح در نطفه نابود شد. مصدق تا این تاریخ خواهان حل قضیهٔ آذربایجان از راه گفتگوهای مستقیم با مردم آذربایجان و سپس دولت شوروی بود. لیکن در ۲۲ دی ماه ۱۳۲۴ نامه‌ای به‌نخست‌وزیر نوشت و درخواست کرد به‌هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد دستور داده شود تا موضوع ایران را در دستور کار سازمان ملل قرار دهد. و چون در این باره، کسانی به‌او خرده گرفتند که دو رأی ناهمگن داده است، پاسخ داد: «تا از طریق مذاکرات مأیوس نشویم مراجعه به‌سازمان ملل متحد را برخلاف صلاح مملکت می‌دانم لیکن اگر دولت نتواند قضیه آذربایجان را به‌طور مستقیم حل کند، تنها امیدی که برای ما هست همان طرح مسئله در سازمان ملل متحد است.»

سرانجام دولت حکیمی در ۳۰ دی ماه به‌تقی‌زاده سفیر ایران در لندن دستور داد شکایت ایران از شوروی را تسلیم دبیرکل موقت سازمان ملل متحد بکند و روز بعد استعفا داد.[۶]

۵. پارسا یمگانی، **کارنامهٔ مصدق**، انتشارات رواق ۱۳۵۷، صفحهٔ ۹۹ ـ ۱۰۱.
۶. همانجا، صفحه ۱۰۳.

۴. شکایت ایران از شوروی به‌سازمان ملل متحد

دولت جدید را قوام‌السلطنه تشکیل داد که سیاستمداری سالخورده بود و در منطقهٔ اشغالی شوروی املاک وسیعی داشت و چنین وانمود می‌کرد که نظر مساعدی نسبت به‌مسکو دارد. به‌محض اینکه مجلس نسبت به‌قوام ابراز تمایل کرد و او به‌تشکیل کابینه‌اش پرداخت، روزنامه دیلی‌تلگراف خبری منتشر کرد مبنی بر اینکه نخست‌وزیر جدید قصد دارد شکایت ایران را از سازمان ملل متحد پس بگیرد و مستقیماً با شورویها به‌مذاکره پردازد. اما تقی‌زاده پیشدستی کرد و قبل از آنکه چنین دستوری احتمالاً به‌او برسد، شکایت ایران را در ۷ بهمن به سرگلادوین جب دبیرکل موقت سازمان ملل تسلیم کرد.[۷] نظر به‌اینکه شکایت ایران از شوروی نخستین موضوعی بود که در شورای امنیت مطرح می‌شد، محافل سیاسی و مطبوعاتی جهان توجه خاصی به‌آن معطوف داشتند و همه منتظر بودند ببینند این سازمان نوبنیاد در حل اختلافات بین‌المللی و برقراری صلح و امنیت در جهان چه خواهد کرد و چه مزیتی بر سلف خود، جامعهٔ ملل خواهد داشت. در جلسهٔ ۳۰ ژانویه (۱۰ بهمن) مجمع عمومی سازمان ملل متحد، تقی‌زاده نطقی ایراد کرد و ضمن آن اظهار داشت:

> ایران یکی از اعضای سازمان ملل متحد است که در دوران جنگ با کمال وفاداری کلیهٔ منابع خود را برای پیروزی در دسترس متفقین گذاشت تا آنجا که لقب پل پیروزی گرفت. ایران در این خدمات انتظار پاداشی نداشت جز آنکه ملل بزرگ به‌تعهدات خود که در پیمان سه‌جانبه و اعلامیه تهران به‌آنها اشاره شده است عمل کنند.

---

۷. صبح روز ۷ بهمن ۱۳۲۴ که تقی‌زاده با سرگلادوین جب دبیرکل موقت سازمان ملل متحد در لنکاسترهاوس وعدهٔ ملاقات داشت، تلگراف رمز مفصلی از تهران واصل شد. تقی‌زاده، آقای عزالدین کاظمی دبیر سوم و متصدی رمز سفارت را با تلگراف مزبور محترمانه در اتاقش زندانی ساخت و دستور داد تلفن او را هم قطع کنند و سپس به‌ملاقات دبیرکل سازمان رفت و شکایت ایران را تسلیم کرد و وقتی مطمئن شد در دفتر دبیرخانه ثبت شده است به‌سفارت برگشت و از مضمون تلگراف رمز آگاه شد. اظهارات آقای دکتر عزالدین کاظمی به‌نگارنده.

اکنون ایران دورانی را می‌گذراند که بسی پرتشویش است. وضع ایران اکنون مشمول ماده ۱۴ اساسنامهٔ سازمان شده و محقق است که وظیفه حل این مسئله به‌این سازمان که برای همین مقاصد تشکیل شده محول می‌گردد و اگر این مسئله بزودی حل نشود باید آشکارا عرض کنم که این خود یک آزمایش روشنی برای ایفای وظیفه مجمع است و میزان اعتماد و اطمینان کامل ملل کوچک را نسبت به‌قضاوت ملل بزرگ دربارهٔ خود می‌رساند.

پاسخ آندره ویشینسکی نمایندهٔ شوروی چنین بود:

هیئت نمایندگی شوروی اظهارات هیئت نمایندگی ایران را راجع به‌اینکه دولت اتحاد جماهیر شوروی به‌وسیلهٔ مأمورین و نیروهای مسلح خود در امور داخلی ایران مداخله می‌نماید بی‌اصل و اساس تلقی کرده و حضور قوای شوروی در ایران را به‌موجب قرارداد ۲۶ ژانویه ۱۹۲۱ و پیمان انگلیس و ایران و شوروی مورخ سال ۱۹۴۲ کاملاً قانونی می‌داند. دربارهٔ قضیهٔ آذربایجان پیش‌آمدهای اخیر در این منطقه به‌هیچ وجه با حضور نیروهای شوروی در ایران بستگی نداشته و کاملاً جنبه داخلی دارد. اهالی این ناحیه میل دارند از خودمختاری ملی خویش برخوردار شوند و در ضمن ضمیمه ایران باشند.

مجمع عمومی مسئله ایران را به‌شورای امنیت احاله کرد. در نخستین جلسهٔ شورای امنیت پس از مشاجرهٔ شدیدی که بین تقی‌زاده و ویشینسکی رخ داد و نماینده شوروی همان استعداد و سوءنیتی را که ضمن محاکمات بزرگ مسکو به‌عنوان دادستان به‌کار برده بود، اکنون در صفحه بین‌المللی نشان می‌داد، شورای امنیت قطعنامه‌ای را که ارنست بوین وزیر خارجهٔ انگلیس پیشنهاد کرده بود، تصویب کرد. این قطعنامه به‌دولتین ایران و شوروی توصیه می‌کرد به‌مذاکرات مستقیم مبادرت ورزند. قوام که منتظر نتیجه مذاکرات شورای امنیت بود، دیگر وقت را تلف نکرد و در ۲۹ بهمن در رأس هیئتی رهسپار مسکو شد. اما قبل از عزیمت زمینه را برای پاکسازی ارتش و شهربانی از عناصر مشهور به‌طرفداری از انگلیس فراهم کرد و اجازه بازگشایی کلوپ حزب توده را که از زمان دولت

صدرالاشراف تحت اشغال ژاندارمها بود، داد که این عمل در آستانهٔ سفر وی به‌شوروی خود چراغ سبزی بشمار می‌رفت.

در مسکو استالین شرایط خود را به‌این شرح اعلام کرد: در صورت شناسایی خودمختاری آذربایجان و موافقت با تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی برای بهره‌برداری از نفت شمال ایران، ارتش سرخ استانهای مرکزی ایران را تخلیه خواهد کرد ولی استانهای شمالی را تا هر وقت مقتضی بداند به‌موجب ماده هشتم معاهده ۱۹۲۱ در اشغال خواهد داشت. لندن با اعلام اینکه تخلیه قوای انگلیسی در دوم مارس خاتمه خواهد یافت واکنش نشان داد. قوای امریکایی قبل از پایان سال ۱۹۴۵ ایران را بکلی تخلیه کرده بودند.

در ۶ مارس ۱۹۴۶ (۱۶ اسفند ۱۳۲۴) یعنی فردای روزی که چرچیل نطق پر سر و صدای خود را دربارهٔ پردهٔ آهنین در فولتون امریکا ایراد کرد، واشینگتن اعلام داشت که سفیر آن کشور در مسکو طی یادداشتی از دولت شوروی دعوت کرده است که نیروهای خود را هر چه زودتر از ایران فرا بخواند. دولت شوروی به‌این هشدار نه تنها ترتیب اثر نداد، بلکه در نهم مارس در حالی که قوام بدون پذیرفتن توقعات کرملین عازم ایران بود واحدهای شوروی به‌سوی تهران به‌حرکت در آمدند. هنوز شش ماه از تسلیم ژاپن نگذشته بود که یکبار دیگر خطر جنگ دنیا را تهدید می‌کرد. در ۱۹ مارس (۲۹ اسفند) دولت ایران یکبار دیگر به‌شورای امنیت ــ که اکنون به‌نیویورک منتقل شده بود ــ شکایت کرد و باقی ماندن ارتش سرخ را در ایران تهدیدی به‌صلح جهان نامید.[۸]

کرملین به‌قوام فشار آورد که از طرح این شکایت خودداری کند ولی دولت ایالات متحد اعلام کرد که هرگاه ایران شکایتش را پس بگیرد، آن دولت رأساً آن را مطرح خواهد ساخت. در ۲۷ مارس (۷ فروردین ۱۳۲۵) گرومیکو نمایندهٔ شوروی در سازمان ملل که موفق نشده بود شورای امنیت را وادار به‌اعلام عدم صلاحیت در رسیدگی به‌قضیهٔ ایران بکند یا دست کم مذاکره دربارهٔ این قضیه را تا ۱۰ آوریل به‌تعویق افکند، اعلام داشت که من‌بعد در مذاکرات شورای امنیت مربوط به‌ایران شرکت نخواهد کرد. این عمل تحریک‌آمیز هدفی جز حفظ صورت ظاهر نداشت

۸. آندره فونتن، تاریخ جنگ سرد، جلد ۱، ص ۳۶۱.

زیرا دولت شوروی بخوبی فهمیده بود که امریکاییها جدّی صحبت می‌کنند و قصد مماشات‌ندارند،بخصوص که در این میان پیامی اولتیماتوم مانند در ۲۱ مارس از سوی پرزیدنت ترومن به‌مارشال استالین ارسال شد و رئیس جمهور امریکا در این پیام پس از اشاره به‌مفاد پیمان سه‌جانبه که تخلیه قوای بیگانه را از خاک ایران در مدتی که زیاده از شش ماه از خاتمه جنگ نباشد مقرر داشته بود، اشعار می‌داشت:

«علت غائی اعزام ارتش متفقین به‌ایران این بود که لوازم و مهمات جنگی به‌روسیه فرستاده شود و قسمت عمدهٔ مهمات مزبور از امریکا ارسال شد تا شورویها بتوانند در مقابل آلمانیها مقاومت نموده آنها را شکست بدهند. دولت امریکا هزاران کامیون و هواپیما و میلیونها تن ملزومات و مهمات از راه ایران به‌شوروی فرستاد. وقتی جنگ بپایان رسید ارتش امریکا از ایران خارج شد و ارتش انگلیس نیز در سر موعد مقرر ایران را تخلیه کرد. مردم و دولت امریکا متوقع بودند که شورویها هم همین کار را بکنند و چون نکرده‌اند دولت ایالات متحد تقاضا دارد که ارتش شوروی طبق مفاد پیمان سه‌جانبه تا یک هفته دیگر شروع به‌تخلیهٔ ایران بنماید و تا شش هفتهٔ دیگر تمام ارتش خود را از ایران خارج نماید و اگر چنین نکند به‌ارتش امریکا دستور داده خواهد شد که به‌ایران مراجعت نماید».[۹]

با توجه به‌اینکه ایالات متحد امریکا در آن هنگام تنها کشوری بود که بمب اتمی داشت و رئیس جمهورش در دفاع از ایران کاملاً مصمم بنظر می‌رسید، رادیو مسکو در ۴ فروردین ۱۳۲۵ اطلاعیهٔ رسمی دولت شوروی را منتشر ساخت مشعر بر اینکه «فرماندهی ارتش شوروی در ایران معتقد است که اگر اتفاق غیر مترقبه‌ای روی ندهد، تخلیهٔ کامل ایران از ارتش سرخ در عرض پنج الی شش هفته خاتمه خواهد یافت.» دو روز بعد نیز ایوان سادچیکوف سفیر جدید شوروی در تهران به‌قوام اطلاع داد که در صورتی که با تشکیل یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی ــ که ۵۱ درصد سرمایه‌اش متعلق به‌شوروی و ۴۹ درصد آن متعلق به ایران باشد ــ موافقت

۹. ترومن برای نخستین بار در مصاحبهٔ مطبوعاتی ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ اولتیماتومی را که در بحبوحهٔ بحران آذربایجان به‌استالین داده بود فاش کرد. سپس در اعلامیه‌ای که در ۱۹۵۷ یک سال پس از انتشار خاطراتش منتشر ساخت دربارهٔ اولتیماتوم مزبور توضیحات اضافی داد.

کند و با رهبران حکومت خودمختار آذربایجان ترتیبات مسالمت‌آمیزی بدهد، نیروهای روسی تا ۹ مه (۱۹ اردیبهشت) کلیهٔ خاک ایران را تخلیه خواهند کرد.

نخست‌وزیر ایران موافقتش را مشروط به این کرد که تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی به‌تصویب مجلس پانزدهم برسد که ظرف هفت ماه پس از تخلیهٔ کامل خاک ایران تشکیل خواهد شد. در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ موافقتنامه‌ای در سه ماده به‌این شرح بین قوام و سادچیکوف به‌امضا رسید:

مذاکراتی که از طرف نخست‌وزیر ایران در مسکو با اولیاء دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز و در تهران پس از ورود سفیر کبیر شوروی ادامه یافت، در تاریخ پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ مطابق با چهارم آوریل ۱۹۴۶ به‌نتیجهٔ زیر رسید و در کلیهٔ مسائل موافقت کامل حاصل شد.

۱ ـ قسمتهای ارتش سرخ از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ یعنی یکشنبه چهارم فروردین ۱۳۲۵ ظرف یک ماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه می‌کنند.

۲ ـ قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضاء مدت هفت ماه برای تصویب به‌مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.

۳ ـ راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است، ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات برطبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت به‌اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.

به‌دنبال امضای این موافقتنامه آخرین واحدهای ارتش سرخ تا اواخر اردیبهشت ۱۳۲۵ خاک ایران را ترک نمودند و سلاحهای سنگین و توپخانهٔ صحرایی را که به‌دموکراتها داده بودند نیز پس گرفتند و با خودشان بردند.[۱۰]

۱۰. آندره فونتن، **تاریخ جنگ سرد**، جلد ۱، صفحهٔ ۳۶۱.

۵. نجات آذربایجان به‌دست حکومت مرکزی

در تیر ماه ۱۳۲۵ اعتصاباتی در مناطق نفت‌خیز خوزستان که در اختیار شرکت نفت انگلیس و ایران بود روی داد که به‌زدوخورد و کشتار انجامید. بوین بی‌درنگ مسؤولیت این حوادث را به‌گردن حزب توده و در پس آن دولت شوروی گذاشت و دولت انگلیس یک تیپ از قوای خود را به‌بصره فرستاد که در آن سوی شط‌العرب آرایش جنگی به‌خود گرفت. قوام در ۱۲ مرداد طی یادداشتی بشدت به‌این لشکرکشی اعتراض کرد و خواستار عقب‌نشینی نیروی مزبور شد. ضمناً در اجرای سیاست چپگرانهٔ ظاهری‌اش سه وزیر از اعضای حزب توده را وارد هیئت وزیران کرد. هم چنین در تهران حکومت نظامی اعلام کرد و دستور بازداشت تعدادی از شخصیتهای هوادار انگلیس از جمله سیّدضیاء را داد. در این هنگام عشایر جنوب کشور نیز که ظاهراً از جانب عمال شرکت نفت تحریک شده بودند دست به‌شورش زدند و همان حقوق و امتیازاتی را که قوام برای دموکراتهای آذربایجان قایل شده بودند مطالبه کردند و به‌وی اخطار کردند که هر چه زودتر وزیران توده‌ای را از دولت اخراج کند.

معلوم نیست که شورش عشایر فارس با موافقت پنهانی قوام صورت نگرفته باشد. مسکو که بشدت نگران شده بود خواستار تشکیل فوری مجلس و تصویب موافقتنامهٔ نفت گردید. قوام پس از برکناری وزیران توده‌ای در پاسخ اظهار داشت که تا زمانی که مقامات محلی آذربایجان مانع از فعالیت احزاب سیاسی موافق دولت مرکزی می‌شوند، انتخابات مقدور نیست. این استدلال قابل قبول بود مضافاً که انگلیسیها و امریکاییها ابتدا در پرده و سپس بتدریج به‌صورت آشکار تهدید به‌باز گرداندن نیروهایشان به‌ایران می‌کردند.

دولت امریکا در اواخر فروردین ۱۳۲۵ سفیر جدیدی به‌نام جورج آلن به‌تهران فرستاده بود که به‌محض ورود چند سخنرانی و مصاحبهٔ مطبوعاتی دربارهٔ حقانیت و مظلومیت ایران در برابر ابرقدرت شوروی کرد و ضمناً مستشاران نظامی امریکایی را تشویق به‌تقویت هر چه بیشتر ارتش ایران نمود. در خلال ایامی که قوام به‌ظاهر سیاست چپگرایانه در پیش گرفته بود و دموکراتهای آذربایجان و حزب توده

را بازی می‌داد، مستشاران امریکایی توانستند ارتش را تجهیز و تقویت نموده قادر به‌حمله به‌دموکراتها و نجات آذربایجان بنماید.

قوام در آذر ماه ۱۳۲۵ تصمیم گرفت واحدهای ارتش را برای باز پس گرفتن آذربایجان بفرستد. او در عین حال دبیرکل سازمان ملل متحد را از قصد خود مطلع کرد و سپس برای آنکه از خود رفع مسؤولیت کرده باشد به‌عنوان استراحت به‌املاک خود در لاهیجان رفت. شورویها که قوای مهمی در مرزهای شمالی ایران متمرکز کرده بودند و سفیرشان مرتب به‌تهران هشدار می‌داد، کوچکترین اقدامی به‌نفع دموکراتها نکردند و تجزیه‌طلبان در عرض چند روز خرد و نابود شدند. پیشه‌وری «باش وزیر» آذربایجان به‌شوروی گریخت و چندی بعد در یک تصادف اتومبیل درگذشت. بارزانی نیز همراه با هزار جنگجوی مسلح کرد از حاشیه مرز ترکیه عبور کرد و به‌روسیه رفت. به‌دنبال نجات آذربایجان سرکوبی شدید عناصر کمونیست و چپگرای ایرانی آغاز شد و سران حکومتهای دست نشاندهٔ آذربایجان و کردستان که موفق به‌عبور از مرز و فرار به‌شوروی نشده بودند به‌چوبهٔ دار سپرده شدند.

باید تصدیق کرد که نقش قوام در حل مسئلهٔ آذربایجان قابل انکار نیست. این سیاستمدار کهنه‌کار که شاه قلباً از او واهمه داشت و کارشکنی می‌کرد، با وجود نظامی هوشمندی چون سرلشکر رزم‌آرا که ریاست ستاد ارتش را با هزاران آرزو برای کسب قدرتهای بعدی برعهده داشت و در زمانی که حزب توده با سازمان منظم در سراسر کشور قدرت زیادی بدست آورده بود، توانست با ترفند سیاسی سه نفر از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب توده را وارد هیئت دولت کند. قوام با این کار دوستان فراوانی را از دست داد ولی با همین بازیهای سیاسی موجبات پیروزی خود را فراهم کرد.

دلیری و تردستی او در سیاست تا آنجا بود که به رغم قانون ۱۱ آذر ۱۳۲۳ که نخست‌وزیران و وزیران را از هرگونه مذاکره با دول خارجی درباره امتیاز نفت منع کرده و برای متخلفین مجازات قایل شده بود موافقتنامهٔ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ را با سفیر شوروی امضا کرد. سپس مجلس دست‌نشاندهٔ او به اشارهٔ خودش آن موافقتنامه را کأن لم‌یکن اعلام نمود.[۱۱]

---

۱۱. قوام که بخوبی می‌دانست امضای موافقتنامه با شورویها برخلاف نص صریح قانون مصوب ۱۱ آذر ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی است، به‌روزنامه‌های موافق دولت دستور داده بود

شک نیست که فشار امریکاییها و سازمان ملل متحد و اولتیماتوم ترومن به‌استالین نقش اساسی در این جریان داشت، اما نمی‌توان سهم قوام را نادیده گرفت. شخصیتی که او در مذاکرات با استالین نشان داد به‌مناسبت آنکه مطلقاً با حالت ضعف و زبونی سخنی بر زبان نیاورد و رفتارش مغرورانه بود، قابل ملاحظه است، چون معلوم نیست که غرب با خسارات فراوانی که از جنگ جهانی دوم دیده بود حاضر می‌بود بر سر آذربایجان جنگ جهانی سوم را آغاز کند. خلاصه آنکه در مورد طرح مسئله آذربایجان از جانب ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد که نخستین برخورد بلوک غرب و شرق پس از جنگ جهانی دوم است، نقش عمده‌ای که قوام با پشتیبانی سازمان ملل متحد و دولت امریکا در حفظ حقوق ایران ایفا کرد، قابل انکار نیست.[۱۲]

بدین‌سان استقلال و تمامیت ارضی ایران محفوظ ماند و شورویها تقریباً از صحنه سیاست ایران خارج شدند و مسلم شد که ایران و ترکیه هرگز در بلوک کمونیست ادغام نخواهند شد. اما در همان حال یک مبارزهٔ پنهانی بین انگلیس و امریکا بر سر سلطه و نفوذ بر ایران آغاز گردید. انگلیسیها که تا آن زمان ایران را شکارگاه اختصاصی خود می‌دانستند می‌کوشیدند به‌هر قیمتی شده منافع و امتیازاتشان را حفظ نمایند. اما امریکاییها تلاش می‌کردند به‌انواع گوناگون در ایران رخنه نمایند و در نهایت سهمی از نفت ایران را به‌دست آورند. اگر چه حکومتهایی که در سالهای بعد از جنگ در ایران روی کار آمدند همه کم و بیش تحت نفوذ انگلیس و مآلاً جهان غرب قرار داشتند اما هیچ کدام جرأت نمی‌کردند این گرایش خود را علناً ابراز کنند و سیاست رسمی خود را «حفظ موازنه و داشتن مناسبات حسنه با کلیهٔ دول متحابه» اعلام می‌کردند.

بجای موافقتنامه واژهٔ «مقاوله‌نامه» را بکار برند، همانطور که سالها بعد در ۱۳۵۹ موافقتنامه با دولت امریکا دربارهٔ آزادی گروگانهای سفارت برای اینکه نیاز به‌تصویب مجلس نداشته باشد «بیانیهٔ الجزایر» نامیده شد.

۱۲. بزرگترین خبط قوام در تاریخ سیاسی معاصر ایران قبول نخست‌وزیری در ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۱ بود که به اغوای اشرف پهلوی و مادر شاه و فرستادگان انگلیس فریب خورد و پس از پنج روز صدارت بی‌مسمی با فضاحت از کار کناره گرفت و آبروی خود را برباد داد.

۶. جنگ سرد با ابرقدرت شوروی

پس از ختم غائلهٔ آذربایجان، انتخابات پانزدهمین دورهٔ مجلس شورای ملی در زمستان ۱۳۲۵ انجام گرفت و اکثریت نمایندگان از حزب دموکرات ایران به‌رهبری قوام‌السلطنه به‌مجلس راه یافتند. یک اقلیت سی و پنج نفری نیز به‌زور دربار و ارتش به‌نمایندگی انتخاب شدند. اما به‌علت آزاد نبودن انتخابات، شخصیتهای ملی و نیز کاندیداهای حزب توده نتوانستند به‌مجلس جدید راه یابند. حزب توده که در اثر وقایع آذربایجان بسیار تضعیف شده بود تشکیلات خود را برهم زده و برای تصفیهٔ حزب یک هیئت اجرایی موقت تشکیل داده بود و دیگر یک نیروی سیاسی سرنوشت‌ساز بشمار نمی‌رفت. در چنین شرایطی واضح بود که موافقتنامهٔ قوام ــ سادچیکوف دربارهٔ نفت که در محیط ترس و ارعاب امضا شده بود هرگز به‌تصویب مجلس نخواهد رسید و عملی نخواهد شد. با این وصف به‌محض اینکه مجلس پانزدهم در تیر ماه ۱۳۲۶ گشایش یافت، سفارت شوروی طرح قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را به‌قوام تسلیم کرد و خاطرنشان ساخت که دولت شوروی تعهدات خود را در مورد تخلیهٔ ایران طبق موافقتنامهٔ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ به‌موقع انجام داده و اینک بر دولت ایران است که هر چه زودتر لایحهٔ مربوط به‌نفت شمال را به‌مجلس تسلیم کند. شش روز بعد قوام پاسخ داد که طرح پیشنهادی را نپسندیده است و در وضعی نیست که مجلس را وادار به‌تصویب آن بنماید. سفارت شوروی در یادداشت ششم شهریور، قوام را به «بازگشت به‌سیاست خصومت‌آمیز و تبعیض علیه اتحاد جماهیر شوروی» متهم کرد.

نارضایتی شورویها را نطقهای جورج آلن سفیر امریکا تشدید می‌کرد که آشکارا ایرانیان را به‌رد موافقتنامهٔ نفت تشویق می‌کرد. در ۱۹ شهریور سادچیکوف یادداشت جدیدی برای قوام فرستاد و به‌او هشدار داد که چنانچه مجلس موافقتنامهٔ را رد کند، شوروی ایران را دشمن خود شناخته تلافی خواهد کرد. اما همهٔ این تهدیدها بی‌فایده بود و ایرانیان حاضر نبودند این اسب تروا را به‌کشورشان راه دهند.

قوام در جلسهٔ ۲۹ مهر ۱۳۲۶ مجلس نطق مفصلی ایراد کرد و ضمن تشریح اوضاع و احوالی که منجر به‌امضای موافقتنامهٔ نفت شمال با شوروی شده بود،

تصمیم نهایی را به‌مجلس واگذاشت. مجلس شورای ملی در جلسهٔ روز بعد با اکثریت ۱۰۲ رأی موافق در برابر ۲ رأی مخالف مادهٔ واحدهٔ زیر را تصویب کرد:

الف ــ نظر به‌اینکه آقای نخست‌وزیر با حسن‌نیت از قانون آذر ماه ۱۳۲۳ استنباط درستی نکرده‌اند و مجلس ایران استنباط فوق‌الذکر را مطابق مفهوم واقعی قانون فوق‌الذکر تشخیص نمی‌دهد، موافقتنامهٔ نفت ایران و شوروی کأن‌لم‌یکن فرض می‌شود.
ب ــ دولت ایران در ظرف پنج سال در نواحی شمال تفحص کامل کند و مناطق نفت‌خیز را معلوم سازد تا مجلس طریقهٔ استفاده از این ثروت ملی را به‌وسیلهٔ قانون معین کند.
ج ــ امتیاز نفت به‌بیگانگان و ایجاد هر شرکتی که خارجیها در آن سهیم باشند ممنوع است.
د ــ در صورتی که وجود نفت به‌مقدار قابل استفاده مسلم شود، دولت می‌تواند در باب فروش محصول آن با اتحاد جماهیر شوروی وارد مذاکره شود و نتیجه را به‌اطلاع مجلس برساند.
هـ ــ دولت مکلف است در کلیهٔ مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به‌منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است بخصوص راجع به‌نفت جنوب به‌منظور استیفای حقوق ملی، مذاکرات و اقدامات لازمه را بعمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجهٔ آن مطلع سازد.[۱۳]

این تصمیم مجلس شورای ملی موجب خشم شورویها و خشنودی امریکاییها و نارضایتی انگلیسیها شد. خشم شوروی از این بود که در اثر اجبار به‌تخلیهٔ ایران و رها کردن دموکراتهای آذربایجان، وسیلهٔ فشارش را از دست داده بود و اکنون در اثر تغییر اوضاع بین‌المللی دیگر نمی‌توانست امیدی به‌دست یافتن به‌نفت شمال ایران داشته باشد.

۱۳. فؤاد روحانی، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۲، صفحهٔ ۷۰.

خشنودی ایالات متحد از این بود که با ارسال اولتیماتوم توانسته است شورویها را وادار به‌تخلیهٔ ایران سازد و از تبدیل آن به‌یکی از کشورهای پشت پرده جلوگیری کند. در روزهای قبل از طرح لایحهٔ نفت شمال در مجلس، جورج آلن سفیر آن کشور در ایران علناً اظهار داشته بود: «ایرانیان صاحب‌خانه و مختار در امور کشور خود می‌باشند و آزادی کامل برای رد یا قبول موافقتنامهٔ قوام ـ سادچیکوف دارند. اما اگر تصمیم به‌رد کردن آن بگیرند دولت امریکا در مقابل هرگونه رویهٔ تهدید و ارعابی که شورویها پیش بگیرند به‌ایران کمک و مساعدت خواهد کرد.» مضافاً که امریکا توانسته بود برای نخستین بار در ایران که تا آن زمان شکارگاه اختصاصی انگلیسیها بشمار می‌رفت، جای پایی برای خودش باز کند.

و اما نارضایتی انگلستان از آن بود که از ابتدا با اعطای امتیاز نفت شمال به‌شورویها مخالفت جدی نکرده بود و می‌خواست با این کار خود منافعش را در نفت جنوب حفظ کند، و اکنون از تصویب تبصره در مورد استیفای حقوق ایران از نفت جنوب نگران بود که مبادا آتش ناسیونالیسم ایرانیان نیز مانند سایر کشورهای جهان سوم شعله‌ور شود و منافعش در ایران به‌خطر بیفتد.

در چنین شرایطی بود که قوام در ۱۴ آبان ۱۳۲۶ تصمیم مجلس را به‌اطلاع سفیر شوروی رساند و علت آن را مغایرت «مقاوله‌نامه» با قانون ۱۱ آذر ۱۳۲۳ ذکر کرد. سادچیکوف در ۲۸ آبان پاسخ داد که موافقتنامهٔ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ امتیاز بشمار نیامده بلکه مربوط به‌تأسیس یک شرکت مختلط نفت بوده که مورد تصویب شاه نیز قرار داشته است. سپس دولت ایران را به‌سه تخلف اساسی متهم کرد: خودداری از امضای قراداد رسمی، یک سال تأخیر در تسلیم لایحهٔ مربوطه به‌مجلس پس از مهلت هفت ماهه‌ای که در موافقتنامه پیش‌بینی شده بود؛ و مهمتر از همه اینکه در حالی که شرکت نفت ایران و انگلیس در جنوب مشغول فعالیت است، کأن‌لم‌یکن کردن موافقتنامهٔ نفت شمال یک تبعیض آشکار نسبت به‌اتحاد جماهیر شوروی است. و افزود که با توجه به‌موارد فوق دولت شوروی علیه رفتار خصمانهٔ دولت ایران اعتراض می‌کند و در مورد عواقب آن هشدار می‌دهد.

قوام پاسخ داد که قانون ۱۱ آذر ۱۳۲۳ امضای هرگونه امتیازنامه‌ای را منع کرده بود و چون حکومت او گمان می‌کرده که مذاکره دربارهٔ تشکیل شرکت مختلط و فروش نفت بلامانع است، دست به‌چنین کاری زده است اما وقتی مسئله را به‌مجلس

ارجاع کرده مورد تأیید قرار نگرفته و چون تصمیم نهایی با مجلس است لذا تقصیری متوجه او نیست. قوام اتهام تبعیض را بشدت رد کرد و هرگونه تهدید و فشار و ناسزاگویی رادیو مسکو و روزنامه‌های شوروی را محکوم ساخت.[۱۴]

در ماههای بعد تیرگی روابط بین دو کشور به‌منتها درجه رسید. دولت شوروی یک سلسله یادداشتهای تهدیدآمیز فرستاد و ایران را متهم کرد که خاک خود را به‌پایگاهی برای حمله به شوروی مبدل ساخته است و با اشاره به‌مواد ۵ و ۶ عهدنامهٔ دوستی ۱۹۲۱، دولت ایران را تهدید کرد که قشون وارد خاک ایران خواهد کرد و مناسبات سیاسی بین دولتین را قطع خواهد نمود. ضمناً بازرگانی خود را به‌حداقل کاهش داد و خط کشتیرانی باکو - انزلی را تعطیل کرد و قسمتی از تأسیسات شیلات شمال را برچید و مبارزهٔ تبلیغاتی شدیدی را علیه رژیم ایران آغاز نمود.

تبلیغات شوروی علیه ایران بر دو پایه بود: میلیتاریسم و مستشاران امریکایی. وقتی که قرارداد مربوط به‌استخدام مستشاران نظامی امریکا در ارتش ایران مشهور به «قرارداد جم - آلن» در ۱۴ مهر ۱۳۲۶ امضا شد، شورویها آن را بشدت به‌باد حمله گرفتند و در یادداشت مورخ ۱۱ بهمن ۱۳۲۶ نیز اعتراض کردند که چون هرگونه آموزش ارتش ایران به‌مستشاران امریکایی واگذار شده است، در نتیجه ایالات متحد موقعیت ممتازی در ایران بدست آورده است و ارتش ایران دیگر یک ارتش مستقل نیست بلکه تحت نفوذ امریکاییان قرار دارد. یادداشت مزبور نگرانی دولت شوروی را از تأسیسات نظامی در مرزهای آن کشور تحت نظر افسران امریکایی ابراز می‌داشت و انعقاد قرارداد مزبور را مغایر با عهدنامهٔ دوستی ۱۹۲۱ می‌شمرد و اظهار امیدواری می‌کرد که ایران هر چه زودتر به‌این وضع غیر عادی خاتمه بدهد.[۱۵]

دولت ایران در پاسخ مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۲۶ ادعاهای فوق را رد کرد و اتهامات وارده را بی‌اساس دانست و توضیح داد که قرارداد منعقده تنها دربارهٔ استخدام تعدادی مستشار نظامی امریکایی است که «خدمات آنان فقط جنبه مشورتی دارد» و به‌آنان اجازه داده نمی‌شود در طرحها و عملیات تاکتیکی یا استراتژیکی اظهارنظر

۱۴. روح‌الله رمضانی Iran's Foreign Policy 1941 - 1973 انتشارات دانشگاه ویرجینیا ۱۹۷۵، صفحهٔ ۱۶۹.

۱۵. همانجا، صفحه ۱۷۰.

کنند. یادداشت جوابیهٔ ایران نیاز مبرم ارتش ایران به‌سلاحهای جدید را به‌خاطر صدماتی که در دوران جنگ به‌آن وارده شده بود متذکر می‌شد و خاطرنشان می‌ساخت که قبلاً برای خرید اسلحه به‌شوروی مراجعه کرده ولی به‌واسطهٔ گران بودن جنگ‌افزارهای روسی معامله سر نگرفته است. در مورد ایجاد تأسیسات نظامی در مرز شوروی نیز پاسخ می‌داد که به‌هیچ خارجی اجازهٔ عملیات در مناطق مزبور را نداده است و فقط مستشاران بیگانه‌ای که در استخدام دولت ایران هستند به‌عکسبرداری پرداخته‌اند. ضمناً دولت ایران فرصت را مغتنم دانسته از شوروی گلایه کرد که چرا ماجراجویان و خائنان را مورد حمایت قرار داده و از شورش دموکراتها علیه دولت مرکزی پشتیبانی کرده و پس از شکست دموکراتها مرزهایش را بازگذارده و به‌آنان پناه داده است و هنوز هم طبق مدارک غیر قابل انکار عناصر مزبور را مورد حمایت قرار می‌دهد و از طریق رادیوهای مسکو و باکو و رادیوی سری فرقهٔ دموکرات که مسلماً در قفقاز قرار دارد، به ایران حمله می‌کند. در خاتمهٔ یادداشت مزبور قید شده بود که رفتار مساعد دولت شوروی با پیشه‌وری و یاران او و کردهای بارزانی، گروههای مزبور را به‌فکر نقشه‌های تجاوزکارانه به‌خاک ایران می‌اندازد.[۱۶]

دولت شوروی در یادداشت مورخ ۴ فروردین ۱۳۲۷ دوباره همان اتهامات سابق را تکرار کرد و بکلی منکر نقش خود در غائلهٔ آذربایجان شد و آن را «قصه‌های بدخواهانه» نامید. دولت ایران در یادداشت ۱۲ فروردین آن سال نکات جدیدی را مطرح کرد. اولاً منکر این ادعا شد که در سال ۱۳۲۰ عناصر آلمانی در ایران به‌فعالیتهای ضد شوروی پرداخته بوده‌اند، و از شباهتی که شوروی بین اوضاع آن زمان با اوضاع ایران در سال ۱۳۲۷ دیده بود اظهار شگفتی کرد، زیرا «در حال حاضر هیچ نیروی بیگانه‌ای قصد حمله به شوروی را از راه ایران ندارد.» ثانیاً در مورد نقش شوروی در حمایت از شورش آذربایجان به‌اقدام ارتش سرخ در متوقف ساختن نیروهای امدادی به‌آذربایجان در آبان ۱۳۲۴ و خودداری از تخلیهٔ ایران در تاریخ پیش‌بینی شده در قرارداد سه‌جانبهٔ ۱۳۲۰ و چند مورد دخالتهای چشمگیر شوروی در امور داخلی ایران اشاره کرد.

همزمان با مبادلهٔ یادداشتهای شدیداللحن بین دو کشور، حزب توده نیز با اینکه

---

۱۶. همانجا.

در اثر ختم غائله آذربایجان شکست خورده و اعضایش کاستی گرفته بود، هم چنان به‌حملات شدید و کوبنده‌اش به‌دولت ایران ادامه می‌داد. روزنامه‌های توده‌ای گرایش رژیم ایران به‌غرب را مرتب به‌باد حمله می‌گرفتند و به‌وسیلهٔ عواملی که در دستگاه دولت و ارتش داشتند دست به‌افشاگریهایی علیه دولت و مستشاران نظامی امریکایی می‌زدند و این جریان تا بهمن ۱۳۲۷ که روزنامه‌های توده‌ای علناً منتشر می‌شدند ادامه داشت.

در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ سوءقصد نافرجامی به‌جان شاه در محوطهٔ دانشگاه تهران به‌عمل آمد و روز بعد دکتر اقبال وزیر کشور قسمتی از یادداشتهای شخصی ناصر فخرآرائی ضارب را در جلسهٔ مجلس شورای ملی قرائت کرد که اشاراتی داشت به‌حمایت شوروی از حزب توده که عامل سوءقصد معرفی شده بود. در نتیجه، حزب توده از طرف دولت غیر قانونی اعلام شد و سران آن بازداشت شدند. بلافاصله سادچیکوف سفیر شوروی به‌دیدار علی‌اصغر حکمت وزیر امور خارجه شتافت و اعلام کرد: «سفارت شوروی تبلیغ دربارهٔ نوشته‌های مشکوک راکه مطالب دروغ و بی‌اساس است عملی تحریک‌آمیز علیه اتحاد جماهیر شوروی تلقی می‌کند که هدف آن تیره کردن روابط ایران و شوروی به‌نفع بعضی محافل خارجی است.»[۱۷] اما در واقع نگرانی شوروی از سرنوشت سران بازداشت شدهٔ حزب توده بود. در ماههای فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸ مطبوعات شوروی با دقت محاکمهٔ سران حزب توده را زیر نظر داشتند و اخبار آن را انتشار می‌دادند.

در این هنگام حملات شوروی به‌ایران از مرحلهٔ مبادلهٔ یادداشت گذشت و به‌حوادث مرزی مکرر، مخصوصاً در ناحیهٔ گرگان انجامید و برخوردهای نظامی بین دو کشور شدت گرفت. در دوم فروردین ۱۳۲۸ یک گروهان پنجاه نفری از ارتش سرخ به‌خاک ایران تجاوز کرد و افراد آن یک سرباز ایرانی را کشتند و دو تن دیگر را مجروح ساخته با خود بردند. دولت ایران اعتراض شدیدی نسبت به‌این تجاوز ابراز داشت. در ۱۵ فروردین یک هنگ روسی، با حمایت تانک و زره‌پوش در مناطق مرزی آذربایجان به‌تاخت و تاز پرداخت و به‌یک پاسگاه ژاندارمری ایران حمله کرد.

ضمناً شورویها به‌دقت تحولات اوضاع داخلی ایران را زیرنظر داشتند. سفر شاه

---

۱۷. همانجا، صفحه ۱۷۲.

به امریکا در آبان ۱۳۲۸ با دقت در روزنامه‌های شوروی دنبال می‌شد. روزنامهٔ *پراودا* بشدت به‌این سفر حمله کرد و نوشت: «انحصارطلبان امریکایی بیش از پیش سرنوشت ایران را در دست می‌گیرند و جنگ‌افروزان می‌خواهند ایران را بر ضد شوروی مسلح سازند. ایران روز به‌روز به‌منطقهٔ نفوذ امپریالیستها مبدل می‌شود.»[۱۸]

یکی دیگر از آماجهای حملهٔ شورویها سازمان برنامه و مستشاران امریکایی آن بود. استخدام مستشاران مزبور و اعطای وام احتمالی امریکا به ایران از نظر آنان، «به‌منظور انحصار تأمین کالاها و وسایل صنعتی و ایجاد نظارت مستقیم در استفاده از وسایل مزبور و در نتیجه راندن رقبای انگلیسی‌شان به‌عقب صحنه» بود.[۱۹] در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۹ سفارت شوروی یادداشت مفصلی به‌وزارت امور خارجه تسلیم کرد و نسبت به‌دو نوع فعالیتهای سازمان برنامه که مورد پسند شورویها نبود اعتراض به‌عمل آورد: اولاً به‌نامهٔ سازمان برنامه به‌سفارت شوروی در اسفند ۱۳۲۸ اشاره کرد که پیشنهاد شرکت شوروی را در مناقصهٔ نقشه‌کشی و عکسبرداری هوایی از مناطق مرزی گرگان و مازندران و گیلان نپذیرفته بود و ادعا کرد که عکسبرداری‌های مزبور برای مقاصد نظامی است. ثانیاً به‌گزارش منتشره در روزنامه *کیهان* اشاره کرد که نوشته بود سازمان برنامه قراردادهایی با مقاطعه‌کاران خارجی به‌منظور عکسبرداری هوایی و بررسیهای زمین‌شناسی مناطق مرزی شوروی منعقد کرده است و توجه دولت ایران را به‌یادداشت مورخ ۱۱ بهمن ۱۳۲۶ خود جلب کرد و مدعی شد که اجازه‌ای که از طرف دولت ایران به‌مقاطعه‌کاران خارجی داده شده است نشان می‌دهد که دولت ایران هدفهایی را در این مناطق دنبال می‌کند که با روابط حسن همجواری بین دو کشور و روح عهدنامهٔ دوستی ۱۹۲۱ مغایرت دارد.[۲۰]

دولت ایران در جوابیهٔ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۹ خود، این گونه مسائل را کاملاً در صلاحیت خود دانست و افزود که شرکت مورد اعتراض طبق قوانین ایران تأسیس شده و تاکنون هیچ عکسبرداری هوایی در شمال یا جنوب ایران ننموده است؛ مضافاً که عده‌ای از اتباع سویس را استخدام کرده و قسمتی از وسایل خود را از امریکا خریده است. با این همه به‌سازمان برنامه دستور داده شده که به‌منظور برطرف کردن

۱۸. همانجا، صفحه ۱۷۳.
۱۹. همانجا، صفحه ۱۷۴.
۲۰. روزنامهٔ اطلاعات، ۱۶ بهمن ۱۳۲۶.

نگرانیهای شوروی از عکسبرداری از مناطق مرزی دو کشور خودداری کنند.[۲۱]

در ۳۰ خرداد یکبار دیگر دولت شوروی به‌فعالیتهایی که در مناطق مرزی می‌شد اعتراض کرد. یادداشت دوم شوروی تقریباً همان مطالب یادداشت قبلی را تکرار می‌کرد و به‌عنوان دلیل همکاری ایران و امریکا در شمال، از یکی اعضای وزارت خارجهٔ امریکا نقل‌قول می‌کرد که در تفسیر یادداشت قبلی شوروی اظهار داشته بود: «دولت ایران در اجرای برنامهٔ هفت سالهٔ عمرانی خود قراردادی با یک شرکت امریکایی به‌منظور اکتشاف چاههای نفت در شمال ایران امضا کرده است.»[۲۲] دولت شوروی مدعی بود فعالیت نمایندگی نظامی و غیرنظامی امریکا در ایران خاک این کشور را مبدل به‌پایگاه استراتژیکی امریکا کرده است و یکبار دیگر هشدار داد که این‌گونه فعالیتها که به‌کمک بیگانگان در مرزهای شوروی بعمل می‌آید ممکن است خطراتی برای امنیت شوروی ایجاد کند؛ و از دولت ایران خواست که به‌این وضع غیر عادی خاتمه بدهد.[۲۳]

دولت ایران در جوابیهٔ ۲۴ تیر ۱۳۲۹ شگفتی خود را از دخالت شوروی در امور داخلی ایران تکرار کرد و پاسخ داد که فقط دستگاههای حفاری نفت را از امریکا خریده است، همان طور که دولت شوروی نظیر همین دستگاهها را به‌خاطر کارایی‌شان از امریکا خریداری کرده است و خرید وسایل مزبور و استخدام کارشناسان امریکایی طبیعی‌ترین و منطقی‌ترین کاری است که می‌توانسته انجام بدهد.[۲۴]

حوادث مرزی و مبادلهٔ این گونه یادداشتها تا تابستان ۱۳۲۹ که سپهبد حاجیعلی رزم‌آرا به‌نخست‌وزیری رسید ادامه داشت. نخست‌وزیر جدید یکی از مبانی سیاست خارجی‌اش را بهبود مناسبات با شوروی اعلام کرد. در مورد علل و جهاتی که موجب شد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش به‌نخست‌وزیری برسد در بخش بعدی به‌تفصیل گفتگو خواهیم کرد. در اینجا فقط کافی است بگوییم که این شخص که از جانب انگلیسیها به‌عنوان یک دولتمرد قوی و پاکدامن و اصلاح‌گر به‌امریکاییها

۲۱. روزنامهٔ اطلاعات، ۹ خرداد ۱۳۲۹.
۲۲. رمضانی، همانجا، صفحه ۱۷۷.
۲۳. همانجا.
۲۴. روزنامه اطلاعات، ۲۵ تیر ۱۳۲۹.

قبولانده شده بود، در اجرای سیاست بریتانیا که به‌هیچ‌وجه موافق تشدید جنگ سرد و بحران بین ایران و شوروی نبود به‌بهبود مناسبات بین دو کشور همت گماشت. رزم‌آرا مذاکراتی را با شورویها آغاز کرد که به‌آزاد کردن سربازان اسیر ایرانی از جانب شوروی انجامید و سرانجام دولت ایران در یادداشت ۱۱ مهر ۱۳۲۹ به‌دولت شوروی اعلام داشت که تشکیل یک کمیسیون مشترک را برای رسیدگی به‌هشت حادثهٔ مرزی بین دو کشور می‌پذیرد. امضای موافقتنامهٔ بازرگانی بین دو کشور در ۱۳ آبان ۱۳۲۹ به‌این مرحلهٔ بسیار بحرانی و خطرناک در روابط ایران و شوروی خاتمه داد. طبق این موافقتنامه شورویها ادعای ایران را نسبت به ۱۱ تن طلای سپرده در بانک دولتی شوروی بابت هزینه‌های ارتش سرخ در زمان جنگ در ایران به‌رسمیت شناختند و حاضر به‌استرداد سربازان اسیر ایرانی شدند در مقابل دولت ایران تعهد کرد هیئتی را برای تعیین مرزهای بین دو کشور و علامت‌گذاری سرحدات تعیین و اعزام کند.[۲۵]

بدین‌سان مبادلات بازرگانی ایران و شوروی که از سال ۱۳۲۶ عملاً قطع شده بود از سر گرفته شد و مقرر گردید طی دوازده ماه آینده معادل یک میلیارد ریال کالا بین ایران و شوروی مبادله شود.

۷. تلاش انگلستان در حفظ مواضع دیرینه

دولت بریتانیا که به‌ظاهر از فاتحان جنگ جهانی دوم بشمار می‌رفت، در باطن بسیار ضعیف شده بود و دیگر قدرت حفظ امپراتوری عظیمی را که از سه قرن پیش در چهار گوشهٔ جهان ایجاد کرده بود، نداشت. شعله‌های جنبشهای ناسیونالیستی در گوشه و کنار مستعمرات انگلیس زبانه می‌کشید و جلوگیری از توسعهٔ دامنهٔ آن ممکن نبود. تا وقتی که دولت محافظه‌کار وینستون چرچیل بر سر کار بود، با چنگ و دندان در حفظ مستعمرات انگلیس می‌کوشید و چرچیل بارها در زمان جنگ گفته بود: «من نخست‌وزیر نشده‌ام که شاهد اضمحلال امپراتوری بریتانیا باشم.» اما همین

۲۵. رمضانی، همانجا، صفحهٔ ۱۷۸.

که جنگ پایان یافت و دولت کارگری به‌ریاست کلمنت اتلی در ژوئیه ۱۹۴۵ (تیر ماه ۱۳۲۴) زمام امور بریتانیا را در دست گرفت، بزودی دریافت که دیگر حفظ مستعمرات به‌شیوهٔ قدیمی مقدور نیست.

جنبش استقلال هند اوج می‌گرفت و ملتهای خاورمیانه به‌جنب و جوش افتاده بودند. می‌بایست چاره‌ای برای این همه مشکلات اندیشید. این بود که، حکومت اتلی با استقلال هند موافقت کرد و در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ (۲۴ مرداد ۱۳۲۶) شبه قاره به‌دو کشور هند و پاکستان تقسیم گردید و در سالهای بعد کشورهای دیگری از جمله برمه و نپال و سری‌لانکا و بنگلادش در اطراف آن بوجود آمدند.[۲۶]

ایران نیز از این موج ناسیونالیستی برکنار نمانده بود. مظهر سیاست استعماری انگلیس در ایران شرکت نفت ایران و انگلیس بود که دولتی در دولت بشمار می‌رفت و بدون هیچ شرم و حیائی در امور داخلی ایران مداخله می‌کرد و ثروت ملی ایرانیان را به‌تاراج می‌برد و مالیاتی که بابت درآمدش به‌خزانه‌داری انگلیس می‌پرداخت بیش از حق‌السهمی بود که به ایران می‌داد. اگر چه در نتیجهٔ صدمات ناشی از جنگ، قدرت و نفوذ امپراتوری بریتانیا به‌مقدار زیادی کاسته شده بود ولی هنوز بخشهای بزرگی از جهان را در اختیار داشت، به‌نحوی که در سالهای بعد از جنگ چهل و هشت کشور از بطن آن قدم به‌عرصهٔ وجود گذاشتند.[۲۷] هنوز انگلستان در سراسر خاورمیانه، از افغانستان و ایران گرفته تا اردن و عراق و فلسطین و مصر، از نفوذی انکارناشدنی برخوردار بود. ازاین‌رو روزنامه‌های انگلیسی به شوخی نوشتند که بوین درنظر دارد به جای هندوستان از دست رفته، در این منطقه «بوینستان» تأسیس کند.

از بیش از یک قرن قبل از این تاریخ، ایران در شرایط نیمه‌استعماری قرار داشت، اما نه تحت لوای یک استعمارگر منحصربفرد، بلکه میان دو کشور بزرگ استعماری. در نتیجه باید گفت طی این مدت ایران دچار شرایط نیمه استعماری مضاعف بود به‌طوری که علاوه بر لزوم بهره‌دهی می‌بایست به‌عنوان نوعی حائل میان دو قدرت بزرگ زمان باشد تا اصطکاک و تصادم دو نیرو هرگز روی ندهد. این وضع عملاً ایران را نه تنها از انباشت سرمایهٔ کافی و امکان پیشرفت، بلکه از علت وجودی ذاتی آن تهی کرده بود: ایران وجود داشت نه به‌خاطر اینکه امکانات درونی‌اش نیرویی قائم به‌ذات بدان می‌بخشید بلکه بیشتر از آن جهت که دو کشور روس و انگلیس ایران را

26. Lapping, Brian, End of an Empire, Granada Publishing, London, 1985.

۲۷. همانجا.

به‌عنوان حائل بین خود لازم داشتند. یعنی به‌قول معروف «ایران محکوم به‌استقلال بود.»[۲۸]

امپراتوری انگلیس از زیر گردوغبار جنگ جهانی دوم خسته و ضعیف و مقروض بیرون آمد و امریکا برعکس، شکوفا و نیرومند و بستانکار. مرکز ثقل رهبری جهان سرمایه‌داری می‌بایست دیر یا زود از امپراتوری کهن به‌مستعمرهٔ سابق تازه به‌دوران رسیده‌اش نقل مکان کند. اما این فرآیند اولاً مستلزم زمان بود و در ثانی متناسب با ساختار اقتصادی امریکا، اتخاذ سیاست جدیدی را در برخورد با کشورهای زیر سلطه ایجاب می‌کرد. این تغییرات بدون رقابت و اختلاف نظر و اصطکاک منافع و کشمکش پنهانی و آشکار انجام‌پذیر نبود.

ساختار اقتصادی انگلستان که به‌جزیره‌ای کوچک امکان می‌داد بر نیمی از جهان حکمرانی کند بر پایهٔ یک نظام نسبتاً سادهٔ تولید و توزیع کالا و خدمات در رابطه با مستعمرات قرار داشت: خرید مواد اولیه از مستعمرات به‌بهای نازل، حمل آن با کشتیهای انگلیسی به‌بریتانیا، تولید کالاهای صنعتی و مجدداً حمل آن با کشتیهای انگلیسی برای فروش به‌قیمت‌گران در مستعمرات. این گردش پرسود مواد و کالا تا زمانی می‌توانست ادامه یابد که این تخصیص دو جانبه (مواد اولیه در مستعمرات و تولید کالا در بریتانیا) پایدار بماند و کسی در مستعمرات به‌فکر صنعتی شدن یا بالا بردن قیمت مواد اولیه نیفتد.

ساختار اقتصادی امریکا تا حدی نقطهٔ مقابل ساختار بریتانیا بود: کشوری پهناور و نسبتاً غنی از نظر مواد اولیه و انرژی، و دارای بازارهای بزرگ داخلی. در نتیجه نسبت تجارت خارجی به‌تولید ملی در امریکا ناچیز بود و سود عمدهٔ تجارت خارجی امریکا، به‌خاطر سطح بالای تکنولوژی تولیدات آن، از مبادلات با کشورهای پیشرفته اروپا به‌دست می‌آمد نه از مبادله با کشورهای فقیر مستعمره و نیمه‌مستعمره. بنابراین افزایش درآمد سرانهٔ کشورهای فقیر و حتی نوعی صنعتی شدن آنها از نظر امریکا نه تنها نامطلوب نبود، بلکه دقیقاً در راستای منافع آن کشور قرار داشت. همین اختلاف بینش فرصتی برای حرکت نیروهای ملی در داخل ایران

---

۲۸. این گفته به‌لرد کرزن وزیر خارجهٔ بریتانیا در سالهای ۱۹۱۹ ــ ۱۹۲۴ نسبت داده شده است.

در سالهای پس از جنگ فراهم کرد.[۲۹]

به‌رغم این دو شیوهٔ برخورد با مسائل اقتصادی ــ و خواه ناخواه سیاسی ــ در ایران، امریکا و انگلیس در مقابل روسیهٔ شوروی تقریباً سیاست مشترکی داشتند: جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی در خاورمیانه. و اگر دربارهٔ هدف غائی سیاست شوروی در ایران کوچکترین تردیدی وجود داشت، تجربهٔ آذربایجان و کردستان تمام خوشباوریها را یکباره کنار زد و هر دو دولت به‌این اعتقاد رسیدند که روسیهٔ شوروی مانند امپراتوری تزارها که یک سوم خاک ایران را از ابتدای قرن نوزدهم گام به‌گام بلعیده بود، اینک می‌کوشد سایر استانهای ایران را یکی پس از دیگری جدا کند و مانند افغانستان چند سال اخیر در حیطهٔ اقتدار خود درآورد.

گرچه انگلیسیها در مورد سیاست جلوگیری از گسترش کمونیسم با امریکاییها توافق داشتند و عملاً رهبری جهان غرب را به‌آنان واگذار کرده بودند، اما نمی‌خواستند پای امریکاییان به‌مناطق نفوذ و شکارگاههای اختصاصی آنان باز شود. یکی از مناطق مزبور ایران بود که شرکتهای نفت امریکایی مانند لاشخور بالای سر منافع انگلیس به‌حرکت درآمده بودند و از خروج انگلیس از این منطقه چندان متأسف نمی‌شدند. وانگهی دولت امریکا تا حد زیادی دولت انگلیس و شرکت نفت را مسؤول فقر و بدبختی مردم ایران می‌شناخت و عقیده داشت ادامهٔ این سیاست می‌تواند موجبات پیشرفت کمونیسم در ایران را فراهم سازد.

انگلیسیها اصولاً با این امر که شورویها امتیاز تولید نفت در استانهای شمالی ایران را بگیرند چندان مخالفتی نداشتند. در فوریه ۱۹۴۵ که سران سه کشور بزرگ به‌همراه وزرای خارجهٔ خود در کنفرانس یالتا اجتماع کرده بودند، مولوتف وزیر خارجهٔ شوروی به آنتونی ایدن وزیر خارجهٔ انگلیس گفته بود بریتانیا با تلاشهای شوروی در جهت کسب امتیاز نفت مخالفت می‌کند و ایدن پاسخ داده بود: «به‌هیچ‌وجه. سیاست بریتانیا این نیست که شوروی را از کسب امتیاز نفت در شمال ایران باز دارد، بخصوص که اتحاد شوروی بازاری طبیعی برای نفت شمال ایران بشمار می‌رود، اما معتقد است تا وقتی سربازان متفقین در ایران هستند نباید

۲۹. سی.ام. وودهاوس، اسرار کودتای ۲۸ مرداد، ترجمهٔ نظام‌الدین دربندی، نشر راهنما، تهران، ۱۳۶۴، صفحات ۱۱ ــ ۱۳.

هیچ‌گونه فشاری در این راه وارد آورند».[۳۰] برخی از مقامات وزارت خارجهٔ انگلیس نیز معتقد بودند که مخالفت با درخواستهای شوروی به‌روابط خوب انگلیس و شوروی لطمه می‌زند بویژه با توجه به‌اینکه «ما در جنوب ایران میدانهای نفتی داریم.»

در ۲۱ شهریور ۱۳۲۶، در آستانه طرح موافقتنامه نفت ایران و شوروی در مجلس شورای ملی ایران نیز، سخنگوی وزارت خارجهٔ انگلیس اعلام کرد که دولت بریتانیا با رد بدون قید و شرط موافقتنامهٔ قوام ـ سادچیکوف موافق نیست و ترجیح می‌دهد ایران ترتیبی دربارهٔ نفت شمال با شورویها بدهد. سر جان لوروژتل سفیر انگلیس در ایران نیز عدم موافقت دولت متبوع خود را با اتخاذ سیاستی که نتیجهٔ آن بستن هرگونه باب مذاکره با شورویها باشد صریحاً اعلام داشت و به‌دولت ایران توصیه کرد که از ردکردن قطعی موافقتنامهٔ خودداری کند و راه را برای مذاکرات آینده باز بگذارد.

اما همین که قانون ۳۰ مهر ۱۳۲۶ به‌تصویب رسید، قوام طی نطق مفصلی از رادیو اعلام داشت که ایران به‌علت موقعیت استراتژیکی خود باید سیاست موازنه را دنبال کند و افزود که همین امروز سفیر شوروی را از تصمیم مجلس مطلع خواهد ساخت و بلافاصله مسئلهٔ امتیاز نفت جنوب را دنبال خواهد کرد تا وقتی که رضایت ملت ایران را جلب نماید. اظهارات قوام که بیشتر به‌تشویق جورج آلن سفیر امریکا صورت می‌گرفت، نگرانی انگلیسیها را فراهم کرد. انگلستان از یک قرن پیش خود را در خاورمیانه قدرت فائقه می‌دانست و اکنون با رقابت یک ابرقدرت جوان و تازه‌نفس و بلندپرواز روبرو شده بود که قصد داشت به‌شکارگاه اختصاصی‌اش در ایران دست‌درازی کند. گرچه رد مقاوله‌نامهٔ نفت‌شمال‌به‌نفع بریتانیا و شرکت نفت نیز بود، اما آنها کوچکترین فعالیتی در این زمینه نکرده و اعمال نفوذهای شدید و پرزحمت و شاید پرخرج را به‌گردن امریکاییها گذاشته خودشان راکنار کشیده بودند. اما دیگر حاضر نبودند پسر عموهای امریکایی‌شان به‌حریم امتیاز نفت جنوب تجاوز کنند. بنابراین از طریق روزنامه‌های داخلی و رادیوهای خارجی مبارزهٔ تبلیغاتی شدیدی را علیه حکومت قوام آغاز کردند که سرانجام منجر شد به‌استعفای

۳۰. مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸، صفحهٔ ۳۶۳.

کلیهٔ وزیران قوام و رأی عدم اعتماد مجلس در ۱۸ آذر ۱۳۲۶. به‌دنبال سقوط حکومت قوام چهار نخست‌وزیر ضعیف و بی‌اختیار روی کار آمدند: حکیمی، هژیر، ساعد، منصور، اما در واقع سررشتهٔ امور را سپهبد حاجیعلی رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش در دست داشت و مملکت را اداره می‌کرد.

سومین دورهٔ نخست‌وزیری ابراهیم حکیمی در دی ماه ۱۳۲۶، با سفر آنتونی ایدن وزیر خارجهٔ سابق بریتانیا به‌دعوت شرکت نفت به‌ایران مصادف شد. ایدن در نطق مفصلی در باشگاه روزنامه‌نگاران، از دوستی دیرینهٔ فیمابین ایران و انگلستان یاد کرد و در ملاقاتهای خصوصی با شاه و زمامداران ایران آنان را از پشتیبانی بریتانیا دلگرم ساخت. از همان هنگام فکر تجدیدنظر در قانون اساسی و افزایش اختیارات شاه در انحلال مجلسین و تشکیل مجلس سنا مطرح گردید. ایدن ضمن ملاقات با شاه از طرف پادشاه انگلیس وی را به‌لندن دعوت کرد. ولی به‌علت تردید شاه در پذیرفتن این دعوت که مبادا موجب رنجش امریکاییان گردد، اعلامیهٔ مسافرت در ۲۶ تیر ماه ۱۳۲۷ یعنی تنها یک روز قبل از سفر انتشار یافت.

اگر چه سفر شاه به انگلستان غیر رسمی و به‌منظور شرکت در مراسم گشایش بازیهای المپیک ۱۹۴۸ اعلام شده بود ولی در واقع در لندن مذاکراتی بین مقامات دولت بریتانیا و شرکت نفت ایران و انگلیس با شاه به‌عمل آمد که هدف آن عبارت بود از جلب موافقت شاه به‌تثبیت موقعیت شرکت نفت با تغییرات جزئی در شرایط امتیاز و ادامه کار بانک شاهنشاهی تحت نامی دیگر پس از انقضای مدت امتیاز آن که در بهمن ۱۳۲۷ به‌سر می‌رسید. انگلیسیها در مقابل حاضر شدند با تقاضای شاه دایر به‌تشکیل مجلس مؤسسان و افزایش اختیارات وی در انحلال مجلس موافقت کنند و نیز بخشی از سپرده‌های رضاشاه در بانکهای انگلیس و سویس را که در زمان جنگ مسدود کرده بودند در اختیار پسرش قرار دهند (ده میلیون لیره) و در ازای آن دولت ایران معادل آن از بریتانیا کالا خریداری کند، چون طبق مقررات بانکی و ارزی انگلستان، بیگانگان حق ندارند بیش از مبلغ معینی پول نقد از آن کشور خارج کنند. شاه پس از پایان سفر به انگلستان به سویس رفت تا پولهای پدرش را از بانکهای آن کشور نیز وصول کند.[۳۱] قرارداد با شرکت جان مولم و معاملهٔ لوکوموتیو که پس از کودتای ۲۸ مرداد صورت گرفت به منظور آزاد کردن بقیه سپرده‌های رضاشاه بود از

۳۱. روزنامهٔ ایران ما، شماره ۱۰۸۲، آبان ۱۳۲۷. رقم دقیق اندوختهٔ رضاشاه در بانکهای سویس و انگلستان هیچ گاه فاش نشد، اما در پاره‌ای از منابع صحبت از بیست و نه میلیون لیرهٔ

طریق معامله با انگلیس.

در زمستان ۱۳۲۶ دولت حکیمی از شرکت نفت خواسته بود نماینده‌ای برای مذاکره به‌تهران بفرستد و شرکت نیز در اسفند ۱۳۲۶ نویل گس یکی از مدیران خود را به تهران فرستاده بود که در همان جلسهٔ اول مذاکره از نمایندهٔ ایران پرسید: دولت متبوع او مطابق کدام یک از مواد قرارداد تقاضای تجدیدنظر در آن را می‌نماید؟ و اگر شرکت تخلفی از تعهدات خود کرده خوب است دولت موارد تخلف را بیان نماید و اگر تخلفی در کار نبوده امتیازنامه اجازهٔ هیچ گونه تجدیدنظری را نمی‌دهد.[۳۲] اولیای دولت که گویا ذهن خود را برای بیان تخلفات شرکت آماده نکرده بودند و شاید مصلحت نمی‌دیدند که اظهاری بنمایند ساکت شدند و نمایندهٔ شرکت هم به‌لندن مراجعت کرد.

وقتی دولت حکیمی در ۲۶ خرداد ۱۳۲۷ ساقط شد، دولت بعدی را عبدالحسین هژیر تشکیل داد و در برنامهٔ دولت که روز اول تیر ماه به‌مجلس تقدیم شد نوشته شده بود: «اجرای کلیهٔ قوانین بالاخص قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶». دولت هژیر از شرکت نفت دعوت کرد که نمایندهٔ خود را مجدداً به تهران بفرستد و در شهریور ۱۳۲۷ از مجلس اجازه خواست یک کارشناس عالی‌مقام از یک کشور بی‌طرف خارجی برای مشاوره در مسائل حقوقی و فنی و مالی مربوط به‌اجرای قانون ۱۳۲۶، برای مدتی که از چهار ماه تجاوز نکند به‌استخدام در آورد و به‌محض تحصیل این اجازه، پروفسور ژیدل استاد حقوق فرانسوی را به تهران دعوت کرد که پس از مطالعهٔ پرونده‌ها گزارش مفصلی به‌دولت تسلیم نمود.

در اوایل مهر ماه ۱۳۲۷ نویل گس مجدداً به تهران آمد و این بار مذاکرات از ۸ تا ۲۱ مهر بطول انجامید و طی آن دولت هژیر یادداشت نسبتاً جامعی به‌شرکت تسلیم نمود که در آن ۲۵ فقره اعتراضاتی را که به‌امتیازنامه و تخلفات شرکت داشت، بیان کرده بود. نمایندهٔ شرکت متعذر به‌لزوم مشورت با همکاران خود شد و به‌لندن بازگشت اما چون دولت احساس کرده بود که شرکت نفت قصد مسامحه و تعلل دارد، سه ماه فرجه تعیین کرد که پس از آن مذاکرات مجدداً در تهران آغاز شود. در طی این سه ماه دولت فرصتی یافت تا با پروفسور ژیدل مشورتهای لازم را بنماید و خود را آمادهٔ مذاکرات کند. اما در خلال این احوال دولت هژیر استعفا کرد و دولت

انگلیسی شده است.

۳۲. فاتح، همان اثر، صفحهٔ ۳۸۶.

بعدی در ۲۵ آبان ۱۳۲۷ به‌ریاست ساعد مراغه‌ای تشکیل شد. در همین هنگام رادیو بی‌بی‌سی خبر داد که موسی نوری اسفندیاری وزیر امور خارجهٔ ایران به‌طور غیر رسمی وارد لندن شده و با ارنست بوین وزیر خارجهٔ بریتانیا ملاقات کرده و قرار است وزیر امور خارجهٔ ایران چند موضوع از جمله، تجدیدنظر در قانون اساسی و مسائل مربوط به‌نفت و برنامهٔ هفت ساله را با آقای بوین مطرح کند. دولت انگلیس می‌خواست ایران به‌شرطی از بانک بین‌المللی وام بگیرد که اولاً مقداری از وام مزبور در انگلستان به مصرف برسد و از آنجا کالا خریداری و به ایران وارد شود؛ ثانیاً وام مزبور به مصارفی برسد که بیشتر مورد نظر آنهاست؛ و ثالثاً اشخاصی اجرای برنامهٔ هفت ساله را در دست داشته باشند که با سیاست بریتانیا نزدیکی و تفاهم دارند و چون در این موارد توافقهایی به عمل آمد قرار شد از بعضی شرکتهای انگلیسی هم دعوت شود که در اجرای برنامهٔ هفت ساله شرکت نمایند.[۳۳]

در حالی که این زمینه‌سازیها صورت می‌گرفت و قرار بود تحول بزرگی یک باره در ایران صورت بگیرد، چند تن از نمایندگان مجلس شورای ملی بشدت قرارداد ۱۹۳۳ و شرکت نفت را به‌باد حمله گرفته خواستار احقاق حقوق ایران بودند. حملات مزبور منجر به‌پاسخگویی تقی‌زاده، عاقد قرارداد ۱۹۳۳ گردید که در جلسهٔ ۷ بهمن ۱۳۲۷ خودش را بی‌تقصیر و «آلت فعل» معرفی کرد و مسؤول را رضا شاه دانست و با این کار خود اعتبار قرارداد را بشدت متزلزل ساخت.

در ۱۴ بهمن دانشجویان دانشگاه تهران در برابر مجلس شورای ملی راه‌پیمایی و تظاهرات عظیمی علیه شرکت نفت برپا کردند. اما فردای آن روز، یعنی در ۱۵ بهمن که در محوطهٔ دانشگاه سوءقصد نافرجامی به‌جان شاه بعمل آمد، دولت بلافاصله حزب توده را مسؤول قلمداد کرد و دست به‌تبعید مخالفان و ایجاد محیط ارعاب و وحشت زد. اما گلوله‌هایی که در ۱۵ بهمن در محوطهٔ دانشگاه شلیک شد به‌تردیدهای شاه خاتمه داد و راه را برای اجرای نقشه‌هایی که در لندن کشیده بودند هموار ساخت.

در فضای ترور و وحشتی که به‌دنبال این حادثه حکمفرما شده بود انتخابات مجلس مؤسسان انجام گرفت و مجلس مذکور که در اول اردیبهشت ۱۳۲۸ افتتاح

---

۳۳. گروه جامی، **گذشته چراغ راه آینده است**، انتشارات نیلوفر، تهران ۱۳۶۲، صفحه ۴۹۹.

گردید بسرعت وظیفهٔ خود را در تغییر قانون اساسی و تفویض اختیار انحلال مجلسین به‌شاه انجام داد.[۳۴] قوام‌السلطنه که در آن هنگام در پاریس بسر می‌برد، طی نامهٔ سرگشاده‌ای خطاب به‌شاه، با جرأت خطرات دستکاری در قانون اساسی و متمم آن را یادآور شد و وی را از استقرار حکومت دیکتاتوری برحذر داشت و نسخه‌هایی از آن را برای افراد سرشناس مملکت فرستاد. شاه از طریق حکیمی وزیر دربار واکنش بسیار شدیدی از خود نشان داد، قوام را خائن نامید و لقب «جناب اشرف» را که در سال ۱۳۲۵ به‌وی داده بود، پس گرفت.

در همین حال نویل گس برای سومین بار به‌تهران آمد و پس از چندی سر ویلیام فریزر رئیس کل شرکت نفت نیز به‌او پیوست و مذاکرات محرمانه‌ای را با گلشائیان وزیر دارایی آغاز کردند که در ۲۶ تیر ۱۳۲۸ به‌امضای قرارداد الحاقی مشهور به «قرارداد گس ــ گلشائیان» انجامید. همهٔ این مذاکرات و رفت و آمدها در استتار کامل صورت می‌گرفت و به‌علت برقراری حکومت نظامی و اختناق روزنامه‌ها، مردم از آنها خبردار نبودند. در این مذاکرات نمایندگان شرکت نفت به‌هیچ‌وجه زیر بار تجدیدنظر در امتیازنامهٔ ۱۹۳۳ نرفتند و تنها حاضر به‌تعدیل امتیاز شدند. دولت ایران هم در به‌کرسی نشاندن نظرش اصرار نورزید و سرانجام توافق شد که: «اولاً حق‌الامتیاز از تنی چهار شیلینگ به‌تنی شش شیلینگ افزایش داده شود؛ ثانیاً سهم بیست درصد مقرر ایران را که شرکت نفت به‌حساب ذخیرهٔ عمومی می‌گذاشت (مبلغی در حدود دو و نیم میلیون لیره در سال) و طبق قرارداد ۱۹۳۳ می‌بایست در پایان امتیاز پرداخت گردد، سال به‌سال بپردازد و این مبلغ از چهار میلیون لیره کمتر نباشد؛ ثالثاً مالیات مقرره از تنی ۹ پنس به‌تنی یک شیلینگ افزایش یابد؛ رابعاً در مورد قیمت مواد نفتی که در داخل کشور مصرف می‌شد شرکت به‌جای ده درصد تخفیف از قیمتهای پایه که در قرارداد ۱۹۳۳ پیش‌بینی شده بود ۲۵ درصد تخفیف منظور کند.»[۳۵] گرچه قرارداد الحاقی سهم ایران را در مجموع به‌حدود سی‌درصد افزایش می‌داد ولی بسیار دور از انتظارات ملی ایران بود. دولت ساعد بی‌درنگ

۳۴. نقش تقی‌زاده و گروه عامیون در برگذاری مجلس مؤسسان و تشکیل مجلس سنا بسیار مهم بود. پس از تشکیل مجلس سنا تقی‌زاده به‌ریاست و زعمای گروه عامیون به‌عضویت مجلس مزبور انتخاب شدند.

۳۵. همانجا، صفحهٔ ۳۹۵.

لایحهٔ مربوط به‌قرارداد الحاقی را با قید دو فوریت به‌مجلس که فقط چند روز از عمرش باقی مانده بود تسلیم کرد که با مخالفت شدید نمایندگان اقلیت روبرو شد و تا پایان دورهٔ پانزدهم از تصویب آن جلوگیری کردند.

پشتیبانی افکار عمومی از نمایندگان اقلیت، پیامهای دکتر مصدق به مجلس دایر به مردود بودن این موافقتنامه، و شور و هیجانی که در مردم ایجاد شده بود موجب شگفتی محافل سیاسی لندن گردید. انگلیسیها کوشیدند با ترتیب دادن انتخابات دورهٔ شانزدهم به‌دست سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش و تشکیل مجلسی مطیع، قرارداد الحاقی را به تصویب برسانند، اما تحصن دکتر مصدق و جمعی از رجال سیاسی در ۲۲ مهر ۱۳۲۸ در دربار که منتهی به‌تشکیل جبههٔ ملی گردید و تقلباتی که در انتخابات تهران صورت گرفته بود، و نیز قتل هژیر در ۱۳ آبان باعث ابطال انتخابات شد. موج نفرت از ترفندهای کهنهٔ سیاست استعماری انگلیس سراسر ایران را فرا گرفت و دولت ساعد ناچار شد انتخابات تهران را تجدید کند که این بار هشت تن از نمایندگان جبههٔ ملی از جمله دکتر مصدق به مجلس راه یافتند و هستهٔ اصلی جنبش مقاومت ملی در برابر سیاست انگلستان را تشکیل دادند.

در این میان شاه در ۲۴ آبان ۱۳۲۸ به‌دعوت پرزیدنت ترومن به امریکا رفت به‌این امید که بتواند مبلغ هنگفتی وام و کمک مالی از امریکاییان دریافت کند. گرچه در پذیراییهای رسمی وعده وعیدهای زیادی در این باره به‌شاه داده شد ولی عملاً او دست خالی به‌ایران بازگشت و حتی هنگام مراجعت به‌عنوان اعتراض از سفر با هواپیمای اختصاصی رئیس جمهوری امریکا خودداری ورزید و از یک هواپیمای مسافربری عادی استفاده کرد و به‌محض ورود به تهران به‌روزنامه‌نگاران اظهار داشت: «امریکاییان به‌ما اسلحهٔ فرسوده تحویل داده‌اند.»[۳۶]

در توجیه این عدم موفقیت دو دلیل را می‌توان برشمرد: یکی مخالفت انگلیسیها که گمان می‌کردند اگر امریکا کمک قابل توجهی به ایران بنماید، دیگر دولت ایران نیاز مبرمی به‌موافقتنامهٔ الحاقی و درآمد حاصل از آن نخواهد داشت و بنابراین احتمال رد موافقتنامه افزایش خواهد یافت. این نظریه در نامه‌ای که نویل گس به

36. Mahdavi, A. H. Les rapports politiques entre l'Iran et les Etat-Unis après la seconde guerre mondiale, Thèse de doctorat Paris, 1954., p. 101.

نورتکرافت رئیس کل شرکت نفت در ایران نوشته بود و بعدها ضمن اسناد مصادره شده از دفتر اطلاعات شرکت نفت به‌دست مقامات ایرانی افتاد بدین‌نحو تشریح شده است:

«قرار است بزودی کمیسیونی از بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه به تهران بیاید و می‌دانیم که کمیسیون مزبور قصد دارد یک وام ده میلیون دلاری به ایران پیشنهاد کند مشروط بر اینکه نحوهٔ خرج کردن آن به‌تصویب سفارت امریکا برسد. دولت ایران هرگز نمی‌تواند چنین شرطی را که نشانهٔ عدم اعتماد به‌صحت عمل آن می‌باشد بپذیرد. در نتیجه بزودی اوضاع برای اینکه قرارداد الحاقی نفت به‌مجلس تسلیم شود مساعد خواهد شد نه تنها به‌خاطر اینکه ایران نیاز مبرم به پول دارد، بلکه برای اینکه مذاکرات با امریکا بهم بخورد.»

دلیل دیگر نظر نامساعد امریکاییان نسبت به‌هیئت حاکمهٔ ایران بود که آنان را عناصری می‌دانستند محافظه‌کار و فاسد و بی‌کفایت که قادر به‌اقداماتی به‌سود اقتصاد کشورشان نیستند. این نظریه را چندین بار مطبوعات و مقامات امریکایی به‌طور غیر رسمی ابراز نمودند؛ بویژه روزنامهٔ نیویورک *تایمز* زمامداران ایران را با رهبران حزب کوئومین تانگ چین مقایسه کرد و نوشت: «با چنین زمامدارانی هیچ نوع کمک اقتصادی نمی‌تواند وضع داخلی ایران را تغییر بدهد. تا زمانی که هزار فامیل در ایران حکومت می‌کنند انتظار هیچ تحولی را نباید داشت.»[۳۷] و این در حالی بود که حوادث بسیار مهمی قارهٔ آسیا را تکان می‌داد. اندونزی به‌استقلال رسیده بود و کمونیستها تأسیس جمهوری خلق چین را در پکن اعلام کرده بودند. در چهارم تیر ماه ۱۳۲۹ (۲۶ ژوئن ۱۹۵۰) که نیروهای کرهٔ شمالی از مدار ۳۸ درجه عبور کردند و به‌کرهٔ جنوبی حمله‌ور شدند و جنگ سرد مبدل به‌جنگ واقعی گردید، دیگر مقامات واشینگتن تردید و وسواس را کنار گذاشتند و با نخست‌وزیری شخص پیشنهادی انگلیسیها به‌عنوان مرد قوی و اصلاح‌طلبی که می‌تواند به بی‌کفایتی و فساد هیئت حاکمهٔ ایران خاتمه بدهد موافقت کردند.[۳۸] این شخص سپهبد رزم‌آرا بود

۳۷. **گذشته چراغ راه آینده است**، صفحهٔ ۵۲۷.
۳۸. **همانجا**، صفحهٔ ۵۳۴.

که از شش سال پیش ریاست ستاد ارتش را بعهده داشت و یکی از مهره‌های اصلی سیاست بریتانیا بشمار می‌رفت. رزم‌آرا در انتخابات دوره‌های ۱۵ و ۱۶ مجلس دخالت کرده تعدادی از عناصر راستگرای طرفدار سیاست انگلیس و دربار را به‌مجلس فرستاده بود. گفته می‌شد او در سوءقصد نافرجام به‌جان شاه نقش پنهانی و مرموزی داشت و به‌دنبال آن حادثه به‌سرکوب همهٔ عناصر آزادیخواه پرداخته بود و اکنون نیز تمایل خود را به‌اجرای نقشه‌های غرب در تصفیهٔ هیئت حاکمه و تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی و شرکت دادن ایران در پیمان دفاعی خاورمیانه پنهان نمی‌کرد.

امریکاییها گرچه از رزم‌آرا دلخوریهایی داشتند و او را باعث برکناری ژنرال شوارتسکف رئیس هیئت مستشاران ژاندارمری در فروردین ۱۳۲۷ می‌دانستند ولی نخست‌وزیری او را تسهیل نمودند. در آن هنگام رزم‌آرا ژاندارمری را از وزارت کشور منتزع ساخته و زیر نظر ستاد ارتش قرار داده بود؛ در نتیجه اختیارات شوارتسکف را محدود کرده با این کار خود موجبات استعفای ژنرال امریکایی را فراهم ساخته بود. این ژنرال یکی از مقامات بلندپایهٔ امنیتی آن کشور ــ سازمان سیا ــ بشمار می‌رفت و بعدها نقش مهمی در وقایع ۲۸ مرداد ایفاء کرد.

مقدمات روی کار آمدن رزم‌آرا از زمان بازگشت شاه از سفر امریکا فراهم شده بود ولی آغاز جنگ کره به‌سیر رویدادها سرعت بخشید و در ۵ تیر ۱۳۲۹، یعنی ۲۴ ساعت بعد از انتشار خبر حملهٔ نیروهای کرهٔ شمالی به کرهٔ جنوبی اعلام شد که علی منصور نخست‌وزیر محافظه‌کار ـ همان کسی که در شهریور ۱۳۲۰ هنگام حملهٔ متفقین نیز نخست‌وزیر بود ــ از سمت خود مستعفی و رزم‌آرا از جانب شاه و بدون کسب رأی تمایل مجلسین به‌نخست‌وزیری منصوب شد.[۳۹] نمایندگان جبههٔ ملی در مجلس استقبال نامطبوعی از رزم‌آرا و وزیرانش نمودند و دکتر مصدق نمایندهٔ اول

۳۹. تحریکات سفارت امریکا در تهران علیه منصور و برای روی کار آوردن سپهبد رزم‌آرا به‌حدی بود که منصور سفارت امریکا را «لانهٔ مار» نامید. وی در مصاحبه با یوسف مازندی خبرنگار یونایتدپرس در ایران اظهار داشت: «باید بگویم که از سیاست امریکا بسیار متعجب و ناراضی هستم. سفارت امریکا در تهران یک لانهٔ مار شده است و علیه من تحریکاتی انجام می‌دهد. امریکاییها در جستجوی کسی هستند که سیاستشان را در ایران بی‌چون و چرا اعمال کند. اما من تسلیم آنها نخواهم شد و روش سیاسی و ملی خودم را ادامه خواهم داد.» یوسف مازندی، ایران ابرقدرت قرن، نشر البرز، تهران ۱۳۷۳، صفحه ۲۹۱-۲۹۰.

تهران او را دیکتاتور و خائن نامید. با این وصف رزم‌آرا رأی اعتماد گرفت و به‌اجرای نقشه‌هایش پرداخت.

برنامهٔ سیاست خارجی رزم‌آرا که در راستای سیاست بریتانیا بود در سه موضوع خلاصه می‌شد: رفع بحران و بهبود مناسبات با شوروی، بریدن پای امریکاییها از ایران، و بالاخره به‌تصویب رساندن قرارداد الحاقی نفت و اجرای آن. رزم‌آرا در اجرای این هدفها ابتدا وارد مذاکره با شورویها شد و تلاشهای او به‌امضای موافقتنامهٔ بازرگانی بین دو کشور در ۱۳ آبان ۱۳۲۹ و رفع تشنجات مرزی انجامید که در بخش قبل یادآور شدیم. سپس دست به‌اقداماتی زد که هدف آن خارج کردن امریکاییها از صحنهٔ سیاست ایران بود. قطع برنامه‌های فارسی صدای امریکا که از فروردین ماه آن سال از رادیو تهران پخش می‌شد، مخالفت با اعزام چند گردان از سربازان ایرانی به‌جبههٔ جنگ کره، باز گرداندن افسران ایرانی که برای گذراندن دورهٔ تخصصی به‌ایالات متحد اعزام شده بودند، پایان دادن به‌خدمت ماکس تورنبرگ و سایر مستشاران امریکایی سازمان برنامه از جمله اقداماتی بود که امریکاییها را به‌ماهیت حکومت رزم‌آرا آشنا ساخت.

در آذر ماه ۱۳۲۹ که رزم‌آرا علناً دفاع از قرارداد الحاقی نفت را به‌عهده گرفت، دیگر نقاب از چهره‌اش افتاد. در این حال کمیسیون مخصوص نفت به‌ریاست دکتر مصدق قرارداد الحاقی را برای حفظ منافع ملی ایران کافی تشخیص نداد و دکتر مصدق طی نطق مهمی در مجلس خواستار ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور گردید. این نطق از جانب افکار عمومی و روزنامه‌ها و احزاب ــ به‌استثنای حزب توده و هواداران سیاست انگلیس ــ مورد استقبال قرار گرفت و تظاهرات و راه‌پیماییهای متعددی به‌طرفداری از ملی شدن نفت در تهران و شهرستانها انجام شد.

در ۳۰ دسامبر ۱۹۵۰ (۹ دی ماه ۱۳۲۹) یعنی پانزده روز بعد از نطق مشهور مصدق، رقابت بین شرکتهای نفت امریکایی و انگلیسی وارد مرحلهٔ جدیدی شد و آن امضای موافقتنامه‌ای بین شرکت نفت آرامکو و دولت عربستان سعودی براساس تنصیف عواید بود. امضای این موافقتنامه در چنین موقعیتی که شرکت نفت ایران و انگلیس تلاش می‌کرد درآمد ایران از نفت را بزحمت به ۳۰ درصد برساند تشویق دیگری برای ایرانیان در پاره کردن زنجیرهای استعمار و پایان دادن به‌سلطهٔ شرکت نفت جنوب بود.

مجلس شورای ملی با فشار افکار عمومی و بدون توجه به‌نظر مخالف رزم‌آرا، در ۲۱ دی ماه نظر کمیسیون نفت را در رد قرارداد الحاقی تصویب کرد. رزم‌آرا که بشدت از این تصمیم مجلس خشمگین شده بود، در ۱۲ اسفند در جلسهٔ کمیسیون نفت اظهار نمود: «مسئلهٔ نفت به‌صورت یک مسئلهٔ احساساتی درآمده است. به‌علل فنی و اقتصادی و سیاسی، ایران نمی‌تواند صنعت نفت خود را ملی کند.»[۴۰] رزم‌آرا تا جایی پیش رفت که در جلسهٔ نمایندگان مطبوعات اظهار داشت: «ملت ایران شایستگی ساختن لولهنگ را هم ندارد.» این اظهارات خشم افکار عمومی را بشدت برانگیخت و از همه سو نسبت به‌نخست‌وزیر ابراز تنفر شد.

بعدها معلوم شد که سرفرانسیس شپرد سفیر انگلیس در ۴ اسفند ۱۳۲۹ طی یادداشتی به‌رزم‌آرا اطلاع داده بود که دولت متبوع وی هیچ طرحی راکه متضمن ملی شدن صنعت نفت، ولو در آیندهٔ دور باشد نمی‌پذیرد، اما شرکت نفت حاضر است دربارهٔ تنصیف درآمد با دولت ایران وارد مذاکره شود.[۴۱] رزم‌آرا این یادداشت را علنی نکرده و اعلام آن را برای موقعیت مناسبی گذاشته بود ولی در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ در مسجد شاه به‌قتل رسید و مجال این کار را نیافت. در ۲۴ اسفند مجلس شورای ملی و در ۲۹ اسفند مجلس سنا تصمیم کمیسیون مخصوص نفت را به‌این مضمون تأیید کردند: «به‌نام سعادت ملت ایران و به‌منظور کمک به‌تأمین صلح جهانی، صنعت نفت در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود.» دیگر عقب‌نشینی سیاست بریتانیا در ایران محرز شده بود.

---

۴۰. در گزارش ناصر وثوقی دادیار دادسرای تهران مأمور کشف و ضبط اسناد ادارهٔ اطلاعات شرکت نفت ایران و انگلیس چنین قید شده است: «نطق تیمسار رزم‌آرا نخست‌وزیر اسبق در جواب نمایندگان جبههٔ ملی که از طرف شرکت نفت تهیه شده بود به‌دست آمد.»(رائین، اسمعیل، اسنادخانهٔ سدان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۸، صفحهٔ ۱۳۶ و ۱۳۷.)

۴۱. فواد روحانی، همان اثر، صفحه ۹۱. گفته می‌شد سپهبد رزم‌آرا درصدد کودتای نظامی، اعلام جمهوری و انحلال مجلسین در شب عید ۱۳۳۰ بوده است و در نظر داشته پس از پیروزی کودتا پیشنهاد انگلیس در مورد تنصیف درآمد نفت را به‌عنوان یک برگ برنده به‌زمین بزند، درست همان طور که سی سال پیش از آن تاریخ سیدضیاء الدین طباطبائی متعاقب کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از الغای قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بهره‌برداری کرده بود. ولی شهادت جورج مک‌گی معاون وزارت خارجهٔ امریکا که ده روز پس از کشته شدن رزم‌آرا با شاه ملاقات‌کرد و او را «مردی افسرده و تقریباً خرد و شکسته» توصیف می‌کند که «سخت از کشته شدن بیمناک» بوده است، بطلان این شایعه را ثابت می‌کند. ر.ک. جورج‌مک‌گی، **سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت‌نفت ایران**، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۶۹، صفحه ۶۹.

۸. رخنهٔ ابرقدرت امریکا

در سالهـای پس‌از جنگ دوم جهانی هنوز ایرانیان نظر مساعدی نسبت به‌ایالات متحد امریکا داشتند. هنوز خاطرهٔ شوستر و لانسینگ و دکتر میلسپو، حمایت در برابر شوروی در سازمان ملل متحد، و تشویقهـای جـورج آلن در بـاز پس گـرفتن آذربایجان و رد موافقتنامهٔ نفت با شوروی در اذهان زنده بود. هنوز ایرانیان ایالات متحد را نیروی سومی می‌پنداشـتند کـه حـاضر است آنـان را در بـرابـر فشـارهای همسایگان شمالی و جنوبی حمایت کند و انتظار داشتند همان طور که در قـضیهٔ آذربایجان و نفت شمال از آنان پشتیبانی کرده بود اکنون نیز در قضیهٔ نفت جنوب از کمک به‌آنان دریغ ننماید. ولی سیر حوادث نشان داد که چقدر دچار اشتباه بودند و بهای این اشتباه را چه گران پرداختند.

پیروزی اتحاد شوروی بر آلمـان مـوجب گـردید کـه عقـاید چپ افـراطـی در کشورهای اروپایی و آسیایی که از جنگ متحمل صدمـات زیـادی شـده بـودند، گسترش یابد. تبلیغات مسکو به‌نارضایتیها دامن می‌زد و رژیمهای ضعیفی را که تازه از زیر بار جنگ کمر راست کرده بودند متزلزل می‌ساخت. پس از آنکه هفت کشور اروپای شرقی اصطلاحاً مبدل به‌دموکراسیهـای تـوده‌ای شـدند و مرزهـای جهـان کمونیست تا قلب اروپا پیش رفت، در اروپای غربی نیز عقاید کمونیستی بسرعت گسترش یـافت و بـویژه در فـرانسـه و ایتـالیا احـزاب کـمونیست نـفوذ و قـدرت فوق‌العاده‌ای یافتند. در آسیا نیز پیروزیهای درخشان کمونیستها در خاور دور جنب و جوش زیادی در کشورهای عـقب مـاندهٔ ایـن قـاره بـخصوص در هـند و ایـران و کشورهای کوچک خاورمیانه بوجود آورده و توده‌های فقیر این مرام را کـه بـه‌آنـان وعدهٔ رفاه و خوشبختی می‌داد، با تحسین می‌نگریستند.

آغاز سیاست امریکا در جلوگیری از گسترش کمونیسم را می‌توان ایستادگی آن دولت در برابر شوروی در مورد تخلیهٔ ایران دانست. سپس یک زورآزمایی دیگر بر سر بغازهای ترکیه بین دو ابرقدرت صورت گرفت که کرملین سرانجام ناچار شد سر

فرود آورد. مرحلهٔ بعدی جنگ داخلی یونان بود که در واقع شأن نزول «دکترین ترومن» بشمار می‌رفت که نخستین گام امریکا در دفاع اروپا و سپس اتحاد آتلانتیک بود.

در ۲۴ فوریه ۱۹۴۷ سفیر انگلیس در واشینگتن طی یادداشتی به‌ژنرال مارشال وزیر خارجهٔ جدید امریکا اطلاع داد که نیروهای انگلیسی در اواخر مارس از یونان فراخوانده خواهند شد و انگلستان از این پس نمی‌تواند از ملیون یونان در برابر شورشیان کمونیست پشتیبانی کند. ترومن فوراً اعلام داشت که امریکا جای انگلیس را در کمک به‌یونان و ترکیه خواهد گرفت و در ۱۲ مارس ۱۹۴۷ نطقی در جلسه مشترک کنگره امریکا ایراد کرد که به‌دکترین ترومن مشهور شد. رئیس جمهور اولاً اوضاع رو به‌خرابی در یونان و فشار بر ترکیه را شرح داد، ثانیاً تقاضای کمک مالی به‌هر دو کشور به‌مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار و همچنین اعزام مستشاران نظامی به‌آن دو کشور راکرد. ثالثاً نطق خود را با لحنی ایراد کرد که مبارزه بین آزادی و دموکراسی از یک‌سو و زور و فشار استبدادی از سوی دیگر را در برابر هم قرار داد. رابعاً بدون آنکه نام شوروی را ببرد به‌رقابت جهانی میان ایالات متحد امریکا و امپریالیسم خرابکار کمونیستی اشاره‌کرد. جدی‌ترین و فوری‌ترین بخش پیام جملات زیر بود:

> کمک به‌کشورهای آزاد به‌منزلهٔ حفظ امنیت ایالات متحد امریکاست. برای تأمین پیشرفت مسالمت‌آمیز ملتهای آزاد، امریکا ابتکار و مسؤولیت بزرگی را در تأسیس سازمان ملل متحد به‌عهده گرفته است. این سازمان جهانی برای حفظ آزادی و استقلال کشورهایی که عضویت آن را پذیرفته‌اند بوجود آمده است. اما باید این هدفها را با کمک به‌ملل آزاد در حفظ نهادهای دموکراتیک و تمامیت ارضی آنان در برابر جنبش تجاوزکاری که قصد دارد رژیمهای خودکامه را به‌آنان تحمیل کند، دنبال کنیم. اکنون مسلم شده است که رژیمهای خودکامه را از راه تجاوز مستقیم یا غیر مستقیم به‌ملتهای آزاد تحمیل می‌کنند و در نتیجه اساس صلح بین‌المللی و نیز امنیت ایالات متحد امریکا را به‌خطر می‌اندازد. به‌عقیدهٔ من سیاست امریکا باید مبتنی بر حمایت از ملتهایی باشد که در برابر اقلیتهای مسلح داخلی و فشار خارجی مقاومت می‌کنند. ما باید به‌این ملتهای آزاد کمک کنیم تا سرنوشت خود را

در دست بگیرند. کمک ما باید به‌صورت اقتصادی و مالی باشد که برای ایجاد ثبات و تحولات عادی سیاسی ضروری است.

امروزه موجودیت یونان در نتیجهٔ فعالیتهای تروریستی هزاران نفر افراد مسلح که از سوی کمونیستها رهبری می‌شوند و در بسیاری از نقاط بخصوص در امتداد مرزهای شمالی آن کشور زیر بار اقتدار دولت نمی‌روند در معرض خطر افتاده است... آینده ترکیه نیز به‌عنوان یک کشور مستقل و سالم از نظر اقتصادی در نظر مردمان عاشق آزادی سراسر جهان کم اهمیت‌تر از آیندهٔ یونان نیست. یکی از اهداف اولیهٔ سیاست خارجی ایالات متحد ایجاد شرایطی است که در آن ما و سایر ملل قادر باشیم برای ایجاد یک شیوهٔ زندگی فارغ از زور و فشار کار و فعالیت کنیم.

اخیراً اهالی تعدادی از کشورهای جهان گرفتار رژیمهای استبدادی شده‌اند که به‌رغم میل و اراده‌شان به‌آنان تحمیل شده است. دولت ایالات متحد اعتراضات مکرری علیه زور و فشار در لهستان و رومانی و بلغارستان که با نقض موافقتنامه‌های یالتا صورت گرفته به‌عمل آورده است... اگر ما در این ساعات سرنوشت‌ساز در کمک به‌یونان و ترکیه قصور بورزیم، اثرات آن در غرب و همچنین در شرق بسیار گسترده خواهد بود. ما باید دست به‌اقدام فوری و قطعی بزنیم.[۴۲]

به‌دنبال اعلام دکترین ترومن، دولت ایالات متحد ابتدا در ۵ ژوئن ۱۹۴۷ (۱۵ خرداد ۱۳۲۶) برنامه مارشال را برای کمک اقتصادی و بازسازی کشورهای اروپایی اعلام کرد و سپس در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹ (۳۰ دی ۱۳۲۷) پرزیدنت ترومن در پیام خود به‌کنگره ضمن عنوان کردن اصول گوناگونی در سیاست اقتصادی خود، اصل ۴ آن را به‌اعطای کمکهای فنی به‌کشورهای عقب ماندهٔ جهان سوم اختصاص داد.

از نقطه‌نظر دفاعی نیز ابتدا پیمان اتلانتیک شمالی را در ۴ آوریل ۱۹۴۹ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۸) با ده کشور اروپای غربی و کانادا امضا کرد که بعدها ترکیه و یونان و آلمان غربی به‌آن پیوستند تا «امنیت مدیترانهٔ شرقی را که مکمل امنیت منطقه

۴۲. آندره فونتن، تاریخ جنگ سرد، جلد ۱، صفحه ۲۷۳ - ۲۷۴.

اتلانتیک شمالی است تأمین نمایند.»[۴۳] بدین‌سان ایالات متحد یک زنجیر دفاعی از نروژ تا ترکیه بوجود آورد و سپس درصدد برآمد آن را به‌خاورمیانه و خاور دور گسترش دهد. بدیهی است که ایران یکی از حلقه‌های این زنجیر بشمار می‌رفت و می‌بایست به‌آن کمکهای مالی و نظامی داد و در سیستم دفاعی غرب وارد کرد.

کمکهای مالی و اقتصادی

در ۱۸ شهریور ۱۳۲۵ یعنی در بحبوحهٔ بحران آذربایجان، حسین علاء، سفیر ایران در واشینگتن، به‌دستور قوام نخست‌وزیر، یادداشتی به‌وزارت خارجهٔ امریکا تسلیم کرد که طی آن تقاضای ۴۵ تا ۵۰ میلیون دلار کمک مالی می‌کرد. این مبلغ قسمتی از هزینه‌های اجرای برنامهٔ هفت سالهٔ عمرانی کشور را تشکیل می‌داد که مجموع آن به‌۸۵ میلیون دلار برآورد شده بود. در همان حال قوام به جورج آلن سفیر امریکا اظهار داشت که برای بازسازی کشور نیاز به‌کمک فوری دارد. سفیر امریکا پاسخ داد که ایالات متحد فقط تا حدودی به‌ایران کمک خواهد کرد که ملت امریکا آن را کمک به‌ملل متحد تلقی کند، و بنابراین حداکثر کمکی که ایران می‌تواند از امریکا انتظار داشته باشد ده میلیون دلار است.[۴۴]

به‌دنبال این مذاکرات دین آچسون معاون وزارت خارجهٔ امریکا گزارش محرمانه‌ای به‌جیمز برنز وزیر خارجهٔ آن کشور تسلیم کرد و ضمن آن نگرانی خود را از اینکه ایران تحت نفوذ و سلطهٔ شوروی قرار بگیرد یا به‌مناطق نفوذ تقسیم بشود ابراز داشت و از اینکه به‌تقاضاهای پی‌درپی قوام پاسخ مساعد داده نشده است اظهار تأسف کرد و سیاست امریکا راکوته‌بین و مقصر دانست.[۴۵] برنز در سوم اکتبر ۱۹۴۶ (۱۱ مهر ۱۳۲۵) به‌آچسون پاسخ داد که امریکا باید با فروش مازاد وسایل جنگی خود و اعتبارات بانک صادرات و واردات به‌ایران کمک کند.[۴۶] اما در عمل اقدام مثبتی صورت نگرفت و پاسخ مساعدی به‌تقاضای کمک ایران داده نشد.

دولت قوام در ۲۶ آذر ۱۳۲۵ به‌منظور مطالعه و ارائهٔ طرحی دربارهٔ امکانات و

43. Mahdavi, *op. cit.*, p. 76.

۴۴. رمضانی، **همانجا**، صفحهٔ ۱۵۵.
۴۵. **همانجا**، صفحه ۱۶۴.
۴۶. **همانجا**، صفحه ۱۶۵.

وسایل مربوط به‌عمران و پیشرفت اقتصادی کشور قراردادی با شرکت امریکایی موریسون نودسون امضا کرد. در ۱۱ مرداد ۱۳۲۶ که کارشناسان شرکت مزبور گزارش خود را تسلیم کردند معلوم شد مسئله به‌مطالعات بیشتری نیاز دارد و در مقدمهٔ آن نیز نوشته بودند: «ما به‌ملت ایران توصیه می‌کنیم کلیهٔ مساعی خود را در پیشرفت کشاورزی کشور مصروف دارد.» بدین‌سان از آغاز کار خواسته بودند ایران یک کشور کشاورزی و تولید کنندهٔ مواد خام باقی بماند بی‌آنکه به‌فکر صنعتی شدن بیفتد.

در مهر ماه ۱۳۲۷ دولت ایران قرارداد جدیدی با یک شرکت امریکایی دیگر به‌نام «مشاوران ماوراءبحار» به‌منظور مطالعهٔ عمیق‌تر نیازها و امکانات اقتصادی کشور امضا کرد. کارشناسان این شرکت پس از چهار ماه، گزارش خود را تسلیم کردند که مورد قبول دولت ایران قرار گرفت و مجلس شورای ملی در ۲۶ بهمن ۱۳۲۷ با تصویب قانون برنامهٔ هفت سالهٔ عمرانی کشور بر آن صحه گذاشت. هزینه‌های این برنامهٔ عمرانی اصولاً می‌بایست از درآمد نفت و یک وام ۲۵۰ میلیون دلاری از بانک صادرات و واردات امریکا تأمین شود. سفر شاه به‌امریکا در آبان ۱۳۲۸ بیشتر به‌منظور راضی کردن امریکاییها به‌پرداخت این وام بود. در اعلامیهٔ مشترک که در پایان سفر مزبور در واشینگتن انتشار یافت قید شده بود:

«در مورد کمک به‌ایران، دولت امریکا آماده است از طریق اصل چهار و برنامه کمکهای فنی به‌این کشور کمک مالی بکند تا به‌وضع اقتصادی‌اش بهبود ببخشد. هم چنین دولت امریکا در صورتی که دولت ایران تضمینهای کافی بدهد امکان سرمایه‌گذاری خصوصی امریکاییان در اقتصاد ایران را مدنظر قرار خواهد داد.»[۴۷]

بدین‌سان امریکاییها بی‌آنکه تعهد صریحی در مورد کمک مالی به‌ایران بکنند، شاه را عملاً دست خالی و با وعده و وعید روانهٔ ایران کردند تا اینکه در ۵ تیر ۱۳۲۹ سپهبد رزم‌آرا به نخست‌وزیری منصوب گردید. همزمان با این واقعه دکتر هنری گریدی سفیر امریکا در یونان که از شخصیتهای برجستهٔ اقتصادی بود به‌سمت سفیر

47. Mahdavi, *op. cit.*, p. 100.

آن کشور در تهران تعیین شد و با عدهٔ زیادی کارشناس امور اقتصادی به‌تهران آمد. چند هفته بعد نیز سه تن از نمایندگان کنگرهٔ امریکا به‌اتفاق نمایندگان بانک صادرات و واردات آن کشور به‌ایران آمدند تا «از نزدیک نیازهای مالی ایران را مطالعه و با رزم‌آرا دربارهٔ آن مذاکره کنند.»[۴۸] نمایندگان مزبور موافقت اصولی خود را با پرداخت وامی به‌مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار به ایران اعلام نمودند و رزم‌آرا در جلسهٔ ۲۸ مهر مجلس شورای ملی اظهار داشت: «در مورد کمک امریکا در سالهای گذشته با رهبران آن کشور مذاکراتی انجام داده‌ایم. اخیراً که نمایندگان بانک صادرات و واردات امریکا به‌ایران آمدند مذاکرات ما به‌این نتیجه رسید که ایران می‌تواند از وام مزبور در چهار رشتهٔ مختلف اقتصادی استفاده کند. مجموع این وام بالغ بر ۲۵۰ میلیون دلار خواهد بود.»

دکتر گریدی تلاش زیادی بکار برد که هر چه زودتر این وام به ایران پرداخت شود ولی مقامات واشینگتن همچنان تعلل بخرج دادند و وقتی رزم‌آرا در آبان ۱۳۲۹ مجدداً ضرورت پرداخت فوری وام را متذکر شد پاسخ دادند که چون دولت ایران قادر نیست تضمینهای لازم را برای باز پرداخت وام بدهد، از پرداخت آن معذورند، اما حاضرند مبلغ پانصد هزار دلار به‌عنوان کمک فنی اصل چهار بپردازند.[۴۹]

برنامهٔ کمک اصل چهار به‌دنبال نطق پرزیدنت ترومن در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹ به‌مناسبت آغاز دومین دورهٔ زمامداری‌اش مطرح شده بود که کمک به‌کشورهای عقب‌مانده را به‌عنوان یکی از اهداف جدید دورهٔ دوم ریاست جمهوری‌اش دانسته و ضمن بر شمردن اصول دیگری گفته بود:

اصل ۴: ما با یک برنامهٔ شجاعانه برای اینکه پیشرفتهای علمی و صنعتی خود را در اختیار مناطق عقب‌ماندهٔ جهان قرار بدهیم این دوره را آغاز می‌کنیم تا مناطق مزبور به‌سهم خود به‌پیشرفت نایل گردند. به‌عقیدهٔ من، ما می‌توانیم ملتهای صلح‌دوست را از علوم و فنون خود برخوردار سازیم تا بتوانند به‌میل خود به‌زندگی بهتری دست یابند. با چنین همکاری با ملتهای دیگر می‌توانیم

۴۸. رمضانی، همانجا، صفحه ۱۶۴.
۴۹. همانجا، صفحه ۱۶۵.

سرمایه‌گذاری در مناطقی راکه فاقد پیشرفت هستند گسترش دهیم.[۵۰]

ترومن در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۹ (سوم تیر ۱۳۲۸) لایحهٔ مربوط به‌کمک اصل چهار را به‌کنگرهٔ امریکا تسلیم کرد و تقاضای ۴۵ میلیون دلار اعتبار نمود. اما کنگره با ۳۵ میلیون دلار موافقت کرد و به‌رئیس جمهوری اختیار داد که موافقتنامه‌های دو جانبه با کشورهای ذینفع امضا کند و تشکیلاتی برای اجرای این برنامه بوجود آورد. بر همین اساس بود که در ۲۷ مهر ۱۳۲۹ یک یادداشت تفاهم دربارهٔ فعالیتهای اصل ۴ ترومن بین رزم‌آرا و دکتر گریدی امضا شد که هدف برنامهٔ مزبور را «بهبود وضع روستاییان و اعطای کمکهای آموزش کشاورزی و بهداشتی به‌آنان» اعلام می‌داشت.[۵۱] اما پانصد هزار دلار سهمی که در این برنامه به ایران اختصاص یافته بود، فرسنگها با انتظارات مقامات ایرانی فاصله داشت و به‌هیچ‌وجه منظور آنان را برای اجرای برنامهٔ هفت ساله تأمین نمی‌کرد.

همانطور که در بخش قبل توضیح داده شد بی‌میلی امریکاییها به‌پرداخت وام یا کمک مالی قابل توجه به ایران، دو علت داشت: یکی عدم اعتماد به‌هیئت حاکمه ایران که درهمه‌جا آن را با رهبران فاسد حزب کوئومین‌تانگ چین مقایسه می‌کردند و روزنامه‌های امریکایی کمک به ایران را به‌مشابه «ریختن پول در لانهٔ موش» می‌دانستند. دیگری مخالفت لجوجانهٔ مقامات انگلیسی که مایل نبودند ایران با دریافت وام و کمک از امریکا گشایش مالی پیدا کند و از دریافت وجه ناچیزی که بابت قرارداد الحاقی نفت پیشنهاد می‌کردند بی‌نیاز شود. لذا به‌انحاء مختلف در هر موردی که مذاکرات ایران و امریکا در این زمینه به‌مرحلهٔ نهایی می‌رسید کارشکنی می‌کردند و مانع از پرداخت آن می‌شدند. این سیاست را تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط حکومت دکتر مصدق همچنان مصرانه ادامه می‌دادند.

کمکهای نظامی

در ۳۰ خرداد ۱۳۲۶ (۲۰ ژوئن ۱۹۴۷) موافقتنامه‌ای دربارهٔ خرید معادل ده میلیون دلار جنگ‌افزارهای سبک بین ایران و امریکا امضا شد. مجلس شورای ملی مادهٔ

50. Mahdavi, *op. cit.*, p. 70.

51. *Ibid.*, p. 91.

واحدهٔ مربوط به‌این موافقتنامه را در ۲۷ بهمن ۱۳۲۶ به‌این شکل تصویب کرد:

به‌منظور تکمیل وسایل ارتباطی، حمل و نقل، بهداشت، تجهیزات و تسلیحات نیروهای زمینی، هوایی و ژاندارمری ایران، مجلس شورای ملی به‌وزارت جنگ اجازه می‌دهد که از دولت امریکا که طبق لایحهٔ دولت پیشنهاد مساعدی در مورد فروش وسایل مزبور نموده است از مبلغی که از ده میلیون دلار تجاوز نکند وسایل مزبور را خریداری کند و بهای آن را ظرف مدتی که از ۱۲ سال بیشتر نباشد از ابتدای سال ۱۹۵۰ به‌اقساط سالانه و با بهرهٔ ۳/۸ درصد بپردازد.[۵۲]

به‌نوشتهٔ روزنامه‌های امریکا و اظهارات هنری والاس معاون ریاست جمهوری و وزیر بازرگانی سابق آن کشور، بهای واقعی جنگ‌افزارها و وسایل مزبور سر به ۷۰ میلیون دلار می‌زد.

دولت ایالات متحد هنوز این مقدار جنگ‌افزار را برای تقویت ارتش ایران کافی نمی‌دانست. در ۱۴ مهر ۱۳۲۸ (۶ اکتبر ۱۹۴۹) کنگرهٔ امریکا قانون کمک به‌دفاع مشترک را تصویب کرد و مبلغ ۲۷ میلیون دلار کمک نظامی به‌ایران و کرهٔ جنوبی و فیلیپین تخصیص داد. به‌موجب یادداشتهایی که در دوم خرداد ۱۳۲۹ (۲۳ مه ۱۹۵۰) بین سفیر ایران در واشینگتن و معاون وزارت خارجهٔ امریکا مبادله شد کمک مزبور به‌مرحلهٔ اجراء درآمد و در مقابل دولت ایران متعهد شد از جنگ‌افزارهای مزبور تنها در اجرای هدفهای ذکر شده در یادداشت استفاده کند و کمک نظامی هیچ کشوری را بدون موافقت ایالات متحد نپذیرد.

در ۴ مرداد ۱۳۲۹ (۲۶ ژوئیه ۱۹۵۰) کنگره امریکا اصلاحیه‌ای به‌قانون کمک به‌دفاع مشترک افزود و ایران را از ردهٔ کرهٔ جنوبی و فیلیپین خارج کرد و در ردیف ترکیه و یونان قرار داد که مجموعاً مبلغ ۱۳۱ میلیون دلار برای کمک نظامی به‌این سه کشور در نظر گرفته بود. در مقدمهٔ اصلاحیهٔ مزبور قید شده بود که «ایران پس از جنگ جهانی دوم همان اهمیتی را کسب کرده است که ترکیه و یونان دارند.»[۵۳]

---

52. *Ibid.*, p. 80.

53. *Ibid.*, p. 92.

ارسال جنگ‌افزارهای امریکایی که از اواخر سال ۱۳۲۸ آغاز شده بود علاوه بر صدها کامیون شامل تعدادی تانک و توپ صحرایی و مسلسل سنگین و جنگ‌افزارهای دیگر می‌شد. مستشاران امریکایی طرز استفاده از سلاحهای مزبور را به‌پرسنل نظامی ایران می‌آموختند و ضمناً گروه‌هایی از افسران ایرانی به‌مدت شش ماه برای کارآموزی به‌امریکا اعزام می‌شدند. در فاصلهٔ سالهای ۱۳۲۶ ـ ۱۳۳۰ (۱۹۴۸ ـ ۱۹۵۱) مجموع کمکهای نظامی امریکا به‌ایران به ۱۷۵ میلیون دلار بالغ گردید. نظر امریکاییان این بود که ارتش ایران را که در آن زمان از ده لشکر و ۱۵۰ هزار سرباز تشکیل می‌شد به‌یک ارتش نیم میلیون نفری افزایش دهند تا قابلیت شرکت در پیمان دفاعی خاورمیانه را که طرح آن را تهیه کرده بودند داشته باشد.

مستشاران نظامی

گرچه مستشاران نظامی امریکا از سال ۱۳۲۱ در ارتش و ژاندارمری و شهربانی ایرانی بکار اشتغال داشتند ولی تعدادشان ناچیز بود و اوضاع بعد از جنگ ایجاب می‌کرد که موافقتنامهٔ جدیدی در این زمینه منعقد شود و تعداد مستشاران مزبور افزایش یابد. موافقتنامهٔ مزبور در ۱۴ مهر ۱۳۲۶ بین محمود جم وزیر جنگ و جورج آلن امضا شد که مشتمل بر پنج فصل و ۲۵ ماده بود. مواد اصلی موافقتنامهٔ جم ـ آلن را به‌شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱) موافقتنامه تا ۲۹ اسفند ۱۳۲۷ اعتبار داشت ولی به‌پیشنهاد دولت ایران و موافقت امریکا قابل تمدید بود.
۲) امور اساسی ستاد ارتش و وزارت جنگ به‌استثنای نقشه‌های تاکتیکی و استراتژیکی یا عملیات بر ضد دشمن خارجی که مربوط به‌وظایف مستشاران نبود، از جمله وظایف هیئت بشمار می‌رفت.
۳) هر یک از اعضای هیئت با همان درجه‌ای در ارتش ایران خدمت می‌کردند که در ارتش امریکا داشتند، لکن نسبت به‌تمام افسران ایرانی همردیف خود ارشدیت داشتند.
۴) رئیس هیئت مستشاری و سایر اعضای آن برای اجرای وظایف خود مکلف و مختار بودند از هر یک از ادارات نظامی و لشکرهای ایران بازرسی بعمل

آورند و افسرانی که در رأس واحدهای مزبور بودند می‌بایست با آنان همکاری کنند و نقشه‌ها و اسناد و گزارشها و مکاتباتی را که لازم دارند در اختیارشان قرار بدهند.

۵) در مدت اعتبار موافقتنامه یا در صورت تمدید آن دولت ایران متعهد می‌شد از هیچ کشور دیگری مستشار نظامی به‌خدمت خود نپذیرد مگر با موافقت دولت امریکا.[۵۴]

این موافقتنامه که به‌موجب آن دولت ایران تمام اسرار و اطلاعات فنی خود را در اختیار مستشاران امریکایی قرار می‌داد بدون اجازه و تصویب مجلس شورای ملی به‌مرحلهٔ اجراگذاشته شد و در سالهای بعد با تغییرات عبارتی مختصر مرتباً تمدید گردید و تا اواخر سال ۱۳۵۷ که اوضاع ایران دگرگون شد همچنان به‌قوت خود باقی بود.

سازمان دفاعی خاورمیانه

طرح دفاع دسته‌جمعی خاورمیانه برای نخستین بار در بهمن ماه ۱۳۲۷ از طرف نجم‌الدین صادق وزیر امور خارجهٔ ترکیه عنوان گردید که اظهار داشت دولت متبوع او «امکان ادامه و تکمیل سیستم دفاعی اتلانتیک را از طریق یک پیمان مشابه در خاورمیانه مورد مطالعه قرار داده است.»[55] چندی بعد کنستانتین تسالداریس وزیر امور خارجهٔ یونان همین مسئله را تأیید کرد و گفت با انعقاد پیمانی شامل ترکیه و یونان و مصر و عراق و لبنان و سوریه و عربستان سعودی و اردن و ایران و پاکستان موافق است. این اظهارنظرها که مورد تأیید واشینگتن بود در پایتختهای خاورمیانه به‌انحاء گوناگون تفسیر شد ولی در مجموع استقبالی از آن بعمل نیامد.

در زمستان ۱۳۲۸ (ژانویه ــ مارس ۱۹۵۰) دولتهای امریکا و انگلستان به‌ارسال اسلحه به‌عراق و مصر و اردن و ایران پرداختند. نظر به‌اینکه اسرائیل نیز خواستار جنگ‌افزار شد، تبادل نظرهایی بین دولتهای امریکا و انگلیس و فرانسه صورت گرفت که به‌صدور اعلامیهٔ مشترک ۲۵ مه ۱۹۵۰ منجر شد. در اعلامیهٔ مزبور سه

۵۴. اسناد لانه جاسوسی، شماره ۷۰، صفحه ۳۰ - ۳۸.

55. Mahdavi, *op. cit.*, p. 72.

کشور بزرگ غربی لزوم تشکیل فرماندهی نظامی خاورمیانه را مورد تأیید قرار دادند. اما دبیرکل اتحادیهٔ عرب و هر یک از کشورهای عربی خاورمیانه جداگانه به‌آن پاسخ منفی دادند.

در مهر ماه ۱۳۳۰ (اکتبر ۱۹۵۱)، در پایان کنفرانس آنکارا که ضمن آن ترکیه و یونان به‌عضویت پیمان اتلانتیک شمالی پذیرفته شدند، اعلامیه‌ای انتشار یافت و کشورهای عضو ناتو تأسیس فرماندهی نظامی خاورمیانه را «مفید و لازم» دانستند.[56] سپس مجدداً یادداشتهایی به‌کلیهٔ کشورهای منطقهٔ خاورمیانه تسلیم و آنان را به‌شرکت در پیمان منطقه‌ای تشویق کردند. اما از ارسال یادداشت به‌دولت ایران خودداری ورزیدند زیرا در آن هنگام اختلاف ایران و انگلیس بر سر مسئلهٔ نفت به‌اوج خود رسیده بود و اصولاً شرکت در پیمانهای نظامی با سیاست موازنهٔ منفی حکومت دکتر مصدق وفق نمی‌داد. دولت مصر نیز به‌عنوان واکنش به‌این یادداشت قرارداد ۱۹۳۶ خود با انگلستان را یک جانبه لغو کرد. سایر کشورهای خاورمیانه نیز هدف نهایی تأسیس فرماندهی مزبور را که دشمنی با شوروی بود تشخیص داده بودند و نسبت به‌آن سردی نشان دادند و دولت شوروی نیز یادداشتهای شدیداللحنی برای دولتهای غربی و هشدارهایی به‌دولتهای خاورمیانه فرستاد و آنان را از مشارکت در دسته‌بندیهای نظامی ضد شوروی برحذر داشت. قتل ملک عبدالله پادشاه ماوراء اردن، سیاست ضد انگلیسی حکومت مصدق، و کودتای افسران آزاد در مصر طرح متفقین غربی را با شکست روبرو ساخت و تا چند سال بعد که گفتگو از تأسیس پیمان بغداد بمیان آمد، دیگر صحبتی در این زمینه نشد.

۹. جدایی از جهان عرب بر سر شناسایی اسرائیل

جنگ جهانی دوم تغییرات عمده‌ای در اوضاع سیاسی خاورمیانه بوجود نیاورد. به‌استثنای سوریه و لبنان که در اثر شکست فرانسه در سال ۱۹۴۰ وضعشان تغییر یافت و بلافاصله پس از جنگ به‌استقلال نایل شدند، در بقیهٔ کشورهای منطقه همان

56. *Ibid.*, p. 73.

رژیمهای سابق برقرار بود که عموماً تحت نفوذ و سلطه انگلستان قرار داشتند. اما موقعیت انگلستان در خاورمیانه از دو جهت تحول یافت: از یک‌سو سلطهٔ مستقیم بریتانیا بر مصر و عراق وموقتاً بر سوریه ولبنان گسترش یافت و ازسوی‌دیگر منابعی که سیاست امپراتوری بر آنها تکیه داشت به‌نحوی قاطع و غیر قابل برگشت کاهش پیدا کرد. بنابراین جنگ دوم جهانی باعث شد که بین تعهدات و وسایل اجرایی انگلستان در خاورمیانه فاصلهٔ زیادی ایجاد شود و درک این مطلب تکانهایی را که در سالهای بعد عارض سیاست بریتانیا در این منطقه شد، روشن می‌سازد.

پیروزی حزب کارگر در انتخابات عمومی انگلستان امید زیادی در دل رهبران عرب خاورمیانه ایجاد کرد زیرا معمولاً حزب کارگر کمتر از رقیب محافظه‌کار خود پای‌بند نقش امپراتوری بود. با این وصف اتلی نخست‌وزیر جدید، و بویژه ارنست بوین وزیر خارجه دولت کارگر، سیاستی را در خاورمیانه پیش گرفتند که چندان تفاوتی با سیاست محافظه‌کاران نداشت و در واقع ادامهٔ همان سیاست بود. تنها اشتغال فکری زمامداران جدید بریتانیا حفظ حضور نظامی در منطقه و استفاده از چاههای نفت آن بود. وقتی که ایران و ترکیه و یونان درگیر جنگ سرد با ابرقدرت شوروی شدند زمامداران لندن تصمیم گرفتند به‌هر قیمت شده ضمن حفظ کنترل کانال سوئز و منابع حیاتی نفت در خلیج فارس به‌تأسیس سازمان دفاعی خاورمیانه کمک کنند.

از نظر اعراب که مستقیماً از جانب شوروی تهدید نمی‌شدند این گونه نقشه‌ها بهانه‌ای برای جلوگیری از استقلال واقعی آنان و ادامهٔ استعمار انگلیس بشمار می‌رفت. بهمین جهت وقتی که شورای امنیت سازمان ملل متحد به‌شکایت مصر از انگلستان در تخلیهٔ منطقهٔ کانال سوئز ترتیب اثر نداد، مصریها خشمگین شدند و در مهر ماه ۱۳۳۰ (اکتبر ۱۹۵۱) نه تنها به‌پیشنهاد دولتهای غربی در مورد تأسیس سازمان دفاعی خاورمیانه پاسخ منفی دادند، بلکه قرارداد ۱۹۳۶ با بریتانیا را یک جانبه لغو کردند.

عراق در برابر خطرات خارجی آسیب‌پذیرتر از مصر بود و به‌همین جهت بیشتر تحت سلطه و نفوذ انگلستان قرار داشت. وقتی صالح جبر سعید نخست‌وزیر عراق در ۲۵ دی ماه ۱۳۲۶ (۱۵ ژانویه ۱۹۴۸) عهدنامهٔ دوستی و اتحاد با انگلستان را که جانشین قرارداد ۱۹۳۰ بین دو کشور می‌شد در پورتسموث امضا کرد، تظاهرات

شدیدی علیه این عهدنامه در بغداد صورت گرفت و نایب‌السلطنهٔ عراق مجبور به‌لغو آن شد. اما اوضاع عراق هم چنان ناآرام و مانند آتش زیر خاکستر بود. دیپلوماسی انگلستان که در مصر و عراق با ناکامی روبرو شده بود، در ماوراء اردن به‌یک پیروزی نائل گردید زیرا به‌موجب عهدنامهٔ ۲ فروردین ۱۳۲۵ (۲۲ مارس ۱۹۴۶) به‌قیمومت خود بر سرزمین مزبور پایان داد و امیر عبدالله را به‌عنوان پادشاه کشور هاشمی اردن به‌رسمیت شناخت. سپس طبق قرارداد دفاع مشترک ۲۴ اسفند ۱۳۲۶ (۱۴ مارس ۱۹۴۸) پایگاههایی در آن کشور در اختیار نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا قرار گرفت و لژیون عرب به‌فرماندهی گلوب‌پاشا با کمک مالی انگلستان تأسیس شد و دفاع از آن سرزمین را بعهده گرفت.

در این هنگام مسئلهٔ فلسطین مطرح گردید. در اردیبهشت ۱۳۲۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در اجلاس فوق‌العادهٔ خود کمیسیونی را با شرکت یازده عضو از جمله ایران مأمور مطالعه و یافتن راه‌حلی برای مسئلهٔ فلسطین نمود. کمیسیون مزبور پس از تحقیقات محلی در اردوگاههای پناهندگان دو گزارش به‌مجمع عمومی تسلیم کرد که یکی را اکثریت اعضا امضا کرده بودند و دیگری را اقلیت مرکب از نمایندگان هند و ایران و یوگوسلاوی و استرالیا. گزارش اکثریت مبنی بر تقسیم فلسطین به دو کشور عرب و یهود و گزارش اقلیت دایر بر تشکیل یک دولت فلسطینی واحد متشکل از دو ایالت فدرال عرب و یهود بود. طرح اقلیت مورد موافقت کشورهای عربی و صهیونیستها قرار نگرفت و در نتیجه مجمع عمومی در ۸ آذر ۱۳۲۶ (۲۹ نوامبر ۱۹۴۷) گزارش اکثریت را تصویب کرد. این امر منجر به‌تقسیم فلسطین می‌شد که صهیونیستها از آن استفاده کرده و در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۷ (۱۴ مه ۱۹۴۸) دولت اسرائیل را تأسیس نمودند. دولتهای عرب که تحمل چنین وضعی را نداشتند به‌سرزمین اسرائیل حمله‌ور شدند ولی در اثر کارشکنی انگلیسیها و بویژه عدم تحرک لژیون عرب که کارآمدترین ارتش خاورمیانه بشمار می‌رفت، با شکست روبرو شدند.

شکست اعراب در تابستان ۱۹۴۸ دگرگونیهایی در خاورمیانهٔ عربی بوجود آورد. اولاً رژیم غیر نظامی سوریه ساقط شد و کودتاهای پی‌درپی در آن کشور روی داد که در هر کدام دست یکی از قدرتهای بزرگ دیده می‌شد. ثانیاً نارضایتی شدیدی در میان افسران ارتش مصر بوجود آورد که به‌تشکیل کمیتهٔ افسران آزاد و کودتای ژوئیه

۱۹۵۲ و سقوط رژیم پادشاهی در آن کشور انجامید. در چنین اوضاع آشفته‌ای بود که لیاقت علی‌خان نخست‌وزیر پاکستان، امیر عبدالاله نایب‌السلطنه عراق و ملک عبدالله پادشاه اردن در تابستان ۱۳۲۸ پی در پی به ایران آمدند و مقامات ایرانی را تشویق به لزوم همکاری و الحاق به سازمان دفاعی خاورمیانه نمودند. اما به محض اینکه دولت ساعد در هنگام فترت پارلمانی در اسفند ۱۳۲۸ اسرائیل را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخت و در بیت‌المقدس سرکنسولگری دایر کرد، یک‌باره مناسبات ایران با جهان عرب تیره شد و حالت خصومت‌آمیزی نسبت به ایران در کشورهای عربی ایجاد گردید.[۵۷]

اعلامیه رسمی دولت که در ۲۳ اسفند ۱۳۲۸ به‌مناسبت شناسایی اسرائیل انتشار یافت به‌شرح زیر بود:

پس از استقلال دولت اسرائیل و برسمیت شناختن آن از طرف سازمان ملل متحد، دولت ایران برای حفظ منافع اتباع ایرانی در فلسطین که در نتیجهٔ جنگ خسارات زیادی متحمل شده بودند، آقای عباس صیقل را به‌عنوان نماینده به‌فلسطین اعزام داشت. پس از مذاکرات مفصلی که از طرف سازمان ملل و دولت امریکا با ایران بعمل آمد، برای اینکه دولت ایران بیشتر بتواند منافع اتباع خود را حفظ و اشکالاتی که در کار چند هزار ایرانی مقیم فلسطین پیدا شده مرتفع شود سه ماه قبل آقای رضا صفی‌نیا را با سمت مأمور

۵۷. «اسرائیل شناسایی دوفاکتوی خود را با پرداخت رشوهٔ قابل توجهی به‌ساعد بدست آورد. مذاکرات را از جانب اسرائیل یک امریکایی رهبری می‌کرد که نامش هیچ گاه فاش نشد و با موساد همکاری داشت. او ضمناً یک تاجر ایرانی را می‌شناخت که با ساعد دوست و شریک بود. نخست‌وزیر ایران از طریق این شخص مطالبهٔ مبلغ ۴۰۰,۰۰۰ دلار کرد تا موافقت هیئت وزیران را جلب و شاه را متقاعد سازد که شناسایی اسرائیل خدمت به‌منافع ایران است چون تعداد زیادی بازرگان یهودی ایرانی تبار در فلسطین وجود دارند که حفظ حقوقشان ضروری است. نتایج پرداخت مبلغ ۱۲,۰۰۰ دلار به‌عنوان قسط اول رشوه آنی بود. نخست‌وزیر در اینکه باید بین سیاست و مذهب تفکیک قائل شد با روحانیون به‌مذاکره پرداخت؛ حکمت وزیر امور خارجه که با شناسایی اسرائیل مخالف بود برکنار شد و به‌جای او دکتر علی اکبر سیاسی که شخصیتی دانشگاهی و غیر سیاسی بود منصوب گردید و سرانجام ساعد موضوع را با شاه در میان نهاد. شاه ظاهراً گفته بود: «اگر نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه موافق شناسایی اسرائیل هستند من حرفی ندارم.» بنابراین بقیهٔ مبلغ ۴۰۰,۰۰۰ دلار پرداخت شد و شناسایی دوفاکتوی اسرائیل در جلسهٔ ۱۴ اسفند ۱۳۲۸ هیئت وزیران به‌تصویب رسید.»
ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمهٔ نگارنده، نشر البرز، تهران ۱۳۶۹، صفحه ۹۳.

مخصوص به‌فلسطین اعزام داشت و با این عمل دولت ایران، دولت اسرائیل را بالفعل برسمیت شناخت ولی برای اینکه این شناسایی به‌صورت رسمی درآید طبق تصمیم هیئت دولت آقای انتظام نمایندهٔ دایمی دولت شاهنشاهی در سازمان ملل متحد به‌اطلاع نمایندهٔ دولت اسرائیل رساند که از این پس دولت ایران دولت اسرائیل را به‌طور دوفاکتو برسمیت شناخته است. تلگراف رسیده از آقای انتظام حاکی است که این دستور به‌موقع اجرا گذاشته شده است.[۵۸]

ساعد مراغه‌ای چند روز بعد از نخست‌وزیری برکنار شد و بلافاصله به‌عضویت مجلس سنا منصوب گردید. وی در جلسهٔ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۹ مجلس سنا در توجیه عمل خود در برسمیت شناختن اسرائیل اظهار داشت:

حفظ منافع ایرانیان مقیم فلسطین و لزوم مطالعهٔ از نزدیک امور جاریهٔ دولت جدید التأسیس اسرائیل ایجاب می‌کرد که دولت مأموری در این نقطهٔ مهم و حساس خاورمیانه داشته باشد. به‌این جهت از یک سال قبل مأموری در آنجا تعیین و در پنج ماه پیش هم یک مأمور مطلع و مجرب وزارت امور خارجه به‌فلسطین اعزام گردید که بیشتر در کارها مراقبت و مواظبت نماید. ولی انجام وظایف محوله برای مأمور ایرانی بدون هیچ نوع رسمیت مصادف با مشکلاتی شده بود و لازم می‌آمد یا مأمور احضار و ایرانیها را بدون سرپرست به‌حال خود واگذار یا وضعیت مأمور اعزامی را روشن نمود. در ضمن این بی‌تکلیفی به‌دولت اطلاعاتی رسید که بعضی از دول عرب با تماس مستقیم و محرمانه با اولیای دولت اسرائیل مقدمات برقراری روابط رسمی و صلح و سازش را مذاکره می‌نمایند و بعداً این خبر تأیید شد که نمایندگان طرفین روی کشتی انگلیسی سازشنامه تنظیم و امضا نموده‌اند... ولی نه از این سازش روی کشتی انگلیسی و نه از دعوت به‌کنفرانس قاهره [که در ۱۲ مارس ۱۹۵۰ تشکیل شد] ممالک عرب لازم ندانسته بودند دولت شاهنشاهی را مطلع نمایند. با ذکر این مقدمه نظر

۵۸. روزنامه کیهان، ۲۴ اسفند ۱۳۲۸.

به‌اینکه دولت ایران در مسائل بین‌المللی همیشه سیاست مستقلی دارد و شایسته برای دولت ایران نبوده و نیست که بعد از اتخاذ تصمیم دربارهٔ موضوعی از طرف دیگران بدون اینکه با دولت ایران تماس و مشورتی شده باشد تابع تصمیمات آنها بشود و اینکه دولت اسرائیل از طرف پنجاه دولت عضو سازمان ملل شناخته شده و خود دولت اسرائیل عضویت سازمان را دارا می‌باشد، موضوع با توجه به‌گزارشهای واصله از مأمورین سیاسی دولت شاهنشاهی در شب ۱۴ اسفند ماه در هیئت دولت مطرح و به‌اتفاق آراء تصمیم اتخاذ گردید که به‌آقای انتظام نمایندهٔ دولت در سازمان ملل دستور صادر شود که با تماس با نمایندهٔ دولت اسرائیل شناسایی بالفعل «دوفاکتو» دولت اسرائیل را اعلام نماید که وضعیت اتباع ایران در فلسطین و تکلیف مأمور اعزامی در آن کشور معین و روشن شود.[۵۹]

بدین‌سان شناسایی دوفاکتوی اسرائیل عملی شد و سرکنسولگری ایران در بیت‌المقدس مشغول بکار گردید. ولی پانزده ماه بعد در اوایل حکومت دکتر مصدق اعتراضاتی از جانب نمایندگان مجلس به‌این امر صورت گرفت. در جلسه ۱۹ تیر ۱۳۳۰ باقر کاظمی وزیر امور خارجه در پاسخ سؤال حاج آقا رضا رفیع در مورد شناسایی اسرائیل اظهار داشت:

دولت ایران تصمیم خودش را اجرا کرد و ژنرال کنسولگری را که در بیت‌المقدس دایر کرده بود منحل کرد و رسیدگی به کار آنجا را به‌عمان محول نمود. از این طرف هم دولت مصمم نیست راجع به‌شناسایی رسمی اسرائیل اقدام دیگری بکند و نماینده‌ای هم از اسرائیل در ایران قبول نکرده و نخواهد کرد.[۶۰]

این اقدام دولت دکتر مصدق بازتاب گسترده‌ای داشت و یکباره افکار عمومی جهان عرب را به‌نفع نهضت ملی ایران دگرگون ساخت. روزنامه‌های عربی مصدق را

۵۹. نطق محمد ساعد در مجلس سنا، **مذاکرات مجلس سنا**، روزنامه رسمی کشور، ۱۱ خرداد ۱۳۲۹.
۶۰. **مذاکرات مجلس**، روزنامهٔ رسمی کشور، ۱۷ تیر ۱۳۳۰.

«زعیم شرق» نامیدند و عبدالرحمن عزام پاشا دبیرکل اتحادیهٔ عرب اظهار داشت: «کلیهٔ دولتهای عربی روشی راکه دولت ایران در روابط خود با اسرائیل در پیش گرفته است با نظر تحسین و تمجید نگاه می‌کنند».[۶۱]

اما مثل همیشه این اقدام ایران یک جانبه بود و دولتهای عرب ـ به‌استثنای مصر ـ تغییری در موضع بی‌تفاوت و حتی خصمانهٔ خود نسبت به‌ایران و نهضت ملی ندادند و حتی بعضی از آنها ـ مانند عراق ـ با دشمنان نهضت به‌همکاری پرداختند. در کنفرانسی که در اردیبهشت ۱۳۳۲ از رؤسای مأموریتهای سیاسی ایران در خاورمیانه با حضور دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه در بغداد تشکیل شد «از مجموع مذاکراتی که بعمل آمد بخوبی برمی‌آمد که از ناحیهٔ اعراب در آن روزهای سخت کوچکترین کمکی که برای ایران مؤثر باشد انتظار نمی‌رود».[۶۲]

۶۱. روزنامهٔ اطلاعات، ۲۳ تیر ۱۳۳۰.
۶۲. مرتضی مشفق کاظمی، روزگار و اندیشه‌ها، تهران انتشارات ابن‌سینا، جلد ۲، صفحهٔ ۲۷۵.

فصل چهارم

سیاست موازنهٔ منفی

(۱۳۳۲ ـ ۱۳۳۰)

«من در مقام نخست‌وزیری به‌نهضتی که ملت ایران برپا کرده بود و به‌احساساتی که این ملت از خود ابراز می‌نمود اتکاء کردم و در همه جا دولت انگلیس را مغلوب نمودم. من انگلیس را از ایران اخراج کردم.»

مصدق در محکمهٔ نظامی، جلد ۱، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۶۲، صفحه ۲۸.

۱. دورنمای کلی

بنیانگزار سیاست موازنهٔ منفی در ایران دکتر مصدق است. هنگامی که شورویها در سال ۱۳۲۳ امتیاز نفت شمال را تقاضا کردند و حزب توده با پشتیبانی سربازان شوروی در خیابانهای تهران راه‌پیمایی ترتیب داد و نمایندگانش در مجلس از این تقاضا طرفداری می‌کردند ـ به‌این بهانه که چون امتیاز نفت جنوب دردست انگلیسیهاست، بنابراین دلیلی ندارد که از دادن امتیاز نفت شمال به‌شورویها خودداری شود ـ دکتر مصدق در جلسهٔ ۷ آبان، ضمن نطق مفصل و مشروحی گفت:

> ما باید همان سیاستی را پیروی کنیم که نیاکان ما می‌کردند. اگر معلومات آنها به‌قدر ما نبود ایمانشان از ما بیشتر بود و به‌همین جهت توانستند متجاوز از یک قرن مملکت را بین دو سیاست حفظ کنند و برای ما ذخایری بگذارند که امروز مورد توجه واقع شود.
>
> تا شهریور ۱۳۲۰، من و امثال من در وطن خود آسایش و حق حیات نداشتیم و از آن تاریخ است که روزگار ما قدری بهتر شده است. ملت ایران آرزومند توازن سیاسی است، یعنی توازنی که در نفع این مملکت باشد و آن

توازن منفی است. ملت ایران هیچ وقت با توازن مثبت موافقت نمی‌کند و از اولین روزی که من وارد مجلس شدم با قراردادها و هر عملیاتی که دولتهای بعد از شهریور از نظر توازن مثبت نموده بودند مخالف بودم و اعمال خائنانهٔ آنها را به‌جامعه آشکار می‌کردم.

اگر از نظر «توازن مثبت» هر چه دول مجاور بخواهند بدهند، پرواضح است که دول مجاور بسیار خوشوقت می‌شوند و دولتهای خائن هم خوشوقتی آنها را برای خود سرمایهٔ بزرگی قرار می‌دهند و آن را به‌رخ ملت می‌کشند. ولی ملت می‌داند که با این رویهٔ طولی نخواهد کشید که هر چه دارد از دست می‌دهد. هیچ کس نمی‌تواند قضاوت ملت ایران را انکار کند. ملت ایران به‌دولتهایی که به‌کشور خیانت نموده‌اند به‌چشم بد می‌نگرد و هر وقت بتواند خائنین را به‌چوبه‌دار می‌آویزد. به‌عقیدهٔ من توازن سیاسی وقتی در مملکت برقرار می‌شود که انتخابات آزاد باشد. توازن منفی آن نیست که هر دولتی هواخواهان خود را به‌مجلس بیاورد. توازن منفی آن است که در انتخابات دخالت نکند، در قانون عمومی انتخابات تجدیدنظر شود و نمایندگان حقیقی ملت که به‌مجلس رفتند «توازن سیاسی» برقرار شود و هر وقت که موازنه سیاسی برقرار شد، رفع نگرانی نه از یکی بلکه از دول مجاور عموماً می‌شود. ای کاش دول مجاور از نظریات شخصی صرفنظر کنند و به‌خاطر عالم انسانیت با ما رفتاری جوانمردانه نمایند تا انتظار ایشان از رفاهیت و آسایش ما بهتر تأمین بشود.[۱]

دکتر مصدق در جلسهٔ ۱۱ آذر ماه ۱۳۲۳ هنگام شور در برنامهٔ دولت بیات نطق مفصل دیگری ایراد کرد و ضمن مخالفت با اعطای امتیاز نفت به‌دولت شوروی گفت:

عرایضی که کردم در مصالح مملکت و منافع آن دولتی است که طالب موازنهٔ سیاسی است. هر گاه ما تعقیب از «سیاست مثبت» بکنیم باید امتیاز

۱. حسین کی‌استوان، **سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم**، انتشارات روزنامهٔ مظفر، تهران ۱۳۲۷، صفحهٔ ۱۹۳.

نفت شمال را هم برای ۹۲ سال بدهیم و به‌این طریق موازنهٔ سیاسی برقرار کنیم گذشته از این که ملت ایران برای همیشه، و اکنون مجلس با این کار موافق نیست، دادن امتیاز مثل این است که مقطوع‌الیدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند. در صورتی که هر مقطوع‌الیدی برای حفظ ظاهر هم شده باشد طالب دست مصنوعی است و آن مقطوع‌الیدی که بخواهد مقطوع‌الیدین بشود، خوب است خود را از مذلت زندگی خلاص و قبل از این که ید ثانی او قطع شود، انتحار کند.[۲]

سپس دکتر مصدق طرح تحریم مذاکرات با نمایندگان دول خارجی در مورد نفت را تسلیم مجلس کرد که به‌رغم مخالفت شدید نمایندگان حزب توده در همان جلسه به‌تصویب رسید.

از آن تاریخ فکر سیاست موازنهٔ منفی به‌تدریج در ایران نضج گرفت. در اجرای همین سیاست بود که مجلس پانزدهم ــ هر چند مصدق به‌نمایندگی آن انتخاب نشده بود ــ مقاوله‌نامهٔ قوام ـ سادچیکوف دربارهٔ نفت شمال را در جلسهٔ ۲۹ مهر ۱۳۲۶ کأن‌لم‌یکن شناخت و در همان حال دولت را مکلف ساخت که در استیفای حقوق ایران از نفت جنوب اقدام نماید. در این زمینه از یک سال بعد مذاکراتی بین دولت و نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس آغاز گردید که در ۲۶ تیر ۱۳۲۸ به‌امضای قرارداد الحاقی گس ـ گلشائیان انجامید که چون به‌هیچ‌وجه منافع ملی را تأمین نمی‌کرد، مورد مخالفت شدید نمایندگان اقلیت در مجلس قرار گرفت و مساعی حکومتهای ساعد و رزم‌آرا در به‌تصویب رساندن آن به‌جایی نرسید. تا اینکه در زمستان ۱۳۲۹ که نهضت ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور گسترش یافته بود، کمیسیون مخصوص نفت قرارداد الحاقی را رد کرد و حکومت رزم‌آرا آن را از مجلس مسترد داشت تا «برای استیفای بیشتر حقوق کشور اقدام بکند.» منظور رزم‌آرا از این اقدام آن بود که سعی کند محیط تا حدودی آرام شود و سپس راه را برای امضای قرارداد جدیدی براساس تنصیف درآمد با شرکت نفت هموار کند که اجل و گلوله‌های خلیل طهماسبی مهلتش نداد. پیشنهاد ملی شدن نفت در سراسر کشور در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به‌تصویب مجلسین رسید و به‌فاصله کوتاهی دکتر مصدق

۲. همانجا، صفحهٔ ۱۹۴.

به‌نخست‌وزیری برگزیده شد تا قانون ملی شدن نفت را به‌مرحلهٔ اجرا در آورد.

مصدق طی بیست و هفت ماه زمامداری خود اجرای دقیق سیاست موازنهٔ منفی را نصب‌العین قرار داد: اولاً در ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ از شرکت نفت ایران و انگلیس خلع ید کرد و ادارهٔ صنایع نفت را به‌شرکت ملی نفت ایران سپرد. در ثانی در ۹ بهمن ۱۳۳۱ شیلات دریای خزر را که همچنان در دست شورویها بود ملی کرد و بدین‌سان آخرین حلقه‌های زنجیر استعمار دورانهای گذشته را از دست و پای ملت ایران گشود و پس از یکصد و پنجاه سال ملت استعمارزدهٔ ایران را در میان ملل جهان آزاد و سربلند ساخت. مصدق قبلاً در یکی از نطقهایش گفته بود: «اگر از طریق آزادی و دموکراسی نتوانیم کاری بکنیم از طریق اختناق و زور و قلدری نخواهیم توانست برای مردم ناراضی کاری انجام بدهیم.»[3] او در دوران زمامداری‌اش طعم شیرین آزادی و حکومت ملی را به‌مردم چشانید و هرگز قدم از جادهٔ دموکراسی بیرون نگذاشت و کسی را به‌جرم عقیده یا فعالیت سیاسی زندانی نکرد و جلو مطبوعات و احزاب مخالف را نگرفت. در واقع زمامداری مصدق نخستین تجربه در جهت به‌کار بستن اصول دموکراسی از جانب دولت در ایران بود، هر چند به‌دلایلی که خواهیم دید این تجربه با شکست روبرو شد.

مصدق نظریات خود را دربارهٔ اصول سیاست خارجی ایران در دادگاهی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شد چنین تشریح کرد:

> ما عملاً جزء بلوک غرب هستیم ولی نباشیم بهتر است. از نظر وضعیت جغرافیایی مصلحت ایران در این است که بی‌طرفی خود را حفظ کند، چون که قبل از وقوع یک جنگ احتمالی بلوک غرب نمی‌تواند به‌ایران هیچ گونه کمک افراد نظامی بکند. چنانچه جنگی روی داد و خواستند بی‌طرفی ایران را نقض کنند، آن وقت به‌ما کمک می‌کنند. در این صورت چه قبل از وقوع جنگ ما جزء بلوک غرب باشیم چه بعد از اعلان جنگ، هر دو مساوی است. اگر به‌ما حمله‌ای نشد بی‌طرفی ایران هم در صلاح خود اوست و هم در صلاح بلوکهای شرق و غرب. و بعد از جنگ هم هر یک از دو بلوک که

۳. نطقهای دکتر مصدق در مجلس شانزدهم، جلد اول، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷، صفحهٔ ۲۸.

فاتح شوند می‌خواهند دنیا را تحت تسلط خود قرار دهند و به‌آزادی و استقلال هیچ یک از ملل وقعی نمی‌دهند و برای آن احترامی قایل نمی‌شوند. بلوک شرق و غرب به‌منافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند و تا در ممالک ضعیف افرادی برای ادامهٔ جنگ یافت شود، دست از جنگ برنمی‌دارند تا به‌مقصود خود برسند، یعنی یا فاتح شوند یا قطعاً شکست بخورند.

خلاصه اگر جنگی در گرفت هریک از دو بلوک که فاتح شوند دول کوچک را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند و تنها فایده‌ای که از بی‌طرفی عاید ما می‌شود حفظ نفوس و جلوگیری از عواقب وخیمی است که در هر جا جنگ روی داده آنجا با خاک زیر و زبر شده است.[۴]

در عین حال مصدق را می‌توان پیشگام سیاست عدم تعهد در جهان سوم دانست. در فروردین ماه ۱۳۳۴ (آوریل ۱۹۵۵) که نخستین کنفرانس کشورهای آسیایی ـ افریقایی در باندونگ تشکیل شد، اگر چه ۱۸ ماه از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط حکومت مصدق می‌گذشت، نمایندگان کشورهای مختلف از مبارزات او با استعمار و تلاشهایش در راه ملی کردن صنعت نفت ایران تجلیل کردند. در مرداد ماه ۱۳۳۵ (ژوئیهٔ ۱۹۵۶) نیز که جمال عبدالناصر رئیس جمهوری فقید مصر کانال سوئز را ملی کرد، خودش را پیرو مکتب مصدق «زعیم شرق» نامید و دستور داد یکی از خیابانهای زیبای قاهره راکه قبلاً «شارع رضا شاه پهلوی» نامیده می‌شد به «شارع محمد مصدق» تبدیل کردند که هنوز به‌این اسم باقی است.[۵]

وقتی جنبش کشورهای غیر متعهد در شهریور ۱۳۴۰ (سپتامبر ۱۹۶۱) به‌وسیلهٔ ناصر ـ تیتو ـ نهرو در بلگراد تأسیس شد، نظیر همان اصولی راکه مصدق سالها پیش عنوان کرده بود نصب‌العین قرار داد که تا هنگام فروپاشی اتحاد شوروی با داشتن یکصد و چهار عضو قدرت معنوی بزرگی بین شرق و غرب به‌شمار می‌رفت.

---

۴. جلیل بزرگمهر، **مصدق در محکمهٔ نظامی**، اثر یاد شده، جلد دوم، صفحات ۷۷۷ و ۷۷۸.

۵. خیابان مزبور در سال ۱۳۱۸ به‌مناسبت ازدواج محمد رضا پهلوی ولیعهد با شاهدخت فوزیه خواهر ملک فاروق پادشاه مصر نامگذاری شده بود.

۲. ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور

دربارهٔ ملی شدن صنعت نفت و اقدامات حکومت ۲۷ ماههٔ دکتر مصدق تاکنون دهها کتاب و رساله و مقاله نوشته شده است. به‌منظور پرهیز از تکرار مطالب گوناگون فقط به‌نقل متن گزارشی که دکتر مصدق به‌مناسبت دومین سالروز ملی شدن نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ از رادیو تهران خطاب به‌ملت ایران ایراد کرد و شامل گزارش کارهای انجام شده از آغاز تا آن تاریخ می‌باشد، اکتفا می‌کنیم:

هموطنان عزیزم

برای اینجانب که در جریان دو سال اخیر شاهد مبارزات مقدس و دلیرانهٔ هموطنان گرامی بوده و به‌ارادهٔ ملت در نهضتی که به‌منظور حفظ استقلال مملکت و قطع ایادی بیگانه از خاک پاک وطن و اعادهٔ حیثیت و عظمت و اعتلاء ایران باستان شروع شده است سهیم بوده و به‌یاری پروردگار توانا از تندباد حوادث مصون مانده‌ام جای بسی افتخار است که با ملت رشید و فداکاری که برای رهایی از قیود اسارت و گسستن زنجیرهای استعمار و حفظ استقلال کشور خود به‌مبارزهٔ دامنه‌داری دست زده و از هیچ گونه جانبازی و فداکاری کوتاهی نکرده، در چنین روزی که مجاهدات ملت نجیب و برومند ما در واژگون کردن بنای ظلم و ستمگری اثر خود را بخشیده و قطع ریشه‌های استعمار ثمر خود را به‌بار آورده است به‌گفتگو بپردازم و از حمایت و پشتیبانی کاملی که در هر مورد از این خدمتگزار شده است سپاسگزاری نمایم.

هموطنان عزیزم؛ خوشوقتی این جانب از آن جهت نیست که یک سال دیگر در میان هموطنان خود باقی مانده‌ام یا چند سال دیگر هم بمانم. من از آن جهت خرسندم که علی‌رغم تمایلات و تحریکات عمال مزدور و افسونگر خارجی سال ۱۳۳۱ را به‌پایان رسانده و چنین روز پر افتخاری راکه

پایهٔ مستحکم قانون ملی شدن صنعت نفت به‌خواستهٔ مردم ایران بنا نهاده شده است، درک می‌کنم و می‌توانم گزارش اقداماتی را که نیروی اراده ملت به‌این جانب محول و مرا مأمور به‌ایفاء آن ساخته است به‌استحضار ملت ایران برسانم.

سعادت ملت و صلح جهانی

دو سال پیش در چنین روزی این خدمتگزار به‌اتفاق چند تن از همفکران پارلمانی و فقط با استعانت از الهام نیروبخش ملت فداکار ایران توانست قانون ملی شدن صنعت نفت را از تصویب مجلس شورای ملی بگذراند. پیشنهادی که ما در آن روز تاریخی یعنی ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ از مجلس گذراندیم جامع مقاصد عالیهٔ ایرانیان وطن‌دوست و مانع مفاسد بیگانگان سودپرست بود زیرا در آن پیشنهاد اصل ملی شدن صنعت نفت ایران بدین صورت تصویب و اعلام گشته است:

«به‌نام سعادت ملت ایران و به‌منظور کمک به‌تأمین صلح جهان پیشنهاد می‌نماییم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود، یعنی عملیات اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد».

در چنین روزی بود که پایه‌های اصلی تحولی عظیم در زندگانی سیاسی وطن عزیز ما که بستگی به‌سعادت ملت ایران و صلح جهانی دارد کار گذاشته شد.

قرارداد ۱۹۳۳ چه بود؟

با تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور قرارداد تحمیلی و شوم ۱۹۳۳ کأن‌لم‌یکن و برای همیشه به‌دور انداخته شد. قرارداد ۱۹۳۳ با بی‌اطلاعی و اغفال ملت ایران و فقط با شرکت چند تن از «آلات فعل» حکومت زمان، به‌منظور اسیر ساختن ملت ایران بسته شده بود ولی از مضار آن احدی سخن نگفته بود. پس از شانزده سال خانه‌نشینی و حبس و تبعید وقتی مردم رشید تهران توانستند مرا به‌نمایندگی خود در مجلس چهاردهم

انتخاب کنند، برای اولین بار پس از یازده سال که از تصویب و اجرای آن قرارداد اسارت گذشته بود، در آبان ماه ۱۳۲۳ عیوب و خطرهای سیاسی و اقتصادی آن قرارداد تحمیلی را به‌استحضار ملت هوشیار ایران رساندم و مخصوصاً نیرنگهایی راکه سیاست استعماری انگلیس برای تمدید ۶۰ سالهٔ امتیاز تحمیلی به‌کار برده و ضرر هنگفتی که این تمدید به‌ملت محروم و فقیر ایران می‌زد، در همان تاریخ برای هموطنان عزیز تشریح نمودم.

قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ ظاهراً یک موافقتنامهٔ اقتصادی بود ولی چون تفکیک مسائل سیاسی و اقتصادی در این روزگار بسیار مشکل و این دو عنصر اجتماعی یعنی سیاست و اقتصاد با هم بستگی تام دارند، مسلم و آشکار بود کلیهٔ امتیازاتی راکه انگلیسیها به‌عنوان اقتصادی در زیر عنوان نفت گرفته بودند. دائماً در راه پیشرفت سیاست استعماری خود در ایران به‌کار می‌بردند، مثلاً یکی از اصول اساسی شرکت سابق که همواره با مساعدتهای دولتهای دست‌نشانده در ایران عمل می‌کرد این بود که عملیات نفتی خود را در ایران با لیرهٔ گران و کارگر ارزان انجام نماید تا از کار کارگران ایرانی حداکثر استفاده را بکند و لیرهٔ مصرفی او در ایران به‌حداقل ممکن برسد.

برای پیش بردن این سیاست، شرکت سابق در تشکیل دولتها مداخله می‌نمود تا آنکه وزیر دارایی زمان جنگ قیمت لیرهٔ انگلیسی را به‌دو برابر قیمت حقیقی خود در ایران تثبیت نمود و همچنین شرکت سابق از توسعهٔ عملیات تولیدی، کشاورزی و صنعتی در ایران خاصه در خوزستان به‌طرق مختلف جلوگیری می‌کرد تا همیشه عدهٔ زیادی داوطلب کار به‌قیمت ارزان و شرایط سهل در اختیار داشته باشد. به‌این ترتیب آن امتیاز به‌ظاهر اقتصادی، در معنی اسارت اقتصادی و اسارت سیاسی ملت ایران را در بر داشت.

وقتی سیاست استعماری اصول اعتراضات مرا در مجلس چهاردهم بر ضد قرارداد مزبور شنید، تصمیم گرفت با تمام قوا مانع از تجدید انتخاب من در مجلس پانزدهم گردد تا به‌خیال خود صدای حق ملت را خاموش سازد و قرارداد ۱۹۳۳ را از خطری که بدان دچار شده بود برهاند، خاصه که در نظر گرفته بود یک قرارداد جدید هم به‌نام قرارداد الحاقی به‌حلقوم ملت ایران فرو کند.

انتخابات و قرارداد نفت

ماجرای انتخابات دورهٔ پانزدهم تهران و عملیات زشت و تقلبات علنی که دولت وقت در آن انتخابات به‌دستور شرکت سابق و برای حفظ و حمایت قرارداد ۱۹۳۳ کرد، بر خاطر هموطنان عزیز هرگز پوشیده نیست. در اواخر همین دوره بود که قرارداد الحاقی به‌قرارداد ۱۹۳۳ از طرف دولت وقت به‌مجلس پیشنهاد شد.

حسابی را که سیاست استعماری به‌عادت دیرینه در نقشه خویش نکرده بود، ملت ایران بود و همین حساب غلط خوشبختانه نقشهٔ وی را باطل ساخت زیرا چند تن از عناصر ملی از داخل مجلس و این خدمتگزار با پشتیبانی قاطبهٔ هموطنان عزیز از خارج مجلس بر ضد قرارداد الحاقی قیام کردیم و مجلس پانزدهم بدون اینکه فرصت تصویب آن قرارداد را پیدا کند، خاتمه یافت. سیاست استعماری که خطر رد قرارداد الحاقی و پاره گشتن التزامنامهٔ ۱۹۳۳ را هر لحظه افزونتر می‌یافت با پشت هم اندازیهای مخصوص یک حکومت اختناق را بر مملکت مسلط ساخت تا انتخابات دورهٔ شانزدهم به‌دست آن انجام گردد، حکومت مزبور هم به‌وظیفهٔ سرسپردگی خویش عمل کرد و انتخابات تهران را در میان دریایی از تقلب و فساد و جعل و تزویر و دسیسه شروع نمود ولی مردم رشید تهران با این انتخابات رسوا به‌مخالفت و مقاومت برخاستند، به‌طوری که آن انتخابات در حین قرائت اوراق از طرف انجمن نظارت که تحت فشار افکار عمومی قرار گرفته بود باطل گردید.

در این هنگام بر بیداری و مراقبت مردم در حفظ حقوق اساسی خویش افزوده گشت به‌طوری که پس از تجدید انتخابات مردم تهران توانستند چند تن از نمایندگان حقیقی خود را که عضو جبههٔ ملی بودند به‌مجلس شانزدهم روانه کنند و موفقیت عظیمی که دو سال پیش در چنین روزی در راه پاره کردن التزامنامهٔ ۱۹۳۳ نصیب ملت ایران گشت نتیجهٔ مراقبتها و فداکاریهایی بود که عامهٔ طبقات ملت ایران به‌وسیلهٔ تشکیل اجتماعات در آن شرکت

داشتند.

نخستین عکس‌العمل شرکت سابق در برابر تصویب اصل ملی شدن صنعت نفت به‌راه انداختن اعتصاب فروردین ۳۰ در بندر معشور و آبادان و مسجد سلیمان بود که طی آن چند تن از کارگران معصوم و رنجبر ایرانی کشته یا مجروح شدند.

چرا نخست‌وزیری را قبول کردم؟

در همان موقع که شرکت سابق مشغول نمایش عکس‌العمل خود در برابر اصل ملی شدن صنعت نفت بود، این جانب به‌اتفاق همکاران خود در کمیسیون نفت مشغول تهیهٔ قانونی جامع برای طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت بودیم و آن را در نه ماده تهیه و به‌مجلس پیشنهاد کردیم. قبل از اینکه این قانون در مجلس مطرح شود بعضی از آقایان نمایندگان در جلسهٔ خصوصی مجلس شانزدهم پیشنهاد قبول نخست‌وزیری به‌من کردند و این خدمتگزار که با ایمان راسخ به‌ایجاد تحولی بزرگ در زندگی سیاسی هموطنان عزیز قانون طرز اجرای ملی شدن صنعت نفت را پیشنهاد کرده بودم، با وجود کسالت و ناتوانی مزاج و آگاهی تام و تمام بر مشکلات و مخاطرات، این پیشنهاد را پذیرفتم تا نگویند حریفان که از قبول مسؤولیت آن هم در راه حصول آمال ملی گریزانم و فقط شرط قبولی خود را این قرار دادم که پیشنهاد ما راجع به‌طرز اجرای ملی شدن صنعت نفت از تصویب مجلس بگذرد زیرا اگر قبل از تصویب آن قانون نخست‌وزیری را می‌پذیرفتم این خطر در میان بود که تصویب آن قانون در مجلس دچار مشکلاتی شود و در بلاتکلیفی بماند و دست من هم با قبول نخست‌وزیری از حربهٔ نمایندگی مردم کوتاه گردد و نتوانم آن قانون را در مجلس تعقیب کنم و شاید یک علت پیشنهاد نخست‌وزیری به‌من در آن لحظات دقیق و حساس همین بود. در هر حال در ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ قانون ۹ ماده‌ای طرز اجرای ملی شدن صنعت نفت از تصویب مجلسین گذشت و این جانب از روز دهم اردیبهشت رسماً مسؤولیت نخست‌وزیری را تنها به‌عشق اجرای آن قانون پذیرفتم.

اکنون که دو سال تمام از قانون اعلام ملی شدن صنعت نفت می‌گذرد با

وجود آنکه در هر موقع فرصتی دست داده است هموطنان عزیز را در جریان اقدامات و نظریات دولت گذاشته‌ام، می‌خواهم مجدداً به‌طور اختصار مراحل سخت و دشواری راکه در این مدت با تأیید و پشتیبانی مستمر و مداوم هموطنان عزیز در راه اجرای این قانون پیموده‌ایم به‌عرض شما برسانم.

نخستین مرحلهٔ دشوار و اولین جریان مذاکره

نخستین مرحلهٔ دشوار اجرای قانون مزبور اجرای مادهٔ دوم آن دربارهٔ خلع ید از شرکت سابق بود زیرا شرکت سابق کلیهٔ وسایل فنی و محلی خود را در خوزستان به‌کار انداخته بود که از عمل خلع ید جلوگیری نماید یا لااقل عمل خلع ید را با یک سلسله مصادمات و پیشامدهای نامطلوب مقرون گرداند، و به‌علاوه در مادهٔ دوم و هفتم قانون مسائلی پیش‌بینی شده بود که برای اجرای کامل قانون مزبور مذاکراتی با شرکت سابق لازم به‌نظر می‌رسید خاصه که در همان اوقات هم شرکت اظهار تمایل به‌انجام چنین مذاکراتی کرد. لذا در ۸ خرداد ۱۳۳۰ از شرکت سابق دعوت گردید نمایندگان خود را برای مذاکره معرفی کند و در همان دعوتنامه قید شد که مذاکرات در حدود اجرای قانون ۹ اردیبهشت خواهد بود تا از این راه تسهیلاتی در انجام عمل خلع ید به‌دست آید.

ولی این هیئت که به‌ریاست جکسون معرفی شده بود، پس از چند جلسه مذاکره و گفت‌وشنود، در جلسهٔ ۲۸ خرداد ۱۳۳۰ پیشنهادهایی به‌هیئت نمایندگی ایران که مرکب از نمایندگان هیئت مختلط نفت و نمایندگان دولت بودند داد که به‌کلی با قانون ملی شدن متناقض بود و به‌بازیهای کودکانه بیشتر شباهت داشت زیرا در ضمن یک سلسله نقل و انتقالات لفظی و صوری خواسته بودند وضع سابق را تثبیت نمایند. چون با این ترتیب سوءنیت شرکت سابق در جلوگیری از عمل خلع ید مسلم گشت، دولت اجراء تام و تمام قانون را مستقلاً به‌دست گرفت و بلافاصله یعنی در ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ دستور اجرای خلع ید را به‌نمایندگان خود در آبادان مخابره نمود.

خوشبختانه در نتیجهٔ مراقبت مأمورین دولت و نمایندگان هیئت مختلط نفت که مخصوصاً از طرف آن هیئت برای همین امر به‌خوزستان اعزام شده بودند و با پشتیبانی و همکاری کامل قاطبهٔ کارگران و کارمندان مناطق نفت‌خیز و اهالی وطن‌پرست خوزستان عمل خلع ید با موفقیت درخشان و بدون اندک وقفه یا پیشامد سوئی انجام گردید.

اگر در انجام این مرحله از هنگ چترباز قبرس و آمدن رزمناوهای انگلیسی در مقابل آبادان اسمی نمی‌برم برای این است که ملت رشید ایران در پیکار سختی که برای نجات حیات سیاسی و اقتصادی خویش پیش گرفته بود، همان موقع هم از این اقدامات هراسی به‌دل راه نمی‌داد و برای آن کوچکترین ارزشی قایل نمی‌گشت، با این حال برای اینکه در حین خلع ید هم حسن‌نیت خود را عملاً نشان دهیم دو مقصد اساسی را مورد توجه خاص قرار دادیم: یکی آنکه ترتیبی بدهیم که جریان نفت به‌بازارهای آزاد جهان قطع نگردد دیگر اینکه از تجربه و سابقهٔ کارشناسان واقعی نفت که تبعهٔ خارجه بودند در گرداندن این دستگاه عظیم استفاده کنیم. برای تأمین این دو منظور بود که پیشنهاد کردیم نفتکشهای شرکت سابق که برای بارگیری نفت به‌آبادان و بندر معشور می‌آیند فقط رسیدی بدهند دائر بر اینکه نفت محمولهٔ خود را از شرکت ملی نفت ایران دریافت کرده و بعداً حساب آن را واریز خواهند کرد.

دوم اینکه از عموم کارشناسان خارجی دعوت کردیم با همان حقوق و مزایایی که داشته‌اند به‌موجب قراردادهای استخدامی انفرادی به‌خدمت شرکت ملی نفت درآیند و به‌خدمات خود ادامه دهند. ولی متأسفانه شرکت سابق با این دو پیشنهاد منطقی ما نیز از در ستیزه در آمد. از یک طرف نفتکشهای خود را از دادن چنین رسیدی منع کرد و از طرف دیگر کارشناسان را از اینکه به‌خدمت شرکت ملی نفت درآیند برحذر داشت. این بود که ناچار تحویل نفت به‌نفتکشهای شرکت سابق موقوف گردید و کارشناسان هم از ادامهٔ کار در مؤسسات نفت ممنوع گشتند.

در همان اوقات که ما گرفتار انجام خلع ید در ایران بودیم دولت انگلیس برای جلوگیری از اجرای خلع ید به‌دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه شکایت

کرد و با اینکه دولت ایران اعلام داشته بود صلاحیت دیوان را برای دخالت در قضیه نفت ایران منکر است، دیوان مزبور در ۱۳ تیر ۱۳۳۰ قراری به‌عنوان اقدامات تأمینیه برای جلوگیری از اجرای خلع ید که دولت ایران شروع به‌آن نموده بود صادر کرد و رئیس جمهور سابق امریکا نیز ضمن نامه‌ای اجرای آن قرار موقت را به‌ایران توصیه نمود. البته دولت ایران این قرار را بشدت رد کرد و چنان که می‌دانید دیوان لاهه ضمن رأی نهایی خود که در ۳۱ تیر ماه امسال صادر کرد، آن قرار را نیز فسخ نمود.

کنفرانس صاحبقرانیه

در ۱۷ تیر ماه ۳۰ رئیس جمهور کشورهای متحد امریکا[۶] به‌وسیلهٔ سفیر کبیر خود در تهران به‌این جانب اطلاع داد که برای پیدا کردن راهی جهت حل اختلاف نفت در نظر دارند آقای هریمن را به‌نمایندگی مخصوص خود برای مذاکره به‌ایران روانه سازند. اینجانب جواب دادم در صورتی که مذاکرات حق ملی ما را مطابق قوانین ملی شدن صنعت نفت محفوظ بدارد، در انجام آن مانعی نمی‌بینم.

در ۲۳ تیر ماه ۳۰ ایشان وارد تهران شدند و بلافاصله مذاکرات بین ایشان و نمایندگان دولت و نمایندگان هیئت مختلط نفت آغاز گردید و نتیجهٔ مذاکرات در جلسهٔ مشترک هیئت وزیران و هیئت مختلط مورخه ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۰ به‌صورت چهار ماده درآمد که خلاصهٔ آن این است:

هرگاه دولت انگلیس به‌وکالت از طرف شرکت سابق اصل ملی شدن صنعت نفت ایران را بر طبق مادهٔ واحدهٔ مصوبهٔ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ که استخراج و اکتشاف و بهره‌برداری معادن نفت را در دست دولت قرار داده است بپذیرد، دولت ایران حاضر خواهد بود برای حل اختلاف نفت با نمایندگان انگلیس به‌وکالت از طرف شرکت سابق وارد مذاکره شود و چون سفارت انگلیس در نامهٔ رسمی ۱۱ مرداد ۳۰ پیشنهاد دولت را در باب قبولی اصل ملی شدن پذیرفت، دولت آمادگی خود را برای شروع مذاکره با هیئت

۶. منظور پرزیدنت ترومن است.

نمایندگی انگلیس اعلام داشت و هیئت نمایندگی مزبور در ۱۲ مرداد ۳۰ به‌ریاست استوکس مهردار سلطنتی وارد تهران شدند و پس از چند جلسه مذاکره، هیئت نمایندگی انگلیس در ۲۱ مرداد ۳۰ پیشنهادهای خود را طی ۸ ماده به‌هیئت نمایندگی ایران تسلیم نمود. ولی در این پیشنهادها عملاً از نتیجهٔ عملی ملی شدن صنعت نفت انحراف حاصل شده، می‌خواستند شرکت سابق را تحت عناوین جدیدی مانند سازمان عامل و سازمان خرید، دوباره بر گردهٔ مؤسسات نفتی ما سوار کنند و به‌وسیلهٔ این سازمانهای نوظهور فقط صدی پنجاه از درآمد نفت به‌دولت ایران برسد و به‌علاوه باز هم انحصار فروش نفت ایران عملاً به‌دست مؤسسات انگلیسی بیفتد و در آخر کار هم صحبت از تعیین یک مدیر کل انگلیسی برای ادارهٔ عملیات استخراج و تصفیهٔ نفت کردند که البته هیچ یک از آنها چون با قوانین ملی شدن صنعت نفت سازگار نبود، مورد قبول و توجه واقع نگردید و پیشنهاد ۸ ماده‌ای از طرف نماینده انگلیس مسترد گردید.

به‌هیئت نمایندگی انگلیس گفته شد که چون اصل ملی شدن صنعت نفت را بر طبق تعریف قانون ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ دولت انگلیس از طرف خود و شرکت سابق پذیرفته است، دولت حاضر است فقط در مورد فروش نفت و استفاده از کارشناسان و چگونگی تعیین و پرداخت غرامت مذاکره کند.

با قبول اصل ملی شدن صنعت نفت

قرارداد ۱۹۳۳ از میان رفت

از روشی که هیئت نمایندگی انگلیس در روزهای آخر اختیار کرد معلوم بود تمام قصد انگلیسیها از دادن پیشنهادهای غیر عملی آن بود که دولت و ملت ایران را بر اثر فشار اقتصادی و مشکلات داخلی خسته و مأیوس گردانند تا این دولت جای خود را به‌دولتی بدهد که مطابق میل آنها و به‌نفع آنها قراردادی امضا کند و چون این منظور حاصل نشد، هیئت نمایندگی انگلیس و آقای هریمن که واسطهٔ مذاکره بودند در ۳۱ مرداد و اول شهریور ۳۰ از تهران رفتند و نتیجهٔ عملی که از مذاکرات ممتد با این آقایان به‌دست آوردیم همان قبول اصل ملی شدن نفت از طرف شرکت سابق و دولت انگلیس بود

که خود این قبول بالطبع التزامنامهٔ ۱۹۳۳ (و خسارت عدم‌النفع ادعایی بابت باقیماندهٔ مدت قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳) را از میان برد و چون دولت به‌خوبی حس می‌کرد که ماندن کارشناسان انگلیسی با وضع مبهم اسباب ناراحتی کارکنان شرکت ملی نفت و اهالی خوزستان می‌شود و در عین حال مانع آنست که مشتریان از کشورهای دیگر برای خرید نفت به‌ایران مراجعه کنند، تصمیم به‌مقاومت در مقابل کارشکنیهای شرکت سابق و دولت انگلیس گرفت و لغو جواز اقامت کلیه کارشناسان انگلیسی در جلسهٔ مشترک اول مهر ۳۰ هیئت وزیران و هیئت مختلط به‌تصویب رسید و متعاقب آن در ۲ مهر ۳۰ به‌هیئت مدیرهٔ موقت شرکت ملی نفت ایران در خرمشهر دستور داده شد که جواز اقامت کلیهٔ کارشناسان انگلیسی از طرف ادارات مربوطه لغو شود و در ظرف یک هفته خاک ایران را ترک گویند و همین طور هم عمل و اجرا گردید.

به‌طوری که هموطنان عزیز ملاحظه فرمودند دولت در راه حصول به‌آرزوهای ملی در اجرای قوانین ملی شدن صنعت نفت مواجه با چه مشکلات و سرسختیها و کارشکنیهای حریف بود. ولی از آنجا که اطمینان داشت ملت رشید و دلیر ایران پس از یکصد و پنجاه سال تحمل انواع محرومیتها و فشارهای گوناگون خارجی تصمیم گرفته است خود را برای همیشه از زیر بار این نوع فشارها بدر آورد، دولت هم که جز برآوردن آمال ملی مقصود و منظوری ندارد از این روح شایان تجلیل مردم همواره الهام می‌گرفت و هر اندازه در برابر خود مشکلات و موانع جدید می‌دید بر ثبات و پایداری خود می‌افزود و یک قدم به‌جلو می‌رفت، چنان‌که در ظرف مدت پنج ماه عمل خلع ید از شرکت سابق را با وجود آن همه موانع و مخاطرات با استمداد از نیروی مقاومت‌بخش ملی، به‌تمام معنی کلمه به‌انجام رسانید و کلیهٔ کارشناسان انگلیسی را از خاک وطن خارج گردانید.

در شورای امنیت چه گذشت؟

اما حریف سمج از پای ننشست و روز ششم مهر ۳۰ یعنی چهار روز پس از دستوری که دولت برای اخراج کارشناسان انگلیسی داده بود، از امریکا اطلاع

رسمی رسید که دولت انگلیس از اقدامات دولت ایران در راه اجرای قوانین ملی شدن نفت شکایت به‌شورای امنیت سازمان ملل متحد برده است و دولت ایران را که دلیل نداشت در اختلاف نفت با دولت انگلیس طرف مذاکره و بحث قرار گیرد، وارد مهلکهٔ دیگر ساخت و مرحلهٔ جدیدی را در راه تهدید ایران آغاز کرد. ولی دولت به‌این اصل اساسی توجه داشت که ملتی که می‌خواهد با شرف و افتخار زندگی کند و حقوق حقهٔ خویش را به‌دست آورد باید در برابر مشکلات ایستادگی نماید و از این تهدیدها بیم و هراس به‌خود راه ندهد. این بود که با تأییدات الهی و پشتیبانی افکار عمومی تصمیم گرفتم تا وصول به‌هدف نهایی از پای ننشینم و بلافاصله برای جوابگویی دولت انگلیس عازم شورای امنیت شدم و در ۲۱ مهر ماه ۳۰ در جلسهٔ شورا دلایل دولت ایران را در رد صلاحیت شورای امنیت به‌تفصیل بیان نمودم.

ضمناً از موقع استفاده شده، سوابق کار نفت و مظالم شرکت سابق و مداخلهٔ عمال آن را در امور داخلی ایران و غارت عواید نفت و محروم نگاه داشتن ملت ایران از حداقل زندگی و عزم راسخ ملت و دولت ایران را در جلوگیری از مداخلهٔ خارجیان در امور داخلی ایران از منبر نطق شورا به‌سمع جهانیان رسانیدم و شورای امنیت پس از پنج جلسه بحث و مذاکره در جلسهٔ ۲۶ مهر ماه ۳۰ تصمیم گرفت که موضوع نفت را تا زمانی که دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه راجع به‌صلاحیت خود اظهارنظر ننموده است مسکوت بگذارد و با این ترتیب دولت انگلیس از ارجاع کار به‌شورای امنیت هم نتوانست نتیجهٔ مورد نظر خود را که تسلیم ساختن ملت و دولت ایران باشد بگیرد و همچنان مقاومت ملت ایران با نیروی بیشتری ادامه یافت.

مذاکرات در امریکا و بانک بین‌المللی

دعوت رئیس جمهور سابق کشورهای متحد امریکا از من و مذاکراتی که در اولین جلسهٔ ملاقات راجع به‌نفت صورت گرفت، مجدداً فرصتی به‌وزارت امور خارجهٔ امریکا داد که منظور هریمن را دنبال کنند یعنی واسطهٔ مذاکرات میان ما و انگلیسیها برای حل اختلاف نفت گردند و من هم که جز اجرای

قوانین ملی شدن نفت و تأمین منویات ملی نظری نداشتم حاضر به‌ادامهٔ مذاکرات گشتم و این مذاکرات در مدت بیست و پنج روز که اینجانب در واشینگتن بودم به‌وسیلهٔ معاون وقت وزارت خارجهٔ امریکا جریان یافت.[۷] ولی این مذاکرات هم که مصادف با روی کار آمدن حزب چرچیل در انگلستان شده بود و در آن دولت حسن‌نیتی وجود نداشت، به‌جایی نرسید و در روزهای آخر توقف در واشینگتن، معاون بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم برای به‌کار انداختن صنایع نفت نزد من آمد و اظهاراتی نمود. جواب من به‌طور خلاصه این بود که اگر از به‌کارگماشتن کارشناسان انگلیسی خودداری کنید و قیمت نفتی راکه از طرف ما می‌خواهید بفروشید قبلاً معلوم سازید، ممکن است از مذاکرات ما نتیجه گرفت. قرار شد بانک در این باب مطالعات خود را بکند و نظریات خود را به‌دولت ایران اطلاع دهد.

تقریباً چهل روز پس از بازگشت من از امریکا به‌تهران، بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم نامه‌ای در ۶ دی‌ماه ۳۰ به‌وسیلهٔ دو نفر از کارمندان خود در تکمیل آن مذاکرات فرستاد، ولی در پیشنهادات بانک نکات مبهمی راجع به‌مسؤولیت ادارهٔ مؤسسات نفت و حدود اختیارات بانک و قرارداد صدور کلی نفت و از آن مهمتر برای تقسیم وجوه حاصل از فروش نفت بین خریدار کلی و ایران و به‌امانت گذاشتن قسمتی از آن در نزد بانک وجود داشت که قابل قبول نبود و به‌این جهت در جوابی که به‌پیشنهاد مزبور داده شد در عین خواستن توضیحات، تذکر داده شد که پیشنهادهای بانک با مذاکرات ما در واشینگتن منطبق نیست و خارج از اصول مذاکرات واشینگتن مطالبی در آن است که محتاج به‌توضیح است. نمایندگان بانک پس از دریافت این جواب به‌امریکا رفتند تا نتیجهٔ مطالعات خود در تهران و آبادان را به‌بانک گزارش دهند.

در ۱۵ بهمن ماه ۳۰ تلگرافی از آقای گارنر معاون بانک بین‌المللی رسید که تصمیم دارد برای ادامهٔ مذاکرات به‌اتفاق هیئتی به‌تهران بیاید. دولت با

---

۷. معاون وقت وزارت خارجهٔ امریکا جورج مک گی (George Mac Ghee) بود که در نیمهٔ مذاکرات با مصدق به‌سفارت در ترکیه منصوب و از واشینگتن دور گردید.

آمدن هیئت نمایندگی بانک موافقت کرد و در ۲۲ بهمن ماه ۳۰ هیئت مزبور وارد تهران شدند و دولت هیئتی را انتخاب و مأمور نمود که با هیئت نمایندگی بانک مذاکره نمایند. پس از چندین جلسه مذاکره که تا ۲۵ اسفند ۳۰ ادامه داشت، معلوم شد که پیشنهادهای نمایندگان بانک با قوانین ملی شدن صنعت نفت مطابقت ندارد، زیرا بانک برای به‌خدمت گماشتن کارشناسان انگلیسی در مؤسسات نفت جنوب اصرار می‌ورزید و به‌علاوه می‌خواست بدون در نظر گرفتن وضع حقوقی که از انجام عمل خلع ید نتیجه شده عمل بهره‌برداری از مؤسسات نفت جنوب را به‌عهده گرفته و اداره نماید.

نسبت به‌قیمت نفت خام و نفت تصفیه شده نیز بانک پیشنهادهایی می‌داد که در نتیجهٔ آن بیش از پنجاه درصد عایدات سهم دولت نمی‌گشت لذا این مذاکرات هم که کارشکنی حریف در آن نقش مؤثری داشت به‌جایی نرسید.

تصمیم جدید به‌مقاومت و فداکاری

پس از اینکه معلوم شد بانک بین‌المللی بی‌طرف هم خود را با اصول حقوق بین‌المللی آشنا نمی‌کند و دول بزرگ هم منافع خود را به‌هر پیشامدی ترجیح می‌دهند، به‌این نتیجه رسیدیم که ملت ایران برای پیش بردن مقاصد ملی خود باید بیش از اینها فداکاری کند و این جانب نظریات خود را ضمن یک برنامهٔ شش ماده‌ای در ۲۳ فروردین ۳۱ که متضمن اصلاحات بودجه‌ای و اداری و افزایش سریع تولیدات کشاورزی و صنعتی و صرفنظر کردن از درآمد نفت بود با آقایان نمایندگان دورهٔ هفدهم در میان گذاشتم.

در دیوان لاهه چه گذشت؟

و چون چند روز بعد اطلاع رسید که دیوان بین‌المللی دادگستری ۱۹ خرداد ۳۱ را برای رسیدگی به‌عرض حال شرکت سابق و دولت انگلیس بر علیه ایران تعیین وقت کرده است، با مشورت هیئت مختلط نفت مشغول تهیهٔ اسناد و مدارک لازم شدیم و چون دولت انگلستان می‌کوشید برخلاف حق،

ایران را به‌موازین و اصول بین‌المللی بی‌اعتنا نشان بدهد و برای ما پرونده بسازد، تصمیم گرفتم که شخصاً در دیوان لاهه حاضر شوم و دلایل خود را دایر بر عدم صلاحیت آن دیوان عرضه بدارم و به‌همین نیت در اوایل خرداد ۳۱ با هیئتی عازم لاهه گشتم. پس از مدافعاتی که در دیوان لاهه صورت گرفت، به‌نظر می‌رسید دولت انگلستان از جریان کارها متنبه شود و دست از مظالم خود بکشد و دوستی ملت ایران را بر منافع مادی خود رجحان دهد و پنبهٔ تسلیم ملت ایران را از گوش خود بکشد، ولی متأسفانه باز هم عناد و لجاج این دولت چنان که شیوهٔ دیرینهٔ آن است ادامه یافت و آنچه معلوم شد این بود که دولت انگلستان پس از آنکه حس کرد از مراجع بین‌المللی برای به‌کرسی نشاندن دعاوی باطل خویش نمی‌تواند نتیجه‌ای به‌دست آورد، سعی دارد در داخل کشور دست به‌تحریکات زده و از این راه نظریات خود را عملی سازد و وقتی در ۳ تیر ۳۱ از لاهه به‌تهران آمدیم، کشور عزیز را آشفته و آن را صحنه‌ای از تحریکات سخت عمال اجنبی بر ضد دولت یافتم. این بود که در ۲۵ تیر ۳۱ یعنی موقعی که قضات لاهه مشغول شور در تهیهٔ رأی خود بودند ناچار به‌کناره‌گیری از کار گشتم ولی مردم دلیر ایران در ظرف چهار روز که از استعفای من گذشت در تهران و شهرستانها چنان احساساتی نشان دادند که منجر به‌قیام ملی ۳۰ تیر گردید و این خدمتگزار به‌حکم افکار عمومی دوباره مسؤولیت امور مملکتی را به‌عهده گرفتم و روز بعد رأی دیوان لاهه به‌حقانیت ملت ایران اعلام گردید و خوشبختانه در این مراحله هم حق و عدالت پیروز شد و دیوان لاهه مساعی دولت انگلیس را در وانمود کردن عدم حقانیت ایران نقش بر آب ساخت. با این ترتیب در دو روز متوالی دو شکست پیاپی یکی در تهران و دومی در لاهه به‌سیاست استعماری انگلیس در ایران وارد گردید.

روح پیام مشترک چه بود؟

رأی دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه یکی از فتوحات درخشانی بود که در مبارزهٔ نفت نصیب ملت ایران شد و موقعیت حقوقی و بین‌المللی ما را در اختلاف نفت استوارتر ساخت و به‌همین جهت بود که انتظار می‌رفت دولت

انگلیس دست از لجاج و عناد بردارد و نسبت به‌حل اختلاف نفت حسن‌نیتی مشهود سازد و چون ۱۵ روز از رأی آن دیوان گذشت و آثاری از حسن‌نیت دولت انگلیس دیده نشد، در ۱۶ مرداد ۳۱ دولت این جانب یادداشتی به‌سفارت آن دولت در تهران تسلیم نمود. در این یادداشت اقدامات شرکت سابق نفت در جلوگیری از صدور نفت ایران تذکر داده شد و مطالبات دولت از شرکت سابق و خساراتی که شرکت سابق و دولت انگلیس به‌دولت ایران وارد آورده بودند طی شش فقره اعلام گردید و مخصوصاً تأکید شد که لازم است در پرداخت دیون شرکت سابق به‌دولت ایران براساس ترازنامهٔ خود شرکت تسریع شود و در عین حال تذکر داده شد که دولت حاضر است برای پیدا کردن راه‌حلی در حدود قوانین ملی شدن صنعت نفت وارد مذاکره شود و همچنین شرکت سابق می‌تواند در این باب به‌محاکم صالحهٔ ایران مراجعه نماید.

دولت با ارسال این یادداشت انتظار داشت که دولت انگلیس وضع وخیم اقتصادی ایران را تشخیص دهد و از محاصرهٔ اقتصادی که برخلاف موازین بین‌المللی نسبت به‌ایران ایجاد کرده است دست بکشد و شرکت سابق پرداخت فوری دیون خود را قبول نماید و برای تصفیهٔ غرامت به‌دولت یا محاکم ایران مراجعه کند. ولی دولت انگلیس و شرکت سابق به‌جای تسلیم به‌این انتظارات معقول و حقه مجدداً به‌سیاست دفع‌الوقت متوسل شدند و مدتها گذشت و جواب دولت ایران نرسید، به‌طوری که اینجانب مجبور شدم بار دیگر به‌نمایندهٔ دولت انگلیس یادآوری نمایم. بالاخره در ۸ شهریور ۳۱ هندرسون سفیر کبیر امریکا و میدلتون کاردار انگلیس متفقاً نزد من آمدند و پیام مشترکی را از جانب رئیس جمهور سابق امریکا و چرچیل نخست‌وزیر انگلیس به‌این جانب تسلیم کردند و معلوم شد این پیام مشترک جواب یادداشت ۱۶ مرداد دولت می‌باشد. در ضمیمهٔ پیام مشترک پیشنهاداتی درباره طرز تصفیهٔ غرامات و رفع تضییقات از وجوه ایران در لندن وجود داشت که به‌طور کلی قابل قبول نبود و با قوانین ملی شدن صنعت نفت تطبیق نمی‌کرد و به‌علاوه تحمیلات جدیدی برای دولت و ملت ایران در بر داشت و از مجموع پیام چنین استنباط می‌شد که برای

دولت انگلیس این تصور باطل پیش آمده که در نتیجهٔ فشار محاصرهٔ اقتصادی آن دولت، کشور ایران به‌آن درجه از استیصال رسیده که تن به‌قبول هرگونه شرایطی بدهد، در صورتی که ملت ایران هرگز به‌شرایطی که با استقلال سیاسی و اقتصادی و به‌شرافت ملی آن سازگار نباشد تن در نخواهد داد.

جواب پیام مشترک در ۲ مهر ۳۱ متضمن توضیحات و دلایل کافی نسبت به‌علل و جهات عدم قبول آن پیشنهادات داده شده و برای اثبات حسن نیت دولت در حل اختلاف، ضمن درخواست توضیحاتی به‌منظور رفع ابهامات موجود، پیشنهاد متقابلی با مشورت هیئت مختلط راجع به‌غرامات و اساس رسیدگی به‌دعاوی طرفین و تعیین خسارات و پرداخت قبلی و علی‌الحساب ۴۹ میلیون لیره دین شرکت سابق به‌دولت ایران داده شد.

در ۱۳ مهر ۳۱ از طرف وزیران امور خارجهٔ انگلیس و امریکا در باب پیام مشترک توضیحاتی رسید ولی از پیشنهادهای متقابل دولت ایران اسمی برده نشد و معلوم گردید که باز هم دولت انگلیس خواهان حل اختلاف نیست و قصد دارد به‌دفع‌الوقت بگذراند.

به‌این جهت در ۱۵ مهر ۳۱ یادداشت مخصوصی به‌عنوان وزیر امور خارجهٔ انگلستان از طرف دولت فرستاده و از شرکت سابق دعوت شد که با پرداخت بیست میلیون لیره از دیون خود به‌طور علی‌الحساب در ظرف یک هفته نمایندگان خود را جهت مذاکرات در حدود پیشنهادهای متقابل دولت ایران به‌تهران اعزام دارد و در پایان همین یادداشت مخصوصاً قید شد که دولت ایران همواره عواقب سوء ناشی از مماطله و تأخیر در حل سریع و قطعی اختلافات را متذکر گردیده است و اکنون هم عدم امکان ادامهٔ این وضع را مجدداً یادآوری و مسؤولیت هرگونه پیشآمدی را که در نتیجهٔ تعقیب این روش به‌وجود آید، متوجه خود نمی‌داند.

در ۲۲ مهر ۳۱ سفارت انگلیس در تهران جواب یادداشت دولت را فرستاد و در این جواب بود که دولت انگلیس بر اثر پافشاری دولت در پیش بردن پیشنهادات متقابلهٔ خود مجبور گردید پرده از روی مقاصد غیر قانونی

و سودجویانهٔ خود بردارد و صراحتاً از بابت بقیهٔ سالهای امتیاز تحمیلی ۱۹۳۳ درخواست غرامت نماید و مطالبات حقهٔ ایران را از شرکت سابق چه از بابت ۴۹ میلیون لیره و چه از بابت خساراتی که بر اثر جلوگیری از فروش نفت ایران در خارجه به‌ایران وارد آورده، انکار کند.

موجبات قطع رابطه با انگلیس

از آغاز ملی شدن نفت، یعنی از ۲۹ اسفند ۲۹، روش شرکت سابق نفت و دولت انگلیس بر این استوار گردیده که در برابر آمال ملی و نیات خیرخواهانهٔ دولت ایران مقاومت نمایند و از حل مشکل نفت جلوگیری کنند، به‌این امید که در نتیجهٔ این مقاومت ملت و دولت ایران را خسته و مأیوس از موفقیت گردانند.

دولت ایران حسن‌نیت خود را در کار نفت تا آن درجه ظاهر گردانید که حاضر شد در مقابل رسید نفتکشهای شرکت سابق، نفت بدهد و کارشناسان را با تمام حقوق و مزایای اصلی خود نگاه دارد. ولی دولت انگلیس در هیچ موردی نخواست از این حسن‌نیت دولت ایران استفاده کند و در طی این دو سال که از آغاز اختلاف نفت می‌گذرد رویه‌ای پیش گرفت که با شرایط دوستی و همکاری میان دول سازگار نبود و سرانجام دولت ایران خود را مجبور دید رابطه‌ای را که موجبات تحریکات داخلی را فراهم می‌ساخت، قطع کند.

در ۳۰ مهر ۳۱ وزارت امور خارجه طی یادداشتی تصمیم قطع رابطهٔ سیاسی دولت را به‌سفارت کبرای انگلیس در تهران اعلام نمود و متذکر گردید دولت انگلیس در قضیهٔ نفت که برای ملت ایران امر حیاتی است نه‌تنها کمک به‌حل اختلافات نکرد بلکه درصدد حمایت غیر قانونی از شرکت سابق برآمد و مانع از حصول توافق گردید خاصه که مأمورین سیاسی دولت انگلیس هنوز در ایران منشاء پاره‌ای تحریکات و مداخلات در امور داخلی می‌باشند و هر موقع دولت انگلیس به‌کیفیت و حقیقت نهضت و آرزوهای ملت ایران پی‌برد، نسبت به‌تجدید روابط سیاسی اقدام

خواهد گردید.

این بود جریان کار نفت تا روز ۲۴ مهر ماه ۳۱ که گزارش اخیر اینجانب به‌مجلس شورای ملی تقدیم شد. در پایان آن گزارش عرض کرده بودم که «قطع روابط سیاسی دولت ایران با دولت انگلیس» مستلزم قطع علایق دوستی بین دو ملت نیست زیرا ملت ایران همیشه به‌ملت انگلیس به‌دیدهٔ احترام نگریسته و امیدوار است که زمامداران دولت نیز اندکی بیشتر به‌حقایق اوضاع فعلی جهان و بیداری ملل توجه کنند و از روشی که تا امروز معمول داشته‌اند منصرف شوند و سیاست خود را با وضع دنیای امروز منطبق سازند تا ملتین انگلیس و ایران بتوانند به‌وسیلهٔ تجدید مناسبات سیاسی از روابط دوستی و وداد برخوردار شوند.

جریان مذاکرات اخیر با سفیرکبیر امریکا

پس از آن تاریخ دولت امریکا به‌وسیلهٔ سفیر کبیر خود جناب آقای هندرسون علاقهٔ خود را به ادامهٔ مذاکرات به‌منظور پیدا کردن راه‌حلی برای اختلافات، مکرر ابراز کرده و دولت ایران نیز امیدوار بود که از این طریق راه‌حل منصفانه‌ای که برای طرفین قابل قبول باشد پیدا شود.

مذاکرات جناب سفیر کبیر و اینجانب بیشتر دربارهٔ دو موضوع بود: اول قطع و فصل دعاوی دولت ایران و شرکت سابق نفت، دوم فروش نفت به‌خارج به‌مقداری که دستگاه نفت آبادان را کاملاً به‌کار اندازد. اینک دربارهٔ هر یک از این دو موضوع توضیحاتی داده می‌شود:

۱) در موضوع دعاوی شرکت سابق راجع به‌غرامت و دعاوی متقابل ایران، به‌طوری که هموطنان عزیز اطلاع دارند دولت ایران ضمن جوابی که در دوم مهر ماه ۱۳۳۱ به‌پیام مشترک ترومن و چرچیل داد قضاوت دیوان بین‌المللی دادگستری را با شرایطی قبول کرده بود. موضوع قبول قضاوت دیوان بین‌المللی دادگستری در چند کلمه باید توضیح داده شود.

پس از آنکه دیوان بین‌المللی دادگستری در دعوای صلاحیت راجع به‌قضیهٔ نفت حقانیت ایران را تصدیق نمود، اختلاف دولت ایران و شرکت سابق نفت فقط در محاکم ایران قابل طرح بود، ولی از آنجا که: اولاً، دیوان

بین‌المللی دادگستری بی‌طرفی و حق‌پرستی خود را در قضیهٔ نفت ایران با صدور حکم عدم صلاحیت به‌دنیا ثابت کرد؛ ثانیاً، دولت و ملت ایران به‌هیچ‌وجه امتناع از احقاق حق هیچ کس ندارد، چنان‌که در قانون ملی شدن صنعت نفت امکان تأدیهٔ خسارات را در صورت ثبوت آن پیش‌بینی کرده است؛ ثالثاً، دولت انگلیس به‌بهانه‌های مختلف از جمله به‌بهانهٔ اینکه محاکم ایران ممکن است از حدود بی‌طرفی خارج شوند، حاضر نمی‌شد دعاوی خود را در محاکم ایران طرح نماید؛ رابعاً، دولت ایران خواهان قطع و فصل سریع دعاوی خود بود، لذا قضاوت دیوان بین‌المللی را قبول نمود و چون در هر مرافعه‌ای موضوع دعوا باید معلوم باشد، دولت ایران تقاضا نمود که موضوع دعوا را معین کنند تا با روشن شدن مابه‌الاختلاف دولتین بتوانند دعاوی خود را به‌دیوان بین‌المللی دادگستری مراجعه نمایند.

دولت انگلیس در پیشنهاد شهریور ماه ۳۱ مبنای دعاوی خود را به‌طریق ذیل معین کرده بود:

«غرامتی که بابت ملی شدن مؤسسات شرکت نفت انگلیس و ایران واقع در ایران باید پرداخته شود با رعایت وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن موجود بوده و با توجه به‌کلیهٔ دعاوی و دعاوی متقابلهٔ طرفین.»

دولت ایران در جواب این پیشنهاد اظهار داشت که مفهوم عبارات «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن صنعت نفت» این است که قرارداد باطل ۱۹۳۳ را که هیچ گاه مورد قبول ملت ایران نبوده و نیست قانونی کنند و این امر برای دولت ایران به‌هیچ‌وجه قابل قبول نیست.

این اشکال و معلوم نبودن موضوع غرامت که بر چه اساس و مبنائی است، باعث شد که پیشنهادات و مذاکرات شهریور و مهر ماه به‌نتیجه نرسیده و مذاکرات مستقیم قطع گردید. در مذاکرات اخیری که جناب آقای هندرسون سفیر کبیر امریکا با اینجانب به‌عمل آورد، دولت انگلستان پیشنهاد نموده بود که به‌جای جملهٔ «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن نفت» عبارت «غرامت منصفانه برای از دست رفتن کسب و کار» گذاشته شود. قبول این مبنای مبهم و نامعین برای تعیین غرامت موانع عدیده‌ای در بر داشت:

اولاً، در صنایع ملی شدن در تمام دنیا آن‌هم به‌فرض وجود قراردادی که طبق موازین حقوقی و بدون تحمیل و ارعاب منعقد شده باشد جز غرامت اموال و تأسیسات چیزی پرداخت نمی‌شود و قبول غرامت از دست رفتن کسب و کار برخلاف اصل ملی شدن صنایع و نقض غرض است.

ثانیاً، شرکت سابق در حقیقت در ایران کسب و کار نداشته بلکه باید گفت بزرگترین ثروت ملی ایران را به‌رایگان می‌برده و چیزی که در مقابل این گنج بادآورده به‌دولت ایران می‌داده در حقیقت فقط حق‌السکوتی بوده که به‌اولیاء امور می‌پرداخته است و بنابراین چنین عملی که من‌باب مثل یک ریال بدهند و بیست ریال بهره ببرند، کسب و کار نیست و یک نوع غارتی است که در هیچ جای دنیا سابقه ندارد.

هموطنان عزیز تصدیق می‌فرمایید که اگر اساس غرامت را از دست رفتن چنین «کسب و کاری» قبول کنیم، باید تمام عوائد نفت خود را یکسره به‌عنوان غرامت تسلیم شرکت سابق نماییم زیرا حقیقتاً با ملی شدن صنعت نفت، شرکت سابق چنین کسب و کار پر منفعتی را از دست داده است.

ثالثاً، قبول از دست رفتن کسب و کار به‌عنوان اساس غرامت مشکل دیگری را ممکن است در بر داشته باشد و آن اینکه ادعا کنند که اگر صنعت نفت در ایران ملی نشده بود، چنین کسب و کار پرفایده و چنین گنج بادآوردی چندین سال دیگر در اختیار ما بود و در آن صورت حتی تمام عوائد نفت هم نمی‌تواند جبران چنین خسارت یا در حقیقت جبران چنان غارتی را بکند.

خلاصه به‌علل مشروحهٔ بالا از دست رفتن کسب و کار به‌عنوان اساس غرامت از طرف دولت ایران نمی‌توانست پذیرفته شود. دولت ایران در مقابل پیشنهاد کرد که اساس غرامت را ارزش اموال و تأسیسات شرکت سابق در ایران قرار دهند زیرا این تنها غرامتی بود که طبق اصول مقررهٔ جهانی دولت ایران می‌توانست قبول کند.

۲) مسئلهٔ فروش نفت: دربارهٔ مذاکرات مربوط به‌فروش نفت کافی است به‌طور اختصار عرض شود که مذاکرات مزبور مبتنی بر این بود که پس از امضاء و ورود به‌مرحلهٔ اجرای قرارداد بین دولت ایران و دولت انگلیس در

موضوع غرامت، یک مؤسسهٔ امریکایی مقداری نفت با تخفیف کلی به‌ارزش ۱۳۳ میلیون دلار از شرکت ملی نفت ایران خریداری نماید و مبلغ پنجاه میلیون دلار پس از امضاء قرارداد فوراً به‌شرکت ملی نفت ایران به‌عنوان مساعده پرداخت کند. ضمناً به‌صورت شرط فروش نفت و پرداخت مساعده قید شده بود که یک شرکت و یا سازمان بین‌المللی که در آن شرکت سابق نفت هم عضویت داشته باشد، تشکیل گردد و دولت ایران موافقت کند که با این شرکت بین‌المللی، شرکت ملی نفت ایران به‌منظور انعقاد قراردادی برای فروش نفت خام و تصفیه شده به‌مقادیر زیاد طی سنوات و با شرایطی که به‌توافق طرفین معین گردد، وارد مذاکره شود.

چون این معاملات موکول به‌امضاء و اجراء قرارداد غرامت شده بود، لذا بدون توافق در امر غرامت نمی‌توانست منجر به‌نتیجه بشود.

مع‌ذلک دولت ایران نظریات متقابل خود را دربارهٔ مسائل مزبور به‌جناب آقای هندرسون سفیر کبیر امریکا اظهار و مذاکرات به‌منظور پیدا کردن راه‌حل ادامه داشت. ولی متأسفانه اختلاف اصلی در موضوع مبنا و اساس ادعای غرامت شرکت سابق همچنان به‌صورت اصلی خود باقی مانده و دولت انگلستان همواره اصرار داشت که مبنای رسیدگی دیوان بین‌المللی دادگستری برای تعیین میزان غرامت همان «از دست رفتن کسب و کار شرکت سابق در نتیجه قوانین ملی شدن نفت ایران» باشد و این قید به‌شرحی که گذشت نمی‌توانست مورد قبول دولت ایران واقع گردد.

علت اساسی ادامهٔ اختلاف

پیش از آنکه نظر قطعی دولت ایران را در باب نفت بیان کنم، باید به‌عرض هموطنان عزیز برسانم که علت اساسی رفع نشدن اختلاف نفت دو چیز است:

۱) انتظار دولت انگلیس از معدودی از هموطنان ما که در ایران متجاوز از یک قرن است مورد حمایت آن دولت بوده و مردم این مملکت را به‌حال و روزی در آورده‌اند که فقط با یک قرص نان سد جوع کنند و از تمام مزایای حیاتی محروم باشند. انتظار دولت انگلیس این است که این عدهٔ معدود که

تحت حمایت آن دولت به‌طرق مختلفه حقوق هموطنان خود را غصب کرده و به‌وطن خویش خیانت نموده‌اند، برای حفظ خودشان هم که شده اوضاع سابق را مجدداً برقرار کنند و آن دولت بتواند با حمایت شدگان خود مسئلهٔ نفت را به‌طور دلخواه حل نماید.

۲) علت دیگری که مانع حل قضیهٔ نفت شده منافعی است که بعضی از شرکتهای عظیم نفت در خاورمیانه دارند و در اثر تبلیغات شرکت سابق معتقد شده‌اند که در صورت حل مشکل نفت بر اساسی که دولت ایران پیشنهاد می‌کند، ممکن است آن منافع دچار مخاطره گردد. به‌این دلایل است که پیشنهاداتی که تاکنون دولت انگلیس مستقیماً یا به‌وسیلهٔ امریکا به‌دولت ایران داده با الفاظ متفاوت، در معنی شبیه به‌هم بوده هیچ یک از آنها حقوق ملت ایران را تأمین نکرده و بنابراین مورد قبول دولت و ملت ایران واقع نشده است و نیز لازم می‌دانم دو نکتهٔ اساسی دیگر را به‌عرض هموطنان عزیز برسانم:

اولاً، دولت سعی خواهد کرد نفت خود را به‌خارجه به‌فروش برساند و در این کار تاکنون از هیچ اقدامی فروگذار نکرده و طلیعهٔ توفیق ملت و دولت ایران در فروش نفت با رأی محکمه و نیز بحمدالله ظاهر شده و امید کلی می‌رود که از این به‌بعد مشتریان جدیدی برای خرید نفت ایران پیدا شوند و ان‌شاءالله با صدور نفت دولت خواهد توانست از دستگاه آبادان به‌طور کامل بهره‌برداری کند.

ثانیاً، باب مذاکرات با دولت انگلیس مسدود نیست و هر وقت آن دولت با رعایت حقوق ایران بخواهد در باب غرامت یا فروش نفت مذاکره و اقدامی کند، دولت ایران پیوسته برای مذاکره حاضره است ولی البته مهیا بودن برای فیصلهٔ امر نفت مانع اقدامات دیگر دولت به‌منظور بی‌نیازی بودجهٔ فعلی کشور از عواید نفت نخواهد گردید.

ضمناً این نکته را باید یادآور شود که در قسمت امور اقتصادی و مالی کشور با وجود اینکه عایدات نفت جنوب از میان رفته و حتی مخارج آن دستگاه سربار بودجهٔ مملکت شده، دولت بحمدالله توانسته است روی پای خود بایستد چنان که کارخانجاتی که قبلاً تعطیل بوده اکنون همگی به‌کار

افتاده و قروض دولت و حقوق کارمندان به‌موقع پرداخت شده و دولت اعتبارات خود را حفظ نموده است و در حقیقت برخلاف پیش‌بینیهای دشمنان مملکت که اظهار می‌داشتند دولت ایران یک ماه هم نمی‌تواند بدون عایدات نفت امرار حیات کند، به‌فضل الهی دولت و ملت ایران از بوتهٔ امتحان سرافراز بیرون آمده است. دشمنان مملکت می‌خواهند چنین وانمود کنند که دولت در فیصلهٔ امر نفت قصور کرده یا مسامحه نموده است. از هموطنان عزیز می‌پرسم آیا پیشنهادهای انگلستان در باب غرامت که اساس حل مسئلهٔ نفت است برای ملت ایران قابل قبول است؟

اگر ملت ایران غرامت را آن طور که دولت انگلیس تقاضا دارد قابل قبول می‌داند، دولت واقعاً در فیصلهٔ امر نفت قصور کرده و اگر قابل قبول نیست در این باب به‌دولت چه ایرادی وارد است؟ اینک که جریان مذاکرات تا اندازه‌ای به‌سمع ملت ایران رسید، نظر دولت را در باب نفت به‌صراحت عرض می‌کنم:

۱) چنانچه شرکت سابق برای تعیین میزان غرامت با مبنا و اساسی موافقت کند که قابل قبول دولت ایران باشد و یا حداکثر مبلغ مدعا به‌خود را که در نظر دولت ایران منصفانه باشد اظهار کند، دولت ایران حاضر خواهد بود دعوای غرامت شرکت و دعاوی متقابل دولت ایران به‌قضاوت دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع شود.

۲) دولت ایران حاضر است هر مبلغی که به‌موجب حکم دیوان بین‌المللی دادگستری از بابت غرامت شرکت سابق تعیین شود، از محل بیست و پنج درصد عواید خالص و یا با تحویل نفت خام و مواد تصفیه شده به‌قیمت عادلهٔ بین‌المللی در کمترین مدت پرداخت نماید.

۳) دولت ایران حاضر بوده و هست به‌جای اینکه به‌دیوان بین‌المللی دادگستری مراجعه شود، با نمایندهٔ تام‌الاختیار شرکت سابق و دولت انگلیس وارد مذاکره شده و دعاوی طرفین به‌طریق دوستانه حل و تصفیه شود.

این بود گزارشی از آنچه در این دو سال در اثر فداکاری مردم کشور انجام شده و نموداری است از مراحل موفقیتی که تا امروز ملت غیور ایران در این

بزرگترین و عظیم‌ترین مبارزات تاریخی خود پیموده است.

هموطنان عزیز

اگر در این جهاد بزرگ ملی ما پیروز شده‌ایم و دنیا صبر و استقامت ما را می‌ستاید، برای این است که با اتحاد کلمه با هماهنگی و وحدت‌نظر در یک صف واحد برای فتح نهایی کوشش و مجاهدت نموده‌ایم و دولتی راکه در سنگر دفاع از منافع وطن با حریف بیگانه سرگرم جنگ و مبارزه بوده است طبقات مختلف مملکت مورد حمایت و پشتیبانی قرار داده از تأیید و تشویق او به‌ادامهٔ جهاد فروگذار نکرده‌اند.

شاید سه سال پیش حتی خوشبین‌ترین افراد نمی‌توانست اعجاز اتحاد و یگانگی را تا این درجه درک کند و رمز استقلال و حاکمیت ملی را بدین‌صورت بشناسد. در پناه اتفاق و وحدت نظر مشکلات بی‌شمار را ما اکنون پشت سر گذاشته‌ایم و حریفی حیله گر و فتنه‌انگیز را از خانهٔ خویش که صد و پنجاه سال غاصبانه بر آن حکومت می‌کرد، بیرون رانده‌ایم. ما به‌دنیا نشان داده‌ایم که در راه تحقق آرزوها و آرمانهای ملی خویش تا سرحد فداکاری پیش می‌رویم و اکنون که تا موفقیت نهایی و قطعی چند قدم دیگر بیشتر باقی نمانده است باید با عزم و اراده‌ای محکمتر و آرامش و بردباری افزونتر گامهای آخر را به‌سر منزل مقصود برداریم. در اینجا از فرصت استفاده نموده و یکبار دیگر از مساعی و مجاهدات عموم طبقات ملت رشید ایران مخصوصاً از مبارزات دوستان و همقدمانی که از لحظات اولیه، این جهاد ملی و روزهای سخت و مشکل این نهضت تاریخی را رهبری کرده و به‌خاطر حفظ منافع ملت و استقلال مملکت جنگیده‌اند، صمیمانه تشکر می‌نمایم.

در میان هر قوم و ملت زنده که طالب آزادی فکر و حکومت دموکراسی است قهراً اختلاف سلیقه‌هایی در امور کلی و جزئی پیش می‌آید که در زمان عادی به‌صورت کشمکشهای پارلمانی و مطبوعاتی و حزبی جلوه‌گر می‌شود. ولی در اوقاتی که یک خطر خارجی استقلال اقتصادی و سیاسی کشوری را تهدید می‌کند و به‌جنگ و مبارزهٔ علنی بر ضد حقوق حقهٔ آن

کشور برمی‌خیزد، نه تنها تمام اختلاف سلیقه‌ها را باید کنار گذاشت و به‌دفاع از منافع وطن پرداخت بلکه اختلاف عقیده‌ها نیز در این گونه موارد جای خود را به‌وحدت و اتفاق کامل می‌دهد و تمام یک ملت چون کوه در برابر خصم به‌مقاومت و ایستادگی و ثبات تجهیز می‌شوند. وقتی ملتی پیروز از پیکار با حریف برگردد، زمان بسیار برای کارهای دیگر خویش در پیش دارد و مجال ابراز سلیقه‌های گوناگون برای او کاملاً مهیا و فراهم است. ولی اگر دشمن توانست راهی به‌داخل سنگر محکم ملی پیدا کند و آتش نفاق را در درون خانه دامن بزند، از تمام کسانی که در راه احقاق حقوق ملی مجاهده و مبارزه نموده‌اند سلب آسایش و آزادی خواهد کرد و استقلال و حق حاکمیت ملتی را ملعبهٔ هوا و اغراض بی‌شمار خود خواهد ساخت.

ثمر و حاصلی که در نتیجهٔ چند سال اتحاد و اتفاق ملت گرفته‌ایم به‌ما حکم می‌کند که این وحدت کلمه را همچنان محفوظ نگهداریم و هیچ کدام فراموش نکنیم که فرزند این آب و خاک و وارث خانهٔ کهن‌سالی هستیم که از چندین ده قرن به‌این طرف از نیاکان پر افتخار به‌فرزندان مبارز و فداکار امروز منتقل شده است.[۸]

۳. انگلستان: رویارویی، محاصرهٔ اقتصادی و توطئه‌چینی

ایران هرگز رسماً جزءامپراتوری بریتانیا نبوده است.ازابتدای قرن نوزدهم که پای انگلیسیها به‌ایران باز شد صاحب‌منصبان وزارت مستعمرات بریتانیا هیچ وقت پا به‌سرزمین ما نگذاشتند. اما در نیروهای مسلح و واحدهای اعزامی ارتش هند که نه تنها در طول جنگهای اول و دوم جهانی بلکه تا مدتهای مدیدی در زمان صلح قویاً از منافع انگلیس حراست می‌کردند، عوامل حکومت انگلیسی هند وجود داشتند. در

۸. گزارش دکتر مصدق نخست‌وزیر خطاب به‌ملت ایران راجع به‌ملی شدن صنعت نفت، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۳۲.

طول نیمهٔ اول قرن بیستم تصمیم این که چه کسی بر ایران حکومت کند با افسران و دیپلوماتهای انگلیسی بود. در سال ۱۹۱۹ انگلیسیها کوشیدند با تحمیل قرارداد وثوق‌الدوله این وضع استعمار غیر مستقیم را به‌استعمار مستقیم تبدیل کنند اما مخالفت شدید امریکاییها و فرانسویها و نیز ملیون ایران مانع از اجرای این نقشه شد و لذا انگلیسیها به‌استعمار غیر مستقیم خود ادامه دادند و با ترتیب دادن کودتای سوم اسفند رژیم بیست ساله را روی کار آوردند.

در واقع ایران در مقام مقایسه، مزیت تکنوکراسی استعمار مستقیم را بر استعمار غیر مستقیم ثابت کرد. در استعمار مستقیم یک حکمران بیگانه با دبدبه و کبکبه و شورای اجرایی خود تکلیف استعمارگر و استعمارزده را روشن می‌کند که حد و حدود روابط خود را بشناسند و بدانند که قدرت در کجا مستقر شده است. اما مردم ایران که به‌ظاهر مستقل بودند، در بخش مهم دورانی که تا نیمهٔ قرن بیستم طول کشید در معنا وابسته به‌انگلیس به‌شمار می‌رفتند و در تشخیص مرکز قدرت چندان اعتماد و اطمینانی نداشتند.

نبردهایی که طی جنگ جهانی دوم در آسیا روی داد، اثراتش برای بقای انگلستان و پیروزی متفقین کمتر از نبرد بریتانیا نبود، زیرا امپراتوری انگلیس به‌هر ترتیبی بود توانست تا پایان جنگ سیطرهٔ خود را بر این منطقه حفظ نماید. اما همین که جنگ خاتمه یافت و هند و پاکستان به‌استقلال رسیدند، انگلیسیها به‌این فکر افتادند که در عوض این امپراتوری از دست رفته، امپراتوری دیگری در خاورمیانه تأسیس کنند. به‌نظر لندن این تنها وسیلهٔ پرداخت بهای نفت مصرفی خود به‌لیرهٔ استرلینگ و در نتیجه حفظ پولی بود که در جنگ با نازیها بشدت آسیب دیده بود.

مقدمات اجرای این طرح از مدتی قبل فراهم شده بود. نحاس‌پاشا نخست‌وزیر مصر در دوران جنگ با پشتیبانی انگلیسیها ابتکار تأسیس اتحادیهٔ عرب را در دست گرفت که سرانجام در مارس ۱۹۴۵ با کمک رهبران دست‌نشانده‌ای از قبیل ملک عبدالله و نوری سعید پا به‌عرصهٔ وجود نهاد. در ایران نیز انگلیسیها با کمک حکومتهای طرفدار خود و نیز از طریق شرکت نیرومند نفت ایران و انگلیس که دولتی درون دولت بشمار می‌رفت، ادارهٔ امور کشور را در دست داشتند و در همان حال که کشورهایی از قبیل ونزوئلا و عربستان سعودی قراردادهای تنصیف عواید با شرکتهای نفت امریکایی امضاء می‌کردند، در ایران با کورباطنی و لجاجت عجیبی

به‌امتیاز نفت که در دورهٔ دیکتاتوری امضاء شده بود چسبیده بودند و جز به‌اندک افزایش درآمدی برای ایران از طریق قرارداد الحاقی گس ـ گلشائیان رضایت نمی‌دادند. این سیاست غلط به‌زیانشان تمام شد زیرا احساسات ناسیونالیستی و ضد انگلیسی ایرانیان بتدریج اوج می‌گرفت و نهضت ملی شدن نفت همه‌گیر می‌شد.

قتل سپهبد رزم‌آرا که به‌قول روزنامهٔ **لوموند** «عامل استعمار و یکی از بیرحم‌ترین بندوبست‌چی‌ها که ایران نظیر او را هرگز ندیده بود»[9] موجب گردید که هنوز دو هفته نگذشته قانون ملی شدن صنعت نفت به‌تصویب مجلسین برسد و انگلیسیها در برابر عمل انجام شده قرار بگیرند. ملی شدن صنایع نفت ایران و روی کار آمدن حکومت دکتر مصدق و قتل ملک عبدالله در مسجدالاقصی و کودتای افسران آزاد در مصر، ضرباتی پی‌درپی به‌سیاست انگلستان در خاورمیانه وارد کرد و نقشهٔ تشکیل امپراتوری خاورمیانه یا دست‌کم تأسیس فرماندهی خاورمیانه را نقش برآب کرد. اما انگلیسیهای سرسخت دست‌بردار نبودند و برای مبارزه با حکومت مصدق برنامه‌ای بر این اساس ترتیب دادند:

۱) مخالفت همه جانبه با ملی شدن نفت ایران و ارائه پیشنهادهای مشابه و مخالف با قانون ملی شدن به‌ایران در قالبهای مختلف.

۲) توسل به‌مجامع بین‌المللی به‌منظور غیر قانونی شناختن ملی شدن نفت.

۳) محاصرهٔ اقتصادی و جلوگیری از صدور نفت ایران به‌خارج.

۴) کشاندن امریکا از حالت بی‌طرفی مثبت به‌بی‌طرفی منفی و سرانجام به‌مخالفت با حکومت مصدق.

۵) اقدامات پنهانی برای براندازی حکومت ملی ایران.

دکتر مصدق با هوشیاری فراوان پیشنهادهای مشابهی را که انگلیسیها در قالبهای مختلف به‌ایران ارائه می‌دادند و منظورشان تیشه زدن به‌ریشهٔ قانون ملی شدن صنعت نفت بود تا مبادا سابقه‌ای در منطقه ایجاد کند و سایرین نیز از ایران تقلید کنند، پی‌درپی کشف و مردود شناخت و در مجامع بین‌المللی مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد و دیوان دادگستری بین‌المللی تلاشهای انگلستان را برای غیر

---

۹. مقالهٔ گاستون فورنیه به‌مناسبت درگذشت دکتر مصدق که در شمارهٔ ۷ مارس ۱۹۶۷ روزنامهٔ **لوموند** منتشر گردید.

قانونی شناختن ملی شدن نفت عقیم ساخت و با محاصرهٔ اقتصادی انگلستان به‌مبارزه برخاست. در این مدت انگلیسیها می‌کوشیدند به‌کمک عوامل ایرانی خود انواع کارشکنیها را بر ضد حکومت ملی نمایند تا جایی که در تیر ماه ۱۳۳۱ که شاه از واگذاری کنترل ارتش به‌مصدق خودداری کرد و مصدق استعفا داد، با موافقت امریکاییها موجبات روی کار آمدن حکومت چهار روزهٔ قوام‌السلطنه را فراهم کردند که در اثر قیام مردم در ۳۰ تیر بسرعت سقوط کرد و مصدق یک بار دیگر با اختیارات تام و در دست داشتن وزارت دفاع، زمام امور را در دست گرفت.

پیروزی ملت در واقعهٔ ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بازتاب وسیعی در سراسر خاورمیانه داشت. اگر چه در داخلهٔ ایران بهره‌برداری مطلوب از آن نشد، اما در خارج واکنش فوری آن کودتای افسران آزاد در مصر و خلع ملک فاروق بود که در کمتر از یک هفته پس از آن روی داد و سپس آشوبهای پائیز آن سال در عراق که به‌بهای جان چند صد نفر تمام شد.

قطع مناسبات سیاسی ایران با انگلیس در مهر ماه ۱۳۳۱ ضربهٔ دیگری به‌نقشه‌های پنهانی انگلیس زد که تا آن زمان در تهران بدانها مشغول بودند ولی پس از آن ناچار شدند مرکز عملیات جاسوسی خود را از تهران به‌بیروت منتقل سازند و از آنجا به‌توطئه‌چینیهای خود ادامه دهند. حادثهٔ ۹ اسفند ۱۳۳۱ که نزدیک بود به‌بهای جان رهبر ملی ایران تمام شود یکی از نمونه‌های آن بود.[۱۰]

تا زمانی که حکومت دموکراتها در امریکا بر سر کار بود، تلاشهای انگلیسیها برای کشاندن امریکا به‌اردوی مخالف ایران بی‌نتیجه ماند. اما همین که در ژانویهٔ ۱۹۵۳ (دی ماه ۱۳۳۱) ژنرال آیزنهاور از حزب جمهوریخواه زمام امور را در واشینگتن بدست گرفت، حکومت محافظه‌کار چرچیل نفس راحتی کشید و زمینه را برای اجرای طرح براندازی حکومت مصدق فراهم دید و طرحی را که به‌عنوان «عملیات چکمه» تهیه دیده بود در اختیار امریکاییها گذاشت که این بار آن را پذیرفتند و نام آن را به «عملیات آژاکس» تغییر دادند و به‌صورت کودتای ۲۸ مرداد

---

۱۰. «فردای وقایع ۹ اسفند که به‌حضور شاه رفتم، او کسالت داشت و خسته بود و مرا در کنار تختخوابش در حالی که دراز کشیده بود پذیرفت و در آغاز سخنانش گفت: «معلوم شد ارباب موافق با رفتن من نبود» و منظور شاه از ارباب، انگلستان بود.
جهانگیر تفضلی، خاطرات منتشر نشده، صفحه ۱۲۸.

به‌مرحلهٔ اجراء در آوردند. در عوض انگلیسیها پذیرفتند که از سلطهٔ انحصاری خود بر نفت ایران چشم بپوشند و چهل درصد آن را به‌شرکتهای امریکایی و بیست درصد دیگر را به‌شرکتهای هلندی و فرانسوی واگذار کنند.

یک ربع قرن بعد تاریخ نشان داد که قضاوت مردان بردباری نظیر ترومن و آچسون که مصدق را رهبری می‌شناختند که می‌توانست به‌کمک غرب رویدادهای ایران را مهار کند و ایرانی آزاد و مستقل بوجود آورد، درست بوده است. خسّت و تنگ‌نظری شرکت سابق نفت و یک‌دندگی دولت انگلیس که از ضعف تمام عیار اقتصادی آن کشور و خشم سفارتش از رویارویی با یک نخست‌وزیر ایرانی که به‌هیچ ترتیبی نمی‌توانست وی را تحت‌تأثیر نفوذ قرار بدهد سرچشمه می‌گرفت، سوءقضاوت و بی‌انصافی فاحشی به‌بار آورد که عواقب آن ۲۵ سال بعد با انقلاب مردم ایران بروز کرد.

۴. شوروی: بدگمانی و بی‌اعتنایی

به‌دنبال رد موافقتنامهٔ قوام - سادچیکوف در ۲۹ مهر ۱۳۲۶، روابط ایران و شوروی وارد یک مرحلهٔ بحرانی شدید گردید و دولت شوروی با ارسال یک سلسله یادداشتهای تهدیدآمیز و با اشاره به‌مواد ۵ و ۶ عهدنامهٔ ۱۹۲۱، ایران را تهدید به‌وارد کردن قشون و قطع مناسبات سیاسی کرد. در ۲۸ آبان ۱۳۲۶ سفیر شوروی در نامه‌ای خطاب به‌قوام‌السلطنه نوشت: «دولت شوروی نمی‌تواند متذکر نشود که تصمیم مجلس راجع به‌بی‌اثر بودن قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی برای شمال ایران، با وجود بقای امتیاز نفت ایران و انگلیس در جنوب ایران یک تبعیض فاحش نسبت به‌اتحاد جماهیر شوروی است.» این عبارت می‌رساند که سیاست شوروی از همان هنگام متوجه بوده است که این تبعیض را از میان بردارد و اقداماتی که حزب توده در این زمینه به‌عمل آورد در اجرای سیاست مزبور بوده است.

بحران بین دو کشور تا اوایل تابستان ۱۳۲۹ که سپهبد رزم‌آرا به‌نخست‌وزیری رسید ادامه داشت. اما چون هدف نخست‌وزیر جدید بریدن پای امریکاییها از ایران به‌نفع انگلیسیها بود، در اجرای سیاست دیرینهٔ لندن مبنی بر سازش با روسها باب

مذاکره را با مسکو گشود. این مذاکرات منجر به‌امضای موافقتنامهٔ بازرگانی جدیدی در آبان ۱۳۲۹ و بهبود نسبی مناسبات دو کشور گردید. اما چندی بعد که مسئله نفت موضوع روز شد، حزب توده در مراحل گوناگون شعارهای زیر را مطرح کرد:

۱ ــ اصلاح قرارداد الحاقی. ۲ ــ لغو قرارداد الحاقی. ۳ ــ لغو قرارداد ۱۹۳۳. ۴ ــ و بالاخره ملی شدن نفت جنوب. هنگامی که شعار «ملی شدن نفت در سراسر کشور» از جانب جبههٔ ملی مطرح شد و بشدت مورد استقبال ایرانیان قرار گرفت، حزب توده با آن به‌مخالفت پرداخت و با این استدلال که چون در شمال کشور نفت استخراج نمی‌شود پس تنها نفت جنوب باید از دست انگلیسیها خارج شود، ملی شدن نفت جنوب را خواستار شد تا بدین‌ترتیب منافع احتمالی شورویها در نفت شمال را در آینده حفظ کرده باشد. روی هم رفته می‌توان گفت که نظر دولت شوروی نسبت به‌دولت مصدق به‌اندازهٔ حزب توده خصمانه نبود.

در واقع حزب توده از این که رهبری جنبش ضد استعماری ملت ایران را دکتر مصدق و جبههٔ ملی در دست گرفته و مورد پشتیبانی اکثریت مردم قرار داشتند بشدت عصبانی بود و به‌هر وسیله‌ای با جبههٔ ملی مخالفت می‌ورزید و آن را یک «جریان دروغین اصلاح‌طلبی» می‌نامید که «با شعارهای متقلبانهٔ خود درصدد انحراف ملت ایران از مبارزهٔ صحیح و عمیق اجتماعی است.»[11] حزب توده که پس از واقعهٔ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و تیراندازی به‌شاه غیر قانونی اعلام شده بود و رهبرانش زندانی یا به‌خارج از کشور فراری شده بودند، از اواسط سال ۱۳۲۸ به‌انتشار روزنامه‌های مخفی پرداخته و در آغاز سال ۱۳۲۹ به‌علت مساعد بودن شرایط بین‌المللی مجدداً به‌جنب و جوش و فعالیت درآمده بود. حزب توده در اوایل اردیبهشت ۱۳۲۹ روزنامهٔ بسوی آینده را به‌شکل روزنامهٔ علنی خود منتشر ساخت و در تیر ماه همان سال به‌تشکیل «جمعیت هواداران صلح» پرداخت و با تعیین شخصیت مهمی چون ملک‌الشعراء بهار به‌ریاست جمعیت مزبور شروع به‌فعالیت کرد و توانست از سراسر ایران بیش از نیم میلیون امضاء زیر بیانیهٔ استکهلم در مورد منع استعمال سلاح اتمی جمع‌آوری کند. اما در پاییز ۱۳۲۹ که نهضت ملی شدن

۱۱. **گذشته چراغ راه آینده است**، صفحهٔ ۵۶۴. نورالدین کیانوری آخرین دبیرکل حزب توده در خاطراتش می‌نویسد: «... در مسئلهٔ جبهه ملی، سفارت شوروی چند بار به‌ما تذکر داد که این سیاست غلط چیست که حزب پیش گرفته است؟». روزنامه اطلاعات، ۸ دی ۱۳۷۱.

نفت اوج گرفت به‌نثار فحش و ناسزا به‌جبههٔ ملی در روزنامه‌های علنی خود قناعت نکرد و با انتشار جزوه‌ای تحت عنوان **ماهیت جبههٔ ملی** آن را جبههٔ امپریالیستی و ضد ملی و عامل استعمار نامید.

پس از آنکه مجلس شورای ملی گزارش کمیسیون نفت را مبنی بر رد موافقتنامهٔ الحاقی تصویب کرد، حزب توده جمعیت دیگری به‌نام «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» تشکیل داد و به‌مبارزهٔ خود با جبههٔ ملی و شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور شدت بخشید. اما در همان حال مطبوعات و رادیوهای شوروی از این نهضت دفاع می‌کردند. مجلهٔ **عصر جدید** در شماره ۷ ژانویه ۱۹۵۱ (۱۵ دی ۱۳۲۹) در مقاله‌ای تحت عنوان «ایرانیان علیه استثمار مستعمراتی قیام می‌کنند» از مبارزهٔ ملت ایران تجلیل کرد[۱۲] در حالی که روزنامهٔ مردم در همان هنگام شعار ملی شدن صنعت نفت را خیانت به‌ملت ایران می‌شمرد![۱۳]

روزنامهٔ **در راه صلح پایدار و دموکراسی توده‌ای** ارگان کومینفرم در شمارهٔ ۲۰ آوریل ۱۹۵۱ (۳۰ فروردین ۱۳۳۰) نوشت: «کوشش حکومتهای دست‌نشاندهٔ انگلیس برای اینکه مجلس را وادار به‌تصویب موافقتنامهٔ الحاقی نفت بنمایند هم با مخالفت نمایندگان طرفدار امریکا در مجلس و هم با مخالفت نمایندگان ناسیونالیست جبههٔ ملی مواجه شد.»[۱۴] همچنین روزنامهٔ ستارهٔ سرخ در ۱۴ خرداد ۱۳۳۰ تحت عنوان «مبارزه با امپریالیسم در ایران» نوشت:

> دولت و ملت ایران جداً تصمیم گرفته‌اند مملکت را از چنگال خونین وال‌استریت نجات بدهند. نفت ایران دیگر ملی شده و به‌تمام معنی به‌دولت و مردم ایران تعلق دارد و مساعی انگلستان و امریکا برای جلوگیری از اجرای این قانون نوعی تجاوز به‌حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران بشمار خواهد رفت.[۱۵]

---

۱۲. غلامرضا نجاتی، **جنبش ملی شدن صنعت نفت**. صفحه ۲۹۵.
۱۳. همانجا.
۱۴. **گذشته چراغ راه آینده است**، صفحهٔ ۵۶۴.
۱۵. همان اثر، صفحهٔ ۵۷۳.

با این همه پشتیبانی شورویها از جنبش ملی ایران از محدودهٔ حرف خارج نمی‌شد و عملاً اقدامی به‌کمک به‌مبارزهٔ ملت ایران نمی‌کردند. در همین حال نوعی همدستی بین حزب توده و مقامات شرکت نفت و دولت انگلیس مشاهده می‌شد. اگر به‌خاطر بیاوریم که تأسیس حزب توده در سال ۱۳۲۰ با همکاری عناصر طرفدار انگلیس و مقامات شرکت نفت به‌عنوان یک سازمان ضد فاشیستی صورت گرفته بود به‌ماهیت این همدستی بهتر پی خواهیم برد. بنابراین اصطلاح «توده نفتی» که روزنامه‌های آن زمان به‌کار می‌بردند چندان بی‌معنی و دور از واقعیت نبود.

در فروردین ۱۳۳۰ شرکت نفت با حذف کمک هزینهٔ مسکن کارگران نفت جنوب باعث اعتصاب بزرگی در خوزستان گردید که بی‌شک هدف آن خفه کردن جنبش ملی در نطفه بود. در ظرف چند روز تعداد اعتصاب کنندگان به ۴۰ هزار نفر رسید که عمال حزب توده آن را رهبری می‌کردند. دولت در استان خوزستان حکومت نظامی اعلام کرد. در ۲۳ فروردین آشوبهایی در آبادان روی داد که منجر به‌کشته شدن نه ایرانی و سه انگلیسی گردید. دولت انگلیس مسؤولیت این حوادث را به‌گردن دولت ایران نهاد و هربرت موریسون وزیر خارجهٔ آن کشور در مجلس عوام گفت: «دولت بریتانیا در اتخاذ تدابیر لازم برای حفظ جان و مال اتباع خود در این منطقه تردید نخواهد کرد».

در این هنگام هربرت موریسون و امانوئل شین‌ول وزیر دفاع بریتانیا طرح عملیات «دزد دریائی» را برای اشغال آبادان تهیه و کابینهٔ انگلیس را قانع کردند که پشتیبانی ایالات متحد را برای چنین اقدامی کسب کند.* سپس رزمناو موریشس و چند روز بعد کشتیهای فلامینگو و رن را به‌بهانهٔ تخلیهٔ اتباع انگلیسی از آبادان به اروندرود فرستادند تا در صورت لزوم به‌بمباران تأسیسات ایران بپردازند. ضمناً یک تیپ چترباز به‌قبرس فرستادند که با قوایی که در عراق داشتند تقویت می‌شد و به‌شرکت نفت دستور دادند دولت ایران را با مذاکره دربارهٔ غرامت سرگرم کند تا فرصت کافی برای عملیات نظامی بدست آورند. اگر مخالفت واشینگتن نبود بدون تردیدانگلیسیها در همان‌موقع‌اقدام‌به‌لشکرکشی به‌خاک ایران می‌کردند همان طور که پنج سال بعد در زمان ملی شدن کانال سوئز به‌مصر لشکر کشیدند. اما امریکاییها زیر بار نرفتند و پرزیدنت ترومن بی‌درنگ هریمن را به‌عنوان میانجی به‌تهران فرستاد.

---

* Intervention at Abadan: Plan Buccaneer;James Cable,Macmillan Pub.,London 1991.

صبح روز ۲۳ تیر که قرار بود آورل هریمن وارد تهران شود رادیو بی‌بی‌سی خبر داد که امروز بعدازظهر در تهران حوادث خونینی روی خواهد داد. جمعیت ملی مبارزه با استعمار وابسته به‌حزب توده که از چند روز پیش ۲۳ تیر را «روز شهدای اعتصاب تیرماه ۱۳۲۵» اعلام کرده بود راه‌پیمایی مفصلی با شعار «مرگ بر هریمن فرستادهٔ مفتضح ترومن» در تهران ترتیب داد که در نتیجهٔ برخورد با نیروهای انتظامی به‌کشته شدن چند نفر انجامید. حادثهٔ مزبور با سناریوی قبلی مزدوران انگلیس و به‌دست حزب توده ساخته و پرداخته گردیده بود تا امریکاییان را از صحنهٔ سیاسی ایران دور سازند. روز بعد رادیو بی‌بی‌سی گفت: «فاجعهٔ روز یکشنبه نشان داد که دکتر مصدق حاکم و مسلط بر اوضاع نیست و کمونیستها در کمین هستند که ایران را ببلعند و اگر انگلستان پای خود را کنار بکشد، کار ایران تمام است».[۱۶]

در این حال روزنامه‌های داخلی مزدور شرکت نفت با روزنامه‌های توده‌ای همصدا شدند و به‌خونخواهی قربانیان حادثه ۲۳ تیر برخاستند و حکومت دکتر مصدق را به‌باد انتقاد گرفتند. اما یک ماه بعد که اسناد ادارهٔ اطلاعات شرکت نفت در خانهٔ ریچارد سدان رئیس ادارهٔ مزبور مصادره گردید، اعلام شد که ضمن آنها پیش‌نویس بسیاری از این مقالات به‌زبانهای فارسی و انگلیسی به‌دست مقامات ایرانی افتاده است.

در شهریور ۱۳۳۰ که کارشناسان انگلیسی نفت حاضر به‌استخدام از جانب شرکت ملی نفت ایران نشدند و دکتر مصدق دستور اخراج آنها را صادر کرد، روزنامه‌های مخفی و علنی حزب توده نوشتند که دکتر مصدق با پیروی محض از امپریالیسم امریکا راه خیانت و سازش را در پیش گرفته است. در ۱۴ آذر ماه آن سال نیز که یک بار دیگر تهران شاهد حوادث اسفناکی بود، سیاست حادثه‌آفرینی حزب توده و تحریکات عمال انگلیس به‌منظور تضعیف حکومت مصدق بخوبی مشاهده می‌شد. در اواخر آن ماه هم که وضع اقتصادی کشور به‌علت قطع صدور نفت و محاصرهٔ دریایی انگلستان به‌وخامت گرایید و دکتر مصدق دست به‌انتشار اوراق قرضهٔ ملی زد، حزب توده خرید اوراق قرضه ملی را تحریم کرد.

در زمستان ۱۳۳۰ دولت امریکا از ارسال کمک نظامی خود به‌ایران خودداری

۱۶. نجاتی، همان اثر، صفحهٔ ۱۸۱.

کرد و ادامهٔ کمکهای مزبور را منوط به‌تمدید قرارداد مستشاران نظامی نمود. در واقع امریکا از سیاست ایران که از پیوستن به‌سازمان دفاعی خاورمیانه احتراز می‌کرد ناراضی بود و می‌خواست به‌این وسیله دکتر مصدق را در فشار بگذارد. سرانجام پس از مذاکرات منفصلی که بین مصدق و لوی هندرسون سفیر امریکا صورت گرفت، به‌پیشنهاد آورل هریمن که امور مربوط به‌کمکهای نظامی خارجی امریکا را به‌عهده داشت فرمولی تهیه شد و براساس آن مصدق در ۵ اردیبهشت ۱۳۳۱ نامهٔ زیر را به‌سفیر امریکا نوشت:

«در تعقیب مذاکرات شفاهی لازم است به‌استحضار آن جناب برسانم که دولت اینجانب نظر به‌وضعیات مالی و اقتصادی، کمکی را که دولت متبوعهٔ آن جناب حاضر است به‌این کشور بکند استقبال می‌کند و همچنین برای تقویت استعداد دفاعی خود آنچه بتواند می‌کند و از هر طرفی مورد حمله قرار بگیرد با تمام قوا از آزادی و استقلال خود دفاع خواهد کرد.»[۱۷] اما قبول این کمک مستلزم ادامهٔ کار مستشاران نظامی امریکا در ایران بود که لزوماً پذیرفته شد.

توافق مزبور مورد حمله شدید حزب توده و دولت شوروی قرار گرفت. سفارت شوروی طی یادداشت اول خرداد ۱۳۳۱ نسبت به‌اعطای کمک نظامی و همچنین تمدید قرارداد استخدام مستشاران امریکایی اعتراض کرد و دولت ایران را متهم ساخت که ارتش خود را در اختیار امریکاییان قرار داده است و افزود: «دولت ایران عملاً راه کمک به‌ایالات متحد امریکا را در اجرای نقشه‌های تجاوزکارانه‌اش بر ضد اتحاد شوروی برگزیده است. این گونه اقدامات جز اعمال مغایر با اصول حسن‌همجواری نمی‌تواند تلقی شود که امضاء کنندگان عهدنامهٔ مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی حفظ و تقویت آن را متعهد شده‌اند».

در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ که دکتر مصدق به‌علت مخالفت شاه با واگذاری وزارت جنگ به‌وی از نخست‌وزیری استعفا کرد و قوام به‌نخست‌وزیری منصوب شد، روزنامهٔ نوید آینده (جانشین بسوی آینده) ارگان علنی حزب توده بشدت مصدق را به‌باد انتقاد گرفت و این دگرگونی را «نتیجهٔ زدوخورد بین جناحهای هیئت حاکمه»

۱۷. گذشته چراغ راه آینده است، صفحهٔ ۶۰۸.

دانست.[۱۸] اما همین که قیام ملی ۳۰ تیر صورت گرفت، حزب توده دچار سردرگمی شد و عده‌ای از اعضای جوان حزب به‌ابتکار خود به‌پشتیبانی از مصدق برخاستند. رهبری حزب که از بدو زمامداری مصدق او را به‌عنوان «عامل امپریالیسم امریکا» کوبیده و برای ساقط کردن حکومت ملی آنچه در توان داشت به‌کار برده بود، طبعاً نمی‌توانست یکباره صد و هشتاد درجه عقب‌گرد کند و از زمامداری مجدد مصدق طرفداری نماید. قطعنامهٔ پلنوم چهارم کمیتهٔ مرکزی توده که در سال ۱۳۳۴ منتشر شد در این باره چنین می‌گوید: «در حادثهٔ ۳۰ تیر ما دیرتر از بورژوازی ملی و آن هم پس از آن که بخشی از تودهٔ حزبی به‌ابتکار خود جنبیدند، وارد صحنه شدیم.»[۱۹] اما همین که قیام ملی به‌پیروزی نایل شد و مصدق مجدداً به‌نخست‌وزیری رسید، «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» در روز ۳۱ تیر در تهران تظاهرات و راه‌پیمایی ترتیب داد و شعار «اتحاد همهٔ نیروهای ضد استعماری» را به‌رهبران جبههٔ ملی پیشنهاد کرد که البته پذیرفته نشد.

در نهم بهمن ۱۳۳۱ دکتر مصدق به سادچیکوف سفیر شوروی اطلاع داد که مدت قرارداد شیلات دریای خزر به‌پایان رسیده است و دولت ایران حاضر به‌تمدید امتیاز آن نیست. دکتر مصدق در «خاطرات و تألمات» می‌نویسد: «سادچیکوف تقاضا نمود شیلات کماکان در دست مأمورین شوروی باشد تا بعد قراری دربارهٔ آن داده شود. به‌محض اینکه گفتم دولتی که امتیاز نفت جنوب را قبل از انقضای مدت ملی کرد و کارمندان انگلیسی شرکت نفت را اخراج نمود چطور می‌تواند قرارداد منقضی شدهٔ شیلات را ابقا نماید؟ گفت صحیح می‌فرمایید و ما نمی‌بایست چنین تقاضایی کرده باشیم و عذرخواست و رفت و در روز انقضاء هم شیلات به‌تصرف دولت درآمد.»

تا وقتی که استالین زنده بود و زمام امور شوروی را در دست داشت، دولت شوروی سیاست بی‌اعتنایی و انتظار را نسبت به‌جنبش ملی ایران در پیش گرفته بود و نمایندگان آن در مجامع بین‌المللی هر وقت مسئلهٔ ایران مطرح می‌شد یا غایب بودند و یا رأی ممتنع می‌دادند. سیاست مزبور ناشی از یک سلسله ملاحظات

۱۸. گذشته چراغ راه آینده است، صفحهٔ ۶۱۳.
۱۹. همان جا، صفحهٔ ۶۱۵.

سیاسی و اقتصادی بود که به‌شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱) از سال ۱۳۲۶ به‌بعد تصور رهبران شوروی این بود که ملت ایران در جهت نزدیکی با غرب گام بر می‌دارد. این تصور تا روی کار آمدن مصدق تا حدودی زیادی درست بود. اما با زمامداری مصدق که اساس حکومت و فلسفهٔ سیاسی‌اش موازنهٔ منفی بود، دیگر این تصور پایه و اساسی نداشت. مسافرت دکتر مصدق به‌مصر در مراجعت از امریکا در آبان ۱۳۳۰ و استقبال باشکوهی که اهالی قاهره از او به‌عمل آوردند و نطقی که مصدق خطاب به‌مردم مصر ایراد کرد، نشان داد که هدف وی تقویت موضع مشترک ایران و مصر در برابر سیاست استعماری بریتانیا و ایجاد یک جبههٔ مشترک است. با این وصف تا وقتی که استالین زنده بود دولت شوروی اصولاً سیاست «هر که با ما نیست بر ماست» را دنبال می‌کرد و از سیاست بی‌طرفی و موازنهٔ مصدق خشنود نبود.

۲) دولت شوروی نسبت به‌دکتر مصدق نظر خوشی نداشت زیرا همین رهبر ملی بود که در سال ۱۳۲۳ قانون منع اعطای امتیاز نفت به‌بیگانگان را پیشنهاد کرده و مانع از دادن امتیاز نفت شمال ایران به‌شوروی گردیده بود. در سال ۱۳۲۶ نیز که موافقتنامهٔ قوام ـ سادچیکوف در مجلس مطرح بود، مصدق با اینکه نمایندهٔ مجلس نبود بشدت به‌مخالفت با آن برخاسته و با ارسال پیامهایی برای نمایندگان مجلس آنان را تشویق به‌رد موافقتنامه کرده بود.

۳) شکست شوروی در ماجرای آذربایجان در طرح‌ریزی سیاست آن کشور اثرات عمیقی به‌جا گذاشته بود. تلاشهای بی‌ثمر شوروی در بوجود آوردن جنبشهای نژادی در ایران و مخالفت مردم ایران با افکار کمونیستی و رویهٔ مستقل و میهن‌پرستانهٔ مجلس در برابر فشارهای شوروی، در شمار دلایل بی‌علاقگی شوروی به‌جانبداری مؤثر از حکومت دکتر مصدق بشمار می‌رفت. به‌همین جهت در تمام این دوره سیاست شوروی با تردید و سوءظن و محافظه‌کاری توأم بود.

۴) در سطح جهانی شوروی قادر به‌انجام مانوورهای وسیع سیاسی در برابر انگلستان و امریکا نبود. رویارویی با امریکا در ترکیه و یونان و کره سبب شده بود که استالین رویهٔ محتاطانه‌ای در پیش بگیرد و سعی کند در خاورمیانه درگیری جدیدی با غرب پیدا نکند. به‌خصوص که حکومت ملی مصدق خواستار بی‌طرفی مطلق ایران در جنگ سرد بین شرق و غرب بود.

۵) شاید رهبران شوروی ترجیح می‌دادند که منافع نفتی انگلیس در ایران باقی بماند اما پای امریکاییها به‌ایران باز نشود. به‌همین جهت در موارد مختلف نوعی همکاری و همدستی بین حزب توده و عمال شرکت نفت بر ضد حکومت مصدق مشاهده می‌شد.

۶) دولت شوروی اصولاً با حکومتهای ملی موافق نبود. دکتر مصدق می‌گوید: «هفته‌ها با نمایندگان شوروی برای فروش نفت صحبت کردیم ولی به‌جایی نرسید. اگر آنها پنج میلیون تن نفت، فقط پنج میلیون تن، از ما می‌خریدند دولت انگلیس به گرد پای ما هم نمی‌رسید».[۲۰]

کلیهٔ این عوامل دست به‌دست هم دادند که تا وقتی استالین زنده بود دولت شوروی هیچ اقدام مؤثری در کمک به‌جنبش ملی و ضد استعماری ملت ایران به‌عمل نیاورد. اما همین که دیکتاتور گرجی در ۵ مارس ۱۹۵۳ (۱۵ اسفند ۱۳۳۱) درگذشت و گئورگی مالنکوف جانشین او گردید، نخستین آثار تغییر در سیاست خارجی شوروی پدیدار شد و شعار «همزیستی مسالمت‌آمیز» و بهبود مناسبات با کشورهای همجوار مطرح گردید.

حزب توده که به‌دنبال قیام ۳۰ تیر شعار تشکیل جبههٔ واحد ضد استعمار را می‌داد و در مطبوعات وابسته به‌آن دکتر مصدق از «آخرین تیر ترکش استعمار» به «شخصیت ضد استعمار» تبدیل شده بود، در جریان توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ بشدت از مصدق دفاع کرد و به پاس همین دفاع بود که اجازهٔ برگزاری میتینگی به‌مناسبت مرگ استالین با وجود حکومت نظامی به‌آن داده شد. روز بعد شمس قنات‌آبادی نمایندهٔ معمم در مجلس فریاد زد: «این چه مملکت اسلامی است که برای استالین کافر عزاداری می‌کنند؟». از این تاریخ به‌موازات بهبود روابط ایران و شوروی روزنامه‌های توده‌ای لحن موافق مشروط نسبت به‌مصدق در پیش گرفتند و در جریان رفراندوم اعضای آن میداندار تظاهرات و تشویق مردم به‌شرکت در رفراندوم بودند و مصدق از آنان به‌عنوان یک اهرم فشار در برابر امریکاییان استفاده می‌کرد.

از اوایل سال ۱۳۳۲ سادچیکوف مذاکراتی را دربارهٔ انعقاد یک موافقتنامهٔ

---

۲۰. تقریرات مصدق در زندان، یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۵۹.

بازرگانی جدید با مقامات ایرانی آغاز کرد که در ۲۱ خرداد امضاء شد و حجم مبادلات بین دو کشور را به‌دو برابر افزایش داد. ضمناً قرار شد مذاکراتی دربارهٔ استرداد یازده تن طلای متعلق به‌ایران سپرده در بانک دولتی شوروی و پرداخت مطالبات دلار ایران به‌عمل آید. مطالبات مزبور اعم از طلا و دلار بابت اسکناسهایی بود که دولت ایران در زمان جنگ در اختیار ارتش شوروی قرار داده بود و بانک دولتی شوروی همیشه آن را تأیید می‌کرد اما عملاً از پرداخت آن طفره می‌رفت. استرداد مطالبات مزبور می‌توانست حکومت مصدق را از مضیقهٔ شدید مالی نجات دهد ولو اینکه به‌صورت کالاهای مورد نیاز ایران مستهلک می‌شد. اما با وجود تقاضاهای مکرر دکتر مصدق دولت شوروی از پرداخت به‌موقع آن خودداری کرد و بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط حکومت ملی مطالبات مزبور را در سال ۱۳۳۴ به‌دولت دست‌نشاندهٔ غرب علاء پرداخت. همین اقدام شوروی را خیلیها نشانهٔ دیگری از همدستی بین شوروی و انگلستان می‌دانند.

مالنکوف نخست‌وزیر جدید شوروی در نطقی که در ۸ اوت ۱۹۵۳ (۱۷ مرداد ۱۳۳۲) در جلسهٔ مشترک شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی ایراد داشت، مسئلهٔ ایران را در رأس مسائل سیاست خارجی ذکر کرد و گفت:

> ایران همسایهٔ جنوبی ماست. تجربهٔ سی و پنج سال گذشته نشان داده که اتحاد جماهیر شوروی و ایران علاقه‌مند به‌دوستی دوجانبه و همکاری می‌باشند. بدین‌سان روابط ایران و شوروی براساس محکمی قرار دارد که تسویهٔ مسائل فیمابین را ممکن می‌سازد. در حال حاضر به‌ابتکار دولت شوروی مذاکراتی برای حل و فصل اختلافات مرزی در جریان است. امیدواریم که این مذاکرات با حسن‌نیت ادامه یابد. اخیراً موافقتنامه‌ای در مورد افزایش مبادلات بین دو کشور امضاء شده که به‌نفع هر دو طرف می‌باشد. دیگر بستگی به‌نظر دولت ایران دارد که مناسبات سیاسی ایران و شوروی و نیز روابط اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور گسترش یابد.[21]

چند روز قبل از نطق مالنکوف، دولت شوروی به‌جای سادچیکوف که

21. Mahdavi, *op. cit.*, p. 165.

بازنشسته شده بود سفیر جدیدی به‌نام آناتولی لاورنتیف به‌تهران فرستاد و صبح روز ۲۸ مرداد نخستین جلسهٔ کمیسیون مشترک مأمور رسیدگی و حل مسائل موجود بین ایران و شوروی در کاخ وزارت امور خارجه تشکیل گردید. اما بعدازظهر آن روز کودتای نظامی حکومت ملی دکتر مصدق را ساقط کرد. حزب توده نیز عیناً مثل حزب کمونیست آلمان هنگام روی کار آمدن هیتلر که همچنان به‌سوسیال دموکراتها حمله و ابراز دشمنی می‌کرد و خطر واقعی را نادیده می‌گرفت، به‌قول آرتور کوستلر «مثل یک غول اخته بی‌حرکت ایستاد تا آن را بکلی قلع و قمع کردند».[۲۲]

۵. ایالات متحد امریکا: از میانجیگری دوستانه تا براندازی

علاقهٔ امریکاییان به‌نفت خاورمیانه از سالهای بعد از جنگ جهانی اول آغاز گردید. اما انگلیسیها که ایران را شکارگاه اختصاصی خود می‌دانستند هر بار که امریکاییها برای رخنه در ایران و بدست آوردن امتیاز نفت آستین بالا می‌زدند، به‌انحاء مختلف کارشکنی می‌کردند. در سال ۱۳۰۰ که امتیاز نفت شمال ایران به «شرکت استاندارد اویل» داده شد، مخالفت شدید انگلیسیها شرکت مزبور را از عمل منصرف کرد. در سال ۱۳۰۲ همین امتیاز به «شرکت نفت سینکلر» داده شد که این بار به‌علت قتل میجر ایمبری کنسولیار امریکا در تهران منتفی شد. شرکت سینکلر در سال ۱۳۱۵ مجدداً هیئتی را به‌تهران فرستاد تا دربارهٔ امتیاز نفت شمال مذاکره کند. مذاکرات مزبور منجر به‌طرح تأسیس «شرکت مختلط نفت آمیرانین» گردید و قانون مربوط به‌آن در ۱۳ دی ماه ۱۳۱۵ به‌تصویب مجلس شورای ملی رسید ولی این بار نیز به‌فشار مقامات انگلیسی، وزارت خارجهٔ امریکا به‌شرکت سینکلر اخطار کرد که از فعالیت در ایران چشم بپوشد و بدین‌ترتیب یک بار دیگر مسئلهٔ امتیاز نفت شمال مسکوت ماند.

در اسفند ماه ۱۳۲۲ نمایندگان شرکتهای سینکلر و «سوکونی ـ واکیوم» امریکایی

---

22. Arthur Koestler, *The God that Failed*, London, Hamilton, 1950, p. 63.

و «رویال داچ شل» هلندی ـ انگلیسی به‌ایران آمدند و امتیاز نفت در بلوچستان را خواستار شدند. وقتی که شورویها از این موضوع با خبر شدند آنها نیز کافتارادزه را به‌تهران فرستادند که امتیاز نفت شمال را تقاضا کرد. اما قانون پیشنهادی دکتر مصدق دایر به‌منع اعطای امتیاز نفت به‌بیگانگان که در ۱۱ آذر ۱۳۲۳ به‌تصویب مجلس شورای ملی رسید، همهٔ این مانورها را خنثی کرد و نگذاشت شرکتهای چند ملیتی به‌تاراج ثروت ملی ایران بپردازند.[۲۳]

در دوران جنگ جهانی دوم مواضع امریکا در خاورمیانه چندان مستحکم نبود. فقط ۱۳ درصد منابع نفت خاورمیانه در دست امریکاییها قرار داشت در حالی که ۸۰ درصد منابع مزبور در دست انگلیسیها بود. اما در سال ۱۳۲۴ که جنگ جهانی خاتمه یافت این تصویر بکلی عوض شده و سهم امریکاییها به ۵۵ درصد افزایش یافته و سهم انگلیسیها به ۴۱ درصد تنزل یافته بود. امریکاییان با اخذ امتیازات نفت از عربستان سعودی و کویت و بحرین و غیره به‌اکتشاف و بهره‌برداری پرداخته و ضمنا به‌امتیاز دست نخوردهٔ نفت جنوب ایران چشم طمع دوخته بودند. پس از آن نیز معاملاتی بین شرکت نفت ایران و انگلیس و شرکتهای بزرگ نفت امریکایی انجام گرفت که باز هم نظارت امریکاییها را بر نفت خاورمیانه گسترش داد. بنابراین اضمحلال شرکت نفت ایران و انگلیس و جانشین شدن آن به‌وسیلهٔ یک شرکت امریکایی نظیر آرامکو[۲۴] یا کنسرسیومی با مشارکت هفت خواهران نفتی به‌سود امریکاییها بود. اگر چه امریکاییها این گونه فعالیتهای استعماری خود را تحت لوای جلوگیری از گسترش کمونیسم انجام می‌دادند، اما در حقیقت انگیزه‌های اقتصادی و مالی در زیر آن نهفته بود.

واکنش نسبتاً شدید دولت امریکا در چهارچوب سازمان ملل متحد و در خارج از آن در رابطه با بحران آذربایجان، همراه با دیپلوماسی چشمگیر قوام‌السلطنه، بیش از پیش نقش امریکا را به‌عنوان قدرت سوم فعال مسجل ساخت و بدون تردید موضع‌گیری امریکا در مسئله آذربایجان نقطه مثبتی در کارنامهٔ سیاسی آن کشور در ایران افزود.

۲۳. **تاریخ روابط خارجی ایران**، اثر یاد شده، جلد اول، صفحهٔ ۲۱۸.

24. Arabian - American Oil Company.

با توجه به‌رویدادهای سیاسی سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۶ و مهمتر از همه گسترش جنگ سرد، ملیون ایران بر آن شدند که از تضاد بین شرق و غرب از یک‌سو و رقابتهای اقتصادی بین امریکا و انگلیس از سوی دیگر جهت تحقق اهداف ملی حداکثر بهره‌برداری را بنمایند، به‌خصوص که با طرح استراتژی «سدبندی در برابر کمونیسم» امریکا عملاً به‌نحو مؤثری در سرنوشت سیاسی کشورهای واقع در کمربند شمالی خاورمیانه ذی‌نفع و ذی‌دخل شده بود. مسؤولان حکومت امریکا در اجرای این مسؤولیت نظرات زیر را عرضه می‌نمودند:

الف ـ حمایت و تقویت ناسیونالیسم در کشورهای همجوار شوروی به‌عنوان مؤثرترین وسیله در قبال نفوذ خزنده و فزایندهٔ کمونیسم باید مورد نظر قرار گیرد.

ب ـ با توجه به‌اینکه امریکا مسؤولیت دفاع در برابر گسترش نفوذ شوروی و هزینه‌های آن را برعهده گرفت، باید در منافع کشورهای مربوطه نیز سهیم باشد و به‌عبارت دیگر به‌انحصار بعضی از دوستان غربی خود بر منابع نفتی و آبراههای بین‌المللی منطقه خاتمه بدهد.

ج ـ تقسیم منافع میان کشورهای امتیاز دهنده و امتیاز گیرنده باید براساس الگوهای جدید مطابق مقتضیات روز و احتمالاً براساس ۵۰ ـ ۵۰ بعمل آید.

بدین‌سان امریکاییان درصدد برآمدند با در نظر گرفتن جمیع نظریات فوق و حمایت از ملی شدن نفت ایران منافع مورد نظر خود را تأمین نمایند. از سوی دیگر ملیون ایرانی بویژه رهبران نهضت ملی که ملی شدن را وسیله‌ای برای تحقق استقلال سیاسی و اقتصادی واقعی ایران می‌دانستند، نظرات ارائه شده از سوی مقامات امریکایی را در این خصوص جدی و صادقانه پنداشتند و در نتیجه در ارزیابیهای سیاسی خود دستخوش برداشتهای مبالغه‌آمیز شدند:

۱ ـ تصویر و تصور ذهنی آنان از مقاصد امریکا بیش از آن‌که مبتنی بر واقعیات باشد براساس پنداری دموکراتیک و انسانی از اهداف امریکا شکل گرفته بود، پنداری که ملهم از روابط گذشتهٔ این کشور با ایران که در خاطرات میسیونرهای مذهبی و فرهنگی، با سکرویل و مورگان شوستر، مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و حمایت از آزادی ملتها در تعیین حق سرنوشت و بالاخره موضع‌گیری در برابر اقدامات تجاوزکارانهٔ شوروی در قضیهٔ آذربایجان تجلی یافته بود.

۲ ـ نظریات امریکا در رابطه با حمایت از ناسیونالیسم در برابر کمونیسم،

صادقانه، جدی و منطقی انگاشته می‌شد و اتخاذ این موضع را نه تنها مربوط به‌دموکراتها می‌دانستند بلکه آن را مقتضای منطق نظام به‌اصطلاح دموکراتیک این کشور اعم از دموکرات و جمهوریخواه تلقی می‌کردند.

۳ ــ شعارها و انتقاداتی را که در مبارزات انتخاباتی از سوی جمهوریخواهان علیه حزب حاکم در رابطه با سیاست خارجی آنان بویژه در خصوص اختلاف ایران و انگلیس عنوان می‌شد صمیمانه و واقعی تلقی نموده و حتی پیروزی جمهوریخواهان را به‌نفع ایران می‌دانستند.

۴ ــ رقابتهای اقتصادی میان انگلیس و امریکا را عمیق‌تر از آنچه بود تصور نموده و در نتیجه حمایت از ملی شدن صنعت نفت را نه به‌عنوان وسیله‌ای جهت مشارکت در منابع نفتی ایران بلکه به‌عنوان الگویی مترقیانه‌تر از قاعده ۵۰ـ۵۰ و به‌منظور ایجاد همسویی عادلانه بین منافع ایران و نیازهای نفتی غرب ترسیم می‌کردند.

خلاصه آنکه رهبران نهضت ملی ایران براساس برداشتهای فوق، آن چنان که باید و شاید آشنایی و شناسایی لازم از چگونگی ماهیت سیاسی امریکا و اهداف مورد نظر این کشور در خاورمیانه و ترتیبات پیچیدهٔ بازار نفت جهان را نداشتند و به‌همین جهت در قبال تغییر موضع امریکاییان که یکی در بدو تشکیل حکومت مصدق و دیگری به‌هنگام روی کار آمدن جمهوریخواهان روی داد با نوعی غافلگیری رو به‌رو شدند.

آغاز ماجرای مداخلهٔ امریکاییان در قضیهٔ ملی شدن نفت از پائیز ۱۳۲۹ بود. در دی ماه ۱۳۲۹ ماکس تورنبرگ رئیس مؤسسهٔ مشاوران ماوراءبحار امریکا که تا آن زمان به‌عنوان مشاور سازمان برنامه در ایران خدمت می‌کرد و رزم‌آرا در نتیجهٔ اعتراض دولت انگلیس به‌خدمتش خاتمه داده بود، هنگام ترک ایران ضمن مصاحبه‌ای عقایدش را در این زمینه ابراز داشت. تورنبرگ گفت: «شرکت نفت ایران و انگلیس حقوق قانونی ایران را نمی‌پردازد و بنابراین مسؤول قسمت عمدهٔ نارضایتیهایی است که در حال حاضر دربارهٔ نفت و عدم ثبات اقتصادی کشور ایجاد شده است.»[۲۵] جورج مک‌گی معاون وزارت خارجه امریکا در امور خاورمیانه نیز که

---

۲۵. رمضانی، اثر یاد شده، صفحه ۱۰۲. دو سال بعد ماکس تورنبرگ که از کارگزاران کارتلهای

روابط نزدیکی با مقامات نفتی امریکا داشت در سفری که در اسفند ۱۳۲۹ به‌تهران داشت نظیر همین مطالب را تکرار کرد و ملاقاتهایی با رهبران مخالف بعمل آورد که بنظر نمی‌رسد آنان را دعوت به‌سازش با شرکت نفت جنوب کرده باشد. هربرت موریسون وزیر خارجه انگلیس از شنیدن اظهارات تورنبرگ و مک‌گی چنان به‌خشم آمد که به‌واشینگتن اعتراض رسمی کرد.

انگلیسیها احساس می‌کردند که امریکاییها دارند به‌شکارگاه اختصاصی آنان دست‌اندازی می‌کنند و این کار افراد و شرکتهای کوچک خصوصی نیست بلکه محافل مالی بین‌المللی و کارتل نفت و دولت امریکا در پس آن قرار دارند. اختلاف انگلیس با ایران بر سر مسئلهٔ نفت موضوعی پر دردسر بود که اگر به‌حال خودش وا می‌گذاشتند می‌توانست در بنایی که طی پنجاه سال گذشته احداث کرده بودند شکافهای جدی وارد سازد.

از هنگامی که نهضت ملی ایران اوج گرفت و دولت رزم‌آرا که در آغاز با پشتیبانی امریکاییها روی کار آمده بود، به‌اشاره انگلیسیها ضربات محکمی به‌سیاست نوپای امریکا در ایران وارد ساخت، امریکاییان نظرشان را تغییر دادند. در واقع سیاست امریکا نسبت به‌نهضت ملی را می‌توان به‌سه دوره تقسیم کرد:

۱) پشتیبانی از حقوق حقه ایران به‌منظور شکستن انحصار نفتی انگلیس
۲) میانجیگری دوستانه در حل اختلاف ایران و انگلیس
۳) همسویی با انگلیس و شرکت در براندازی حکومت ملی

در مرحلهٔ نخست که از اواسط ۱۳۲۹ تا فروردین ۱۳۳۰ به‌طول انجامید مأموران سیاسی و کارشناسان اقتصادی امریکا از قبیل دکتر هنری گریدی سفیر، جرالد دوهر رایزن سیاسی سفارت، ماکس تورنبرگ و جورج مک‌گی مرتباً ایرانیان را به‌ایستادگی در برابر شرکت نفت واحقاق حقوق خود تشویق می‌کردند. انعقاد قرارداد پنجاه ـ پنجاه بین شرکت نفت امریکایی آرامکو و دولت عربستان سعودی در ۳۰ دسامبر ۱۹۵۰ (۹ دی ۱۳۲۹) ضربهٔ دیگری بر شرکت نفت ایران و انگلیس بود که حاضر نمی‌شد حق‌السهم ایران را از ۳۰ درصد بیشتر بپردازد. بدین‌جهت جبهه ملی سیاست

نفتی بود، وقتی سازش‌ناپذیری مصدق را مشاهده کرد، در نامه‌ای خطاب به‌خانم کلربوث لوس سفیر امریکا در ایتالیا از وی تقاضا کرد از نفوذ خود استفاده کند و مانع شود که شرکتهای ایتالیایی نفت ایران را خریداری کنند.

خود را بیش از حد لزوم براساس رقابت میان امریکا و انگلیس و جلب‌نظر موافق واشینگتن بنا نهاده بود. اما همین که مسئله ملی شدن نفت مطرح شد و مورد استقبال عامهٔ مردم ایران قرار گرفت و قانون مربوط به‌آن از تصویب مجلسین گذشت، امریکاییان کوشیدند نهضت ملی را متوقف سازند زیرا ملی شدن نفت در ایران احتمال داشت منافع آنان را در سرتاسر خاورمیانه به‌خطر افکند.

از این‌رو تقریباً بلافاصله پس از تصویب و توشیح قانون ملی شدن نفت در سراسر کشور، کنفرانس واشینگتن با شرکت نمایندگان دولتهای امریکا و انگلیس و هفت کمپانی بزرگ نفتی در اواسط فروردین ۱۳۳۰ تشکیل گردید. در این کنفرانس مقامات رسمی دولت امریکا صریحاً با ملی شدن نفت ایران مخالفت و با طرح نقشه جانشینی سایر منابع بویژه نفت کویت به‌جای نفت ایران موافقت کردند. شرکت نفت ایران و انگلیس امکان یافت نیاز بازارهای خود را تا حدود زیادی از نفت کویت تأمین و بتواند در برابر از دست دادن نفت ایران پایداری کند. ضمناً بین شرکتهای نفتی و دولتین انگلیس و امریکا توافق شد که به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه حتی یک سنت بیش از پنجاه ــ پنجاه به‌ایران یا هر کشور نفت‌خیز دیگری حق‌السهم پرداخت نشود و در صورتی که اصل ملی شدن نفت هم به‌صورت ظاهر پذیرفته شد ترتیبی داده شود که همان اصل پنجاه ـ پنجاه تقسیم منافع مراعات گردد.

بدین‌سان مرحلهٔ نخست پشتیبانی امریکاییان از نهضت ملی ایران پایان یافت و مرحله دوم به‌صورت میانجیگری دوستانه آغاز گردید که هم تا حدودی منافع ایران تأمین شود و هم لطمهٔ شدیدی به‌منافع کارتلهای نفتی در خاورمیانه وارد نشود.

تلاش میانجیگری آورل هریمن فرستادهٔ مخصوص رئیس جمهوری امریکا در همین راستا بود. نامبرده ضمن مذاکرات کنفرانس صاحبقرانیه سفر کوتاهی به‌لندن کرد و اصل ملی شدن را به‌تصویب مقامات دولتی انگلیسی و شرکت نفت رسانید و به‌تهران برگشت. اما سرانجام کوششهای او در اثر سرسختی انگلیسیها که از جانب عوامل ایرانی‌شان مشهور به «جوجه‌های استوکس» تشویق می‌شدند، عقیم ماند.

در آبان ماه ۱۳۳۰، هنگامی که دکتر مصدق در امریکا بسر می‌برد و امریکاییها درصدد بودند یک قرارداد جداگانه دربارهٔ نفت با او منعقد کنند ایدن طی ملاقات با آچسون در پاریس پیشنهاد مشارکت امریکاییها را در نفت ایران داد و بدین‌سان راه را برای خارج کردن امریکا از موضع «بی‌طرفی» و رفع اختلاف و ایجاد همکاری بین

دو کشور هموار کرد.[۲۶] در همان حال انگلیسیها دو رزمناو و چند واحد چترباز در اطراف مرزهای ایران متمرکز ساخته، درصدد بودند در ایران نیرو پیاده کنند. اما به‌قول آنتونی ایدن، «فشار ایالات متحد امریکا برای جلوگیری از چنین اقدامی بسیار شدید بود.»[۲۷] امریکاییها بیم داشتند که اگر انگلستان در ایران نیرو پیاده کند، شورویها عهدنامهٔ ۱۹۲۱ را پیش بکشند و این امر موجب شکست ملی‌گرایان میانه‌رو و روی کار آمدن کمونیستهای توده‌ای بشود. در آن سالها دولت امریکا در بسیاری از نقاط جهان که فاقد نفت بودند نیز همین سیاست را اجرا و به‌همین نحو عمل می‌کرد.

به‌محض اینکه محافظه‌کاران در انتخابات عمومی آبان ۱۳۳۰ (اکتبر ۱۹۵۱) انگلستان پیروز شدند و ایدن مجدداً به‌وزارت خارجه منصوب گردید، مبنای سیاست خود را خارج کردن امریکا از حالت بی‌طرفی دوستانه در مسئلهٔ نفت ایران و کشاندن آن کشور به‌اردوی مخالفان مصدق قرار داد. به‌نظر او «آشتی و توافق با مصدق به‌هر قیمتی که باشد ناشی از سیاست درماندگی بود»[۲۸] و با این عقیده موافقت نداشت که در ایران باید بین مصدق و کمونیستها یکی را برگزید.

تا وقتی که ترومن و حکومت دموکراتها در واشینگتن بر سر کار بود، تلاشهای ایدن در این راه به‌جایی نرسید هر چند که امریکاییها به‌اصرار دولت انگلیس از پرداخت یک وام ۱۲۰ میلیون دلاری که مک‌گی در واشینگتن به‌مصدق وعده داده بود خودداری ورزیدند و در همان حال مک‌گی را از معاونت وزارت خارجه و دکتر هنری گریدی را از سفارت در ایران برکنار کردند و با این کار خود دو شخصیت برجستهٔ طرفدار ایران را از صحنه خارج ساختند. اما چون هنوز دولت امریکا درصدد یافتن یک راه‌حل آشتی‌جویانه با مصدق بود در آذر ماه ۱۳۳۰ مبلغ ۸.۷۵۰.۰۰۰ دلار بعنوان کمک اضطراری از طریق بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه در اختیار وی قرار داد. همچنین در اسفند همان سال که مذاکرات ایران با بانک بین‌المللی برای حل مسئلهٔ نفت با شکست روبرو شد و ایران در مضیقهٔ شدید مالی قرار داشت، خزانه‌داری امریکا همزمان با امضای موافقتنامهٔ کمک نظامی یک وام ۲۳.۴۵۰.۰۰۰ میلیون دلاری به‌ایران داد که بی‌شک امضای موافقتنامهٔ مزبور

۲۶. آنتونی ایدن، **خاطرات ایدن**، انتشارات فرزانه، تهران ۱۳۵۷، صفحهٔ ۲۸۸.

۲۷. **همانجا**.

۲۸. **همانجا**.

به‌منظور توجیه پرداخت آن وام بوده است. در این میان حزب توده هم بیکار ننشسته و برای تضعیف حکومت مصدق واقعهٔ ۱۴ اسفند ۱۳۳۰ را به‌جبران کمک اولی و واقعهٔ ۸ فروردین ۱۳۳۱ را در ازاء وام دومی امریکا به‌راه انداخت که باعث کشته شدن عدهٔ زیادی از جوانان گردید.

اما کمکهای امریکا در همینجا متوقف شد. در سپتامبر ۱۹۵۲ (شهریور ۱۳۳۱) پرزیدنت ترومن به‌تقاضای چرچیل پذیرفت که پیشنهاد مشترکی به‌ایران تسلیم نمایند. پیشنهاد از این قرار بود که دیوان دادگستری بین‌المللی مبلغی راکه ایران باید بعنوان غرامت به‌شرکت سابق نفت بپردازد تعیین کند و آنگاه مذاکراتی دربارهٔ جریان فوری نفت ایران به‌بازارهای جهانی آغاز شود و دولت امریکا یک کمک فوری ۱۰ میلیون دلاری به‌ایران بپردازد. مصدق این پیشنهاد را نپذیرفت و در ۳۰ مهر ۱۳۳۱ مناسبات سیاسی با انگلستان را قطع کرد.

یکی از دلایل مهم رد پیشنهاد مشترک انگلیس و امریکا از جانب مصدق، مصاحبه‌ای بود که در همان هنگام آیت‌الله کاشانی رئیس جدید مجلس شورای ملی کرد. آیت‌الله کاشانی که از ابتدای نهضت ملی طرفدار بی‌قید و شرط مصدق بود و حتی در فردای قیام سی تیر مصدق را «مظهر مبارزه ایران با استعمار» نامیده و قول داده بود «تا آخرین قدم پشتیبان او باشد»، اکنون نغمه مخالفت ساز کرده و اظهار داشت: «دولت استعماری انگلیس که هر سال میلیونها لیره از نفت ایران استفاده می‌کرده و پنجاه سال ریشهٔ فساد را در این مملکت کاشته است، بی‌معنی است که ادعای خسارت بنماید. اگر مصدق هم به‌نحوی درصدد سازش به‌غیر از آنچه در قانون اجرای اصل ملی شدن نفت تصریح شده برآید، به‌سرنوشت رزم‌آرا دچار خواهد شد».

تلاشهای منافقین جبهه ملی به‌خصوص دکتر مظفر بقایی، حائری زاده و دیگران باعث شد که روز به‌روز اختلاف بین رئیس دولت و رئیس مجلس بیشتر شود و موضع نخست‌وزیر در برابر بیگانگان تضعیف گردد.

در پائیز ۱۳۳۱ سیاست امریکا که پس از جنگ دوم جهانی به‌طور مداوم رو به‌خشونت می‌رفت به‌نقطهٔ اوج خود رسید. محافل راستگرای امریکا حتی سیاست ترومن را در «سدبندی در برابر گسترش کمونیسم» کافی نمی‌دانستند و طالب سیاست «رهایی از شر کمونیسم» بودند. نظریهٔ‌پردازان سیاست خارجی

امریکا مدعی بودند سیاست «سدبندی» دیگر کافی نیست چون جنبهٔ تدافعی دارد و باید سیاست «رهایی» را در پیش گرفت که مبتنی بر یورش و تهاجم باشد. در نظر این محافل هرگونه حرکات ضد امپریالیستی کار کمونیستها بود و در پس هر نهضت ملی و استقلال‌طلبی کمونیستها پنهان شده بودند. مظهر این سیاست سناتور جورج مک‌کارتی بود که تئوری او به مک‌کارتیسم شهرت یافته است. هواداران این سیاست خواستار بودند که امریکا مسابقه تسلیحاتی را با چنان سرعتی ادامه دهد که برتری مطلق بر اردوگاه کمونیسم را به‌دست آورد. انتخابات ریاست جمهوری امریکا که در پائیز ۱۳۳۱ انجام گرفت تحت‌تأثیر مستقیم همین نوع طرز فکر قرار داشت. آنان گروه آیزنهاور - دالس را از حزب جمهوریخواه روی کار آوردند که در تاریخ معاصر امریکا به کابینهٔ ۱۷ میلیونر مشهور است و در سیاست خارجی با تشدید جنگ سرد، گسترش پیمانهای نظامی، تقویت سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) و انجام عملیات پنهانی و کودتا در کشورهای مختلف شهرت پلیدی دارد.

پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات ریاست جمهوری پائیز ۱۳۳۱ سرآغاز سومین مرحله درگیری امریکا در قضیه نفت ایران و مشارکت در براندازی دولت ملی بود. اگر چه رئیس جمهور جدید نظر مساعدی نسبت به‌جنبش ملی ایران نداشت اما هنوز دکتر مصدق را «تنها امید غرب در ایران» می‌نامید و در مورد امکان گسترش نفوذ شوروی در ایران که موجب از دست رفتن منابع نفت خاورمیانه می‌شد ابراز نگرانی می‌کرد. لذا حکومت جمهوریخواهان در آغاز به‌ادامهٔ سیاست آشتی‌جویانهٔ دموکراتها ادامه داد و هندرسون سفیر امریکا به‌مصدق پیشنهاد کرد که یک کنسرسیوم بین‌المللی برای خرید نفت از شرکت ملی نفت ایران تشکیل شود. این همان طرحی بود که یک سال پس از سقوط حکومت مصدق اجراء شد و امریکاییان را به‌میزان ۴۰ درصد در نفت ایران سهیم کرد. مصدق با این طرح بشدت مخالفت ورزید و آن را «غارت به‌نوعی دیگر» نامید. ولی این امر مانع نشد که در ۷ خرداد ۱۳۳۲ پیامی که شبیه به‌یک اعلام خطر واقعی بود جهت پرزیدنت آیزنهاور بفرستد و ضمن آن در لفافه تهدید کند که اگر امریکا به‌ایران کمک نکند، او سیاستش را تغییر خواهد داد. مصدق در این پیام نوشته بود: «در اثر اقدامات شرکت سابق نفت و دولت انگلستان، ملت ایران در برابر مشکلات اقتصادی و سیاسی بزرگی قرار گرفته است که ادامه این وضع از نظر بین‌المللی ممکن است عواقب خطیری در بر

داشته باشد».[۲۹]

از این پیام نتیجهٔ معکوس حاصل شد، یعنی به‌جای آنکه آیزنهاور از خطر کمونیسم در ایران بهراسد و به‌مصدق یاری دهد، تصمیم گرفت برای رفع خطر با انگلیسیها در براندازی حکومت مصدق همکاری کند. بنابراین به‌مصدق پاسخ داد: «تا زمانی که ایران نتواند از فروش نفت و محصولات نفتی خود وجوهی به‌دست آورد و با انعقاد قرارداد معقول و عادلانه‌ای در مورد غرامت، بار دیگر نفت ایران به‌مقدار زیادی فروخته شود، در صورتی که دولت ایالات متحد بخواهد به‌میزان معتنابهی از طریق اقتصادی به‌ایران کمک کند در حق مؤدیان مالیاتی امریکایی شرط انصاف را رعایت نکرده است.[۳۰] انتشار نامه‌های متبادله میان مصدق و آیزنهاور با جاروجنجال فراوان از سوی روزنامه‌های ایرانی مخالف دولت رو به‌رو شد و این خلاف قراری بود که قبلاً مصدق با هندرسون گذاشته بود که این نامه‌ها منتشر نشود مگر اینکه پاسخ ایالات متحد مساعد باشد. نتیجه، توافق کامل واشینگتن و لندن در مورد برکناری مصدق و یافتن جانشینی برای او بود. اکنون نظر امریکاییها بکلی تغییر کرد، و از موضع میانجیگری دوستانه به‌همسویی با دولت انگلیس سوق داده شده بود. مقدمات این چرخش از اسفند ماه ۱۳۳۱ (مارس ۱۹۵۳) آغاز شد که آنتونی ایدن به‌واشینگتن رفت و کنفرانسی با شرکت وزیران خارجهٔ انگلیس و امریکا و مشاورانشان در پایتخت امریکا تشکیل گردید و به‌این نتیجه رسیدند که چون حکومت مصدق اصرار دارد نظراتش را به‌کرسی بنشاند و پذیرفتن برای آنها مقدور نیست، لذا ارائهٔ پیشنهادهای دیگر و ادامهٔ مذاکرات با وی بی‌فایده است. در واقع آنها تصمیم گرفتند از راه زور حکومت مصدق را ساقط کنند و سفارت امریکا در تهران وظیفه‌ای را که سفارت انگلیس تا قبل از قطع روابط برعهده داشت، به‌طور کامل عهده‌دار شد و سازمان مرکزی اطلاعات امریکا (سیا) بخش عمدهٔ هزینه‌های کودتای ۲۸ مرداد را پرداخت و بدنامی انجام کودتا را نزد ملت ایران پذیرفت و این پیشامد را که صد درصد بدست هواداران انگلیس و با طرح و نقشهٔ انگلیسیها عملی شده بود به‌نام کودتای امریکایی معروف ساخت. به‌عبارت دیگر یک بار دیگر

---

۲۹. روحانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۶۹.

۳۰. همانجا، صفحه ۳۷۰.

انگلیسیها به‌قول معروف «شاه بلوطهای داغ را به‌دست دیگران از تنور در آوردند.» رژیم متولد از کودتا امریکایی شناخته شد در حالی که سیاست انگلیس اهرمهای قدرت و عوامل نفوذی خود را همچنان در آن حفظ کرده بود.

در اجرای طرح کودتا موسوم به «آژاکس»، عوامل مزدور بیگانگان ابتدا سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی را در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ ربودند و به‌قتل رساندند تا مصدق را از یک طرفدار پروپا قرص نظامی محروم و در نظر افکار عمومی تضعیف نمایند.[۳۱] در مرحلهٔ بعدی انگلیسیها و امریکاییها مبارزهٔ تبلیغاتی گسترده‌ای را در سراسر جهان علیه حکومت مصدق آغاز کردند و یک‌صدا مدعی شدند که ایران دارد کمونیست می‌شود. پرزیدنت آیزنهاور در کنفرانس فرمانداران ایالات چهل و هشت گانهٔ امریکا که در ژوئیه ۱۹۵۳ تشکیل شد اوضاع ایران را وخیم‌تر توصیف کرد و پیش‌بینی نمود که به‌زودی این کشور به‌دست کمونیستها خواهد افتاد. همچنین به‌محض اینکه نتیجهٔ رفراندوم دربارهٔ انحلال مجلس هفدهم اعلام شد، آیزنهاور در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی اظهار داشت:

> تهدید کمونیستها نسبت به‌آسیا برای امریکا بسیار شوم و نحس است. گمان می‌کنم امروز صبح در روزنامه‌ها خوانده‌اید که مصدق توانست بر پارلمان فایق شود و خود را از شر آن خلاص کند. البته مصدق در این اقدام از حزب کمونیست ایران استفاده می‌برد... اگر دنیا این منطقه را از دست بدهد، چگونه می‌تواند امپراتوری ثروتمند اندونزی را حفظ کند؟ در این صورت ملاحظه می‌فرمایید که این راه را باید در جایی مسدود کرد و دیر یا زود باید مسدود شود و ما مصمم به‌این کار هستیم.[۳۲]

---

۳۱. درست ۲۰ سال بعد، سازمان سیا برای سرنگون کردن حکومت سوسیالیست دکتر سالوادور آلنده در شیلی نظیر همین طرح را اجرا کرد و ابتدا ژنرال اشنایدر فرماندهٔ قوای مسلح آن کشور را که طرفدار آلنده بود به‌قتل رساند و سپس به‌دست جانشین او ژنرال پینوشه دست به‌کودتا زد.

۳۲. **باختر امروز**، ۱۵ مرداد ۱۳۳۲. در حالی که به‌گفته دکتر کیانوری «تعداد اعضای حزب توده از حدود ۱۰۰۰ نفر در سال ۱۳۲۷ به‌ده دوازده هزار نفر در ۱۳۳۲ رسیده بود» باید پرسید از وجود این عدهٔ ناچیز چه خطری می‌توانست متصور باشد؟

در مرحلهٔ نهایی جاسوسان امریکایی با همدستی شاه و کثیف‌ترین مزدوران خود و پخش چند صد هزار دلار بین اراذل و اوباش و فواحش جنوب شهر، ترتیب کودتای ۲۸ مرداد را دادند.[۳۳] در حالی که رهبر ملی ایران در بحبوحهٔ مبارزهٔ مرگ و زندگی با بیگانگان و نوکران آنها بود، از پشت به‌او خنجر زدند و نهضت ملی را به‌خاک و خون کشیدند. مصدق، نخست‌وزیر قانونی، کسی که برای نخستین بار ملت ایران را با حکومت دموکراسی آشنا کرده، انواع آزادیها را برقرار ساخته، اعتماد و عزت‌نفس را به‌آنان باز گردانده و به‌سرنوشت کشورشان علاقه‌مند ساخته بود، زندانی و محاکمه کردند و دست‌آوردهای چند سال تلاش و فداکاری و جانبازی را بر باد دادند.

به‌نوشتهٔ آندرو تولی روزنامه‌نگار و پژوهشگر امریکایی «ادعای بعضی از ناظران مبنی بر اینکه ایرانیان خودشان مصدق را سرنگون کردند بکلی بی‌اساس است. این جریان از آغاز تا پایان یک عملیات امریکایی بود.»[۳۴] در واقع مخالفان داخلی هیچ‌گاه زورشان به‌مصدق که از پشتیبانی گستردهٔ مردم برخوردار بود، نمی‌رسید و اگر بیگانگان توطئه کودتا را ترتیب نداده بودند، هرگز موفق نمی‌شدند حکومت ملی را سرنگون کنند. اما کسانی که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باد کاشتند در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ طوفان درو کردند.

هر کس هر تفسیری درباره اهداف و پی‌آمدهای عملیات آژاکس بکند، قدر مسلم این است که این حادثه به‌طور ناگهانی و برای همیشه به‌بی‌گناهی سیاسی امریکا در مورد ایران پایان داد. تا این تاریخ ایالات متحد معمولاً نقش خیرخواهانه‌ای در برابر سیاست زور و فشار دولتهای بزرگ در ایران ایفا کرده بود. در دوران جنگ جهانی دوم جلوی اشتهای سیاسی روسها و انگلیسیها را گرفته و بلافاصله پس از پایان

---

۳۳. نگارنده که در آن هنگام دانشجوی دورهٔ دکترای حقوق در دانشگاه پاریس بود و برای گذراندن دورهٔ تابستانی آکادمی حقوق بین‌الملل به‌هلند رفته بود، در روز جمعه ۱۶ مرداد ۱۳۳۲ به‌اتفاق شش دانشجوی دیگر با شادروان دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه در محل سفارت ایران در لاهه دیدار کرد. در این جلسه دکتر فاطمی با درایت فراوان اوضاع بین‌المللی و سیاست خارجی دولت مصدق را به‌تفصیل تشریح کرد و به‌احتمال خطر کودتای نظامی اشاره نمود. با این همه روز ۲۰ مرداد به‌تهران بازگشت و در راه وطن شهید شد.

34. Andrew Tully, *The Central Intelligence Agency*, *Editions Stock*, Paris 1962, p. 100.

جنگ در برابر مقاصد تجاوزکارانهٔ شوروی بشدت ایستادگی کرده بود. در اوایل نهضت ملی شدن نفت نیز نقش میانجی را بین دولت ایران و شرکت نفت و دولت بریتانیا ایفا کرده بود. اما دخالت مستقیم امریکا در کودتای ۱۹۵۳ آن کشور را در قالب یک قدرت بیگانهٔ وقیح درآورد که همان طور که در تاریخ ایران متداول است آمادهٔ دخالت در امور داخلی ایران به‌نفع خودش بود. این یک واقعیت است که ایالات متحد امریکا پس از کودتای ۱۹۵۳ دیگر هیچ گاه نتوانست از تصورِ داشتن اهداف بی‌ضرر و آرمانهای روشنفکرانه برخوردار شود، چون از آن پس خودش را درگیر امور داخلی ایران ساخته بود.[۳۵]

35. Gary Sick, *All Fall Down, Penguin Books*, New York 1988, p. 8.

فصل پنجم

وابستگی به بلوک غرب

(۱۳۴۲ - ۱۳۳۲)

«استعمار نو براساس روی کار آمدن حکومتهای نظامی مقتدر محلی در سرزمینهای مستعمره می‌باشد که خودشان را حکومت مستقل و خودمختار می‌نامند. این استعمار نو، استعمار یک دولت خارجی نیست، بلکه استعمار یک گروه اندک است که زمام امور کشور را در دست می‌گیرند و چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی بر آن تسلط می‌یابند. اما بطور نامرئی امریکاییان یا اروپاییان بر آنها تسلط دارند. این گروه اقلیت حتی از محافظه‌کارترین عناصر کشورهای غربی مرتجع‌ترند؛ از تمام نهضتهای لیبرال که حتی در خود کشورهای اصلی غرب وجود دارند برکنارند و همیشه در حالت ترس و وحشت از اکثریت مردمی که تحت حکومتشان هستند بسر می‌برند و فقط دربارهٔ مرعوب کردن و خفه ساختن مردم می‌اندیشند.»

جواهر لعل نهرو، *اندیشه‌های نهرو*، سازمان کتابهای جیبی، تهران ۱۳۴۰، صفحهٔ ۱۸۸ و ۱۸۹.

۱. دورنمای کلی

به‌دنبال کودتای ۲۸ مرداد شاه شخصاً کنترل سیاست خارجی ایران را در دست گرفت، هر چند طی ده سال آینده، دیپلوماسی ایران تحت نظارت مشترک امریکا و انگلیس قرار داشت. اگر چه کودتای نظامی با نقشه انگلیسیها و به‌دست امریکاییها انجام گرفته و حکومت زاهدی دست‌نشاندهٔ واشینگتن بود، استعمار بریتانیا چنان در کشور ما ریشه دوانده بود که امریکاییان تازه‌کار با اینکه به‌ظاهر نقش رهبری را ایفا می‌کردند، در عمل هرگز قادر نبودند واقعاً سر رشتهٔ امور را دردست بگیرند و عوامل سرسپردهٔ انگلیس را کنار بزنند. بنابراین همان طور که در قرارداد با کنسرسیوم بین‌المللی، نفت ایران را با پسر عموهای انگلیسی تقسیم کردند، در امور سیاسی نیز به‌تقسیم منافع اکتفاء نمودند. پس از برکناری سپهبد زاهدی در فروردین ۱۳۳۴ که به‌فشار جناح طرفدار انگلیس صورت گرفت، پی‌درپی سه‌نخست‌وزیر سرسپرده روی کار آمدند ـ حسین علاء، دکتر منوچهر اقبال، جعفر شریف امامی ـ که دو تن از آنان (دکتر اقبال و شریف امامی) استاد لژهای فراماسونری بودند و حکومت دکتر اقبال به «کابینهٔ فراماسونها» مشهور شد زیرا بیش از ده تن از وزیرانش عضو فرقهٔ

مزبور بودند و نخست‌وزیر خودش را «غلام خانه‌زاد» شاه می‌نامید.[۱] دکتر اقبال طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی در تیر ۱۳۳۶ اظهار داشت: «سیاست خارجی مملکت تحت هدایت مدبرانهٔ شاهنشاه روشن است. این سیاست مال اعلیحضرت همایونی می‌باشد و مال دولت نیست».[۲]

در این سالهای سرکوب و اختناق دستاوردهای نهضت مقدسی که به‌رهبری دکتر مصدق به‌ملی شدن نفت و پاره کردن زنجیرهای استعمار از دست‌وپای ملت ایران انجامید، لگدکوب شد، مبارزان راه آزادی از هر طبقه و قشری از جامعه، سرکوب و بشدت مجازات شدند[۳] و رژیم دیکتاتوری و پلیسی سهمناکی در کشورمان مستقر گردید که مدت بیست و پنج سال نفسها را در سینه حبس کرده بود و هر اقدامی علیه غارتگران ثروت ملی را سرکوب می‌کرد. قانون ملی شدن نفت پایمال شده و قراردادی با کارتل بین‌المللی نفت به‌امضا رسید که تنها منبع درآمد کشور را تا سالیان دراز بدست یغماگران می‌سپرد. در هنگامی که کنفرانس باندونگ نوید آزادی ملتهای آسیایی و افریقایی را سر می‌داد و مصر کانال سوئز را ملی کرد و جنبش عدم تعهد نضج می‌گرفت و رژیمهای خودکامهٔ خاورمیانه یکی پس از دیگری سرنگون می‌شدند، شاه با پشت کردن به‌سیاست سنتی موازنه منفی و تنها برای حفظ موجودیت خود که سخت نگران آن بود، ایران را وارد پیمان نظامی بغداد کرد و به‌رغم تمایل قاطبهٔ ملت ایران، آن را چنان به‌بلوک غرب وابسته ساخت که به‌کلی

---

۱. درست یا غلط، افکار عمومی ایران فرقه‌هایی از قبیل جمعیت عامیون و فراماسونری را وابسته به‌انگلیس و اعضای آنها را طرفدار یا ابزار سیاست بریتانیا در ایران می‌دانست، همانطور که تحصیلکرده‌های امریکا را که ابتدا در اصل ۴ استخدام شدند و سپس مقامات عالیه دولتی را احراز کردند، مهره‌های سیاست امریکا می‌شناخت.

۲. باقر عاقلی، **روزشمار تاریخ ایران**، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۰، جلد ۲، صفحه ۸۰.

۳. علاوه بر مرحوم دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجهٔ دکتر مصدق که تیرباران شد، شش تن از نمایندگان سیاسی ایران در کشورهای خارجی که از حکومت ملی پشتیبانی کرده بودند احضار و منفصل شدند: باقر کاظمی سفیر در فرانسه، مظفر اعلم سفیر در عراق، شمس‌الدین امیر علائی وزیر مختار در بلژیک، عباس فروهر وزیر مختار در سوئد، حسین پیرنظر وزیر مختار در یوگسلاوی و غلامعلی نظام خواجه نوری وزیر مختار و کاردار در ایتالیا. ضمناً مرحوم الهیار صالح سفیر در ایالات متحد امریکا همکاری با رژیم کودتا را نپذیرفت و به‌رغم اصرار زاهدی از سمت خود استعفا داد.

آزادی عملش را از دست داد. متأسفانه از این سیاست غلط هیچ نتیجه‌ای جز ضرر عاید ملت نگردید و پیمان بغداد آن روزی و سنتوی بعدی طی بیست و سه‌سال عمر خود بیهودگی‌اش را ثابت کرد. روی هم رفته در دهۀ ۱۳۳۲ ـ ۱۳۴۲ تمام هم و غم رژیم مصروف تحکیم موقعیت خود و سرکوب مخالفان بود.

۲. کمکهای فوری امریکا و تجدید مناسبات با انگلستان

چهار روز پس از بازگشت شاه که به‌دنبال کودتای نافرجام ۲۵ مرداد به‌بغداد و رم گریخته بود، نخستین نشانه‌های یک چرخش بزرگ در سیاست خارجی ایران بروز کرد. سرلشکر زاهدی نخست‌وزیر کودتا ــ که به‌درجۀ سپهبدی ارتقاء یافته بود ــ در ۴ شهریور ۱۳۳۲ در نامه‌ای به‌پرزیدنت آیزنهاور اعلام داشت که قصد حکومت او بهبود وضع بین‌المللی ایران است. هر چند زاهدی در نامۀ خود ذکری از تجدید مناسبات ایران و انگلیس نکرد، ولی کاملاً روشن بود که می‌خواهد ایالات متحد را مطمئن سازد که دیر یا زود مناسبات سیاسی ایران و بریتانیا تجدید خواهد شد. زاهدی در نامه‌اش نوشته بود:«دولت من مایل است با سایر اعضای خانوادۀ ملل روابط دوستانه براساس احترام متقابل داشته باشد و خواهد کوشید اختلافاتی را که بین ایران و سایر کشورها وجود دارد با روحیۀ دوستی و برطبق اصول مورد قبول روابط بین‌المللی برطرف سازد.»[۴]

این اشاره از نظر رئیس جمهوری امریکا پنهان نماند و بلافاصله پاسخ داد که از اطمینانهایی که سپهبد زاهدی دربارۀ روابط ایران با سایر کشورها داده است خوشحال است.[۵] با این همه، منظور اصلی زاهدی دریافت کمک فوری از امریکا بود. او به‌رئیس جمهوری امریکا نوشته بود: «خزانۀ کشور خالی است، ذخایری ارزی ته کشیده و اقتصاد ملی رو به‌زوال رفته است و ایران نیاز به‌کمک فوری دارد تا بتواند خود را از هرج و مرج اقتصادی و مالی نجات بدهد.»[۶] البته این موضوع برای رئیس جمهوری امریکا تازگی نداشت. دکتر مصدق در دی ماه ۱۳۳۱، حتی قبل از اینکه حکومت جمهوریخواه زمام امور را در واشینگتن در دست بگیرد، این مطلب

۴. روزنامۀ کیهان، ۱۱ شهریور ۱۳۳۲. ۵. همانجا. ۶. همانجا.

را به‌او نوشته و امیدوار بود که رئیس جمهوری جدید در آن هنگام نظر مساعدتری به‌ایران نشان بدهد. همچنین در نامهٔ ۷ خرداد ۱۳۳۲ خود مجدداً به‌رئیس جمهوری امریکا شکایت کرده بود که به‌رغم تغییراتی که در دستگاه حکومتی آن کشور پدید آمده است در سیاست امریکا نسبت به‌ایران تغییری مشاهده نمی‌شود و افزوده بود که اگر کمک فوری به‌ایران نشود هر قدمی که فردا برای جبران غفلت امروز برداشته شود دیر خواهد بود.

در فصل قبل دیدیم که این آخرین پیام نومیدانهٔ مصدق چگونه با پاسخ تند و منفی آیزنهاور روبه‌رو شد. اما به‌تقاضای کمک فوری زاهدی بی‌درنگ پاسخ مساعد داد و نوشت: «تقاضای او با نظر موافق تلقی خواهد شد»[۷] و به لوی هندرسون سفیر امریکا در تهران ــ که نقش مؤثری در کودتا داشت ــ دستور داده است دربارهٔ نیازهای فوری ایران با او مشورت کند. در ۱۲ شهریور دولت امریکا موافقت خود را با پرداخت مبلغ ۲۳/۴ میلیون دلار بابت کمکهای فنی سالانهٔ اصل چهار اعلام کرد. دو روز بعد نیز مبلغ ۴۵ میلیون دلار بلاعوض به‌ایران داد و علت آن را چنین اعلام داشت: «ایالات متحد از اینکه حکومت جدید در نیل به‌تفاهم با انگلستان در مورد ملی شدن نفت متعلق به‌بریتانیا در ایران بی‌تحرک نیست رضایت دارد.»[۸] اعلامیهٔ کاخ سفید به‌احتیاج مبرم ایران به کمک فوری برای اعادهٔ ثبات در کشور و ریختن پایه‌های پیشرفت اقتصادی اشاره می‌کرد.

بعدها معلوم شد که امریکاییها ۵ میلیون دلار از این مبلغ را بابت دستمزد زاهدی و اطرافیانش پرداخته بوده‌اند. به‌گفتهٔ دکتر علی امینی وزیر دارایی وقت، او برای اینکه این مبلغ لوطی‌خور نشود آن را فوراً به‌خزانهٔ دولت واریز کرد ولی زاهدی فشار آورد که این مبلغ مربوط به‌دولت نبوده و برای «مخارج» بوده است. دکتر امینی ناچار به‌امریکاییها مراجعه کرد و آنها نیز دو میلیون دلار دیگر پرداختند که به‌عنوان حق‌الزحمه به‌زاهدی تحویل داده شد![۹]

گرچه زاهدی وعدهٔ پیشرفت اقتصادی داده بود ولی نه در تهران و نه در واشینگتن کسی این گفته را باور نمی‌کرد و هر دو پایتخت می‌دانستند که ارسال

---

۷. **همانجا.** ۸. روزنامهٔ **کیهان**، ۱۲ شهریور ۱۳۳۲.

۹. **باختر امروز**، چاپ مونیخ شمارهٔ خرداد ۱۳۳۹. به‌نقل از آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار در زمان حکومت دکتر مصدق که شخصاً از برادرش شنیده بود.

کمک اضطراری و فوری به‌منظور ایجاد ثبات سیاسی در کشور است زیرا برای ارتش و دستگاه اداری که دو پایهٔ رژیم بودند پول تأمین می‌کرد. مقامات واشینگتن عقیده داشتند که ارسال این کمکها تا زمانی که نفت ایران به‌بازارهای جهانی سرازیر و پولی از این بابت عاید حکومت زاهدی نشده ضروری است. به‌نظر آنان قدرت سیاسی رژیم برای مبارزه با حزب توده در داخل و فشار شوروی از خارج می‌بایست تقویت گردد. واشینگتن عقیده داشت سیاست مصدق اثرات زیان‌بخشی در موقعیت استراتژیکی ایران در جنگ سرد داشته و نظر دوستانهٔ حکومت زاهدی نسبت به‌ایالات متحد امریکا بهترین فرصت را برای جبران آن به‌جهان غرب داده است.

حکومت زاهدی خواهان کمکهای بیشتری از امریکا بود. پیش‌بینی می‌شد که مذاکرات نفت مدتها طول بکشد و تا آن وقت ایران احتیاج به‌کمکهای نقدی داشت. دکتر امینی در ۱۹ شهریور ۱۳۳۲ گفت: «نخست‌وزیر به‌سفیر امریکا گفته است که ۴۵ میلیون دلار کمک فوری کافی نیست و ایران احتیاج به‌دست‌کم ۳۰۰ میلیون دلار وام دارد تا به‌هرج و مرج اقتصادی که میراث حکومت مصدق است پایان بدهد.»[۱۰] از سوی دیگر امریکا مایل نبود با اعطای کمکهای بیشتر باعث طولانی شدن مذاکرات نفت شود و می‌خواست هر چه زودتر ایران به‌علت نیاز مالی، قرارداد نفت را امضا کند. بنابراین کمکهای بلاعوضی که تا زمان امضای قرارداد نفت به‌ایران داد چندان قابل توجه نبود و در مجموع از ۸۹ میلیون دلار تجاوز نمی‌کرد. مقامات رسمی امریکا آشکارا اعلام کردند که تا زمانی که دولت ایران قرارداد نفت را با کنسرسیوم بین‌المللی امضا و مجلسین آن را تصویب نکنند دیگر دیناری نخواهند پرداخت. همین که قرارداد با کنسرسیوم در ۲۸ شهریور ۱۳۳۳ امضا شد، یعنی دو روز پس از آنکه نخستین کشتی نفتکش نفت ایران را از آبادان حمل کرد، ادارهٔ کمکهای خارجی امریکا ۱۲۷/۳ میلیون دلار به‌عنوان وام به‌ایران پرداخت.*

سپهبد زاهدی امیدوار بود به‌کمک این پولها بتواند مخالفانش را سرکوب کند و

۱۰. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۲۶۲.

* علاوه بر کمکهای آشکار، دولت امریکا چند کمک پنهانی هم به دولت زاهدی کرد: اولاً رئیس پایگاه سیا در ایران را به‌فارس فرستاد تا به رؤسای ایل قشقایی که طرفدار مصدق بودند اخطار کند که حرکتی علیه دولت زاهدی نکنند. دوثانی سیا اسناد مربوط به‌فعالیتهای حزب توده را در اختیار دولت زاهدی گذاشت که به سرکوب آنها بپردازد.

باعث دوام عمر حکومتش که مورد نفرت عمومی بود بشود. نخست‌وزیر کودتا در این حال با دو مسئلهٔ مهم دیگر روبه‌رو بود: حل مسئلهٔ نفت و تجدید مناسبات سیاسی با انگلستان، بدیهی است که این دو مسئله از نزدیک به‌هم مربوط می‌شد اما او نمی‌دانست از کدام یک شروع کند. اطمینانی که در تجدید مناسبات با انگلستان به‌امریکاییان داده بود موجب سرازیر شدن کمکهای اضطراری شده بود و بنابراین می‌بایست ابتدا به‌حل مسئلهٔ نفت بپردازد و بعد مناسبات را با انگلستان تجدید کند. علت اصلی این کار وضع انفجارآمیز داخل کشور بود که احساسات ضد انگلیسی بر افکار عمومی حکمفرمایی می‌کرد و تجدید مناسبات فوری با لندن خشم بیشتر مردم را برمی‌انگیخت. پس بهتر می‌بود که با گامهای آهسته و به‌طور پنهانی ضمن مذاکرات نفت این منظور را تأمین کند. اما لندن تجدید مناسبات را در اولویت قرار داده بود و عقیده داشت این کار حل مسئلهٔ نفت را آسانتر خواهد کرد. در ۱۸ مهر، آنتونی ایدن در مجلس عوام انگلیس تجدید مناسبات را نخستین گام به‌سوی حل مسئلهٔ نفت دانست و در ۱۲ آبان ۱۳۳۲ ملکهٔ انگلستان ضمن نطقی به‌مناسبت افتتاح پارلمان آن کشور، در مورد ایران گفت: «دولت من امیدوار است مناسبات دوستانه‌ای راکه از قدیم‌الایام بین این کشور و ایران وجود داشته است دوباره تجدید نماید و مناسبات سیاسی عادی بین دو کشور از سر گرفته شود.»[11] سرانجام تهران به‌خواست لندن سر فرود آورد و دولت ایران آمادگی خود را برای تجدید مناسبات قبل از حل قضیهٔ نفت اعلام داشت.

شایان ذکر است که مدتها قبل از قطع روابط بین دو کشور، یعنی در واقع از شهریور ۱۳۳۰، انگلیسیها ایران را در محاصرهٔ شدید اقتصادی گذاشته بودند و حکومت جدید مایل بود قبل از تجدید مناسبات، بعضی از این محدودیتها برطرف گردد. انگلیسیها در این زمینه دو اقدام آشتی‌جویانه کردند: اولاً شکایت خود را از شرکت ژاپنی که نفت ایران را خریده بود از دادگاه توکیو پس گرفتند و در ثانی با صدور لوکوموتیوهای ساخت انگلستان برای راه‌آهن ایران که به‌علت محاصرهٔ اقتصادی از تحویل آنها خودداری کرده بودند، موافقت کردند.

در ۹ آبان ۱۳۳۲ وزارت امور خارجه اعلامیه‌ای به‌شرح زیر منتشر کرد:

---

۱۱. افراسیابی، بهرام، **ایران و تاریخ**، انتشارات زرین، تهران ۱۳۶۴، صفحهٔ ۱۹.

... با توجه به‌اینکه اختلاف موجود بین دولت ایران و کمپانی سابق نفت می‌باشد، دولت ایران میل دارد. چنین تصور کند که بین ایران و انگلیس کدورات اساسی وجود ندارد که نتوان به‌رفع آن توفیق یافت. تنها توقع دولت این است که برای اختلاف نفت قوانین مصوبهٔ کشور محترم شمرده شود و اصل حیثیت و شرافت ملی ایران محفوظ و اساس عدالت و انصاف در رفع اختلاف رعایت گردد. تصور می‌رود که به‌محض فراهم شدن این مقدمات دیگر هیچ اشکالی برای تجدید روابط سیاسی بین دو کشور نخواهد بود.

در سوم آذر نیز عبدالله انتظام وزیر امور خارجه گفت: «ایران مایل به‌تجدید مناسبات با انگستان است به‌شرط اینکه انگلستان خودش را با نظریات ایران دربارهٔ مسئلهٔ تطبیق بدهد و این مسئله را با روحیهٔ انصاف و احترام متقابل تلقی کند».[۱۲] البته اینها حرف مفت بود و دولت انگلیس که اکنون توانسته بود دولت ملی را ساقط و دولت دست‌نشانده‌ای را به‌جای آن بنشاند، در وضعی نبود که به‌خواسته‌های ایرانیان توجه کند.

سرانجام اعلامیهٔ مشترک در ۱۴ آذر منتشر شد و تصمیم دو دولت را به «مبادلهٔ بدون تأخیر سفیر» اعلام داشت و موافقت دولتین را به‌مذاکره برای حل مسئلهٔ نفت آشکار کرد.[۱۳] سرنوشت چنین مقدر کرده بود که ورود دنیس رایت کاردار موقت بریتانیا به‌تهران در ۳۰ آذر ۱۳۳۲ مصادف با محکومیت دکتر مصدق در دادگاه نظامی باشد و این تقارن به‌خشم ایرانیان دامن زد. دولت ایران نیز در ۲۴ دی ماه امیر خسرو افشار را به‌عنوان کاردار به‌لندن فرستاد و در ۴ بهمن نیز اعلام کرد که لندن با پذیرش علی سهیلی به‌عنوان سفیر در دربار انگلستان موافقت کرده است. سهیلی، نخست‌وزیر زمان جنگ، قبلاً نیز در لندن سفیر بود و در دی ماه ۱۳۳۰ مقارن با تعطیل کنسولگریهای انگلیس در ایران احضار شده بود. او همان کسی بود که آنتونی ایدن در خاطراتش می‌نویسد ضمن ملاقات خداحافظی دولت بریتانیا را تشویق

۱۲. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۲۶۳.
۱۳. همانجا، صفحهٔ ۲۶۴.

به‌پایداری در برابر مصدق و سرنگون کردن حکومت او کرده بود.[۱۴]

۳. قرارداد با کنسرسیوم بین‌المللی نفت

دیگر راه برای حل مسئلهٔ نفت مطابق دلخواه انگلیس و امریکا هموار شده بود. همانطور که مشاهده کردیم ادامهٔ اختلاف بین ایران و انگلیس مسائل متعددی را بوجود آورده بود که مهم‌ترین آنها ادارهٔ تأسیسات نفت جنوب و نظارت بر آنها، تعیین غرامت و نحوهٔ پرداخت آن، سطح تولید و بازاریابی و تعیین قیمت و تقسیم منافع بود. حکومت زاهدی مایل بود هر چه زودتر سروته قضیه را هم بیاورد و این مسائل پیچیده را حل کند. اما ملی شدن صنعت نفت به‌معنی مبارزهٔ ملت ایران با امپریالیسم بریتانیا بود و به‌این جهت از حمایت گسترده‌ای در میان مردم برخوردار بود. زاهدی برای اینکه احساسات مردم را تحریک نکند به‌لندن پیشنهاد کرد جمله‌ای در اعلامیهٔ مشترک مربوط به‌تجدید مناسبات بین دو کشور بگنجانند به‌این مضمون که: «با در نظر گرفتن احساسات ملی مردم ایران دربارهٔ منابع طبیعی کشورشان باید به‌راه‌حلی دست یافت که براساس عدالت و انصاف و شرافت باشد و منافع هر دو طرف را حفظ نماید.»[۱۵] لندن این پیشنهاد را پذیرفته بود.

از سوی دیگر حکومت زاهدی معتقد بود که سرنوشتش به‌غرب وابسته است یا در حقیقت می‌دانست شیشهٔ عمرش در دست غربیها است. منافع زاهدی و غربیها در جایی با هم تطبیق می‌کرد که هر دو خطر را از ناحیهٔ شوروی و خرابکاری کمونیستها احساس می‌کردند. گذشته از این ملاحظات کلی، محدودیتهایی در مورد صنعت

---

۱۴. **خاطرات ایدن**، صفحه ۲۹۱. هنگامی که علی سهیلی در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۷ در لندن درگذشت، دولت بریتانیا به‌امر ملکهٔ الیزابت دوم از وی تجلیل بی‌سابقه‌ای بعمل آورد. جنازهٔ این خدمتگزار صدیق و یار دیرین را که در زمان جنگ نقش کیسلینگ ایران را ایفا کرده بود روی توپ گذاشتند و با موزیک و احترامات نظامی تا فرودگاه لندن حمل کردند و سپس آن را با یک هواپیمای نظامی انگلیسی به‌تهران فرستادند. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به‌نشریهٔ وزارت امور خارجه، شماره ۷ دورهٔ دوم، ۱۳۳۷.

۱۵. رمضانی، **اثر یاد شده**، صفحه ۲۶۸.

نفت به‌ایران تحمیل می‌شد که در درجهٔ اول احتیاج به‌کارشناسان و بازارهای خارجی بود. اما مهم‌ترین مسئله در آن زمان جذب نفت ایران در بازارهای بین‌المللی بود. تعطیل نفت ایران منجر به‌افزایش تولید سایر کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه و احداث پالایشگاههای جدید در آلمان‌غربی و انگلستان و استرالیا و عدن شده بود. کاهش دادن تولید سایر کشورهای منطقه به‌منظور جاری کردن نفت ایران در بازار ممکن بود شرکتهای نفتی را با مخالفت کشورهای صادرکننده روبه‌رو سازد. از سوی دیگر، مصرف جهانی نفت به‌میزان سالانه ۵ تا ۶ درصد افزایش یافته بود. بنابراین اگر نرخ افزایش در سایر کشورهای صادرکننده کنترل می‌شد، نفت ایران می‌توانست در عرض چند سال در بازار جهانی جذب شود و این کار مستلزم همکاری هفت کمپانی بزرگ نفتی مشهور به‌هفت خواهر بود که در معیت شرکت سابق نفت ایران و انگلیس ــ که اکنون شرکت نفت بریتانیا نامیده می‌شد ــ کلیهٔ عملیات تولید و حمل و نقل و تصفیه و بازاریابی را در جهان غیرکمونیست در دست داشتند و گفته می‌شد که ۸۸ درصد صنایع نفت را در خارج از بلوک شوروی در اختیار دارند.

بنابراین شرکتهای نفتی ذی‌نفع، علاوه بر مذاکره با ایران می‌بایست بین خودشان نیز مذاکره و توافق کنند. مذاکرات مزبور دو مسئله را مطرح می‌کرد: اولاً، حساسیت قوانین ضد تراست امریکا؛ ثانیاً، رنجش شرکتهای نفت کوچک امریکایی. بنابراین اگر بنا بود غولهای نفتی در کنسرسیوم بین‌المللی نفت ایران شرکت کنند، دولت امریکا مایل بود سهمیه‌ای هم به‌شرکتهای کوچک مستقل تخصیص داده شود. شورای امنیت ملی امریکا ضمن صدور اعلامیه‌ای به کمپانیهای بزرگ اطمینان داد که شرکت آنان در کنسرسیوم نفت ایران شامل قوانین ضد تراست نخواهد شد. ضمناً به‌تعدادی از شرکتهای کوچک نفت امریکایی اجازه داده شد که ۵ درصد از سهمیهٔ امریکا در کنسرسیوم را بین خودشان تقسیم کنند.

مسئلهٔ اخیر یک جنبهٔ دیگر هم داشت که مربوط به‌ایران می‌شد: سهم کلی شرکتهای امریکایی در مقایسه با شرکت نفت ایران و انگلیس که مورد تنفر ایرانیان بود چقدر می‌بایست باشد؟ باید یادآور شد که اختلاف بر سر مسئلهٔ نفت به‌این دلیل سه سال طول کشیده بود که ایرانیان به‌هیچ‌وجه مایل نبودند شرکت نفت ایران و انگلیس به‌ایران باز گردد. البته با سقوط حکومت دکتر مصدق آن روزها سپری شده بود، اما هنوز مسئله برای ایران اهمیت داشت. بنابراین در مذاکرات بین غولهای نفتی

این مسئله نیز می‌بایست در نظر گرفته شود. به‌همین جهت مذاکره بین کمپانیهای بزرگ نسبتاً آهسته پیش می‌رفت و سرانجام در ۲۸ آذر ۱۳۳۲ به‌این توافق رسیدند که نفت ایران را به‌طور آزمایشی به‌بازارهای جهانی جاری کنند. اما مسئلهٔ سهم انگلستان مانع از این کار شد زیرا انگلستان می‌خواست ۴۴ درصد از مجموع سهام کنسرسیوم را دردست داشته باشد اما امریکا پیشنهاد ۴۰ درصد را می‌کرد و گفت چون شرکت نفت ایران و انگلیس در نظر ایرانیان مظهر سلطهٔ خارجی و بسیار منفور است نباید سهم آن بیش از دیگران باشد. بالاخره انگلیسیها به ۴۰ درصد رضایت دادند که باز هم بزرگترین سهم کنسرسیوم بشمار می‌رفت زیرا اولاً آن را به‌تنهایی دردست داشتند و حال آنکه ۴۰ درصدی که به‌امریکاییان تخصیص یافته بود بین پنج کمپانی نفتی بزرگ نفتی به‌میزان هر کدام ۸ درصد تقسیم می‌شد. ثانیاً شرکت نفت بریتانیا در شرکت هلندی «رویال داچ شل» نیز سهامدار بود و از ۱۴ درصد سهامی که به‌شرکت مزبور اختصاص یافته بود بهره‌مند می‌شد و بدین‌ترتیب بزرگترین سهامدار کنسرسیوم نفت می‌گردید. شش درصد بقیه را هم به‌شرکت نفت فرانسه دادند.

قرارداد بین دولت ایران و کنسرسیوم بین‌المللی نفت در ۲۸ شهریور ۱۳۳۳ از طرف دکتر علی امینی و هوارد پیج رئیس گروهی که نمایندگی کمپانیهای نفتی را به‌عهده داشتند در تهران امضا شد و روز ۲۹ شهریور از طرف شرکتهای امریکایی در نیویورک و از طرف شرکتهای دیگر در لندن به‌امضا رسید. در این قرارداد برای اصولی که از نظر ایران اهمیت داشت پیش‌بینیهایی شده بود. اولاً، برای ادارهٔ تأسیسات نفت مقرر شد که این کار به‌دو شرکت عملیاتی خارجی واگذار شود که یکی مأمور استخراج و تولید و دیگری مأمور عملیات تصفیهٔ نفت باشد. ایرانیان مایل بودند اکثریت اعضای هیئت مدیرهٔ دو شرکت مزبور را در دست داشته باشند تا در نهایت کنترل تأسیسات نفتی در اختیار خودشان باشد. اما قرارداد کنسرسیوم فقط دو کرسی از هفت کرسی اعضای هیئت مدیره را به‌ایرانیان تخصیص داد. از این گذشته، گرچه هیئتهای مدیرهٔ مزبور می‌بایست به‌نمایندگی ایران و شرکت ملی نفت ایران عمل کنند ولی به‌شرکتهای عملیاتی حق ادارهٔ کامل و مؤثر و کنترل کلیهٔ عملیات داده شد.

از همین‌رو بود که مخالفان قرارداد کنسرسیوم امضای آن را اقدامی مغایر با قانون ملی شدن نفت دانستند. موافقان می‌گفتند قرارداد اصل ملی شدن را حفظ کرده و

عنوان مالکیت قانونی برای ایران باقی است اما کنترل عملی پالایشگاه آبادان و میدانهای نفتی در دست کنسرسیوم قرار گرفته است و مخالفان جواب می‌دادند که همهٔ این ترتیبات جز یک کلاه شرعی نیست. هوارد پیج در توضیح این مطلب گفت: «مثل این است که شما اتومبیلی داشته باشید که مالکیت قانونی آن متعلق به‌شما باشد ولی حق استفادهٔ از آن را برای همیشه به‌دیگری واگذار کنید!»[۱۶]

دومین مسئلهٔ مهم درآمد ایران از صنایع نفت بود. در این زمینه نیز اثرات قرارداد کنسرسیوم مورد اختلاف بود. آیا ترتیبات پیچیده‌ای که داده شده بود تقسیم عایدات را براساس ۵۰ ــ ۵۰ قرار می‌داد یا کمتر از آن بود؟ موافقان قرارداد عموماً عقیده داشتند که ایران مانند سایر کشورهای خاورمیانه پنجاه درصد درآمد نفت را دریافت خواهد کرد. زمامداران جدید ایران برخلاف دکتر مصدق که از چهار سال پیش زیر بار پنجاه درصد نمی‌رفت، عقیده داشتند که بهترین راه‌حل و بالاترین سطحی که در این موقعیت نامناسب برای ایران دست‌یافتنی است همان پنجاه درصد است. همین مطلب دربارهٔ مدت قرارداد گفته می‌شد که برای ۲۵ سال پیش‌بینی شده بود با سه بار تمدید پنج ساله که در مجموع یک سال هم بیشتر از مدت قرارداد ۱۹۳۳ می‌شد که قرار بود در ۱۹۹۳ خاتمه یابد.

سومین نگرانی ایران همانطور که در طول بحران ملی شدن نفت مشاهده کردیم مسئلهٔ غرامت بود که اغلب با مسئلهٔ ادعاهای متقابل طرفین مربوط می‌شد. قرارداد کنسرسیوم مقرر می‌داشت که ادعاهای متقابل طرفین در تعیین غرامت در نظر گرفته شود. ایران ادعا می‌کرد که انصاف حکم می‌کند مبالغی که طبق موافقتنامهٔ الحاقی ۱۳۲۸ به‌این کشور تخصیص داده شده در محاسبات منظور گردد و انگلیس خواستار دریافت عدم‌النفع شرکت نفت در سالهای ۱۳۳۰ ــ ۱۳۳۳ بود. سرانجام مادهٔ دوم از بخش دوم قرارداد کنسرسیوم پیش‌بینی کرد که ایران مبلغ ۲۵ میلیون لیره به‌شرکت نفت بریتانیا بپردازد و این مبلغ «حل نهایی و کامل» هرگونهٔ ادعای متقابل طرفین را در برخواهد داشت. بنابراین دولت ایران متعهد شد مبلغ ۲۵ میلیون لیره بابت غرامت و مبلغی در حدود ۲۱ میلیون لیره بابت هزینهٔ استهلاک تأسیسات نفت جنوب به‌اقساط ده‌ساله به‌شرکت نفت بریتانیا بپردازد. ضمناً قرار شد ایران مبلغ

---

۱۶. افراسیابی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۱۸.

ششصد میلیون دلار به‌اقساط سالانه به‌عنوان پذیره یا سرقفلی (در حقیقت عدم‌النفع) تا سال ۱۹۷۰ به‌شرکت نفت بریتانیا بپردازد. این مبلغ را در واقع هفت کمپانی بزرگ نفتی که عملیات بهره‌برداری از نفت ایران را دردست گرفته بودند می‌بایست بپردازند نه ایران. یعنی در واقع کنسرسیوم آنچه را که با یک دست به‌ایران می‌پرداخت با دست دیگر پس می‌گرفت.

امضای قرارداد با کنسرسیوم مصادف با کشف شبکهٔ نظامی حزب توده و بازداشت بیش از ۶۰۰ افسر و درجه‌دار منتسب به‌حزب توده شد که منجر به‌اعدام ۲۶ افسر و یک غیر نظامی توده‌ای در ماههای بعد گردید. این وقایع محیط ارعاب و وحشت بی‌نظیری ایجاد کرد که جرأت نفس کشیدن را از همه سلب کرده بود.

اما روزی که قرارداد به‌امضا رسید جان‌فاستر دالس وزیر خارجهٔ امریکا تلگرام تبریکی برای زاهدی و ایدن فرستاد و از اینکه سرانجام دو کشور به‌توافق رسیده‌اند اظهار خوشوقتی کرد. پرزیدنت آیزنهاور نیز پیامهایی برای شاه و هندرسون و هربرت هوور کارشناس نفتی امریکایی که از ابتدا در جریان مذاکرات نفت بود و برای تأمین منافع کشورش تلاش می‌کرد فرستاد و ضمن آن گفت که قرارداد کنسرسیوم به‌اختلافی که امنیت و ثبات منطقه را به‌خطر می‌انداخت خاتمه داده است.

وقتی که قرارداد کنسرسیوم برای تصویب به‌مجلس تسلیم شد شاه از قوهٔ مقننه خواست که «بدون اتلاف یک دقیقه وقت» آن را تصویب کند و آن را قراردادی شرافتمندانه و منصفانه دانست که در شرایط فعلی بهتر از آن را نمی‌توان بدست آورد.[۱۷] ایدن در خاطراتش می‌نویسد: «شاه در جلوگیری از تأخیر زیاد مجلس در تصویب قرارداد که ممکن بود آن را به‌کلی منتفی سازد و فشار به‌مجلس نقش قاطعی بازی کرد.»[۱۸] دکتر امینی نیز ضمن نطقی در مجلس پذیرفت که «هر چند این قرارداد مطابق ایده‌آل ملی ایرانیان نیست اما در شرایط حاضر بهتر از آن را نمی‌توانیم به‌دست بیاوریم.» بسیاری از نمایندگان مجلس دورهٔ هجدهم از متن قرارداد که پیش‌نویس آن در لندن تهیه و از زبان انگلیسی ترجمه شده بود سر در نمی‌آوردند. با

۱۷. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۲۶۹.

۱۸. خاطرات ایدن، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۰۶.

همهٔ این اوصاف مجلس شورای ملی قانون «اجازهٔ مبادلهٔ قرارداد فروش نفت و گاز و طرز عملیات آن» را در ۲۹ مهر ماه ۱۳۳۳ با ۱۱۳ رأی موافق و ۵ مخالف و یک ممتنع و مجلس سنا در ۶ آبان آن را با ۴۱ رأی موافق و ۴ مخالف و ۴ ممتنع تصویب کرد.

در همین حال ایران و امریکا توافق کردند که از انتشار قسمتهایی از جزئیات توافق بین کمپانیهای نفتی خودداری کنند و دالس وزیر خارجهٔ امریکا گفت: «این خطر وجود دارد که انتشار مدارک مزبور وسیله به‌دست عوامل بی‌مسؤولیت بدهد که آنها را علیه ایالات متحد امریکا و متحدانش به‌کار ببرند.» و افزود: «دولت ایران هم موافقت کامل خود را به‌علنی نساختن بعضی مدارک مربوط به‌حل مسئلهٔ نفت اعلام داشته است».[۱۹] از جملهٔ توافقهای محرمانه یکی این بود که میزان تولید نفت را کنسرسیوم تعیین نماید. دیگر آنکه کلیه پرداختها از دلار به‌لیرهٔ استرلینگ تبدیل و آنگاه به‌دولت ایران پرداخت شود تا از این رهگذر نیز سودی عاید خزانهٔ انگلستان گردد.

همین که قرارداد کنسرسیوم تصویب شد تلگرامهای تبریکی از جانب پرزیدنت آیزنهاور و چرچیل نخست‌وزیر انگلستان به‌شاه مخابره شد و مساعی او را در به‌امضا و تصویب رساندن آن از سوی دولت و مجلسین مورد تقدیر قرار دادند.

مهمترین نتیجهٔ قرارداد با کنسرسیوم بین‌المللی خاتمه یافتن سلطهٔ انحصاری شرکت نفت بریتانیا بر صنایع نفت ایران بود. دیگر یک شرکت عظیم خصوصی که یک دولت نیرومند پشت سرش قرار داشت نمی‌توانست مهمترین بخش اقتصادی ایران را منحصراً در دست داشته باشد. از آن پس سهم بزرگی از نفت ایران به‌امریکاییان واگذار شده بود و در نتیجه آنان در سیاست ایران صاحب‌نظر شده بودند.

اما هنوز نفوذ و قدرت امریکاییان آنقدر نبود که بتوانند نفوذ ریشه‌دار و دیرینهٔ بریتانیا را تحت‌الشعاع قرار دهند. به‌همین جهت پس از اجرای قرارداد کنسرسیوم، انگلیسیها فشار آوردند که حکومت زاهدی که وظیفه‌اش را انجام داده و ضمناً بسیار منفور افکار عمومی است و باید از کار برکنار شود و بقیهٔ کارها را هواداران قدیمی

---

۱۹. رمضانی، **اثر یاد شده**، صفحهٔ ۲۶۸.

سیاست انگلیس در دست بگیرند که مهمترین آن عضویت ایران در پیمان منطقه‌ای بغداد بود که جانشین «بوینستان» سالهای بعد از جنگ و فرماندهی خاورمیانه سالهای ۱۹۵۰ به‌شمار می‌رفت. در تعطیلات نوروز ۱۳۳۴ شاه که اصولاً از نخست‌وزیر کودتاچی خود بیمناک بود و از چند ماه پیش زمینه برکناری او را فراهم ساخته بود، به‌وسیلهٔ اسدالله علم به‌زاهدی که در شمال بسر می‌برد پیغام داد که محترمانه استعفا دهد. زاهدی برآشفت و پاسخ داد: «من با تانک به‌نخست‌وزیری آمده‌ام و جز به زور تانک نخواهم رفت.»[20] اما وقتی به‌تهران برگشت و دید فشار شدید است، با گرفتن شغل پردرآمد و کم مسؤولیتی در خارج از کشور (نمایندگی ایران در دفتر سازمان ملل متحد در ژنو) در ۱۷ فروردین ۱۳۳۴ استعفا کرد و خاک ایران را ترک گفت. دکتر امینی نیز به‌سفارت در واشینگتن منصوب گردید. مهره‌های انگلیسی یک بار دیگر پستهای کلیدی در دردست گرفتند و روز به‌روز مناسبات ایران و انگلیس گسترش یافت. شاه به‌توصیهٔ انگلیسیها در سال ۱۳۳۶ دو حزب ملیون و مردم را تأسیس کرد تا مانند الگوی پارلمان بریتانیا، ایران هم حزب اکثریت و اقلیت وفادار به‌شاه داشته باشد و رهبری این دو حزب فرمایشی را به‌دکتر اقبال و علم سپرد. سفر رسمی شاه به‌انگلستان در اردیبهشت ۱۳۳۸ (مه ۱۹۵۹) و بازدید ملکهٔ الیزابت دوم از ایران در اسفند ۱۳۳۹ (مارس ۱۹۶۱)، امضای عهدنامهٔ بازرگانی و اقامت و دریانوردی بین دو کشور در ۲۰ اسفند ۱۳۳۷، قرارداد فرهنگی در ۵ اردیبهشت ۱۳۳۸، موافقتنامهٔ راجع به‌سرویسهای هوایی و افزایش حجم مبادلات بین ایران و انگلیس از جمله اقداماتی بود که به‌استقرار مجدد نفوذ دیرینهٔ بریتانیا در ایران کمک کرد.

اما مهمتر از هر چیز همکاری نظامی و امنیتی دو کشور در چهارچوب پیمان بغداد بود، زیرا در واقع رژیم شاه ادامهٔ حیات خود را در پشتیبانی امریکا و انگلیس می‌دانست و به‌خوبی به‌این حقیقت واقف بود که در داخل کشور پایگاه مردمی ندارد.[21]

---

۲۰. جهانگیر تفضلی، خاطرات منتشر نشده، جلد اول، صفحهٔ ۸۹.

۲۱. یک سال و نیم بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نگارنده رسالهٔ دکترای خود را تحت عنوان «روابط سیاسی ایران و امریکا پس از جنگ جهانی دوم» در دانشگاه پاریس گذراند و شاید نخستین کسی بود که در یک محفل علمی با استناد به‌اسناد و مدارک پرده از فعالیتهای پنهانی

۴. عضویت ایران در پیمان بغداد

به‌محض اینکه حکومت مصدق سقوط کرد، فاستر دالس و آنتونی ایدن تلاش برای انعقاد پیمان دفاعی خاورمیانه را که می‌بایست مکمل پیمان اتلانتیک شمالی باشد از سر گرفتند و چون بسیاری از امضا کنندگان پیمان مزبور در همسایگی شوروی قرار داشتند باعث حساسیت و ناراحتی فراوان آن کشور شد. در آن زمان که هنوز موشکهای قاره‌پیما ساخته نشده بود، پایگاه برای هواپیماهای امریکایی و فرستنده‌های رادیو برای تبلیغات ضد شوروی و امکانات وسیع برای فعالیت عوامل و جاسوسان امریکایی و انگلیسی در میان مسلمانان مناطق جنوبی امپراتوری شوروی اهمیت بسزایی داشت.

در واقع اگر لندن به‌هدفهایش نایل می‌شد پیمان مزبور را می‌بایست پیمان قاهره نامید. زیرا چنان که در فصل یکم مشاهده کردیم، انگلیسیها در اکتبر ۱۹۵۱ موفق شدند واشینگتن و پاریس را راضی کنند که با همکاری آنکارا پیشنهادی دربارهٔ تأسیس فرماندهی نظامی خاورمیانه به‌مصر تسلیم دارند که براساس آن مصر به‌عنوان عضو مؤسس در آن شرکت داشت. در صورت پاسخ مثبت مصر پایگاه انگلیسی کانال سوئز به‌مقامات مصری تحویل داده می‌شد و مبدل به‌پایگاه متفقین می‌گردید و آن بخش از نیروهای انگلیسی که در نتیجهٔ توافق مشترک وابسته به‌این فرماندهی نبودند خاک مصر را ترک می‌گفتند. اما نحاس‌پاشا در واکنش به‌آن در ۱۶ مهر ۱۳۳۰ پیمان ۱۹۳۶ مصر و بریتانیا را لغو کرد و اعلام داشت تا زمانی که همهٔ نیروهای انگلیسی خاک مصر را ترک نکنند، هیچ قراردادی با انگلستان امضا نخواهد کرد. این واقعه مصادف بود با اخراج کارشناسان انگلیسی از آبادان.

بدین‌سان فرماندهی خاورمیانه بدون شرکت ایران و مصر در ۲۲ بهمن ۱۳۳۰ (۱۲ فوریه ۱۹۵۲) در آنکارا تأسیس شد و چهار عضو مؤسس آن به‌مصر و سوریه و لبنان و عراق و اسرائیل و یمن و عربستان سعودی و اردن پیشنهاد عضویت کردند. هر چند کلیهٔ کشورهای مزبور به‌این پیشنهاد جواب رد دادند، این امر موجب مبادلهٔ

امریکا برداشت و رژیم کودتا را محکوم کرد.

یادداشتهای شدیداللحنی بین غربیها و دولت شوروی گردید.

در اوایل سال ۱۹۵۳ ایدن طرح سازمان دفاعی جدیدی را عنوان کرد که مصر و امریکا و فرانسه و انگلیس اعضای اصلی آن بودند. نیروهای انگلیسی بتدریج خاک مصر را تخلیه می‌کردند و در زمان صلح در منطقهٔ کانال سوئز تنها یک پایگاه داشتند که در صورت جنگ متفقین بتوانند بی‌درنگ آن را در مورد استفاده قرار بدهند. ایدن شخصاً این طرح را تسلیم آیزنهاور کرد و وی نیز موافقت اصولی خود را با آن اعلام داشت مشروط بر اینکه ژنرال نجیب که در خلال این احوال رئیس جمهوری مصر شده بود رسماً تمایل خود را به‌شرکت در آن اعلام دارد.

اما ژنرال نجیب به‌هیچ‌وجه قصد چنین کاری را نداشت و به‌آیزنهاور پاسخ داد که ابتدا باید موانع عادی و معنوی را که از هر طرف در سر راه این همکاری قرار دارد و چشمگیرترین و مهمترین آن حضور نیروهای انگلیسی در خاک مصر می‌باشد برطرف سازد. رئیس جمهوری امریکا با پیشنهاد چرچیل در مورد اقدام مشترک دو کشور نزد دولت مصر مخالفت ورزید و دالس را مأمور بازدید از کشورهای خاورمیانه از جمله اسرائیل کرد. این کار رهبران جدید مصر را که تا آن زمان نسبت به‌امریکا احساسات موافق داشتند ناراحت ساخت و بر مخالفتشان افزود. سفر دالس به‌قاهره با شکست مواجه شد و هنگامی که وزیر خارجهٔ امریکا قاهره را ترک می‌گفت یقین حاصل کرده بود که از مصریها نمی‌تواند انتظار زیادی داشته باشد زیرا آنان بیشتر از آنکه به‌فکر دفاع در برابر خطر دوردست شوروی باشند همانند ایرانیها به‌آزاد ساختن خود از قید انگلیسیها می‌اندیشند. در سایر پایتختهای عربی نیز دالس با واکنش مشابهی روبرو شد. از این‌رو چون به‌واشینگتن بازگشت اظهار داشت که «در سراسر خاورمیانه با نوعی تمایل مبهم در مورد تأسیس پیمان دفاعی روبرو شده است. این سیستم را دولتهای غربی نمی‌توانند به‌کشورهای این منطقه تحمیل کنند و مادام که اعراب و اسرائیل اختلافاتشان را حل نکنند نمی‌توان انتظار زیادی از آنها داشت.» اما این اختلافات آنقدر عظیم بود که نمی‌شد به‌این زودیها انتظار حل آنها را داشت و بهترین شاهد آن نیز حوادث متعددی بود که هر روز در مرزهای کشورهای عربی و اسرائیل روی می‌داد.

دالس در آنکارا ضمن مذاکره با جلال بایار رئیس جمهوری و عدنان مندرس نخست‌وزیر ترکیه متوجه شد که آنان نظر بسیار نامساعدی نسبت به‌شوروی دارند و

هنوز تلاشهای بی‌ثمر آن دولت را در سالهای ۱۹۴۵ ـ ۱۹۴۶ برای در دست گرفتن کنترل بغازها و الحاق قارص و اردهان به‌خاک شوروی از یاد نبرده‌اند و به‌همین جهت مایلند پیمان اتلانتیک شمالی به‌سوی شرق ادامه یابد و شامل یونان و ترکیه نیز بشود.

جلال بایار در مسافرتی که در دی ماه ۱۳۳۳ (ژانویه ۱۹۵۵) به‌واشینگتن کرد موافقت آیزنهاور را با پیمانی که در نظر داشت با پاکستان منعقد کند جلب کرد. رئوس پیمان مزبور در بهمن ماه همان سال ضمن سفری که عدنان مندرس به‌کراچی کرد به‌تصویب مقامات دو کشور رسید و در ۱۳ فروردین ۱۳۳۴ (۲ آوریل ۱۹۵۵) علی‌رغم هشدارهای اتحاد جماهیر شوروی و اعتراضهای هند که بر سر مسئلهٔ کشمیر درگیر یک اختلاف حل نشدنی با پاکستان بود به‌امضا رسید.

در خلال این احوال حوادث مهمی در خاورمیانه روی داد. رژیم هوادار فرانسهٔ سرهنگ ادیب شیشکلی در سوریه ساقط شد و جای خود را به‌گروهی داد که کاملاً متمایل به‌بغداد بود. در مصر نیز سرهنگ ناصر پس از یک مبارزهٔ طولانی با نجیب در فروردین ۱۳۳۴ عملاً همهٔ اختیارات را در دست گرفت و نقشی کاملاً تشریفاتی به‌او واگذار کرد و در پایان سال همین نقش تشریفاتی را هم از او بازستاند. اما ناصر میهن‌پرست پرشور و سازش‌ناپذیر که هدفش، یعنی تأمین استقلال کشور و محو خفت و خواریهای گذشته، بی‌شباهت به‌روحیهٔ ژنرال دوگل نبود، قصد داشت هر چه زودتر انگلیسیها را به‌ترک خاک مصر وادار سازد و برای نیل به‌این هدف حاضر بود هر بهایی را که لازم باشد بپردازد. سرانجام با میانجیگری دولت امریکا که به‌قاهره وعدهٔ یک کمک اقتصادی مهم را داده بود، در ۲۷ مهر ۱۳۳۳ (۱۹ اکتبر ۱۹۵۴) بین مصر و انگلیس توافق شد که لندن ظرف بیست ماه نیروهایش را از مصر تخلیه کند و در مقابل مصر آزادی کشتیرانی در کانال سوئز را تضمین کرد و متعهد شد که در صورت بروز جنگ و تجاوز نظامی از جانب یک کشور خارجی به‌منطقهٔ علیه هریک از کشورهای عضو اتحادیهٔ عرب یا ترکیه، پایگاه مزبور را مجدداً در اختیار انگلیس قرار بدهد. ذکر نام ترکیه در این موافقتنامه حاکی از تمایل دیرینهٔ لندن به‌پیوند دادن دفاع مصر با پیمان اتلانتیک بود.

در این هنگام نوری سعید که یک بار دیگر به‌نخست‌وزیری منصوب شده و یک رژیم خودکامه و جدی در عراق برقرار کرده بود، پس از مسافرتی به‌ترکیه و انگلستان

و مصر در ۲۷ مهر ۱۳۳۳ یعنی همان روزی که موافقتنامهٔ تخلیهٔ منطقهٔ سوئز به‌امضا رسید، در استانبول اعلام داشت: «امنیت عراق، و حتی موجودیت آن بستگی به‌امنیت ایران و ترکیه دارد.»[۲۲] عراق و ترکیه قصد خود به‌گسترش همکاریهایشان را در راه ایجاد ثبات و امنیت خاورمیانه اعلام داشتند و از سایر کشورهای منطقه دعوت کردند که به‌آنان ملحق شوند.

از نظر قاهره که از ده سال پیش کوشیده بود «امت عرب» را پیرامون مصر گردآورد، این خبر حالت یک مبارزه‌طلبی را داشت. ناصر بی‌درنگ آن را تلاش لندن برای بازگشت به‌خاورمیانه از طریق عامل وفادارش نوری سعید دانست و به‌این جهت تشکیل فوری نشست اتحادیهٔ عرب را به‌منظور محکوم ساختن عراق که به‌اعتقاد وی در وحدت اعراب شکاف وارد ساخته بود، خواستار شد. ناصر در ۱۹ فوریهٔ ۱۹۵۵ (۳۰ بهمن ۱۳۳۳) نارضایتی خود را به‌آنتونی ایدن که از قاهره عبور می‌کرد ابراز داشت و گفت: «پیمان ترکیه و عراق همکاری بین کشورهای عرب و دنیای غرب را به‌طور جدی دچار اشکال ساخته است و حال آنکه منافع و احساسات او کاملاً با این همکاری موافق است.»[۲۳]

این واکنش شدید نتوانست مانع از امضای پیمان همکاری مشترک بین عراق و ترکیه در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ (۵ اسفند ۱۳۳۳) در بغداد شود. مواد اصلی پیمان بغداد به‌شرح زیر می‌باشد:

ماده ۱ - با در نظر گرفتن مفاد ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد کشورهای امضا کنندهٔ این پیمان در امور دفاعی و امنیت خود با یکدیگر همکاری خواهند کرد. اقداماتی که دو کشور مزبور برای انجام این همکاری به‌عمل خواهند آورد ممکن است موجب عقد پیمانهای مخصوص بین آنها گردد.

ماده ۲ - برای آنکه همکاری بین دو کشور که در ماده یک قید شده صورت حقیقت به‌خود گیرد و انجام آن عملی گردد، هیئتهای صلاحیت‌دار دو کشور امضا کننده به‌مجرد اینکه پیمان حاضر وارد مرحلهٔ اجرا گردد

۲۲. آندره فونتن، **تاریخ جنگ سرد**، ترجمهٔ نگارنده، جلد دوم، نشر نو ۱۳۶۶، صفحهٔ ۱۸۴.
۲۳. **خاطرات ایدن**، صفحهٔ ۸۵.

اقداماتی را که می‌بایستی انجام پذیرد تعیین خواهند کرد. این اقدامات هنگامی که به‌تصویب دول کشورهای امضا کننده برسد قابل اجرا خواهند بود.

ماده ۳ ـ کشورهای امضا کننده تعهد می‌کنند که از هرگونه مداخله در امور داخلی یکدیگر اجتناب نمایند. کشورهای مزبور مسائل فیمابین را طبق منشور ملل متحد از طریقی صلح‌آمیز بین خود حل و فصل خواهند کرد.

ماده ۴ ـ کشورهای امضا کننده اعلام می‌کنند که پیمان موجود با سایر تعهدات بین‌المللی که هریک از آنها با کشور ثالثی دارند تناقض ندارد. این پیمان به‌هیچ‌وجه از تعهدات بین‌المللی کشورها نکاسته و نخواهند کاست. کشورهای امضاکننده متعهد می‌شوند که به‌هیچ پیمان بین‌المللی که با پیمان موجود سازگار نباشد وارد نشوند.

ماده ۵ ـ این پیمان برای قبول عضویت کشورهای عضو جامعهٔ عرب و یا هر کشور دیگری که جداً در امر صلح و امنیت این منطقه علاقه‌مند باشد و از طرف هر دو کشور امضا کننده به‌رسمیت شناخته شود آماده است.

ماده ۶ ـ موقعی که دست‌کم چهار کشور عضویت پیمان را بپذیرد یک شورای دایمی با عضویت وزراء کشورها در حدود مقاصد پیمان تشکیل خواهد شد.

ماده ۷ ـ این پیمان برای مدت پنج سال قابل اجراست و می‌توان آن را برای پنج سال دیگر تمدید نمود.

دولت انگلیس در ۱۴ فروردین ۱۳۳۴ و دولت پاکستان در ۳۱ شهریور و سرانجام دولت ایران در ۳۰ مهر ماه آن سال به‌پیمان بغداد پیوستند. سرپرستی پیمان بغداد به‌انگلستان واگذار شده بود و امریکا تا آخر به‌عنوان ناظر در این پیمان حضور داشت، هر چند در تمام کمیته‌های اصلی آن شرکت می‌کرد. از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که رابطهٔ انگلیس با کشورهای عضو پیمان بغداد نزدیکتر بوده و در واقع پیمان مزبور علاوه بر دلایل دفاعی در برابر شوروی ــ که در واقع در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشت ــ منظورش حفظ کشورهای تحت نفوذ انگلیس از خطرات

احتمالی بود. اگر امریکا به‌پیمان بغداد (وسنتوی بعدی) اعتقاد داشت دلیلی نداشت به‌عقد پیمانهای دو جانبه نظامی بدون حضور انگلیس با کشورهای عضو پیمان دست بزند.

در ۲۵ آبان ۱۳۳۴، یک روز قبل از آنکه حسین علاء نخست‌وزیر برای شرکت در شورای وزیران پیمان عازم بغداد شود، مورد سوءقصد قرار گرفت ولی جان به‌سلامت برد و با سر باندپیچی شده به‌بغداد رفت. انگلیس و امریکا گمان می‌کردند با امضای این پیمان یک پیروزی بزرگ سیاسی به‌دست آورده‌اند که مکمل پیروزی آنان در ساقط کردن حکومت مصدق می‌باشد. اما در واقع پیمان بغداد دامنهٔ جنگ سرد را به‌خاورمیانه کشانید.

در این هنگام به‌ابتکار پنج کشور هند و پاکستان و اندونزی و برمه و سیلان کنفرانس کشورهای آسیایی - افریقایی با شرکت ۲۹ دولت از ۲۸ فروردین تا سوم اردیبهشت ۱۳۳۴ (۱۷ تا ۲۳ آوریل ۱۹۵۵) در باندونگ تشکیل گردید. در باندونگ استقبال پیروزمندانه‌ای از رهبر مصر به‌عمل آمد و وی به‌قدرت آنچه بعدها «جهان سوم» نامیده شد و نقش رهبری درجهٔ اولی که نیروی مزبور آماده بود به‌وی واگذار کند پی‌برد. این امر مقدمهٔ پیروی ناصر از سیاست مصدق و در نتیجه ملی کردن کانال سوئز بود که در مرداد ۱۳۳۵ (ژوئیه ۱۹۵۶) عملی گردید.

مصر از همان هنگام سیاست عدم تعهد را برگزیده بود که مارشال تیتو و جواهر لعل نهرو، دو رهبر اصلی این جنبش در دهلی‌نو با یکدیگر به‌تفصیل دربارهٔ آن مذاکره نموده و سیاست بلوک‌بازی را محکوم کرده بودند. رئیس جمهور یوگسلاوی در بازگشت به‌کشورش در اسکندریه توقف کرد و با ناصر که هنوز تحت‌تأثیر هیجان ناشی از انعقاد پیمان بغداد بود دیدار و نظریات او را تأیید نمود. به‌دنبال وی نهرو از قاهره دیدن کرد و در آنجا یک اعلامیهٔ مشترک با ناصر امضا کرد که در آن آمده بود: «اتحادیه‌های نظامی و تعهدات دولتهایی که بحران و مسابقهٔ تسلیحاتی را تشدید می‌کنند فایده‌ای به‌حال امنیت هیچ کشوری ندارد.»[۲۴]

در کنفرانس باندونگ از دکتر مصدق قهرمان ملی ایران که در زندان بسر می‌برد تجلیل به‌عمل آمد و به‌خصوص چوئن‌لای نخست‌وزیر چین اقدام ایران در ملی

۲۴. آندره فونتن، اثر یاد شده، صفحهٔ ۱۸۶.

کردن صنعت نفت را یک عمل انقلابی و ضربه‌ای بر پیکر امپریالیسم نامید. اما دکتر جلال عبده نمایندهٔ ایران «متجاوزانی که کولونیالیسم را مجدداً تحت عناوین دیگر و به‌شکل خرابکاری و مداخله اقتصادی و سیاسی اختراع کرده‌اند» بشدت به‌باد حمله گرفت و از کمک امریکا به‌ایران به‌عنوان «طریقهٔ سودمندی برای نیل به‌استقلال سیاسی و اقتصادی واقعی و مبارزه با استعمار تحت هر شکل و عنوانی» تجلیل نمود.[۲۵] شکاف بین کشورهای وابسته به‌غرب و کشورهای طرفدار عدم تعهد در منطقه روز به‌روز عمیق‌تر می‌شد.

۵. نارضایی شوروی از عضویت ایران در پیمان بغداد

از سوی دیگر دولت اتحاد شوروی که پس از مرگ استالین سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز را در پیش گرفته بود، در کنفرانس سران چهار کشور بزرگ که در تابستان ۱۹۵۵ با شرکت پرزیدنت آیزنهاور، سرآنتونی ایدن، مارشال بولگانین و ادگار فور در ژنو تشکیل شد، چنان چهرهٔ صلح‌جویانه‌ای از خود نشان داد که جهانیان را تحت‌تأثیر قرار داد. دولت شوروی به‌مجرد الحاق ایران به‌پیمان بغداد که فقط دو ماه پس از کنفرانس ژنو صورت گرفت سه یادداشت اعتراض‌آمیز پی‌درپی به‌ایران فرستاد. مولوتوف وزیر خارجهٔ شوروی در یادداشتی که در ۱۹ مهر ۱۳۳۴ در آستانهٔ الحاق ایران به‌پیمان بغداد به‌کاردار ایران در مسکو تسلیم کرد، نوشته بود:

> از اخبار مندرجه در مطبوعات بر دولت شوروی مسلم شد که دولت ایران تصمیم گرفته است به‌اتحاد نظامی ترکیه ـ عراق ـ پاکستان معروف به‌پاکت بغداد که در آن انگلیس هم شرکت دارد ملحق شود. دولت شوروی راجع به‌این مسئله اطلاعی از دولت ایران دریافت نداشته است ولی نمی‌تواند

۲۵. نشریهٔ وزارت امور خارجه، دورهٔ دوم، شمارهٔ ۶ فروردین ۱۳۳۵. قرار بود هیئت نمایندگی ایران تحت ریاست دکتر علی امینی وزیر دارایی وقت به‌باندونگ اعزام شود ولی چون در آن هنگام کابینهٔ زاهدی درحال تغییر بود، دولت دکتر جلال عبده راکه به‌سمت نمایندهٔ ایران در سازمان ملل متحد تعیین شده بود به‌باندونگ فرستاد.

به‌اخبار مزبور اهمیت ندهد. شوروی لازم می‌داند به‌همین مناسبت مراتب زیر را اعلام دارد: معنی انعقاد پاکت بغداد عبارت است از دسته‌بندی در خاورمیانه و نزدیک که آلتی است در دست محافل متجاوز معینی که علاقه‌ای به‌تحکیم صلح و امنیت بین‌المللی ندارند. اصرار در انعقاد چنین دسته‌بندی در عین حال به‌منظور حفظ و استقرار مجدد تسلط استعمار در کشورهای این منطقه می‌باشد. ملحق شدن ایران به‌این دسته‌بندی نظامی با علاقه به‌تحکیم صلح و امنیت در خاورمیانه و نزدیک سازگار نبوده و با رابطهٔ حسن همجواری ایران با اتحاد جماهیر شوروی و تعهدات معلومهٔ قراردادی ایران متناقض می‌باشد.[۲۶]

دولت ایران در ۲۳ مهر پاسخ داد:

الحاق به‌پیمان همکاری متقابل منعقده بین عراق و ترکیه جز تحکیم مبانی صلح و امنیت در خاورمیانه که متضمن استقرار صلح بین‌المللی است هدف دیگری ندارد و این اقدام کاملاً طبیعی می‌باشد و استنباط شوروی از اینکه پیمان مزبور یک دسته‌بندی نظامی است درست نیست زیرا پیمان مذکور که انگلستان و پاکستان هم بدان پیوسته‌اند، پیمانی است براساس منشور ملل متحد و با ارادهٔ آزاد و اعمال حق حاکمیت هر دولتی در اتخاذ روشی که برای دفاع خود مصلحت می‌داند بین چند دولت عضو سازمان ملل متحد منعقد شده و منظور آن حفظ صلح و دفاع مشروع است و به‌هیچ‌وجه به‌رابطهٔ دوستی و حسن همجواری با دولت شوروی خللی وارد نمی‌سازد و هیچ‌گونه مغایرتی هم با مواد قراردادهای موجود بین دولتین ندارد.[۲۷]

دومین یادداشت اعتراضیهٔ شوروی در ۴ آذر و سومین یادداشت در ۱۴ بهمن ۱۳۳۴ واصل شد که به‌هیچ‌وجه توضیحات ایران را قانع کننده ندانسته و همچنان بر ماهیت تجاوزکارانهٔ پیمان بغداد اصرار می‌ورزید، که البته سودی نداشت و دولت ایران به‌اتکاء ایالات متحد با ارسال پاسخهای دندان‌شکن به‌شوروی به‌فعالیت خود

---

۲۶. نشریهٔ وزارت امور خارجه، دورهٔ سوم، شمارهٔ ۱، شهریور ۱۳۴۲.

۲۷. همانجا.

در پیمان بغداد ادامه می‌داد. هیئت پارلمانی ایران که در دی ماه ۱۳۳۴ به‌شوروی دعوت شده بود در نتیجهٔ مکالمات تندی که بین نمایندگان شوروی و ایران دربارهٔ پیمان بغداد ردوبدل شد سفرش را ناتمام گذاشت و به‌ایران بازگشت. در اسفند ماه آن سال نیز دولت ایران اعلام کرد که چون سرگرد کوزنتسف معاون وابستهٔ نظامی شوروی عملیاتی برخلاف اصول و مقررات بین‌المللی مرتکب شده بود، وزارت امور خارجه تقاضای احضار او را نموده است. حادثهٔ مزبور که توسط جاسوسی به‌نام رجایی که گروهبان نیروی هوایی بود ترتیب داده شده بود به‌تیرگی روابط بین دو کشور افزود.

گرچه پیوستن ایران به‌پیمان بغداد باعث حملهٔ مقامات شوروی به‌خصوص خروشچف دبیرکل حزب کمونیست آن کشور گردید که انتظار آن می‌رفت، اما حملات نهرو و ناصر به‌قدری شدید بود که امریکا را از پیوستن به‌پیمان بغداد منصرف ساخت و به‌عضویت در کمیته‌های مختلف آن اکتفاء نمود. در فروردین ماه ۱۳۳۵ (آوریل ۱۹۵۶) که دومین شورای پیمان در بغداد تشکیل شد، چون در اعلامیهٔ نهایی خود به‌مسئلهٔ کشمیر و حقانیت پاکستان اشاره کرد، دولت هند طی یادداشت رسمی بشدت به‌دخالت در این موضوع که مربوط به‌حقوق حاکمیت خودش می‌دانست اعتراض کرد و به‌حملات خود به‌پیمان بغداد افزود. رادیوی «صوت‌العرب» و قاهره و سایر کشورهای عربی نیز پیمان بغداد را زیر حملات کوبندهٔ خود گرفته بودند. این امر موجب خصومت شخصی بین شاه و جمال عبدالناصر گردید و به‌قول حسنین هیکل روزنامه‌نگار مشهور مصری «خاکستری را که مدت ۱۴۰۰ سال بر روی دشمنی دیرینهٔ ایرانیان و اعراب نشسته بود، یکباره کنار زد».[۲۸]

۶. تلاش شوروی در بهبود مناسبات با ایران

دولت اتحاد جماهیر شوروی در حقیقت چندان واهمه‌ای از پیمان بغداد نداشت

---

۲۸. الاهرام، ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۳.

زیرا اولاً ایالات متحد رسماً در آن شرکت نکرده بود. در ثانی پس از برگزاری کنفرانس سران چهار کشور بزرگ در ژنو در تابستان ۱۹۵۵ دیگر محیط سیاسی جهان اجازهٔ ماجراجویی نظامی را به‌کسی نمی‌داد. به‌همین جهت دولت شوروی در راستای سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز همچنان به‌تلاشهای خود برای بهبود مناسباتش با ایران ادامه می‌داد.

مذاکرات مالی و مرزی که از زمان دکتر مصدق آغاز شده بود سرانجام در ۱۱ آذر ۱۳۳۳ (۲ دسامبر ۱۹۵۴) به‌امضای «موافقتنامهٔ حل مسائل مالی و مرزی ایران و شوروی» منجر شد که حمید سیاح از جانب ایران و لاورنتیف سفیر شوروی آن را امضا کردند. پروتکل ضمیمهٔ آن نیز در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۴ امضا و مبادله شد و تکلیف ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک بین دو کشور را روشن کرد و منتهی به‌استرداد طلاهای ایران گردید. به‌استناد این موافقتنامه در روزهای ۱۰ و ۱۱ خرداد ۱۳۳۴ در حدود ۱۱ تن طلای متعلق به‌ایران از طرف نمایندگان شوروی در جلفا به‌نمایندگان ایران تحویل شد. در واقع دولت شوروی پولی راکه بشدت مورد نیاز حکومت دکتر مصدق بود و در تحویل آن تعلل ورزیده بود به‌حکومتهای بعد از کودتا تحویل داد.

کمیسیون مرزی ایران و شوروی از مرداد ۱۳۳۴ به‌کار پرداخت و ده کمیسیون فرعی مختلط تشکیل داد که هر کدام مشغول عملیات صحرایی نقشه‌برداری و زمین‌پیمایی، یعنی تعیین خط مرز دولتی و نصب علائم مرزی در مناطق دهگانه شدند و گزارشهای خود را به‌کمیسیون اصلی تسلیم کردند. بدین‌ترتیب مرز بین ایران و شوروی در سراسر طول آن در محل تعیین شد و روی نقشه ثبت گردید و کار خود را پس از متجاوز از بیست ماه در بهمن ماه ۱۳۳۵ خاتمه داد. آنگاه کوزنتسوف معاون وزارت خارجهٔ شوروی به‌تهران آمد و پروتکل اسناد مرزی را در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۶ (۱۲ مه ۱۹۵۷) امضا کرد.

در ۴ تیر ماه ۱۳۳۵ محمد رضا پهلوی به‌دعوت هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی به‌آن‌کشور سفر رسمی کرد و مذاکراتی در مسکو به‌عمل آورد که تا حدودی روابط فیمابین را بهبود بخشید. در این مذاکرات در مورد واگذاری پایگاههای نظامی و پرتاب موشک در خاک ایران به‌دول غربی بویژه امریکا گفتگوهایی شد و شاه «قول سربازی داد که تا وقتی که کسی مزاحم ایران نشده و صلح و آرامش ما را مختل نکرده است و ما مورد حمله واقع نشده‌ایم، خاک ایران برای تعرض و تهاجم به‌کشور

دیگری مورد استفاده قرار نخواهد گرفت».[۲۹]

در نخستین کنفرانس سران کشورهای اسلامی پیمان بغداد که در ۱۵ آبان ۱۳۳۵ با شرکت اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان، عدنان مندرس نخست‌وزیر ترکیه، نوری سعید نخست‌وزیر عراق و شاه ایران در کاخ مرمر تهران تشکیل گردید، شاه قول و قرارهایش با روسها را به‌اطلاع شرکت کنندگان در کنفرانس رسانید.

به‌دنبال این قول و قرارها بود که موافقتنامهٔ بازرگانی ایران و شوروی که از سال ۱۳۲۹ تجدید نشده بود در ۱۴ شهریور ۱۳۳۵ در تهران به‌امضا رسید که حجم مبادلات بین دو کشور را به‌یک میلیارد ریال در سال افزایش داد. در اسفند ۱۳۳۵ مارشال بولگانین نخست‌وزیر شوروی یک فروند هواپیمای دو موتورهٔ روسی به‌شاه هدیه کرد و در ۲۷ فروردین ۱۳۳۶ موافقتنامه تهاتری جدید و در ۵ اردیبهشت موافقتنامه ترانزیت بین دو کشور امضا شد. سپس در ۲۰ مرداد آن سال موافقتنامهٔ دیگری دربارهٔ تنظیم طرحهای مقدماتی جهت استفادهٔ مشترک از آبهای رودخانه‌های مرزی ارس و اترک به‌منظور آبیاری و تولید برق امضا شد. اجرای چهار موافقتنامهٔ فوق‌الذکر به‌علت تیره شدن روابط دو کشور در سالهای ۱۳۳۷ ــ ۱۳۴۱ عملی نشد و به‌بعد از آغاز دورهٔ تنش‌زدایی موکول گردید.

تنها استثنایی که در این میان وجود داشت موافقتنامهٔ جدید بازرگانی بین دو کشور بود که در خرداد ۱۳۳۹ در بحبوحهٔ تیرگی روابط دو کشور به‌امضا رسید و حجم مبادلات بازرگانی ایران و شوروی را تا میزان ۴ میلیارد ریال در سال افزایش داد.

۷. ملی شدن کانال سوئز و دکترین آیزنهاور

به‌دنبال خودداری امریکا از اعطای وام به‌مصر برای ساختن سد عالی اسوان، جمال عبدالناصر در چهارمین سالگرد انقلاب مصر در چهارم مرداد ۱۳۳۵ (۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶) کانال سوئز را ملی اعلام کرد و متعاقب آن بحران بزرگی در خاورمیانه

۲۹. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۰۷.

بروز کرد که توجه جهانیان را به‌خود جلب نمود. جمال عبدالناصر طی مصاحبه‌ای که پس از این اقدام به‌عمل آورد خود را پیرو مکتب مصدق «زعیم شرق» و ادامه دهندهٔ راه او نامید. طبیعی بود که چنین سیاستی نمی‌توانست مورد تأیید شاه قرار بگیرد. دشمنی شدیدی که در اثر عضویت ایران در پیمان بغداد بین شاه و عبدالناصر بوجود آمده بود، در نتیجهٔ این واقعه تشدید شد تا اینکه در شهریور ۱۳۳۹ (سپتامبر ۱۹۶۰) به‌قطع مناسبات سیاسی بین دو کشور انجامید.

دولت ایران در کنفرانس استفاده کنندگان از کانال سوئز که به‌ابتکار انگلیس در اواخر مرداد ۱۳۳۵ (اوت ۱۹۵۶) در لندن تشکیل شد شرکت کرد. در این کنفرانس دالس ضمن مخالفت با ملی کردن کانال، طرحی ارائه داد که هدف آن تضمین دایمی ادارهٔ کانال از طریق یک سیستم بین‌المللی بود، به‌عبارت دیگر ادارهٔ کانال را یک سازمان غیر سیاسی بین‌المللی در دست می‌گرفت که از کنترل دولت مصر خارج بود. طرح مزبور به‌تصویب ۱۸ کشور از ۲۲ کشور شرکت کننده در کنفرانس رسید و هیئتی را به‌ریاست رابرت منزیس نخست‌وزیر استرالیا و عضویت نمایندگان ایران و امریکا و اتیوپی و سوئد مأمور کردند که آن را نزد ناصر ببرند و وی را به‌پذیرفتن آن متقاعد سازند.

دولت مصر «تعجب محض» خود را از تشکیل کنفرانس لندن ابراز داشت که چگونه دولت انگلیس بدون مشورت قبلی با مصر ابتکار تشکیل چنین کنفرانسی را به‌عهده گرفته است که هدف آن کانال سوئز یعنی جزءلاینفک خاک مصر می‌باشد. اما در هر حال ناصر هیئت منزیس را در ۱۲ شهریور به‌حضور پذیرفت ولی فکر بین‌المللی کانال را جداً ردکرد و چنین اقدامی را استعمار جمعی «سرپوشیده» نامید.[۳۰]

وقتی مأموریت هیئت منزیس با شکست روبرو شد، دولتهای انگلستان و فرانسه با همدستی اسرائیل سناریویی ترتیب دادند که دولت یهود به‌مصر تجاوز

۳۰. در این جلسه، ناصر به‌دکتر علیقلی اردلان وزیر امور خارجه ایران گفت: «شما چرا عضویت این هیئت را پذیرفته‌اید که مخالفان ملی کردن کانال برای انصراف من فرستاده‌اند؟ مگر من کاری بجز آنکه ایرانیان در پنج سال پیش کردند انجام داده‌ام؟ کشور شما در ملی کردن صنعت نفت پیش‌کسوت تمام کشورهای جهان سوم بوده است». سپس با شوخی افزود: «من از دست شما ایرانیها چه می‌کشم. در داخل خانه گرفتار همسر ایرانی‌ام هستم و در خارج گرفتار شما». اظهارات مرحوم دکتر اردلان به‌نگارنده.

نظامی بکند و وقتی نیروهایش به‌کرانه کانال رسید، دو دولت غربی به‌متخاصمین پیشنهاد آتش‌بس و عقب کشیدن نیروهایشان را به‌مسافت ۱۵ کیلومتری کانال سوئز بنمایند و چون مصر بدون شک چنین پیشنهادی را نخواهد پذیرفت، قوای مشترک انگلیس و فرانسه در خاک مصر پیاده شوند.

حملهٔ اسرائیل به‌مصر در ۷ آبان ۱۳۳۵ (۲۹ اکتبر ۱۹۵۶) آغاز شد و یهودیان پنج روزه سراسر شبه جزیرهٔ سینا را تصرف کردند. در این هنگام دولتهای انگلیس و فرانسه پیشنهاد آتش‌بس کردند و چون مصر نپذیرفت قوای مشترکشان در ۱۲ آبان (۳ نوامبر) ابتدا به‌بمباران شهرهای ساحلی مصر پرداخت و روز بعد چتربازان انگلیسی و فرانسوی در پرت‌سعید و پرت‌فؤاد در مدخل شمالی کانال سوئز پیاده شدند و به‌پیشروی در خاک مصر پرداختند.

این لشکرکشی به‌سبک قرن نوزدهم موجب اتمام حجت امریکا و اخطار شدید شوروی به‌لندن و پاریس گردید و همهٔ نقشه‌های استعمارگران را درهم ریخت. به‌دنبال وتوی انگلستان و فرانسه به‌قطعنامهٔ آتش‌بس در شورای امنیت، مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای تصویب کرد که دستور اجرای آتش‌بس فوری و تشکیل نیروی فوق‌العادهٔ پاسدار صلح را می‌داد. با تصویب این قطعنامه عملیات نظامی خاتمه یافت. اما دولت ایران که در سراسر این جریان فقط نگران صدور نفت به‌غرب و بسته شدن کانال سوئز بود و به‌هیچ‌وجه دلش به‌حال ملت مظلوم مصر نمی‌سوخت، در برابر این تحولات پی‌درپی و ناگهانی ابتدا دچار دستپاچگی شد و سپس از نخست‌وزیران و وزرای خارجهٔ کشورهای اسلامی عضو پیمان بغداد دعوت کرد که در تهران مجتمع شوند. در اعلامیه‌ای که در ۱۹ آبان (۱۰ نوامبر) در پایان مذاکرات کنفرانس تهران منتشر شد دولتهای شرکت کننده عمل تجاوزکارانهٔ اسرائیل را محکوم کردند و براساس توصیه‌های سازمان ملل متحد دربارهٔ «مداخلهٔ مسلحانهٔ اسفناک قوای فرانسه و انگلیس در مصر» خواستار شدند که آنها بلافاصله نیروهای خود را از آن کشور فرا بخوانند و حاکمیت و تمامیت ارضی مصر را عملاً محترم بشمارند.[۳۱] نخست‌وزیران چهار کشور ایران و پاکستان و عراق و ترکیه مجدداً در روزهای اول و دوم آذر ۱۳۳۵ (۲۲ و ۲۳ نوامبر ۱۹۵۶) در بغداد ملاقات کردند و

۳۱. نشریهٔ وزارت امور خارجه، دورهٔ دوم، شمارهٔ ۴، دی ماه ۱۳۳۵، صفحهٔ ۹۴.

ضمن اعلام وحدت‌نظر خود دربارهٔ مسائل اساسی خاورمیانه تکرار کردند که «توصیه‌های کنفرانس تهران یگانه وسیلهٔ حل مسائل خاورمیانه به‌طریقی عادلانه، آبرومندانه، مسالمت‌آمیز و پایدار بشمار می‌رود.»[۳۲] این نظریات مورد پشتیبانی دولت امریکا قرار گرفت و در ۷ آذر اعلام داشت «هر نوع تهدیدی علیه امنیت و استقلال سیاسی ترکیه، پاکستان، عراق و ایران را با منتهای وخامت تلقی خواهد کرد».[۳۳]

پس از اینکه بحران برطرف شد و قوای انگلیس و فرانسه به‌تخلیهٔ خاک مصر پرداختند دکتر اردلان در جلسهٔ ۱۸ آذر ۱۳۳۵ مجلس شورای ملی به‌توجیه سیاست ایران پرداخت و ضمن اظهار تأسف از دودستگی شدیدی که بین کشورهای عربی ایجاد شده است پیشنهاد کرد کنفرانسی از نمایندگان نه دولت اسلامی برای رفع اختلافات ممالک عربی و ایجاد و تحکیم صلح و آرامش تشکیل گردد و روز بعد سفرای کشورهای اسلامی را به‌وزارت امور خارجه دعوت کرد و این تصمیم را به‌آنها اطلاع داد. اما دولتهای مزبور به‌آن ترتیب اثر ندادند. در اول دی ماه ۱۳۳۵ آخرین سربازان انگلیسی و فرانسوی خاک مصر را تخلیه نمودند و جای خود را به‌سربازان پاسدار صلح ملل متحد دادند. شکاف بین ایران و عراق و اردن و لبنان از یک‌سو و سایر کشورهای مترقی عرب به‌رهبری مصر از سوی دیگر عمیق‌تر شده بود و در این میان عراق و لبنان بیش از هر کشور دیگری در معرض خطر قرار داشتند.

در این هنگام پرزیدنت آیزنهاور در پنجم ژانویه ۱۹۵۷ در آستانهٔ دومین دورهٔ ریاست جمهوری خود لایحه‌ای به‌کنگره امریکا پیشنهاد کرد که به «دکترین آیزنهاور» مشهور شد. او ضمن پیام خود اشعار داشت:

> روسیه شوروی مادام که خود زمدارانش دست به‌تجاوز نزده‌اند لزومی ندارد که در منطقهٔ خاورمیانه یا هر جای دیگر دنیا از امریکا هراسی داشته باشد و این نکته را من رسماً و مؤکداً بیان می‌کنم. تمایل روسیه برای تسلط بر منطقهٔ خاورمیانه از منافع اقتصادی خود آن کشور سرچشمه نمی‌گیرد. روسیه نه از کانال سوئز به‌طور مؤثر استفاده می‌کند و نه به‌نفت خاورمیانه

---

۳۲. همانجا.

۳۳. همانجا.

که بزرگترین منبع ثروت طبیعی آن منطقه را تشکیل می‌دهد احتیاجی دارد و نمی‌تواند برای آن بازاری تهیه نماید. در واقع شوروی خود یکی از بزرگترین صادر کنندگان محصولات نفتی بشمار می‌آید. تنها دلیل علاقهٔ شوروی به‌خاورمیانه استفاده از سیاست قدرت برای احراز سلطه است. با در نظر گرفتن اینکه روسیه هدف خود را اشتراکی کردن جهان اعلام داشته است، به‌سهولت می‌توان به‌آرزوهای آن دولت برای تسلط فوری بر خاورمیانه پی‌برد... اینک ما حقایق ساده و غیر قابل اجتناب زیر را در دست داریم:

۱ ـ خاورمیانه که همیشه روسیه شوروی با ولع زیادی به‌آن چشم طمع دوخته بود، امروزه بیش از هر زمان دیگر در مقابل مطامع کمونیسم بین‌المللی قرار گرفته است.

۲ ـ رهبران شوروی همچنان در تلاش‌اند تا نشان دهند که برای نیل به‌مقاصد خود از هیچ گونه اقدامی خودداری نخواهند کرد.

۳ ـ ملل آزاد خاورمیانه برای تأمین استقلال همیشگی خود احتیاج به‌کمک بیشتری دارند...

بنابه مراتبی که به‌نظر شما رسید اکنون مسؤولیتهای سنگین‌تری به‌دوش ایالات متحد امریکا قرار می‌گیرد. ما طرفداری خود را از این اصل نشان داده‌ایم که هیچ نیرویی نباید در هیچ یک از نقاط جهان به‌منظور تجاوز به‌کار برده شود و هیچ گاه استقلال و حاکمیت کشورها نباید مورد تجاوز و تعرض قرار گیرد. در منطقهٔ خاورمیانه نیز مانند سایر مناطق این عقیده عمومی وجود دارد که امریکا خواهان احراز سلطهٔ اقتصادی و سیاسی بر هیچ یک از کشورها نیست. آرزوی ما ایجاد یک دنیای آزاد است نه یک دنیای اسیر. از سوی دیگر بسیاری از کشورهای خاورمیانه نسبت به‌خطری که از جانب کمونیسم بین‌الملل آنها را تهدید می‌کند وقوف دارند و از همکاری با ایالات متحد امریکا استقبال می‌کنند تا نیل به‌هدفهای سازمان ملل متحد را که استقلال و رفاه اقتصادی و تأمین سعادت و پیشرفت معنوی آنها است برای خود آسان سازند...

تاکنون چندین اعلامیه از طرف رئیس جمهور دربارهٔ خاورمیانه انتشار یافته است. اعلامیهٔ سه‌جانبهٔ ۲۵ مه ۱۹۵۰ که متعاقب آن ریاست جمهوری

در ۳۱ اکتبر ۱۹۵۰ به‌پادشاه عربستان سعودی اطمینان داد. همچنین اعلامیهٔ ریاست جمهوری در ۹ آوریل ۱۹۵۶ دایر بر اینکه امریکا در حدود مقررات قانون اساسی با هرگونه تجاوزی در این منطقه مخالفت خواهد کرد. بالاخره اعلامیهٔ ما در ۲۹ نوامبر ۱۹۵۶ مبنی براینکه امریکا هرگونه تهدید نسبت به‌تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورهای ایران، عراق، پاکستان و ترکیه را یک امر بی‌نهایت وخیم تلقی خواهد کرد... اقداماتی که من پیشنهاد می‌کنم شامل نکات زیر است: اولاً به‌امریکا اختیار می‌دهد که با هریک از کشورها یا گروهی از کشورها در منطقهٔ عمومی خاورمیانه برای توسعه اقتصادی به‌منظور حفظ استقلال ملی همکاری و مساعدت نماید. ثانیاً به‌رئیس جمهور اختیار می‌دهد که در این منطقه برنامه‌های همکاری نظامی را در مورد هر یک از کشورها یا گروهی از کشورهای این منطقه که مایل به‌دریافت چنین کمکی باشند مجری دارد. ثالثاً این پیشنهاد اجازه می‌دهد که این کمک و همکاری شامل استفاده از نیروی نظامی امریکا برای تأمین و حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورهایی باشد که برای مقابله با تجاوز مسلحانه علنی هر یک از ملل تحت کنترل کمونیسم بین‌المللی چنین کمکی را درخواست می‌کنند... رابعاً به‌رئیس جمهور اختیار خواهد داد تا برای مقاصد اقتصادی و دفاع نظامی وجوهی راکه به‌موجب قانون اصلاح شدهٔ مصوب ۱۹۵۴ در اختیارش هست بدون توجه به‌محدودیتهای موجود به‌کار ببرد... من در دورهٔ اجلاسیهٔ آیندهٔ از کنگره خواهم خواست که مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار در هر یک از سالهای مالی ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ برای مصارف احتیاطی در خاورمیانه در اختیار گذاشته شود...

ما باید میهن‌پرستانی راکه هَم خود را مصروف تأمین استقلال کشورشان کرده‌اند تشجیع کنیم تا آنها احساس نکنند در مقابل خطر آنی از سوی کشورهای بزرگ یکه و تنها مانده‌اند. باید اضافه کنم که میهن دوستی در سراسر این منطقه، یکی از احساسات و عواطف نیرومند می‌باشد...

اجازه فرمایید یک بار دیگر به‌اختیارات پیشنهادی برای به‌کار بردن نیروهای مسلح امریکا به‌منظور کمک به‌دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی هریک از کشورهای خاورمیانه در برابر تجاوز مسلحانهٔ کمونیسم

اشاره کنم. از چنین اختیاراتی جز با ابراز تمایل از سوی کشوری کـه مـورد تجاوز قرار گرفته است استفاده به‌عمل نخواهد آمد. هیچ چیز نمی‌تواند بیش از این ضرورت داشته باشد که ما سیاست خود را نسبت به‌دفاع از این منطقه هر چه زودتر و سریع‌تر تعیین و اعلام کنیم... ما درصدد تعرض نیستیم و جز صلح هدفی نداریم و برای نیل به‌این هدف باید نیرو و تصمیم و هَم خودمان را در این راه مصروف سازیم.

شاه بیم از آن داشت که دکترین آیزنهاور که بلافاصله پس از شکست انگلستان و فرانسه در حمله به‌مصر اعلام شده بود موجبات تغییر جهت کلی سیاست ایالات متحد در خاورمیانه را فراهم سازد و این تغییر شامل حال ایران نیز بشود و احتمالاً شاه را به‌تعدیل رژیم خود و اعطای آزادیهای سیاسی وادار کند. به‌ویژه آنکه علائمی از نارضایتی امریکاییها از حکومت دیکتاتوری و فسادی که بر ایـران مسـلط بـود مشاهده می‌شد.

در اوایل سال ۱۳۳۶ کمیته خاصی از جانب کنگرهٔ امریکا مأمور رسیدگی به‌طرز مصرف کمکهای مالی امریکا به‌ایران شد. گزارش این کمیته که بـیشتر اعضـای آن عضو حزب دموکرات بودند نشان می‌داد که ایالات متحد پس از سقوط حکومت مصدق دست‌کم ماهی پنج میلیون دلار به‌ایران کمک مـال بـلاعوض کـرده و ایـن جریان سه سال ادامه داشته و در ایـن مـدت امریکـا مـجموعاً ۲۵۰ مـیلیون دلار به‌عناوین مختلف به‌ایران بخشیده است. اما به‌عقیدهٔ کمیسیون:

تنها نتیجه‌ای که به‌دست آورده‌ایم تبدیل این کشور به‌یک نمونهٔ بزرگ فساد و خودکامگی بوده است. کمیته تصور می‌کند این مبلغ برای کشـوری چـون ایران که ذخایر نفتی فراوان دارد، کافی خواهد بود که خودش را سرپا نگـاه دارد و برنامه‌های عمرانی خود را بدون کمک اضافی امریکا انجام بدهد. اما ربع میلیارد دلار کمک بلاعوض امریکا به‌نحوی آن چنان بی‌بندوبار، غـیر محتاطانه و غیر تجارتی خرج شده که اکنون غیر ممکن است به‌تحقیق بتوان گفت که برسر این پولها چه آمده است. گویی کمک امریکا دود شده و به‌هوا رفته است. در واقع این چند صد میلیون دلار هیچ کاری برای مـردم ایـران نکرده است. این پولها فقط فرصت‌طلبان و سودجویان را ثروتمندتر کرده و

فاصلهٔ زیادی بین افراد فوق‌العاده ثروتمند و فوق‌العاده فقیر بوجود آورده است.[۳۴]

از سوی دیگر، دکترین آیزنهاور، گام مهم جدیدی در رخنه و نفوذ ابرقدرت امریکا در خاورمیانه بود. شورویها واقعاً نمی‌فهمیدند چرا انگلستان اجازه می‌دهد امریکا این چنین به‌یکی از مناطق نفوذ سنتی و مهمش دست‌اندازی و از آن کشور خلع‌ید کند. واقعیت این بود که پس از بحران سوئز، انگلستان درصدد آشتی با امریکا بود. آیزنهاور و مک‌میلان نخست‌وزیر جدید انگلیس از ۲۱ تا ۲۳ مارس ۱۹۵۷ (اول تا سوم فروردین ۱۳۳۶) در برمودا با هم ملاقات و موافقتنامه‌ای را امضا کردند که به‌موجب آن واشینگتن موشکهای هدایت شونده به‌انگلستان می‌داد و آن کشور را قادر می‌ساخت که برای سبکبار کردن تعهداتش بخش عمده‌ای از جنگ‌افزارهای کلاسیک خود را کاهش دهد.

اما واکنش دولتهای خاورمیانه آن طور که امریکاییان انتظار داشتند نبود. سخنگوی دولت مصر بلافاصله اعلام داشت: «مصر اجازه نخواهد داد نفوذ کشورهای دیگر چه غربی و چه شرقی جانشین نفوذ انگلستان و فرانسه گردد.» سلاطین اردن و عربستان سعودی نیز ضمن سفر به‌قاهره و ملاقات با رهبران مصر و سوریه اعلام داشتند که هیچ‌گونه خلئی در خاورمیانه وجود ندارد و در اعلامیهٔ چهارجانبه‌ای که در ۸ اسفند ۱۳۳۵ (۲۷ فوریه ۱۹۵۷) منتشر ساختند تصمیم خود را به‌برکنار ماندن از خطرات جنگ سرد و وفادار ماندن به‌سیاست «بی‌طرفی مثبت» تأکید کردند.

اما در عوض اعضای آسیایی پیمان بغداد هر چند دکترین آیزنهاور را کمال مطلوب خود نمی‌دانستند و بیشتر مایل به‌عضویت کامل امریکا در پیمان بغداد

---

34. Andrew Tully, C.I.A. , *op. cit.*, p. 101.

ضمناً در همین ایام سرلشکر ولی‌الله قرنی رئیس اطلاعات ارتش درصدد کودتایی علیه رژیم برآمد. قرنی که از اوضاع کشور و فساد هیئت حاکمه ناراضی بود قصد داشت دولت دکتر اقبال را ساقط و شاه را وادار کند که سلطنت کند نه حکومت. اما وقتی نقشهٔ خود را به‌اطلاع امریکاییان رساند، آنها موضوع را به‌شاه خبر دادند، همان طور که سه سال بعد نیز که سپهبد تیمور بختیار رئیس سازمان امنیت قصد کودتا داشت، همین کار را کردند. قرنی محاکمه و به‌سه‌سال زندان محکوم شد در حالی که بختیار از ایران تبعید گردید.

بودند، آن را پذیرفتند. ایران و پاکستان و ترکیه و عراق مشترکاً در اول بهمن ۱۳۳۵ (۲۱ ژانویه ۱۹۵۷) حمایت خود را از دکترین آیزنهاور اعلام و آن را «بهترین وسیله برای حفظ صلح در منطقه و پیشرفت اقتصادی مردم آن» دانستند. علاء نخست‌وزیر با جیمز ریچاردز نمایندهٔ مخصوص رئیس جمهوری امریکا که برای توجیه دکترین آیزنهاور به‌منطقه اعزام شده بود ملاقات کرد و «سیاست جدید امریکا» را مورد تأیید قرار داد. در این دیدار همچنین اعلام شد که «با توجه به‌قابلیتهای زیاد ایران، کمکهای مالی و اقتصادی امریکا همچنان ادامه خواهد داشت تا ایران را موفق به‌انجام برنامه‌های رفاهی و افزایش سطح زندگی و تأمین اجتماعی کامل برای ملتش بنماید.»[۳۵] آقای ریچاردز به‌تصمیم امریکا در افزایش کمکهای نظامی خود به‌اعضای آسیایی پیمان بغداد و تمایل به‌الحاق به‌کمیتهٔ نظامی پیمان، اشاره کرد.[۳۶]

۸. بحران در لبنان، اردن و کودتای عراق

صف‌بندی بین موافقان و مخالفان دکترین آیزنهاور در سالهای بعد به‌اوج خود رسید و لبنان، اردن و عراق قربانی این رویاروییها شدند. بحران ابتدا در اردن آغاز شد. ملک حسین به‌فشار فلسطینیها پیمان اتحاد با انگلستان را لغو کرده و سلیمان نابلسی را به‌نخست‌وزیری و ژنرال ابونوار را به‌ریاست ستاد ارتش گمارده بود که هر دو فلسطینی و از طرفداران ناصر بودند. نامبردگان در اواخر فوریه کمک امریکا را براساس دکترین آیزنهاور پذیرفتند مشروط بر اینکه موجب هیچ‌گونه مداخله‌ای در امور داخلی کشورشان نشود. اما امریکا نگران گرایش عمان به‌چپ بود که با اقداماتی نظیر برقراری مناسبات سیاسی با شوروی تأیید می‌شد. لذا ملک حسین را تشویق به‌مقاومت کرد و او نیز بدون مشورت با نخست‌وزیر دستورهایی به‌ارتش داد. نابلسی در ۲۱ فروردین ۱۳۳۷ (۱۰ آوریل ۱۹۵۸) بیست تن از دولتمردان اُردنی را که به‌داشتن نظر مساعد نسبت به‌غرب شهرت داشتند از کار برکنار کرد. اما ملک

۳۵. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۲۸۰.
۳۶. همانجا.

حسین که می‌دانست می‌تواند روی پشتیبانی ملک سعود و در صورت لزوم امریکاییها حساب کند او را وادار به‌استعفا کرد. در ۲۵ فروردین (۱۴ آوریل) نبرد بین هنگهای طرفدار شاه و سربازان شورشی آغاز شد. سربازان مزبور به‌تشویق فرماندهانشان، پس از انتشار خبر دروغ مرگ ملک حسین، دست به‌شورش زده بودند. اما نامبرده بسرعت به‌میان سربازان شورشی رفت که از وی استقبال کردند و دست از نبرد کشیدند. ژنرال ابونوار که در این شورش دست داشت از ترس بازداشت و محاکمه به‌سوریه گریخت. اعلام حکومت نظامی و تشکیل کابینه از خدمتگزاران سالخوردهٔ سلسلهٔ هاشمی و انحلال احزاب سیاسی و تقاضای تخلیهٔ خاک اردن از نیروهای سوریه از جمله اقدامات بعدی ملک حسین بود. از سوی دیگر امریکا ناوگان ششم خود را به‌مدیترانهٔ شرقی فرستاد و این در حالی بود که عراق اعلام کرد چنانچه رژیم پادشاهی در اردن سقوط کند، نیروهایش وارد خاک آن کشور خواهند شد.

اتحاد شوروی به‌اعتراضات شفاهی اکتفا کرد و بدین‌سان رژیم اردن بی‌آنکه تفنگداران امریکایی دخالت کنند از خطر سقوط نجات یافت. چند روز بعد واشینگتن یک وام ده میلیون دلاری درازمدت در اختیار اردن گذاشت که نخستین وام از سلسله کمکهایی بود که ادامهٔ حیات رژیم اردن را که یک ماه پیش هیچ کس جرأت تصورش را هم نمی‌کرد، ممکن ساخت.

این نخستین پیروزی دکترین آیزنهاور، پیروزی دیگر را به‌دنبال داشت. در لبنان انتخابات عمومی در ماه ژوئن انجام گرفت. پرزیدنت کامیل شمعون که احساسات غرب دوستانهٔ خود را پنهان نمی‌کرد، پیشنهاد احزاب طرفدار ناصر را که خواستار یک کابینهٔ بی‌طرف بودند نپذیرفت. در نتیجه اغتشاشاتی در بیروت روی داد و شمعون ابتدا از انگلیس و فرانسه و سپس از امریکا کمک طلبید و حتی از واشینگتن تقاضا کرد با هواپیما برایش تانک بفرستد.[۳۷] اما دولت امریکا تنها این تضمین را داد که لبنان را رها نخواهد کرد. شمعون که از جانب امریکا مأیوس شده بود به‌نوری سعید متوسل شد و به‌ابتکار نوری سعید قرار شد کشورهای مسلمان عضو پیمان بغداد بدون حضور نمایندگان انگلیس و امریکا در ۲۳ تیر ۱۳۳۷ (۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸)

۳۷. آندره فونتن، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۵۸.

در استانبول به‌تبادل نظر دربارهٔ این قضیه بپردازند. در این هنگام روزنامه‌های غرب مرتباً اخباری را منتشر می‌کردند که چهار دولت مسلمان عضو پیمان بغداد خود را برای عملیات نظامی جهت کمک به‌رژیم پرزیدنت شمعون آماده می‌سازند.

در ۲۳ تیر که رهبران ایران و پاکستان و ترکیه در استانبول منتظر نوری سعید و ملک فیصل دوم و شاهزاده عبدالاله نایب‌السلطنهٔ سابق عراق بودند، گروهی از «افسران آزاد» به‌رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم و سرهنگ عبدالسلام عارف از نقل و انتقال نیروها که ظاهراً به‌منظور دخالت در اردن و لبنان صورت می‌گرفت استفاده کردند و شاه و نایب‌السلطنه را به‌قتل رساندند. پاشای پیر موفق به‌فرار شد ولی روز بعد او را نیز در لباس زنانه شناسایی کردند و به‌دست مردم خشمگین تکه‌تکه شد.

این کودتا با هیچ مقاومتی روبرو نشد. نگهبانان کاخ سلطنتی بسرعت به‌مهاجمان پیوستند. خاندان سلطنتی و انگلوساکسونها که با بی‌احتیاطی روی این رژیم حساب می‌کردند تاوان سی سال رژیم پلیسی و استثمار شرم‌آور مردم محروم عراق را پرداختند. فقدان هرگونه مخالفتی با انقلاب نشان می‌داد که تقریباً همهٔ مردم عراق آن را تأیید کرده‌اند.[۳۸]

در واقع رژیم پادشاهی عراق چوب عضویت در پیمان بغداد را خورد که براساس محور لندن ـ بغداد تشکیل شده بود و درست نقطهٔ مقابل عقاید پان‌عربیسم جمال عبدالناصر و مبارزه‌اش با امپریالیسم غرب قرار داشت، سیاستی که در آن هنگام مورد پسند و ستایش ملتهای عرب بود.

رویدادهای عراق موجب خوشوقتی مسکو و قاهره و ناراحتی واشینگتن و لندن و ترس شدید رژیم ایران شد به‌طوری که شاه چندین روز در استانبول ماند تا مطمئن شود حوادث عراق واکنشی در ایران ایجاد نکرده است و آنگاه به‌کاخش در تهران که با تانک محافظت می‌شد مراجعت کرد. انقلاب عراق نشان داد که حتی قوی‌ترین رژیمهای مورد حمایت امریکا و انگلیس وقتی از حمایت مردمی محروم باشند به‌آسانی ساقط می‌شوند.

نخستین واکنش غربیها دخالت نظامی در خاورمیانه بود. شمعون بی‌درنگ تعهد آیزنهاور و دالس را نسبت به‌اینکه لبنان را رها نخواهند کرد به‌آنان یادآور شد و رئیس

۳۸. همانجا، صفحهٔ ۳۵۹.

جمهوری امریکا تصمیم گرفت ۱۰،۰۰۰ تفنگدار دریایی به‌آن کشور اعزام کند. انگلیسیها نیز در سوم مرداد (۲۵ ژوئیه ۱۹۵۸) ۲۵۰۰ چترباز به‌اردن فرستادند.

همان روز خبرگزاری تاس اعلامیه دولت شوروی را منتشر کرد که از دولت امریکا دعوت می‌کرد «بی‌درنگ به‌مداخلهٔ نظامی در امور کشورهای عرب خاتمه بدهد.»[۳۹] فردای آن روز نیز شوروی به‌انگلستان هشدار داد و در همین حال دست به‌مانوورهای نظامی در مناطق جنوبی شوروی و بلغارستان زد. خروشچف پیامهایی جهت آیزنهاور و ژنرال دوگل و مک‌میلان و نهرو فرستاد و تأکید کرد که جهان در لبهٔ پرتگاه یک فاجعهٔ نظامی قرار گرفته و کوچکترین بی‌احتیاطی ممکن است عواقب جبران‌ناپذیری داشته باشد. بحران در اواخر مرداد به‌اوج خود رسید. در این هنگام کشورهای عضو اتحادیهٔ عرب در مورد طرح قطعنامه‌ای توافق کردند که به‌مجمع عمومی سازمان ملل متحد تسلیم شد و در ۳۰ مرداد به‌اتفاق آراء ــ از جمله اسرائیل ــ به‌تصویب رسید. قطعنامهٔ مزبور دعوت محترمانه‌ای از شرق و غرب بود که خاورمیانه را راحت بگذارند و خارج از حیطهٔ مناقشات و درگیریهایشان قرار بدهند و از دبیرکل سازمان می‌خواست که برای خروج هر چه زودتر نیروهای بیگانه از لبنان و اردن ترتیباتی عملی بدهد. تصویب این قطعنامه نشان می‌داد که امریکا و شوروی به‌طور ضمنی پذیرفته‌اند که در این منطقه علناً دخالت نکنند، لذا امریکاییها و انگلیسیها شروع به‌تخلیهٔ نیروهایشان نمودند.

۹. نخستین بحران در روابط با جمهوری عراق

اختلاف دیرینه بر سر مسئلهٔ اروندرود همیشه بر مناسبات ایران و عراق سایه می‌افکند و تأثیر منفی داشت، اما هیچ گاه به‌مرحلهٔ بحرانی نرسیده بود. قرارداد ۱۳۱۶ و پروتکل پیوست آن، مقرر می‌داشت که ایران و عراق ظرف یک سال کمیسیون مختلطی برای ادارهٔ امور اروندرود تأسیس کنند. اما این کمیسیون هرگز تشکیل نشد و عراقیها به‌طور یک‌جانبه کشتیرانی در اروندرود را اداره می‌کردند و

۳۹. همانجا، صفحهٔ ۳۶۱.

وجوهی را که بابت راهنمایی کشتیها دریافت می‌داشتند خودسرانه صرف توسعهٔ تأسیسات بندری بصره می‌نمودند.[۴۰] در سال ۱۳۲۷ دولت ایران طی یادداشتی به‌سفارت عراق تقاضای تشکیل کمیسیون مختلط راکرد اما عراقیها پس از سیزده ماه تأخیر سرانجام در اثر اصرار سفارت ایران در بغداد پاسخ مختصر و سربالایی دادند و با تشکیل کمیسیون مخالفت ورزیده و ادعا کردند هر کمیسیونی که تشکیل می‌شود باید فقط جنبهٔ مشورتی داشته باشد نه اجرایی، که البته این امر رضایت ایران را جلب نمی‌کرد.

در سال ۱۳۳۰ عراق یک بار دیگر مقررات قرارداد ۱۳۱۶ را نقض کرد و در زمانی که خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران در جریان بود به‌رزمناوهای انگلیسی اجازه داد در بصره پهلو بگیرند و آبادان و خرمشهر را مورد تهدید قرار دهند، حال آنکه مادهٔ ۳ پروتکل پیوست قرارداد مقرر می‌داشت:

> هرگاه یکی از طرفین متعاهدین معظمین به یک ناو جنگی یا ناوهای دیگر دولتی که اختصاص به‌تجارت نداشته و متعلق به‌دولت ثالثی باشد اجازه بدهد تا به‌بنادر خود واقع در شط‌العرب وارد گردد، باید فوراً طرف دیگر را مطلع سازد.

دولت عراق برخلاف نص صریح مادهٔ مذکور در این مورد هیچ گونه اطلاعی به‌دولت ایران نداد و اجازه داد نیروی هوایی بریتانیا در پایگاههای هوایی حبانیه و شعیبه تقویت گردد و برای حمله به‌خاک ایران به‌حال آماده‌باش درآید. این اقدامات دولت عراق که به‌منزلهٔ تهدید جدی مرزهای غربی ایران بود با اعتراض شدید دولت دکتر مصدق روبرو شد.

در سال ۱۳۳۲، مصدق در آخرین ماههای زمامداری‌اش تدابیری برای رویارویی با تحریکات عراق که خاک خود را پایگاه عملیات جاسوسان انگلیسی و اقدامات ضد ایرانی کرده بود، اتخاذ کرد. اما کودتای ۲۸ مرداد به‌این گونه تحریکات پایان بخشید و بحران فروکش کرد. البته این گونه عملیات دولت عراق تازگی نداشت و در شهریور ۱۳۲۰ نیز خاک خود را پایگاه حمله نیروهای متجاوز انگلیسی به‌خاک ایران

۴۰. تاریخ روابط خارجی ایران، جلد ۱، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۹۲.

قرار داده بود، هر چند در پیمان سعدآباد هم‌پیمان و متحد ایران بشمار می‌رفت.

در سال ۱۳۳۴ که دولتهای عراق و ایران به‌عضویت پیمان بغداد درآمدند به‌نظر می‌رسید زمینه مساعدی برای حل اختلافات بر سر مسئلهٔ اروندرود بوجود آمده است. در شورای وزیران پیمان بغداد که تیر ماه ۱۳۳۶ در کراچی تشکیل شد مذاکراتی بین دکتر اقبال و نوری سعید نخست‌وزیر عراق دربارهٔ تشکیل کمیسیون تحدید حدود بین دو کشور به‌منظور نصب علائم مرزی و نیز موافقتنامه‌ای دربارهٔ تشکیل ادارهٔ مشترک اروندرود انجام گرفت. به‌دنبال آن وزارت امور خارجه ایران در ۱۰ شهریور ۱۳۳۶ طی یادداشتی به‌سفارت عراق پیشنهاد کرد که طرفین یک داور از اتباع سوئد یا در صورت لزوم از جانب دیوان دادگستری بین‌المللی برای همکاری با کمیسیون تحدید حدود تعیین نمایند و همزمان با نصب علائم مرزی کمیسیون مشترک ادارهٔ اروندرود نیز تشکیل گردد.

یک ماه پس از این تاریخ، ملک فیصل دوم پادشاه عراق به‌دعوت رسمی دولت به‌تهران آمد و مذاکراتی در زمینهٔ مسایل فوق بین مقامات دو کشور صورت گرفت و طرفین توافق کردند که: ۱ - کمیسیون مشترک برای ادارهٔ امور اروندرود در بغداد تشکیل شود. ۲ - یک داور سوئدی برای شرکت در کمیسیون تحدید حدود تعیین گردد.

به‌دنبال توافق دربارهٔ داور سوئدی و معرفی او از جانب دولت سوئد، دولت ایران هیئت نمایندگی خود را برای مذاکره با عراق تعیین کرد و به‌نظر می‌رسید راه برای حل و فصل اختلافات بین دو کشور هموار شده است که با وقوع کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ (۲۳ تیر ۱۳۳۷) در بغداد و سقوط رژیم سلطنتی همه چیز را از هم فروپاشید.

سقوط حکومت دکتر مصدق با ظهور سرهنگ جمال عبدالناصر در صحنهٔ خاورمیانه مصادف شد. ناصر تنها رهبر مصر نبود بلکه مظهر ناسیونالیسم و وحدت جهان عرب بشمار می‌رفت و رژیم شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد با دقت و نگرانی شاهد فعالیتهای او بود. تصمیم شاه برای الحاق به‌پیمان بغداد درست در جهت معکوس سیاست ناصر بود که پیمان بغداد را یک «توطئه صهیونیستی» می‌نامید. همین طور سیاست عدم تعهد ناصر درست نقطهٔ مقابل سیاست وابستگی شاه به‌جهان غرب بود. بحران کانال سوئز در سال ۱۳۳۵ اختلاف نظرهای دو کشور را

آشکار و صفوف را مشخص کرد.

سیاست خارجی ایران در سالهای بعد از کودتا فقط مصر را ناراحت نمی‌کرد بلکه دشمنی سوریه را نیز برمی‌انگیخت. وقتی هیئت وزیران ایران در ۲۱ آبان ۱۳۳۶ لایحه‌ای را برای تقدیم به‌مجلسین تصویب کرد که بحرین را استان چهاردهم ایران می‌شناخت، این اقدام نه‌تنها موجب اعتراض انگلستان شد بلکه توجه کشورهای عرب را هم به‌مجمع‌الجزایر بحرین جلب کرد. بلافاصله دولت سوریه اقدام ایران را محکوم کرد و بحرین را بخشی از «سرزمینهای متعلق به‌ملت عرب» شناخت. این نظریه‌ای بود که در سال ۱۳۳۳ به‌تصویب اتحادیهٔ عرب رسیده بود.[۴۱]

دکتر اردلان وزیر امور خارجهٔ ایران در پاسخ اظهار داشت: «ایران هر اقدامی را که برای تثبیت حاکمیت خود بر بحرین لازم بداند خواهد کرد» و شاه در برابر مخالفت شدید مصر و سوریه باعضویت ایران درپیمان بغداد، کوشید سایر رهبران محافظه‌کار عرب را به‌سوی خود جلب کند. بدین‌منظور ملک سعود را در سال ۱۳۳۴ به‌ایران دعوت کرد و در دیداری که در ۱۳۳۶ از عربستان به‌عمل آورد کوشید در برابر گروه کشورهای تندرو عرب گروهی از کشورهای «میانه‌رو» خاورمیانه بوجود آورد. اما تلاشهای او با شکست روبرو شد زیرا هر چند پادشاه سعودی دکترین آیزنهاور را پذیرفته بود ولی حاضر نبود در یک دسته‌بندی علیه مصر و سوریه شرکت کند.

یکی دیگر از کشورهایی که ایران در این سالها می‌کوشید برای حفظ موازنهٔ قوا در خاورمیانه به‌سوی خودش جلب کند لبنان بود. سفر شاه به‌لبنان در آذر ۱۳۳۶ و مذاکرات دوستانه‌اش با کامیل شمعون رئیس جمهور محافظه‌کار آن کشور از نظر کشورهای تندرو عرب حرکتی برای کشاندن لبنان به‌سوی پیمان بغداد تلقی شد. وقتی که نخستین جنگ داخلی لبنان در تیر ماه ۱۳۳۷ آغاز شد ایران همراه متحدانش در پیمان بغداد از حکومت شمعون پشتیبانی کرد و با این کار خود

۴۱. دولت عربستان سعودی نیز بیانیه‌ای به‌این شرح منتشر کرد: «بحرین دنبالهٔ طبیعی شبه جزیرهٔ عربستان و جزء لایتجزای آن است. بحرین کشوری است با شخصیت حقوقی بین‌المللی و مردم آن در حال مبارزه برای کسب آزادی و استقلال خود هستند تا بتوانند در یک جهان متحد عرب به‌برادران و همسایگان عرب خود بپیوندند. انکار این اصل به‌مشابه انکار ابتدایی‌ترین حقایق جغرافیایی است. ما هر چیز را می‌توانیم باور کنیم جز اینکه ایران بحرین را به‌عنوان یکی از استانها و جزءلایتجزای خود ادعا کند.» به‌نقل از جورج لنچافسکی، **نفت و دولت در خاورمیانه**، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۴۲، صفحهٔ ۱۷۸.

به‌دشمنی ناصر با شاه دامن زد.

انقلاب خونین عراق در تیر ماه ۱۳۳۷ مهم‌ترین رویدادی بود که به‌کلی مفروضات مسئلهٔ خاورمیانه را درهم ریخت و شاه را مصمم ساخت که درصدد جلب حمایت نظامی امریکا برآید که به‌امضای موافقتنامهٔ دفاعی دوجانبه بین ایران و امریکا انجامید. همچنین انقلاب عراق باعث شد که ایران درصدد مذاکره با شوروی دربارهٔ عهدنامهٔ عدم تجاوز بیفتد تا خودش را از فشار گازانبری شوروی در شمال و دشمنی عراق در غرب نجات دهد که به‌علت مخالفت امریکاییها به‌جایی نرسید و مذاکرات شکست خورد.

انقلاب عراق موجب گردید که این کشور به‌صف کشورهای تندرو عرب بپیوندد. رژیم سابق عراق به‌رغم اختلافاتی که بر سر مسئلهٔ اروندرود با ایران داشت، دوست و متحد ایران در پیمان بغداد بود. اما رژیم چپگرای جدید پس از مدت کوتاهی قصد خود را به‌خروج از پیمان بغداد اعلام داشت و دست حزب کمونیست را در داخل عراق باز گذاشت. به‌دنبال شکست مذاکرات ایران و شوروی درباره عهدنامهٔ عدم تجاوز و تیرگی روابط بین دو کشور، عراق بتدریج به‌سوی مسکو متمایل گردید. ظهور ناوگان شوروی در اروندرود که برای رژیم جدید عراق اسلحه حمل می‌کردند بیش از پیش بر نگرانی شاه افزود. ترس شاه از این بود که انقلاب خونین عراق که منجر به‌قتل عام افراد خانوادهٔ پادشاهی شده بود الگویی برای مخالفان رژیم که دشمن جانش بودند بشود و مسئلهٔ دیرینهٔ کردها با نارضایتی سایر عشایر آمیخته شود و به‌یک شورش عمومی عشایری بینجامد.

کلیهٔ این عوامل دست به‌دست هم داد تا یک بار دیگر بحران اروندرود را در سال ۱۳۳۸ بوجود آورد. اگرچه دولت ایران رژیم جدید عراق را دو هفته بعد از کودتای ژنرال عبدالکریم قاسم به‌رسمیت شناخته بود، اما تلاشهای ایران در برانگیختن کردها علیه رژیم مزبور به‌تیرگی روابط بین دو کشور دامن می‌زد.

دولت ایران ادعا می‌کرد که عبدالکریم قاسم مسئلهٔ اروندرود را عنوان کرده تا توجه عراقیها را از مسایل داخلی منحرف سازد، که البته تا حدودی مقرون به‌حقیقت بود زیرا رئیس جمهوری جدید عراق با طرح مسائل خارجی می‌کوشید توجه ملت تقسیم شده‌اش را از مسائل داخلی منحرف کند. از جمله در سال ۱۳۴۰ مسئلهٔ حاکمیت عراق بر کویت را مطرح کرد و تهدید به‌لشکرکشی به‌این کشور کوچک

نوبنیاد نمود.

عبدالکریم قاسم در کنفرانس مطبوعاتی خود در آذر ماه ۱۳۳۸ ادعا کرد که «عراق در سال ۱۳۱۶ تحت فشار جدی قرار داشته و ناچار شده است حاشیه‌ای به‌عرض پنج کیلومتر را در اروندرود به‌ایران واگذار کند و این عمل عراق یک نوع بخشش بوده است نه استرداد یک حق مکتسبه.» و افزود «اگر مسائل مرزی ایران و عراق حل نشود ما در باز گرداندن این حاشیهٔ پنج کیلومتری به‌خاک میهنمان اقدام خواهیم کرد».[۴۲]

علی اصغر حکمت وزیر امور خارجهٔ ایران در پاسخ طی نطق مفصلی در مجلس، ادعاهای قاسم را بی‌اساس خواند و بار دیگر خواستار شد که براساس اصول حقوق بین‌المللی، مرز آبی بین ایران و عراق در خط تالوگ در وسط اروندرود تعیین شود نه در مقابل آبادان. و افزود که «از زمان برقراری رژیم نظامی در عراق علاوه بر مشکل اروندرود اقدامات غیر دوستانهٔ دیگری نیز علیه ایران صورت گرفته است».[۴۳]

دولت ایران در ۱۳ دی ماه ۱۳۳۸ یک اعلامیهٔ رسمی دربارهٔ بحران ایران و عراق منتشر کرد. اعلامیهٔ مزبور در ابتدا شکایت ایران را از کوتاهی عراق در تشکیل کمیسیون مختلط برای ادارهٔ اروندرود تکرار می‌کرد و عراق را به‌نقض قرارداد ۱۳۱۶ متهم می‌ساخت زیرا عواید حاصله از راهنمایی کشتیها را به‌مصارفی غیر از منظور اصلی آن که نگهداری و لایروبی رودخانه است می‌رساند و اضافه کرد که مرز آبی بین دو کشور در سراسر اروندرود باید خط تالوگ باشد. اعلامیه برای نخستین بار افشا کرد که چندی قبل از سقوط رژیم پادشاهی در عراق یک توافق اصولی دربارهٔ دو موضوع مهم به‌عمل آمده بوده است: یکی دربارهٔ تشکیل کمیسیون مختلط برای ادارهٔ اروندرود و دیگری دربارهٔ تعیین یک داور سوئدی برای حل مسائل مرزی. و اقدامات مقدماتی در شرف انجام بوده که رژیم عراق سرنگون شده است. دولت جدید عراق نیز هر چند به‌محض روی کار آمدن اعلام داشته که تعهدات بین‌المللی عراق را محترم خواهد شمرد ولی در عمل پاسخی به‌تقاضاهای ایران در این زمینه نداده است.

در حالی که مبادلهٔ یادداشتهای شدیداللحن روابط فی‌مابین را به‌مرز قطع شدن

۴۲. اطلاعات هوائی، ۱۰ آوریل ۱۹۵۹.
۴۳. همانجا.

رسانده بود، طرفین به‌تدارکات نظامی پرداختند. ایران با توجه به‌آسیب‌پذیری پالایشگاه عظیم آبادان در جوار مرز عراق، نیروهای خود را در این منطقه متمرکز کرد و ناوگان جنگی عراق نیز در بندر فاو به‌حال آماده باش درآمدند. با این همه جز زدوخوردهای پراکنده رویارویی جدی بین قوای طرفین روی نداد زیرا دولتهای امریکا و انگلستان طرفین را به‌خویشتن‌داری دعوت کردند و ایران آمادگی خود را برای مذاکرهٔ مستقیم یا غیر مستقیم با عراقیها اعلام داشت. در تیر ماه ۱۳۳۹ بحران فروکش کرد و بین دو پایتخت سفیر مبادله شد. با این وصف تا زمانی که رژیم چپگرای عبدالکریم قاسم بر سر کار بود، هیچ تحولی در روابط بین دو کشور صورت نگرفت. فقط سران حزب توده، از مسکو و برلین شرقی به‌بغداد رفتند و به‌بهانهٔ نزدیک بودن به‌مرزهای ایران، پایتخت عراق را پایگاه فعالیتهای خود علیه رژیم ایران قرار دادند.

۱۰. نظری به‌روابط دوجانبهٔ ایران و امریکا

ترس شدیدی که به‌دنبال کودتای عراق عارض کشورهای آسیایی عضو پیمان بغداد شده بود، باعث گردید که مصراً خواستار تشکیل شورای فوق‌العادهٔ وزیران پیمان بشوند که در ۵ مرداد ۱۳۳۷ (۲۶ ژوئیه ۱۹۵۸) در لندن تشکیل گردید. در این کنفرانس نخست‌وزیران ایران و پاکستان و ترکیه و انگلیس و وزیر خارجهٔ امریکا شرکت داشتند و در اعلامیه‌ای که در ۲۸ ژوئیه امضا کردند، این تصمیمات را گرفتند:

۱ ـ اعضای پیمان بغداد که در اجتماع وزیران در لندن حضور یافته‌اند وضع خود را در برابر حوادث اخیر مورد بررسی مجدد قرار داده و به‌این نتیجه رسیدند که ضرورتی که موجب ایجاد پیمان گردیده بود اینک از هر موقعی بیشتر می‌باشد. این اعضا تصمیم خود را برای استقرار امنیت دسته‌جمعی و مقاومت در برابر تجاوز مستقیم یا غیر مستقیم اعلام می‌دارند.

۲ ـ به‌موجب پیمان، ترتیبات امنیت دسته‌جمعی داده شده است.

نقشه‌ریزی مشترک نظامی پیشرفت حاصل نموده، و طرحهای اقتصادی منطقه‌ای توسعه یافته است. روابط با سایر ملل آزاد جهان که به‌منظور امنیت دسته‌جمعی به‌یکدیگر پیوسته‌اند، برقرار گردیده است.

۳ ـ این مسئله که آیا باید تغییرات و تبدیلاتی در مواد پیمان و سازمان آن داده شود یا اینکه پیمان به‌شکل فعلی خود ادامه خواهد یافت تحت مطالعه و بررسی دول مربوطه می‌باشد. با این وجود مللی که در اجتماع لندن نماینده دارند مجدداً ارادهٔ خود را برای مزید تقویت وضع متحد دفاعی خود در منطقه تأیید نمودند.

۴ ـ ماده یک پیمان همکاری مشترک که در تاریخ ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ در بغداد به‌امضا رسید، مقرر می‌دارد که متعاهدین برای امنیت و دفاع خود همکاری خواهند نمود و اتخاذ تدابیری که به‌منظور اجرای این همکاری مورد توافق قرار گیرد ممکن است موضوع موافقتنامه‌های مخصوصی واقع شود. همین طور دول متحد امریکا نیز از نظر علاقه به‌صلح جهانی و پیرو اختیاراتی که کنگره داده و موجود است موافقت می‌نماید که با مللی که این اعلامیه را صادر می‌کنند برای امنیت و دفاع آن همکاری کند و بدون فوت وقت به‌عقد موافقتنامه‌هایی به‌منظور اجرای این همکاری مبادرت خواهد ورزید.[۴۴]

نظر به‌اینکه دولت جمهوری عراق چند روز پس از کودتای ۱۴ ژوئیه اسناد سری پیمان بغداد را با یک هواپیمای مخصوص به‌قاهره فرستاده بود تا مورد بهره‌برداری دولت مصر قرار گیرد و نیز از پیمان بغداد خارج شده بود، دولتهای عضو به‌ناچار تصمیم گرفتند مقر پیمان را به‌آنکارا منتقل سازند و نام آن را به «سازمان پیمان مرکزی» تبدیل کنند. اما دولتهای ایران و پاکستان که بشدت از این تحولات ترسیده بودند مصراً از امریکا تقاضا داشتند که در پیمان جدید شرکت نماید. ولی دولت ایالات متحد با توجه به‌حساسیت اوضاع خاورمیانه از الحاق رسمی به‌پیمان خودداری ورزید و در عوض طبق مادهٔ ۴ اعلامیه ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۸ لندن، پیشنهاد کرد موافقتنامه‌های دفاعی دوجانبه با ایران و پاکستان و ترکیه امضا کند و متعهد

۴۴. نشریه وزارت امور خارجه، شهریور ۱۳۵۸.

شود هرگاه یکی از کشورهای نامبرده مورد حمله و تجاوز کمونیسم بین‌المللی قرار گرفت، بی‌درنگ به کمک آنها بشتابد. گذشته از آن شاه از ایالات متحد خواست که تسلیحات لازم برای تجهیز دو لشکر جدید را در اختیارش بگذارد که مورد موافقت قرار گرفت و بدین‌سان راه برای امضای موافقتنامهٔ دفاعی ایران و امریکا هموار شد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست نگاهی به‌مناسبات دوجانبهٔ ایران و امریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد بیفکنیم. چنان که در ابتدای این فصل مشاهده کردیم پرداخت مبلغی حدود ۴۵ میلیون دلار به‌عنوان کمک فوری و بلاعوض موجب تحکیم رژیم ناشی از کودتا گردید. سفر ریچارد نیکسون معاون وقت رئیس جمهوری امریکا به‌ایران در آذر ۱۳۳۲ ــ که مصادف بود با تظاهرات دانشجویان و کشته شدن سه تن از دانشجویان دانشگاه تهران ــ و نیز سفر شاه به‌واشینگتن به‌منظور ابراز سپاسگزاری از پرزیدنت آیزنهاور و جان فاستردالس در آذر ۱۳۳۳، از جمله اقداماتی بود که برای وابستگی هر چه بیشتر رژیم به‌امریکا و دریافت کمکهای اقتصادی و نظامی بیشتر به‌عمل آمد. مجموع کمکهای نظامی امریکا به‌ایران که در سالهای ۱۳۲۸ ـ ۱۳۳۱ از ۱۶/۷ میلیون دلار تجاوز نکرده بود، در سالهای ۱۳۳۲ ـ ۱۳۴۰ به ۴۳۶ میلیون دلار رسید. همچنین مجموع کمکهای اقتصادی که در دورهٔ ۱۳۲۸ ـ ۱۳۳۱ فقط ۱۶/۵ میلیون دلار بود، در سالهای ۱۳۳۲ ـ ۱۳۴۰ به ۶۱۱ میلیون دلار افزایش یافت که ۴۳۵ میلیون دلار آن به‌صورت کمک بلاعوض و بقیهٔ آن به‌شکل وام بود.

علاوه بر افزایش حجم کمکهای نظامی و مالی، اصولاً ترکیب کلی روابط اقتصادی و بازرگانی ایران و امریکا تغییر یافت. امریکاییان برای نخستین بار از طریق کنسرسیوم در نفت ایران شریک شدند و نیز با امضای قراردادهای مشارکت با شرکت ملی نفت ایران منافعشان را در صنایع نفت ایران گسترش دادند و در بسیاری از رشته‌ها به‌سرمایه‌گذاری پرداختند.

این تحولات موجب شد ایران سیزدهمین دولتی باشد که پس از جنگ جهانی دوم عهدنامهٔ مودت و روابط اقتصادی و کنسولی با ایالات متحد امضا کند. عهدنامهٔ مزبور که در نوع خودش جامع‌ترین بود در ۲۳ مرداد ۱۳۳۴ (۱۴ اوت ۱۹۵۵) بین مصطفی سمیعی معاون وزارت امور خارجه و سلدون چپین سفیر امریکا در تهران به‌امضا رسید و پس از تصویب در مجالس مقننهٔ دو کشور در ۲۶ خرداد ۱۳۳۶ به‌مرحلهٔ اجرا درآمد. عهدنامهٔ ۲۳ ماده‌ای مزبور مشتمل بود بر قبول آزادیهای

اساسی و حمایت از اشخاص و اموال، مالیاتها و مقررات ارزی و ترتیب صادرات و واردات، دریانوردی و سایر مسائل مربوط به‌وضع حقوقی و فعالیتهای افراد و شرکتهای یک کشور در خاک کشور دیگر، و حقوق و مزایای مأمورین سیاسی و کنسولی طرفین. اهمیت واقعی عهدنامه از این جهت بود که آمادگی ایران را برای جلب و حمایت سرمایه‌های خارجی اعلام می‌داشت و امریکاییان را تشویق به‌سرمایه‌گذاری در ایران می‌کرد.

دومین قراردادی که بین ایران و امریکا امضا شد مربوط به‌فعال ساختن برنامهٔ فولبرایت بود و در ۴ آذر ۱۳۳۶ (۲۵ نوامبر ۱۹۵۷) منعقد شد. اگر چه دولت ایران به‌موجب موافقتنامهٔ ۱۰ شهریور ۱۳۲۸ برنامهٔ مزبور را اصولاً پذیرفته بود ولی برنامه به‌علت فقدان بودجه چند سال غیر فعال مانده بود. در موافقتنامهٔ جدید معادل مبلغ ۲۵۰ هزار دلار در سال به‌مبادلهٔ دانشجو و استاد و پژوهشگر و کارشناس بین دو کشور اختصاص یافت که هر سال قابل تمدید بود.

سومین قرارداد، موافقتنامهٔ همکاری در استفادهٔ مسالمت‌آمیز از انرژی اتمی بود که در ۱۴ اسفند ۱۳۳۵ (۴ مارس ۱۹۵۷) برای پنج سال امضا شد. رژیم ایران به‌منظور بالا بردن حیثیت بین‌المللی خود از امضای این موافقتنامه استفادهٔ تبلیغاتی فراوان برد و شاه شخصاً نمایشگاه «اتم برای صلح» را در دانشگاه تهران افتتاح کرد. طبق این موافقتنامه ایران اطلاعات مربوط به نقشه و ساختمان و عملیات رئاکتورهای پژوهشی و استفاده از آنها را دریافت می‌کرد و کمیسیون انرژی اتمی امریکا اورانیوم غنی شده و ایزوتوپ U-235 را به‌ایران قرض می‌داد و ایران مسؤولیت استفاده و حفظ مواد ورقه‌ای را به‌عهده می‌گرفت تا ایرانیان را به‌آموزش و تجربه در علوم و مهندسی هسته‌ای برای استفاده از انرژی اتمی در چهارچوب برنامهٔ «اتم برای صلح» قادر سازد.

اما آنچه برای رژیم شاه به‌صورت وحشت دایمی درآمده بود صیانت و حفظ موجودیتش بود. در بیست و پنج سالی که از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ طول کشید، سیاست خارجی و حتی داخلی ایران را این ترس و وحشت هدایت می‌کرد و همین امر باعث وابستگی شدید ایران به‌ایالات متحد امریکا گردیده بود. حتی تحول اوضاع داخلی یا خارجی ایران بستگی به‌این داشت که حکومت جمهوریخواهان یا دموکراتها در امریکا برسر کار باشند. هر وقت

جمهوریخواهان زمام امور را در دست می‌گرفتند، رژیم شاه احساس راحتی می‌کرد و به‌قدرت نمایی و خشونتش در داخل کشور می‌افزود. اما همین که دموکراتها روی کار می‌آمدند احساس خطر می‌کرد و می‌کوشید خودش را با سیاست دموکراتها تطبیق بدهد و در داخل کشور فضای باز سیاسی بوجود آورد. این وضع را هنگام ریاست جمهوری جان کندی در سالهای ۱۳۳۹ ـ ۱۳۴۱ و جیمی کارتر در سالهای ۱۳۵۵ ـ ۱۳۵۷ در صفحات بعد بررسی خواهیم کرد. در این میان دورهٔ پنجسالهٔ زمامداری لیندون جانسون را باید یک استثناء بر قاعده دانست چون اگر چه او به‌حزب دموکرات تعلق داشت اما در سیاست خارجی از جمهوریخواهان محافظه‌کارتر بود. از آنجایی که جانسون در تمام مدت ریاست جمهوری‌اش بشدت سرگرم جنگ ویتنام بود عملاً کاری به‌کار ایران نداشت، مضافاً که روابط شخصی و دوستانه‌ای با شاه برقرار کرده بود و نسبت به‌رژیم او نظر مساعد داشت.[۴۵]

اسناد وزارت خارجهٔ امریکا که اخیراً طبق قانون آزادی اطلاعات منتشر شده است نشان می‌دهد که پرزیدنت آیزنهاور و وزیر خارجه‌اش جان فاستردالس و بعدها پرزیدنت کندی و جانسون، همگی دربارهٔ قابلیت شاه دچار شک و شبهه بوده‌اند. همهٔ آنان در مورد توانایی شاه در ادارهٔ مؤثر ایران تردید داشته و دایماً می‌کوشیده‌اند اشتهای سیری‌ناپذیر او را برای دریافت جنگ‌افزار محدود سازند.

به‌عنوان مثال وقتی شاه در مارس ۱۹۵۶ با دالس ملاقات کرد، به‌وزیر خارجهٔ امریکا اظهار نمود که به‌عقیدهٔ او ایران بحرانی‌ترین نقطهٔ جهان امروزی است و تقاضای سالی ۷۵ میلیون دلار کمک نظامی طی سه سال آینده کرد. ولی دالس عقیده داشت این مبلغ زیاد است. آیزنهاور و دالس هر دو معتقد بودند که چون ارتش ایران هیچ‌گاه قادر نیست در برابر حملهٔ شوروی مقاومت کند، بنابراین شاه نباید یک ارتش نیرومند تأسیس کند بلکه باید به‌تضمینهای امریکا متکی باشد، زیرا هر گاه چنین تجاوزی صورت بگیرد، طبعاً به‌جنگی دامنه‌دار منتهی خواهد شد و در هر حال امریکا را درگیر خواهد کرد.

در اواخر دهۀ ۵۰ واشینگتن موافقت کرد که در کمک به‌توسعهٔ ارتش ایران کمک کند ولی هنوز کمک نظامی امریکا کمتر از انتظارات شاه بود و شکایت می‌کرد که

---

۴۵. جیمز بیل، شیر و عقاب: **روابط بدفرجام ایران و امریکا**، نشر فاخته، تهران ۱۳۷۱، صفحهٔ ۲۴۴.

کمک امریکا به‌یوگسلاوی دو برابر، به‌ترکیه سه‌برابر و به‌تایوان چهار برابر کمک به‌ایران است.

دالس در ژانویه ۱۹۵۸ بار دیگر با شاه ملاقات کرد و بلافاصله اوقات تلخی خود را با ارسال تلگرافی به‌این مضمون به‌آیزنهاور نشان داد: «شاه خودش را یک نابغهٔ نظامی می‌پندارد وزیران او در برابر وسوسه‌های نظامی‌اش قادر نیستند از عهدهٔ مسایل اقتصادی آتی ایران برآیند.» دالس پیشنهاد کرد که آیزنهاور شاه را با دورنمای تبادل‌نظر دربارهٔ مسایل نظامی مدرن خوشحال سازد. چندی بعد آیزنهاور ضمن ملاقات با شاه در واشینگتن همین کار را کرد. او به‌شاه خاطرنشان ساخت که «نگهداری این همه نیرو برای یک جنگ محدود ممکن است از نظر اقتصادی مخالف منظور او باشد».[۴۶]

۱۱. موافقتنامهٔ دفاعی با امریکا یا عهدنامهٔ عدم تجاوز با شوروی؟

به‌دنبال بحران ناشی از ملی شدن کانال سوئز که منجر به‌عقب‌نشینی انگلستان از خاورمیانه گردید، ایالات متحد با استفاده از انزوای شوروی متعاقب بحران مجارستان، بشدت به‌وسوسه افتاد که سراسر خاورمیانه را با چاههای نفت آن زیر سلطهٔ خود در آورد و نگذارد این منطقهٔ حیاتی تحت نفوذ ابرقدرت دیگر قرار گیرد. انگلستان نیز که تصمیم گرفته بود سیاست سنتی خود را در خاورمیانه تغییر دهد، امریکا را در این کار تشویق می‌کرد و با توجه به‌وابستگی روزافزونش به‌ایالات متحد می‌خواست «متحد ممتاز» امریکا باقی بماند و نقش دوم را در خاورمیانه داشته باشد، با این امید که در موارد مقتضی بتواند از درون در سیاست آن کشور اعمال نفوذ کند. لذا واشینگتن ابتدا دکترین آیزنهاور را مطرح کرد و سپس امضای موافقتنامه‌های دفاعی دوجانبه را به‌ایران و پاکستان و ترکیه پیشنهاد نمود.

طرح موافقتنامه‌ای که از جانب دولت ایالات متحد امریکا در اختیار مقامات

۴۶. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، صفحهٔ ۹۴ ـ ۹۷.

ایران و ترکیه و پاکستان گذاشته شد به این شرح بود:

دولت شاهنشاهی ایران و دولت متحد امریکا:

نظر به‌اینکه مایلند اعلامیه‌ای را که در تاریخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۸ در لندن به‌آن ملحق شده‌اند مورد اجرا گذارند.

نظر به‌اینکه به‌موجب ماده اول پیمان همکاری متقابل که در بغداد در تاریخ ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ به‌امضا رسیده امضاکنندگان موافقت کرده‌اند که برای امنیت و دفاع خود اشتراک مساعی نمایند و همچنین چون به‌شرح مندرج در اعلامیه مذکور در فوق دولت کشورهای متحد امریکا به‌منظور صلح جهانی قبول کرده است که با دولتهایی که اعلامیه مذکور را برای امنیت و دفاع کشور خود امضا کرده‌اند اشتراک مساعی نماید.

با ملاحظه اینکه در اعلامیه فوق اعضاء پیمان همکاری متقابل که اعلامیه را امضا کرده‌اند تصمیم خود را در حفظ امنیت دسته‌جمعی و مقاومت در مقابل تجاوز مستقیم و غیر مستقیم تأیید نموده‌اند.

به‌علاوه نظر به‌اینکه دولت کشورهای متحد امریکا در کارهای کمیته‌های عمده پیمان همکاری متقابل که در بغداد در تاریخ ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ به‌امضا رسیده پیوستگی دارد.

نظر به‌علاقه به‌تحکیم صلح بر طبق اصول منشور ملل متحد.

نظر به‌اینکه دو دولت حق خود را در اشتراک مساعی برای امنیت و دفاع خود طبق ماده ۵۱ مشور ملل متحد تأیید می‌نمایند.

نظر به‌اینکه دولت کشورهای متحد امریکا حفظ استقلال و تمامیت کشور شاهنشاهی ایران را برای منافع ملی خود و صلح جهانی امر حیاتی تشخیص می‌دهد.

نظر به‌اینکه اختیاراتی را که کنگره کشورهای متحد امریکا برای دادن مساعدتهای مقتضی به‌موجب قانون امنیت مشترک مصوب سال ۱۹۵۴ و اصلاحات آن و همچنین به‌موجب قطعنامه مشترک برای ایجاد صلح و ثبات در خاورمیانه به‌رئیس جمهوری امریکا داده است به‌رسمیت می‌شناسند.

نظر به‌اینکه موافقتنامه‌های مشابهی بین دولت امریکا و دولت ترکیه و دولت پاکستان جداگانه منعقد شده است.

به‌شرح زیر موافقت می‌کنند:

۱ ـ دولت شاهنشاهی ایران مصمم است که در مقابل تجاوز مقاومت کند. در صورت تجاوز به‌کشور ایران دولت کشورهای متحد امریکا طبق قانون اساسی امریکا اقدامات مقتضی راکه شامل استفاده از نیروی نظامی خواهد بود به‌طوری که مورد توافق طرفین باشد و به‌شرح مندرج در قطعنامه مشترک برای ایجاد صلح و ثبات در خاورمیانه به‌منظور مساعدت با دولت شاهنشاهی ایران برحسب درخواست آن دولت به‌عمل خواهد آورد.

۲ ـ دولت کشورهای متحد امریکا طبق قانون امنیت مشترک مصوب سال ۱۹۵۴ و اصلاحات آن و قوانین مربوطه کشورهای متحد امریکا و طبق قراردادهای مربوطه که بین دولت ایران و دولت کشورهای متحد امریکا تاکنون بسته شده یا بعد از این بسته خواهد شد بار دیگر تأیید می‌کند که به‌مساعدتهای نظامی و اقتصادی به‌نحوی که دولت ایران و دولت کشورهای متحد امریکا توافق کنند برای کمک به‌دولت ایران در حفظ استقلال ملی و تمامیت خود و پیشرفت مؤثر اقتصاد آن کشور ادامه خواهد داد.

۳ ـ دولت شاهنشاهی ایران تعهد می‌کند که این گونه مساعدتهای نظامی و اقتصادی راکه دولت کشورهای متحد امریکا به‌عمل می‌آورد به‌نحوی که با منظورها و مقاصدی که دول امضاکننده اعلامیه لندن مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۸ مقرر داشته‌اند موافق باشد و به‌منظور ایجاد وسیلهٔ مؤثر برای توسعهٔ اقتصاد کشور ایران و حفظ استقلال و تمامیت آن کشور مورد استفاده قرار دهد.

۴ ـ دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد امریکا با سایر دولی که به‌اعلامیه لندن مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۸ پیوستگی دارند به‌منظور تهیه و شرکت در اقدامات دفاعی که طرفین آن را مطلوب تشخیص دهند به‌شرط موافقت با سایر شرایط مندرج در این موافقتنامه اشتراک مساعی خواهند نمود.

۵ ـ مواد این موافقتنامه فعلی در اشتراک مساعی که در دولت به‌شرح پیش‌بینی شده در قراردادهای بین‌المللی با ترتیبات دیگر به‌عمل خواهند آورد مؤثر نخواهد بود.

۶ ـ این موافقت از تاریخ امضای آن مجرا است و تا مدت یک سال پس از وصول یادداشت کتبی از هر یک از دو دولت مبنی بر اینکه قصد دارند به‌آن خاتمه دهند به‌قوت خود باقی خواهد بود.

مذاکره دربارهٔ موافقتنامهٔ مزبور چند ماه به‌طول انجامید و امریکاییها در امضای آن دست به‌دست می‌کردند. در خلال این احوال، دولت شوروی در ۹ آبان ۱۳۳۷ یادداشت اعتراض‌آمیزی در این خصوص تسلیم وزارت خارجهٔ ایران کرد. دولت ایران پاسخ داد که در عین حال که خاک خود را مبدأ حمله و تجاوز علیه شوروی قرار نخواهد داد، ایران کشوری است آزاد و مستقل و با هر دولتی بخواهد هرگونه قراردادی که با منشور ملل متحد مباینت نداشته باشد، منعقد می‌کند. با این همه شاه به‌منظور تکان دادن امریکاییها و تسریع در امضای موافقتنامهٔ دفاعی که به‌نظرش موقعیت او را تثبیت و تضمین می‌کرد از شورویها خواست که هیئتی را برای مذاکره دربارهٔ انعقاد عهدنامهٔ عدم تجاوز بین دو کشور به‌تهران بفرستند. دولت شوروی نیز وقت را تلف نکرد و هیئتی را به‌ریاست ولادیمیر سمیونوف قائم‌مقام وزیر خارجه و عضویت آلکسی پاولوف مدیر کل امور خاورمیانه و نیکلائی پگوف عضو کمیتهٔ مرکزی که به‌جای لاورنتیف به‌سفارت شوروی در تهران منصوب شده بود به‌تهران فرستاد. هیئت شوروی پیشنهادی دربارهٔ انعقاد عهدنامهٔ دوستی و عدم تجاوز بین دو کشور به‌مدت پنجاه سال تسلیم ایران کرد. طرح مزبور شامل اصول مصوبهٔ کنفرانس باندونگ و نیز تعهد طرفین به‌این بود که خاک خود را برای تأسیس پایگاه نظامی و فرودگاه در اختیار دولت ثالثی قرار نداده و اجازه ندهند قوای هیچ کشور ثالثی در خاک آنها اقامت کند. در مقابل، دولت شوروی آمادگی خود را برای کمک به‌ایران در زمینه‌های مختلف کشاورزی و صنعتی و اجتماعی و فرهنگی اعلام می‌داشت. طبق اظهارنظر مقامات شوروی، دولت ایران ضمن مذاکرات، اهمیت زیادی به‌لغو مواد ۵ و ۶ عهدنامهٔ ۱۹۲۱ ایران و شوروی می‌داد و وعده می‌داد که اگر چنین شرطی پذیرفته شود ایران با امریکا یا هیچ کشور دیگر موافقتنامهٔ نظامی علیه شوروی امضا

نخواهد کرد. دولت شوروی پاسخ داده بود در این صورت بهتر است ایران از سنتو خارج شود، اگر چه دولت شوروی اصراری به‌این کار ندارد.[۴۷]

اظهارات علی اصغر حکمت وزیر امور خارجه در جلسهٔ ۲۵ بهمن ۱۳۳۷ مجلس سنا قدری با روایت فوق متفاوت بود. از اظهارات حکمت چنین مستفاد می‌شد که ابتکار این مذاکرات با شورویها بوده است اما مسؤولیت شکست را هم به‌گردن شورویها می‌انداخت و می‌گفت: «آنها اصرار داشتند ایران از سنتو خارج شود و با امریکا قرارداد دفاعی نبندد. اما ما زیر بار نرفتیم و گفتیم ما کشور مستقلی هستیم و آزادیم با هر کشوری که بخواهیم قرارداد ببندیم.»[۴۸]

از این گفته‌های ضد و نقیض معلوم می‌شود مخالفت شورویها با لغو مواد ۵ و ۶ عهدنامهٔ ۱۹۲۱ و مخالفت ایرانیان با خروج از پیمان سنتو و امضا نکردن موافقتنامهٔ نظامی با امریکا موجب شکست مذاکرات شده است.

همین که خبر مذاکرات ایران و شوروی به‌اطلاع امریکاییها رسید بی‌درنگ دریاسالار رادفورد رئیس ستاد مشترک خود را به‌ایران فرستادند که به‌مقامات ایرانی هشدار دهد در صورت پذیرفتن پیشنهادهای شوروی از موافقتنامهٔ دفاعی با امریکا محروم خواهند شد. دولت ایران با شتاب فراوان پیشنهادهای شوروی را رد کرد و هیئت روسی در ۲۲ بهمن تهران را ترک گفت. در عوض دولت ایالات متحد نیز شتاب ورزید و در ۱۴ اسفند ۱۳۳۷ (۵ مارس ۱۹۵۹) موافقتنامهٔ در آنکارا توسط سرلشکر حسن ارفع سفیر ایران و فلچروارن سفیر امریکا به‌امضا رسید.

به‌محض اینکه قانون مربوط به‌موافقتنامه فوق به‌تصویب مجلسین رسید و مبادله شد، دولت ایران به‌چند سفارتخانهٔ مهم خود در خارج یک بخشنامهٔ سری صادر کرد که چون احتمال می‌رود خاک ایران مورد حملهٔ ناگهانی قرار بگیرد و دولت فرصت کمک طلبیدن از امریکا را نداشته باشد، لذا در چنین وضعیتی بدون اتلاف وقت یادداشتی به‌این مضمون به‌سفارت امریکا در محل بفرستند: «نظر به‌اینکه خاک ایران مورد تجاوز قرار گرفته و تمامیت و استقلال کشور ایران در خطر است، برطبق مادهٔ یک موافقتنامهٔ همکاری بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد امریکا که در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۳۷ در آنکارا به‌امضا رسیده است، سفارت

۴۷. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۲۹۵.
۴۸. همانجا، صفحهٔ ۲۹۶.

کبرای شاهنشاهی در... به‌موجب مأموریتی که از طرف دولت متبوع خود دارد دخالت نیروهای نظامی کشورهای متحد امریکا را برای دفاع از حقوق و تمامیت و استقلال ایران تقاضا می‌نماید.»[۴۹] بخشنامهٔ مزبور تا زمان انقلاب در ایران همچنان به‌قوت خود باقی بود.

هر چند ترکیه و پاکستان نیز موافقتنامه‌های دفاعی مشابهی با امریکا امضا کرده بودند، اما تنها ایران مورد حملات تبلیغاتی شدید شوروی قرار گرفت. به‌محض شکست مذاکرات و مراجعت هیئت شوروی از ایران، خروشچف در نطقی که در ۲۸ بهمن ۱۳۳۷ (۱۷ فوریه ۱۹۵۹) ایراد کرد، رژیم شاه را به‌باد حملهٔ شدید گرفت و به‌تفصیل روایت شورویها را تکرار کرد و گفت: «شاه خودش به‌ما پیشنهاد انعقاد عهدنامه کرد و سپس زیر فشار امریکا و انگلیس و ترکیه آن را رد کرد.» وی افزود: «قرارداد با امریکا خاک ایران را مبدل به‌یک پایگاه نظامی امریکایی خواهد کرد.» آنگاه خروشچف به‌حملهٔ شخصی به‌شاه پرداخت و او را «عروسک امریکاییها» نامید. خروشچف در نطقی که در شهر تولا ایراد کرد، گفت: «راستی شاه ایران از کی می‌ترسد؟ مسلماً از ما نمی‌ترسد بلکه از مردم خودش می‌ترسد. روشن است که او از ثبات رژیمش مطمئن نیست و به‌همین جهت پولهایش را در ایران خرج نمی‌کند بلکه در انگلیس سرمایه‌گذاری می‌کند. او بشدت از وقایع عراق ناراحت شده است. شاه ایران بیش از هر چیز از ملت خودش وحشت دارد و با امضای قرارداد نظامی با امریکا می‌خواهد مطمئن شود که قوای امریکا تخت و تاجش را حفظ خواهند کرد».[۵۰]

خروشچف در ۱۴ اسفند ضمن سخنرانی دیگری دربارهٔ روابط شوروی با عراق و جمهوری عربی متحده یک بار دیگر انعقاد موافقتنامهٔ نظامی بین ایران و امریکا را محکوم کرد و به‌ترس شاه از ملت ایران یا به‌قول او «خرابکاران داخلی» اشاره کرد و آن را علت اصلی امضائ موافقتنامه دانست و افزود: «هیچ نیروی خارجی کسی را از

---

۴۹. بخشنامهٔ به‌کلی سری شمارهٔ ۸۸۴۸ مورخ ۱۳۳۸/۷/۳ وزارت امور خارجه که به‌موجب بخشنامهٔ شمارهٔ ۴۱۵۰/دب مورخ ۲۵۳۶/۸/۸ مورد تأیید قرار گرفت و دستور داده شد سفرای ایران آن را در محل مطمئنی نگاهداری نموده رسماً تحویل جانشین خود بدهند و او هم بنوبت خود پس از اطلاع از تعلیمات مندرج در نامه آن را ضبط کند.

۵۰. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۲۹۹.

دست ملت خودش نجات نخواهد داد.»[۵۱] دولت ایران به‌عنوان واکنش به‌حملات خروشچف مواد ۵ و ۶ عهدنامهٔ ۱۹۲۱ را به‌طور یک‌جانبه لغو کرد. به‌عقیدهٔ دولت ایران منظور از این دو ماده جلوگیری از تهدید قوای ضد انقلابی تزاری بوده که در سالهای ۱۹۲۰ می‌خواسته‌اند خاک ایران را پایگاه عملیات خود علیه شوروی قرار بدهند و نامه‌ای هم در این زمینه از روتشتاین نخستین وزیر مختار شوروی در ایران در دست دارد.[۵۲]

در هر حال در ۱۱ اسفند ۱۳۳۷، یعنی سه روز پیش از امضای موافقتنامهٔ نظامی با امریکا، معاون وزارت امور خارجه ایران اعلام داشت که مواد ۵ و ۶ عهدنامهٔ ۱۹۲۱ «کهنه شده و دیگر قابل اجرا نیست.»[۵۳] روزنامهٔ پراودا در شمارهٔ ۱۵ مارس خود پاسخ داد که کلیهٔ مواد عهدنامه کماکان به‌قوت خود باقی است و ایران نمی‌تواند یک‌جانبه آنها را لغو کند.[۵۴] پاسخ رسمی شوروی در یادداشت ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۸ (۱۴ مه ۱۹۵۹) از طرف وزارت خارجهٔ شوروی به‌کاردار ایران در مسکو تسلیم شد. یادداشت مزبور در ابتدا به‌اجازه‌ای که دولت ایران به‌کشورهای امریکا و انگلستان و ترکیه و پاکستان داده بود که از قلمرو هوایی‌اش برای مانورهای نظامی استفاده کنند اعتراض می‌کرد و سپس عین مواد ۵ و ۶ عهدنامهٔ ۱۹۲۱ را نقل می‌کرد تا توجه ایران را به‌تعهداتی که به‌عهده گرفته است جلب نماید.

حملات شخصی خروشچف به‌شاه با گسترش مبارزهٔ تبلیغاتی شوروی علیه رژیم ایران افزایش یافت. رهبر شوروی در ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۹ (۲۲ تیر ۱۳۳۸) نامه‌ای برای شاه فرستاد و ضمن آن به‌انعقاد موافقتنامهٔ نظامی با امریکا اعتراض و ادعا کرد که ایران قصد دارد پایگاههای پرتاب موشک در خاک خود تأسیس کند.[۵۵] شاه در ۱۱ مرداد (دوم اوت) پاسخ داد که «موافقتنامه جنبهٔ دفاعی دارد و افزود ما آماده‌ایم تأکید کنیم که هیچ دولتی از ما پایگاه، بویژه پایگاه پرتاب موشک نخواسته است و اجازه نخواهیم داد پایگاههای موشکی هیچ دولتی در خاک ایران تأسیس شود».[۵۶]

---

۵۱. همانجا.
۵۲. مجموعهٔ عهدنامه‌های ایران، جلد ۲، وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۵۰.
۵۳. روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳ اسفند ۱۳۳۷.
۵۴. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۰۱.
۵۵. همانجا، صفحهٔ ۳۰۱.
۵۶. همانجا.

در مقابل حملات کوبندهٔ شوروی، دولت ایران خود را در پناه حمایت امریکا و سنتو قرار داده بود. در اعلامیهٔ شورای وزیران سنتو که از ۱۵ تا ۱۷ مهر ۱۳۳۸ (۷ تا ۹ اکتبر ۱۹۵۹) تشکیل شد، دولتهای عضو از حملاتی که از جانب مطبوعات شوروی و رادیوی «صدای ایران» که گویا فرستندهٔ آن در قفقاز قرار داشت به‌رژیم ایران صورت می‌گرفت، ابراز تأسف کردند. به‌نظر رژیم ایران سفر کوتاه پرزیدنت آیزنهاور به‌تهران در بحبوحهٔ مبارزهٔ تبلیغاتی شوروی در ۲۲ آذر ماه ۱۳۳۸، به‌منظور اعلام پشتیبانی وی از ایران انجام گرفت. در واقع رژیم شاه می‌ترسید که مذاکراتی که بین دو ابرقدرت آغاز شده بود به‌توافقی به‌ضرر او بینجامد. استقبال باشکوهی که در تهران از آیزنهاور بعمل آمد و خط سیر او را از فرودگاه مهرآباد تا شهر با قالی مفروش کرده بودند، بیانات او در جلسهٔ مشترک مجلسین و سایر قراین نشان می‌داد که منظور از این دیدار تقویت روحیهٔ شاه در برابر حملات شوروی است. آیزنهاور هنگام ورود به‌تهران «از نقش حیاتی ایران در دفاع از جهان آزاد و آیندهٔ طلایی که در انتظار ایران و ملت آن در سایهٔ صلح و عدالت می‌باشد» سخن گفت. رئیس جمهوری امریکا در بیاناتش در جلسه مشترک مجلسین گفت: «شما بی‌آنکه سر خم کنید قوی‌ترین حملهٔ تبلیغاتی را تحمل کرده‌اید، در همان حال که مشغول کار و بهبود سطح زندگی ملت خود بوده‌اید. ما نمی‌توانیم تلاشهای مشترک خود را برای ساختن سدهایی از قبیل سازمان پیمان مرکزی علیه خطر دایمی تجاوز و خرابکاری متوقف سازیم.»[۵۷] در اعلامیهٔ مشترکی که در پایان این سفر یک روزه منتشر شد قید شده بود که «رهبران دو کشور دربارهٔ اتحادیهٔ سنتو گفتگو کرده و اهمیت آن را در حفظ ثبات و امنیت منطقه مورد تأیید قرار داده و سودمند بودن موافقتنامهٔ دوجانبه را شناخته‌اند.»[۵۸]

تدارک انتخابات دورهٔ بیستم مجلس از بهمن ماه ۱۳۳۸ آغاز شد و شاه با اطمینان از اینکه نظام دو حزبی خواهد توانست ناآرامیهای مردمی را فرو نشاند و این ناآرامیها را مرتبط با انتخابات در ترکیه و کره می‌دانست، اعلام کرد که انتخابات کاملاً آزاد خواهد بود. اما به‌طور خصوصی در اسفند ماه آن سال به‌سفیر امریکا اظهار داشت که در انتخابات اعمال نفوذ خواهد شد و بزودی به‌ساواک دستور داد که انتخاب نامزدهای مورد نظرش را تضمین کند. مدت کوتاهی پس از شروع

۵۷. همانجا، صفحهٔ ۳۸۵.
۵۸. همانجا، صفحهٔ ۲۸۵.

رأی‌گیری، فهرستی از نامزدهایی که قرار بود انتخاب شوند به‌سفارت امریکا نشان داده شد که حاکی از آن بود که حزب ملیون ۱۳۰ کرسی از ۲۰۰ کرسی مجلس را خواهد برد و تنها ۴ نامزد مستقل برنده خواهند شد که هیچ یک از نامزدهای جناح مخالف در میان آنها نیست. همین که قضیه فاش شد، فریادهای اعتراض از هر سو برخاست و سرانجام انتخابات در ۵ شهریور ۱۳۳۹ باطل شد و روز بعد دکتر اقبال از نخست‌وزیری استعفا کرد.[۵۹]

وقتی مهندس جعفر شریف امامی به‌نخست‌وزیری رسید، انتظار می‌رفت از شدت بحران روابط ایران و شوروی کاسته شود. شورویها سقوط حکومت اقبال را «ضربه‌ای به‌رژیم شاه» و دلیل ماهیت رسوای انتخابات مجلس دانستند تا اینکه سرانجام پگوف سفیر شوروی پس از نه ماه غیبت در ۲۳ شهریور به‌تهران بازگشت و مذاکراتی را در زمینهٔ بهبود مناسبات دو کشور با مقامات ایرانی آغاز کرد.

وزارت امور خارجهٔ ایران در ۲۶ بهمن ۱۳۳۹ تصمیم دولت را به‌اعزام یک هیئت حسن‌نیت به‌ریاست شریف امامی برای مذاکره با خروشچف اعلام داشت. وزارت خارجهٔ شوروی نیز متقابلاً اعلامیه‌ای منتشر ساخت و ضمن آن اعلام کرد که مقامات شوروی مدتهاست که با تمایل ایران به‌اعزام هیئت حسن‌نیت موافقت کرده‌اند و منتظر ورود هیئت و بهبود مناسبات دو کشور هستند، اما دولت ایران اعلام کرده است که هیئت مزبور تا پایان انتخابات مجلسین به‌مسکو نخواهد رفت.[۶۰] سقوط حکومت شریف امامی در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۰ موجب شد که این مسافرت هرگز انجام نپذیرد.

نخست‌وزیری دکتر علی امینی اصولاً خبر از بهبود مناسبات ایران و شوروی نمی‌داد. امینی در محافل بین‌المللی به‌عنوان عاقد قرارداد کنسرسیوم شناخته می‌شد که به‌عقیدهٔ شورویها پوششی بود برای امپریالیسم امریکا در ایران. اظهارنظرهای شدیدی هم که امینی در سالهای گذشته علیه سیاست بی‌طرفی کرده بود شهرت داشت. در این هنگام بود که خروشچف جملهٔ معروف خود را به‌والتر لیپمن روزنامه‌نگار امریکایی گفت: «رژیم ایران مثل یک سیب گندیده است و ما کاری

---

۵۹. به‌احتمال قوی درز کردن این خبر به‌مطبوعات از جانب امریکاییها صورت گرفت که از اوضاع ایران راضی نبودند.
۶۰. همانجا، صفحهٔ ۳۰۲.

نداریم جز اینکه منتظر افتادن آن در دامانمان باشیم.»[۶۱]

با این وصف مطبوعات و دولت شوروی تحولات داخلی ایران و تشکیل جبههٔ ملی دوم و اعلام طرفداری‌اش از سیاست عدم تعهد را با دقت دنبال می‌کردند، گو اینکه شورویها هرگز از مصدق و هوادارانش واقعاً طرفداری نکرده بودند. به‌عنوان مثال نشریهٔ ایران نوین که در همین هنگام در شوروی چاپ شده بود هدف حکومت مصدق را در ملی کردن صنعت نفت «پیش‌برد منافع زمینداران و بورژواهای ایرانی و مقاومت در برابر گسترش جنبش دموکراتیک کارگری و دهقانی که تنها پایهٔ محکم مبارزه علیه امپریالیسم است» معرفی کرد. همچنین حکومت مصدق را در به‌کار بردن نیروهای نظامی علیه «تظاهرات دموکراتیک» و مجبور کردن حزب توده و اتحادیه‌های کارگری دموکراتیک به‌فعالیت زیرزمینی به‌باد انتقاد گرفت.[۶۲]

گرایش شدید و علنی حکومت امینی به‌امریکا و درج اخبار مربوط به‌فعالیت جبههٔ ملی در مطبوعات شوروی یک موج جدید اختلاف بین دولتین بوجود آورد. پیروزی جبههٔ ملی در برگزاری اجتماع صد هزار نفری میدان جلالیه در ۲۸ اردیبهشت و دعوت جبههٔ ملی به‌تظاهرات دیگری در ۳۰ تیر ۱۳۴۰ موجب شد که ابتدا روزنامه‌های داخلی طرفدار رژیم، دولت شوروی را به‌تحریک شورش و اغتشاش متهم کنند. در دوم مرداد نیز قدس نخعی وزیر امور خارجه، سفیر شوروی را احضار کرد و یادداشت شدیداللحنی علیه «دخالت مستقیم شوروی در امور داخلی ایران» به‌او تسلیم کرد.[۶۳] در مهر ۱۳۴۰ که ایران از طرح شش دولت غربی در اعتراض به‌آزمایشهای هسته‌ای شوروی طرفداری کرد، کار به‌جایی رسید که وزرای خارجهٔ ایران و شوروی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد علناً به‌یکدیگر حمله کردند و رادیوهای رسمی دو کشور یکدیگر را به‌باد فحش و ناسزا گرفتند. این تیرگی روابط شدید تا تابستان سال ۱۳۴۱ که مصادف با آغاز دورهٔ تنش‌زدایی بین شرق و غرب بود همچنان ادامه داشت.

۶۱. همانجا، صفحهٔ ۳۰۲.
۶۲. همانجا.
۶۳. همانجا.

۱۲. روی کار آمدن کندی و دگرگونی اوضاع ایران

انتخاب جان‌فیتز جرالد کندی به‌ریاست جمهوری امریکا در آبان ۱۳۳۹ تکان شدیدی به‌رژیم ایران داد. رژیم کودتا که با کمک جمهوریخواهان روی کار آمده بود مادام که ژنرال آیزنهاور زمام امور امریکا را در دست داشت آسوده خاطر بود. کمکهای نظامی و مالی امریکا به‌سوی ایران سرازیر بود و شاه به‌خودش اجازه می‌داد با شورویها سرشاخ شود و حتی با امریکا موافقتنامهٔ دفاعی ببندد. اما روی کار آمدن رئیس جمهور لیبرالی مثل کندی همهٔ مفروضات قضیه را به‌هم می‌ریخت به‌خصوص که رئیس جمهور جدید طرح «اتحاد برای پیشرفت» و سیاست «مرزهای نو» را عنوان کرده بود و از ملت امریکا می‌خواست که مانند پیشگامان ادوار گذشته مرزهای آسودگی وجدان و آزادی و فراخی نعمت کشورشان را به‌نقاط دوردست گسترش بدهد. «آزادی» واژه‌ای بود که پشت زمامداران ایران را به‌لرزه می‌آورد و به‌همین جهت در جریان مبارزات انتخاباتی امریکا، شاه مبالغی از طریق اردشیر زاهدی سفیرش در واشینگتن برای هزینه‌های انتخاباتی ریچارد نیکسون رقیب کندی و دوست دیرینه‌اش پرداخته بود و کندی چون پیروز شد، اولین کاری که کرد این بود که عذر اردشیر زاهدی را از واشینگتن خواست.

نامزدی جان کندی جنب و جوشی در میان آزادیخواهان ایران بوجود آورد و امیدوار شدند که ایالات متحد از آن پس از رژیم خودکامهٔ کودتا صددرصد پشتیبانی ننموده و آن را به‌تعدیل وادارد. شاه که مهارت زیادی در پیش‌بینی و تطبیق دادن خود با سیاست امریکا داشت، همزمان با انتخابات امریکا سخنرانیهایی ایراد کرد و در قالب الفاظ و وعده و وعیدهای فریبنده از «آزادی انتخابات» و «آزادی فعالیتهای سیاسی» سخن می‌گفت. در این هنگام رهبران جبههٔ ملی که بیشترشان از حبس آزاد شده یا از تبعید برگشته بودند اجتماعاتی تشکیل دادند که در تیر ماه ۱۳۳۹ به‌تأسیس جبهه ملی دوم انجامید. دکتر علی امینی نیز که در سال ۱۳۳۷ به‌دنبال مصاحبه‌ای که در واشینگتن به‌عمل آورده و اظهارنظر کرده بود که بهتر است درآمد

کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه در صندوقی جمع‌آوری و به‌نسبت جمعیت کشورهای مزبور بین آنان تقسیم شود، مورد غضب شاه قرار گرفته و احضار شده بود، گروه مخالفی برای نظارت بر آزادی انتخابات تشکیل داد. جریانات سیاسی ایران با توجه به‌نقش علی امینی در این دوره و ارتباط وی با شخص پرزیدنت کندی و پیروزی دموکراتها و شکست نیکسون منجر به‌ایجاد جوی به‌زیان شاه و به‌سود علی امینی گردید.

مقامات امریکایی برای شاه روشن ساخته بودند که امینی را بهترین نامزد برای نخست‌وزیری می‌دانند، هر چند ظاهراً به‌طور صریح وی را برای انتصاب امینی تحت فشار قرار نمی‌دادند. حتی شایع بود پرداخت مبلغ ۳۵ میلیون دلار کمک بلاعوض امریکا را مشروط به‌انتصاب امینی کرده‌اند. چندین سال بعد آرمین مایر سفیر اسبق امریکا در ایران ضمن کنفرانس «ایران در سالهای دهه ۸۰» گفت: «در سال ۱۹۶۱ پرزیدنت کندی روی نخست‌وزیری شخص به‌خصوصی در ایران تکیه کرده بود».

در اواخر اسفند ۱۳۳۹ کندی آورل هریمن نمایندهٔ ویژهٔ خود را به‌تهران فرستاد تا به‌شاه بگوید که اصلاحات اجتماعی در ایران ضروری است و در انجام آن نباید تأخیر شود. این در واقع همان طرح «اتحاد برای پیشرفت» کندی برای جلوگیری از قیامهای مردمی در جهان سوم بر ضد امریکا بود که در ایران به‌صورت اصلاحات ارضی و «انقلاب سفید» و سپس در شیلی تحت عنوان «اتحاد برای آزادی» به‌منظور جلوگیری از پیروزی سالوادور آلنده در انتخابات عمومی سال ۱۹۶۴ به‌مرحله اجرا گذاشته شد.

از نخستین روزهای سال ۱۳۴۰ تظاهرات و ناآرامیهای فزاینده‌ای در تهران روی داد و در ۱۲ اردیبهشت معلمین پایتخت در اعتراض به‌شرایط کار و کمی حقوق خود اعتصاب کردند و در میدان بهارستان به‌تظاهرات پرداختند. مأموران انتظامی به‌آنها تیراندازی کردند و در نتیجه یک تن از معلمین به‌قتل رسید. این امر به‌تظاهرات مخالف دامن زد، شریف امامی در ۱۶ اردیبهشت از نخست‌وزیری استعفا داد و دو روز بعد علی امینی نخست‌وزیر شد.

نخست‌وزیر جدید بلافاصله از شاه خواست که مجلس بیستم را که در نتیجه انتخابات رسوای زمستانی ۱۳۳۹ تشکیل شده بود، منحل کند. سپس تعدادی از

سران فاسد ارتش از جمله سپهبد حسین آزموده دادستان نظامی مخوف مشهور به «آیشمن ایران» را به‌زندان افکند و سپهبد تیمور بختیار جلاد سازمان امنیت را تبعید کرد. آنگاه به‌غیر نظامیان پرداخت و تعدادی از بلندپایگان مشهور به‌هواداری انگلیس را برکنار و بازداشت کرد که معروفترین آنان ابوالحسن ابتهاج مدیر عامل سابق سازمان برنامه بود که به‌اتهام حیف و میل ۶۹ میلیون دلار از کمکهای امریکا تحت تعقیب قرار گرفت. منظور دکتر امینی از این اقدامات خارج ساختن ارتش و دستگاه دولت از کنترل هواداران انگلیس بود تا به‌دیگران بفهماند که باد از کدام سمت می‌وزد.

امینی در ابتدای زمامداری خود از امریکا یک وام درازمدت هفتصد و پنجاه میلیون دلاری خواست ولی واشینگتن پرداخت وام را موکول به‌اجرای برنامهٔ اصلاحات ارضی مورد نظرش نمود. دکتر امینی از آلمان فدرال دویست میلیون مارک وام خواست. اما آلمانیها نیز پرداخت این مبلغ را موکول به‌نظارت دقیق در خرج آن کردند. در مرداد ۱۳۴۰ چستر بولز معاون وزارت خارجهٔ امریکا به‌تهران آمد و مذاکرات همه‌جانبه‌ای با شاه و امینی انجام داد و سرانجام زمینه برای اصلاحات ارضی فراهم شد. امریکا نیز قرار شد ۳۵ میلیون دلار کمک مالی خود را به‌اقساط بپردازد.

در این هنگام سه جناح سیاسی در ایران وجود داشت: شاه و زعمای رژیم، دکتر امینی و دارودسته‌اش، و بالاخره جبههٔ ملی. دکتر امینی یکی از یاران دیرینهٔ دکتر مصدق را که عضو جبههٔ ملی نبود اما رئیس کمیته اجرایی «جمعیت همکاری با کشورهای آسیایی و افریقایی» بود، یعنی مهندس غلامعلی فریور را در حکومت خود به‌وزارت صنایع و معادن برگزید. جمعیت مزبور اعلامیه‌ای صادر کرد و خواستار بی‌طرفی و عدم تعهد ایران گردید. فریور به‌عنوان اظهارنظر شخصی گفت که اگر ایران مانند هند سیاست عدم تعهد را در پیش بگیرد، موقعیت بین‌المللی بهتری کسب خواهد کرد.

دکتر امینی مذاکراتی را هم برای تشکیل یک حکومت ائتلافی با سران جبههٔ ملی آغاز کرد. جبههٔ ملی در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ تظاهرات عظیمی در میدان جلالیه ترتیب داد که مورد استقبال شدید مردم قرار گرفت و بیش از صد هزار نفر در آن شرکت کردند. در این میتینگ یکی از سران جبههٔ ملی خواستار خروج ایران از پیمان

سنتو و لغو قرارداد کنسرسیوم و آزادی انتخابات و اتخاذ سیاست عدم تعهد گردید. جبههٔ ملی می‌خواست تظاهرات دیگری در سالروز ۳۰ تیر ترتیب بدهد. اما شاه دیگر نتوانست تحمل بکند و جلو آن را گرفت و خودش در سالروز ۲۸ مرداد میتینگی در دوشان‌تپه ترتیب داد و طی نطق شدیداللحنی با خواسته‌های جبههٔ ملی و همچنین با گفته‌های دکتر امینی دایر بر اینکه مملکت ورشکسته است و اوضاع اقتصادی وخیم است به‌مخالفت پرداخت.[۶۴]

در اول بهمن ۱۳۴۰ چتربازان شاه به‌دانشگاه تهران هجوم بردند و با سرنیزه به‌دانشجویان طرفدار جبههٔ ملی که خواستار آزادی انتخابات بودند حمله‌ور شدند و این حمله موجب مجروح شدن پانصد تن و نقص عضو عدهٔ زیادی شد. دکتر احمد فرهاد رئیس دانشگاه در نامهٔ اول بهمن خود به‌نخست‌وزیر نوشت:

«من هیچ گاه ندیده و نشنیده‌ام که تا این حد بی‌رحمی، سادیسم، خشونت و خرابکاری از جانب قوای دولتی اعمال شود. بعضی از دختران را سربازان در تالارهای درس دانشگاه ازالهٔ بکارت کردند و صحنه‌هایی نظیر هجوم قشون وحشی به‌خاک دشمن را در نظر مجسم ساختند».[۶۵]

پس از این حادثه، مذاکرات دکتر امینی با جبهه ملی با شکست روبرو شد و بکلی قطع گردید.

شاه و جناح انگلیسی هیئت حاکمه که اصولاً با هرگونه سازشی با جبهه ملی مخالف بودند و ورود مجدد جبهه ملی را به‌صحنهٔ سیاست به‌منزلهٔ عقب‌نشینی خود تلقی می‌کردند، با اجرای این مانوور که در واقع به‌دستور شاه و به‌دست ارتش صورت گرفته بود، آن را به‌نام امینی تمام کردند و در نتیجه‌باعث‌شدندکه موقعیت نخست‌وزیر به‌مقدار زیادی تضعیف و زمینهٔ برکناری‌اش فراهم شود.

در این هنگام روابط ایران با ایالات متحد امریکا به‌صورت ابهام‌آمیزی درآمده بود. دولت امریکا قطع برنامه کمکهای بلاعوض مالی و پایان برنامهٔ اصل ۴ را اعلام داشته، از پرداخت اقساط ۳۵ میلیون دلار موعود به‌امینی خودداری ورزیده و کلیهٔ

---

۶۴. روزنامهٔ **کیهان**، ۲۹ مرداد ۱۳۴۰.

۶۵. افراسیابی، **اثر یاد شده**، صفحهٔ ۱۴۳ ـ ۱۴۴.

مستشاران اصل ۴ و تعدادی از مستشاران نظامی امریکایی ایران را ترک کرده بودند. شاه به‌منظور یکسره کردن اوضاع و تعیین تکلیف خود با امینی که چندان از وی حرف شنوی نداشت و یک برنامه اصلاحات ارضی نسبتاً تند و جامع را می‌خواست به‌موقع اجرا بگذارد که ممکن بود شامل املاک سلطنتی هم بشود، در فروردین ماه ۱۳۴۱ عازم لندن و واشینگتن گردید.

انگلیسیها اصولاً از سیر رویدادهای دو سال اخیر ایران و دگرگونی اوضاع آن خشنود نبودند و این همه دخالتهای امریکا را در امور ایران نمی‌پسندیدند. لذا به‌شاه توصیه کردند سیاست نزدیکی با شوروی را در پیش بگیرد و مرزهای ایران و شوروی را تبدیل به «مرز صلح و دوستی» بکند، یکی از مهره‌های سرسپردهٔ خودشان را به‌جای امینی به‌نخست‌وزیری منصوب کند و به‌امریکاییها بگوید که خود او به‌جای امینی اصلاحات مورد نظر آنها را انجام.خواهد داد.

چهارمین سفر شاه به‌واشینگتن در اواخر فروردین ۱۳۴۱، در واقع بسیار حساس و سرنوشت‌ساز بود و در رویدادهای بعدی ایران تأثیر فراوان داشت. زیرا اصولاً پرزیدنت کندی از شاه و طرز حکومت وی خوشش نمی‌آمد و رغبتی به‌مذاکره و تفاهم با او نشان نمی‌داد. به‌همین جهت هنگامی که شاه وارد واشینگتن شد تا دو روز حاضر نشد او را برای مذاکره در کاخ سفید بپذیرد و بعد هم که او را پذیرفت برخوردی زننده با او کرد و نهایت بی‌اعتنایی را نمود. شاه در مذاکرات سه ساعته‌ای که سلطنت خود را در گرو موفقیت آن می‌دید، کوشید خودش را با تمام پیشنهادات و اظهارنظرهای کندی موافق نشان بدهد.

کندی از شاه خواست بخشی از هزینه‌های نظامی خود را صرف بهبود وضع اقتصادی کشور کند و ارتش دویست و چهار هزار نفری خود را در یک دورهٔ دو یا سه ساله به‌صد و پنجاه هزار نفر کاهش دهد. پذیرفتن این پیشنهاد برای شاه خیلی دشوار بود اما به‌ظاهر آن را پذیرفت تا در فرصت مناسب از زیر بار این تعهد شانه خالی کند. او به‌کندی قول داد کلیه خواسته‌هایش را عملی سازد مشروط بر اینکه از حمایت دکتر امینی دست بردارد. کندی این شرط را پذیرفت و نسخهٔ اصلاحاتی را که برای همهٔ کشورهای امریکای لاتین و جهان سوم تهیه کرده بود به‌او داد که چند ماه بعد با تبلیغات فراوان به‌عنوان «انقلاب سفید» اعلام گردید و مواد ششگانهٔ آن به‌همه‌پرسی گذاشته شد.

شاه در نطقی که در ۱۳ آوریل ۱۹۶۱ در جلسهٔ مشترک کنگرهٔ امریکا ایراد کرد، وعده داد که «در ایجاد زیربنای استوار اصلاحات اجتماعی از هیچ کوششی فروگذار نکند».[۶۶] در مراجعت به تهران نیز اعلام داشت: «از این پس قدرتهای خارجی با شخص من طرف خواهند بود».

ماحصل سفر شاه به‌واشینگتن برکناری دکتر امینی، انقلاب سفید و اصلاحات ارضی و سرکوب آزادیخواهان بود. به‌دنبال این بندوبست سیاسی که به‌بهای پانزده سال حکومت خودکامه برای ملت ایران تمام شد، دولت امریکا از پرداخت کمک مالی بیشتر به‌دولت امینی خودداری ورزید. مجموع کمکهای بلاعوض امریکا به‌دولت امینی ۶۷ میلیون دلار بود که به‌هیچ‌وجه کفاف کسر بودجه ۷۰ میلیون دلاری او را نمی‌داد و بسیار دور از انتظارش بود. امتناع دولت امریکا از پرداخت کمک مالی بیشتر، بزودی به‌سقوط دولت دکتر امینی انجامید. شاه در ۱۶ تیر ماه ۱۳۴۱ ضمن «قدردانی از زحمات خستگی‌ناپذیر و صمیمی دکتر امینی» او را از کار برکنار ساخت و نخست‌وزیری را به‌یکی از نوکران سرسپردهٔ خودش اسدالله علم سپرد که مشهور به‌هواداری از سیاست انگلیس بود. روزنامه نیویورک تایمز نوشت: «کمکی که دکتر امینی از امریکا انتظار داشت به‌او پرداخت نشد و این امر موجب سقوط دولت او گردید».[۶۷] خود امینی نیز آشکارا سقوط دولتش را تقصیر امریکاییها دانست و ادعا کرد که نرسیدن کمک مالی و قطع کمکهای نظامی امریکا ادامهٔ کار را برایش غیر ممکن ساخته بوده است.

علم در آغاز زمامداری خود مذاکراتی با سران جبههٔ ملی به‌عمل آورد و از جانب شاه به‌آنان پیشنهاد کرد در مجلس آینده ۲۵ کرسی به‌آنان واگذار شود تا به‌عنوان اقلیت سازنده در امور کشور اظهارنظر کنند. اما هیئت اجرایی جبههٔ ملی این پیشنهاد را رد کرد و خواستار آزادی انتخابات در سراسر کشور شد که طبعاً نمی‌توانست مورد موافقت شاه قرار گیرد. این امر موجب گردید که همزمان با همه‌پرسی «انقلاب سفید» یک بار دیگر سران جبههٔ ملی به‌زندان بیفتند و قطعاً به‌دوران فضای باز سیاسی پایان داده شود. کلیهٔ محدودیتهای مربوط به‌اختیارات شاه طبق قانون اساسی کنار گذاشته شد و موضوع غیر مسئول بودن شاه تا اواسط سال ۱۳۵۵ مسکوت ماند. از این پس

---

۶۶. نیویورک تایمز، ۱۴ آوریل ۱۹۶۱.

۶۷. نیویورک تایمز، ۱۹ ژوئیه ۱۹۶۲.

نخست‌وزیرانی بر سرکار آمدند که کمترین نفوذ و دخالتی در تعیین سیاست خارجی و حتی امور داخلی کشور نداشتند و در واقع شاه نخست‌وزیر خودش هم بود.

دولت ایالات متحد با رضامندی کامل از تحولاتی که در ایران روی داده بود بیش از پیش شاه را به‌عنوان «دیکتاتور مصلح» مورد حمایت قرار داد. هر چه بر قدرت شاه افزوده می‌شد، گرایش او به‌حکومت فردی و خودکامگی افزایش می‌یافت. شخصیتهای سنتی که تا حدودی جرأت گفتن حقایق ناخوشایند را به‌او داشتند به‌تدریج از صحنهٔ سیاست طرد شدند و طبقهٔ جدیدی از افراد تکنوکرات تحصیل کردهٔ امریکا و اعضای سابق حزب توده روی کار آمد که اغلب فاقد بینش سیاسی و محبوبیت در میان مردم بودند.[۶۸] محبوبیت امریکا در ایران نیز بسرعت سیر نزولی پیمود و امریکا در نظر مردم در نقش جانشین امپریالیسم کهنه‌کار انگلیس و «میراث‌خوار استعمار» ظاهر شد.[۶۹]

پروفسور کویلر یانگ وابستهٔ فرهنگی سابق سفارت امریکا در تهران و استاد زبان فارسی دانشگاه پرینستون در گزارشی که در ۱۷ آوریل ۱۹۶۵ (۲۸ فروردین ۱۳۴۴) به‌سمینار «مشکلات معاصر ایران» در دانشگاه هاروارد تسلیم کرد، نوشت:

> از سال ۱۳۳۲ به‌بعد به‌استثنای پانزده ماهی که حکومت دست دکتر امینی بود، شاه همواره تمام امور کشور را در اختیار خود داشت و اکنون نیز حکومت ایران مسئله‌ای است مربوط به‌شخص او و دیکتاتوری او. شاه با تحریف سیاست محیلانه و تزویرآمیز خود و به‌کمک هوش و به‌کار بردن

---

۶۸. از کمونیستهای سابق که در کابینه‌های بعد از کودتا سمت وزارت یا مقامات بلندپایهٔ دولتی را احراز کردند، می‌توان از اشخاص زیر نام برد:

محمد باهری، هادی هدایتی، منوچهر آزمون، کاظم ودیعی، مجید رهنما، عبدالمجید مجیدی، منوچهر تسلیمی، مهدی صفویان، دکتر شیخ الاسلام‌زاده، رسول پرویزی، منوچهر پیروز، هوشنگ منتصری، دکتر نصرالله مقتدرمژدهی، نورالدین الموتی، دکترجوادسعید، فریدون هویدا، رحمت‌الله جزنی، کیوان نراقی، عبدالرحیم احمدی، پرویز نیکخواه و... یک بار هویدا گفت: «من در کابینه‌ام هشت وزیر توده‌ای سابق دارم که با انضباط‌ترین وزرایم هستند.» ضمناً کنترل رسانه‌های گروهی و انتشارات دردست توده‌ایهای سابق قرار داشت: رادیو و تلویزیون: محمود جعفریان؛ روزنامه‌ها و مجلات: عطاءالله تدین؛ کتب و نشریات: ایرج زندپور.

۶۹. این عنوان کتابی بود که دکتر مهدی بهار عضو سابق حزب توده در مهر ماه ۱۳۴۴ به‌سفارش جناح انگلیسی هیئت حاکمه و تصویب شاه علیه امریکا نوشت که سروصدای زیادی برپا کرد.

مدام قدرت برای ایجاد خفقان توانسته است دشمنان خود را تقسیم کند و به‌جان هم بیندازد و به‌حکومت دیکتاتوری خود ادامه بدهد. او به‌زور و ضمانت ساواک حکومت می‌کند و این حکومت را به‌دست تکنوکراتهای جوان اداره می‌کند که نه‌محبوبیتی در میان مردم دارند و نه‌استقلال رأیی از خود. به‌رغم گزارشهای کوته‌بینانهٔ مطبوعات خارجی، حکومت دیکتاتوری او عمیقاً مورد نفرت مردم است. رژیم شاه در میان طبقهٔ تحصیل کرده و روشنفکر هم پایگاهی ندارد و از نظر بسیاری از آنان مشروعیت رژیم پس از حوادث ۱۳۳۲ مورد تردید است. این مخالفت به‌طور عمیق و شدید ضد امریکایی است زیرا همهٔ مردم ایران متقاعد شده‌اند که پشتیبان و ضامن دیکتاتوری شاه امریکاییها هستند و این پشتیبانی محاسبه شده است و سیاست امریکا مشخص و معین است. خلاصی از این وضع چاره‌ای ندارد جز شکافی عمیق با این رژیم ولو اینکه با اعمال زور باشد. من ادعا نمی‌کنم که روزهای حکومت شاه به‌سر رسیده است زیرا اغلب بخت با او یاری کرده است. اما می‌توان به‌درستی گفت که سالهای او شمرده شده است. یک قیام یا یک تصادم برای واژگون کردن این حکومت اجتناب‌ناپذیر است. شاید زمان خونریزی و حمله و زدوخورد و اغتشاش در ایران چندان دور نباشد. اما این واقعیت را نمی‌توان منکر شد که تندروان چپ و راست دارند در ایران با هم متحد می‌شوند و نتیجه هر چه باشد به‌نفع امریکا نخواهد بود. بنابراین برمی‌گردیم به‌اینکه بایست برنامه و روش ما در ایران تغییر یابد.[۷۰]

دولت ایالات متحد به‌جای اینکه به‌پیش‌بینهای دوراندیشانهٔ افراد خیرخواهی نظیر پروفسور کویلریانگ ترتیب اثر بدهد، «برنامه و روش» خود را در ایران تغییر نداد و طی پانزده سال بعدی سیاست خود را براساس پشتیبانی از رژیم خودکامهٔ شاه قرار داد و چشمش را به‌روی سرکوبها و اختناق آن بست تا اینکه سرانجام به‌قیام عمومی برای واژگون کردن رژیم و شکست و بی‌آبرویی امریکا انجامید.

---

۷۰. به‌نقل از جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۷، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۲.

۱۳. روابط با اسرائیل در دههٔ ۳۰

همکاری رژیم شاه با اسرائیل یک سال پس از کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد. در یکی از روزهای پائیز ۱۳۳۳ سلطان حسین سنندجی دبیردوم سفارت ایران در لندن (که بعدها مدیرکل وزارت امور خارجه و سفیر در رومانی و لهستان و تونس شد) ضمن ملاقاتی با مردخای گازیت دبیراول سفارت اسرائیل (که بعدها مدیرکل نخست‌وزیری و سپس سفیر در فرانسه شد) پیشنهاد فروش نفت ایران را کرد. گازیت بی‌درنگ موضوع را به‌دولت متبوعش گزارش داد. دو هفته بعد دو دیپلومات یکدیگر را در ضیافت ملکه الیزابت دوم در کاخ باکنیگهام دیدند. سنندجی به‌همکار اسرائیلی‌اش اطلاع داد که بزودی معاون مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران به‌لندن خواهد آمد و هرگاه اسرائیل مایل به‌خرید نفت باشد این فرصتی برای مذاکرات مقدماتی خواهد بود.

به‌دنبال این ملاقاتها لوی اشکول وزیر دارایی اسرائیل، کوزلوف رئیس سازمان نفت آن کشور را به‌لندن فرستاد. معاون مدیرعامل شرکت نفت به‌طور اصولی با فروش نفت موافقت کرد و قرار شد جزئیات معامله ضمن سفر آینده کوزلوف به‌تهران ترتیب داده شود. بسته شدن موقتی کانال سوئز به‌دنبال حمله انگلستان و فرانسه و اسرائیل به‌مصر در اکتبر ۱۹۵۶ همکاری نفتی گسترده‌تری بین دو کشور بوجود آورد. ۷۳ درصد از کالاهای وارداتی و ۷۶ درصد نفت صادراتی ایران از طریق کانال سوئز عبور می‌کرد، بنابراین ایران می‌بایست هرچه زودتر راههای جدیدی برای کشتیهای نفتکش حامل نفت خود بیابد. نظر به‌اینکه دولت شوروی به‌محض حمله اسرائیل به‌مصر مناسبات سیاسی خود را با آن دولت قطع و جلو ارسال نفت به‌کشور یهود را گرفته بود، ایران تنها جایگزین نفت شوروی بشمار می‌رفت.

در تابستان ۱۹۵۷ نمایندهٔ شرکت ملی نفت ایران وارد اسرائیل شد تا با لوی اشکول و پینهاس ساپیر وزیر بازرگانی و صنعت اسرائیل درباره فروش نفت مذاکره کند. اسرائیلیها این شخص را در خانهٔ امنی در حومهٔ تل‌آویو سکونت دادند و تعداد بسیار کمی از مقامات آن کشور با او ملاقات نمودند. پس از چند روز مذاکره، سرانجام قراردادی امضا شد که به‌موجب آن نفت ایران به‌بهای بشکه‌ای ۱/۳۰ دلار

به‌اسرائیل فروخته می‌شد. طبیعی است که قرارداد مزبور بدون دستور شاه هرگز امضا نمی‌شد. بن گوریون نخست‌وزیر اسرائیل که بشدت خوشحال بود و آن را موفقیت بزرگی برای کشورش می‌دانست، بلافاصله دستور داد یک لوله نفت ۸ اینچی بین بندر ایلات و بئرشبع احداث شود و از آنجا نفت ایران به‌وسیلهٔ کامیونهای نفتکش به‌پالایشگاه حیفا حمل گردد. لولهٔ مزبور در ظرف صد روز ساخته شد و در دسامبر ۱۹۵۷ شروع به‌کار کرد.

یک سال بعد نیازهای نفتی اسرائیل به‌علت مهاجرتهای دسته‌جمعی و پیشرفتهای اقتصادی افزایش یافت. لذا بن گوریون تصمیم گرفت لوی اشکول را به‌تهران بفرستد تا با شاه در این باره مذاکره کند. سفر اشکول به‌تهران چنان مخفی نگاه داشته شد که حتی دکتر دوریل نمایندهٔ اتاق بازرگانی اسرائیل در ایران از آن آگاه نشد. اشکول به‌همراهی کوزلوف و دکتر زِوی اینشتاین رئیس ادارهٔ ارزهای خارجی در وزارت دارایی به‌تهران آمدند و مورد استقبال سپهبد بختیار قرار گرفتند و در مهمانسرای ساواک اقامت داده شدند. پس از چند جلسه مذاکرات مقدماتی اشکول به‌حضور شاه رسید. این نخستین ملاقات یک وزیر اسرائیلی با شاه بود و ضمن آن هر دو تمایل خود را به‌گسترش روابط و تماسهای بین دو کشور ابراز داشتند. موافقت شد که اسرائیل یک لوله نفت ۱۸ اینچی احداث کند که هزینهٔ آن بالغ بر ۱۸ میلیون دلار می‌شد. لولهٔ مزبور در پایان سال ۱۹۶۰ تکمیل شد و صادرات نفت ایران به‌اسرائیل دو برابر گردید.

در همین حال تحولات خاورمیانه و نزدیکی مصر و سوریه با اتحاد شوروی شاه را متوجه اتحاد و همکاری با اسرائیل کرده بود. پیروزی برق‌آسای یهودیان در جنگ اکتبر ۱۹۵۶ این کار را تسهیل کرده و فرصتی در اختیار دولت اسرائیل گذاشته بود که نه تنها با ترکیه بلکه با ایران و اتیوپی نیز همکاری استراتژیکی برقرار کند و زمینهٔ «میثاق حاشیه‌ای» را فراهم سازد. طرح مزبور بر این اساس بود که اسرائیل و اتیوپی و ایران و ترکیه، چهار کشور غیر عرب منطقه، همگی در مخالفت با نفوذ شوروی در خاورمیانه متفق‌القول‌اند و از دخالتهای عبدالناصر در سایر کشورهای منطقه نگرانند.

همکاری بین این چهار کشور در سطوح مختلف در تابستان ۱۹۵۷ آغاز شد ولی هیچ گاه صورت اتحاد رسمی نیافت چون کشورهای مزبور ترجیح می‌دادند

روابطشان با اسرائیل محرمانه باشد، بجز ترکیه که در مارس ۱۹۴۹ اسرائیل را به‌صورت دوروژه به‌رسمیت شناخته و با آن کشور روابط دیپلوماتیک رسمی برقرار کرده بود.

روابط استراتژیکی ایران و اسرائیل به‌دنبال اعلام دکترین آیزنهاور آغاز شد که در آن رئیس جمهوری امریکا خواستار فعال شدن سیاست ایالات متحد در خاورمیانه به‌منظور جلوگیری از گسترش کمونیسم گردید. در این هنگام کارشناسان امریکایی و انگلیسی مشغول کمک به‌تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور در ایران بودند. ایالات متحد کشورهای منطقه را تشویق می‌کرد که در امور امنیتی با یکدیگر همکاری کنند و اسرائیل را نیز در جریان بگذارند. لذا در اکتبر ۱۹۵۷ سپهبد تیمور بختیار نخستین رئیس ساواک به‌پاریس رفت و خواستار ملاقات با یعقوب تسور سفیر اسرائیل در فرانسه شد. او این تقاضا را از طریق دکتر صادق صدریه دبیراول سفارت ایران به‌عمل آورد که بعدها نماینده سیاسی اسرائیل و سفیر در رومانی و عراق گردید. در این ملاقات بختیار از ارتش اسرائیل و پیروزیهایش در جنگ با مصر ستایش کرد و نگرانی خود را از اقدامات ناصر در بی‌ثبات کردن خاورمیانه ابراز داشت و به‌نام شاه پیشنهاد همکاری و مبادلهٔ اطلاعات در امور امنیتی کرد.

دولت اسرائیل از این پیشنهاد استقبال کرد و بن گوریون آن را فتح بابی برای همکاری گسترده‌تر سیاسی بین دو کشور در قارهٔ آسیا دانست. احساس اسرائیلها این بود که همکاری با ایران و ترکیه می‌تواند دشمنی هند که روابطش را با آنان فدای دوستی با مصر کرده بود، جبران کند.

دیدار بعدی در نوامبر ۱۹۵۷ بین سپهبد بختیار و ایسار هارل رئیس سابق پایگاه موساد در رم صورت گرفت. طرفین تصمیم به‌همکاری در امور امنیتی گرفتند و زمینه برای دیدارهای آینده فراهم شد. یک ماه بعد یعقوب کاروز نمایندهٔ موساد وارد تهران شد اما نظر به‌حساسیت اوضاع دو کشور تصمیم گرفتند تماسهای خود را مخفی نگاه دارند.

وحدت مصر و سوریه در فوریه ۱۹۵۸ و کودتای عراق در ژوئیه آن سال به تحکیم «اتحاد حاشیه‌ای» کمک کرد. دولتهای اردن و عراق در پاسخ به‌تحول نخستین و با کمک و تشویق ایران و ترکیه، یک اتحادیه فدرال تشکیل دادند. اسرائیل نگرانی خود را از تأسیس جمهوری عربی متحده طی نامه‌هایی به‌شاه ایران و امپراتور

اتیوپی اظهار داشت. نخست‌وزیر اسرائیل در نامهٔ خود موازنهٔ جدید قدرت در منطقه را مورد بررسی قرار داده و خطراتی که اردن و سایر کشورهای طرفدار غرب منطقه را تهدید می‌کرد، برشمرده بود. او همکاری اسرائیل با ایران را مورد ستایش قرار داده و پیشنهاد گسترش آن را کرده بود.

شاه در پاسخ موافقت کامل خود را با نظرات بن گوریون اعلام داشت و دستور داد چارچوب همکاری با اسرائیل بویژه در زمینهٔ مبادله اطلاعات گسترش داده شود. به‌دنبال این تبادل نامه‌ها تلاشهایی به‌منظور تحکیم و تقویت روابط اقتصادی بین دو کشور صورت گرفت. در این هنگام جز فروش نفت هیچ رابطهٔ بازرگانی بین دو کشور وجود نداشت. در ژانویهٔ ۱۹۵۸ دکتر زوی دوریِل به‌تهران اعزام شد تا نمایندگی اتاق بازرگانی اسرائیل را در پایتخت ایران افتتاح کند و به‌توسعهٔ روابط بازرگانی دو کشور بپردازد.

اما به‌نظر دولت اسرائیل اینها کافی نبود و نمایندهٔ اسرائیل می‌بایست محیط مساعدی برای کشورش در تهران بوجود آورد و با روزنامه‌ها و دانشگاهها ارتباط برقرار کند. لذا مایر عزری، یک یهودی ایرانی را که در ۱۹۵۰ به‌اسرائیل مهاجرت کرده بود، به‌عنوان نخستین نمایندهٔ سیاسی اسرائیل به‌تهران اعزام نمودند. مأموریت عزری رسمی نبود و هیچ گونه استوارنامه‌ای دردست نداشت و خودش را یک یهودی ایرانی که به‌میهن زادگاهش بازگشته است معرفی می‌کرد. عزری دو سال در دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران تحصیل کرده بود و بسیاری از کسانی را که اکنون در رأس مقامات سیاسی و اقتصادی ایران قرار داشتند شخصاً می‌شناخت. تسلط او به‌زبان فارسی و آشنایی‌اش با آداب و رسوم ایرانی باعث شد که ابتدا به‌عنوان وزیر مختار و سپس سفیر، پانزده سال در ایران بماند.

یکی از اشخاصی که عزری با او رابطه برقرار کرد سپهبد حاجیعلی‌کیا رئیس ادارهٔ اطلاعات ارتش بود که روابط خوبی با جامعهٔ یهودیان و موشه‌تور رئیس سازمان صهیونیستهای ایران داشت. سپهبد کیا از ستایشگران اسرائیل و طرفدار برقراری روابط دیپلوماتیک کامل با دولت یهود بود. عزری با کمک کیا توانست با دکتر اقبال نخست‌وزیر، عباس آرام وزیر امور خارجه و ارتشبد هدایت رئیس ستاد ارتش و سپهبد علوی مقدم رئیس شهربانی ملاقات کند. آنگاه عزری با موافقت گلدامایر وزیر خارجه و ژنرال لاسکوف رئیس ستاد ارتش اسرائیل سپهبد کیا را به‌اسرائیل

دعوت کرد.

سفر سپهبد کیا در اکتبر ۱۹۵۸ نخستین دیدار از سلسله دیدارهایی بود که در سالهای بعد مقامات بلندپایه از اسرائیل به‌عمل آوردند. او با مقامات عالیرتبهٔ دولت یهود ملاقات و از ژنرال هرکابی رئیس اطلاعات ارتش اسرائیل دعوت کرد که برای ایراد یک رشته سخنرانی به‌تهران بیاید. ژنرال اسرائیلی در دسامبر ۱۹۵۸ به‌تهران آمد و با شاه و فرماندهان نظامی دیدن کرد. مذاکرات وی با سپهبد کیا اساس همکاری آینده دو کشور را بنیان نهاد. وقتی هرکابی پس از ایراد پنج سخنرانی، در آخرین روز اقامتش در ایران به‌حضور شاه رسید و اوضاع خاورمیانه را تحلیل کرد، شاه نظرات او را مورد تأیید قرار داد و خواستار شد اسرائیلیها با نفوذی که در واشینگتن دارند سعی کنند حقایق منطقه را به‌امریکاییها بفهمانند. شاه افزود امریکاییها نیاز ایران را به‌جنگ‌افزار و کمک مالی دست‌کم می‌گیرند و تلویحاً از اسرائیل خواست که در این باره به‌پرزیدنت آیزنهاور فشار وارد سازد. بعدها شاه در هر ملاقاتی با رهبران اسرائیلی این تقاضا را تکرار کرد به‌طوری که ژنرال حیئم هرزوگ ــ رئیس جمهور سابق اسرائیل ــ گفت او در هر اسرائیلی یک مأمور ارتباط با واشینگتن را می‌بیند.

به‌دنبال سفر موفقیت‌آمیز هرکابی به‌ایران، شاه در دسامبر ۱۹۵۸ با افتتاح نمایندگی سیاسی ایران در تل‌آویو موافقت کرد اما به‌منظور پنهان نگاه داشتن آن قرار شد این نمایندگی به‌صورت دفتری در سفارت سویس باشد و در مکاتبات اداری «برن ۲» نامیده شود. در تابستان ۱۹۵۹ ژنرال هرزوگ رئیس جدید اطلاعات ارتش اسرائیل به‌اتفاق همسرش به‌تهران رفت و به‌حضور شاه رسید و پیشنهاد کرد بین دو کشور وابستهٔ نظامی مبادله شود. شاه مایل به‌این کار نبود با این همه روابط بین دو کشور همچنان رو به‌گسترش بود و در دسامبر ۱۹۵۹ دکتر ابراهیم تیموری از کارمندان وزارت امور خارجه به‌عنوان نماینده سیاسی ایران به‌تل‌آویو اعزام شد.

در دومین سفر سپهبد حاجیعلی کیا به‌اسرائیل در فوریه ۱۹۶۰ که با بن گوریون، لاسکوف و هرزوگ ملاقات کرد، اسرائیلها بار دیگر پیشنهاد مبادلهٔ وابسته نظامی را تکرار کردند. این بار کیا موافقت کرد و پیشنهاد کرد سرهنگ یعقوب نمرودی که یک یهودی ایرانی‌الاصل بود به این سمت منصوب شود. نمرودی قبلاً نمایندهٔ آژانس یهود در تهران بود و به‌خوبی با آداب و رسوم ایرانیان آشنایی داشت.

فعالیتهای سرهنگ نمرودی و تماسهای او با محافل نظامی باعث شد که ژنرال

هرزوگ رئیس اطلاعات ارتش اسرائیل مجدداً برای سفری ده روزه به‌تهران بیاید. او در کاخ مرمر به‌حضور شاه رسید و طی چند جلسه با ارتشبد عبدالله هدایت رئیس ستاد ارتش مذاکره کرد. او دربارهٔ مسائل گوناگون صحبت کرد و خواستار شروع روندی شد که در نهایت منجر به‌شناسایی رسمی اسرائیل از جانب ایران می‌گردید. علاوه بر همکاری میان بخشهای گوناگون نظامی، هرزوگ پیشنهاد همکاری بین صنایع نظامی دو کشور را مطرح ساخت.

اکنون شاه برخلاف توصیه دکتر اقبال تصمیم به‌شناسایی کامل اسرائیل گرفته بود. گلدامایر پیشنهاد کرد که موشه ساسون (سفیر اسرائیل در مصر در زمان سادات) به‌عنوان نخستین سفیر آن کشور در ایران تعیین شود. لذا طبق روال معمول برای این شخص از وزارت امور خارجهٔ ایران پذیرش خواسته شد. اما شاه می‌خواست قبل از موافقت با این پذیرش، از واکنش کشورهای عرب آگاه شود، لذا در ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۰ (اول مرداد ۱۳۳۹) در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی در پاسخ عبدالرحمن فرامرزی سردبیر کیهان، دربارهٔ شناسایی اسرائیل اظهار داشت: «این شناسایی سابقاً صورت گرفته و امر تازه‌ای نیست. منتها روی جریانات روز و شاید هم از لحاظ صرفه‌جویی چند سال پیش نمایندهٔ ما از اسرائیل احضار شده بود و هنوز هم برنگشته است. ولی این موضوع شناسایی چیز تازه‌ای نیست». ناصر بی‌درنگ نطق شدیداللحنی در اسکندریه ایراد کرد، به‌شاه دشنام داد و روابط خود را با ایران قطع کرد. اما جهان عرب به‌دو بخش تقسیم شد و هیچ کشوری حاضر نشد از ناصر پیروی کند. ناصر و قاسم حملات شدیدی را علیه شاه آغاز کردند و از هواداران خود خواستند که پادشاهان اردن و عربستان سعودی و لیبی را نابود کنند. در اوت ۱۹۶۰ هزاع المجالی نخست‌وزیر اردن و نه عضو کابینه‌اش در اثر بمبی که عوامل دمشق در کشوی میزش کارگذاشته بودند به‌قتل رسیدند و بیش از پنجاه تن از مقامات رسمی مجروح شدند.

این ضربه‌ای شدید به‌آبرو و حیثیت ملک حسین بود، لذا درصدد انتقام‌جویی برآمد. ملک حسین نیاز به‌این داشت که در مرزهای کشورش با اسرائیل آرامش برقرار باشد. در اوایل سپتامبر ۱۹۶۰ پادشاه اردن پیغام داد که مایل است ملاقاتی در عالیترین سطح با اسرائیلیها داشته باشد. یکی از مشاوران بن گوریون پیشنهاد کرد ملاقات بین ملک حسین و بن گوریون در کاخ سلطنتی شاه ایران در تهران صورت

بگیرد. اما بن گوریون قبلاً می‌خواست بداند در پس این تقاضای ملک حسین چه چیزی نهفته است. در ملاقاتی که میان ژنرال هرزوگ و رئیس دفتر ملک حسین در دروازه مندلباوم بیت‌المقدس صورت گرفت، معلوم شد پادشاه اردن قصد حمله به‌سوریه را دارد. این فکر مورد پسند اسرائیلیها قرار نگرفت و به‌تقاضای بن‌گوریون امریکا و انگلیس و ایران ملک‌حسین را متقاعد ساختند که از آن دست بردارد و خودش را درگیر ماجرایی که ممکن است پیامدهای پیش‌بینی نشده داشته باشد، نکند.

شاه از کمک اسرائیل به‌حفظ تاج و تخت اردن بسیار خوشحال شد و سپاسگزاری خود را با اعلام اینکه آماده است در زمینه‌های گوناگون با اسرائیل همکاری کند ابراز داشت. در این هنگام اوضاع ایران به‌علت تقلباتی که در انتخابات مجلس بیستم شده بود، دچار آشفتگی بود و اتهاماتی به‌مقامات دولتی وارد می‌شد. لذا شاه سپهبد علوی مقدم رئیس شهربانی و سپهبد کیا رئیس اطلاعات ارتش را از کار برکنار کرد. در مارس ۱۹۶۱ (اسفند ۱۳۳۹) شاه ناچار شد سپهبد تیمور بختیار رئیس ساواک را نیز معزول کند. گزارش سیا فاش ساخت که بختیار ضمن دیداری از سفارت امریکا اظهار داشته بود «شاه کنترل اوضاع را دردست ندارد» و کمک ایالات متحد را برای ساقط کردن او و احراز مقام ریاست جمهوری ایران را خواستار شده بود. بختیار در ۱۵ مارس (۲۴ اسفند) به‌کاخ سلطنتی احضار شد. او می‌دانست باید انتظار چه چیزی را داشته باشد. افراد گارد سلطنتی او را خلع سلاح کردند و سپس او را به‌دفتر کار شاه راهنمایی نمودند. سرلشکر حسن پاکروان رئیس جدید ساواک در کنار شاه ایستاده بود. شاه به‌بختیار اطلاع داد که به‌علت دزدی و فساد از کار برکنار می‌شود. او کاخی یک میلیون دلاری در جوار کاخ شاه ساخته بود. بختیار مدتی در ایران بود و به‌تحریکات علیه شاه و دولت می‌پرداخت ولی سرانجام در اواخر ۱۹۶۱ تبعید شد و به‌فعالیتهای خود علیه شاه در اروپا و سپس لبنان و عراق ادامه داد.

برکناری بختیار به‌آرام کردن اوضاع کمکی نکرد. در ۵ مه ۱۹۶۱ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۰) شریف امامی استعفای خود را از نخست‌وزیری تسلیم کرد و مایر عزری سفیر اسرائیل نخستین فردی بود که به‌دکتر علی امینی اطلاع داد که شاه قصد دارد او را به‌نخست‌وزیری بگمارد.

از این هنگام به‌بعد به‌دستور شاه به‌منظور تحریک نکردن روحانیون و مردم علیه دولت، روابط با اسرائیل حتی‌الامکان محرمانه نگاه داشته شد. شاه بیم از آن داشت که همکاری آشکارش با اسرائیل مانع از آن شود که عربستان سعودی و اردن و شیوخ خلیج فارس با او متحد شوند. امینی نخست‌وزیر و آرام وزیر امور خارجه و پاکروان رئیس سازمان امنیت و تا حدودی سپهبد عزیزالله کمال رئیس جدید اطلاعات ارتش نیز همین عقیده را داشتند. با این همه شاه در این دورهٔ حساس نیز حاضر نشد روابط خود را با اسرائیل بکلی قطع کند چون معتقد بود اسرائیل می‌تواند امریکاییان را وادار به‌دادن اسلحه به‌او بکند.

داوید بن گوریون قبل از آنکه برای دیدار پرزیدنت کندی عازم واشینگتن شود، شموئل دیون مدیرکل خاورمیانه در وزارت خارجه اسرائیل را برای مذاکره با دکتر امینی به‌تهران فرستاد. امینی تقاضای کمک اقتصادی و نظامی ایران از امریکا را به‌دیون داد تا بن گوریون با خودش به‌واشینگتن ببرد و با رئیس جمهوری جدید مطرح کند. امینی به‌دیون قول داد که به‌رغم احتیاج به‌پنهان نگاه داشتن روابط بین دو کشور، ایران در برابر فشار اعراب تسلیم نخواهد شد و روابطش را با اسرائیل قطع نخواهد کرد.

به‌دعوت ژنرال هرزوگ، سپهبد کمال در اردیبهشت ۱۳۴۰ از اسرائیل دیدن کرد و با رئیس ستاد ارتش و فرماندهان نظامی دربارهٔ همکاری آیندهٔ میان دو کشور گفت‌وگو کرد. در پاسخ، هرزوگ در ۱۳ تیر به‌تهران آمد و طی هفت روز اقامت خود با شاه، نخست‌وزیر، رئیس ساواک، رئیس ستاد ارتش و رئیس اطلاعات ارتش ملاقات و گفت‌وگو کرد.

ملاقات هرزوگ با شاه در ۱۸ تیر در کاخ سعدآباد صورت گرفت. شاه سخنان خود را با ابراز رضایت از گسترش همکاری بین دو کشور و تشکر از اینکه بن گوریون حاضر شده است تقاضاهای ایران را به‌پرزیدنت کندی تسلیم کند، آغاز کرد. ضمناً شکایت کرد جامعهٔ یهودیان امریکا به‌او در اخذ کمک از امریکا یاری نمی‌کند و خواهش کرد دولت اسرائیل از گروه فشار یهودیان در واشینگتن بخواهد که در اعطای کمکهای بیشتر امریکا به‌ایران کمک کند. شاه بشدت از پرزیدنت کندی و حکومتش انتقاد کرد و از هرزوگ پرسید ممکن است یک بار برای همیشه به‌او بگوید که امریکاییان از او چه می‌خواهند؟ معلوم نیست در حالی که عراق دارد لشکر ششم

خود را تأسیس می‌کند چرا امریکاییها از اعطای جنگ‌افزار به‌او خودداری می‌کنند؟ سپس افزود نمی‌داند حق با نهرو و ناصر است که به‌امریکا پشت کرده‌اند یا او که به‌آنان وفادار مانده است.

دو هفته بعد، هرزوگ بار دیگر همراه با ژنرال زِوی تسور رئیس ستاد ارتش اسرائیل به‌تهران بازگشت. این نخستین سفر یکی از فرماندهان بلندپایهٔ نیروهای مسلح اسرائیل به‌ایران بود و ارتقاء سطح همکاریهای نظامی بین دو کشور را نشان می‌داد. تسور با شاه و سپس با همتای ایرانی‌اش ارتشبد عبدالحسین حجازی و نیز با امینی نخست‌وزیر ملاقات کرد.

شاه در ملاقات با ژنرال تسور در سوم مرداد انتقادات شدید خود را از کندی تکرار کرد و آشکار بود که مایل است تسور نظرات او را به‌واشینگتن منعکس کند. تسور چندین طرح برای همکاری بین ارتشهای دو کشور ارائه داد اما شاه در پذیرفتن آنها بی‌میلی نشان داد. به‌عقیدهٔ تسور شاه می‌ترسید چنین همکاری گسترده‌ای مخالفتهایی در صفوف ارتش ایران برانگیزد.

به‌دنبال سفر ژنرال تسور، سیل مقامات ایرانی به‌سوی اسرائیل سرازیر شد و همکاری بین دو کشور گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت. نظر به‌اینکه رهبران اسرائیلی ایران را پشت جبههٔ عراق و سوریه تلقی می‌کردند، این مسافرتها را بدون هیچ گونه مابه‌ازایی تشویق می‌نمودند و معتقد بودند این یک سرمایه‌گذاری درازمدت هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ مالی است. حتی سفارت اسرائیل در تهران بهای روادید داوطلبان مسافرت را از بودجه خودش می‌پرداخت.

سرهنگ نمرودی نیز افسران ایرانی و خانواده‌هایشان را به‌اسرائیل می‌فرستاد که عموماً برای معاینهٔ پزشکی به‌بیمارستان نظامی تل هاشومر مراجعه می‌کردند. از جمله این مسافران والاحضرت اشرف خواهر شاه بود که او نیز برای معاینهٔ پزشکی به‌اسرائیل رفت. البته کلیه این رفت‌وآمدها محرمانه بود.

در پائیز ۱۹۶۱ تحولات خاورمیانه دیداری میان مقامات بلندپایهٔ دو کشور را ایجاب کرد. در ۲۸ سپتامبر افسران ارتش سوریه ششمین کودتای تاریخ کشورشان را انجام دادند و اتحاد با مصر را منحل ساخته استقلال کشورشان را اعلام کردند. ایران و ترکیه و اردن بلافاصله دولت جدید سوریه را به‌رسمیت شناختند و کشورهای عرب نیز از آنان تقلید کردند. کودتای سوریه نخستین تلاش داوطلبانهٔ وحدت میان

کشورهای عربی را با شکست روبرو ساخت و موازنهٔ قدرت در جهان عرب را برهم زد. به‌جای جمهوری عربی یکپارچه تحت رهبری ناصر یک سوریه ضعیف برجا ماند و دمشق بار دیگر صحنهٔ مبارزه نفوذ بین قاهره و بغداد گردید.

این تحولات باعث گردید که بن گوریون در ۴ دسامبر (۱۴ آذر) به‌تهران سفر کند. او نخستین رئیس دولت اسرائیل بود که به‌ایران سفر می‌کرد، اما آخرینشان نبود. بعدها لوی اشکول، گلدامایر، اسحق رابین و مناخیم بگین نیز به‌ایران سفر کردند. هواپیمای حامل بن گوریون که عازم برمه بود به‌بهانهٔ «نقص فنی» در تهران فرود اجباری کرد. در پاویون دولتی فرودگاه دکتر امینی و سرلشکر پاکروان از او استقبال کردند و مذاکرات در همانجا انجام گرفت. بن گوریون و امینی عقب‌نشینی ناصر و مشکلات او در جهان عرب را مورد بررسی قرار دادند. امینی آشکارا از این موضوع خوشحال بود و اظهار امیدواری کرد که مصر از بی‌ثبات کردن رژیم ایران دست بردارد. او بر اهمیت زیادی که شاه به‌روابط دوستانه با اسرائیل قایل بود تأکید ورزید اما توضیح داد که جامعهٔ روحانیت به‌رهبری آیت‌الله خمینی این موضوع را بهانهٔ حمله به‌دولت قرار داده آن را متهم می‌سازند که ایران را به‌امریکا و اسرائیل فروخته است. به‌همین جهت دولت ترجیح می‌دهد روابط خود را با اسرائیل محرمانه نگاه دارد.

گزارش امینی دربارهٔ وضع داخلی ایران و مخالفت رو به‌افزایش با رژیم شاه بن گوریون را نگران کرد و به‌این فکر واداشت که دربارهٔ آیندهٔ روابط کشورش با ایران جدی‌تر بیندیشد. این رابطه همیشه منحصر به‌شاه و وزیرانش بود و بنابراین بستگی به‌ادامهٔ حیات رژیم حاکم داشت. بن گوریون علاقه‌مند به‌بررسی این مسئله بود که آیا اسرائیل می‌تواند پایه‌های حمایتی خود را در ایران گسترش دهد؟

تلاش در این زمینه در ماه مه ۱۹۶۲ (اردیبهشت ۱۳۴۱) به‌وسیلهٔ ژنرال مایر آمیت به‌عمل آمد که ششماه قبل از این تاریخ به‌جای حیئم هرزوگ رئیس ادارهٔ اطلاعات ارتش شده بود. امیت در ۸ اردیبهشت وارد تهران شد و طی هفت روز اقامت خود با نخست‌وزیر، رئیس ستاد ارتش، رئیس اطلاعات ارتش و چند افسر بلندپایهٔ دیگر ملاقات کرد. همچنین با کفیل وزارت امور خارجه و وزیر کشاورزی گفتگوهایی به‌عمل آورد. ملاقات امیت با دکتر امینی درست قبل از عزیمت وی به‌مکه برای انجام مناسک حج انجام گرفت. در این دیدار دوریل، عزری و نمرودی

نیز حضور داشتند. در آغاز مذاکرات امینی اظهار داشت که امیدوار است امیت مسئله برقراری روابط دیپلوماتیک رسمی بین دو کشور را مطرح نسازد و توضیح داد که سفیر عربستان سعودی به‌او فشار آورده که قبل از عزیمت به‌مکه یک اعلامیهٔ ضد اسرائیلی منتشر کند. او زیر بار نرفته ولی یقیناً نمی‌تواند برعکس آن نیز عمل کند و علناً تحکیم روابط با دولت یهود را تشویق نماید. وقتی امیت متذکر شد که روابط ایران و اسرائیل مانند رابطهٔ یک مرد زن‌دار با معشوقه‌اش می‌باشد، امینی با شوخی پاسخ داد: مادام که هر دو طرف راضی و خوشبخت هستند چه عیبی دارد؟ عزری با شوخی افزود عیب آن این است که نمی‌توانند بچه‌دار شوند. امینی مذاکرات را با این اظهارنظر خلاصه کرد که بهتر است به‌کیفیت مناسبات توجه شود تا به‌شکل رسمی آن. و خواهش کرد به‌شاه مهلت داده شود که رژیم خود را براساس محکم‌تری استوار و مردم را برای پذیرفتن روابط رسمی بین دو کشور آماده سازد.

امیت در بازگشت به‌اسرائیل گزارش خود را در ۸ مه (۱۸ اردیبهشت) به بن‌گوریون و گلدامایر تسلیم کرد. او توصیه کرد سعی شود تماسهایی با خارج از محدودهٔ هیئت حاکمهٔ ایران برقرار شود. او متذکر شد که اسرائیل در میان مردم ایران منفور است و باید به‌آینده بیندیشد. در خلال چند سال آینده نیروهای جدیدی در ایران سربلند خواهند کرد که در حال حاضر اسرائیل هیچ تماسی با آنها ندارد. امیت توصیه کرد که سعی شود با دانشگاهها و روزنامه‌ها و حتی با شخصیتهای مذهبی و لیبرال مخالف رژیم تماس برقرار شود. البته این کار می‌بایست با احتیاط صورت بگیرد تا شاه را خشمگین نسازد.

پیشنهادهای امیت مورد توجه قرار گرفت اما در عملی ساختن آنها دشواریهای زیادی وجود داشت. روابط ایران و اسرائیل تا آخرین روزهای رژیم شاه همواره محدود به‌شاه و اطرافیانش می‌شد و در خارج از این محدوده هیچ کس راغب به‌تماس با دولت یهود نبود، به‌خصوص آن که ناآرامیهای مذهبی در حال ظهور بود که سرانجام منجر به‌حوادث خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گردید. در چنین فضایی، محیط ایران برای هیچ اقدامی به‌نفع اسرائیل آماده نبود.[۷۱]

---

۷۱. این بخش عیناً از اثر زیر نقل شده است:

Samuel Segev, *The Iranian Triangle*, *Free Press*, Mew York 1988, pp. 31 - 51.

فصل ششم

سالهای تنش‌زدایی

(۱۳۴۲ ـ ۱۳۵۱)

«پیشنهاد می‌کنم ایران به‌عنوان موضوع مطالعه دربارهٔ مفهومی که کشورهای غربی از «جهان آزاد» دارند برگزیده شود. امیدوارم شهروندان غرب شروع به‌طرح این سؤال بنمایند که چرا مالیاتها و ارتشهایشان برای پشتیبانی از خودکامگی و فساد در سراسر جهان به‌کار می‌رود. اگر فردا یک قیام ملی در ایران وقوع یابد آیا ایالات متحد با تلاش در سرکوب آن به‌بهای تلفات سنگین انسانی همانند ویتنام از «آزادی» دفاع خواهد کرد؟ پاسخ به‌این سؤال صرفاً بستگی به‌این دارد که ما بتوانیم حقیقت را دربارهٔ جهان آزاد به‌مردم امریکا و کشورهای غربی بفهمانیم».

برتراند راسل

به‌نقل از: بهمن نیرومند، ایران نمونهٔ یک کشور در حال توسعه یا دیکتاتوری «جهان آزاد». انتشارات ژولیار، پاریس ۱۹۶۹.

۱. دورنمای کلی

در اوایل سالهای دهۀ ۱۹۶۰ زمینۀ پایان جنگ سرد بین دو ابرقدرت امریکا و شوروی فراهم می‌شد. پرزیدنت کندی در آغاز زمامداری‌اش از پیشداوری مساعد مسکو برخوردار بود.[۱] بنابراین همین که در انتخابات ریاست جمهوری امریکا پیروز شد خروشچف در تبریک گفتن به‌او شتاب ورزید و اظهار امیدواری کرد که در دورۀ ریاست جمهوری او «مناسبات دو کشور به‌وضعی که در زمان فرانکلین روزولت داشت برگردد.»[۲] رئیس جمهوری جدید نیز بی‌تفاوت نماند و در نخستین سخنرانی‌اش در ۲۰ ژانویه ۱۹۶۱ (۳۰ دی‌ماه ۱۳۳۹) خواستار شد که «دو کشور از نو حرکت بکنند و هر دو به‌یاد داشته باشند که ادب و نزاکت نشانۀ ضعف نیست و صداقت باید همیشه امتحانش را بدهد. هرگز با انگیزۀ ترس با یکدیگر مذاکره نکنیم و هرگز نیز از مذاکره ترس نداشته باشیم».[۳]

کرملین بی‌درنگ مبارزۀ تبلیغاتی شدیدی را که پس از کنفرانس نافرجام سران در

---

۱. آندره فونتن. اثر یاد شده. صفحۀ ۵۰۰.

۲. آندره فونتن. اثر یاد شده. صفحۀ ۵۰۱.

۳. همانجا.

پاریس علیه امریکا آغاز کرده بود متوقف ساخت، چنان که گویی معجزه‌ای به‌وقوع پیوسته بود، و امریکاییها دیگر افرادی «منحط و جنگ‌افروز و استعمارگر» نبودند. یک ماه بعد نخست‌وزیر شوروی تمایل خود را به‌دیدار با پرزیدنت کندی اعلام داشت که مورد قبول رئیس جمهوری امریکا قرار گرفت و قرار شد سران دو کشور در ۱۳ خرداد ۱۳۴۰ (۳ ژوئن ۱۹۶۱) در وین با یکدیگر ملاقات کنند.

در وین سران دو ابرقدرت وقت را به‌تعارفات بیهوده تلف نکردند. خلاصهٔ سخنان خروشچف این بود که ما صلح می‌خواهیم ولی امریکا باید بفهمد که کمونیسم حق نشو و نما را کسب کرده است. او برای اثبات نظریاتش به «دلایل علمی» متوسل شد و نتیجه گرفت که پیروزی نهایی کمونیسم اجتناب‌ناپذیر و حتمی است.[۴] کندی در پاسخ طرز فکر امریکاییان را دربارهٔ آزادی انتخاب مردم تشریح کرد و گفت: «آرزوی من برقراری و تضمین صلح است. بزرگترین خطر این است که یکی از دو ابر قدرت در مورد منافع و سیاستهای ابرقدرت دیگر دچار اشتباه محاسبه شود».[۵]

در ملاقات وین مذاکرات مفصلی دربارهٔ منع آزمایشهای هسته‌ای به‌عمل آمد که پس از دو سال گفتگوهای پیچیده سرانجام در ۱۴ مرداد ۱۳۴۲ (۵ اوت ۱۹۶۳) به‌امضای قرارداد مسکو انجامید. در این قرارداد دولتهای ایالات متحد امریکا و بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی با منع آزمایشهای هسته‌ای در جو و فضای ماوراء جو و زیر آب موافقت کردند. ایران از جمله نخستین کشورهایی بود که به‌این قرارداد پیوست و در اعلامیه‌ای که به‌این مناسبت از طرف وزارت امور خارجه انتشار یافت علاقهٔ خود را به‌حفظ و تحکیم صلح و خلع سلاح عمومی به‌این نحو بیان کرد: «دولت ایران انعقاد قرارداد منع آزمایشهای اتمی مسکو را به‌کلیهٔ ملل صلح‌دوست جهان بالاخص شوروی، امریکا و انگلستان صمیمانه تبریک می‌گوید و پشتیبانی کامل خود را از مفاد و آمادگی خود را به‌الحاق به‌قرارداد و امضای آن اعلام می‌دارد».[۶]

سه روز بعد از انعقاد قرارداد مسکو، یعنی در ۱۷ مرداد ۱۳۴۲ (۸ اوت ۱۹۶۳) سفرای ایران در واشینگتن و لندن و مسکو قرارداد منع آزمایشهای هسته‌ای را امضا

---

۴. همانجا.

۵. همانجا.

۶. نشریهٔ وزارت امور خارجه، دورهٔ سوم، شمارهٔ ۱، شهریور ماه ۱۳۴۴.

کردند و دولت ایران قانون مربوط به‌الحاق خود را به‌موجب یک مادهٔ واحده به‌مجلسین تسلیم کرد که در ۲۲ دی ۱۳۴۲ به‌تصویب رسید.

بدین‌سان دورانی در مناسبات بین‌المللی آغاز شد که به «تنش‌زدایی» مشهور است و جانشین دوران «جنگ سرد» گردید. یکی از نخستین آثار تنش‌زدایی بهبود مناسبات ایران و شوروی در عین تقویت روابط ایران با جهان غرب بود که در این فصل به‌بررسی آن خواهیم پرداخت.

۲. تعهد ایران به‌عدم واگذاری پایگاه موشکی به‌کشورهای بیگانه

به‌دنبال شکست مذاکرات ایران و شوروی دربارهٔ انعقاد عهدنامهٔ عدم تعرض در بهمن ۱۳۳۷ مناسبات بین دو کشور به‌شدت تیره شد و مقامات رسمی و مطبوعات و رادیوهای دو کشور حملات شدیدی به‌یکدیگر می‌نمودند. این تیرگی روابط در دوران حکومت دکتر امینی افزایش یافت. اما به‌دنبال سقوط دولت امینی و به‌موازات باز شدن فضای بین‌المللی و بهبود مناسبات بین دو ابرقدرت امریکا و شوروی، بتدریج این بحران فروکش کرد و مذاکراتی بین مقامات ایران و شوروی آغاز گردید. نگرانی اصلی شورویها احتمال واگذاری پایگاههای پرتاب موشک در خاک ایران به‌دولتهای غربی بویژه امریکا بود. گرچه مقامات ایرانی در این باره قول شفاهی به‌شورویها داده بودند ولی مسکو راضی نمی‌شد تا اینکه سرانجام در ۲۴ شهریور ۱۳۴۱ (۱۵ سپتامبر ۱۹۶۲) دولت ایران یادداشتی به‌این شرح به‌امضای عباس آرام وزیر امور خارجه برای سفارت شوروی در تهران فرستاد:

وزارت امور خارجه شاهنشاهی با اظهار تعارفات خود به‌سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پیرو مذاکرات قبلی لازم می‌داند به‌اطلاع آن سفارت کبرا برساند که دولت شاهنشاهی برای اعلام حسن‌نیت خود و تشیید مبانی دوستی دو کشور مایل است به‌وسیلهٔ این یادداشت به‌دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اطمینان بدهد که به‌هیچ کشور

خارجی حق داشتن هر نوع پایگاه موشک در خاک ایران را نخواهد داد.[۷]

یادداشت مزبور با یک اعلامیهٔ رسمی همراه بود که قول می‌داد ایران در هیچ تجاوزی علیه اتحاد شوروی همدست نخواهد شد. مسکو از صدور این اعلامیه استقبال کرد و آن را «نمونهٔ بارز نزدیک شدن‌با حوصله و عاقلانه به‌حل مسائل مورد اختلاف دانست که برای هر دو کشور همسایه جنبهٔ حیاتی دارد» و ادعا کرد که تعهد ایران «به‌طور اساسی احتمال این را که قوای متجاوز خاک ایران را مرکز عملیات خود علیه اتحاد شوروی قرار بدهند ضعیف می‌کند» و لذا مبادلهٔ یادداشتها را یک عامل مهم در پیشرفت مناسبات دو کشور تلقی کرد و پایان بحران در روابط ایران و شوروی را اعلام داشت.[۸]

باید یادآور شد که ضمن مذاکرات نافرجام زمستان ۱۳۳۷ دربارهٔ عهدنامهٔ عدم تعرض، شورویها تعهد ایران را دربارهٔ عدم واگذاری پایگاه موشک به‌کشور ثالث نپذیرفته و مایل بودند این تعهد شامل همه نوع پایگاه نظامی بشود که ایران زیر بار نرفته بود، زیرا در این صورت برنامهٔ کمکهای نظامی امریکا را در داخل و خارج از چارچوب سنتو بی‌اثر می‌کرد. اما در مذاکرات ۱۳۴۱، شورویها در این مورد اصرار نورزیدند و به‌تعهد دربارهٔ عدم واگذاری پایگاه پرتاب موشک اکتفا کردند. این تغییر عقیده ناشی از تغییرات کلی بود که در سیستم بین‌المللی حاصل شده و راه را برای تفاهم بین ایران و شوروی هموار ساخته بود. در فضای بین‌المللی نشانه‌هایی از فروکش کردن بحران بین دو ابرقدرت مشاهده می‌شد. رویهٔ آشتی‌جویانهٔ شوروی نسبت به‌غرب در ماههای قبل از بحران موشکی کوبا، آمادگی برای امضای قرارداد منع آزمایشهای هسته‌ای و جلوگیری از هر اقدامی در خلال مذاکرات خلع سلاح زمینه را مساعد ساخته بود. این انعطاف بزرگ رویهٔ شوروی در برابر جهان غرب، در قلب رویهٔ آشتی‌جویانه‌اش با ایران قرار داشت و درست برعکس مذاکرات سال ۱۳۳۷ این بار شوروی می‌خواست تنش‌زدایی با ایران را مقدمهٔ تنش‌زدایی با غرب بسازد. به‌همین جهت هم تعریف پایگاه موشکی را که در ۱۳۳۷ نپذیرفته بود در ۱۳۴۱ پذیرفت و این نرمش موجب گردید که نه تنها در روابط ایران و شوروی بلکه

---

۷. همانجا.

۸. همانجا

به‌طور کلی در مناسبات شرق و غرب بهبود حاصل شود.

همان طور که بهبود کلی مناسبات شرق و غرب اثرات سودمندی بر روابط ایران و شوروی داشت، تغییرات در طرز تفکر استراتژیکی و سیاست شوروی و امریکا نیز کمک زیادی به‌توافق ایران و شوروی در مسئلهٔ پایگاهها کرد. از نظر شورویها طرز تفکر سنتی دورهٔ استالین بر اهمیت نیروها و جنگ‌افزارهای قراردادی برای امنیت شوروی تأکید می‌کرد. در نتیجه، حضور نیروهای غربی و مستشاران نظامی و پایگاه در کشورهای همسایه شوروی نخستین هدف مخالفت شوروی بود. اما به‌محض اینکه این طرز فکر سنتی تغییر یافت و به‌خصوص وقتی بی‌اثر بودن وجود پایگاههای نظامی مورد تصدیق مسکو قرار گرفت، دیگر حضور مستشاران نظامی امریکا در ایران شورویها را چندان ناراحت نمی‌ساخت. خروشچف این استراتژی جدید را پذیرفت و در پیامی که در اوایل سال ۱۹۶۱ به‌شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی فرستاد آن را برنامهٔ آیندهٔ خود قرار داد. به‌دنبال این چرخش در استراتژی شوروی دو موضوع برای امنیت آن کشور اهمیت یافت: یکی اینکه کلیهٔ پایگاههای پرتاب موشک پیرامون شوروی برچیده شود، و دیگر اینکه نظیر این پایگاهها پیرامون ایالات متحد امریکا ایجاد شود. بدین‌جهت شوروی در تابستان ۱۳۴۱ از ایران تعهد عدم واگذاری پایگاه پرتاب موشک را گرفت و از امریکا خواست که موشکهای ژوپیتر خود را از ترکیه خارج سازد. اما در همان حال به‌ارسال موشک به‌کوبا پرداخت. در تیر ماه ۱۳۴۱ همزمان با مذاکرات شوروی و ایران، مذاکراتی بین ترکیه و امریکا در مورد برچیدن موشکهای ژوپیتر از خاک ترکیه آغاز گردید و وزیران خارجهٔ ایران و ترکیه در اعلامیهٔ مشترکی وحدت نظریاتشان را در ارزیابی اوضاع بین‌المللی اعلام داشتند. ظاهراً این وحدت‌نظر شامل رویهٔ آشتی‌جویانهٔ شوروی نسبت به‌هر دو کشور اما ادامهٔ عضویت ترکیه در ناتو و ایران در سنتو بود.

از سوی دیگر با افزایش قدرت نظامی امریکا از هنگام روی کار آمدن پرزیدنت کندی و ساختن زیردریاییهای اتمی و افزایش شعاع عمل موشکهای پولاریس، ایالات متحد دیگر چندان نیازی به‌پایگاه پیرامون خاک شوروی نداشت. موشکهای پولاریس A1 که در سال ۱۹۶۱ آزمایش شد و از دریا شلیک می‌شد می‌توانست مسکو و لنینگراد را هدف قرار بدهد و موشکهای پولاریس A2 که در ۱۹۶۲ آزمایش شد می‌توانست مراکز صنعتی مهم اوکراین و تأسیسات نفتی باکو و حتی بعضی از

نقاط آسیای مرکزی را از زیردریاییهایی که در مدیترانهٔ شرقی مستقر شده بود هدف بگیرد. در این حال امریکا به برچیدن موشکهای ژوپیتر خود از ترکیه پرداخت و به‌جای آن به‌گسترش موشکهای دارای کلاهک اتمی در زیردریاییها پرداخت.[۹] به‌عقیدهٔ محافل سیاسی لندن تعهد ایران تغییر استراتژیک عمده‌ای را باعث نمی‌شد زیرا اصولاً امریکاییان قصد استقرار پایگاه پرتاب موشک در ایران را نداشتند. اما شاه این سیاست جدید را «سیاست مستقل ملی» نامید.

۳. میانجیگری شاه بین افغانستان و پاکستان

از بدو تأسیس دولت پاکستان، روابط ایران با این کشور همسایه اسلامی براساس دوستی و صمیمیت قرار داشت. به‌همین جهت بود که شاه سابق سومین سفر خود را به‌خارج از کشور ــ پس از انگلستان و امریکا ــ در اسفند ۱۳۲۸ به‌پاکستان اختصاص داد تا اهمیتی را که ایران برای این کشور همکیش و دارای فرهنگ مشترک با ایران قایل است نشان بدهد.

دومین سفر شاه به‌پاکستان به‌دعوت فیلدمارشال ایوب‌خان رئیس جمهور آن کشور در تیر ماه ۱۳۴۱ بود که ضمن آن علاقهٔ خود را به‌میانجیگری و رفع اختلافات موجود بین پاکستان و افغانستان بر سر مسئله پشتونستان که منجر به‌قطع روابط دیپلوماتیک بین این دو کشور شده بود ابراز داشت. رئیس جمهور پاکستان از این فکر استقبال کرد و شاه در مرداد ماه همان سال به‌کابل رفت و پس از چند جلسه مذاکره با محمد ظاهر شاه و صدراعظم وی روز ۹ مرداد از کابل به‌راولپندی پرواز کرد و پس از چند ساعت مذاکره با ایوب‌خان، همان روز به‌کابل مراجعت کرد. در اعلامیه‌ای که در پایان این سفر منتشر شده قید شده بود:

> رهبران دو کشور راجع به‌مسائل طرف علاقهٔ به‌خصوص در موضوع بذل مساعی جمیله برای تجدید روابط بین افغانستان و پاکستان تبادل نظر نمودند. اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران اعلام فرمودند که مساعی

---

۹. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۱۸.

خودشان را در میانجیگری برای اعادهٔ روابط عادی بین افغانستان و پاکستان ادامه خواهند داد.

مساعی مزبور پس از یک سال به‌نتیجه رسید. در اول خرداد ۱۳۴۲ ذوالفقار علی بوتو وزیر خارجهٔ پاکستان و سیدقاسم رشتیا وزیر اطلاعات افغانستان هر کدام در رأس هیئت مهمی وارد تهران شدند و مذاکراتی را در حضور شاه انجام دادند که به‌صدور اعلامیه ۷ خرداد ۱۳۴۲ انجامید. اعلامیه مزبور که به‌امضای وزیر خارجه پاکستان، وزیر اطلاعات افغانستان و عباس آرام وزیر امور خارجهٔ ایران رسیده بود برقراری مجدد روابط دیپلوماتیک بین افغانستان و پاکستان، افتتاح مجدد کنسولگریهای افغانستان در پیشاور و کویته و جریان مجدد کالاهای ترانزیتی بین دو کشور را پیش‌بینی می‌کرد.

مسئله‌ای که از دیرباز بین ایران و افغانستان لاینحل مانده بود، تقسیم آب رود هیرمند بود که برای استانهای مرزی هر دو کشور جنبهٔ حیاتی داشت. در آذر ماه ۱۳۳۹ که سردار محمد داودخان صدراعظم افغانستان از ایران دیدن کرد، مسئله قدیمی تقسیم آب هیرمند بین دو کشور مطرح شد اما به‌جایی نرسید. در عوض دو موافقتنامه دربارهٔ فروش نفت و ترانزیت کالا امضا شد.[۱۰]

۴. نظر قدرتهای بزرگ دربارهٔ «انقلاب سفید» و وقایع خرداد ۱۳۴۲

به‌دنبال سفر لیندون جانسون معاون رئیس جمهوری امریکا به‌ایران در مرداد ۱۳۴۱ که در واقع برای آماده کردن زمینهٔ اصلاحات ارضی و «انقلاب سفید» بود، رژیم شاه با تبلیغات فراوان و پر سروصدا لوایح ششگانه را به‌رفراندوم گذاشت و تصویب آنها را با شش میلیون رأی موافق در برابر چند هزار رأی مخالف در ۶ بهمن ۱۳۴۱ اعلام کرد. پرزیدنت کندی، یا در حقیقت طراح اصلی این لوایح، نخستین

۱۰. نشریه وزارت امور خارجه، دوره سوم، شمارهٔ یک، شهریور ماه ۱۳۴۴.

کسی بود که تلگرام تبریکی برای شاه فرستاد و پیروزیش را با این کلمات تبریک گفت:

«مایهٔ خوشوقتی است که اکثریت عظیم ملت ایران رهبری آن اعلیحضرت را در راهی که کاملاً منعکس کنندهٔ خواسته‌های ایشان است مورد تأیید قاطع قرار داده‌اند. مسلم است که این پشتیبانی ملی اعتماد آن اعلیحضرت را به‌راهی که برگزیده‌اند تقویت و عزم شما را در رهبری کشور خویش به‌سوی پیروزی در مبارزه‌ای که برای بهبود زندگی ملت خود در پیش گرفته‌اید راسخ‌تر خواهد ساخت».[۱۱]

در پی تبریک کندی، سر دنیس رایت سفیر انگلیس نیز با اسدالله علم نخست‌وزیر ملاقات کرد و مراتب رضایت و خشنودی ملکهٔ انگلستان را از تصویب لوایح ششگانه و پیروزی شاه در رفراندوم ابلاغ داشت. در این بین رادیو مسکو نیز برنامه‌های اصلاحی شاه را ستود و مخالفان آن را عوامل غربی و ارتجاعی نامید. روزنامه‌های وابسته به‌جهان کمونیست و جهان سرمایه‌داری یک صدا به‌تأیید و پشتیبانی از «انقلاب سفید» پرداختند و مطبوعات شوروی که تا تابستان ۱۳۴۱ گفت‌وگو از «رژیم فاسد شاهنشاهی» می‌کردند یکباره تغییر لحن دادند و به‌تجلیل از شاه دست زدند و او را «پیشگام در اصلاحات ارضی» نامیدند که هرچند مسائل ایران راکاملاً حل نمی‌کرد، ولی به‌طور قطع یک قدم بزرگ به‌پیش بشمار می‌رفت.[۱۲] دولت شوروی ایران را از جملهٔ کشورهایی شناخت که راه رشد غیر سرمایه‌داری را اتخاذ کرده‌اند (مثل هند) و حزب توده نیز اصلاحات ارضی شاه را تأیید کرد و آن را اقدامی مترقیانه دانست.

در ماههای بعد از رفراندوم ششم بهمن در حالی که آزادیخواهان و رهبران جبههٔ ملی در زندان بسر می‌بردند و اختناق و سرکوب مجدداً برقرار شده بود، آیت‌الله خمینی در ۸ اسفند در نطقی کوتاه ولی بسیار شدیداللحن رژیم شاه را به‌مبارزه طلبید و مردم را دعوت به‌ایستادگی در برابر آن کرد. مبارزهٔ آیت‌الله خمینی با شاه در این دوره متوجه امریکا هم بود زیرا او معتقد بود که شاه در تمام کارهای خود از حمایت امریکا برخوردار است و بسیاری از برنامه‌ها را امریکاییان به‌او دیکته

۱۱. افراسیابی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۴۴.
۱۲. همانجا، صفحهٔ ۳۴۶.

می‌کنند. ایراد نطق مزبور منجر به‌حملهٔ افراد گارد شاه و مأمورین انتظامی با لباس غیر نظامی به‌مدرسهٔ فیضیهٔ قم در دوم فروردین ۱۳۴۲ و کشته شدن چند تن از طلاب علوم دینی گردید. در همان حال مدرسهٔ طالبیهٔ تبریز نیز مورد یورش مأموران انتظامی و امنیتی قرار گرفت و صدها کوماندو و چترباز و نیروهای ضد شورشی با اسلحهٔ گرم و سرد به‌مدرسهٔ مزبور ریختند و ماجرای مدرسهٔ فیضیه را به‌ابعاد کوچکتری در تبریز تکرار کردند. در تهران بازارها تعطیل شد و در مشهد مردم پس از دست زدن به‌اعتصاب به‌تظاهرات پرداختند و طاق‌نصرتها و آیین‌بندیهایی را که استاندار برای استقبال از شاه تهیه کرده بود به‌آتش کشیدند. این ناآرامیها حکایت از آن داشت که جامعهٔ ایران برخلاف تبلیغات رژیم «انقلاب سفید» را نپذیرفته است.

از جانب دیگر رژیم نیز بر سخت‌گیریهای خود می‌افزود و روز به‌روز حلقه را بر مخالفان تنگ‌تر می‌ساخت. در اول اردیبهشت ۱۳۴۲ دستور اعزام طلبه‌های قم به‌سربازی صادر شد و مأموران دولت در کوچه‌ها و خیابانهای قم به‌دستگیری طلبه‌های جوان پرداختند. بیانات تند آیت‌الله خمینی در ۱۴ خرداد دایر بر اینکه «اسرائیل به‌دست عمال سیاه خود مدرسهٔ فیضیه را کوبید، می‌خواهد ثروتها را تصاحب کند و موانع را از سر راه بردارد برای اینکه به‌منافع خودش برسد و دولت ایران به‌تبعیت از اغراض و نقشه‌های اسرائیل به‌ما اهانت کرده و می‌کند»[۱۳] چنان مردم را به‌خشم و هیجان آورد که منجر به‌حوادث خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تهران و تبریز و مشهد و شیراز شد. روزنامه **لوموند** در گزارش این تظاهرات نوشت:

> در این تظاهرات به‌هر پرچم عزای حضرت امام حسین (ع) عکسی از آیت‌الله خمینی زده شده بود و نیز بیرقهایی دیده می‌شد که روی آن نوشته بود «زنده باد مصدق» و اگر از مردم می‌پرسیدند که این دو شعار چه معنی دارد، پاسخ می‌دادند خمینی امام ماست و مصدق رهبر ماست. وزارت دادگستری تعداد کشته‌شدگان را ۷۴ نفر اعلام نموده که ۶۰ نفرشان در تهران و ۱۴ نفر در قم بوده است. برای نخستین بار پس از ده سال پایتخت ایران تحت حکومت نظامی قرار گرفت و رئیس سازمان امنیت اعلام داشت که وجوهی به‌وسیلهٔ مصر در اختیار رؤسای مذهبی قرار گرفته است تا در داخل کشور ایجاد

۱۳. همانجا، صفحهٔ ۳۹۷ ـ ۴۰۰.

اغتشاش کنند».[۱۴]

در واقعهٔ ۱۵ خرداد که شاه با بزرگترین بحران و خطری که پس از دوران مصدق تهدیدش می‌کرد روبرو شده بود، مثل همیشه روحیه‌اش را باخت و تزلزل نشان داد. نخست‌وزیر علم طرفدار مقاومت سرسختانه بود و عقیده داشت دولت باید با قاطعیت و شدت عمل به‌مخالفان ضربه بزند. می‌گویند شاه پرسیده بود: «اما با چه وسیله‌ای؟» و علم پاسخ داده بود: «باگلوله». و افزوده بود حاضر است در صورتی که این کار با شکست مواجه شود خودش مسؤولیت را به‌عهده بگیرد. شاه که همیشه در لحظات حساس از خودش ضعف نشان می‌داد، لحظه‌ای وقت را تلف نکرد و نیروهای نظامی و انتظامی را تحت فرمان علم قرار داد. در نتیجه قیام عمومی ۱۵ خرداد در عرض چند ساعت با بی‌رحمی به‌خاک و خون کشیده شد و تا پانزده سال بعد هیچ نیروی مخالف سازمان یافته‌ای نتوانست در برابر رژیم سربلند کند.[۱۵]

در سراسر این جریانات شورویها همانند امریکاییها چشم برهم گذاشته و این حوادث را نادیده گرفتند. می‌توان تصور کرد که اگر این قیام قبل از تعهد ایران مبنی بر عدم واگذاری پایگاه موشک صورت گرفته بود، روسها چه جاروجنجالی برپا می‌کردند و رژیم را محکوم می‌ساختند. اما چون بعد از آن بود مخالفان رژیم را به‌باد انتقاد گرفتند و روزنامه‌های شوروی قیام را بشدت محکوم ساخته و آن را «با هماهنگی نزدیک با کلیهٔ عناصر ارتجاعی بویژه فئودالها» دانستند. برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران دولت شوروی نقش خود را عوض کرده و تبدیل به‌حامی رژیم شاه شده بود.

پرزیدنت کندی نیز در ژوئیه ۱۹۶۳ طی نامه‌ای به‌شاه نوشت: «در تأثری که شما باید از تلفاتی که در رابطه با تلاشهای تأسف‌آور به‌منظور سد کردن برنامه‌های

---

۱۴. لوموند، ۲۵ ژوئیه ۱۹۶۳. ظاهراً علت این ادعای سرلشکر پاکروان اعلامیه‌ای بود که شیخ محمود شلتوت رئیس دانشگاه الازهر در ۱۹ تیر منتشر کرده و کشتار مردم بی‌گناه را محکوم ساخته بود و نیز مقالات روزنامه‌های مصری که با لحن کوبنده‌ای از اقدامات خشونت بار شاه انتقاد می‌کردند.

۱۵. **گفتگوهای من با شاه**، خاطرات محرمانه اسدالله علم، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۷۱، جلد اول، صفحه ۹ و ۱۰.

اصلاحی شما روی داده احساس کنید، خود را سهیم می‌دانیم». او اظهار اطمینان کرد که «بتدریج که مردم به‌اهمیت اقداماتی که شما به‌منظور گسترش عدالت اجتماعی و ایجاد فرصتهای مساوی برای کلیه ایرانیان آغاز کرده‌اید پی‌ببرند، این گونه تظاهرات ناپدید خواهد شد.» اما کندی در همین نامه آخرین تقاضای شاه را دربارهٔ افزایش خریدهای نظامی‌اش رد کرد.[۱۶]

۵. ماجرای کاپیتولاسیون دوم

جمیز بیل استاد علوم سیاسی و رئیس مرکز مطالعات بین‌المللی کالج «ویلیام اندمری» امریکا: در کتاب مستند و معروف خود «شیر و عقاب: روابط بدفرجام ایران و امریکا» می‌نویسد:

> در سوم اکتبر ۱۹۶۴ قانونی از مجلس ایران گذشت که به‌موجب آن کلیه افراد ارتش امریکا و وابستگان آنان که در ایران اقامت داشتند، در برابر قوانین ایران از مصونیت کامل دیپلوماتیک برخوردار شدند. این قانون امریکاییانی را که به‌عنوان مستشار نظامی در ایران مقیم بودند، از شمول قوانین ایران معاف می‌کرد. کارمندان نظامی امریکایی در صورتی که در ایران مرتکب جرمی می‌شدند، دادگاههای ایران حق بازخواست از آنان را نداشتند. وزارت دفاع امریکا برای این که چنین قراردادی را به‌ایران تحمیل کند، فشار فراوانی وارد آورده بود. اما متقاعد کردن دولت ایران به‌قبول چنین سیاستی که آشکارا ناقض حاکمیت ملی ایران بود، برای امریکا کار دشواری بود. شاه و مشاورانش در وزارت امور خارجه که می‌دانستند قبول چنین سیاستی در داخل ایران به‌نحو شدید و گسترده‌ای محکوم خواهد شد، درصدد نرم کردن امریکا برآمدند. ولی فشار دولت امریکا ادامه یافت و سرانجام مقامات ایران با اکراه به‌قانونی که در امریکا «موافقتنامهٔ وضعیت نیروهای مسلح» و در ایران قرارداد کاپیتولاسیون نامیده شد، تن در دادند. حتی نمایندگان سربراه و

16. Gary Sick, *All Fall Down*, op. cit., p. 16.

دست‌چین پهلوی نیز به‌دشواری به‌این لایحه رأی دادند. تعداد آراء نهایی ۷۰ رأی موافق در برابر ۶۲ رأی مخالف بود. بقیه نمایندگان نیز آن روز عمداً از مجلس غیبت کرده بودند. واکنش مردم در سراسر ایران فوری بود و ایرانیان میهن‌پرست با هر عقیده و نظر سیاسی نفرت خود را علیه این قرارداد ابراز داشتند.[۱۷]

محقق امریکایی هوشمندانه، تمام مراحل کاپیتولاسیون سال ۱۳۴۳ ایران را در این چند سطر خلاصه کرده است. بنابراین تعریف فشردهٔ او را اساس بررسی خود قرار می‌دهیم و یکایک اجزاء آن را به‌ترتیب از نظر می‌گذرانیم.

۱. در اکتبر ۱۹۶۴ قانونی از مجلس ایران گذشت:

دولت امیراسداله علم، پس از پشت سر گذاشتن واقعهٔ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و انجام انتخابات مجلس بیست و یکم، در تاریخ ۱۳ مهر ماه ۱۳۴۲ تصویبنامه‌ای صادر کرد که به‌موجب آن، دولت هنگام تقدیم قرارداد بین‌المللی وین مربوط به‌مصونیتهای دیپلوماتیک به‌مجلسین، مادهٔ واحده‌ای مبنی بر برخورداری اعضا هیئتهای مستشاری امریکا در ایران از امتیازات و مصونیتهای مربوط به‌کارکنان اداری و فنی نمایندگیهای دیپلوماتیک مشروحه در قرارداد وین، به‌آن منضم نماید. این تصویبنامه در انجام تقاضای دولت ایالات متحد امریکا صادر گردیده بود. توضیح آن که سفارت امریکا در تهران، در اسفند ماه ۱۳۴۰ در دوران نخست‌وزیری دکتر علی امینی، طی یادداشتی به‌عنوان وزارت امور خارجه ایران، برخورداری اعضا هیئتهای مستشاری امریکایی را از امتیازات و مصونیتهای مزبور خواسته بود.

وزارت امور خارجه پس از صدور این تصویبنامه دولت، طی یادداشت مورخ ۶ آبان ۱۳۴۲ به‌سفارت امریکا اعلام کرد که هنوز قرارداد وین به‌تصویب پارلمان ایران نرسیده است و از آنجا که پس از تصویب نیز شامل اعضا هیئتهای مستشاری نظامی امریکا نخواهد شد و لازم است که مجوز خاصی کسب شود، بنابراین قرار شده که هنگام تقدیم قرارداد وین به‌مجلسین، شرح لازم در این باب نیز به‌آن منضم شود. وزارت امور خارجه در این یادداشت ضمناً صدور تصویبنامه دولت را به‌اطلاع

۱۷. جیمز بیل، شیر و عقاب: روابط بدفرجام ایران و امریکا، صفحهٔ ۲۱۸.

سفارت امریکا رسانده و افزوده بود که متن این یادداشت و یادداشتی که سفارت در پاسخ آن خواهد نوشت، برای تصویب ضمیمه خواهد شد.

سفارت امریکا یادداشتی راکه قرار بود به‌ماده واحده ضمیمه شود، تحت شماره ۲۹۹ به‌تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳ (۲۷ آذر ۴۲) به‌وزارت امور خارجه فرستاد.

قرارداد بین‌المللی وین و ماده واحده ضمیمه آن در بهمن ماه ۱۳۴۲ به‌مجلس سنا تسلیم شد. قرارداد وین در جلسه ۲۵ خرداد ۱۳۴۳ به‌تصویب رسید. ولی مادهٔ واحده را در آن جلسه مطرح نکردند. چرا؟ معلوم نیست.

حدود شش هفته بعد، که مجلس سنا در تعطیلات تابستانی بود، نخست‌وزیر حسنعلی منصور ــ که از اسفند ۱۳۴۲ جانشین علم شده بود ــ تشکیل یک جلسهٔ فوق‌العاده سنا را برای رسیدگی به «لایحهٔ تسهیل وصول مالیاتها و لایحهٔ اصلاحی بودجهٔ کل کشور» درخواست کرد.

عده‌ای از سناتورها به‌سفر رفته بودند، در نتیجه جلسهٔ فوق‌العاده روز سه‌شنبه ۳ مرداد ۱۳۴۳ تنها با حضور ۲۶ نفر از ۶۰ سناتور و نخست‌وزیر و هیئت دولت و معاون وزارت امور خارجه، از ساعت نه و پانزده دقیقه صبح تشکیل شد. تمام روز جلسه ادامه یافت و لایحهٔ اصلاح بودجه نزدیک ساعت یازده و نیم شب به‌تصویب رسید. نخست‌وزیر از سناتورها که در ایام تعطیل تابستانی تا آن موقع شب خستگی را تحمل کرده بودند، تشکر کرد. سناتورها قصد رفتن کردند ولی رئیس مجلس سنا، مهندس شریف امامی، از آنها خواست که به‌متن نامه‌ای که از دولت رسیده بود توجه کنند. سپس متن نامهٔ نخست‌وزیر راکه رسیدگی به «مادهٔ واحده مربوط به‌دو فقره یادداشت بین وزارت امور خارجه و سفارت ایالات متحد امریکا در ایران» را تقاضا کرده بود قرائت کرد و گفت: «البته مقدور هم بود که فردا جلسهٔ فوق‌العاده تشکیل بدهیم ولی چون کار بسیار مختصری است اجازه بفرمایید الآن تمامش کنیم».

گزارش کمیسیون خارجه سنا بر رسیدگی و تصویب در کمیسیونهای خارجه و جنگ سنا خوانده شد. سپس متن مادهٔ واحده به‌شرح زیر قرائت گردید:

ماده واحده ــ با توجه به‌لایحهٔ شماره ۱۸ـ۲۲۹۱ـ۵۷ـ۱۳۴۲/۱۱/۲۱ دولت و ضمائم آن که در تاریخ ۴۲/۱۱/۲۱ به‌مجلس سنا تقدیم شده به‌دولت اجازه داده می‌شود که رئیس و اعضاء هیئتهای مستشاری نظامی

ایالات متحد در ایران که به‌موجب موافقتنامه‌های مربوطه در استخدام دولت شاهنشاهی می‌باشند از مصونیتها و معافیتهایی که شامل کارمندان اداری و فنی موصوف در بند «واو» مادهٔ اول قرارداد وین که در تاریخ هجدهم آوریل ۱۹۶۱ مطابق بیست و نهم فروردین ۱۳۴۰ به‌امضاء رسیده است می‌باشد برخوردار نماید.

پس از قرائت مادهٔ واحده، نخست‌وزیر اظهار داشت: «استدعای فوریت می‌کنم برای اینکه بشود امشب چون یک مطلب کاملاً ساده و عادی است تصویب شود».

سناتورها ابتدا با قیام و قعود به‌فوریت لایحه رأی دادند و پس از بحث کوتاهی، که کمتر از نیم ساعت طول کشید، مادهٔ واحده را در ساعت ۱۲ شب تصویب کردند و لایحه برای تصویب به‌مجلس شورای ملی ارسال شد. در مجلس سنا تنها سؤالی که شد این بود که سناتور عیسی صدیق گفت چون معافیتهای بند «واو» مادهٔ اول قرارداد وین متبادر به‌ذهن نیست، خوب است توضیحی بدهند.

احمد میرفندرسکی معاون وزارت امور خارجه که در کنار نخست‌وزیر، دفاع از لایحه را برعهده داشت، توضیح داد:

> پس از این که زیاد برای این موضوع فکر کردیم و مشاوره کردیم با دستگاههای مختلف مملکت، به‌این نتیجه رسیدیم که اعطای این مصونیتها و این مزایا ضرری برای دولت شاهنشاهی ندارد و معافیت مالیاتی است که از حقوق آنان گرفته نشود یا برای مسکن و تغذیه معافیت داشته باشند.

و طبیعی است که سناتور مذکور که مکلف بود قانع شود، این اظهار نمایندهٔ دولت را پذیرفت و قانع شد. حال آنکه اگر چنین تکلیفی نداشت می‌توانست از یک منشی بخواهد که از دفتر سنا متن قرارداد وین را برایش بیاورند و با یک نگاه بر مواد آن، دریابد که به‌آنها خلاف می‌گویند و معافیتها و مصونیتهایی که می‌رفتند به‌نظامیان امریکایی اعطا کنند، فقط «معافیتهای مالیاتی که از حقوق آنان مالیات نگیرند یا برای مسکن و تغذیه معافیت داشته باشند.» نیست.

۲. از مصونیت کامل دیپلماتیک برخوردار شدند:

مصونیتهای شامل کارمندان بند «واو» اعطا شده به‌نظامیان امریکایی، موضوع مواد ۲۹ تا ۳۶ قرارداد بین‌المللی وین است که اهم آنها به‌شرح زیر می‌باشد:

الف ـ شخص مأمور سیاسی مصون از تعرض است و نمی‌تواند مورد هیچ نوع بازداشت یا حبس قرار گیرد (مادهٔ ۲۹).
ب ـ محل اقامت خصوصی مأمور سیاسی از همان حمایت اماکن سیاسی برخوردار خواهد بود. اسناد و مکاتبات وی با رعایت بند ۳ از مادهٔ ۳۱ و نیز اموال وی از مصونیت برخوردار است (مادهٔ ۳۰).
ج ـ مأمور سیاسی در کشور پذیرنده از مصونیت تعقیب جزائی برخوردار است و از مصونیتهای دعاوی مدنی مگر در موارد... (مادهٔ ۳۱).
به‌اضافه معافیتهای مالیاتی و گمرکی و غیره...

۳. ناقض حاکمیت ملی ایران بود:

این واقعیت نیازی به‌شرح و تفسیر ندارد. جمعی از بیگانگان را از حیطه اقتدار محاکم ایران خارج کردن ناقض حاکمیت ملی و حذف صریح اصل هفتاد و یکم متمم قانون اساسی سابق بود که مقرر می‌داشت:

«دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع تظلمات عمومی هستند.»

۴. شاه و مشاورانش درصدد نرم کردن امریکا برآمدند:

در زمینهٔ تلاش شاه و مشاورانش در وزارت امور خارجه برای نرم کردن دولت امریکا، سندی یا دلیلی در دسترس نیست ولی عواملی مانند طول زمان بین تاریخ تقاضا و تاریخ اجابت، دست به‌دست کردن دولت برای تقدیم لایحهٔ قرارداد بین‌المللی وین تا نیمهٔ سال ۱۳۴۳ ــ در حالی که در فروردین ۱۳۴۰ به‌امضاء نماینده مختار دولت رسیده بود، تعاطی مکاتبات بین وزارت امور خارجه و سفارت امریکا، تفکیک مادهٔ واحدهٔ مصونیت مستشاران نظامی از قرارداد وین در مجلس سنا، و نیز تفکیک تصویبنامه ۱۳ مهر ۱۳۴۲ از حدود ۶۰۰ تصویبنامه دوره فترت دو سال و نیمه که یکجا از طرف دولت علم به‌مجلس بیست و یکم تقدیم شد، می‌توانند به‌عنوان قرائنی بر تردید و نگرانی رژیم در قبول این درخواست دولت امریکا از ترس افکار عمومی و تلاش برای نرم کردن امریکا به‌حساب آیند.

۵. سرانجام مقامات ایرانی با اکراه تن دردادند:

تن دردادن به‌اکراه نیز به‌قرائنی، کاملاً مردود نیست. قرینه اکراه اینکه نخست‌وزیر هنگام بررسی لایحه در مجلس شورای ملی پنج بار به‌نمایندگان عضو حزب مردم، آشکارا یا به‌اشاره یادآوری می‌کند که اقدام به‌این امر در دولت گذشته صورت گرفته و تصویبنامه را دولت سابق که رهبر حزب مردم ریاست آن را داشته است. صادر کرده است، البته بلافاصله، احتمالاً از ترس عقوبت، اضافه می‌کند که دولت حاضر افتخار تقدیم لایحه را دارد. با این همه برای پنهان کردن واقعیت ناخوشایند لایحهٔ کاپیتولاسیون، از هیچ خلافکاری و خلافگویی دریغ نمی‌کند. چون در این خلافکاریها و خلافگوییها نمایندگان مجلس نیز مشارکت و همداستانی نزدیک داشته‌اند، این نکته را هنگام بررسی «دشواری رأی» خواهیم دید. ولی از هم‌اکنون یادآوری می‌کنیم که خبر تصویب لایحهٔ اصلاحی بودجه در مجلس سنا، در جراید منعکس شد ولی کوچکترین اشاره‌ای به‌تصویب لایحهٔ مصونیت مستشاران نظامی امریکا به‌عمل نیامد.

٦. حتی نمایندگان سر به‌راه مجلس دست‌چین پهلوی...

انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی، پس از دو سال و نیم فترت، به‌دنبال «کنگره آزاد زنان و آزاد مردان» انجام شد. این مجلسی بود که می‌بایستی اصول «انقلاب سفید» را تصویب می‌کرد. در کنگره مذکور که از نحوه تشکیل آن می‌گذریم، لیست کاندیداهای نمایندگی تهیه شد. کرسیهای مجلس به‌نحوی تقسیم شد که دولت بتواند در تبلیغات خود بگوید که وضع کاملاً عوض شده و دیگر نمایندگان ملاکین بزرگ نیستند که مجلس را اداره می‌کنند. برای نمونه، لیست کاندیداهای تهران به‌این صورت تنظیم شد: دانشگاهیان ۲ نفر، فرهنگیان ۲ نفر، کانون مترقی ۳ نفر، حزب مردم ۲ نفر، کارگران ۲ نفر، اصناف ۱ نفر، بانوان ۲ نفر، نویسندگان ۱ نفر.

تفاوتی که دوره بیست و یکم از این نظر با دوره‌های نوزدهم و بیستم داشت این بود که دولت از پر کردن شبانه صندوقهای رأی صرفنظر کرده و سیستم قابل رؤیت ارائه کارت الکترال را اختیار کرده بود. به‌هر حال ترتیبی داده شد که کانون مترقی

منصور (حزب ایران نوین آینده) در اکثریت و حزب مردم در اقلیت باشد. سی تن سناتور انتخابی نیز به‌شیوه مشابهی به‌سنا فرستاده شدند. مجلس بیست و یکم در ۱۴ مهر ماه ۱۳۴۲ افتتاح شد و نخست‌وزیر تصویبنامه‌های دوران فترت را یکجا به‌مجلس تقدیم کرد و یکجا هم تصویب شد.

۷. به‌دشواری به‌این لایحه رأی دادند:

همدستی و همداستانی دولت و مجلسین ـ که طرز انتخاب آنها را دیدیم ـ به‌خصوص در شیوه غیر عادی طرح لایحه آشکار است. در سنا همان‌طوری‌که دیدیم جلسه فوق‌العاده را به‌عنوان رسیدگی به «لایحه اصلاحی بودجه» تشکیل دادند و وقتی نزدیک نیمه شب کار تمام شد ناگهان به‌تقاضای نخست‌وزیر، لایحه را مطرح کردند و به‌تصویب رساندند.

در مجلس شورای ملی نیز نحوه‌کار عادی نبود. مجلس که در تعطیلات تابستانی به‌سر می‌برد، فردای روز تصویب لایحه در سنا، به‌تقاضای دولت جلسه فوق‌العاده تشکیل داد و فوریت لایحه را تصویب کرد. شور نهایی در جلسه سه‌شنبه ۲۱ مهر ماه ۱۳۴۳ انجام گرفت. نظر به‌اینکه عبدالله ریاضی رئیس مجلس در سفر بود، جلسه را نایب رئیس، دکتر حسین خطیبی اداره می‌کرد. غیبت عمدی بعضی از نمایندگان ـ مورد اشاره جمیزبیل ـ چندان مسلم نیست. ۲۲ نفر از آنها با اجازه، بی‌اجازه یا با معذوریت بیماری غایب بودند. با بررسی صورتجلسه‌های مجلس ملاحظه می‌شود که این تعداد غایب چندان غیر عادی نیست که بتوان آن را به‌طرح لایحه مذکور نسبت داد.

نمایندگان مجلس از دو حزب ایران نوین و مردم بودند. چون لایحه از طرف دولت «ایران نوینی» تسلیم شده بود، بعضی از نمایندگان «مردمی» با آن مخالفت مختصری کردند. وقتی پس از مدتی پنهانکاری، از مذاکرات مجلس پرده برداشته شد، در افکار عمومی همین مخالفتها نیز به‌قرار و مدار قبلی تعبیر گردید. ولی به‌هرحال مواضعهٔ دولت و ریاست مجلس که هر دو به‌رغم اطمینان از فرمانبرداری نمایندگان تا حدی از پر حرفی بعضی از آنها نگران بودند، به‌قرائن زیر آشکار است:

۱ ـ جلسه را به‌طور ناگهانی تشکیل دادند. این نکته را از اظهارات یکی از نمایندگان می‌توان دریافت: «قبلاً قرار بود این لایحه در کمیسیون دادگستری و

کمیسیون نظام و حتی در جلسهٔ خصوصی مورد مطالعه قرار گیرد، ولی امروز ساعت ۸ احضار شدیم، فرمودند این لایحه در دستور است.»

۲ ـ براساس ماده ۴۳ آئین‌نامهٔ مجلس شورای ملی سابق که صراحت داشت «رسیدگی به‌لوایح و طرحهای قانونی راجع به‌کلیه امور حقوقی، اعم از مدنی و جزایی و ثبتی و غیره از وظایف مختصه کمیسیون دادگستری است» بعضی از نمایندگان ایراد کردند که چون عمدهٔ این لایحه مسئله معافیت از تعقیب جزایی نظامیان امریکایی است، باید الزاماً به‌کمیسیون دادگستری و نظام برود. تنها جوابی که نایب رئیس مجلس به‌این ایراد قانونی داد این بود که: «باید عرض کنم که طبق تشخیص جناب آقای رئیس مجلس، در ابتدای امر این لایحه فقط به‌کمیسیون خارجه رفته بود.» سپس پیشنهاد ارسال لایحه به دو کمیسیون مذکور راکه از طرف یکی از نمایندگان رسیده بود به‌رأی گذاشت، که طبیعی است با اکثریت آراء رد شد.

اما روشن‌ترین قرینه‌ای که از مواضعهٔ دولت و مجلس، به‌پیروی از «دستور صادره» حکایت می‌کند، نحوه انتقادات و پاسخها و به‌خصوص سهولت اقناع منتقدین است. مثلاً نماینده مخالفی درباره افرادی که مشمول این لایحه می‌شوند سؤال می‌کند و وقتی نخست‌وزیر باوقاحت هر چه تمامتر به‌دروغ پاسخ می‌دهد که شامل خانواده مستشاران نظامی نمی‌شود، به‌آسانی یک طفل دبستانی قانع می‌شود و اظهار می‌کند:

> این لایحه شامل تمام افراد هیئت مستشاری می‌شود، من نمی‌گویم خانواده‌هایشان، چون آقای نخست‌وزیر فرمودند شامل خانواده نمی‌شود، ولی با توجه به‌متن ماده واحده و آن تعریفی که از مأمورین فنی کردند خانواده‌هایشان هم مشمول می‌شود. حالا بنده اتخاذ سند می‌کنم از فرمایشات جناب آقای نخست‌وزیر و می‌گویم مشمول افراد خانواده نمی‌شود![۱۸]

۱۸. حسنعلی منصور ضمن دفاع از لایحه اظهار داشت نظیر این مصونیتها در دوران حکومت مصدق نیز به‌مستشاران نظامی امریکایی داده شده است. دکتر مصدق از تبعیدگاه خود احمدآباد طی نامه‌ای این موضوع را بشدت تکذیب کرد و دروغ نخست‌وزیر را فاش ساخت.

این نماینده‌ای است که یادداشت سفارت امریکا منضم به‌مادهٔ واحده را زیر چشم دارد و می‌بیند که در مقابل متن چنین قانونی که باید به‌تصویب برسد نمی‌توان از «فرمایشات جناب آقای نخست‌وزیر» اتخاذ سند کرد. یادداشت شماره ۲۹۹ مورخ ۲۷ آذر ۱۳۴۲ سفارت امریکا منضم به‌مادهٔ واحده هیچ ابهامی ندارد:

> به‌نظر این سفارت کبرا عبارت «اعضای هیئتهای مستشاری نظامی ایالات متحده در ایران» شامل است بر کلیهٔ کارمندان نظامی یا مستخدمین غیر نظامی وزارت دفاع و خانواده‌های ایشان که با ایشان در یک جا می‌زیسته و طبق موافقتنامه‌ها و ترتیبات مربوط به‌کمک نظامی بین دو دولت در ایران مسکن دارند».

معاون وزارت امور خارجه که دفاع فنی از لایحه را عهده‌دار است و در مجلس سنا گفته بود: «این چیزی نیست که ما تنها کرده باشیم، دولتهای‌دیگرهم‌کرده‌اند» در مجلس شورای ملی توضیح بیشتری می‌دهد:

> در کلیه کشورهایی که کارمندان نظامی امریکا، چه کارمندان هیئتهای مستشاری و چه افراد جنگی در آن اقامت دارند، وضع حقوقی آنان به‌وسیلهٔ قراردادهای دوجانبهٔ معروف به Status Forces Agreement و یا پیمان تدافعی چند جانبه مانند پیمان آتلانتیک شمالی و پیمان تدافعی جنوب شرقی آسیا روشن گردیده است. کشورهایی که پرسنل نظامی امریکا اعم از مستشاران یا افراد جنگی را می‌پذیرند بنابه مصونیتی که طبق موافقتنامه به‌آنان می‌دهند از صلاحیت جزایی خود در مورد آنان صرف‌نظر می‌نمایند.

اگر نمایندگان مجلس مکلف به‌آسانگیری و چشم بر واقعیتها بستن نبودند، در برابر این اظهارات خلاف واقع نمایندهٔ دولت بایستی دست‌کم شکی در دل راه می‌دادند و از خود می‌پرسیدند که این ردیف کشورهای دموکرات عضو سازمان پیمان آتلانتیک از قبیل فرانسه، انگلیس، ایتالیا، بلژیک، هلند، دانمارک و غیره که همهٔ عزت و شوکتشان به‌کروفرّ دستگاه عدالتشان بسته است چطور ممکن است رضایت داده باشند که از صلاحیت جزایی خود صرفنظر کنند؟

واقعیت را درباره این مقولهٔ حساس از کتاب مستند جیمزبیل می‌آوریم:

طرح «موافقتنامه وضعیت نیروهای مسلح امریکایی» در اوایل دههٔ ۱۹۵۰ دربارهٔ نیروهای مستقر در کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی تهیه شده بود. در این موافقتنامه‌ها حق و صلاحیت قضاوت بین ایالات متحد امریکا و کشور پذیرنده مقترن بود. (Concurrent) بدین معنی که هرگاه دولت ایالات متحد از تعقیب مجرم خودداری می‌کرد، کشوری که جرم در آن واقع شده بود اقدام به‌تعقیب می‌کرد. اما برخلاف قراردادهای وضعیت نیروهای مسلح امریکایی که شامل تعداد زیادی از کارکنان امریکایی در ماوراءبحار بود، توافق با ایران به‌امریکا اجازه می‌داد که از حق انحصاری رسیدگی به‌جرائم همه پرسنل خود در همه وقت برخوردار باشد. به‌موجب این موافقتنامه خواه جرم از سوی دولت امریکا مورد تعقیب قرار می‌گرفت، ایران حق تعقیب مجرم را نداشت. این توافق ــ با یک استثناء در مورد توافق امریکا با آلمان غربی ــ بی‌سابقه بود.[۱۹]

«دشواری تصویب» شاید قرینه‌ای نیز در طرز اخذ رأی داشته باشد. چند تن از نمایندگان پیشنهاد کردند که اخذ رأی مخفی با ورقه انجام شود. در اینکه این پیشنهاد نیز بنابر مواضعهٔ قبلی یا بی‌مقدمه بوده، قرینه روشنی دردست نیست. آراء ماخوذهٔ شمارش شد و نتیجه به‌این قرار اعلام گردید:

نایب رئیس ــ به‌این ترتیب از ۱۳۶ رأی، لایحه با ۷۴ رأی موافق و ۶۱ رأی مخالف تصویب شد، به‌دولت ابلاغ می‌شود.[۲۰]

---

۱۹. جیمز بیل، شیر و عقاب، صفحهٔ ۲۲۰.

۲۰. به‌موجب موافقتنامه‌ای که قبلاً در آبان ۱۳۳۹ در آنکارا به‌امضای نمایندگان دولتهای ایران، انگلستان، پاکستان و ترکیه رسیده بود کارکنان سازمان پیمان مرکزی، نمایندگان ملی و کارمندان بین‌المللی آن مزایا و مصونیتهای وسیعی پیدا کرده بودند. این موافقتنامه که مشتمل بر یک مقدمه و ۲۶ ماده بود، در سال ۱۳۴۳ به‌تصویب مجلسین رسید و به‌صورت قانون درآمد. معافیتهای آنان مخصوصاً از نظر عدم پرداخت مالیات و حقوق گمرکی قابل توجه بود.

در ۱۲ خرداد ۱۳۴۸ نیز قانونی به‌شرح زیر به‌تصویب مجلسین رسید:

مادهٔ واحده ــ به‌دولت اجازه داده می‌شود: (الف) به‌دبیرخانهٔ همکاری عمران منطقه‌ای مزایا و مصونیتهای دیپلوماتیک اعطا نماید. (ب) دبیرکل و مدیران و معاونین و کارمندان اداری و حتی غیر ایرانی دبیرخانه که از طرف دولت متبوع خود منصوب و مأمور می‌شوند، پس از معرفی به‌دولت ایران از همان مزایا و مصونیتهایی که نسبت به‌کارمندان همردیف آنان

۸. واکنش مردم در سراسر ایران فوری بود:
از هنگام تصویب لایحه تا وقتی که مردم از وجود آن آگاه شدند، مدتی فاصله افتاد. دولت تا توانست مردم را در بی‌خبری نگه داشت. خبر تصویب لایحه در مجلس سنا، همان‌طور که دیدیم، مطلقاً منتشر نشد. از انتشار مذاکرات مجلس شورای ملی نیز جلوگیری کردند. روزنامه رسمی هم که عین مذاکرات را درج می‌کند، چند روزی به‌علت «نقص فنی چاپخانه» انتشار نیافت. دولت خبر خلاصه و گنگی به‌روزنامه‌ها داد. در این احوال دکتر مظفر بقائی رهبر حزب زحمتکشان که صورت مذاکرات مجلس را از اداره تندنویسی به‌دست آورده بود با درج قسمتهایی از آن در رساله‌ای به‌تاریخ اول آبان ۱۳۴۳ از احیای کاپیتولاسیون سخن گفت. بخش عمدهٔ نسخه‌های این رساله که عنوان «هست یا نیست؟» را داشت (منظور اینکه کاپیتولاسیون هست یا نیست) پیش از پخش به‌وسیله ساواک کشف و توقیف شد. ولی تعداد کمی از نسخه‌های آن بین مردم توزیع گردید.

دکتر بقائی در رسالهٔ مذکور جزئیات لایحهٔ مصونیت مستشاران نظامی امریکا و حدود مصونیتها را آورده و بخشهایی از انتقادات نمایندگان مجلس را نقل کرده بود. منظور او اثبات این امر بود که قانون مزبور چیزی جز کاپیتولاسیون نیست و اظهارنظر کرده بود که این از بعضی جهات از کاپیتولاسیون ترکمانچای خفت‌آورتر است.

از نظر حقوقی، در اینکه قانون مصوب مجلس بیست و یکم نوعی کاپیتولاسیون جدید بود، جای هیچ تردیدی نیست. دربارهٔ صفت «خفت‌آورتر» با توجه به‌شرایط زمانی انعقاد و حدود امتیازات و مصونیتها، بر نظر دکتر بقائی به‌این صورت می‌توان صحه گذاشت که قرارداد ترکمانچای و کاپیتولاسیون آن در شرایطی به‌ایران تحمیل شد که ایران در جنگ با روسیه شکست خورده بود و قشون دشمن که قسمت عمدهٔ آذربایجان را در اشغال داشت، پایتخت را تهدید می‌کرد. در حالی که کاپیتولاسیون سال ۱۳۴۳ در زمان صلح و از جانب یک کشور به‌ظاهر دوست و متحد ایران

در مأموریتهای دیپلوماتیک خارجی در ایران معمول می‌شود برخوردار نماید.

کلیهٔ قوانین مزبور در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸ از طرف دولت موقت مهندس مهدی بازرگان ملغی اعلام شد.

تحمیل شد. همین امر باعث گردید که آیت‌الله خمینی در نطق ۴ آبان ۱۳۴۳ فریاد همه‌گیری را سر دهد:

عظمت ایران از بین رفت، استقلال از دست رفت، عزت ما پایکوب شد. مگر ما مستعمره هستیم؟ مگر ایران در اشغال امریکاست؟

آیت‌الله خمینی که می‌دانست دولت با تمام قوا از انتشار این نطق جلوگیری خواهد کرد و به‌یقین احتمال بازداشت خود را نیز در نظر داشت، اعلامیه‌ای هم تنظیم کرده بود که همزمان با نطق منتشر شود. این اعلامیه چنین شروع شده بود:

آیا ملت ایران می‌داند که در این روزها در مجلس چه گذشت؟ می‌داند بدون اطلاع ملت و به‌طور قاچاق چه جنایتی واقع شد؟ می‌داند مجلس به‌پیشنهاد دولت سند بردگی ملت ایران را امضاء کرد؟ اقرار به‌مستعمره بودن ایران نمود؟...

پس از شرح ماوقع، همه قشرهای جامعه را مورد خطاب قرار داده بود و از رجال شریف سیاسی، بازرگانان، احزاب سیاسی، افسران ارتش، اساتید دانشگاه، جوانان دانشگاهی، دانشجویان ممالک خارجه و غیره... خواسته بود که «در راه هدف استقلال و بیرون رفتن از قید اسارت کوشش کنند.»

هنوز چند روزی از ایراد این سخنرانی و انتشار اعلامیه نگذشته بود که رژیم شاه دست به‌تبعید آیت‌الله خمینی به‌ترکیه زد. پیامد فوری این رویدادها قتل حسنعلی منصور در ۶ بهمن ۱۳۴۳ و سوءقصد قصد نافرجام به‌جان شاه در کاخ مرمر در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ بود و پیامد درازمدت آن انقلاب توفنده‌ای بود که رژیم پهلوی را درهم کوبید.[۲۱]

باید افزود که کاپیتولاسیون دوم که در سالهای آخر رژیم سابق شامل حال حدود ۵۰ هزار امریکایی مقیم ایران شد، در روابط امریکا با کشورهایی که در حوزه نفوذ آن

۲۱. با این وصف در عمل کاپیتولاسیون دوم بیش از چند مورد، که غالباً مربوط به‌مجروح شدن شهروندان ایرانی در تصادم با اتومبیلهای مستشاران امریکایی بود، هیچ‌گاه به‌مرحلهٔ اجرا درنیامد.

قرار داشتند یا از چتر حمایتی آن استفاده می‌کردند ـ به‌استثنای آلمان شکست خورده ـ منحصربه‌فرد بود. این امر را نمی‌توان جز حاصل ضعف ناشی از وابستگی و دست‌نشاندگی حکومتی دانست که با کودتای ۲۸ مرداد روی کار آمده بود و موجودیت خود را منوط به‌پشتیبانی امریکا می‌دانست و حتی آن‌قدر جرأت و جسارت نداشت که از امریکاییان بپرسد: از این همه کشورهایی که زیر چتر دفاعی شما قرار گرفته‌اند چرا فقط به‌ما این خفت و خواری را تحمیل می‌کنید؟[۲۲]

٦. شوروی: همکاریهای ثمربخش بازرگانی و ترانزیتی

پس از اینکه دورهٔ آزمایشی کم و بیش موفقیت‌آمیز از سوی ایران، و نگرانیهای ادواری از سوی شوروی، سرانجام نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز میان دو کشور برقرار شد که بیش از پانزده سال به‌طول انجامید و مورد رضایت طرفین بود. علت این تغییر اساسی در روابط ایران و شوروی بیشتر مدیون تحولات بین‌المللی و تبدیل دوران جنگ سرد به‌دوران تنش‌زدایی بود.

تعهد ایران در عدم واگذاری پایگاه موشک به‌کشورهای ثالث پاسخی بود به‌یک آرزوی دیرینه و فشارهایی که شوروی از مدتها پیش به‌ایران وارد می‌کرد. مابه‌ازاء این تعهد که گامی به‌سوی عدم تعهد بشمار می‌رفت، حمایتی بود که مسکو از «انقلاب سفید» به‌عمل آورد. با این همه برنامه اصلاحاتی که شاه در بهمن ۱۳۴۱ به‌همه‌پرسی گذاشت یک علت غایی داشت که نمی‌توانست مورد حمایت یک دولت انقلابی قرار بگیرد. شاه می‌خواست با این اصلاحات «از بالا» تحولات اجتماعی و اقتصادی بوجود آورد، حال آنکه مارکسیستها این تحولات را «از پایین» و حق مسلم خود می‌دانستند. او با این کار خود همهٔ نیروهای چپگرا و در درجه اول حزب توده را محکوم به‌فعالیت زیرزمینی کرد و از شرکت در انقلابی که آن را از نقش تاریخی‌اش باز می‌داشت محروم ساخت. به‌علاوه حزب توده به‌علت پشتیبانی

۲۲. مجله علم و جامعه، چاپ واشینگتن شماره ۸۶ مورّخ مهرماه ۱۳۶۹.

شوروی از شاه هرگونه اعتبارش را در میان روشنفکران از دست داد.

شاه پنهان نمی‌کرد که هدفش این است که مناسبات ایران و شوروی، حتی در آیندهٔ دور به‌همکاری اقتصادی و فنی محدود شود و همهٔ راههای رخنه و نفوذ سیاسی شوروی در ایران مسدود گردد. این مطلب بخوبی نشان می‌داد که چرا در دورانی که شوروی مبادلات فرهنگی خود را با کشورهای جهان سوم گسترش می‌داد و دانشگاه پاتریس لومومبا را تأسیس می‌کرد تا کادرهای آینده را برای جهان سوم تربیت کند و درهای دانشگاههایش را با شرایط مساعد به‌روی دانشجویان کشورهای آسیایی و افریقایی گشوده بود، سطح مبادلات با تهران به‌نحوی استثنایی پایین بود و هیچ دانشجوی ایرانی اجازه نداشت برای تحصیل به‌شوروی برود. جهانگردی بین دو کشور تقریباً وجود نداشت و انجمنهای فرهنگی و خانه‌های دوستی که در همه‌جا آنقدر فعال بود، در ایران ساختمانهایی بدون محتوای واقعی بود.[۲۳]

اما شوروی توانست در مقابل سدهایی که شاه برای برکنار داشتن شهروندانش از شیوع افکار مارکسیستی برافراشته بود چشم بر هم گذارد و در ضمن به‌تعهداتی که حضورش را در ایران تأمین می‌کرد بیفزاید. در ۵ مرداد ۱۳۴۲ (۲۷ ژوئیه ۱۹۶۳) نخستین موافقتنامهٔ اقتصادی بین دو کشور منعقد شد که شوروی را متعهد می‌ساخت اجرای چند طرح را به‌عهده بگیرد: ساختمان یک سد و دو مرکز هیدروالکتریکی و یک طرح آبیاری. شرایطی که مورد مذاکره قرار گرفت به‌مسکو اجازه داد همکاریهایش را با تهران به‌نحو قابل ملاحظه‌ای گسترش بدهد.

یک سال بعد، یعنی در ۳۰ خرداد ۱۳۴۳ (۲۰ ژوئن ۱۹۶۴) نخستین موافقتنامهٔ بازرگانی و ترانزیت بین دو کشور امضاء شد که تجارت بین دو کشور را برای سه سال منظم می‌ساخت. با توجه به‌گذشتهٔ پرفراز و نشیب روابط بازرگانی بین دو کشور، طولانی بودن مدت این موافقتنامه به‌حدی اهمیت داشت که شاه در دومین سفر رسمی‌اش به‌شوروی در خرداد ۱۳۴۴ به‌محض ورود به‌مسکو بدان اشاره نمود. در این سفر شاه با برژنف و کاسیگین و میکویان و گرومیکو دربارهٔ مسایل بازرگانی و همکاری بین دو کشور و استفاده از آبهای رود ارس و ازدیاد ماهی در دریای خزر و طرحهای عمرانی دیگر به‌مذاکره پرداخت. مذاکرات مزبور راه را برای امضای دومین

۲۳. هلن کارر دانکوس، **نه صلح نه جنگ**، ترجمهٔ نگارنده، تهران، نشر نو ۱۳۶۷، صفحهٔ ۲۲۵.

موافقتنامهٔ اقتصادی بین دو کشور در ۱۱ اسفند ۱۳۴۵ (اول مارس ۱۹۶۷) هموار ساخت و بالاخره به‌امضای بزرگترین موافقتنامهٔ نوع خود برای یک مدت پنج سالهٔ دیگر در ۸ مرداد ۱۳۴۹ (۳۰ ژوئیه ۱۹۷۰) انجامید.

به‌طور سنتی مهمترین جاذبهٔ بازرگانی با ایران برای شورویها نزدیکی بازارهای ایران و بهای ارزان حمل و نقل دریایی است. اما در دورهٔ ۱۳۴۱ ـ ۱۳۵۱ عوامل اقتصادی دیگری به‌آن افزوده شد و آن تحولات همه‌جانبهٔ اقتصادی و اجتماعی در ایران بود. گسترش سریع بازرگانی با شوروی با افزایش بی‌سابقهٔ نرخ رشد در ایران مصادف بود. یکی از علائم مشخصه و مهم این استراتژی پیشرفت، متنوع ساختن صنایع بود تا وابستگی کامل به‌صنعت نفت کاهش یابد. به‌عبارت دیگر ایران از یک‌سو احتیاج به‌وارد کردن کالاهای سرمایه‌ای داشت و از سوی دیگر به‌بازارهای بزرگتری برای صادرات کالاهای سنتی و همچنین تولیدات صنایع نوبنیادش احساس نیاز می‌کرد. موافقتنامهٔ بازرگانی ۱۳۴۵ حجم صادرات ایران به‌شوروی را از ۲۰ میلیون دلار به ۷۰ میلیون دلار در سال افزایش داد. مهمتر این که از ۳۵۰ میلیون دلار صادراتش به‌شوروی در ظرف پنج سال، ۱۰۰ میلیون دلار آن شامل کالاهای ساخت ایران از قبیل کفش و بخاریهای نفت‌سوز و یخچال می‌شد. در آن هنگام افزایش حجم صادرات ایران به‌شوروی گاز طبیعی را که بعدها یکی از مواد مهم صادراتی گردید، شامل نمی‌شد.

صادرات کالاهای ساخت ایران به‌شوروی طبق موافقتنامهٔ جدیدی که در ۸ مرداد ۱۳۴۹ مجدداً برای پنج سال امضا شد بیش از پیش افزایش یافت. براساس موافقتنامهٔ مزبور حجم مبادلات بین دو کشور در پنج سال آینده به‌بیش از یک میلیارد دلار برآورد شد که شامل ۷۲۰ میلیون دلار صادرات ایران و ۳۱۸ میلیون دلار صادرات شوروی بود. از نظر تهران این موافقتنامه شوروی را به‌بزرگترین بازار فروش کالاهای ساخت ایران مبدل می‌کرد. شوروی وسایل صنعتی و فلزات آهن‌دار و الوار و سیمان و مواد دیگری را که برای پیشرفت اقتصادی ایران لازم بود می‌فرستاد و ایران در عوض مواد مصرفی از قبیل لباسهای کشباف و پارچه‌های پشمی و منسوجات و مواد پتروشیمی و چند قلم مواد جدید مانند آلومینیم و فلزات عمل آورده به‌شوروی صادر می‌کرد.

همان روزی که موافقتنامهٔ مزبور امضا شد، پروتکل جدیدی دربارهٔ تأسیس

شرکت مختلط حمل و نقل ایران و شوروی نیز به‌امضا رسید که هریک از دو کشور پنجاه درصد سهام آن را داشتند. تأسیس شرکت مزبور بازرگانی ترانزیتی از خاک شوروی را تسهیل می‌کرد و در همان حال در خاک ایران به‌شورویها تسهیلات ترانزیتی می‌داد. گرچه در تمام موافقتنامه‌هایی که در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۴۲ بین ایران و شوروی منعقد شده بود، حقوق ترانزیتی پیش‌بینی شده بود، ولی هیچ زمینهٔ قطعی و ثابتی ایجاد نشده بود تا اینکه در ششم آذر ۱۳۴۲ یک موافقتنامهٔ ترانزیتی بین دو کشور امضا شد که می‌بایست فوراً به‌مرحلهٔ اجرا درآید. قبل از این تاریخ ترانزیت کالاهای خارجی مثل بازرگانی بین دو کشور به‌عنوان وسیلهٔ فشار اقتصادی شوروی به‌کار می‌رفت و لذا ایران به‌علت سوءظنی که به‌شوروی داشت موافقتنامه‌های کوتاه‌مدت و خاص را به‌ترتیبات درازمدت ترجیح می‌داد. با توجه به‌این سابقه، مقررات روشن و صریح موافقتنامهٔ ششم آذر ۱۳۴۲ معنی‌دار بود زیرا حق ترانزیت دوجانبهٔ کالا را به‌هر دو کشور می‌داد. واردات و صادرات کالا از اروپا به‌ایران و برعکس از خاک شوروی تقریباً ۲۵ درصد هزینهٔ حمل و نقل را کاهش می‌داد. همچنین واردات و صادرات شوروی از طریق بنادر خرمشهر و شاهپور و مرز خسروی ۲۲/۵ درصد ارزانتر از راه‌آهن تمام می‌شد زیرا معمولاً حمل و نقل کالا به‌وسیلهٔ راه‌آهن گرانتر از کشتی است. به‌همین جهت وقتی که کانال جدید ولگا ــ دن در خرداد ۱۳۴۳ (ژوئن ۱۹۶۴) گشایش یافت، به‌اهمیت تجارت مزبور افزوده شد زیراکالاهای اروپایی می‌توانست با کشتی از خاک شوروی به‌بحر خزر و ایران حمل شود. در مقابل کالاهای ایرانی که تا آن زمان به‌طور سنتی از طریق باکو از خاک شوروی حمل می‌شد، اکنون مستقیماً از بنادر نوشهر و انزلی حمل می‌گردید. نخستین محمولهٔ کالاهای ایرانی در ۲۹ آذر ۱۳۴۳ از نوشهر به‌یکی از بنادر شمالی لهستان حمل شد که علاوه بر ارزانتر بودن، در مدت کوتاه‌تری به‌مقصد رسید.

چشم‌انداز تجارت‌ترانزیتی ایران‌از خاک‌شوروی باایجاد خط منظم کشتیرانی بین دوکشور درسال ۱۳۵۰ گسترده‌تر شد. این نخستین موافقتنامهٔ کشتیرانی بین دو کشور در پنجاه سال‌گذشته بشمارمی‌رفت. کشتیهای‌شوروی که کالاهای اروپایی رابه مقصد ایران بار کرده بودند محمولات خود را در بنادر ایرانی بحرخزر تخلیه می‌کردند و کالاهای ایرانی را به‌مقصد شوروی به‌باکو، و به سایر مقاصد را به‌اروپا می‌بردند.

حجم کالاهای صادراتی ایران از این راه در سال ۱۳۵۰ به ۴۴۳۰۰۰ تن بالغ گردید.[۲۴]

۷. شوروی: همکاریهای گستردهٔ اقتصادی و فنی

یکی دیگر از جنبه‌های سیاست ایران و شوروی در سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۵۱ گسترش همکاریهای اقتصادی و فنی بود. از زمان تأسیس دولت شوروی تنها زمینهٔ همکاری فنی بین دو کشور در شیلات شمال بود که آن هم چون حکومت مصدق شیلات را در بهمن ۱۳۳۱ ملی کرد، تعطیل شد. اما در دوره‌ای که مورد مطالعهٔ ما است گسترش سریع بازرگانی بین دو کشور زمینه را برای همکاری در رشته‌های دیگر فراهم ساخت. همکاریهای اقتصادی و فنی بین دو کشور، متعدد و پیچیده و بی‌اندازه تخصصی بود و از احداث کارخانهٔ ذوب‌آهن در اصفهان و تأسیس کارخانهٔ ماشین‌سازی در اراک و بنای سد هیدروالکتریکی بر روی رود ارس تا توسعه و بازسازی بنادر دریای خزر و شیلات را شامل می‌شد. در واقع این شورویها بودند که صنایع سنگین را در ایران پایه‌گذاری کردند.

مهمترین موافقتنامهٔ همکاری اقتصادی و فنی برای احداث کارخانهٔ ذوب‌آهن و احداث لوله‌گاز و تأسیس کارخانهٔ ماشین‌سازی در ۲۳ دی ماه ۱۳۴۴ بین دو کشور امضا شد ولی اسناد مصوبهٔ آن در ۸ تیر ۱۳۴۵ مبادله شد و در ۲۸ اسفند ۱۳۴۶ از جانب شوروی در دبیرخانهٔ سازمان ملل متحد به‌ثبت رسید. به‌موجب این موافقتنامه، شوروی تعهد کرد که عملیات نقشه‌کشی و اکتشافی اولیه را انجام دهد و هرگونه وسایل و ماشین‌آلات و موادی راکه در ایران به‌دست نمی‌آید تأمین کند و کارشناسان خود را برای جمع‌آوری اطلاعات اولیه به‌ایران بفرستد و در ساختمان کارخانه نظارت داشته باشد و به‌اتباع ایران آموزش فنی بدهد و تعدادی از آنان را برای گذراندن دوره‌های تخصصی به‌شوروی بفرستد. از این گذشته، دولت شوروی پذیرفت وامی به‌مبلغ ۲۶۰ میلیون روبل با بهرهٔ ۲/۵ درصد برای پرداخت هزینه‌های کمکهای فنی این طرح در اختیار ایران بگذارد. موافقتنامه، احداث کارخانه‌ای

۲۴. همانجا، صفحهٔ ۲۲۶ ـ ۲۲۷.

به‌ظرفیت سالانه پانصد تا ششصد هزار تن فولاد را پیش‌بینی می‌کرد که می‌توانست تا یک میلیون و حتی یک میلیون و دویست هزار تن در سال افزایش یابد. همچنین احداث یک لولهٔ گاز را برای حمل گاز طبیعی ایران به‌شوروی پیش‌بینی می‌کرد که قسمت ساوه تا آستارا را می‌بایست شورویها بسازند و قسمتی که از میدانهای نفت و گاز جنوب شروع و به‌ساوه ختم می‌شد به‌عهدهٔ ایران بود. سومین بخش موافقتنامه دربارهٔ احداث کارخانهٔ ماشین‌سازی اراک با محصول ۲۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ تن در سال بود.

هنگام امضای این موافقتنامه‌ها منابع شوروی پیش‌بینی کردند که احداث لولهٔ سرتاسری گاز در سال ۱۳۴۹ و کارخانهٔ ذوب‌آهن اصفهان در ۱۳۵۰ به‌پایان می‌رسد و شروع به‌کار می‌کنند. طول لولهٔ گاز بیش از هزار کیلومتر بود و قادر بود سالانه ده میلیارد متر مکعب گاز طبیعی به‌شوروی برساند. اتحاد شوروی بابت بهای گاز وسایل زیادی به‌صنایع سنگین و سبک و راه‌سازی و از این قبیل به‌ایران تحویل می‌داد و ایران بابت مازاد هزینه‌هایی که شوروی در ساختمان کارخانهٔ ماشین‌سازی و لولهٔ گاز متحمل شده بود، علاوه بر گاز، پنبه و ابریشم و مواد غیر آهنی تحویل می‌داد.

افتتاح لولهٔ سرتاسری گاز در ۶ آبان ۱۳۴۹ صورت گرفت و بنابراین طرح مزبور در زمان پیش‌بینی شده به‌پایان رسید. در مراسم گشایش، شاه و پرزیدنت پادگورنی صدر هیئت رئیسهٔ اتحاد جماهیر شوروی شرکت داشتند و شاه طی نطقی گفت: «مرز ما به‌مرز صلح و دوستی مبدل شده است. در چند سال گذشته تجارت ما پنج برابر شده و مهمتر از هرچیز رهبران دو کشور لزوم توسعه همکاری را درک کرده و برنامه‌ای برای آن در پانزده سال آینده تنظیم کرده‌اند.»[۲۵] پرزیدنت پادگورنی در پاسخ آن روز را «یک واقعهٔ مهم در تاریخ همکاری بین دو کشور همسایه دانست».[۲۶]

اما طرح کارخانهٔ ذوب‌آهن چنان که پیش‌بینی شده بود در سال ۱۳۵۰ به‌پایان نرسید. در عوض، در ۱۹ مرداد ۱۳۵۱ موافقتنامهٔ جدیدی برای افزایش ظرفیت کارخانهٔ مزبور بین ایران و شوروی امضا شد. دولت شوروی متعهد شد که ظرف

---

۲۵. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۲۵.
۲۶. همانجا.

پنج سال، تسهیلاتی اعتباری به‌مبلغ ۲۶۰ میلیون روبل (۳۰۰ میلیون دلار) برای پرداخت بهای ماشین‌آلات و وسایلی که برای افزایش ظرفیت کارخانه تا ۱/۹ میلیون تن در سال لازم است در اختیار ایران بگذارد.

در همان سال ساختمان کارخانهٔ ماشین‌سازی اراک نیز به‌پایان رسید. ابتدا ظرفیت کارخانه ۸۰۰۰ تن در سال بود ولی قرار بود بعداً به ۳۰۰۰۰ تن برسد. در آن هنگام کارخانهٔ مزبور در حدود ۲۰۰۰ کارگر و مهندس و کارمند داشت که می‌بایست در مرحلهٔ بعدی تعدادشان به ۳۰۰۰ نفر افزایش یابد. احداث کارخانهٔ ماشین‌سازی اراک سه سال طول کشیده بود.

سرانجام کارخانهٔ ذوب‌آهن اصفهان در سال ۱۳۵۲ تکمیل شد و یکی از آرزوهای دیرینهٔ ایرانیان تحقق یافت. ایران قبلاً چند بار کوشیده بود کمک و همکاری کشورهای پیشرفته صنعتی را برای اجرای این طرح به‌دست آورد و هر بار با شکست روبه‌رو شده بود. از جمله دولت فدرال آلمان در سال ۱۳۴۲ و ایالات متحد امریکا در ۱۳۴۵ از همکاری در این زمینه معذرت خواسته بودند. اما این بار ایران به‌کمک اتحاد شوروی توانست پیروز شود. ساختمان کارخانه پنج سال طول کشید و در حدود ۷۵۰ میلیون دلار هزینه برداشت. در اعلامیهٔ مشترکی که در دوم اکتبر ۱۹۷۲ (۱۰ مهر ۱۳۵۱) در پایان سفر شاه به‌شوروی انتشار یافت اعلام گردید که طرفین موافقت کرده‌اند ظرفیت تولید کارخانهٔ ذوب‌آهن از ۱/۹ میلیون به ۴ میلیون تن در سال افزایش یابد.

علاوه برسه‌طرح بزرگ فوق، یک طرح چهارم نیز در این سالها به‌پایان رسید و آن ایجاد تأسیسات هیدروالکتریکی بر روی رود ارس بود. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد موافقتنامه دربارهٔ استفاده از رودخانه‌های مرزی در سال ۱۳۳۷ بین دو کشور امضا شده بود ولی اجرای آن نیاز به‌بهبود فضای سیاسی فیمابین داشت. ایجاد تأسیسات رود ارس طبق موافقتنامهٔ همکاری و اقتصادی فنی ۵ مرداد ۱۳۴۲ آغاز شد و در ۷ تیر ۱۳۵۰ به‌پایان رسید. از نظر ایران این طرح دو فایده داشت: یکی اینکه برای آبیاری دشت مغان در ایران و دشت میل در شوروی به‌کار می‌رفت و آنها را قادر می‌ساخت که به‌مراکز کشاورزی مهم تبدیل شوند. دیگر اینکه برای هر دو طرف برق تولید می‌کرد که قرار شد ۴۴۰۰۰ کیلووات تولید آن بالمناصفه تقسیم شود. تکمیل سد ارس که نخستین سد خاکی در ایران بشمار می‌رفت پنج سال به‌طول انجامید.

۸. شوروی: تضاد سیاسی مداوم

سیاست کلی ایران در برابر اتحاد شوروی را در سالهای ۱۳۴۱ ــ ۱۳۵۱ بدین‌سان می‌توان خلاصه کرد: همکاری بازرگانی و فنی و مقاومت سیاسی. در حالی که در کلیهٔ زمینه‌های بازرگانی و ترانزیتی و همکاریهای اقتصادی و فنی بین دو کشور روابط بسیار حسنه‌ای برقرار بود، اما در مسایل سیاسی تضاد بین دو کشور همچنان وجود داشت و ایران در سه مورد به‌مقاومت در برابر اقدامات و فعالیتهای شوروی می‌پرداخت: ۱) مقاومت در برابر فشار شوروی به‌قطع وابستگی ایران به‌جهان غرب، ۲) مقاومت در برابر فشار به‌قطع رابطه با شرکتهای نفتی غرب، ۳) مقاومت در برابر گسترش نفوذ و قدرت شوروی در خلیج فارس.

۱) مقاومت در برابر فشار به‌قطع وابستگی با غرب: ماهیت روابط ایران و امریکا را در دهۀ ۱۳۴۱ ــ ۱۳۵۱ در بخش جداگانه‌ای مطالعه خواهیم کرد، اما در اینجا لازم است متذکر شویم که روند این اتحاد و وابستگی همیشه آسان نبود و فراز و نشیبهایی را گذراند تا اینکه مقارن روی کار آمدن ریچارد نیکسون در ۱۹۶۹ استحکام یافت و سرانجام در سال ۱۹۷۲ به‌سطح بی‌سابقه‌ای رسید.

نخستین مسئلۀ مهم در رابطه با تلاشهای شوروی به‌قطع وابستگی ایران از غرب این بود که آیا تعهد ایران در سال ۱۳۴۱ به‌معنی سست شدن وابستگی‌اش به‌ایالات متحد امریکاست؟ همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم قبول این تعهد به‌تحولات اوضاع بین‌المللی و پایان جنگ سرد و آغاز دورۀ تنش‌زدایی مربوط می‌شد و کاملاً مطابق نظریات استراتژیکی و سیاسی امریکا بود که با پیشرفت سیستم دفاعی خود و اختراع موشکهای دورپرواز پولاریس دیگر احتیاجی به‌پایگاههای پرتاب موشک در ایران و ترکیه نداشت. وانگهی تعهد ایران با اتحادش با امریکا منافات نداشت بلکه در واقع موضع ایران را در این اتحاد تحکیم می‌کرد.

نخستین نشانۀ تصمیم ایران به‌باقی ماندن در اتحاد و ادامۀ وابستگی به‌امریکا به‌رغم تعهدی که به‌شوروی سپرده بود، مشارکت در مانور نظامی مشترک با امریکا در فروردین ۱۳۴۳ بود که تحت عنوان «دلاور» و با شرکت هفت هزار افسر و سرباز امریکایی انجام شد و موجبات نارضایتی شورویها را فراهم کرد. اما شورویها

برخلاف گذشته به‌جاروجنجال نپرداختند و به‌یک اعتراض ساده اکتفا کردند و فقط این سؤال را پیش کشیدند که «آیا انجام مانور نظامی مشترک ایران و امریکا با اظهارات مقامات ایرانی دربارهٔ قصدشان به‌بهبود مناسبات ایران و شوروی و ایجاد محیط اعتماد مشترک و حسن‌همجواری واقعی بین دو کشور همسایه تطبیق می‌کند؟»[۲۷]

تأسیس سازمان عمران منطقه‌ای (آر سی دی)[۲۸] بین ایران و ترکیه و پاکستان در تیر ماه ۱۳۴۳ نیز بار دیگر موجب نارضایتی شورویها گردید که بنای حمله به‌سازمان مزبور و پیش‌بینی انحلال قریب‌الوقوع و اجتناب‌ناپذیر پیمان سنتو را گذاشتند که به‌نظر آنان با خروج عراق از پیمان بغداد آغاز شده و سپس با انزوا و وابستگی کامل ایران و پاکستان و ترکیه به‌امریکا تسریع شده بود، زیرا سه کشور مزبور از پیروی راه غیر سرمایه‌داری به‌سوی سوسیالیسم و اتخاذ سیاست عدم تعهد خودداری کرده بودند. شورویها تأسیس سازمان عمران منطقه‌ای را نه فقط به‌عنوان نشانهٔ نارضایتی اعضای آسیایی سنتو از غرب جلوه دادند بلکه آن را سازمانی دانستند که در واقع در خارج از چارچوب سنتو و حتی علیه آن تشکیل شده بود. اما ایران و پاکستان و ترکیه منکر این ادعا بودند و می‌گفتند سایر اعضای سنتو در جریان مذاکرات مقدماتی که منجر به‌تأسیس آر سی دی شده، بوده‌اند و این سازمان مکمل و موازی پیمان سنتو بشمار می‌رود.

دولت شوروی به‌اختلافات دامن می‌زد و برای تشویق ایران به‌خروج از پیمان سنتو و قطع وابستگی با امریکا صحبت از اختلافات عمیق بین اعضای آسیایی سنتو و امریکا و انگلیس می‌کرد. مثلاً وقتی هجدهمین اجلاس سالانهٔ وزیران سنتو در فروردین ۱۳۵۰ در آنکارا تشکیل شد رادیوها و روزنامه‌های شوروی آن را بشدت به‌باد حمله گرفتند و عضویت ایران در سنتو را «خطری برای درگیری ایران در جنگ امپریالیستی امریکا و ویتنام» دانستند و این در حالی بود که کانادا از عضویت در هیئت نظارت در جنگ ویتنام استعفا کرده بود و هیچ کشوری حاضر به‌پذیرفتن این مسؤولیت نبود و امریکاییها به‌ایران فشار آورده بودند آن را بپذیرد و سرانجام ایران

۲۷. همانجا، صفحهٔ ۳۲۰.

28. Regional Cooperation for Development.

قبول کرد و عدهٔ زیادی افسر و کارمند به‌سایگون فرستاد. رادیو مسکو در گفتاری در همان هنگام گفت: «محافل اجتماعی ایران همچنان به‌مخالفت خود با عضویت ایران در سنتو ادامه می‌دهند و خواستار کناره‌گیری کشورشان از این سازمان هستند.»[۲۹] اما رژیم ایران به‌رغم این فشارها همچنان به‌پیمان سنتو چسبیده بود و به‌هیچ‌وجه حاضر نبود از وابستگی خود به‌غرب بکاهد.

بزرگترین تلاش شوروی برای جداسازی ایران از غرب وقتی بود که شروع به‌فروش اسلحه به‌ایران کرد. نخستین گزارش دربارهٔ فروش اسلحهٔ شوروی به‌ایران در ۲۳ مرداد ۱۳۴۵ منتشر شد ولی معاملهٔ قطعی تا ۳۰ بهمن آن سال که هویدا خبر آن را در مجلس اعلام کرد انجام نگرفت.[۳۰] این فاصلهٔ زمانی نسبتاً طولانی به‌علت نگرانیی بود که این معامله در محافل واشینگتن ایجاد کرده بود و می‌کوشیدند ایران را از آن منصرف سازند. به‌نوشتهٔ روزنامهٔ نیویورک تایمز، «فروش اسلحه به‌ایران بخشی از مبارزهٔ پرحوصله ولی مصمم اتحاد شوروی برای قطع رشته‌های اتحاد غرب با کشورهای واقع در مرزهای جنوبی آن کشور است. این نخستین باری است که یکی از اعضای وابسته بلوک غرب با شوروی وارد معاملهٔ خرید اسلحه می‌شود و این امر حاکی از آن است که سازمان پیمان مرکزی که هشت سال از عمرش می‌گذرد، دیگر نقش نظامی خود را برای دفاع در برابر شوروی از دست داده است.»[۳۱]

باید یادآور شد از سال ۱۳۲۸ که نخستین جنگ‌افزارهای امریکایی به‌ارتش ایران تحویل داده شد، ایالات متحد تنها تأمین کنندهٔ اسلحه برای ارتش ایران بود و اکنون خرید جنگ‌افزار از شوروی این ترتیب را به‌هم می‌زد. اما بزودی معلوم شد که میزان اسلحهٔ خریداری شده از شوروی فقط ۱۱۰ میلیون دلار است و به‌هیچ‌وجه خللی در

---

۲۹. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۴۱.

۳۰. همانجا. شایان تذکر است که از این هنگام شاه خرید جنگ‌افزار از کشورهای بیگانه و تولید اسلحه و مهمات در داخل کشور را شخصاً دردست گرفت و کوشید سفارشهای اسلحه را طبق مقتضیات سیاسی میان متحدان غربی خود و بلوک شوروی تقسیم کند. به‌عنوان مثال هواپیماهای جنگنده، زیر دریاییها و سلاحهای پیشرفته و دفاع هوایی را از امریکا، انواع تانکها و ناوهای جنگی را از انگلستان، ناوچه‌های موشک‌انداز را از فرانسه، موشکهای ضد هوایی و وسایل حمل و نقل را از شوروی و هلیکوپترها را از ایتالیا می‌خرید.

۳۱. نیویورک تایمز، ۸ فوریه ۱۹۶۷.

وابستگی ایران به‌امریکا وارد نمی‌سازد. انگیزهٔ ایران در این معامله در وهلهٔ اول به‌دست آوردن سلاحهای پیشرفته برای دفاع از خلیج فارس در صورت خروج قریب‌الوقوع بریتانیا از عدن بود. ایران از فعالیتهای انقلابیون عرب در منطقهٔ خلیج فارس بشدت نگران بود و بنابراین به‌هیچ‌وجه قصد نداشت اتحادش را با امریکا سست سازد بلکه می‌خواست معاملهٔ اسلحه با شوروی را به‌عنوان اهرمی برای به‌دست آوردن جنگ‌افزارهای بیشتر و جدیدتر از امریکا مورد استفاده قرار دهد. در وهلهٔ بعد شوروی از فروش موشکهای زمین به‌هوا به‌ایران بی‌میلی نشان می‌داد و می‌گفت ممکن است فروش چنین سلاحهایی به‌رژیم «مرتجع ایران» موضع شوروی را در میان رژیمهای «انقلابی عرب» متزلزل سازد، به‌خصوص که ایران می‌خواست موشکهای مزبور را برای دفاع در برابر میگهای روسی که شوروی به‌جمهوری عربی متحده تحویل داده بود به‌کار ببرد. معاملهٔ اسلحه با شوروی در مقایسه با یک میلیارد دلار اسلحه که تا آن زمان امریکا به‌ایران تحویل داده بود بسیار ناچیز بشمار می‌رفت به‌خصوص که بیشتر شامل کامیون و توپهای ضد هوایی و وسایلی از این قبیل بود. اگر منظور شوروی از معاملهٔ اسلحه با ایران سست کردن اتحاد این کشور با غرب بود، باید گفت که به‌نتیجهٔ متضادی دست یافت زیرا ایران در همان حال وعدهٔ دریافت مقدار زیادتری جنگ‌افزار جدید از ایالات متحد دریافت کرد.

وصول جنگ‌افزارهای جدید امریکایی در سال ۱۳۴۷ وابستگی ایران به‌امریکا را افزایش داد و این وابستگی وقتی به‌اوج خود رسید که ایران یک قرارداد خرید اسلحه به‌مبلغ ۲/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲ با امریکا منعقد کرد و سال بعد نیز واشینگتن تمایل نیروی دریایی امریکا را به‌افزودن هواپیماهای جدید اف ۱۴ مشهور به «تامکت» به‌سلاحهای مزبور اعلام نمود.[۳۲]

۲) مقاومت در برابر فشار به‌قطع رابطه با شرکتهای نفتی غرب: فشارهای شوروی برای قطع وابستگی ایران با غرب به‌طور کلی، و با ایالات متحد امریکا بالاخص، در سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۵۱ توأم با تشویق دایمی به‌اخراج شرکتهای نفتی غرب و لغو قرارداد با کنسرسیوم بود. باید یادآوری کرد که وقتی ایران می‌خواست قضیهٔ نفت را با انگلیس حل کند شورویها آن را «مبارزه با انحصارات نفتی امریکایی

---

۳۲. واشینگتن پست، ۲۴ ژوئیه ۱۹۷۳.

و انگلیسی» دانستند[۳۳] و وقتی قرارداد با کنسرسیوم را در ۱۳۳۳ امضا کرد آن را «تلاش غرب برای قرار دادن صنعت نفت ایران تحت کنترل شرکتهای نفت غربی و نظارت بر کلیهٔ جنبه‌های حیات اقتصادی ایران» تلقی کردند.[۳۴]

در سالهای دههٔ ۱۹۶۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰ مسکو همچنان قرارداد کنسرسیوم و عملیات شرکتهای بزرگ نفتی در ایران را «اسارت ایران به‌دست سرمایه‌داران انحصارطلب» می‌دانست. اما در این هنگام اولاً افزایش سریع تولید و احتیاج به‌نفت بر روی زمینهٔ مبارزات روبه‌افزایش ضد امپریالیستی، موضع کشورهای صادرکنندهٔ نفت را در برابر شرکتهای نفتی غرب تقویت کرده بود؛ و ثانیاً وابستگی روزافزون کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به‌جریان دایمی و لاینقطع نفت جهان سوم، به‌رقابت بین امپریالیستها افزوده بود. به‌عنوان مثال‌کشورهای‌اروپایی‌نگرانی خود را پنهان نمی‌نمودند از اینکه تلاش شرکتهای نفت امریکایی و دولت امریکا در درجهٔ اول متوجه این است که نفت خاورمیانه به‌سوی بازارهای امریکا جاری باشد و لذا بهترین امتیازات را برای خودشان کسب می‌کنند.

روابط ایران با کنسرسیوم نفت، خواه به‌طور مستقیم و خواه از طریق سازمان کشورهای صادرکنندهٔ نفت (اوپک)، از جانب شورویها به‌عنوان «تلاش ضد امپریالیستی ایران علیه انحصارات نفتی غرب» تلقی می‌شد. به‌یاد داریم که ایرانیان نتوانستند آرزوهای خود را در ملی کردن صنعت نفت تحقق بخشند و مجبور شدند به‌قرارداد کنسرسیوم که به‌آنان دیکته شده بود گردن نهند و لذا همیشه از قرارداد کنسرسیوم ناراضی بودند و می‌خواستند خودشان را از قید و بند آن خلاص کنند. در شهریور ۱۳۳۹، گروهی از شرکتهای بزرگ نفتی عضو کنسرسیوم بهای نفت‌خام در خلیج فارس را خودسرانه کاهش دادند و این امر باعث شد که فکر تشکیل اتحادیه‌ای از کشورهای صادرکنندهٔ نفت که از دو سال پیش مطرح بود عملی شود. لذا نمایندگان دولتهای ایران و عراق و کویت و عربستان سعودی و ونزوئلا، و ناظرانی از قطر و اتحادیهٔ عرب از ۱۹ تا ۲۳ شهریور ۱۳۳۹ (۱۰ تا ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۰) در بغداد گرد آمدند و تصمیم گرفتند در برابر تصمیمات یک جانبهٔ شرکتهای نفتی برای

۳۳. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۴۴.
۳۴. همانجا.

کاهش قیمت نفت‌خام خاورمیانه سیاست واحدی اتخاذ کنند. سرانجام در ۲۵ دی ماه ۱۳۳۹ (۱۵ ژانویه ۱۹۶۱) سازمان کشورهای صادر کنندهٔ نفت (اوپک) با عضویت شش کشور تأسیس شد و بعدها اندونزی و لیبی نیز به‌آن پیوستند.

اما اوپک تا ده سال بعد نتوانست اقدام مؤثری در برابر غولهای نفتی به‌عمل آورد، تا اینکه در ۲۲ بهمن ۱۳۴۹ به‌رهبری ایران به‌پیروزی چشمگیری در انعقاد یک موافقتنامهٔ جدید نایل گردید. مذاکراتی که در تهران بین اوپک و شرکتهای نفتی غرب به‌عمل می‌آمد از نظر مسکو بعنوان «برخورد قاطعانه بین منافع بزرگترین انحصارات نفتی غرب و شش کشور عضو اوپک در منطقهٔ خلیج‌فارس» تلقی شد.[۳۵]

به‌عقیدهٔ مسکو «شرکتهای نفتی غرب هر وسیله‌ای را برای حفظ سلطهٔ دیرینهٔ خود بر نفت خاورمیانه به‌کار می‌بردند، در حالی که شش کشور تولید کنندهٔ نفت خواستار نجات خود از تاراج ثروت ملی‌شان بودند. اما سرانجام شرکتهای نفتی غرب ناچار شدند موافقتنامه‌ای را امضا کنند که به‌موجب آن در همین سال هزار میلیون دلار بیشتر به‌خزانه‌های دولتهای مزبور واریز می‌کند».[۳۶]

در سال ۱۳۵۱ که دولت عراق «شرکت نفت عراق» را که در دست انگلیسیها بود ملی کرد، تشویقهای مسکو به‌قطع رابطهٔ کامل ایران با منافع نفتی غرب افزایش یافت. مسکو اقدام انقلابی الجزایر و لیبی را در ملی کردن نفت خود در ۱۳۵۰ مورد تجلیل قرار داد، اما ملی کردن نفت عراق را بیشتر ستایش کرد. به‌نوشتهٔ مجلهٔ عصر جدید: «سنگین‌ترین ضربه به‌امپریالیسم نفتی در اول ژوئن ۱۹۷۲ وارد شد که عراق تأسیسات شرکت نفت عراق را که فقط از میدانهای نفتی کرکوک سالی ۵۰ میلیون تن نفت استخراج می‌کرد، ملی نمود. این اقدام مهم تنها در نتیجهٔ پشتیبانی اتحاد شوروی و همبستگی کشورهای عضو اوپک انجام‌پذیر شد.»[۳۷] شورویها «عملیات غارتگرانه» شرکت نفت عراق را شبیه به‌عملیات کنسرسیوم در ایران دانستند و پیش‌بینی کردند که ملی کردن نفت عراق موضع انحصارات نفتی امپریالیستی را تضعیف خواهد کرد و بدون تردید ایران از الگوی عراق در این کار پیروی خواهد نمود.

---

۳۵. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۴۶.

۳۶. همانجا.

۳۷. همانجا.

تشویق ایران به «پیروی از الگوی عراق» در پاییز ۱۳۵۱ که ایران مذاکرات طولانی با کنسرسیوم را آغاز کرد افزایش یافت و شورویها به‌تبلیغ این شعار پرداختند که «ملی کردن واقعی نفت پیشرفت ایران را تسریع خواهد کرد.» رادیو مسکو ضمن تفسیری گفت: «لازم به‌گفتن نیست که ملی شدن نفت عراق از پشتیبانی کلیهٔ کشورهای عضو اوپک از جمله ایران برخوردار است.» و ادعا کرد که «رفتار شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی تلاش کشورهای نفت‌خیز از جمله ایران را علیه انحصارات نفتی امپریالیستی آسان می‌سازد».[۳۸]

تصمیم ایران در بهمن ماه ۱۳۵۱ (فوریه ۱۹۷۳) دایر به‌عدم تمدید قرارداد کنسرسیوم پس از سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) که دورهٔ بیست و پنج سالهٔ آن پایان می‌یافت از جانب مسکو با خوشحالی تلقی شد و رادیو مسکو گفت که این تصمیم «مانند بمبی در مرکز کنسرسیوم در لندن منفجر شد.» و افزود: «از این پس دیگر کنسرسیوم نفت ایران را دردست نخواهد داشت بلکه مانند یک مشتری عادی آن را خواهد خرید و در نتیجه ایران کنترل کامل منابع نفتی خود را به‌دست خواهد آورد.»[۳۹] اما وقتی که ایران از دنبال کردن «الگوی عراق» خودداری کرد، مسکو دچار یأس شد و وقتی که دولت ایران قرارداد جدیدی دربارهٔ فروش نفت با شرکتهای غربی به‌امضا رساند آن را «فقط یک تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۵۴ نامید»[۴۰] زیرا به‌موجب آن کنسرسیوم مبدل به‌خریدار نفت ایران در درازمدت می‌گردید و فقط بخش کوچکی از نفت ایران را برای مصرف داخلی و فروش در بازارهای خارجی در اختیار ایران قرار می‌داد و مثل سابق نقش واسطه بین ایران و کشورهای مصرف کنندهٔ نفت در بازارهای بین‌المللی را در دست داشت و از صدور نفت خام ایران و تصفیهٔ آن در خارج پولهای هنگفتی عایدش می‌شد. مجلهٔ عصر جدید در این خصوص نوشت: «بدون شک ایران به‌پیروزی بزرگی نایل شده و از این پس ارباب منافع نفتی خود می‌باشد، هر چند ارباب کامل نیست و متعهد شده که نفت خود را به‌کنسرسیوم تحویل بدهد».[۴۱]

۳۸. همانجا، صفحهٔ ۳۴۷.
۳۹. همانجا.
۴۰. همانجا.
۴۱. همانجا.

۳) مقاومت در برابر اقدامات شوروی در خلیج فارس: مهمترین گرفتاری ایران در مناسبات با شوروی در سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۵۱ مقاومت در برابر رخنهٔ روزافزون شوروی در خلیج فارس بود. جالب اینکه استدلال هر دو کشور در این مورد یکسان بود و هر دو پیشنهاد می‌کردند که خلیج فارس از سلطه‌جویی قدرتهای بزرگ و جنگ برکنار بماند و فقط امنیت آن به‌عهدهٔ کشورهای ساحلی خلیج واگذار شود. اما رژیم ایران عقیده داشت که سیاست شوروی خواه به‌طور مستقیم و خواه غیر مستقیم با ادعاهای مقامات رسمی آن کشور تفاوت دارد.

اعلام تصمیم انگلستان به‌خروج نیروهایش از خلیج فارس که در دی ماه ۱۳۴۶ صورت گرفت ایران را وادار کرد که خلیج فارس را «منطقهٔ حیاتی» خود بنامد و برای حفظ منافع خود در این منطقه ابتدا اعلام کرد که خلاء قدرتی که در نتیجهٔ خروج بریتانیا حاصل خواهد شد نباید به‌وسیلهٔ هیچ کشوری در خارج از منطقهٔ خلیج فارس پر شود. از جمله، شاه در ۱۴ دی ماه ۱۳۴۷ (۴ ژانویه ۱۹۶۹) به‌خانم ایندیرا گاندی نخست‌وزیر هند گفت: «وقتی انگلستان در سال ۱۳۵۰ نیروهایش را از خلیج فارس خارج کند ایران حضور بیگانگان را در خلیج تحمل نخواهد کرد و مسؤولیت دفاع از منطقه باید به‌عهدهٔ کشورهای ساحلی آن واگذار شود.»[۴۲] در دی ماه ۱۳۵۰ نیز بلافاصله پس از خروج انگلیسیها از خلیج فارس در پاسخ این سؤال که حضور امریکاییها در بحرین را چگونه تلقی می‌کند جواب داد: «ما دوست نداریم یک قدرت خارجی را در خلیج فارس ببینیم خواه این قدرت خارجی انگلستان باشد یا امریکا یا شوروی یا چین؛ برای ما فرقی نمی‌کند.»[۴۳]

اتحاد شوروی نیز همین شعارها را می‌داد و می‌گفت همهٔ قدرتهای خارجی باید از خلیج فارس دور بمانند و مسایل خلیج از جمله امنیت آن باید به‌وسیلهٔ کشورهای ساحلی آن حل شود. اصل مزبور در اعلامیهٔ مشترکی که در پایان چهارمین سفر شاه به‌شوروی در مهر ۱۳۵۱ (اکتبر ۱۹۷۲) همزمان با امضای قرارداد پانزده سالهٔ همکاری اقتصادی و فنی بین دو کشور منتشر شد، عیناً درج گردید. در بخشی از این اعلامیه آمده بود: «اتحاد جماهیر شوروی و ایران اعتقاد راسخ خود را به‌اینکه

---

۴۲. روزنامهٔ کیهان، ۱۵ دی ۱۳۴۷.
۴۳. روزنامهٔ کیهان، اول بهمن ۱۳۴۷.

مسایل مربوط به‌منطقهٔ خلیج فارس باید بر طبق اصول منشور ملل متحد به‌وسیلهٔ کشورهای ساحلی و بدون دخالت بیگانگان حل شود اعلام می‌دارند».[۴۴] در اعلامیهٔ مشترک دیگری در فروردین ۱۳۵۲ (آوریل ۱۹۷۳) در پایان سفر آلکسی کاسیگین نخست‌وزیر شوروی به‌ایران که برای شرکت در مراسم افتتاح مجتمع ذوب آهن اصفهان آمده بود، نظیر همین عبارت درج شده بود.[۴۵]

با این وصف نشانه‌های جدی اختلاف بین نظریات ایران و شوروی در خلیج فارس دیده می‌شد. ایران با نگرانی زیاد شاهد توسعهٔ روابط عراق و شوروی و حضور ناوگان شوروی در خلیج فارس و پشتیبانی شوروی از فعالیتهای انقلابی در این ناحیه بود. عهدنامهٔ دوستی ۹ آوریل ۱۹۷۲ (۲۰ فروردین ۱۳۵۱) شوروی و عراق اوج وابستگی سیاسی و اقتصادی و فنی عراق به‌شوروی بشمار می‌رفت و برخلاف قراردادهایی که شورویها با ایران بسته بودند کاملاً جنبهٔ سیاسی و ضد غربی داشت. ولادیمیر کوزنتسف قائم‌مقام وزیر خارجهٔ شوروی هنگام مبادلهٔ اسناد مصوبهٔ عهدنامهٔ مزبور در ۱۹ خرداد ۱۳۵۱ گفت: «عهدنامهٔ شوروی و عراق یک وزنهٔ سنگین جدید در کفهٔ ترازوی مناسبات شوروی با کلیهٔ اعراب است و جبههٔ نیروهای مترقی را در برابر امپریالیسم تقویت می‌کند.»[۴۶] عهدنامهٔ مزبور اساس همکاریهای سیاسی و احتمالاً نظامی بین دو کشور را در درازمدت پیش‌بینی می‌کرد. مادهٔ ۸ آن مقرر می‌داشت: «در صورتی که تحول اوضاع صلح را در هر طرف در معرض خطر قرار بدهد یا تهدیدی به‌صلح ایجاد یا آن را نقض کند، طرفین معظمتین متعاهدین بلافاصله به‌منظور تطبیق دادن نظریات خود برای برطرف کردن تهدیدی که بوجود آمده است و برقراری مجدد صلح با یکدیگر تماس خواهند گرفت».[۴۷] مهمتر از آن اعلامیهٔ مشترک شوروی و عراق بود که برخلاف اعلامیهٔ مشترک شوروی و ایران، آشکارا نقش قهرمان دفاع از اهداف انقلاب اعراب در منطقهٔ خلیج فارس را به‌شوروی واگذار می‌کرد و بدون آنکه اشاره‌ای به‌منشور ملل متحد یا اصل واگذاری امور خلیج به‌کشورهای ساحلی آن کرده باشد اعلام می‌داشت:

---

۴۴. نشریهٔ سالانهٔ وزارت امور خارجه (۱۳۵۱).
۴۵. نشریهٔ سالانهٔ وزارت امور خارجه (۱۳۵۲).
۴۶. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۵۰.
۴۷. همانجا.

«طرفین پشتیبانی کامل خود را از مبارزهٔ دولتها و ملتهای عرب منطقهٔ خلیج فارس برای احراز حق تعیین سرنوشت، محو سلطهٔ امپریالیستی و انحلال کلیهٔ پایگاههای نظامی خارجی و ضدیت با استعمار اعلام می‌دارند و دسیسه‌ها و توطئه‌های امپریالیسم را در منطقه محکوم می‌سازند».[۴۸]

بدین‌سان شورویها کلیهٔ وزنه‌های ضد امپریالیستی خود را در کفهٔ ترازوی عراق نهادند. این حرکت شوروی با نگرانی فراوان در تهران دیده می‌شد و هیچ کوششی برای پنهان داشتن تشویش خود از همکاری سیاسی و نظامی شوروی با رژیم بعث عراق نمی‌نمودند. هرگونه اطمینانی که شوروی به‌ایران می‌داد نمی‌توانست ترس و نگرانی رژیم شاه راکاهش دهد چون شوروی با عراق دشمن شمارهٔ یک او در خلیج فارس متحد شده بود.

۹. زوال تدریجی سنتو و ظهور سازمان عمران منطقه‌ای

ستون فقرات سیاست خارجی شاه را در این دهه که نام «سیاست مستقل ملی» برآن نهاده بود، روابط با ایالات متحد امریکا چه به‌طور مستقیم و چه از طریق پیمان سنتو تشکیل می‌داد. از وقتی که ایران وارد پیمان بغداد سابق و پیمان سنتوی بعدی شده بود، از عدم عضویت کامل امریکا در سازمان مزبور ناراضی بود زیرا می‌ترسید بدون حضور امریکا سنتو نتواند کارآیی لازم را داشته باشد و این کار کمکهای نظامی و مالی امریکا به‌ایران را محدود سازد و احتمالاً عملیات خرابکارانهٔ اعراب در خلیج فارس راکه مورد پشتیبانی شوروی بود تشویق کند. این ملاحظات، و بویژه انقلاب عراق و بیم از تحولات انقلابی خاورمیانه که جمال عبدالناصر رهبری آن را به‌عهده گرفته بود، ایران را واداشت که در امضای موافقتنامهٔ دفاعی دوجانبه با امریکا شتاب و اصرار بورزد.

اما این موافقتنامه نیز رضایت ایران را تأمین نمی‌کرد زیرا اگرچه رسماً ایالات متحد را به‌دفاع از ایران متعهد می‌ساخت ولی از حدود تعهدات قبلی امریکا در

---

۴۸. همانجا.

دکترین آیزنهاور فراتر نمی‌رفت. موافقتنامهٔ مزبور کمک نظامی امریکا را در صورت تجاوز کمونیسم بین‌المللی پیش‌بینی می‌کرد و حال آن که رژیم بیشتر از فعالیتهای کشورهای مترقی عرب در خلیج فارس می‌ترسید و اصرار شاه بر این بود که امریکا رژیم او را در مقابل خطرات داخلی نیز بیمه کند و استدلالش این بود که روسها ممکن است از طریق ستون پنجم خود عمل کنند. ترکیه نیز از عدم فعالیت سنتو در قضیهٔ قبرس ناراضی بود. پاکستان از اینکه سنتو در قضیهٔ کشمیر از او حمایت نمی‌کرد ناراضی بود و ایران بر سر اختلاف با عراق. در این حال امریکا و انگلیس از دخالت دادن سنتو در اختلافات منطقه‌ای بشدت پرهیز می‌کردند و می‌خواستند سازمان مزبور را تنها به‌عنوان مترسکی در برابر شوروی نگه دارند.

با اینکه سنتو از بحرانهای اواخر دهۀ ۵۰ جان به‌سلامت برده بود، توسعهٔ آن به‌عنوان یک اتحادیهٔ امنیتی در قیاس با اتحادیه‌های ضد شوروی که در آن زمان امریکا در اروپای غربی و آسیای جنوب شرقی برقرار کرده بود محدود بود. اعضای سنتو نمی‌توانستند در مورد مسایل بنیادین از قبیل فرماندهی مشترک نظامی و طرحهای اضطراری برای جنگ محدود به‌توافق برسند. اگر چه در پیمان سنتو برنامه‌ریزی و تمرینهای نظامی مشترک انجام می‌شد ولی کمک این اتحادیه به‌توان نظامی کشورهای عضو، طبق یک بررسی وزارت خارجهٔ امریکا در ۱۹۶۴ «حاشیه‌ای» بود و بیشتر همکاریهایی که عملاً در مسایل نظامی و اطلاعاتی بین کشورهای عضو انجام می‌شد، دو جانبه و خارج از محدودهٔ سنتو بود.

علاوه بر مسایلی که نام برده شد، با آغاز دورهٔ تنش‌زدایی و فروکش کردن نگرانی ناشی از خطر کمونیسم، تشکیل اتحادیه‌های اقتصادی در بین جوامع ضرورت خود را آشکار ساخت. کشورهایی که بطور طبیعی در یک منطقه واقع شده و دارای پیوندهای جغرافیایی و سنتهای مشترک فرهنگی و دینی و سوابق تاریخی مشابه یا نزدیک بودند، همکاری یکدیگر را در تأسیس سازمانهای اقتصادی طلب کردند. پیمان رم در سال ۱۹۵۷ جامعهٔ اقتصادی اروپا را به‌وجود آورد؛ جامعهٔ تجارت آزاد اروپا در ۱۹۵۹ شکل گرفت؛ اتحادیهٔ کشورهای جنوب شرقی آسیا (آسئان) در ۱۹۶۷ تأسیس شد و بسیاری از اتحادیه‌ها و سازمانهای مختلف اقتصادی در گوشه و کنار جهان پدیدار شدند.

دولت ایالات متحد نیز به‌منظور جلوگیری از گسترش بحرانهایی نظیر هندوچین

به‌منطقهٔ حساس و استراتژیک خاورمیانه، تأسیس چنین اتحادیه‌ای را تشویق می‌کرد و می‌کوشید با انجام برنامه‌های اقتصادی و دموکراتیزه کردن اقتصادی سه کشور ایران و پاکستان و ترکیه موجبات پیشرفت رفاه اقتصادی و ارتقاء سطح کارآیی نظامی آنان را فراهم سازد و از این طریق موفق به‌استمرار حضور فعال خود در منطقه گردد. بنابراین کشورهای مزبور که از دیرباز دارای پیوندهای تاریخی با یکدیگر بودند از فکر ایجاد چنین اتحادیه‌ای استقبال کردند و بدین منظور مذاکراتی در روزهای ۱۲ و تیر ۱۳۴۳ بین وزرای خارجه کشور مسلمان عضو سنتو در آنکارا صورت گرفت و موافقت شد که در خارج از چارچوب همکاریهای دوجانبه و سنتو، در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فنی هنوز امکانات زیادی برای همکاریهای اقتصادی و فرهنگی و فنی بین سه کشور وجود دارد که می‌توان به‌نفع سه کشور از آنها استفاده کرد. در اجرای این منظور تصمیم گرفته شد مأموران بلندپایهٔ سه کشور فوراً تشکیل جلسه بدهند و طرحهای ویژه‌ای را برای همکاری سه جانبه تدوین نمایند. در روزهای ۲۷ و ۲۸ تیر همان سال اجلاس وزیران خارجهٔ سه کشور مجدداً در آنکارا تشکیل شد و گزارش و نظرات خود را برای تصویب سران سه کشور تهیه و ارائه نمود.

کنفرانس عالی سران سه کشور با شرکت شاه ایران، مارشال ایوب‌خان رئیس جمهور پاکستان و ژنرال جمال گورسل رئیس جمهور ترکیه در روزهای ۲۹ و ۳۰ تیر ۱۳۴۳ (۲۰ و ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۴) در استانبول تشکیل گردید و گزارش وزیران خارجه و کارشناسان را تصویب کرد. در پایان کنفرانس اعلامیه‌ای در ۱۱ ماده منتشر شد که طی آن سران سه کشور اعتقاد راسخ خود را به‌اینکه همکاری منطقه‌ای عامل اساسی در تسریع رشد و توسعهٔ ملی و تأمین صلح و آرامش و ثبات می‌باشد تأیید نمودند و زمینه‌هایی را برای تحکیم همکاری تعیین کردند. بدین‌سان سازمان همکاری عمران منطقه‌ای قدم به‌عرصهٔ وجود گذاشت که مقر آن در تهران و دبیرکل آن ایرانی بود.

هدف سازمان، مبادلهٔ آزاد کالا از طریق موافقتنامه‌های بازرگانی و ایجاد همکاری بیشتر بین اتاقهای بازرگانی، کاهش تعرفه‌های پستی و بهبود خطوط حمل و نقل هوایی، مطالعه دربارهٔ امکانات همکاری در امور کشتیرانی و راه‌آهن و جهانگردی و لغو تشریفات روادید، و کمک و معاضدت فنی و اعزام کارشناس و

توسعهٔ همکاریهای فرهنگی ذکر شده بود. در حالی که نظیر همین طرحها در پیمان سنتو نیز دردست اجرا بود، ادعای شورویها مبنی بر اینکه سازمان عمران منطقه‌ای در خارج از چارچوب سنتو و حتی علیه آن تشکیل شده است، چندان دور از واقعیت بنظر نمی‌رسید تا جایی که دبیرکل آر.سی.دی در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی رسماً اعلام داشت: «برخلاف آنچه گفته می‌شود این سازمان بر ضد سنتو نیست.» اگرچه مقامات سه کشور تأکید کردند که هدفهای سازمان صرفاً اقتصادی، بازرگانی، فنی، اجتماعی و فرهنگی است، ولی وجود منافع سیاسی را در آر.سی.دی نمی‌شد انکار کرد. هر سه کشور با مسایل و مشکلاتی روبه‌رو بودند که نیاز به‌پشتیبانی اعضای دیگر را ایجاب می‌کرد و نیز شرایط بین‌المللی و سیاست جهانی امریکا در تأسیس و ادامهٔ حیات این سازمان نقش بسزایی ایفا می‌نمود.

سازمان عمران منطقه‌ای در دوران حیات خود پنج بار کنفرانس سران کشورهای عضو را در شهرهای مختلف سه کشور تشکیل داد: در ژوئیه ۱۹۶۴ در استانبول، در ژوئیه ۱۹۶۶ در رامسر، در دسامبر ۱۹۶۸ در کراچی، در مه ۱۹۷۰ در ازمیر و در آوریل ۱۹۷۶ در ازمیر. در آخرین کنفرانس سران تصمیم گرفته شد با توجه به‌اینکه از زمان تأسیس سازمان دگرگونیهای مهمی در جهان به‌ویژه در منطقه بوجود آمده بود که ایجاب می‌کرد وظایف این سازمان در چارچوب این دگرگونیها مورد تجدیدنظر واقع شود و برمبنای قانونی مناسبی استوار گردد، لذا وزیران خارجه سه کشور عهدنامه جدیدی تهیه و امضا نمایند. عهدنامه ازمیر در ۱۲ مارس ۱۹۷۷ (۲۱ اسفند ۱۳۵۵) در ازمیر به‌امضای دکتر عباسعلی خلعتبری وزیر امور خارجهٔ ایران، عزیز احمد وزیر مشاور در امور دفاع و خارجهٔ پاکستان و احسان صبری چاگلا یانگیل وزیر خارجهٔ ترکیه رسید تا همکاری میان سه کشور را گسترده‌تر سازد.[۴۹]

بدین‌سان سازمان عمران منطقه‌ای به‌تدریج جای سنتو را گرفت و طبعاً از اهمیت سنتو کاسته شد به‌طوری که در سالهای بعد پیمان مزبور خالی از محتوا و بی‌اثر گردید. چند رویداد مهم دیگر نیز به‌این وضع کمک کرد:

---

۴۹. با پیروزی انقلاب اسلامی، فعالیتهای سازمان عمران منطقه‌ای به‌حال تعلیق درآمد تا اینکه سرانجام در دی ماه ۱۳۵۹ رسماً منحل شد. سازمان مزبور طی ۱۴ سال عمر خود موفق به‌تکمیل سه طرح زیرگردید: ۱) کارخانهٔ تولید ورقهٔ آلومینیوم در اراک (ایران). ۲) کارخانهٔ تولید کاغذ اسکناس در کراچی (پاکستان). ۳) کارخانه تولید بولبرینگ در کراچی (پاکستان).

اولاً فلجی که سنتو در جنگ هند و پاکستان در ۱۹۶۵ بدان دچار شد نارضایتی اعضای آسیایی آن بخصوص ایران را افزایش داد. ایران علناً اقدام هند را «تجاوز» نامید و برای نخستین بار بدون مشورت قبلی با امریکا، تعدادی از هواپیماهایی راکه از امریکا خریده بود در اختیار پاکستان گذاشت. امریکا در این جنگ اعلام بی‌طرفی کرده و ارسال کمکهای نظامی به‌پاکستان را قطع نموده بود ولی شاه آشکارا زبان به‌انتقاد از امریکا گشود و گفت: «حالا ما می‌فهمیم که اگر مورد تجاوز قرار بگیریم امریکا به‌کمک ما نخواهد آمد».[۵۰]

ثانیاً جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۷۱ که منجر به‌تجزیه پاکستان و تأسیس کشور بنگلادش شد، ضربهٔ دیگری بر پیکر سنتو وارد کرد و بار دیگر بیهودگی آن را در برابر جنگهای منطقه‌ای به‌ثبوت رسانید. دو سال پس از آن معلوم شد که ایران در خلال جنگ هواپیماهای مسافربری پاکستان را در خاک خود پناه داده است، اما دیگر مسلم شد که وجود سنتو بی‌فایده است. روزنامهٔ کیهان نظر رسمی دولت را در این باره چنین توصیف کرد: «پاکستان متحد امریکا در دو پیمان چند جانبه (سنتو و سیتو) و یک موافقتنامهٔ دفاعی دو جانبه، مورد تجاوز قرارگرفت و قسمتی از خاک آن تجزیه شد بدون آن که کوچکترین اعتراض جدی صورت بگیرد. بنابراین دلیلی در دست نیست که اوضاع پاکستان به‌عنوان یک قضیهٔ مجزا که در جای دیگری در منطقه تکرار نخواهد شد، تلقی شود».[۵۱]

خروج نیروهای انگلیسی از مناطق واقع در شرق سوئز از جمله خلیج فارس در پایان سال ۱۹۷۱ بار دیگر توجه همگان را به‌پیمان سنتو جلب کرد. قبل از این تاریخ سنتو به‌علت تنش‌زدایی بین شرق و غرب و کاهش بحران بین‌المللی بیشتر به‌امور اقتصادی می‌پرداخت. اما تصمیم انگلستان به‌خروج از خلیج فارس مسئلهٔ جدیدی مطرح کرد: نقش سنتو در آینده چیست؟ امریکا اعتقاد داشت که تصمیم انگلستان «شکل امنیت منطقه را عوض خواهد کرد» اما با نظر ایران موافقت کرد که «کشورهای منطقه باید خودشان مسؤولیت اصلی امنیت خلیج فارس را به‌عهده بگیرند.»[۵۲] این نظریه در هجدهمین اجلاس وزیران خارجهٔ سنتو که از ۹ تا ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۰ در

---

۵۰. **اطلاعات هوایی**، ۹ سپتامبر ۱۹۶۵.
۵۱. **کیهان انگلیسی**، ۲۱ آوریل ۱۹۷۳.
۵۲. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۵۵.

آشکارا منعقد گردید رسماً پذیرفته شد.

پس از خروج بریتانیا از خلیج فارس، پیمان سنتو علناً شروع به‌ابراز نگرانی دربارهٔ مسئلهٔ خرابکاری در منطقهٔ خلیج فارس کرد. در اعلامیه‌ای که در ۱۲ خرداد ۱۳۵۱ در پایان نوزدهمین اجلاس شورای وزیران سنتو منتشر گردید قید شده بود: «نمایندگان کشورهای عضو تحولات اوضاع بین‌المللی، بخصوص اوضاع منطقه و فعالیتهای خرابکاری را مورد بررسی قرار دادند. در مورد اخیر دولت امریکا با نظر ایران دایر بر اینکه امنیت و ثبات خلیج فارس برای کشورهای ساحلی آن اهمیت حیاتی دارد و مسؤولیت اصلی حفظ امنیت خلیج بر عهدهٔ کشورهای مزبور می‌باشد موافقت کرد.»[۵۳] این موافقت امریکا در واقع براساس اعلامیهٔ مشترکی بود که یک روز پیش از آن بین پرزیدنت نیکسون و شاه در تهران امضا شده بود. سفر نیکسون به‌تهران که پس از دیدار وی از مسکو و ملاقات و مذاکره با سران شوروی صورت گرفت، نقطهٔ عطفی در مناسبات دوجانبهٔ ایران و امریکا بشمار می‌رود که آن را در فصل آینده بررسی خواهیم کرد.

در این هنگام انعقاد عهدنامهٔ دوستی عراق و شوروی بیش از هر چیز ذهن زمامداران ایران را مشغول کرده بود. اشاره‌ای که در اعلامیهٔ ۱۲ خرداد ۱۳۵۱ وزیران خارجهٔ سنتو به‌فعالیتهای خرابکاری شده بود، به‌احتمال زیاد به‌اصرار ایران بوده است زیرا امریکا که بشدت تحت‌تأثیر محیط تنش‌زدایی با شوروی قرار گرفته بود از امضای عهدنامهٔ عراق و شوروی چندان نگرانی احساس نمی‌کرد و در این حال روابط دوستانه و همکاری اقتصادی بین ایران و شوروی در اوج خود بود. این اختلاف‌نظرها باعث شد که ایران با توجه به‌تحول اوضاع منطقه و جهان خواستار ارزیابی مجدد در پیمان سنتو بشود. با کشف حدود سیصد قبضه تفنگ و مسلسل و ۶۰ هزار فشنگ در ۲۱ بهمن ۱۳۵۱ در سفارت عراق در کراچی که با پست سیاسی از بغداد حمل شده و هدفش ایران بود، ترس ایران از فعالیتهای خرابکاری افزایش یافت. هر دو دولت ایران و پاکستان در برابر مقاصد پنهانی شوروی دچار ترس شدند زیرا اگر یک دولت مستقل بلوچ با کمک سلاحهای روسی و عراقی تأسیس می‌شد، راه ورود شوروی به‌خلیج فارس را براحتی هموار می‌کرد.

۵۳. همانجا، صفحهٔ ۲۵۶.

چنان که قبلاً اشاره شد به‌نظر ایران عملیات خرابکاری در خلیج فارس غولی دوسر بود که یک سر آن را عملیات خرابکاری عوامل دولتهای عراق و یمن جنوبی و سر دیگر را عملیات عناصر افراطی نظیر شورشیان ظفار تشکیل می‌داد. اما اظهارات ویلیام راجرز در پایان کنفرانس سنتو علناً نشان داد که ایالات متحد بیشتر نگران تنش‌زدایی با شوروی است تا خطر در خلیج فارس که آن‌قدر موجب نگرانی ایران است. بنابراین جز به‌حمایت لفظی و تکرار تعهدات گذشته اقدامی انجام نداد و اصرارهای مکرر ایران به‌جایی نرسید. از این تاریخ زوال پیمان سنتو آغاز شد و سرانجام به‌صورت باشگاهی در آمد که هر سال نمایندگان کشورهای عضو در آن گرد می‌آمدند و بی‌آنکه کاری انجام دهند متفرق می‌شدند.

دولت ایران کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب، یعنی در ۲۱ اسفند ۱۳۵۷ از پیمان سنتو خارج گردید و خودش را از شر پیمانی که در طول عمر بیست و سه ساله‌اش بی‌آنکه فایده‌ای عاید کند آن همه ضرر رسانده و دشمنی ایجاد کرده بود خلاص کرد. پیمان سنتو رسماً در فروردین ۱۳۵۸ منحل گردید.

۱۰. زمامداری لیندون جانسون وگرم شدن روابط شاه با امریکا

سالهای دهۀ ۱۹۶۰ شاهد تلاشهای دایمی و همه‌جانبۀ ایران در بدست آوردن جنگ‌افزارهای هرچه بیشتر و هرچه پیشرفته‌تر از امریکا بود. در فاصلۀ سالهای ۱۳۳۲ ـ ۱۳۴۰ میزان جنگ‌افزارهای مزبور به‌بیش از ۴۳۰ میلیون دلار بالغ می‌گردید. اما همین که جان کندی زمام امور را در واشینگتن در دست گرفت دولت امریکا رغبت کمتری به‌اعطای کمک نظامی زیاد و همچنین کمک مالی بلاعوض به‌دولت ایران نشان داد. زیرا دستگاه حاکمۀ جدید امریکا عقیده داشت کشورهایی نظیر ایران به‌اصلاحات اجتماعی بیشتر نیاز دارند تا تجهیزات پیشرفتۀ نظامی. در اعلامیۀ مشترکی که پس از دیدار شاه و کندی در فروردین ۱۳۴۱ در واشینگتن منتشر گردید جز تأیید تعهدات سابق امریکا در برابر ایران از جمله موافقتنامۀ دفاعی

دوجانبهٔ اسفند ۱۳۳۷ اشاره‌ای به‌مسایل نظامی نمی‌شد و به‌جای آن نوشته بود: «سران دو کشور دربارهٔ لزوم تسریع پیشرفت اقتصادی ایران و لزوم کمکهای خارجی به‌این کشور برای ادامهٔ برنامه‌های پیشرفت اقتصادی آن به‌توافق رسیدند».

تئودور سورنسن، یکی از دستیاران رئیس جمهوری امریکا در کتابی که در سال ۱۹۶۵ تحت عنوان کندی منتشر ساخت می‌نویسد: «شاه اصرار داشت به‌ارتش پرهزینه‌اش که برای حوادث مرزی و امنیت داخلی بسیار لازم ولی برای جنگ کاملاً بی‌فایده بود کمک بکنیم. ارتش شاه طبق ضرب‌المثل مشهور، به‌مردی شباهت داشت که آن‌قدر چاق بود که نمی‌توانست کارهای کوچک بکندو آن‌قدر لاغر بود که کارهای سنگین از او برنمی‌آمد. در ژوییهٔ ۱۹۶۲ (تیر ماه ۱۳۴۱) ایالات متحد به سی میلیون دلار کمکی که هر سال به‌بودجهٔ ایران می‌کرد پایان داد. لیندون جانسون معاون رئیس جمهوری ضمن سفر دو روزهٔ حسن‌نیت خود به‌ایران، شاه را به‌لزوم این کار قانع ساخت و در عوض به‌او وعدهٔ وامهای بزرگ و درازمدت داد تا پیشرفت اقتصادی ایران را احیا بکند».[۵۴]

روزنامهٔ نیویورک تایمز نوشت: «نظر واشینگتن که به‌عقیدهٔ ما درست است بر این قرار دارد که ارتش ایران بزرگتر از حد لزوم است و پولهایی را که می‌توان برای پیشرفت اقتصادی ایران مصرف کرد به‌خود جذب می‌کند».[۵۵]

اما همین که پرزیدنت کندی در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ (اول آذر ۱۳۴۲) در شهر دالاس تکزاس به‌قتل رسید و لیندون جانسون معاونش زمام امور را در دست گرفت یکباره سیاست امریکا تغییر کرد و همهٔ این ملاحظات کنار گذاشته شد. رئیس جمهوری جدید بلافاصله طرحی را تصویب کرد که به‌موجب آن ایران می‌توانست ۲۰۰ میلیون دلار جنگ‌افزار امریکایی خریداری کند. شایان ذکر است که قتل کندی در دربار و مقامات بلندپایهٔ ایران با خوشحالی تلقی شد، زیرا شاه را از شرّ رئیس جمهوری که دائماً موی دماغش بود و او را به‌کارهایی وامی‌داشت که مطابق میلش نبود، راحت کرد. به‌همین جهت او در مراسم تشییع جنازه رسمی کندی شرکت نکرد و حتی در نامه‌ای که به‌لیندون جانسون نوشت و انتصاب او را به‌ریاست جمهوری

54. Sorenson, Theodor, *Kennedy,* New York: Harper and Row, 1965, p. 628.

۵۵. نیویورک تایمز، ۲۷ اوت ۱۹۶۲.

تبریک گفت، در ضمن از کندی انتقاد کرد که از درک مسایل ایران عاجز بوده است. اما علم نخست‌وزیر با این استدلال که اگر این نامه در چنین موقعیت غم‌انگیزی به‌واشینگتن برسد، از جانب بسیاری از امریکاییان توهین‌آمیز تلقی خواهد شد مانع از ارسال آن گردید.[۵۶]

محمدرضا پهلوی یک چهرهٔ مقبول و مورد پسند رئیس جمهور جدید امریکا بود. به‌عقیدهٔ جانسون و مشاورانش شاه مدافع منافع امریکا بخصوص در منطقهٔ خلیج فارس بود و شایستگی پشتیبانی از سوی ایالات متحد را داشت. در ۵ ژوئن ۱۹۶۴ (۱۵ خرداد ۱۳۴۳) که شاه برای پنجمین بار به‌واشینگتن سفر کرد، پرزیدنت جانسون از رهبری وی ستایش کرد و او را یک «اصلاح‌گر» نامید که دارد در راه سوق دادن کشورش به قرن بیستم کار می‌کند. جانسون پذیرایی گرمی از شاه بعمل آورد و این احساس را به‌او داد که یک دوست وفادار و یک متحد مطلوب است. این پذیرایی بکلی با سردی محیطی که شاه در ۱۳۴۱ به‌هنگام زمامداری کندی روبه‌رو شده بود، تفاوت داشت.

جانسون در نامه‌ای که در ۲۷ ژوئن ۱۹۶۸ به‌آرمین مایر سفیر امریکا در ایران نوشت چنین اظهارنظر کرد: «روابط من با اعلیحضرت یکی از خوشحالیهای حقیقی دوران ریاست جمهوری‌ام بشمار می‌رود».[۵۷]

در عوض شاه نیز از سیاست امریکا در ادامه جنگ ویتنام که منفور همهٔ جهانیان حتی قاطبهٔ ملت امریکا بود حمایت می‌کرد تا نظر مساعد جانسون را به‌خود جلب نماید. جانسون با گرفتاریهایی که در طول پنج سال ریاست جمهوری‌اش در جنگ ویتنام داشت فرصت زیادی برای نظارت بر اعمال شاه نداشت. بنابراین در این دوره از فشارهای امریکا برای اصلاحات اجتماعی و توسعهٔ اقتصادی ایران کاسته شد و شاه کم‌وبیش به‌حال خود رها گردید و در این دوره توانست بتدریج نقشه‌های خود را در تبدیل ایران به‌بزرگترین قدرت نظامی منطقهٔ خلیج فارس به‌واشینگتن بقبولاند.

مبلغ دویست میلیون دلار جنگ‌افزاری که شاه به‌بهای گزاف اعطای مصونیت به‌پرسنل امریکایی مقیم ایران بدست آورده بود، به‌هیچ‌وجه برای نیازهای ارتش

---

۵۶. امیر اسدالله علم، **گفتگوهای من با شاه**، اثر یاد شده، جلد ۱، صفحهٔ ۲۳.
۵۷. جیمز بیل، **شیر و عقاب**، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۰۴.

روبه‌توسعهٔ ایران کفایت نمی‌کرد. اقدام بی‌سابقهٔ ایران در خرید جنگ‌افزار از شوروی در ۱۳۴۵ که شرح آن در صفحات قبل داده شد، امریکا را به‌جنب‌وجوش واداشت و در همان حال که مذاکره میان تهران و مسکو برای خرید اسلحه جریان داشت واشینگتن به‌تهران قول داد که سلاحهای پیشرفته‌تری در اختیار ایران بگذارد. در زمستان ۱۳۴۵ هیوبرت هامفری معاون رئیس جمهور امریکا به‌تهران آمد و اعلام داشت که «امریکا باید به‌افزایش قدرت ایران در خلیج فارس کمک کند» و در آبان ۱۳۴۶ دولت امریکا اعلام کرد که ایالات متحد یک اسکادران هواپیماهای جنگی اف ۴ را که به‌طور گسترده در جنگ ویتنام به‌کار می‌برد، در اختیار ایران قرار خواهد داد. بهای هواپیماهای مزبور و وسایل یدکی آن به ۲۵۰ میلیون دلار بالغ می‌شد که قرار شد پنتاگون ترتیب پرداخت آن را با اعتبارات آسان با بانک صادرات ــ واردات امریکا بدهد.

در آن هنگام اعلام شد که میزان قطعی کمکهای نظامی امریکا به‌ایران در خرداد ۱۳۴۷ معلوم خواهد شد اما همین که در دی ماه ۱۳۴۶ تصمیم انگلستان به‌خروج از منطقهٔ خلیج فارس اعلام شد، عامل جدیدی وارد محاسبات امریکا گردید. بهای جنگ‌افزارهایی که ایران در فاصلهٔ سالهای ۱۳۴۳ ــ ۱۳۴۶ از امریکا خریده بود مجموعاً بالغ بر ۳۰۰ میلیون دلار می‌شد که وقتی تصمیم انگلستان اعلام شد هنوز تحویل داده نشده بود. اما پس از انتشار این خبر که تحول بزرگی در اوضاع منطقه بشمار می‌رفت شاه تصمیم گرفت سلاحهای پیشرفته‌تری از امریکا بخرد.

در اردیبهشت ۱۳۴۷ خبری منتشر شد که شاه قصد دارد ظرف شش سال آینده سلاحهای پیشرفته به‌مبلغ ۶۰۰ میلیون دلار از امریکا خریداری کند که شامل جنگنده‌های مافوق صوت و تانکهای مدرن و سلاحهای سبک خودکار می‌باشد و دولت امریکا شرایط مناسبی برای پرداخت بهای آنها پیشنهاد کرده است.[۵۸] شاه در توجیه این کار «خلئی» را که خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس ایجاد می‌کرد و خطر بالقوهٔ فعالیتهای شوروی در منطقهٔ خلیج و لزوم استقرار رژیمهای قوی و طرفدار غرب را در برابر رژیمهای تندرو عرب مانند عراق و سوریه و جمهوری عربی متحده عنوان کرد. به‌نوشتهٔ روزنامهٔ نیویورک تایمز «این استدلالها با نظر

۵۸. نیویورک تایمز، ۲۲ مه ۱۹۶۸.

موافق در محافل دولتی امریکا پذیرفته شده و وزارت دفاع امریکا مدرنیزه کردن ارتش ایران را منطقی و معقول می‌داند. از نظر سیاسی نیز وزارت خارجهٔ امریکا عقیده دارد که فروش اسلحه نفوذ امریکا را در ایران حفظ و تحکیم خواهد کرد».[۵۹]

برای انجام این معاملهٔ اسلحه، شاه در خرداد ۱۳۴۷ یک سفر «خصوصی» به‌واشینگتن کرد و ضمن آن توانست به‌رغم مخالفتهای کنگرهٔ امریکا که اولویت را به‌جنگ ویتنام می‌داد و حاضر نبود قرارداد فروش اسلحه به‌ایران به‌مدت شش سال بسته شود و قراردادهای سال به‌سال را ترجیح می‌داد، موافقت حکومت جانسون را با این معامله جلب کند و دولت ایالات متحد هواپیماهای فانتوم راکه هنوز به‌نیروی دریایی آن کشور تحویل داده نشده بود، در اختیار ایران گذاشت. اعلامیهٔ مشترکی که در ۲۲ خرداد ۱۳۴۷ در واشینگتن منتشر شد «تصمیم ایران را به‌ایجاد یک نیروی دفاعی مناسب به‌منظور تأمین امنیت ملی ایران» تأیید می‌کرد و می‌افزود: «رئیس جمهوری امریکا تمایل ایالات متحد را به‌ادامهٔ همکاری با ایران در این راه بیان کرده است».[۶۰]

این وعدهٔ امریکا ضمن سفر آذر ۱۳۴۷ هویدا نخست‌وزیر به‌امریکا تکرار شد و این بار هویدا پنهان نکرد که قصد ایران از دریافت جنگ‌افزارهای امریکایی تنها تأمین امنیت داخلی کشور نیست و گفتگو از مسؤولیتهای ایران در منطقهٔ خلیج فارس نمود و ایران را «جزیرهٔ ثبات و ترقی در دریای پرتلاطم خاورمیانه» نامید.[۶۱] در همین حال اسکادران هواپیماهای فانتوم اف ـ ۴ در اختیار نیروی هوایی ایران قرار گرفت. افزون بر آن تعداد ۷۶۸ موشک هوا به‌هوا، ۴۰ فروند هلیکوپتر، دو ناو ۱۱۰۰ تنی و سه ناوچه توپدار به‌ایران تحویل داده شد.

انتخاب ریچارد نیکسون به‌ریاست جمهوری امریکا در نوامبر ۱۹۶۸ در محافل دولتی ایران با خوشحالی زیاد تلقی شد. نیکسون چند ماه قبل از انتخاب به‌مقام ریاست جمهوری به‌تهران سفر کرده و با شاه دیدار کرده بود و از قرار وعده‌هایی دربارهٔ ارسال سیل جنگ‌افزارهای امریکایی به «دوست قدیمی» خود داده بود. دوستی شاه و نیکسون از زمانی آغاز می‌شد که او معاون پرزیدنت آیزنهاور بود و با

---

۵۹. نیویورک تایمز، ۱۲ ژوئن ۱۹۶۸.

۶۰. نیویورک تایمز، ۱۳ ژوئن ۱۹۶۸.

61. *U.S. Dep. Bulletin*, no. 1539, Dec. 13, 1968.

تشریک مساعی در کودتای ۲۸ مرداد و برگرداندن شاه به‌مقام سلطنت حق بزرگی به‌گردن او داشت.

شاه در ۲۹ مهر ۱۳۴۸ (۲۱ اکتبر ۱۹۶۹) برای سفر رسمی دیگری وارد واشینگتن شد و مورد استقبال گرم نیکسون قرار گرفت و رئیس جمهوری جدید نظر مساعد و تفاهم زیادی به‌درخواست اسلحهٔ شاه نشان داد. نیکسون طی نطقی اظهار داشت: «گمان نمی‌کنم روابط ایران و امریکا هیچ گاه به‌خوبی امروز بوده باشد. این حسن روابط مربوط به‌این واقعیت می‌شود که ما روابط خاصی نه تنها با کشور شما بلکه با شخص شما داریم که در مورد من به‌چندین سال پیش برمی‌گردد».[۶۲] شاه جواب داد: «امروزه ما بیش از هر وقت احتیاج به‌دوستی امریکا و رهبری امریکا در جهان داریم.» سپس به‌نقش جاه‌طلبانه‌ای که در نظر داشت در سیاست خاورمیانه ایفاء کند اشاره کرد.[۶۳] نظر به‌اینکه امریکا در همان هنگام کمکهای نظامی بلاعوض خود به‌ایران را قطع کرده بود شاه در مصاحبه با روزنامه‌نگاران امریکایی برای نخستین بار پیشنهاد معاملهٔ نفت در برابر اسلحه را عنوان کرد.

محافل دولتی ایران می‌گفتند که شاه امیدوار است سالی صد میلیون دلار هواپیماهای جنگی از امریکا بخرد و به ازای آن نفت بدهد و بنابراین لازم است سهمیهٔ صادرات نفت ایران به‌بازارهای امریکا افزایش یابد. بنابراین دولت ایران از امریکا تقاضا کرد اجازه داده شود روزی ۲۵۰ هزار بشکه نفت خام ایران وارد بازار امریکا بشود و این تقاضای خود را براساس مذاکراتی که در واشینگتن بین شاه و نیکسون به‌عمل آمده بود توجیه کرد. در آبان ۱۳۴۸ حکومت هویدا لایحه‌ای در مورد خرید ۴۰۰ میلیون دلار اسلحه «به‌منظور تقویت بنیهٔ دفاعی کشور» تسلیم مجلس کرد. لایحهٔ مزبور به‌دولت اجازه می‌داد مبلغ فوق را از یک یا چند جا وام بگیرد.

در این هنگام دولتهای ایالات متحد و انگلستان در مورد تقویت بنیهٔ نظامی ایران به‌توافق رسیده بودند و از آن پشتیبانی می‌کردند تا آنکه سرانجام برای اطلاع عامه اعلام کردند که دولتین با برنامه دفاعی یک میلیارد دلاری ایران توافق کرده‌اند

62. *U.S. Dep. Bulletin*, no, 1585. Nov. 10, 1969.

۶۳. همانجا.

که تا هنگام خروج قطعی نیروهای انگلیسی از خلیج فارس در آذر ماه ۱۳۵۰ (پایان سال ۱۹۷۱) به‌مرحلهٔ اجرا درآید. مهم‌ترین کمک امریکا به‌این برنامه تحویل آخرین مدل هواپیماهای جت فانتوم بود. انگلستان نیز صدها تانک و چندین واحد دریایی به‌ایران تحویل داد. کمکهای مزبور که بنیهٔ نظامی ایران را به‌طرز بی‌سابقه‌ای تقویت کرد در سال ۱۳۵۰ افزایش یافت. قرار شد نیروی هوایی ایران تا سال ۱۹۷۵ دارای ۱۳۵ فروند جت فانتوم بشود که در جوار اسکادرانهای اف ۴ و اف ۸۶ که قبلاً در اختیارش نهاده بودند، به‌خدمت بپردازند. تحویل این جنگ‌افزارها محرمانه صورت می‌گرفت. امریکا در ظرف دو سال ۲۲۰ میلیون دلار اعتبار برای خرید هواپیما در اختیار ایران گذاشت که صد میلیون دلار آن تحت برنامهٔ فروش اسلحه به‌کشورهای خارجی و ۱۲۰ میلیون دیگر به‌صورت وام بانک صادرات ـ واردات بود. شاه به‌دریافت جنگ‌افزارهای مزبور اکتفا نکرد و چون در نظر داشت قدرت فائقه در خلیج فارس بشود تعدادی هواپیمای مافوق صوت جدید و هوورکرافت و هلیکوپتر و صدها تانک مناسب مناطق کوهستانی و بیابانهای ایران و کشورهای همسایه خریداری کرد. یک پایگاه برای استقرار هوورکرافت در جزیرهٔ خارک احداث شد و تأسیسات بندرعباس و فرودگاههای کشور بازسازی شد و توسعه یافت. ضمناً فرودگاههای جدیدی در جاسک و بوشهر ساخته شد. بهای جنگ‌افزارهای امریکایی در فاصلهٔ سالهای ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۹ به‌یک میلیارد و ششصد میلیون دلار بالغ گردید و تخمین‌زده شد که خرید اسلحهٔ ایران از امریکا و انگلستان و ایتالیا یک میلیارد دلار دیگر قرض به‌بار خواهد آورد که باید در سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ پرداخت شود.

تقویت بنیهٔ نظامی ایران که با پیش‌بینی خروج انگلستان از منطقهٔ خلیج فارس آغاز شده بود با وابستگی عراق به‌شوروی و انعقاد عهدنامهٔ دوستی و اتحاد بین دو کشور در ۹ آوریل ۱۹۷۲ سرعت بیشتری یافت. همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم امضای عهدنامهٔ مزبور بشدت ایران را نگران و ناراحت ساخت. اصلان افشار سفیر ایران در واشینگتن در این باره گفت: «سلاحهایی که ایران از امریکا می‌خرد بیش از آنچه شوروی به‌عراق می‌دهد نیست» و خلعتبری وزیر امور خارجه در مصاحبه با خبرنگار روزنامهٔ واشینگتن پست در تهران گفت: «ایران با بی‌میلی وارد مسابقهٔ تسلیحاتی در خلیج فارس شده است و آن هم به‌علت سرعت یافتن و افزایش زیاد

سلاحهایی است که شوروی به‌عراق تحویل می‌دهد.»[۶۴] این مسابقه تسلیحاتی موجب شد که ایران در سالهای بعد به‌میزان سرسام‌آوری به‌خرید اسلحه از امریکا بپردازد و بیش از حد متعارف به‌واشینگتن وابستگی پیدا کند.

۱۱. خلیج فارس و جهان عرب

به‌رغم آرامشی که از سال ۱۳۳۹ تا اعلام تصمیم انگلستان به‌خروج از خلیج فارس ظاهراً بر روابط بین ایران و عراق حکمفرما بود، امیدی به‌حل مسئلهٔ اروندرود نمی‌رفت. در دورهٔ زمامداری عبدالکریم قاسم هیچ قدمی در این راه برداشته نشد. وقتی عبدالسلام عارف در ۱۹ بهمن ۱۳۴۱ (۸ فوریه ۱۹۶۳) با کودتای جدیدی قاسم را کشت و زمام امور را به‌دست گرفت در تهران امیدهایی بوجود آمد که دو کشور بتوانند با هم نزدیک بشوند. یک سال بعد از این واقعه در ۵ اسفند ۱۳۴۲ یک هیئت بلندپایهٔ عراقی برای مذاکره به‌تهران آمد ولی باز هیچ پیشرفتی حاصل نشد. انتخاب عبدالرحمن عارف به‌ریاست جمهوری عراق در ۲۸ فروردین ۱۳۴۵ به‌دنبال سقوط هواپیمای حامل برادرش عبدالسلام عارف، باز امیدهایی در ایران ایجاد کرد. به‌دعوت رسمی دولت ایران رئیس جمهوری جدید عراق در ۲۳ اسفند ۱۳۴۵ به‌تهران سفر کرد و محافل سیاسی تهران نتیجهٔ مذاکراتشان را با وی ثمربخش و موفقیت‌آمیز دانستند. قبل از مسافرت پرزیدنت عارف به‌تهران طرفین شش موضوع اساسی را مورد بررسی قرار داده بودند: ۱) برخوردهای مرزی، ۲) اکتشاف و بهره‌برداری از معادن نفت در مناطق مرزی، ۳) وضع اتباع ایران در عراق و آیندهٔ مدارس ایرانی در آن کشور، ۴) تعیین حدود فلات قاره ایران و عراق در خلیج فارس، ۵) ایجاد تسهیلات در زیارت ایرانیان از اماکن متبرکه عراق، ۶) رفتار با اتباع ایران در عراق و اتباع عراق در ایران. مسکوت گذاردن مسئلهٔ اروندرود در این مذاکرات چشمگیر بود اما شاید این کار را به‌این علت کرده بودند که از برانگیختن احساسات پرهیز کرده باشند.

۶۴. واشینگتن پست، ۲۵ فوریه ۱۹۷۳.

متن اعلامیه‌ای که در پایان نخستین دیدار سران ایران و عراق بعد از انقلاب عراق منتشر شد نشان می‌داد که چانه‌زدنهای شدیدی بین دو کشور صورت گرفته است. ایران با نظر عراق موافقت کرد که مسئلهٔ فلسطین تنها مربوط به‌اعراب نیست بلکه مربوط به‌همهٔ ملتهای مسلمان است. عراق نیز به‌نوبت خود با نظریات ایران در مورد تعیین حدود فلات قاره و بهره‌برداری از معادن نفت‌خانه و نفت‌شهر و طرز استفاده از رودخانه‌های مرزی براساس اصول حقوق بین‌الملل موافقت کرد. هر چند توافقی دربارهٔ مسئلهٔ اروندرود بین طرفین صورت نگرفته بود اما نشانه‌هایی از تفاهم بین دو کشور همسایه مشاهده می‌شد.

مبارزهٔ مصر و سوریه با رژیم شاه به‌دنبال انقلاب عراق شدت یافت. نخستین نشانهٔ آن قطع ناگهانی مناسبات سیاسی ایران و مصر در شهریور ۱۳۳۹ بود که ناصر سپس دستور اخراج جمشید قریب سفیر ایران را از قاهره صادر کرد.[۶۵]

قطع مناسبات سیاسی ایران و مصر باعث شد که سخنان تلخ و زننده‌ای نه فقط بین این دو کشور بلکه بین ایران و سوریه نیز رد و بدل شود. از آن پس مصر، اتحادیهٔ عرب را وسیلهٔ سیاستش در خلیج فارس قرار داد و از شیخ‌نشینهای بحرین و قطر و دوبی و ابوظبی و شارجه و سلطان‌نشین عمان خواست که «در راه آرمانهای مشترک ملت عرب و رفاه عمومی منطقه» با جمهوری عربی متحده همکاری کنند. در ۲۳ مرداد ۱۳۴۲ کمیسیون اتحادیهٔ عرب در شیخ‌نشینهای «خلیج عربی» تصمیم گرفت که برنامه‌اش را برای فعالیت در منطقه به‌موقع اجرا بگذارد. این نخستین باری بود که نام «خلیج عربی» در یک سند رسمی ذکر می‌شد و به‌دنبال آن اتحادیهٔ عرب تصمیم گرفت این نام مجعول را در برنامه‌های درسی کلیهٔ کشورهای عضو اتحادیه و مکاتبات رسمی به‌کار ببرد.

مقاصد اعراب در خلیج فارس از تغییر نام خلیج فراتر می‌رفت و شامل خوزستان نیز می‌شد که آن را «عربستان» نام نهاده بودند و ادعا می‌کردند در نتیجهٔ بندوبست انگلیسیها با رضا شاه از پیکر جهان عرب جدا شده است. کنفرانس حقوق‌دانان عرب در ۲۰ آذر ۱۳۴۳ خوزستان را «جزء لاینفک سرزمین اعراب» نامید

۶۵. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۴۰۲.

و رژیم بعثی سوریه این ادعا را پذیرفت و از آن پشتیبانی کرد.[۶۶]

دولت ایران به‌منظور مقابله با اقدامات کشورهای تندرو عرب، به‌دنبال تلاشهایی که برای نزدیکی با عربستان سعودی بعمل آورده بود، به‌بهبود مناسبات خود با شیخ‌نشینهای خلیج فارس همت گماشت. انگلستان نیز برای مقابله با ناصریسم متمایل به‌ایجاد روابط نزدیک بین ایران و شیوخ خلیج بود و این کار را تشویق می‌کرد. در نتیجه ایران به‌گسترش روابط بازرگانی خود با شیخ‌نشینها پرداخت. به‌عنوان مثال صادرات ایران به‌کویت که در سال ۱۳۴۱ فقط ۷ میلیون دلار بود در ۱۳۴۵ به ۲۴/۴ میلیون دلار افزایش یافت. با این همه می‌بایست منتظر اعلام استقلال شیخ‌نشینها در سال ۱۳۵۰ باشیم تا روابط بازرگانی فیمابین واقعاً گسترش یابد.

اعلام استقلال کویت در تیر ماه ۱۳۴۰ موجب خوشوقتی ایران گردید و با ادعاهای عراق نسبت به‌حاکمیت بر این کشور نوبنیاد بشدت به‌مخالفت پرداخت و به‌اعزام هیئتهای متعدد حسن‌نیت به‌کویت دست زد و در افتتاح سفارت در آن کشور شتاب ورزید. این اقدامات به‌عمیق شدن فاصله بین ایران و گروه کشورهای تندرو عرب ــ مصر و سوریه و عراق ــ افزود.

۱۲. مناسبات دوجانبه با بریتانیا تا خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انگلیسیها دیگر هیچ گاه نتوانستند مقام و موقعیت سابق خود را در ایران باز یابند و ناچار شدند به‌تقسیم نفوذ و منافع با پسر عموهای امریکایی خود رضایت بدهند. انگلیسیها همان‌طور که در کنسرسیوم بین‌المللی نفت ۴۰ درصد سهام را به‌امریکاییها واگذار کرده بودند، در مسایل سیاسی نیز به‌این نیروی تازه‌نفس و جاه‌طلب به‌همین نسبت میدان دادند. این ترتیب تا اوایل دههٔ ۱۹۶۰ که ایران دستخوش تحولات عمیقی در سیاست خارجی و داخلی‌اش

۶۶. روزنامه کیهان، ۲۳ آذر ۱۳۴۳.

گردید، همچنان دوام داشت. اما همین که شاه به‌فشار امریکاییها مجبور بود دست به «انقلاب سفید» بزند، این تناسب برهم خورد و سرانجام از سال ۱۳۴۲ به‌بعد امریکاییها مقام برتر را بدست آوردند و انگلیسیها را به‌مقام دوم تنزل دادند.

دیدیم که انگلیسیها از رویدادهای ایران در سالهای ۱۳۳۹ ــ ۱۳۴۲ خشنود نبودند و این همه دخالت امریکاییها را در امور داخلی ایران نمی‌پسندیدند. مانوری که دولت اسدالله علم در نخستین روزهای زمامداری‌اش با صدور یادداشت عدم واگذاری پایگاه موشک به‌کشورهای خارجی داد، در راستای سیاست بریتانیا به‌منظور جلب شورویها و عقب راندن امریکاییها بود. تا اینکه سرانجام پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ یک توافق کلی بین امریکاییها و انگلیسیها برسر تقسیم منافع و نفوذ در ایران بعمل آمد. این توافق به‌شکل انحلال حزب اکثریت (ملیون) و جانشین شدن حزب ایران نوین (کانون مترقی سابق) به‌رهبری حسنعلی منصور به‌جای آن بود. حسنعلی منصور از اوایل سال ۱۳۴۰ در زمان نخست‌وزیری دکتر امینی کانون مترقی را با پشتیبانی استوارت راک‌ول وزیر مختار سفارت امریکا تأسیس کرده بود و آن را به‌صورت مرکز تجمع تکنوکراتهای تحصیل کردهٔ امریکا یا هوادار سیاست امریکا درآورده بود. اکنون پس از دو سال که کانون مزبور مبدل به‌حزب شده و اکثریت کرسیهای مجلس بیست و یکم را احراز کرده بود، امریکاییها به‌اندازهٔ کافی مهره‌های خود را داشتند که بتوانند زمام امور کشور را به‌دست آنان بسپارند. در این میان فعالیتهای سرهنگ گراتیان‌یاتسوویچ رئیس پایگاه سیا در ایران به‌نفع زمامداری منصور قابل توجه بود.[۶۷] بدین‌سان باند منصور ــ هویدا با پشتیبانی امریکاییها و توافق انگلیسیها برسرکار آمد و سرنوشت کشور را به‌مدت چهارده سال دردست گرفت.

در عین‌حال نوعی سازش برسر تقسیم مقامات و مناصب در ایران صورت

---

۶۷. «یاتسوویچ وزیر مختار سفارت امریکا که از مستأجرین حسنعلی منصور دبیرکل حزب ایران نوین است و با او سروسری دارد، علناً گفته است که من منصور را به‌نخست‌وزیری خواهم رساند، همان‌طور که دکتر علی امینی را نخست‌وزیر کردم». (گزارش ساواک، ۱۳۴۲/۷/۱۳). «آقای حسنعلی منصور گفته است که موضوع نخست‌وزیری من تمام شده است و این مسئله را با امریکاییها هم حل کرده‌اند» (گزارش ساواک، ۱۳۴۲/۱۱/۱۳). به‌نقل از **ظهور و سقوط سلطنت پهلوی**، انتشارات اطلاعات، جلد دوم، صفحات ۳۵۵ ــ ۳۶۲.

گرفت. در حالی که تکنوکراتهای تحصیل کردهٔ امریکا یا طرفدار سیاست امریکا بسیاری از ستمهای وزارت، معاونت، سفارت و مدیرعاملی سازمانهای مختلف را احراز کردند، مهره‌های قدیمی انگلیسی و فراماسونهای سرشناس نیز مشاغل کلیدی را دردست گرفتند: وزارت دربار، شرکت نفت، ریاست مجلس سنا، ریاست مجلس شورا، ریاست دفتر ویژه اطلاعات و غیره... تکنوکراتهای امریکایی هیچ ریشه‌ای در جامعهٔ ایران نداشتند و بکلی از شناخت مسایل کشورشان عاجز بودند، اما طرفداران سیاست بریتانیا چنین وضعی را نداشتند و با سابقهٔ دویست ساله خود در واقع امور کشور را اداره می‌کردند. مجلس سنا از فراماسونرها انباشته شده بود، در مجلس شورا بیش از سی فراماسون وجود داشت، بسیاری از مقامات بلندپایهٔ دولتی را نیز اعضای لژهای فراماسونری و هواداران سیاست انگلیس اشغال کرده بودند.[۶۸] از یک‌سو نفت ایران از طریق کنسرسیوم زیرنظر انگلیسیها صادر و درآمد دلاری آن در بانکهای انگلیس به‌لیره انگلیسی تبدیل می‌شد و از سوی دیگر بخش عمده این پولها از طریق بانکهای امریکایی (بخصوص بانک چیس‌مانهاتان متعلق به‌برادران راکفلر که با شاه دوست صمیمی بودند) بابت خرید اسلحه به‌امریکا منتقل می‌شد.

پیش‌بینی خروج انگلستان از مستعمرهٔ عدن در ۱۹۶۷ و از شرق سوئز در ۱۹۷۱ تحولات جدیدی در روابط ایران و انگلیس بوجود آورد. نخستین واکنش ایران مخالفت با خروج انگلیسیها از خلیج فارس بود. انگلیسیها اظهار آمادگی کردند مذاکراتی را در این زمینه با ایران آغاز کنند و در ۱۸ آبان ۱۳۴۶ گورونوی رابرتز وزیر مشاور در کابینهٔ کارگری هارولد ویلسون به‌تهران آمد و مذاکرات محرمانه‌ای با مقامات عالیه انجام داد. در اعلامیه‌ای که در پایان این مذکرات منتشر شد، تنها به «روابط بین ایران و بریتانیا و محیط دوستانهٔ مذاکرات و وحدت‌نظر بین طرفین

---

۶۸. با این همه رقابت میان جناح امریکایی و انگلیسی هیئت حاکمه همچنان ادامه داشت. در مهر ماه ۱۳۴۴ دکتر مهدی بهار از اعضای سابق حزب توده که به‌رژیم شاه گرویده بود به‌تشویق جناح انگلیسی کتاب «میراث خوار استعمار» را منتشر ساخت. در پاسخ در ۱۳۴۷ اسماعیل رائین به‌تشویق جناح امریکایی و ساواک کتاب «فراماسونری در ایران» را نوشت و نام اعضای این سازمان مخفی را فاش کرد. تعداد اعضای فراماسونری در دستگاه دولت بسیار زیاد بود. به‌موجب لیستهایی که بعد از انقلاب منتشر شد، فقط در وزارت امور خارجه از ۶۵۰ نفر اعضای رسته سیاسی ۱۱۴ نفرشان عضو لژهای فراماسونری بودند.

دربارهٔ حفظ و ثبات در منطقه» اشاره شده بود. وزیر مشاور انگلیس در مصاحبه‌ای که در پایان سفرش به‌تهران به‌عمل آورد، گفت:

«آیندهٔ خلیج فارس بستگی به‌تفاهم و همکاری بین ایران و عراق و کویت و عربستان سعودی دارد و مذاکرات من در تهران دربارهٔ این مسئله بوده است.»[۶۹]

به‌دنبال این سفر بود که هارولد ویلسون در ۱۶ ژانویه ۱۹۶۸ (۲۶ دی ۱۳۴۶) رسماً در مجلس عوام بریتانیا اعلام کرد:

ما تصمیم داریم تا پایان سال ۱۹۷۱ عقب‌نشینی نیروهای خود را از خاوردور تسریع ببخشیم. همچنین تصمیم داریم در همان تاریخ قوای خود را از خلیج فارس خارج کنیم.

در این هنگام شایع بود که انگلستان به‌موازات مذاکره با تهران حفظ امنیت خلیج فارس را به‌ایالات متحد امریکا پیشنهاد کرده ولی امریکا نپذیرفته است. روزنامهٔ نیویورک تایمز نوشت:

به‌رغم مخالفتهایی که گفته می‌شود دین راسک وزیر خارجهٔ امریکا در مذاکره با جورج براون وزیر خارجه بریتانیا ابراز داشته است، سرانجام آن دو موافقت کرده‌اند که مسؤولیت حفظ تأسیسات پیچیدهٔ سیاسی ــ نظامی که انگلستان در خلیج فارس ایجاد و طی چند قرن اداره می‌کرده است به‌ایران و عربستان سعودی واگذار شود.[۷۰]

یوجین روستو معاون وزارت خارجه امریکا در امور خاورمیانه نیز به‌صراحت در بیروت اظهار داشت:

ایالات متحد نمی‌خواهد برای پر کردن خلاء در منطقهٔ خلیج فارس که از

۶۹. اطلاعات هوایی، ۲۴ آبان ۱۳۴۶.
۷۰. نیویورک تایمز، ۱۳ ژانویه ۱۹۶۹.

خروج نیروهای انگلیسی ناشی خواهد شد شتاب ورزد و عقیده دارد که ایران و ترکیه و پاکستان و عربستان سعودی و کویت علاقه‌مند به گردهمایی و دادن ترتیباتی برای امنیت منطقهٔ خلیج هستند.[۷۱]

اما روزنامهٔ الاهرام از قول وزیر خارجهٔ کویت نوشت: «چنین ترتیباتی را نمی‌توان به‌ملتهای منطقه تحمیل کرد».[۷۲] تایمز لندن نیز از بیانات روستو انتقاد کرد و آن را «دامن زدن به‌آتش سوءظن مصریها که دایماً تکرار می‌کنند که امریکا می‌خواهد خلاء آینده را در خلیج فارس پر کند دانست که نه‌تنها عربستان سعودی و ایران بلکه ترکیه و پاکستان را نیز داخل آن کرده است».[۷۳]

اما در پس پرده، تصمیم قطعی بین وزیران خارجهٔ امریکا و انگلیس گرفته شده و قرار بود وظیفه پر کردن خلاء ناشی از خروج انگلستان را در وهلهٔ نخست به‌ایران و سپس به‌عربستان سعودی واگذار کنند. دولت ایران بی‌درنگ آمادگی خود را برای عهده‌دار شدن این وظیفه اعلام کرد. اما در عین‌حال متوجه شد که زمینهٔ تشکیل اتحادیه‌ای با کشورهای عرب ساحل خلیج فارس فراهم نیست بلکه برعکس زمینهٔ تقویت بنیهٔ نظامی‌اش از جانب دولتهای غربی آماده است. لذا همان‌طور که قبلاً گفتیم به‌تقویت ارتش خود و خرید اسلحه پرداخت.

یک عامل دیگر دست شاه را در افزایش قدرت نظامی خود و اجرای این سیاست جاه‌طلبانه باز می‌گذاشت و آن افزایش درآمد ایران از نفت بود. شاه در سال ۱۳۴۵ موفق شد کنسرسیوم را به‌افزایش تولید نفت ایران راضی کند. در جریان جنگ شش روزهٔ اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ نیز که موضوع تحریم نفتی اعراب علیه کشورهای طرفدار اسرائیل مطرح شد، ایران از شرکت در این تحریم خودداری ورزید و تنها منبع قابل اعتماد تأمین نفت مورد نیاز غرب بود. شاه با همین امتیاز در سال ۱۳۴۷ یک بار دیگر به‌کنسرسیوم فشار آورد که میزان تولید نفت را افزایش بدهد. البته شرکتهای عضو کنسرسیوم آمادگی چنین افزایشی را نداشتند اما به‌توصیهٔ انگلستان که پس از حوادث ۱۳۳۹ ــ ۱۳۴۲ معتقد به‌حفظ ایران بدون نیاز به‌کمک

---

۷۱. دیلی استار (بیروت)، ۲۱ ژانویه ۱۹۶۹.
۷۲. الاهرام، ۳۱ ژانویه ۱۹۶۹.
۷۳. تایمز، (لندن)، ۱۰ فوریه ۱۹۶۹.

امریکا بود و حتی جایگزینی همکاری شوروی را به‌جای آن پیشنهاد می‌کرد سرانجام به‌این کار تن در دادند.

دولت ایران ضمن اظهار آمادگی رسمی برای پر کردن خلاء در خلیج فارس و تأکید بر اینکه اجازه نخواهد داد هیچ کشوری خارجی در امور این منطقه دخالت کند، به‌حقوق دیرینهٔ خود در این منطقه اشاره کرد که منظورش حاکمیت بر بحرین بود. ایران در نظر داشت این ادعای تاریخی را بعنوان وجه‌المصالحه در تصرف سه جزیرهٔ کوچک تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی در دهانهٔ خلیج فارس قرار بدهد.

سیاست ایران بر این اصل قرار داشت که مادام که مسئلهٔ بحرین حل نشده است با تشکیل فدراسیون شیخ‌نشینهای خلیج فارس مخالفت کند. لذا عباسعلی خلعتبری معاون سیاسی وزارت امور خارجه در مصاحبه‌ای در ۱۱ فروردین ۱۳۴۷ اظهار داشت: «در صورتی که امور دفاعی و خارجی فدراسیون مزبور در دست انگلیسیها باشد، فدراسیون چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ انگلستان نمی‌تواند سرزمینی را که به‌زور از ایران گرفته است ترک کند یا به‌دیگران واگذار کند. ایران حقوق خود را در خلیج فارس محفوظ می‌دارد و به‌هیچ‌وجه این بی‌عدالتی تاریخی را تحمل نخواهد کرد».[۷۴]

در همین حال درصدد نزدیکی با عربستان سعودی و عراق و کویت برآمد. سفر رسمی شاه به‌عربستان سعودی که قرار بود در بهمن ۱۳۴۶ انجام بگیرد، به‌علت اینکه چند روز قبل از آن شیخ بحرین با «احترامات سلطنتی» در عربستان پذیرفته شد و ملک‌فیصل رسماً حمایت خود را از شیخ بحرین اعلام داشت، منتفی گردید.

در مورد نزدیکی با عراق نیز که زمینهٔ آن با سفر رسمی پرزیدنت عبدالرحمن عارف به‌تهران فراهم شده بود اقداماتی صورت گرفت. در سوم تیر ۱۳۴۷ طاهر یحیی نخست‌وزیر عراق وارد تهران شد و به‌مذاکره در مسایل گوناگون مورد علاقهٔ دو کشور از جمله امنیت خلیج فارس پرداخت. نخست‌وزیر عراق در مصاحبه‌ای با روزنامه‌نگاران اظهار داشت که «عراق آماده است با ایران و عربستان سعودی و کویت در حفظ امنیت خلیج فارس بعد از خروج انگلیسیها همکاری کند.» در مورد

۷۴. تایمز (لندن)، ۲ و ۳ آوریل ۱۹۶۸.

اروندرود نیز گفت: «دلیلی نمی‌بینم که دو کشور مشترکاً از این آبراه استفاده نکنند.»[۷۵] اما کودتای حزب بعث و سقوط رژیم عبدالرحمن عارف در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ (۲۶ تیر ۱۳۴۷) این نحوهٔ برخورد دوستانه و خوشبینانه را زیر سؤال برد.

سفر شاه به‌عربستان سعودی و کویت سرانجام پس از تأخیرهای فراوان در آبان ۱۳۴۷ عملی شد. قبل از این سفر اختلافات دیرینهٔ ایران و عربستان سعودی بر سر فلات قاره حل شده بود و دو کشور موافقتنامه‌ای در این زمینه در دوم آبان امضا کرده بودند. ضمناً اختلاف خود را بر سر مالکیت دو جزیرهٔ فارسی و عربی حل کرده بودند که اولی متعلق به‌ایران و دومی متعلق به‌عربستان سعودی شناخته شده بود.

باید یادآور شد که حل سریع این اختلافات به‌علت نزدیک شدن تاریخ خروج انگلیسیها از خلیج فارس و فشارهایی بود که امریکا و انگلیس به‌این دو کشور وارد می‌کردند که پس از عزیمتشان دیگر اختلافی با هم نداشته باشند. در اعلامیهٔ مشترکی که در پایان سفر شاه به‌عربستان سعودی منتشر شد اشاره‌ای به‌مسایل خلیج فارس نشده بلکه به‌اتحاد و همبستگی مسلمانان تأکید شده بود. همچنین اعلام پشتیبانی ایران از فلسطینیها و خروج اسرائیل از سرزمینهای اشغالی به‌هیچ‌وجه به‌معنی تغییر سیاست شاه در شناسایی دوفاکتوی اسرائیل و ارسال نفت از طریق شرکتهای بین‌المللی به‌آن کشور نبود. منظور اصلی امنیت خلیج فارس بود که هر دو از نفوذ شوروی و اقدامات «عوامل خرابکار» علیه رژیمهایشان وحشت داشتند و می‌خواستند دست دردست یکدیگر با نیروهای انقلابی منطقه خلیج مبارزه کنند.

۱۳. اختلاف مجدد با عراق بر سر اروندرود

در فاصله دی ماه ۱۳۴۶ که تصمیم انگلستان به‌خروج از منطقه خلیج فارس اعلام شد تا آذر ۱۳۵۰ که این تصمیم به‌مرحله اجرا درآمد، به‌همان اندازه که دیپلوماسی ایران در جانشین شدن انگلیس در خلیج فارس آرام‌آرام پیش رفت می‌کرد، روابط ایران و عراق به‌تیرگی می‌گرائید. کودتای حزب بعث در ۲۶ تیر ۱۳۴۷

---

۷۵. دیلی استار (بیروت)، ۲۵ ژوئن ۱۹۶۸.

ایران را با رژیم جدیدی روبه‌رو ساخت که نظری خصمانه نسبت به‌آن داشت و از همان ابتدا به‌مخالفت و دشمنی با ایران پرداخت. دولت ایران به‌امید اینکه توافقهای قبلی با عراق را حفظ کند، بلافاصله رژیم بعثی را به‌رسمیت شناخت. احمد حسن‌البکر نخست‌وزیر جدید عراق نیز در ۲ مرداد در بغداد اظهار داشت: «علایق زیادی کشور ما را با ایران مربوط می‌سازد و ما هر چه در توان داریم در تحکیم این روابط خواهیم کوشید». به‌دنبال آن یک سلسله دیدار و گفت‌وگو بین مقامات بلندپایهٔ دو کشور انجام گرفت. از جمله ژنرال حردان تکریتی معاون نخست‌وزیر و وزیر دفاع عراق همراه با عبدالکریم شیخلی وزیر خارجه آن کشور در رأس هیئتی در ۱۴ آذر ۱۳۴۷ به‌ایران آمدند. در مقابل ایران نیز دکتر عباسعلی خلعتبری معاون وزارت امور خارجه را در بهمن ماه آن سال به‌بغداد فرستاد تا قرارداد جدیدی براساس موازین حقوق بین‌المللی و واقعیت جغرافیایی دربارهٔ اروندرود بین دو کشور تنظیم شود.

مذاکرات هیئت اعزامی ایران با مقامات عراقی در همان جلسهٔ اول به‌بن‌بست رسید و با شکست روبه‌رو شد زیرا نعیم‌النعمه معاون وزارت خارجه و رئیس هیئت نمایندگی عراق اظهار داشت:

> تصور ما این بود که دولت ایران هیئت اعزامی را برای رفع زدوخوردهای مرزی و تنظیم مقررات مربوط به‌رفت‌وآمد اتباع ایران و عراق برای زیارت اماکن مقدسه در خاک یکدیگر و رسیدگی به‌وضع ایرانیان مقیم عراق و مسایلی از این قبیل فرستاده است، وگرنه دولت عراق آمادگی مذاکره دربارهٔ مسئلهٔ شط‌العرب را ندارد.

این رفت‌وآمدها و مذاکرات، آرامش قبل از طوفان بود. شاید در این چند ماهه عراقیها خواستار چنین آرامشی بودند تا بتوانند تعهدات خود را در ایجاد «جبههٔ شرقی» در برابر اسرائیل با همکاری اردن و سوریه انجام بدهند. طوفان وقتی آغاز شد که مقامات بعثی تصمیم گرفتند اسناد و مدارک کشتیهایی را که وارد اروندرود می‌شدند بازرسی کنند و این کاری بود که عراقیها هرگز در گذشته نکرده بودند. این تصمیم مانند جرقه‌ای آتش اختلافات بین دو کشور را برافروخت. در ۲۶ فروردین ۱۳۴۸ نعیم‌النعمه معاون وزارت خارجهٔ عراق به‌عزت‌الله عاملی سفیر ایران در بغداد

گفت که «دولت عراق آبراه شط‌العرب را جزء لاینفک خاک خودش می‌داند و از دولت ایران می‌خواهد که کشتیهایی که پرچم ایران را برافراشته‌اند هنگام ورود به‌شط‌العرب آن را پایین بکشند و هیچ یک از افراد نیروی دریایی ایران سوار کشتیهای مزبور نباشد.» معاون وزارت خارجهٔ عراق هشدار داد که اگر ایران این نکات را نپذیرد عراق قوهٔ قهریه به‌کار خواهد برد و در آینده اجازه نخواهد داد که کشتیهای عازم ایران وارد اروندرود بشوند.[۷۶]

دولت ایران که می‌دید جز اتخاذ یک روش قطعی در مقابل اقدامات غیراصولی و غیردوستانهٔ عراق راه دیگری برایش باقی نمانده است به‌ناچار در مقام پاسخ برآمد. امیر خسرو افشار قائم‌مقام وزارت امور خارجه در ۳۰ فروردین ۱۳۴۸ در مجلس سنا پس از ذکر تخلفات دولت عراق و رفتار خشن و غیرانسانی که با ایرانیان مقیم عراق به‌عمل می‌آورد، افزود:

بەدلایلی که گفته شد عهدنامهٔ مرزی ۱۹۳۷ لغو می‌شود و تا آنجا که به‌دولت ایران مربوط است آن تعهدنامه بی‌ارزش و باطل و بی‌اثر است. دولت شاهنشاهی ایران از هرگونه تجاوزی به‌حق حاکمیت آن در آبهای اروندرود با تمام قوای خود جلوگیری خواهد کرد و به‌هیچ کس اجازه نخواهد داد که به‌هیچ اقدام تجاوزکارانه‌ای مبادرت ورزد.

به‌دنبال اظهارات فوق وزارت امور خارجه در ۷ اردیبهشت ۱۳۴۸ (۲۷ آوریل ۱۹۶۹) اعلامیه‌ای به‌شرح زیر منتشر کرد:

همان‌طور که رسماً از طرف دولت ایران اعلام گردیده چون مواد لازم عهدنامهٔ ایران و عراق مورخ ۱۳۱۶ شمسی (۱۹۳۷ میلادی) طی ۳۲ سالی که از تاریخ انعقاد آن می‌گذرد علی‌رغم مساعی و تقاضاهای مکرر دولت ایران همواره مورد بی‌اعتنایی دولت عراق قرار گرفته و از اجرای آن با اتخاذ رویهٔ دفع‌الوقت سر باز زده‌اند، لذا عهدنامهٔ مذکور از طرف دولت عراق عملاً

۷۶. حقایقی چند راجع به‌اختلاف ایران و عراق دربارهٔ شط‌العرب، نشریهٔ وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۴۸.

نقض شده می‌باشد و بنابر اصول مسلم حقوق بین‌الملل دولت ایران آن را بدون ارزش و کأن‌لم‌یکن و منتفی می‌شمارد. مضافاً به‌اینکه با توجه به‌سوابق تاریخی و مقتضیات و اوضاع و احوالی که هنگام انعقاد عهدنامه وجود داشته و استعمار با تمام قوای خود به‌حمایت از عراق برخاست و موادی چون بند ۴ پروتکل ضمیمهٔ عهدنامه که وظایف خاص عراق را نسبت به‌انگلستان تعهد می‌نماید در عهدنامه گنجانده بود، اینک با تغییر اساسی آن اوضاع واحوال، آثار ونتایج وثمرات آن‌نیز قابل قبول نبوده و تحفهٔ استعمار باید از بین برود و بنابر اصل حقوقی «Rebus Sic Stantibus» که بی‌ارزش و اعتبار بودن معاهدات را به‌شرط تغییر اوضاع و احوال زمان انعقاد قبول می‌نماید دیگر عهدنامهٔ تحمیلی و نامتساوی مرزی ۱۳۱۶ نمی‌تواند دارای اعتبار و اثر باشد خاصه آنکه نسبت به‌اروندرود (شط‌العرب) که قسمت اعظم آبهای آن از منابع و کوههای ایران سرچشمه می‌گیرد به‌هیچ‌وجه اصل تساوی حقوق که در کلیهٔ معاهدات باید مورد توجه قرار بگیرد، رعایت نشده است. در عین حال همان‌طوری که رسماً اعلام شد دولت ایران تمایل داشته و دارد و آماده است که در باب تثبیت مرز اروندرود براساس خط تالوگ که مبتنی بر اصول متداول حقوق بین‌المللی است با دولت عراق وارد مذاکره شده عهدنامهٔ جدیدی امضا کند...

دولت ایران ضمناً لازم می‌داند تأکید نماید که در این فاصله در هر حال چنانچه نسبت به‌پرچم ایران قصد هتک حرمت شود یا در امر کشتیرانی آزاد در اروندرود ممانعتی به‌عمل آید، هریک از این اعمال با عکس‌العمل شدید مواجه خواهد گردید و دولت ایران به‌حکم وظیفهٔ مقدس خود الزاماً هرگونه مانع و رادعی را از میان برخواهد داشت و دولت عراق مسؤول سوء پیش‌آمدهایی که در نتیجه رویهٔ تجاوزکارانهٔ آنها در اروندرود روی دهد خواهد بود.[۷۷]

بحران وقتی به‌اوج رسید که ایران کوشید تصمیم عراقیها را در مخالفت با آمدورفت کشتیها در اروندرود به‌معرض آزمایش بگذارد. در دوم و پنجم اردیبهشت

۷۷. روزنامهٔ اطلاعات، ۷ اردیبهشت ۱۳۴۸.

کشتیهای باری ایرانی ابن سینا و آریا فار تحت حفاظت واحدهای نیروی دریایی و جتهای جنگندهٔ نیروی هوایی وارد اروندرود شدند و بدون هیچ حادثه‌ای به‌خرمشهر رسیدند. در این هنگام عراق به‌شورای امنیت شکایت کرد و ایران را متهم ساخت که در اروندرود مبادرت به‌اعمال زور و تهدید کرده است. در این حال امریکاییها به‌ایران فشار آوردند که از دست زدن به‌عملیات نظامی خودداری کند وگرنه کمکهای نظامی خود را قطع و پشتیبانی خود را از ایران سلب خواهد کرد. از جانب دیگر دولت عربستان سعودی عراق را در فشار گذاشت که از درگیری با ایران پرهیز کند و سفیر عراق در تهران انکار نکرد که بعضی از دولتهای عرب عراق را زیر فشار قرار داده‌اند که توجه خود را به‌مبارزه با اسرائیل معطوف بدارد و درصدد جنگ با ایران نباشد. ضمناً عراق اعلام داشت حاضر به‌مذاکره با ایران است مشروط بر اینکه ایران در تصمیم خود دایر به‌الغای قرارداد ۱۳۱۶ تجدیدنظر کند. ایران در ۱۳ اردیبهشت پاسخ داد که «قرارداد ۱۳۱۶ کأن‌لم‌یکن است و هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را دوباره به‌ایران تحمیل کند.»[۷۸] جنگ سرد بین دو دولت بسیار شدیدتر از زمان عبدالکریم قاسم از سرگرفته شد و دولت عراق به‌اخراج اتباع ایران و هزاران زائر ایرانی از خاک عراق و اخراج سفیر و بازداشت کارمندان سفارت ایران و نظایر آن دست زد.

شعله‌ور شدن آتش اختلافات بین ایران و عراق در سال ۱۳۴۸ از مسئلهٔ اروندرود فراتر می‌رفت. زمینهٔ این اختلافات یک سال قبل، مقارن اعلام تصمیم بریتانیا به‌خروج از خلیج فارس فراهم شده بود و اکنون نظرات متناقض دو کشور همسایه دربارهٔ خلیج فارس را ظاهر کرده بود. احمد حسن‌البکر اقدام ایران در اروندرود را با مبارزهٔ اعراب با اسرائیل و مبارزهٔ رژیم عراق با کردهای بارزانی ارتباط داد و «بلندپروازیهای غیر قانونی ایران در خاک عراق و در آبراه شط‌العرب و همچنین در «خلیج عربی» را محکوم ساخت.[۷۹] و ادعاکرد که هدف اقدامات ایران در جنوب و کردهای بارزانی در شمال عراق این است که عراق نیروهایش را از جبههٔ اسرائیل عقب بکشد. در این حال رادیو بغداد به‌تبلیغ دربارهٔ عربیت خوزستان پرداخت و

۷۸. نشریهٔ سالانه وزارت امور خارجه، (۱۳۴۸).
۷۹. نیویورک تایمز، ۱۹ مه ۱۹۶۹.

اهالی خوزستان را به‌شورش و قیام دعوت کرد. ایران اعتقاد داشت که پشت سر این حملات و آتش‌افروزیها دولت شوروی قرار دارد و پرسنل نظامی شوروی با لباس غیر نظامی در ارتش عراق به‌خدمت اشتغال دارند و کشتیهای مین‌روب شوروی با پرچم عراق مشغول آموزش دادن خدمهٔ کشتیهای عراقی در بصره می‌باشند.

۱۴. حل مسئله بحرین

مهم‌ترین اقدامی که دولت ایران قبل از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس بعمل آورد، چشمپوشی از ادعای دیرینه‌اش برمجمع‌الجزایر بحرین به‌امید بازپس گرفتن سه جزیرهٔ کوچک استراتژیک واقع در دهانهٔ خلیج فارس بود. سفر شاه به‌عربستان سعودی و کویت او را قانع ساخته بود که چنانچه ایران از ادعایش بر بحرین چشم بپوشد، از یک‌سو خواهد توانست این دو کشور را به‌طرف خود جلب کند و از سوی دیگر جزایر سه‌گانه را قبل از خروج انگلیسیها پس بگیرد. اما به‌جای این که این معامله را یک‌جا با انگلیسیها تمام کند، ابتدا با استقلال بحرین موافقت کرد و پس از آن که این کار تمام شد یک سال بعد ادعای خود را در خصوص مالکیت بر جزایر سه‌گانه مطرح ساخت و همین سیاست غلط بود که موجب شد در مورد جزایر با دشواری روبه‌رو شود، مبلغ هنگفتی به‌شیخ شارجه بپردازد و سرانجام به‌حاکمیت مشترک بر جزیرهٔ ابوموسی تن‌دردهد.

در نیمهٔ فروردین ۱۳۴۷ که قرار بود کنفرانس عمومی شیوخ خلیج فارس در منامه تشکیل شود وزارت امور خارجهٔ ایران اطلاعیه‌ای به‌شرح زیر صادر کرد:

> در دو روز اخیر اخباری راجع به‌اجتماع شیوخ خلیج فارس به‌منظور پایه‌گذاری به‌اصطلاح کنفدراسیونی منتشر گردید. در این بابت باید گفته شود که بطور کلی دولت ایران همواره مخالفت خود را با استعمار و هرگونه مظاهر و تجلیات آن اعلام کرده است. از طرف دیگر تشکیل به‌اصطلاح کنفدراسیونی از امارات خلیج فارس که جزایر بحرین را یکی از اعضای آن قرار می‌دهد، برای دولت ایران به‌هیچ‌وجه قابل قبول نیست. به‌عقیدهٔ دولت

ایران در وضع فعلی تشکیل این به‌اصطلاح کنفدراسیونی فرمایشی که ساخته و پرداختهٔ استعمار می‌باشد، دنبالهٔ همان سیاستهای معلوم قدیمی است که آثار آن روشن بوده و قیافهٔ مصنوعی که با عجله و شتابزدگی به‌آن داده شده است، بخوبی نشانهٔ ماهیت فرمایشی و استعماری آن می‌باشد.

دولت انگلیس مدعی شد که در تشکیل اتحادیه دخالتی نداشته و حکام امارات از روی کمال رضایت و به‌ابتکار خود مبادرت به‌تشکیل اتحادیه کرده‌اند و اضافه نمود «بحرین سالیان دراز مستقل بوده و حضور انگلستان در آن امارت با استقلال آن مغایرتی ندارد».

دولت ایران در پاسخ اظهار داشت: «ایران هیچگاه بحرین را مستقل نشناخته و همواره حقوق خود را نسبت به‌جزایر مزبور ملحوظ داشته و می‌دارد. به‌علاوه کیفیت قراردادها با شیوخ بحرین که انگلیس خود را حامی آنان معرفی نموده، خود دلیل بارز دیگری برعدم استقلال بحرین می‌باشد».

این واکنش ایران سبب شد که شیوخ از فکر تشکیل اجلاس خود در منامه عدول نمایند و نشست بعدی خود را در ابوظبی منعقد سازند. در آستانهٔ این نشست وزارت امور خارجهٔ ایران طی اعلامیه‌ای که در ۱۷ تیر ۱۳۴۷ صادر کرد اعلام داشت: «دولت ایران همیشه با هرگونه امپریالیسم، شبه امپریالیسم و مظاهر آن مخالفت ورزیده است، لذا تأسیس به‌اصطلاح کنفدراسیون شیخ‌نشینهای خلیج فارس که شامل مجمع‌الجزایر بحرین نیز می‌شود، به‌هیچ‌وجه مورد قبول ایران نیست.»[۸۰] سرانجام اعلام شد که فدراسیون با شرکت هفت شیخ‌نشین (بجز بحرین و قطر) به‌فعالیت خواهد پرداخت. در همان هنگام اردشیر زاهدی در مصاحبه با یک روزنامه‌نگار اتریشی گفت: «مخالفت ایران با اتحادیهٔ مزبور فقط به‌علت ادعایی که بر بحرین دارد نیست بلکه مربوط به‌چند جزیره در خلیج فارس هم می‌شود.»[۸۱] گرچه نام جزایر مزبور ذکر نشده بود ولی منظور جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی بود که رأس‌الخیمه و شارجه نیز ادعای مالکیت آنها را داشتند و این ادعا مورد قبول انگلستان بود.

۸۰. روزنامهٔ کیهان، ۱۸ تیر ۱۳۴۷.
۸۱. روزنامه کیهان، ۶ شهریور ۱۳۴۷.

بنابراین شاه به‌منظور جلب دوستی کشورهای محافظه‌کار عرب و ضمناً برای اینکه بتواند بر سر جزایر مزبور با انگستان چانه بزند یکباره و به‌طور ناگهانی تصمیم خود را مبنی بر چشمپوشی از ادعاهای دیرینهٔ ایران بر بحرین اعلام نمود. در یک کنفرانس مطبوعاتی که در چهارم ژانویه ۱۹۶۹ (۱۴ دی ماه ۱۳۴۷) در دهلی‌نو تشکیل شده بود، شاه گفت: «اگر اهالی بحرین نمی‌خواهند به‌کشور من ملحق شوند ایران ادعاهای ارضی خود را در مورد این مجمع‌الجزایر پس می‌گیرد و خواستهٔ اهالی بحرین را اگر از نظر بین‌المللی مورد قبول قرار بگیرد می‌پذیرد.» اما ضمناً اصرار ورزید که «اگر انگلیسیها خودسرانه به‌بحرین استقلال بدهند ایران زیر بار نخواهد رفت و با عضویت بحرین در کنفدراسیون شیوخ مخالفت خواهد کرد و اگر بحرین به‌عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شود ایران این سازمان بین‌المللی را ترک خواهد نمود.»[۸۲]

شایان ذکر است که از سال ۱۸۱۹ که ناوگان جنگی انگلیس به‌بهانهٔ مبارزه با دزدان دریایی و برده‌فروشی وارد خلیج فارس گردید تا روی کار آمدن رضاشاه، دولت ایران یازده بار درصدد اعادهٔ حکمروایی و مالکیت خود بر جزایر بحرین برآمده و هربار در برابر مخالفت دولت انگلیس تلاشش به‌جایی نرسیده بود. بویژه ایران هیچگاه قرارداد تحت‌الحمایگی ۱۸۶۸ بین شیخ بحرین و دولت بریتانیا را به‌رسمیت نشناخته و به‌شدت به‌آن اعتراض کرده بود.

در سالهای بین دو جنگ ایران دو بار دربارهٔ مالکیت خود بر مجمع‌الجزایر بحرین به‌جامعهٔ ملل شکایت کرد: یکی در بهمن ۱۳۰۶ بود که به‌دولت ایران خبر رسید که یک معاهدهٔ مودت بین دولتین بریتانیا و عربستان سعودی منعقد گردیده و در یکی از مواد آن اشاره به‌بحرین شده و دولت عربستان سعودی حقوق انگلستان را در بحرین که جزو مستملکات امپراتوری انگلیس می‌باشد به‌رسمیت شناخته است. بلافاصله پس از وصول این خبر ایران اقدام به‌تسلیم شکایت به‌دبیرخانهٔ جامعهٔ ملل کرد و مدارکی هم ضمیمهٔ شکوائیهٔ ایران شد تا حقانیت ایران را به‌ثبوت برساند. دیگری در ۵ خرداد ۱۳۱۳ بود که دولت ایران اطلاع یافت که از طرف دولت انگلیس امتیاز اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری از نفت بحرین به‌یک شرکت امریکایی

۸۲. روزنامهٔ کیهان، ۱۶ دی ۱۳۴۷.

واگذار شده است. دولت ایران بی‌درنگ شکایتی تسلیم جامعهٔ ملل کرد و اعلام داشت که صدور امتیاز نفت بدون اطلاع دولت ایران بوده است و دولت ایران این امتیاز را به‌رسمیت نمی‌شناسد و حاکمیت ایران بر مجمع‌الجزایر بحرین امری بدیهی و روشن است.

پس از جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد، باز مسئلهٔ بحرین در مراجع بین‌المللی مطرح گردید ولی از آن به‌بعد دولت ایران دست به‌مقاومت منفی زد و به‌جای تسلیم شکایات به‌دبیرخانهٔ سازمان ملل متحد، در هر کنفرانسی بین‌المللی و منطقه‌ای که نماینده‌ای از بحرین حضور می‌یافت، از شرکت در جلسات کنفرانس خودداری می‌نمود و به‌حضور نمایندهٔ بحرین اغراض بعمل می‌آورد.

تصمیم ایران دایر بر اینکه اختلاف خود را با دولت انگلیس بر سر مسئلهٔ بحرین از طریق سازمان ملل متحد و منشور آن و اصل واگذاری حق تعیین سرنوشت به‌نحوی مسالمت‌آمیز حل خواهد کرد، در فضایی اعلام شد که کشورهای ریز و درشت جهان سوم یکی پس از دیگری به‌استقلال نایل می‌شدند و جلوگیری از استقلال بحرین یا اشغال نظامی آن عملی نبود و مسلماً اثرات نامطلوبی بر روابط ایران با جهان عرب باقی می‌گذاشت.[۸۳] البته می‌بایست چنین کاری با استرداد جزایر سه‌گانهٔ دهانهٔ خلیج فارس که آن نیز سابقهٔ تاریخی داشت مرتبط می‌شد که به‌ملاحظات گوناگون عملی نشد و این ادعای ایران یک سال بعد در آستانهٔ خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس و استقلال امارات متحده مطرح گردید که دشواریهای فراوانی ببار آورد.

دولت ایران در ۱۸ اسفند ۱۳۴۸ از دبیرکل سازمان ملل متحد تقاضای دخالت کرد و تصریح نمود هر نظری راکه دبیرکل ابراز کند، خواهد پذیرفت مشروط بر آنکه به‌تصویب شورای امنیت برسد.

---

۸۳. نگارنده در آبان ۱۳۴۸ عضویت هیئت نمایندگی ایران در پانزدهمین کنفرانس عمومی یونسکو در پاریس را برعهده داشت و مشاهده کرد که چگونه عضویت بحرین در سازمان تربیتی و فرهنگی و علمی ملل متحد ــ به‌رغم این که هنوز بحرین استقلال نیافته بود ــ با اکثریت قریب به‌اتفاق آراء کشورهای عضو (از جمله پاکستان) به‌تصویب رسید و هیئت نمایندگی بحرین در میان کف‌زدن شدید حضار کرسی نمایندگی خود را در کنفرانس اشغال کرد.

در ابتدا نظر دولت ایران و اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد مراجعه به‌آراء عمومی و برگزاری همه‌پرسی در بحرین بود ولی مخالفت شدید شیخ بحرین موجب گردید به‌جای آن به‌مشورت با طبقات مختلف و اصناف بحرین اکتفا شود. لذا از ۲۹ مارس تا ۸ آوریل ۱۹۷۰ (۹ تا ۱۹ فروردین ۱۳۴۹) هیئتی به‌ریاست ویتوریو گیچاردی نماینده دبیرکل به‌بحرین سفر کرد و پس از بازگشت به‌نیویورک گزارش داد که «اکثریت قاطع اهالی بحرین خواستار شناسایی هویت خود به‌عنوان یک کشور مستقل و دارای حق حاکمیت می‌باشند که در ایجاد روابط با سایر کشورها آزادی عمل داشته باشد».[۸۴]

شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۲۱ اردیبهشت گزارش مزبور را تصویب کرد و مجلسین ایران نیز بلافاصله قطعنامهٔ شورای امنیت را به‌صورت قانون درآوردند. اما عدم مراجعه به‌آراء عمومی مردم بحرین یکی از نقایص بزرگ این راه‌حل بود که مورد اعتراض بسیاری از صاحبنظران و حتی موافقان رژیم شاه قرار گرفت.

۱۵. استرداد جزایر سه‌گانهٔ دهانهٔ خلیج فارس

اما باز پس گرفتن جزایر سه‌گانه به‌این آسانی صورت نگرفت. دولت ایران در برابر تبلیغات گستردهٔ عراقیها که او را به‌امپریالیسم و سلطه‌جویی متهم می‌کردند سخت ایستادگی کرد و شاه در اوایل خرداد ۱۳۴۹ اعلام کرد که ایران هیچ‌گونه نقشهٔ امپریالیستی در خلیج فارس ندارد و آمادهٔ امضای یک پیمان دفاعی با کشورهای منطقه است تا ثبات آن را پس از خروج انگلیسیها در آذر ۱۳۵۰ تأمین نماید. ولی در ضمن حق دارد به‌تقویت نیروی نظامی خود برای رویارویی با رژیمهای «ماجراجوی» خاورمیانه بپردازد. موضع سرسختانهٔ ایران مورد حمایت ترکیه و پاکستان و کشورهای غربی قرار گرفت. اما در عین حال ایران از ترس اینکه مبادا عراق بیش از پیش بسوی شوروی کشانده شود، درصدد یافتن راه‌حل مسالمت‌آمیزی برای مسئله اروندرود برآمد و از طریق اورخان اورالب معاون

---

۸۴. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۴۱۶.

وزارت خارجهٔ ترکیه به‌عراق پیشنهاد کرد حاضر است نیروهایش را از مرز عراق عقب بکشد مشروط بر اینکه عراق هم عیناً چنین کند. ضمناً درصدد جلب دوستی سایر کشورهای منطقهٔ خلیج فارس درآمد. هنوز استقلال بحرین اعلام نشده بود که منوچهر ظلی معاون وزارت امور خارجهٔ ایران در رأس یک هیئت «حسن‌نیت» به‌آن کشور رفت و برای نخستین بار در ۲۳ خرداد ۱۳۴۹ یک هیئت بحرینی از ایران بازدید کرد. مقررات روادید بین دو کشور لغو شد و یک سال بعد ضمن دیداری که زاهدی وزیر امور خارجهٔ ایران از بحرین کرد قرارداد مربوط به‌تعیین حدود فلات قاره بین دو کشور امضاء شد و وقتی استقلال بحرین در ۲۳ مرداد ۱۳۵۰ اعلام گردید، ایران نخستین کشوری بود که یک ساعت بعد از اعلام استقلال، آن کشور را به‌رسمیت شناخت.

کشور دیگری که استقلال خود را در خارج از چارچوب کنفدراسیون شیخ‌نشینهای خلیج‌فارس بدست آورد قطر بود. ایران حتی قبل از خروج انگلیسیها از آن کشور کوشید با قطر روابط دوستانه برقرار کند. این بود که در ۲۹ شهریور ۱۳۴۹ قراردادی دربارهٔ تعیین حدود فلات قاره بین دو کشور، نظیر قراردادی که با عربستان سعودی امضا کرده بود، با قطر منعقد ساخت. در فروردین ۱۳۵۰ شیخ احمد بن آل‌ثانی حکمران قطر نخستین سفر رسمی خود را به‌خارج ازکشورش وقف ایران کرد و هنگام ورود به‌تهران از «اهداف مشترک ایران و قطر در حفظ ثبات و امنیت و رفاه منطقهٔ خلیج فارس» گفتگو کرد.[۸۵] وقتی که در ۱۰ شهریور ۱۳۵۰ استقلال قطر اعلام شد، ایران عیناً مانند مورد بحرین یک ساعت بعد آن را به‌رسمیت شناخت.

در ضمن دولت ایران برای جلب حمایت کشورهای منطقه از سیاستش در خلیج فارس و خاورمیانه، به‌تحکیم مناسباتش باکویت همت گماشت. پس از یک سفر دو روزهٔ اردشیر زاهدی به‌کویت، دو کشور در ۱۴ تیر ۱۳۴۹ توافق کردند که قرارداد تعیین حدود فلات قاره را امضا کنند. اما این توافق مصادف شد با شکست حزب کارگر در انتخابات ژوئن ۱۹۷۰ انگلستان و روی کار آمدن حکومت محافظه‌کار. ادوارد هیث نخست‌وزیر جدید انگلیس اعلام داشت که ممکن است انگلستان در تصمیم خود دایر به‌خروج نیروهایش از خلیج فارس تجدیدنظر بکند چون این اقدام

۸۵. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۴۲۰.

در جهت مخالف سیاست دفاعی محافظه‌کاران می‌باشد.

در حالی که هنوز هیچ یک از کشورهای عرب منطقه به‌این موضوع واکنش نشان نداده بودند، دولت ایران بشدت با آن به‌مخالفت برخاست و کوشید کشورهایی مانند عربستان سعودی و کویت را که طرز فکر مشابهی داشتند با خود همراه سازد. وزیر خارجهٔ کویت رسماً اعلام داشت که «از سیاست ایران در مورد خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس پشتیبانی می‌کند.»[۸۶] ادعاهای ارضی عراق بر کویت و احتمال پایان یافتن قرارداد دفاعی کویت و انگلستان، مقامات این کشور را وادار ساخته بود که به‌ایران نزدیک شوند و نظریات تهران را تأیید کنند. ضمناً ایران مناسبات سیاسی خود را با لبنان که چندی قبل بر سر مسئلهٔ استرداد سپهبد تیمور بختیار رئیس سابق سازمان امنیت قطع شده بود، در تیرماه ۱۳۵۰ از سرگرفت. بختیار که در زمان حکومت امینی برکنار و از ایران اخراج شده بود با کشورهای عراق و لبنان علیه ایران توطئه می‌کرد و لبنانیها حاضر به‌استرداد او نبودند تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۴۹ در عراق به‌دست عوامل ساواک به‌قتل رسید و بدین‌سان راه برای تجدید مناسبات با لبنان هموار شد.

اما مهم‌ترین اقدام ایران در جلب دوستی کشورهای عرب منطقه قبل از عزیمت انگلیسیها از خلیج‌فارس، تجدید مناسبات سیاسی با مصر بود. در ده سالی که از قطع روابط بین دو کشور می‌گذشت، سیاست ایران و مصر در خاورمیانه و خلیج‌فارس در دو نقطهٔ مقابل قرار داشت. اما وقتی حزب بعث در بغداد کودتا کرد و حکومت احمد حسن‌البکر زمام امور را دردست گرفت، بتدریج بین بغداد و قاهره فاصله ایجاد شد و روابط این دو کشور رو به‌تیرگی رفت. رئیس جمهوری مصر از سیاست ماجراجویانهٔ عراق و باز کردن پای شورویها به‌این کشور راضی نبود و حکومت بعثی عراق نیز پذیرفتن طرح راجرز وزیر خارجه امریکا را در مورد برقراری آتش‌بس در خاورمیانه که در ۱۹ ژوئن ۱۹۷۰ (۲۹ خرداد ۱۳۴۹) از جانب مصر صورت گرفته بود، بشدت به‌باد حمله و انتقاد می‌گرفت. یک عامل دیگر که زمینهٔ تجدید مناسبات بین تهران و قاهره را فراهم کرد موضع‌گیری ایران به‌نفع اعراب پس از جنگ شش روزهٔ ژوئن ۱۹۶۷ و اعلام این نظر بود که اسرائیل باید سرزمینهایی را که اشغال کرده است

۸۶. روزنامه کیهان، ۲۰ تیر ماه ۱۳۴۹.

به‌صاحبانش پس بدهد. در این هنگام که سیاست ایران برجلب دوستی هرچه بیشتر از کشورهای خاورمیانه قرار گرفته بود، طبعاً نمی‌توانست مصر را که بزرگترین کشور عربی است، نادیده بگیرد.

بزرگترین اشتغال فکری ایران این بود که اگر مذاکرات با انگلیسیها دربارهٔ استرداد جزیره تنب و ابوموسی با شکست روبه‌رو شود، طرح اشغال نظامی جزایر مزبور مورد مخالفت کشورهای عربی قرار نگیرد و از جانب آنان محکوم نشود. لذا پس از آنکه با عربستان سعودی و کویت و بحرین و قطر و لبنان و بعضی از شیوخ سواحل متصالح روابط نزدیک و دوستانه برقرار کرد و سپس پشتیبانی هند و پاکستان و ترکیه را به‌سیاستش در خلیج فارس جلب نمود، سرانجام در راه تجدید مناسبات سیاسی با مصر گام نهاد و چنان که خواهیم دید این اقدام هنگامی که ایران در جزایر سه‌گانه نیرو پیاده کرد بسیار خوب تلافی شد زیرا واکنش مصر در مقایسه با عراق و لیبی و الجزایر و یمن جنوبی بی‌اندازه معتدل بود.

در کنفرانس اسلامی که به‌دنبال آتش‌سوزی مسجدالاقصی در سپتامبر ۱۹۶۹ (شهریور ۱۳۴۸) در رباط تشکیل گردید شاه و انورسادات معاون رئیس جمهوری مصر نیز شرکت داشتند. صرفنظر از مشاجره لفظی که در جلسهٔ علنی بین شاه و سادات در گرفت، در مذاکرات خصوصی سادات موضع دوستانه‌ای در برابر شاه اتخاذ کرد. از این تاریخ رفته رفته زمینه برای تجدید روابط بین دو کشور هموار شد. در ۲۶ خرداد ۱۳۴۹ امیر محمد اسفندیاری یکی از اعضای بلندپایهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران وارد قاهره شد تا مقدمات تجدید مناسبات و گشایش سفارت را فراهم سازد و سرانجام دو دولت در ۷ شهریور ۱۳۴۹ اعلامیه رسمی مربوط به‌تجدید مناسبات را همزمان در تهران و قاهره منتشر نمودند.

به‌محض انتشار این خبر رادیو بغداد حملات شدیدی را علیه جمال عبدالناصر آغاز کرد و او را متهم ساخت که «از پشت به‌عراق خنجر زده است.»[۸۷] بغداد رئیس جمهوری مصر را متهم کرد که با پذیرفتن طرح راجرز و تجدید مناسبات با ایران سیاست سازشکارانه‌ای با امپریالیستها در پیش گرفته است. اما دولت ایران وقت را برای اعلام پشتیبانی از سیاست مصر تلف نکرد. درگذشت ناگهانی ناصر در ۲۸

۸۷. روزنامهٔ کیهان، ۷ شهریور ۱۳۴۹.

سپتامبر ۱۹۷۰ (۶ مهر ۱۳۴۹) به‌این سیاست لطمه‌ای وارد نساخت و امیرعباس هویدا که برای شرکت در مراسم تشییع جنازهٔ رهبر فقید مصر به‌قاهره رفته بود مذاکراتی را با مقامات مصری انجام داد که به‌این اظهارنظر محمود ریاض وزیر خارجهٔ مصر انجامید که مصر از سیاست ایران در خلیج‌فارس پشتیبانی می‌کند و خواستار تخلیهٔ نیروهای انگلیسی از منطقه می‌باشد. اردشیر زاهدی وزیر امور خارجهٔ ایران، در سفر پنج روزه‌ای که در اردیبهشت ۱۳۵۰ به‌مصر کرد، در قاهره اظهار داشت: «ایران اجازه نخواهد داد که بریتانیا حقوق حاکمیت او را به‌سه جزیرهٔ واقع در دهانهٔ خلیج فارس پایمال کند.» و افزود: «جزایر مزبور در هفتاد سال پیش به‌زور از ایران گرفته شده و اشغال بیگانگان تغییری در وضع جزایر نداده است و تلاشهای لندن در مداخله دادن بعضی از شیخ‌نشینهای کوچک (شارجه و رأس‌الخیمه) در این مسئله نتیجه‌ای ندارد و این اختلاف فقط مربوط به‌ایران و انگلستان می‌باشد».[۸۸]

همان‌طور که قبلاً اشاره شد ایران از ابتدا ادعاهایش بر بحرین و جزایر تنب و ابوموسی را با شناسایی فدراسیون شیخ‌نشینهای خلیج فارس زیر نظر انگلستان مربوط ساخته بود. همین که مسئلهٔ بحرین حل شد، ایران حل قضیهٔ جزایر را شرط قبلی شناسایی اتحادیهٔ مزبور قرار داد که البته همهٔ اینها منوط به‌خروج انگلیسیها از خلیج فارس در دسامبر ۱۹۷۱ بود. در ژوئن ۱۹۷۰ به‌دنبال پیروزی محافظه‌کاران در انتخابات عمومی انگلستان مدت کوتاهی صحبت از این شد که سیاست انگلستان در خروج از خلیج فارس تغییر یافته است. اما پس از ملاقاتی که در حاشیه نشست مجمع عمومی ملل متحد در نیویورک در شهریور ۱۳۴۹ بین وزیران خارجهٔ انگلیس و امریکا صورت گرفت، سرآلک‌داگلاس هیوم اعلام داشت که «دولت متبوعش از این فکر منصرف شده است و برنامهٔ تخلیه طبق جدول زمانی قبلی انجام خواهد گرفت».[۸۹] در محافل سیاسی و مطبوعاتی گفته می‌شد که فشار امریکا موجب شده که انگلیسیها تصمیمشان را تغییر ندهند و خلیج فارس را در موعد مقرر ترک کنند و حفظ امنیت آن را به‌ایران و عربستان سعودی واگذار نمایند. دولت

---

۸۸. روزنامهٔ **کیهان**، اول اردیبهشت ۱۳۵۰.

۸۹. روزنامهٔ **کیهان**، ۱۸ شهریور ۱۳۴۹.

انگلیس در اسفند ۱۳۴۹ رسماً این موضوع را تأیید کرد.

همین که این مانع برطرف شد ایران یک بار دیگر در خرداد ۱۳۵۰ ادعاهایش را در مورد جزایر سه‌گانه تکرار کرد و قصد خود را به «استرداد» جزایر در صورتی که مذاکرات با انگلیس شکست بخورد، اعلام داشت. مذاکرات مزبور از اوایل پاییز ۱۳۵۰ بین امیرخسرو افشار سفیر ایران در لندن و سرویلیام لوس نماینده مقیم سابق انگلیس در خلیج فارس آغاز شد. لوس هفت بار به تهران سفر کرد ولی چون انگلیسیها به‌هدف اصلی خود که شناسایی استقلال بحرین از سوی ایران رسیده بودند، در مورد جزایر به‌چانه زدن پرداخت.

در این هنگام دولت بریتانیا دیگر آن قدرت استعماری دورانهای گذشته نبود و طبعاً اگر از جانب ایران سخت‌گیری به‌عمل می‌آمد ناچار به‌امضای موافقتنامه‌ای با شیخ شارجه نمی‌شد که حاکمیت مشترک ایران و شارجه را بر جزیره ابوموسی به‌رسمیت بشناسد و مبالغ هنگفتی وجه نقد طی چند سال بعدی شیخ شارجه بپردازد. در حالی که به‌موازات فعالیتهای سرویلیام لوس در تهران توافقی بین ایالات متحد امریکا و بریتانیا در پنج اصل ضروری برای یک دیپلوماسی درازمدت در خلیج فارس صورت گرفته بود:

۱ ـ استقلال کشورهای عربی تازه استقلال یافته باید دست نخورده و محفوظ باقی بماند.

۲ ـ وسایل دستیابی آزاد کشورهای بلوک غرب به‌ذخایر نفتی خلیج فارس باید فراهم شود.

۳ ـ از لحاظ جریان نفت، ثبات سیاسی براساس ایدئولوژی محافظه‌کارانهٔ کشورهای منطقهٔ خلیج یک مسئلهٔ حیاتی است.

۴ ـ رادیکالیسم به‌هر شکل چه در چارچوب رژیمها و چه از سوی جنبشهای مقاومت خوشایند نبوده و قابل تحمل نخواهد بود.

۵ ـ برتری نظامی و دیپلوماتیک ایران به‌عنوان ضامن اصلی و اساسی ثبات منطقه همچنان ادامه خواهد داشت.[۹۰]

---

۹۰. امیل ا. نخله، **روابط امریکا و اعراب در خلیج فارس**، انتشارات سروش، تهران ۱۳۵۹، صفحات ۷۱ و ۷۲.

سرانجام پس از چانه‌زدنهای بسیار، نمایندهٔ انگلیس حاضر شد که «تذکاریهٔ تفاهم» بین ایران و شارجه امضا شود که دولت بریتانیا ضمانت اجرای آن را عهده‌دار می‌شد. متن این تذکاریه به‌شرح زیر است:

نه ایران و نه شارجه از ادعاهای خود بر ابوموسی دست برنمی‌دارند و ادعاهای طرف دیگر را به‌رسمیت نمی‌شناسند. براساس این زمینه ترتیبات زیر داده خواهد شد:
۱ ـ نیروهای ایرانی وارد ابوموسی خواهند شد و مناطقی راکه حدود آن در نقشهٔ پیوست تذکاریه مشخص شده است، اشغال خواهند کرد.
۲ (الف) ـ ایران در داخل منطقه‌ای که به‌وسیله نیروهای ایرانی اشغال شده است کلیه اختیارات قانونی برخوردار خواهد بود و پرچم ایران در این منطقه افراشته خواهد شد.
۲ (ب) ـ شارجه در مابقی جزیره اختیار خواهد داشت و همان‌طور که پرچم ایران برفراز پایگاه نظامی‌اش در اهتزاز خواهد بود، پرچم شارجه نیز برفراز پاسگاه پلیس آن افراشته خواهد شد.
۳ ـ ایران و شارجه در مورد تعیین عرض آبهای ساحلی به‌میزان دوازده میل دریایی بایکدیگر توافق دارند.
۴ ـ بهره‌برداری از منابع نفتی جزیره و بستر دریا و خاک زیرین آبهای ساحلی آن به‌وسیلهٔ شرکت گاز و نفت «بیوتس» طبق قرارداد فعلی بعمل خواهد آمد و ایران باید قرارداد مزبور را تصویب کند. از این پس شرکت مزبور نیمی از درآمد نفت دولتی ناشی از بهره‌برداری خود را به‌ایران و نیم دیگر را به‌شارجه خواهد پرداخت.
۵ ـ اتباع ایران و شارجه به‌طور مساوی از حق ماهیگیری در آبهای ساحلی ابوموسی برخوردار خواهند بود.
۶ ـ یک موافقتنامه کمک مالی بین ایران و شارجه منعقد خواهد شد.[۹۱]

۹۱. به‌نقل از روزنامهٔ الخلیج، چاپ امارات متحدهٔ عربی، ۱۳ شهریور ۱۳۷۱.

موافقتنامه کمک مالی که در همان روز امضا شد مقرر می‌داشت که ایران برای یک دورهٔ نه ساله هر سال مبلغ یک میلیون و نیم لیره به‌شارجه پرداخت خواهد کرد مگر آنکه درآمد نفتی شارجه در این مدت از سالی سه‌میلیون لیره فراتر رود. این مبلغ تا سال ۱۳۵۵ پرداخت شد.[۹۲] ضمناً وزیر امور خارجهٔ ایران طی نامهٔ مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ به‌شیخ خالد بن محمد الجاسمی حکمران شارجه نوشت:

۱) دولت شاهنشاهی ایران خود را محق می‌داند که هرگاه آن جناب مبادرت به‌عملی بکند که به‌تشخیص ایران با مناسبات دوستانه بین ایران و شارجه مبانیت داشته باشد، پرداخت کمک مالی خود را متوقف سازد یا به‌حال تعلیق درآورد.
۲) این نامه جزءلاینفک موافقتنامه مزبور را تشکیل می‌دهد.

در مورد حفظ امنیت جزیره ابوموسی نیز دکتر خلعتبری نامه‌ای به‌این مضمون در ۲۵ نوامبر به‌وزیر امور خارجه انگلیس نوشت:

پذیرفتن ترتیبات مربوط به‌جزیرهٔ ابوموسی که در پیوست نامهٔ آن جناب ذکر شده بود براساس این تفاهم می‌باشد که هیچ چیز آزادی عمل ایران را در هر اقدامی که برای حفظ امنیت جزیره یا قوای ایرانی مستقر در آن لازم تشخیص دهد، محدود نخواهد ساخت. متشکر خواهم شد که تأیید این تفاهم را به‌اطلاع حکمران شارجه برسانید.

در مورد جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک که ایران آنها را ملک مطلق خود می‌دانست، لازم ندید یادداشت مشابهی با دولت انگلیس به‌نمایندگی شیخ رأس‌الخیمه امضا کند.

قرار براین شد که به‌محض خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، ایران جزایر سه‌گانه را تصرف کند، اما ایران مایل بود این کار قبل از تخلیه نیروهای انگلیسی و در حضور آنان انجام شود تا از زدوخوردهای احتمالی با اعراب جلوگیری به‌عمل آید و سرانجام نیز یک روز قبل از عزیمت انگلیسیها ایران در جزایر سه‌گانه نیرو پیاده

۹۲. اطلاعات سیاسی ــ اقتصادی، شماره ۶۰ ــ ۵۹، مرداد و شهریور ۱۳۷۱.

کرد.

در ۹ آذر ۱۳۵۰ واحدهای نیروی دریایی ایران با موافقت لندن در سه‌جزیره پیاده شدند. اما نیروهای رأس‌الخیمه در جزیرهٔ تنب بزرگ به‌مقاومت پرداختند که این امر به‌کشته شدن چند نظامی و غیر نظامی انجامید. دولت ایران برای اینکه کشورهای عربی را برنینگیزد، بلافاصله دولت نوبنیاد امارات متحده عربی را به‌رسمیت شناخت و چون به‌مقصودش رسیده بود دیگر دلیلی برای مخالفت با تشکیل فدراسیون مزبور نداشت. لذا در ۱۱ آذر ۱۳۵۰ که شش شیخ‌نشین ابوظبی و دوبی و شارجه و عمان و فجیره و ام‌القوین (بدون شرکت رأس‌الخیمه که از اقدام نظامی ایران ناراضی بود) تأسیس امارات متحدهٔ عربی را اعلام کردند، یک ساعت بعد دولت ایران آن را به‌رسمیت شناخت. چندی بعد شیخ‌نشین رأس الخیمه نیز به‌این فدراسیون پیوست.

واکنش اعراب به‌اقدام نظامی ایران گرچه عموماً مخالفت‌آمیز بود، شدت یکسانی نداشت. شدیدترین مخالفتها طبعاً از سوی بغداد صورت گرفت. دولت عراق یادداشت شدیداللحنی به‌کاردار ایران در بغداد تسلیم کرد و ایران را متهم ساخت که با انگلیسیها توطئه چیده‌اند و در صورتی که در ظرف ۴۸ ساعت جزایر مورد بحث را تخلیه نکنند قطع رابطهٔ سیاسی خواهد کرد. این یادداشت به‌علت لحن موهنی که داشت به‌دولت عراق مسترد گردید. تصادفاً دولت انگلیس نیز به‌همان دلیل لحن اهانت‌آمیز یادداشت از قبول آن خودداری کرد و در نتیجه روابط دیپلوماتیک میان دولتهای ایران و انگلیس با عراق برای مدتی قطع شد.

الجزایر و لیبی و یمن جنوبی نیز با عراق همصدا شدند و در ۱۰ آذر ۱۳۵۰ شکوائیه‌ای به‌امضای کشورهای عربی علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح شد. امیرخسرو افشار نمایندهٔ ایران در مذاکرات با انگلستان وظیفهٔ دفاع را در شورای امنیت بعهده گرفت. در جلسه شورای امنیت نمایندگان لیبی، یمن جنوبی، کویت و عراق هریک پس از دیگری خطابه پر شوری علیه ایران ایراد کردند و رژیم ایران را سخت به‌باد دشنام گرفتند.

در پاسخ، نمایندهٔ ایران نطق مستدلی به‌شرح زیر ایراد کرد:

آقای رئیس: من به‌این مرجع جهانی که مسؤول حفظ صلح و امنیت

بین‌المللی است آمده‌ام تا حقایقی را در زمینه اقدامات اخیر دولت ایران بیان دارم. در میان این حقایق خواهم کوشید باختصار به‌اتهامات بی‌اساسی که علیه کشور متبوع من وارد شده پاسخ گویم. با این که این مساله یک امر داخلی ایران است لیکن در عین‌حال با خرسندی سیاست و روش دولت خود را به‌اطلاع اعضاء محترم شورای امنیت می‌رسانم.

این جلسه تشکیل یافته است تا به‌نامه مورخ سوم دسامبر ۱۹۷۱ نماینده دایمی عراق در سازمان ملل مبنی بر «وضع خطرناک منطقه خلیج عربی» رسیدگی نماید. قید کلمه «خلیج عربی» باید نخست و قبل از دیگر موارد مذکور در نامه مورد توجه قرار گیرد. باید متذکر شوم این نخستین‌بار نیست که این کلمه در سازمان ملل بکار برده می‌شود. شنونده ممکن است تصور کند نامی که یک راه آبی بین‌المللی با آن نامیده می‌شود ممکن است فقط جنبهٔ «آکادمیک» داشته باشد، لیکن در این مورد، این تصور نادرست است. ما اینجا با نام دریایی سروکار داریم که همگان می‌دانند از زمانهای بسیار قدیم «خلیج فارس» نامیده و شناخته شده است. این دریا را نامی دیگر نامیدن جز قلب حقایق انکارناپذیر چیز دیگری نمی‌تواند باشد. نادرست جلوه دادن حقایق نشان‌دهنده وجود مشخصه سخنان نادرستی است که ما تاکنون در این مورد شنیده‌ایم. از سویی نشان‌دهنده کوششی است که در راه تغییر واقعیتهای تاریخی مبذول می‌گردد و مقاصد سوء آنهایی را که می‌کوشند منطقه‌ای را که تاریخ آن را ایرانی می‌شناسد عربی جلوه دهند، نمایان می‌سازد.

اکنون اجازه می‌خواهم اصول سیاست ایران را در منطقه خلیج فارس به‌اطلاع نمایندگان محترم برسانم. اصول سیاست ایران در این منطقه بوجود آوردن شرایط صلح و امنیت است که کلیه کشورهای منطقه، کوچک و بزرگ، با بهره‌وری از حقوق مساوی و احترام متقابل با آزادی و استقلال از پیشرفت و رفاه بهره‌مند گردند. ما اعتقاد راسخ داریم که این تنها کشورها و امارات خلیج هستند که باید با امور این راه آبی بین‌المللی، سروکار داشته باشند و با روح هماهنگی و دوستی و همکاری در کنار هم زندگی کنند و هرگونه مداخله قدرتهای خارجی در امور و مسایل خلیج فارس بدون تردید

صلح و ثبات این منطقه را به‌مخاطره خواهد افکند. ایران مقاصد توسعه‌طلبانه ندارد، به‌قلمرو دیگران چشم ندوخته است: چون سرزمین وسیعش از منابع پربار بهره‌مند است. این منابع در راه رفاه و سعادت مردم ایران مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند و به‌سرعت توسعه می‌یابند. سیاست صلح دوستانه ایران و ایمان راسخ ایران اگر جز این بود، این کشور هرگز نمی‌توانست مساله بحرین را از طریق مسالمت‌آمیز حل و فصل کند. این سیاست ایران بعنوان یک سیاست ثمربخش، مورد ستایش همین سازمان قرار گرفته و ما اکنون بهترین مناسبات را برپایه حقوق مساوی و احترام متقابل با برادران بحرینی خود داریم. به‌شورا اطمینان می‌دهم که در سیاست ما بعد از حل و فصل صلح‌آمیز مساله بحرین تاکنون هیچ تغییری داده نشده است. برپایه همین اصول و سیاست است که ما کوشیدیم یک راه‌حل صلح‌آمیز نسبت به‌ابوموسی و جزایر تنب پیدا کنیم. گرچه تردید نمی‌توان داشت که این جزایر به‌ایران تعلق دارد.

نمایندگان شورای امنیت توجه دارند که نمایندگان دول عراق، الجزایر، لیبی، و یمن جنوبی در سخنان خود به‌وضع خطرناکی که اشغال جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک توسط ایران در منطقه بوجود آورده اشاره کردند. آنها این واقعیت را نادیده گرفتند که اعمال حاکمیت بر ابوموسی، با موافقت و رضایت قبلی شارجه صورت گرفته است و حال من می‌پرسم که آیا این کشورها می‌توانند از طرف شارجه حرف بزنند؟ چه موردی هست که عراق و دیگران در این مساله مداخله کنند؟ آیا جز این است که اینها کوششی است تا توجه ملت عرب را از مسایل فوری و عاجل خود منحرف سازد؟

در مورد دو جزیره تنب نیز کوشیدیم تا راه‌حلی از طریق گفتگو پیدا کنیم. لیکن کوششها به‌شکست انجامید. وقتی مساعی ما به‌نتیجه نرسید گریزی برایمان نماند جز اینکه حق حاکمیت خود را به‌دو جزیره اعمال کنیم.

نباید فراموش شود که این قلمرو بیگانه نبود، قلمرو ایران بود، همیشه قلمرو ایران بوده است و همیشه در قلمرو ایران خواهد بود.

من در اینجا قصد ندارم وارد جزئیات ادعاهای عراق در مورد دعاوی

تعلق این دو جزیره به‌راس‌الخیمه بشوم، چون شورای امنیت یک دادگاه نیست بلکه سازمانی است که حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بعهده دارد. بنظر من شورا باید بداند که ایرانی بودن این جزایر دیرپا و یک ضرورت تاریخی است. مساله مربوط به‌زمانهای اخیر نیست که بشود آن را با اقدامات کنونی توجیه نمود برای بیش از یک قرن که از ۱۷۷۰ آغاز می‌شد، نقشه‌های انگلیسی جزایر تنب را با ایرانی بودن آنها مشخص می‌کردند، اشتباه یک بار ممکن است پیدا شود، اما این چه نوع اشتباهی است که ۱۲۰ سال دوام داشته باشد؟ بعلاوه در دایرة‌المعارف رسمی که اخیراً یعنی ۱۹۷۰ حوادث و رویدادهای پنجاه سال گذشته را درج کرده، تنب‌ها، جزایر ایرانی و در قلمرو ایران مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. نقشه‌های مذکور جزایر را به‌رنگ سرزمین اصلی، یعنی ایران، نشان می‌دهد.

باید تأکید کنم که در سراسر ایامی که ایران از حق حاکمیت خود نسبت به‌این جزایر محروم بود هیچگاه از اعتراض به‌این امر کوتاهی و خودداری نکرده است. اکنون با اوضاعی که در خلیج فارس پدید آمده ایران نمی‌تواند تحمل کند که قسمتی از قلمرواش از خاک اصلی آن برکنار و جدا مانده باشد.

ایران برای سالهای بسیار آشکار و پنهان سیاست خود را در این زمینه بیان داشته و نشان داده است هرگز از مسؤولیتی که در حفظ و حراست حقوق حاکمیت قانونی خویش دارد شانه خالی نخواهد کرد.

در پایان اظهارات خود لازم می‌دانم به‌موقع جغرافیایی این جزایر اشاره بکنم و با اجازه نقشه منطقه را بین نمایندگان شورا پخش می‌کنم (به نقشه توجه فرمایید) بطوری که از نقشه پیداست، این جزایر که قسمتی از جزایر دیگر است، مجمع‌الجزایری‌راتشکیل‌می‌دهدکه همیشه جزیی از ایران بوده است. بعلاوه تنب بزرگ فقط ۱۷ میل از خاک ایران فاصله دارد، از سوی دیگر هر دو جزیره تقریباً در ۵۰ میلی رأس‌الخیمه در آن سوی خلیج فارس قرار دارند.

آیا نیازی هست یادآور شوم که هزاران میل این جزایر را از لیبی جدا می‌سازد؟ علت این که از لیبی نام می‌برم این است که وزیر صنعت این کشور دورافتاده چند روز پیش در کویت به‌خبرنگاران گفت: که دولت وی قصد

دارد برای تصرف این جزایر نیرو بفرستد. دولت عراق نیز بنا به‌گزارشهای رسیده چنین خیالات واهی چون پیاده کردن چترباز در جزایر در سرپرورانده است.

آقای رئیس: من کوشیدم تا آخرین تحولات را درباره جزایر متعلق به‌ایران تشریح نمایم. لازم می‌دانم بار دیگر تأکید کنم دولت ایران هرگز اجازه نخواهد داد حتی یک وجب از قلمرواش مورد تجاوز قرار گیرد و اجازه نخواهیم داد که حقوق حاکمیت ما در مورد جزایر مورد بحث نادیده گرفته شود.

برای ما ابداً شگفت نیست که کوششهایی در زمینه تیره کردن مناسبات حسنه موجود بین ما و برادران عرب، بعمل می‌آید و این یک کوشش بدخواهانه‌ای است که حتی در نظر نمی‌گیرد که در این ایام وحدت و اتحاد بین کلیه کشورهای مسلمان تا چه حد بسود اعراب است.

من اطمینان دارم که تاریخ این اقدام ایران را در اعمال حق حاکمیت قانونی خود بر سه جزیره تأیید خواهد کرد و این واقعیت را که دولت ایران به‌صلح و ثبات و امنیت منطقه کمک کرده است مدنظر قرار خواهد داد.[۹۳]

سرانجام نمایندهٔ موریتانی ــ از اعضای اتحادیهٔ عرب ــ پیشنهاد کرد که موضوع همانجا خاتمه یابد. پیشنهاد وی به‌تصویب شورای امنیت رسید و پروندهٔ این شکایت بسته شد. سرهنگ قذافی که از این رأی شورای امنیت بشدت عصبانی بود در ۱۶ آذر منافع نفتی انگلستان در لیبی را ملی کرد و یک کنسرسیوم نفت تحت عنوان «شرکت نفت خلیج عربی» به‌منظور بهره‌برداری از منابع نفت خلیج فارس تحت‌نظر خودش تأسیس نمود که فقط روی کاغذ بود و هیچگاه عملی نشد.

معتدل‌ترین واکنشها از جانب قاهره بود که علت اصلی آن اشتغال فکری مقامات مصری در ایجاد محور تهران ــ ریاض ــ قاهره و درهم شکستن اتحاد ایران و اسرائیل بود. تجدید مناسبات سیاسی بین ایران و مصر پس از ده سال قهر و دشمنی، سرخوردگی مصریها از دریافت کمک از شوروی، و در نهایت قصد درازمدت سادات در بریدن از شوروی و روی آوردن به‌جهان غرب، آن کشور را از

---

۹۳. روزنامهٔ کیهان، ۲۴ فروردین ۱۳۷۲.

واکنش شدید بازمی‌داشت. بویژه آن که انورسادات رئیس جمهور جدید مصر در ۱۵ مهر ۱۳۵۰ در بازگشت از سفر شوروی در فرودگاه مهرآباد توقف کرده و پس از ایراد نطق شیوایی به‌زبان فارسی به‌مدت سه ساعت با شاه به‌مذاکره پرداخته و نیّات خود را با او در میان گذاشته بود. هر چند دولت مصر رسماً خواستار تخلیهٔ نیروهای ایرانی از جزایر گردید و قول همکاری با سایر کشورهای عرب را به‌منظور حفظ «ماهیت عربی» جزایر داد، اما از همصدایی با کشورهای تندرو عرب در سازمان ملل متحد خودداری کرد و برخلاف عراق به‌روابط سیاسی خود با ایران ادامه داد. در نشست فوق‌العادهٔ اتحادیهٔ عرب که از ۱۴ تا ۱۶ آذر ۱۳۵۰ جهت رسیدگی به‌مسئلهٔ جزایر در قاهره تشکیل شد، دولت مصر همین سیاست را دنبال کرد و در اثر نفوذی که به‌کار برد مانع از این شد که پیشنهاد عراق مبنی بر اینکه کلیه کشورهای عضو اتحادیه با ایران قطع رابطه کنند، تصویب شود.

چندی نگذشت که موافقتنامه‌ای که حکمران شارجه با ایران منعقد کرده بود، به‌بهای جانش تمام شد و او را ترور کردند. همچنین اختلاف با رأس‌الخیمه همچنان باقی ماند. اما ایران توانست با کمک انبوه جنگ‌افزارهای امریکایی‌اش صداهای مخالف را خاموش و نقش ژاندارم را در منطقه خلیج فارس ایفا کند.

۱۶. روابط با اسرائیل در دههٔ ۴۰

در اوایل دههٔ ۴۰ به‌واسطه ناآرامیهای مذهبی در داخل ایران که سرانجام منتهی به‌واقعهٔ خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گردید مدتی روابط ایران و اسرائیل دچار وقفه گردید. اما پس از آن که شاه توانست مخالفان را سرکوب و رژیم خود را تحکیم کند، بار دیگر روابط بین دو کشور گسترش یافت. با این همه در سالهای ۱۳۴۱ و ۴۲ نیز همکاری اقتصادی و نظامی بین اسرائیل و ایران ادامه داشت. چندین سفر از سوی مقامات بلندپایهٔ اسرائیلی به‌ایران صورت گرفت که البته همگی آنها بکلی سری نگاه داشته می‌شد. از جمله در تابستان ۱۳۴۱ آل‌شویمر رئیس صنایع هواپیماسازی و زوی‌دار رئیس صنایع نظامی آن کشور به‌ایران آمدند.

در اثر دوستی و صمیمیتی که سرهنگ نمرودی با سپهبد خادمی مدیرعامل

شرکت هواپیمایی ملی ایران برقرار کرده بود، شویمر توانست در مناقصهٔ تعمیر موتورهای پیستونی هواپیماهای مسافربری ایران در اسرائیل برنده شود. زوی‌دار نیز توانست اساس همکاری بین صنایع نظامی دو کشور را پایه‌گذاری کند. مقامات ایرانی روشن ساختند که تنها به‌خرید جنگ‌افزار و تجهیزات نظامی راضی نیستند، بلکه مایلند با کمک اسرائیلیها صنایع نظامی خود را گسترش بدهند. ضمن مسایل دیگر گفت‌وگو از ساختن مسلسل دستی یوزی در ایران بعمل آمد و توافق شد هیئتی از صنایع نظامی اسرائیل برای مذکره دربارهٔ جزئیات آن به‌تهران بیاید.

در این هنگام امینی از نخست‌وزیری استعفا داده و اسدالله علم جانشین او شده بود. هنگامی که در شهریور ۱۳۴۱ زمین لرزه مهیبی در بوئین‌زهرا موجب مرگ بیش از ۱۴,۰۰۰ نفر شد و چهارده روستا را بکلی ویران کرد، اسرائیلیها کمک خود را عرضه داشتند و موشه‌دایان وزیر کشاورزی اسرائیل چند روز پس از وقوع زلزله به‌ایران آمد و نظر به‌شهرتی که دایان در جنگ ۱۹۵۶ با مصر کسب کرده بود و در میان نظامیان ایرانی محبوبیت داشت، این بار سفر او محرمانه نگاه داشته نشد و روزنامه‌های تهران به‌تفصیل دربارهٔ آن گزارش دادند. دایان به‌اتفاق همتای ایرانی‌اش حسن ارسنجانی از مناطق زلزله‌زده بازدید کرد و قول داد که اسرائیل در بازسازی منطقهٔ قزوین کمک خواهد کرد.

دیدار دایان اندکی پس از آن صورت گرفت که نیروهای مسلح یمن به‌فرماندهی سرهنگ عبدالله سلال، امام بدر پادشاه یمن را از سلطنت خلع و جمهوری اعلام کردند. سلال بی‌درنگ از مصر کمک نظامی دریافت کرد. امام بدر به کوههای شمال یمن گریخت و در آنجا یک نیروی چریکی جمع‌آوری کرد و با کمک عربستان سعودی کوشید تخت و تاج خود را بازیابد. ناصر گمان می‌کرد که یمن خواهد توانست جای سوریهٔ از دست رفته را بگیرد و امیدوار بود بدین‌وسیله جمهوری عربی متحده را دوباره زنده کند. شاه کودتای یمن را تهدیدی نسبت به‌عربستان سعودی و شیخ‌نشینهای خلیج فارس تلقی کرد و بنابراین برای امام مخلوع کمک نظامی فرستاد. اسرائیل از درگیری ناصر در یمن خوشحال شده بود زیرا این کار او را از توجه به‌سایر کشورهای عربی بازمی‌داشت. دایان در ملاقات با شاه به‌تفصیل دربارهٔ این مسایل گفتگو کرد و هر دو موافقت کردند که رویدادهای جزیرةالعرب مراقبت دایمی ایران و اسرائیل را ایجاب می‌کند.

در آذر ماه ۱۳۴۱ رؤسای ستاد ارتش ایران و اسرائیل مجدداً در تهران با یکدیگر ملاقات کردند. ژنرال زوی‌تسور و آشربن ناتان مدیرکل وزارت دفاع اسرائیل در مراجعت از سفری به‌خاوردور در تهران توقف کردند. و با ارتشبد عبدالحسین حجازی رئیس ستاد و فرماندهان نیروی هوایی و دریایی و رئیس صنایع نظامی ایران گفت‌وگوهایی بعمل آوردند. تسور شکایت کرد که همکاری نظامی بین دو کشور در حال درجازدن است و در هیچ زمینه‌ای پیشرفت قابل ملاحظه صورت نگرفته است. در حالی که فرماندهٔ نیروی هوائی ایران و اعضای ستاد او همگی از اسرائیل دیدن کرده‌اند، تنها رئیس ستاد و رئیس اطلاعات ارتش اسرائیل اجازه یافته‌اند به‌ایران بیایند. اسرائیل خواستار مسافرت فوری ژنرال عزروایزمن فرمانده نیروی هوایی و ژنرال حیئم‌بارلف رئیس عملیات نیروی هوایی خود به‌ایران می‌باشد. تسور اظهار داشت که وابستهٔ نظامی اسرائیل در اتیوپی از طرف مقامات آن کشور به‌رسمیت شناخته شده و از ارتشبد حجازی پرسید چرا از جانب ایران چنین اقدامی در مورد سرهنگ نمرودی صورت نمی‌گیرد؟ همان‌طور که انتظار می‌رفت حجازی از مهمانش خواست که شکیبایی داشته باشد و افزود در حال حاضر رژیم با مسایلی در داخل کشور روبه‌روست و دشمنی گروههای مذهبی با شاه و اسرائیل مانع از چنین اقدامی است.

تسور قبل از ترک تهران برای یک ملاقات تشریفاتی به‌حضور شاه رسید و شاه از وی خواست به‌بن‌گوریون بگوید که چقدر برایش اهمیت دارد که روزنامه‌های امریکایی حملات خود را به‌او متوقف سازند و در این خصوص از اسرائیل یاری طلبید.

در اواخر سال ۱۳۴۱ یک سلسله رویدادها توجه ایران و اسرائیل را به‌خود جلب کرد. در ۸ فوریه ۱۹۶۳ (۱۹ بهمن ۱۳۴۱) گروهی از افسران عراقی به‌رهبری سرهنگ عبدالسلام عارف و با پشتیبانی حزب بعث کودتایی در بغداد ترتیب دادند و عبدالکریم قاسم در این کودتا که سیزدهمین اقدام علیه او بشمار می‌رفت به‌قتل رسید. سرهنگ نمرودی نخستین فردی بود که این خبر را به‌سپهبد کمال رئیس اطلاعات ارتش ایران داد. یک ماه بعد، در ۸ مارس (۱۷ اسفند) یک گروه بعثی حکومت را در سوریه نیز در‌دست گرفت. رژیم جدید سوریه متعهد شد با عارف همکاری کند و مذاکره دربارهٔ ایجاد یک اتحادیه فدرال بین عراق و سوریه و مصر

آغاز گردید. قرارداد مربوط به‌این اتحادیه در ۱۷ آوریل (۲۸ فروردین ۱۳۴۲) در قاهره به‌امضا رسید و شور و شوق زیادی در جهان عرب بوجود آورد ولی موجب نگرانی شدید ایران و اسرائیل و کشورهای عربی طرفدار غرب گردید. شناسایی مجدد رهبری ناصر، باقیمانده کشورهای پادشاهی عرب را در مخاطره قرار داد. اغتشاشاتی در اردن صورت گرفت و ادامه حیات رژیم هاشمی در خطر افتاد. فکر وحدت اعراب که در نتیجه انحلال جمهوری عربی متحده بشدت آسیب دیده بود، اکنون دوباره نیروی محرکه می‌یافت و به‌قدرت نظامی که در سواحل نیل و دجله و فرات متمرکز شده بود، عمق ایدئولوژیکی می‌بخشید.

در نتیجهٔ این تحولات، ژنرال هارون یاریف رئیس جدید اطلاعات ارتش اسرائیل در ۱۶ فروردین ۱۳۴۲ به‌تهران سفر کرد تا با مقامات نظامی ایران دربارهٔ اهمیت رویدادهای اخیر خاورمیانه گفت‌وگو کند. نمرودی ملاقات بین وزیران خارجه دو کشور را پیشنهاد کرده اما شاه نپذیرفته بود. در حالی که یاریف در تهران بسر می‌برد، حوادث خونینی رخ داد که موجودیت رژیم را در معرض مخاطره قرار داد. آیت‌الله خمینی در خطبه ۱۲ اردیبهشت خود گفت: «شاه به‌دستور اسرائیل به‌اسلام حمله می‌کند. شاه انقلاب سفیدش را به‌تشویق اسرائیل اعلام کرده است. اما اسرائیل بدردش نمی‌خورد، فقط قرآن می‌تواند مملکت را از شر کفار نجات بدهد. اسرائیلیها در ایران مشغول جاسوسی و خرابکاری هستند. چرا این را با صدای بلند نمی‌گویید؟ تمام اینها ما را به‌این نتیجه می‌رساند که شاه خودش اسرائیلی یا حتی یهودی است».

به‌رغم قیام مذهبی ۱۵ خرداد و سرکوبی شدید آن از جانب رژیم شاه، اسرائیل همچنان در برقراری مناسبات رسمی سیاست بین دو کشور به‌شاه اصرار می‌ورزید. شاه در پاسخ نامه‌ای که بن‌گوریون در آخرین روز نخست‌وزیری‌اش در ۱۶ ژوئن (۲۶ خرداد) فرستاد و همین تقاضا را تکرار کرد، نوشت: «نظریات شما را درک می‌کنم ولی مخالفت روحانیون جدی است و من در حال حاضر قادر به‌چنین کاری نیستم». پس از استعفای بن‌گوریون، لوی‌اشکول وزیر دارایی دولت جدید را تشکیل داد که در آن گلدامایر همچنان وزیر خارجه و شیمون‌پرز معاون وزارت دفاع بودند. اشکول سیاست سلف خود را در حفظ موازنه بین اروپا و امریکا کنار گذاشت و یکسره به‌امریکا تکیه کرد. اما وجود مایر و پرز در دولت جدید حاکی از ادامهٔ سیاست

اسرائیل نسبت به‌ایران بود.

بهترین نشانهٔ این سیاست مسافرت اعضای کالج دفاع ملی اسرائیل به‌رهبری ژنرال یوزی نارکیس در اردیبهشت ۱۳۴۳ به‌ایران بود. در گزارشی که دوریل در ۲۰ اردیبهشت دربارهٔ این سفر به‌اسحق رابین رئیس ستاد ارتش اسرائیل فرستاد، نوشته بود: «حضور افسران اسرائیلی با لباس متحدالشکل در خیابانهای تهران و شرکت در ضیافتهایی که ستاد ارتش ایران به‌افتخار آنان داد، بازدیدهایشان از پایگاهها و سربازخانه‌ها در حالی که پرچم اسرائیل برافراشته شده بود، و سخنرانیهای پرشور فرماندهان نظامی ایران دربارهٔ لزوم تحکیم روابط نظامی بین دو کشور را نباید دست‌کم گرفت. مهمتر از همه ابراز احساسات یهودیان اصفهان و شیراز بود وقتی هواپیمای اسرائیلی و افسران ما را با یونیفورم مشاهده کردند. تمام اینها ثمرهٔ زحمات سرهنگ نمرودی است وگرنه وزارت خارجه ایران با این سفر مخالف بود و سعی کرد در مراسم دخالت کند. در واقع این سفر مترادف با یک پیروزی بزرگ بود».

یکی از علل گرم شدن روابط، تحولات اخیر خاورمیانه و تغییر سیاست مصر بود. در اردیبهشت ۱۳۴۳ نیکیتا خروشچف دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی به‌قاهره سفر کرد و با این کار خود به‌دورانی که ناصر کوشیده بود با پرزیدنت کندی روابط دوستانه برقرار سازد خاتمه داد. ناصر لیندون جانسون را رئیس جمهور طرفدار اسرائیل می‌دانست و بدین‌جهت یکسره به‌اتحاد شوروی روی آورد و به آن کشور کمک کرد تا اهداف خود را در افریقا و خاورمیانه عملی سازد. هنگامی که لئونید برژنف در ۱۵ اکتبر ۱۹۶۴ (۲۳ مهر ۱۳۴۳) به‌قدرت رسید، سیاست مصر به‌نحوی آشکارتر به‌شوروی گرایش یافت. برژنف دستور داد کمکهای نظامی شوروی به‌مصر افزایش یابد و بزودی یک بار دیگر دستگاههای تبلیغاتی مصر بر ضد امریکا و کشورهای عرب طرفدار غرب به‌کار افتاد. مصر و عراق در ۲۶ مه (۵ خرداد) تأسیس فرماندهی نظامی مشترک و انتقال چند واحد نظامی مصری را به‌بغداد اعلام کرده بودند. اگرچه هدف این اقدام سوریه بود ولی شاه از آن واهمه داشت که منظور آن جداسازی استان خوزستان از ایران باشد. و نیز می‌ترسید که هدف این تلاشها سرنگون ساختن رژیمهای سعودی و شیخ‌نشینهای خلیج فارس باشد.

تحولات خاورمیانه موضوع نامه‌ای بود که لوی‌اشکول در ۲۳ نوامبر ۱۹۶۴ (۲

آذر ۱۳۴۳) جهت شاه فرستاد. اشکول اظهار عقیده کرده بود که بحث دربارهٔ مسایل منطقه نمی‌تواند از تحولات بین‌المللی تفکیک شود. پیروزی پرزیدنت جانسون در انتخابات امریکا، روی کار آمدن حزب کارگر در انگلستان و تغییرات در رهبری شوروی، شایستگی توجه بسیار دقیق را دارد. او متذکر شد که در ملاقاتهایش با رهبران امریکا و فرانسه و انگلیس، سه کشور غربی پشتیبانی خود را از استقلال و تمامیت ارضی کلیهٔ کشورهای خاورمیانه اعلام داشته‌اند بنابراین بهترین فرصت دست‌داده‌است‌که‌ایران واسرائیل سیاست‌مشترکی اتخاذ کنند.اوهمیشه‌براین‌باور بوده که امنیت و رفاه ایران و اسرائیل به‌وحدت هدفها و اقداماتشان با درک صحیح از مسایلی که روبه‌رو هستند و تمایلشان به‌مشورت و همکاری با یکدیگر در مسایل حیاتی و دفاع از منافع مشترکشان بستگی دارد.

شاه در مذاکره با فرستادهٔ ویژهٔ نخست‌وزیر اسرائیل، شمه‌ای دربارهٔ اوضاع آشفته عراق و لزوم سرنگونی عارف ایراد کرد و افزود مهم این است که چه کسی جانشین او بشود. وی افزود که درصدد تشکیل یک لشکر زرهی مجهز به‌تانکهای پاتون ام ــ ۶۰ می‌باشد که بهای هریک از آنها ۲۰۰،۰۰۰ دلار است. همچنین بزودی موشکهای ضد هوایی هاوک دریافت خواهد کرد و لشکر زرهی نوبنیاد خود را در خوزستان مستقر خواهد ساخت تا از نزدیک مراقب اوضاع عراق باشد. شاه منکر سردی روابط خود با اسرائیل شد و گفت منافع ایران و اسرائیل یکسان است و ایرانیان از همکاری با اسرائیل خوشحالند و مایل به‌ادامهٔ آن می‌باشند. اما اسرائیلیها باید اوضاع داخلی ایران را در نظر داشته باشند. وانگهی امریکاییها نیز چندان علاقه‌ای به‌برقراری مناسبات سیاسی رسمی بین ایران و اسرائیل نشان نمی‌دهند. هربار که ایران این مسئله را مطرح کرده پاسخ داده‌اند که هنوز زمان آن نرسیده است. اگر عقیدهٔ واشینگتن این است پس چرا اسرائیلیها در این خصوص به‌او فشار وارد می‌سازند؟

در اواخر ۱۳۴۳ یک عامل جدید به‌نگرانیهای همکاری ایران و اسرائیل افزوده شد. در نخستین اجلاس سران عرب در قاهره تصمیم گرفته شد سازمان آزادیبخش فلسطین تحت رهبری احمد شقیری در بیت‌المقدس تأسیس شود. این سازمان که بیانگر هویت ملی فلسطین مستقل بود، بار دیگر ناآرامیهایی در اردن پدید آورد و رژیم ملک حسین را در معرض مخاطره قرار داد. نگرانی دوجانبه در گفتگو بین

آباابان معاون نخست‌وزیر اسرائیل و عباس آرام وزیر امور خارجه ایران مطرح شد. ابان در دوم دی ۱۳۴۳ به‌تهران آمد و ضمن مذاکرات خود استدلال کرد که تحولات جدید در اردن ممکن است به‌جنگ جدیدی در خاورمیانه منجر شود. آرام موافقت کرد و گفت ایران با تبدیل مسئله فلسطین از موضوع آوارگان به‌رهایی ملی مخالف است و با نگرانی ابان در مورد آیندهٔ اردن خود را سهیم دانست. در آن هنگام نه ابان و نه آرام نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند که خطر سازمان آزادیبخش فلسطین بزودی متوجه خود ایران هم خواهد شد. دیری نگذشت که سازمان مزبور مخالفان رژیم شاه را در اردوگاههای آموزشی خود پذیرفت و به‌آنان تعلیمات نظامی و چریکی آموخت. همکاری بین سازمان آزادیبخش فلسطین و مخالفان مذهبی و چپگرای شاه تا سقوط رژیم پهلوی ادامه داشت.

در اول بهمن ۱۳۴۳ حسنعلی منصور نخست‌وزیر ایران به‌دست افراطیون مذهبی وابسته به‌فدائیان اسلام به‌قتل رسید. شاه ساواک را متهم به‌قصور در انجام وظیفه کرد و به‌توصیهٔ محرمانهٔ امریکاییها سرلشکر حسن پاکروان را ۱۰ بهمن از ریاست سازمان امنیت برکنار و ارتشبد نعمت‌الله نصیری را که طی ده سال گذشته رئیس شهربانی بود، در رأس ساواک قرار داد. همچنین امیرعباس هویدا را که یک شخصیت سیاسی درجه دو ولی بسیار مطیع و وفادار به‌خود او بود به‌نخست‌وزیری منصوب کرد.[۹۴]

شاه به‌منظور کسب پشتیبانی امریکا و اخذ جنگ‌افزارهای بیشتری از آن کشور درصدد برآمد همکاری با اسرائیل را از چارچوب کمک کشاورزی و آموزش نظامی به‌زمینه‌های دیگر گسترش بدهد. لذا در فروردین ۱۳۴۴ به‌رغم مخالفت آرام وزیر امور خارجه، ارتشبد حسن طوفانیان معاون تسلیحاتی وزارت جنگ را برای خرید تعداد زیادی مسلسل دستی یوزی برای افراد شهربانی و گارد شاهنشاهی به‌اسرائیل

---

۹۴. هنگامی که امیرعباس هویدا در بهمن ۱۳۴۳ به‌نخست‌وزیری منصوب شد، در وزارت امور خارجه مقام رایزن درجه ۳ داشت. نگارنده در اوایل ۱۳۵۱ که مدت کوتاهی سرپرستی ادارهٔ کارگزینی آن وزارت را برعهده داشت، شاهد بود که حکم رایزنی درجه یک هویدا به‌امضای وزیر امور خارجهٔ وقت رسید اما هیچ کس نمی‌دانست چگونه آن را به‌شخصی که هفت سال بود مسند نخست‌وزیری را اشغال کرده بود، ابلاغ کند. سرانجام تصمیم گرفته شد حکم مزبور در پرونده استخدامی هویدا بایگانی شود.

فرستاد. مسلسلهای مزبور برای نخستین بار در آذر ماه آن سال هنگامی که ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی از ایران بازدید رسمی بعمل آورد و از گارد احترام سان دید به‌معرض نمایش گذارده شد.

در سوم خرداد ۱۳۴۵ ژنرال عزر وایزمن رئیس ستاد ارتش اسرائیل همراه با سروان آویهو بن‌نون فرماندهٔ نیروی هوایی آن کشور به‌تهران رفت. وایزمن طی سه روز اقامت خود در ایران با شاه و ارتشبد بهرام آریانا رئیس جدید ستاد ارتش و ارتشبد محمد خاتمی فرماندهٔ نیروی هوایی دیدار و مذاکره کرد. همچنین با یک فروند هواپیمای ایلیوشین روسی که خروشچف ضمن آخرین سفر شاه به‌مسکو در ۱۳۴۴ به‌او هدیه کرده بود، به‌اصفهان پرواز کرد.

ملاقات وایزمن با شاه که در ۴ خرداد صورت گرفت به‌مدت ۵۵ دقیقه طول کشید و حول‌وحوش تدارکات ایران بعد از خروج انگلیسیها از یمن جنوبی در ۱۹۶۸ دور می‌زد. شاه ابراز وحشت کرد که مبادا به‌محض رفتن انگلیسیها ناصر وارد خلیج فارس شود و به‌تلاشهای خود در سرنگونی حکومتهای منطقه بیفزاید و حتی احتمالاً به‌مناطق نفت‌خیز حمله‌ور شود. شاه به‌امید اینکه وایزمن گزارش مذاکراتش را با او به‌واشینگتن خواهد داد، اظهار داشت اگر ایالات متحد از دادن جنگ‌افزار به‌وی مضایقه کند، از اتحاد شوروی خواهد خرید، همان‌طور که نیروی هوایی پاکستان هواپیماهای میگ ۱۹ ساخت چین را خریداری کرده است. شاه قبول کرد که نیروی هوایی ایران در جذب هواپیماهای روسی دشواری خواهد داشت و او هواپیماهای ساخت امریکا را ترجیح می‌دهد ولی گفت همهٔ اینها بستگی به‌این دارد که امریکاییها به‌چه‌نحوی بخواهند پول آن را دریافت کنند. وایزمن دریافت که منظور شاه فشار وارد ساختن اسرائیل به‌امریکاست که در برابر تقاضاهای او سخاوتمندتر باشند.

علاقهٔ شاه به‌گسترش همکاری با اسرائیل در نتیجهٔ رویدادهای سوریه و عراق بیشتر شد. در ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ «ترکهای جوان» حزب بعث سوریه دست به‌کودتای خونینی زدند که پرزیدنت امین‌الحافظ را سرنگون کرد. بسیاری از اعضای سالخورده و میانه‌رو حزب تبعید یا زندانی شدند. رهبری جدید تحت فرمان ژنرال صلاح جدید دبیرکل حزب قرار داشت که قبلاً با کمونیستها همکاری داشته و سوریه را تبدیل به‌پروپاقرص‌ترین کشور طرفدار شوروی در خاورمیانه کرده بود. رژیم جدید

دمشق بشدت از گروههای چریکی فلسطینی پشتیبانی می‌کرد و به‌ناآرامی در مرزهای سوریه و اسرائیل دامن می‌زد. در عراق نیز پرزیدنت عبدالسلام عارف در سانحه‌ای هوایی در ۱۴ آوریل به‌قتل رسیده و برادرش عبدالرحمن عارف رئیس ستاد جانشینش شده بود. رئیس جمهورِ جدید خودش را بسیار ضعیف و فاقد اختیار نشان داد و احترام زیادی در ایران بوجود نیاورد.

رویدادهای فوق موضوع اصلی مذاکره بین لوی‌اشکول و امیرعباس هویدا در ۱۲ خرداد ۱۳۴۵ در تهران بود. اشکول ضمن بازگشت از سفری به‌افریقای شرقی در تهران توقف کرد. شاه در آن هنگام در مراکش بسر می‌برد. نخست‌وزیر اسرائیل در فرودگاه مورد استقبال ارتشبد نصیری رئیس ساواک قرار گرفت و به پاویون دولتی فرودگاه راهنمایی شد. این نخستین دیدار دو نخست‌وزیر بود و آنها دو ساعت دربارهٔ روابط دوجانبه و بررسی تحولات خاورمیانه گفت‌وگو کردند. با توجه به‌قدرت یافتن ناصر، تصمیم گرفته شد مناسبات خود را در کلیهٔ زمینه‌ها تقویت کنند. هویدا تقاضا کرد به‌علت ناآرامیهای داخل ایران این ملاقات محرمانه نگاه داشته شود. با این همه خبر آن در مطبوعات اسرائیلی و بین‌المللی درز کرد و این موضوع شاه و اطرافیانش را خشمگین ساخت و به‌عنوان واکنش، چندین بار سفر آباابان وزیر خارجهٔ اسرائیل به‌ایران را که برنامه‌اش قبلاً تنظیم شده بود، به‌تعویق افکندند. سرانجام سفر مزبور در پاییز سال ۱۳۴۵ هنگامی صورت گرفت که تدابیر خاصی برای سری نگاه داشتن آن اتخاذ شد.

آبا ابان با قیافه مبدل راهی تهران شد. کلاه گیس برسر گذاشت و سبیل پرپشتی برپشت لبش چسباند و صورتش را گریم کرد. گفت‌وگوهای ابان با شاه چند ساعت طول کشید. شاه از موضع قوی اسرائیل در منطقه ابراز رضایت کرد و خوشحالی خود را از شکستی که کردهای عراقی اخیراً به‌ارتش عراق وارد ساخته بودند پنهان نکرد. شاه به‌منظور ایجاد دشواری برای ناصر تصمیم خود را به‌ارسال اسلحه برای نیروهای سلطنت‌طلب یمن از طریق عربستان سعودی اعلام داشت. سرانجام شاه موافقت کرد که وزیران خارجه دو کشور دست‌کم سالی یک بار با یکدیگر ملاقات و تبادل‌نظر کنند. همچنین با تقاضای آبا ابان مبنی بر افزایش میزان نفتی که ایران به‌اسرائیل می‌فروخت، موافقت کرد.

چند روز پس از این دیدار شاه نشانهٔ مثبتی از تمایل خود به‌تحکیم روابطش با

اسرائیل بروز داد. به‌رغم رقابت ایتالیا و پاکستان، سرهنگ نمرودی موفق شد در ۱۰ آذر ۱۳۴۵ قراردادی دربارهٔ تعمیر ۳۵ فروند هواپیمای جت جنگنده اف ــ ۸۶ ایران در اسرائیل امضا کند که مبلغ آن به ۳ میلیون دلار بالغ می‌شد. نمرودی همچنین قرارداد دیگری به‌مبلغ ۳ میلیون دلار دربارهٔ فروش خمپاره‌اندازهای سنگین ۱۲۰ و ۱۶۰ میلیمتری ساخت اسرائیل امضا کرد. از جانب ایران این دو قرارداد را ارتشبد حسن طوفانیان امضا کرد که در دوستی‌اش با اسرائیل جای شک و تردید نبود.

به‌دنبال معاملات فوق، ارتشبد بهرام آریانا رئیس ستاد ارتش ایران همراه با طوفانیان از اسرائیل دیدن کرد. آن دو در ۲۹ آبان ۱۳۴۵ وارد فرودگاه تل‌آویو شدند و به‌توصیهٔ نمرودی استقبال باشکوهی از آنان بعمل آمد. آریانا دوست واقعی اسرائیل بود و از شاه تقاضا کرده بود همکاری با اسرائیل را در زمینه‌های مختلف گسترش بدهد. او با لوی‌اشکول و اسحق رابین رئیس ستاد ارتش ملاقات کرد و در بازگشت به‌تهران به‌شاه توصیه کرد بین اردن و اسرائیل میانجی صلح بشود. در آذر ماه ۱۳۴۵ شاه نماینده‌ای به‌عمان فرستاد و پیشنهاد کرد ملاقاتی بین ملک حسین و لوی اشکول در تهران صورت بگیرد. اما فرستادهٔ مزبور دست خالی برگشت و گفت پادشاه اردن از این پیشنهاد شاه «مبهوت» شده است زیرا به‌علت اوضاع کنونی خاورمیانه، زمان برای چنین ملاقاتی مساعد نیست. البته هر وقت اوضاع تغییر کرد این ملاقات می‌تواند صورت بگیرد.

سفر آریانا به‌اسرائیل مصادف با تنشهای فزاینده‌ای بین اسرائیل و همسایگان عربش بویژه سوریه بود. تبادل آتش در مرزها تکرار و جدی‌تر شد. تکرار این حوادث موجب شد که مصر و سوریه در ۴ نوامبر ۱۹۶۶ (۱۳ آبان ۱۳۴۵) پیمان اتحاد نظامی منعقد کنند و با تشویق شوروی متعهد شوند در صورتی که جنگ جدیدی با اسرائیل در بگیرد به‌کمک یکدیگر بشتابند. بحران هنگامی به‌اوج خود رسید که سوریها از مواضع خود در بلندیهای جولان شروع به‌شلیک توپ به‌کشتیهای ماهیگیری اسرائیلی در دریاچه طبریه کردند. نیروی هوایی اسرائیل به‌تلافی این کار شش فروند هواپیمای میگ ۲۱ سوریه را در ۱۸ فروردین ۱۳۴۶ سرنگون کرد و به‌دنبال آن هواپیماهای میراژ اسرائیلی یک پرواز نمایشی برفراز دمشق کردند.

سرنگون شدن هواپیماهای جنگنده سوری ضربه شدیدی به‌قدرت نظامی

سوریه و حیثیت ناصر بشمار می‌رفت و برتری هوایی اسرائیلیها را ثابت می‌کرد. کشورهای عربی طرفدار غرب بخصوص اردن پیمان اتحاد نظامی مصر و سوریه را ریشخند کردند. خاورمیانه شروع به‌حرکت به‌سوی جنگ جدیدی کرد.

در بحبوحه این بحران و تنش بزرگ، اسحق رابین رئیس ستاد ارتش اسرائیل در ۲۵ فروردین ۱۳۴۶ به‌عنوان بازدید از آریانا به‌تهران مسافرت رسمی کرد. همراهان او عبارت بودند از همسرش و رئیس دفترش سرهنگ رافائل افرات که با هواپیمای اختصاصی وارد فرودگاه مهرآباد شدند و مورد استقبال ارتشبد آریانا و سرهنگ نمرودی قرار گرفتند. رابین طی سفر شش روزه‌اش با شاه، نخست‌وزیر، وزیر امور خارجه و آریانا ملاقات و مذاکره کرد و از اصفهان و شیراز بازدید بعمل آورد. برای اینکه سفر رابین محرمانه باشد، او از درون یک اتومبیل از گارد احترام سان دید و هنگام بازدید از تأسیسات نظامی لباس سیویل برتن داشت.

رابین در ۲۷ فروردین در کاخ جدید نیاوران به‌حضور شاه رسید. شاه اثرات سرنگونی شش فروند هواپیمای سوری را بر آن دولت استفسار کرد و ناصر را دشمن اصلی خود و تهدیدی به‌ثبات جزیرةالعرب و خلیج فارس نامید. او برحال ملک حسین تأسف خورد و از اسرائیل خواست که به‌پادشاه اردن که در موقعیتی دشوار قرار دارد صدمه نزند و فاش ساخت که سرانجام ملک حسین تصمیم گرفته با سازمان آزادیبخش فلسطین و رهبرش احمد شقیری وارد مبارزه شود.

رابین نیز به‌نوبهٔ خود اوضاع در مرزهای شمالی اسرائیل را تشریح کرد و گفت رهبری جدید دمشق از جمله ژنرال حافظ اسد فرماندهٔ نیروی هوایی و ژنرال احمد سویدانی رئیس ستاد ارتش استحکاماتی برفراز بلندیهای جولان احداث و نیروی انبوهی در آنجا متمرکز کرده‌اند. اگر ایران و اسرائیل بتوانند جلو ناصر را بگیرند، سوریه به‌تنهایی جرأت هیچ اقدامی را نخواهد داشت و عراق مجبور خواهد شد فعالیتهای خرابکارانهٔ خود را در جزیرةالعرب متوقف سازد.

چند هفته پس از آن که رابین به‌اسرائیل بازگشت، یک سلسله حوادث روی داد که به‌تجدیدنظر کامل در موازنهٔ قوا در خاورمیانه انجامید و انظار را از خلیج فارس منحرف ساخت. مصر قوای نظامی خود را در امتداد مرز با اسرائیل متمرکز ساخت و به‌نیروی پاسدار صلح ملل متحد دستور داد شبه جزیره سینا را ترک گویند. در ۲۳ مه (دوم خرداد) ناصر اعلام داشت که دستور بستن تنگه تیران را داده و راه کشتیرانی

به‌بندر ایلات در جنوب اسرائیل را قطع کرده است. ضمناً نیروهایش را از یمن احضار کرد و بخشی از آنان را در سینا مستقر ساخت. ملک حسین به‌فرماندهی مشترک نظامی مصر و سوریه پیوست و عراق مشغول تدارک جنگ شد.

اما اسرائیل پیشدستی کرد و در ۵ ژوئن ۱۹۶۷ (۱۵ خرداد ۱۳۴۶) به‌مصر و سوریه حمله کرد و در عرض شش روز اعراب را شکست داد. پیروزی نظامی اسرائیل بر مصر و سوریه و اردن و عراق، شاه را در وضع دشواری قرار داد. هنگام شروع جنگ شاه در پاریس بسر می‌برد. روزنامه‌های تهران بشدت مخالف اسرائیل بودند و اعضای دولت از اظهارنظر علنی خودداری می‌کردند. اما در ارتش وضع برعکس بود. ارتشبد آریانا تاج گل بزرگی برای نمرودی فرستاد که روی نوار آن نوشته شده بود: «تقدیم به‌نیروهای دلیر، قوی و شکست‌ناپذیر اسرائیل». ارتشبد فریدون جم معاون او نیز تلگرام تبریکی جهت اسحق رابین فرستاد.

شاه قلباً از شکست اعراب بسیار خوشحال شد.[۹۵] اما در راه بازگشت از پاریس در استانبول توقف کرد و دربارهٔ مفهوم پیروزی اسرائیل با رهبران ترکیه به‌مذاکره پرداخت و در پاسخ خبرنگاران اظهار داشت: «دیگر زمان فتوحات و انضمام اراضی سپری شده است و اسرائیل باید بی‌درنگ کلیه سرزمینهایی را که تصرف کرده از جمله بیت‌المقدس را تخلیه کند». این موضع‌گیری شاه اسرائیلیها را به‌شگفتی واداشت. اکنون که ناصر شکست خورده بود آنها انتظار داشتند شاه عملاً بخواهد همکاری نزدیکتری با آنان داشته باشد و حتی مناسبات سیاسی رسمی با دولت یهود برقرار کند. اما درست برعکس شد. شاه موقتاً طرحهای مشترک را به‌حالت تعلیق درآورد و اظهارات علنی‌اش خصمانه‌تر شد. آنچه شاه را ناراحت ساخته بود شکست ملک حسین و اشغال بیت‌المقدس به‌وسیله یهودیان بود.

در مرداد ماه ۱۳۴۶، ملک حسین قبل از سفر شاه به‌امریکا به‌تهران آمد و به‌نام

---

۹۵. نگارنده که در آن هنگام دبیراول سفارت ایران در پاریس بود، خود شاهد بود که شاه از شنیدن گزارش فتوحات اسرائیل و شکستهای پی‌درپی اعراب از زبان سرهنگ منوچهر خسروداد ــ سرلشکر معدوم بعدی ــ چگونه ابراز شادمانی می‌کرد و روی پاهایش بند نبود. ویلیام شوکراس نیز می‌نویسد: «شاه به‌آبا ابان وزیر خارجهٔ اسرائیل گفت که از شنیدن خبر شکست و تحقیر ناصر از فرط خوشحالی به‌هوا جسته و به‌میمنت فتح اسرائیل سکه‌های طلا بین دوستانش تقسیم کرده است.» ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، صفحهٔ ۱۰۴.

کلیه کشورهای عربی از شاه تقاضا کرد که در واشینگتن از نفوذ خود استفاده کند و از ایالات متحد بخواهد که به‌اسرائیل فشار بیاورد که سرزمینهای اشغالی را تخلیه کند. ولی پرزیدنت جانسون در ملاقات با شاه بکلی فکر فشار وارد ساختن را رد کرد و اظهار داشت برخلاف گذشته، اکنون امریکا دیگر قصد ندارد به‌اسرائیل فشار وارد سازد و مایل است مسئله تخلیهٔ سرزمینهای اشغالی را با صلح در خاورمیانه مربوط نماید.

در بازگشت شاه از امریکا، ملک حسین یک بار دیگر به‌تهران آمد و شاه به‌وی اظهار داشت: وقت آن رسیده است که کشورهای عرب موجودیت اسرائیل را به‌رسمیت بشناسند و مستقیماً با آن دولت وارد مذاکرات صلح گردند. شاه خرید ۶۰۰۰ قبضهٔ دیگر مسلسل یوزی را تصویب کرد و با این کار خود علامت داد که موافق تجدید همکاری با اسرائیل است. این موضع‌گیری جدید انعکاس مستقیم در ارسال نفت ایران به‌اسرائیل داشت. پس از جنگ شش روزه اسرائیل شروع به‌بهره‌برداری از چاههای نفت ابورودیس در شبه جزیره سینا کرد و بدین‌سان وابستگی خود را به‌نفت خارجی کاهش داد. اما از آنجایی که می‌دانست که باید روزی سینا را تخلیه کند، مایل بود مطمئن باشد که از ایران نفت دریافت خواهد کرد.

بسته شدن کانال سوئز موجب گردید که اسرائیلیها به‌فکر احداث یک لولهٔ نفت جدید ۳۲ اینچی بیفتند که نفت را از بندر ایلات به‌بندر اشکلون (عسقلان) در ساحل مدیترانه و از آنجا به‌وسیلهٔ کشتیهای نفتکش به‌اروپا برساند. اگرچه گلدامایر در ۱۳۴۴ ضمن گفت‌وگوهایش با شاه این موضوع را مطرح کرده بود اما در آن زمان شاه نپذیرفته بود. اما اکنون اوضاع تغییر کرده بود. لذا پینهاس ساپیر وزیر دارایی اسرائیل مأموریت یافت نظر موافق شاه را جلب نماید.

در ۲۱ شهریور ساپیر به‌اتفاق مایر عزری سفیر اسرائیل در ایران به‌حضور شاه رسید. ساپیر توضیح داد که در عرض ده سال گذشته دوبار کانال سوئز بسته شده و تمام قرائن و شواهد حاکی از آن است که کانال مدت مدیدی بسته خواهد ماند. لذا یک راه جدید برای حمل نفت به‌اروپا باید پیدا کرد. خط لولهٔ ۳۲ اینچی از خاک اسرائیل که هزینه آن ۱۱۰ میلیون دلار خواهد شد، می‌تواند نفت ایران را از ایلات به‌اشکلون و از آنجا به‌اروپا بفرستد. امریکاییها با این طرح موافقت کرده‌اند و نخست‌وزیر انگلیس نیز فرستادهٔ ویژه‌ای برای بحث دربارهٔ این موضوع به‌اسرائیل

اعزام داشته است.

شاه موافقت اصولی خود را با این طرح اعلام نمود اما برای اظهارنظر قطعی چند روز مهلت خواست، چون می‌گفت باید واکنش کشورهای عرب و کمپانیهای نفتی را نیز در نظر بگیرد. در روزهای بعد روشن شد که اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه و جمشید آموزگار وزیر کشور با این طرح مخالفند و از واکنش کشورهای عرب واهمه دارند. از سوی دیگر سه تن از نیرومندترین افراد پیرامون شاه از طرح پشتیبانی می‌کنند: اسدالله علم وزیر دربار، امیرعباس هویدا نخست‌وزیر و دکتر منوچهر اقبال مدیرعامل شرکت نفت. سرانجام دولت ایران موافقت خود را اعلام داشت و دو کشور شرکتی به‌نام «شرکت نفت ماوراء آسیا» تأسیس کردند و آن را در کانادا به‌ثبت رساندند که شعباتی در تهران و تل‌آویو داشت. شرکت مزبور سهام گروه روتچیلد را از خط لوله ایلات ـ بئرشبع خریداری کرد و شروع به‌احداث خط لوله‌ای کرد که در دسامبر ۱۹۶۹ (آذر ۱۳۴۸) تکمیل شد.

آغاز کار لولهٔ جدید مصادف با اوج جنگ فرسایشی در امتداد کانال سوئز بود و چنین می‌نمود که در بهره‌برداری از آن تأخیر حاصل خواهد شد. اما در فوریه ۱۹۷۰ (بهمن ۱۳۴۸) شاه بر تردیدهایش غلبه کرد و ۱۰ میلیون تن نفت از طریق این لوله فرستاد. نیروی دریایی ایران مرتباً از کشتیهای نفتکش در خلیج فارس و تنگه هرمز حمایت می‌کرد، در حالی که نیروی دریایی اسرائیل از پایگاه شرم‌الشیخ واقع در جنوب شبه جزیرهٔ سینا می‌توانست از نفتکشهای مزبور هنگام عبور از تنگهٔ تیران دفاع نماید. بدین‌سان تأمین نفت اسرائیل عملی شد و شاه دیگر ترسی از واکنش کشورهای عربی به‌خود راه نداد. او در پاسخ یکی از خبرنگاران اظهار داشت: «وقتی نفتکشها بنادر ایران را ترک می‌کنند، ما از مقصد نهایی آنها اطلاعی نداریم. نفتکشها در وسط راه به‌دستور صاحبانشان تغییر مسیر می‌دهند. چه کسی می‌تواند قسم بخورد که نفت اعراب به‌اسرائیل نمی‌رود؟».



به‌رغم فشارهای رژیم خودکامهٔ شاه، در ایران مخالفت با اسرائیل روز به‌روز افزایش می‌یافت. در شهریور ۱۳۴۷ شعارهای «هایل هیتلر» و «اسرائیل گمشو»

برروی اتومبیل نمرودی نوشته شد. جدی‌ترین تظاهرات ضد اسرائیلی به‌هنگام مسابقات فوتبال آسیایی در تهران روی داد. در استادیوم صد هزار نفری بادکنکهایی که روی آنها علامت صلیب شکسته نقش شده بود به‌هوا رفت و جمعیت تماشاچی پیکره‌ای به‌شکل موشه‌دایان را برافراشت و به‌آن تف انداخت و لگدمال کرد. شاه از شدت احساسات ضد اسرائیلی مبهوت شد و درصدد برآمد تدابیری برای برقراری نظم و آرامش بیابد.

وقتی در بهار ۱۳۴۸ اختلاف ایران و عراق در مورد کشتیرانی در اروندرود ابعادی تازه بخود گرفت و دو کشور به‌مرز جنگ با یکدیگر رسیدند، نزدیکی ایران و اسرائیل مجدداً مطرح شد. شاه در ۱۳ اردیبهشت آن سال ارتشبد آریانای سالخورده را از ریاست ستاد ارتش برکنار و به‌جای او ارتشبد فریدون جم را منصوب کرد که در ارتش از محبوبیت زیادی برخوردار بود. جم در ۱۳۴۴ که جانشین رئیس ستاد بود به‌دعوت ژنرال بارلف به‌اسرائیل سفر کرده بود و اکنون هر دوی آنان ریاست ستاد ارتش کشورهایشان را عهده‌دار بودند. رادیو بغداد جم را صهیونیست نامید و ادعا کرد که شاه رئیس ستاد خود را که شدیداً ضد عرب و ضد اسلام است به‌توصیهٔ اسرائیلیها منصوب کرده است.

شاه و رئیس جدید ستادش که از پیروزی خود در عبور دادن کشتیهای عازم بنادر ایران از اروندرود تشویق شده بودند، تصمیم گرفتند به‌منظور استفاده از تجربه‌هایی که اسرائیل در جنگ شش روزه با اعراب کسب کرده بود، خلبانان و چتربازان و افسران توپخانه خود را برای گذراندن دورهٔ آموزشی به‌اسرائیل بفرستند.

این تغییر سیاست، در اظهارات علنی شاه نیز منعکس می‌شد. شاه در مصاحبه با خبرنگار **تایمز مالی** در ۱۳ خرداد ۱۳۴۸ اظهار داشت: «حق موجودیت اسرائیل را به‌رسمیت می‌شناسد و روابطش با دولت یهود در بسیاری زمینه‌ها در حال بهبود است». روزنامهٔ انگلیسی مزبور روابط گسترده بین دو کشور را «اتحاد غیر رسمی» و «محور تهران ــ اورشلیم» نامید. در مصاحبه دیگری با روزنامه **واشینگتن پست** نیز شاه اعلام داشت: «ایران با اصل الحاق اراضی با زور مخالف است. اما اسرائیل یک واقعیت مسلم است که کشورهای عرب باید آن را بشناسند و امنیت مرزهای آن را تضمین کنند.»

آشتی میان ایران و مصر که زمینهٔ آن در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در

رباط فراهم شد و سرانجام به‌برقراری مجدد مناسبات سیاسی بین دو کشور در اول شهریور ۱۳۴۹ انجامید، درست برخلاف زمینهٔ همکاری ایران و اسرائیل بود. درگذشت جمال عبدالناصر و ریاست جمهوری انورسادات به‌بهبود روابط ایران و قاهره کمک کرد. اسرائیلیها نگران شدند که مبادا دوستی جدید ایران و مصر روابط شاه را با آنها سست کند. این نگرانی بی‌مورد بود زیرا سادات در بازگشت از سفری که در مهر ۱۳۵۰ به‌مسکو کرد و طی آن رهبران شوروی او را بکلی مأیوس کردند، به‌تهران آمد و به‌مدت سه ساعت در فرودگاه مهرآباد با شاه به‌مذاکره پرداخت. این نخستین سفر یک رئیس جمهوری مصر به‌ایران پس از برقراری مناسبات سیاسی بود. سادات قصد خود را به‌بازگشایی کانال سوئز و احداث یک لوله نفتی از بندر سوئز به‌اسکندریه با سرمایهٔ ایران اعلام داشت تا به‌عنوان بندر تقویتی عبور نفتکشها از کانال سوئز به‌کار رود و لوله نفت ایلات ـ اشکلون را بی‌اثر سازد. و سرانجام تصمیم خود را به‌فاصله گرفتن از شورویها و روی آوردن به‌جهان غرب با شاه در میان گذاشت. این نخستین سنگ بنای محور جدیدی در خاورمیانه بود که شامل ایران و مصر و عربستان سعودی می‌شد و جایگزین اتحاد شاه با اسرائیل بود. شاه اسرائیلیها را مطمئن ساخت که نگران نزدیکی ایران با مصر نباشند و این امر هیچ‌گونه تغییری در سیاست او نسبت به‌آنها نخواهد داد.[۹۶]

---

۹۶. این بخش عیناً از اثر زیر نقل شده است:
Samuel Segev, *The Iranian Triangle*, The free press, New York, 1988, pp. 52 - 76.

فصل هفتم

ژاندارم منطقه

(۱۳۵۱ - ۱۳۵۷)

«... سه سال پیش ما از حدود دفاع خلیج فارس تخیلمان تجاوز نمی‌کرد ولی امروز نه تنها به‌بحر عمان و به‌سواحل ایران تاگواتر اجباراً توجه داریم بلکه چون آبهای دریای عمان به‌سایر آبها و اقیانوسها متصل است و از آنجا که روی آب مرز نکشیده‌اند، این است که مسؤولیت ما بکلی دگرگون شده است و به قسمتهایی از مملکت باید توجه کنیم که سابق اصلاً فکر آن را نمی‌کردیم و جبهه‌هایی برای ما باز شده که در سابق نبود».

نطق شاه در نخستین جلسهٔ برنامهٔ عمرانی پنجم در تخت‌جمشید، ۱۵ آبان ۱۳۵۱.

۱. دورنمای کلی

ایران در سالهای دهۀ ۱۹۶۰ فقط یک حلقه در زنجیر دفاعی امریکا در برابر بلوک کمونیست بشمار می‌رفت اما در سالهای دهۀ ۷۰ به‌صورت متحد ممتاز ایالات متحد امریکا درآمد. قدرت‌نمایی شاه کمک زیادی به‌اجرای دکترین نیکسون می‌کرد زیرا بلندپروازیهای منطقه‌ای او کاملاً با نظریات رئیس جمهوری امریکا مطابقت داشت. بنابراین ایالات متحد امنیت خلیج فارس را در درجۀ اول به‌ایران و سپس به‌عربستان سعودی واگذار کرد و به‌ایران اجازه داد هرگونه و هرمقدار سلاح غیر هسته‌ای را که مایل باشد بدست آورد. تحولاتی که باعث چنین تغییر سیاستی شد عبارت بود از دکترین نیکسون، تنش‌زدایی بین دو ابرقدرت و بالاخره افزایش بهای نفت.

در آذر ۱۳۵۰ که انگلستان نیروهایش را از خلیج فارس بیرون برد، امریکاییها در لانۀ زنبور هندوچین گرفتار بودند و برایشان دشوار بود که جای انگلیسیها را پر کنند. به‌این جهت سیاستی را پیش گرفتند که نیکسون آن را «سیاست دوپایه» می‌نامید، یعنی با ارسال کمکهای نظامی فراوان دو قدرت محلی ایران و عربستان سعودی را مأمور حفظ امنیت خلیج فارس نمودند. براساس همین سیاست بود که نیروهای شاه

جزایر تنب و ابوموسی را تصرف کردند و به‌قابوس، سلطان جدید عمان در سرکوبی شورشیان ظفار یاری رساندند.[۱]

خدمات شاه به‌امریکا در همین خلاصه نمی‌شد. به‌قول نیکسون، «او حاضر نشده بود در سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ در تحریم نفتی اعراب شرکت کند و همچنان به‌روابطش با اسرائیل ادامه می‌داد و نفت مورد نیاز دولت یهود و ناوگان ششم امریکا در مدیترانه را تأمین می‌کرد. او با تمرکز نیروهایش در مرزهای عراق و ارسال کمکهای محرمانه به‌شورشیان کرد، ارتش عراق را در جایش میخکوب کرده و مانع شده بود که در جنگ اکتبر نقش مهمی ایفاء کند».

در عین‌حال ایران به‌صورت بهترین مشتری صنایع جنگی امریکا درآمده بود. بودجهٔ دفاعی ایران که در سال ۱۳۴۹ معادل ۸۴۴ میلیون دلار بود در ۱۳۵۶ به‌ده میلیارد دلار افزایش یافت و سفارشهای نظامی ایران به‌امریکا از برکت افزایش درآمد نفت از ۵ میلیارد دلار در همین سال تجاوز می‌کرد.[۲]

اتحاد علنی شاه و امریکا طبعاً باعث جلب توجه و پشتیبانی چین کمونیست گردید. در شهریور ماه ۱۳۵۰ که مسئلهٔ شناسایی چین برای چندمین بار در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح گردید و ایران به‌ملاحظهٔ امریکاییها هنوز در شناسایی این کشور بزرگ تردید می‌کرد، جورج بوش رئیس جمهور سابق امریکا که در آن هنگام سفیر امریکا در سازمان ملل بود به‌دکتر مهدی وکیل نمایندهٔ ایران گفته بود: «ما گرفتاری گروه عظیم هواداران چین ملی در امریکا را داریم، اما شما که این گرفتاری را ندارید چرا تردید به‌خرج می‌دهید؟»[۳] همین چراغ سبز باعث شد که ایران و ترکیه رأی به‌شناسایی چین کمونیست بدهند و با آن کشور مناسبات سیاسی برقرار سازند. دولت ایران، عباس آرام وزیر امور خارجهٔ سابق را به‌عنوان نخستین سفیر به‌پکن فرستاد و در سالهای بعد روابط بین دو کشور بسیار دوستانه شد.

اما شاه روابط دوستانه‌اش با شوروی را نیز حفظ کرد و شورویها به‌خاطر نیاز مبرمی که به‌گاز طبیعی ایران برای مصرف در قفقاز و آسیای مرکزی داشتند و سودی

---

۱. آندره فونتن، یک بستر و دو رؤیا، ترجمهٔ نگارنده، نشرنو، تهران، ۱۳۶۲، صفحهٔ ۴۵۷.

۲. همانجا.

۳. یادداشتهای شخصی نویسنده.

که از معاملات با ایران می‌بردند، اعتنایی به‌جهت‌گیریهای سیاسی شاه نمی‌کردند و حتی هرازچندی او را به‌کشورشان دعوت هم می‌نمودند.

عظمت‌طلبی شاه با برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی در مهر ۱۳۵۰ آغاز شد که تصمیم گرفت سران کلیهٔ کشورهای جهان را برای شرکت در جشنهای تخت‌جمشید دعوت کند. اما در این کار توفیقی نیافت زیرا هیچ یک از سران کشورهای تراز اول جهان غرب ــ ملکهٔ انگلستان، رئیس جمهوری امریکا، امپراتور ژاپن، رؤسای جمهوری فرانسه و آلمان و ایتالیا و ملکه هلند ــ در این جشنها شرکت ننمودند و به فرستادن نمایندگانی از جانب خود اکتفا کردند. فقط رهبران بلوک شرق و بعضی از زمامداران جهان سوم دعوت شاه را پذیرفتند. هزینهٔ ۲۰۰ میلیون دلاری جشنهای مزبور و شرکت نکردن زمامداران کشورهای غربی نتایج موردنظر شاه را ببار نیاورد و جز انتقادهای شدید در روزنامه‌های معتبر خارجی از این‌گونه ولخرجیهای بیهوده چیزی عایدش نگردید.

چهار برابر شدن بهای نفت، شاه را به‌اوج قدرت رساند، به‌طوری که مجلهٔ امریکایی تایم در شمارهٔ ۴ نوامبر ۱۹۷۴ خود تصویر او را روی جلدش چاپ کرد و او را «امپراتور نفت» نامید. اما در مقاله‌اش مطالبی نوشت که شاه را بشدت عصبانی کرد. از جمله اینکه چهل درصد ثروت کشور متعلق به‌تنها ده‌درصد جمعیت می‌باشد.[۴]

شاه در نتیجهٔ میانجیگری سادات و بومدین در کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک که در مارس ۱۹۷۵ (اسفند ۱۳۵۳) در الجزایر تشکیل شد با صدام حسین رقیب طبیعی‌اش در خلیج فارس آشتی کرد و قرارداد سودمندی در مورد اروندرود به‌نفع ایران با او امضا کرد. شاه بیش از نیمی از درآمد سالانهٔ نفت ایران را در برابر دریافت جنگ‌افزارهای گوناگون به‌امریکاییها می‌داد، نیم دیگر را نیز به‌دستور آنان به‌کشورهای دیگر و مؤسسات بین‌المللی بذل و بخشش می‌کرد، در امور خاورمیانه و حتی شاخ افریقا دخالت می‌کرد و حتی کارش به‌جایی رسیده بود که به‌کشورهای بزرگ جهان پند و اندرز می‌داد. در همین حال بود که ناگهان زمین زیرپایش شروع به‌لرزیدن کرد.

۴. مجلهٔ تایم، ۴ نوامبر ۱۹۷۴.

۲. دکترین نیکسون و بازگذاشتن دست شاه در خرید جنگ افزارهای گوناگون

در ۲۰ ژانویه ۱۹۶۹ (۳۰ دی ماه ۱۳۴۷) که ریچارد نیکسون دوست دیرینهٔ شاه در مسند ریاست جمهوری امریکا قرار گرفت، تحولات خاورمیانه و خاوردور زمینه را برای تغییرات کلی در سیاست خارجی امریکا فراهم ساخته بود. در انگلستان هارولد ویلسون نخست‌وزیر حکومت کارگری به‌دنبال بحران اقتصادی و کاهش ارزش لیرهٔ استرلینگ، برنامهٔ خروج نیروهای انگلیسی از مناطق واقع در شرق سوئز را اعلام کرده بود و امریکاییها گمان می‌کردند که این کار خلاء خطرناکی در خلیج فارس بوجود خواهد آورد که باید به‌وسیله امریکا یا متحدان نیرومندش پر شود.

بنابراین نیکسون در ۲۲ ژوئیه ۱۹۶۹ در راه سفرش به‌فیلیپین، در جزیرهٔ گوام در برابر سران نظامی و روزنامه‌نگاران امریکایی عقایدش را دربارهٔ اوضاع جهان و سیاست آیندهٔ ایالات متحد تشریح کرد که به «دکترین نیکسون» مشهور شد. او گفت:

> گمان می‌کنم وقت آن رسیده باشد که ایالات متحد در زمینهٔ مناسباتش با کشورهای آسیایی به‌دو نکته تکیه کند: اولاً ما به‌همهٔ تعهدات قراردادی خود احترام خواهیم گذاشت. ثانیاً تا جایی که مربوط به‌مسایل امنیت داخلی و مسایل دفاع نظامی باشد، صرفنظر از تهدید از جانب یک دولت بزرگ که مسلماً منجر به‌توسل به‌سلاح هسته‌ای خواهیم شد، دولت امریکا ملل آسیایی را تشویق می‌کند که مسایل امنیت داخلی و دفاعی را بین خودشان حل و فصل کنند و انتظار دارد خودشان مسؤولیت را برعهده بگیرند.[۵]

چند روز بعد دیوید پاکارد معاون وزارت دفاع امریکا دکترین نیکسون را چنین تشریح کرد:

> امیدواری بزرگ ما در جهت کاهش تعهدات و هزینه‌هایمان در خارج، در آن

۵. آندره فونتن، یک بستر و دو رؤیا، صفحهٔ ۱۷۴.

نهفته است که کشورهای دوست و متحد خود را به کوشش بیشتر برای دفاع از خود ترغیب کنیم. اما تحقق این آرزو مستلزم آن است که ما در صورت تقاضا وسایل و ابزاری را که برای حمل این بار سنگین ـ که ما بدان تشویقشان کرده‌ایم ـ لازم دارند، در اختیارشان قرار بدهیم یا به‌آنها بفروشیم.[۶]

«دکترین نیکسون» نوعی تشویق رژیمهای وابسته به‌امریکا از قبیل کره جنوبی و ویتنام جنوبی و فیلیپین و ایران برای مسلح شدن بیشتر بشمار می‌رفت. نیکسون و مشاور امنیت ملی‌اش هنری کیسینجر، هر دو به‌سنت قرن نوزدهم، فروش اسلحه را دنبالهٔ دیپلوماسی تلقی می‌کردند و در این راه از توسل به‌هیچ کاری ابا نداشتند. احساس حقارت مکرر امریکا در ویتنام و اقتصاد تضعیف شدهٔ امریکا در نتیجه این جنگ پایان‌ناپذیر، گرایشهای دیپلوماتیک کوتاه‌مدت و تردیدآمیزی ایجاد کرده بود و اسلحه در این قمار جهانی به‌ابزاری برای حل و فصل اختلافات یا تسکین احساسات مشتریان متحد تبدیل شده بود. نیکسون و کیسینجر این گرایشها را تشویق می‌کردند و اتخاذ سیاست «حل فوری مسایل» و «دیپلوماسی مسافرتی» کیسینجر نیز وسوسهٔ استفاده از این رشوه دیپلوماتیک، یعنی اسلحه را تشدید می‌کرد. کیسینجر بخوبی می‌دانست چه می‌کند. او می‌خواست اولاً کمک تسلیحاتی را تبدیل به‌فروش اسلحه بکند، بدین‌جهت دست شاه را برای خرید هر مقدار جنگ‌افزار که می‌خواست ـ به‌استثنای سلاحهای هسته‌ای ـ باز گذاشت. ثانیاً از طریق افزایش بهای نفت وجوه لازم را برای خرید جنگ‌افزار در اختیار شاه قرار داد تا بدین‌وسیله دلارهای نفتی را به‌امریکا برگرداند. ثالثاً تئوری «جنگ برای امریکا اما به‌دست دیگران» یعنی War by Proxy را به‌مرحلهٔ اجرا درآورد.

همزمان با اعلام دکترین نیکسون، شاه به‌منظور تطبیق دادن سیاست خود در خلیج فارس با آن اظهار داشت: «شوروی دیگر خطر اصلی و تهدید فوری برای کشورهای خاورمیانه بشمار نمی‌رود، بلکه خطر فوری نیروهای رادیکال و حکومتهای افراطی منطقه هستند که ایران با تقویت نیروی نظامی خود باید از پس آنها برآید». هرچه تاریخ خروج انگلیسیها از خلیج فارس نزدیک‌تر می‌شد، فعالیتهای شاه افزایش می‌یافت. انعقاد عهدنامهٔ دوستی بین شوروی و عراق و جنگ شورشیان

۶. آنتونی سمسون، بازار اسلحه، تهران ۱۳۵۷، صفحهٔ ۲۶۹.

ظفار که از جانب شوروی حمایت می‌شدند علیه سلطان عمان دلایل دیگری برای شتاب در هرچه مسلح‌تر شدن شاه بود. سفر پرزیدنت نیکسون به‌تهران در خرداد ۱۳۵۱ (مه ۱۹۷۲) که بلافاصله پس از دیدار و مذاکره با رهبران شوروی انجام گرفت، نقطهٔ عطفی در برنامهٔ تسلیحاتی ایران بشمار می‌رفت، زیرا تا آن زمان کمکهای نظامی امریکا عموماً به‌صورت کمک و وام بود که از آغاز آن در سال ۱۳۲۸ مجموعاً به ۱/۸ میلیارد دلار بالغ می‌شد. اما از این تاریخ وضع یکباره تغییر کرد و ظرف شش سال بعدی ایران در ازاء نفت، ۱۴/۴ میلیارد دلار جنگ‌افزار از امریکا خرید. در تمام این مدت در حدود یازده هزار نفر از پرسنل نظامی ایران در امریکا دورهٔ آموزشی گذرانده بودند که از این تاریخ تعدادشان چند برابر شد و ارتش ایران توانست پیشرفته‌ترین سلاحهای غیر هسته‌ای را بدست آورد.

سفر نیکسون به‌چین در فوریه ۱۹۷۲ (بهمن ۱۳۵۰) و به‌شوروی در مه ۱۹۷۲ (خرداد ۱۳۵۱)، با علاقهٔ زیاد در محافل دولتی ایران دنبال می‌شد. نزدیکی بی‌سابقه و روزافزون مسکو و واشینگتن می‌توانست برای ایران در مورد بسیاری از مسایل حیاتی حائز اهمیت باشد. آیا این نزدیکی ممکن بود به‌تقسیم جهان به‌مناطق نفوذ بین دو ابرقدرت بینجامد؟ هنوز خاطرهٔ تلخ تقسیم ایران به‌مناطق نفوذ در سال ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلستان زنده بود. تنش‌زدایی و همکاری بین دو ابرقدرت چه اثراتی می‌توانست بر روابط ایران و امریکا داشته باشد؟ آیا منجر به‌قطع فروش جنگ‌افزارهای امریکایی به‌ایران می‌شد یا برعکس، به‌افزایش آن کمک می‌کرد؟ و بالاخره روابط نزدیک امریکا و شوروی چه تأثیری در نقش ایران در خلیج فارس داشت؟ شاید این سؤالات موجب شده باشد که رئیس جمهوری امریکا بلافاصله پس از دیدار با سران شوروی به‌تهران آمد. یک ماه قبل از این سفر، در واشینگتن اعلام شده بود که رئیس جمهوری در راه بازگشت از سفر شوروی در تهران توقف خواهد کرد و این تنها توقف او خواهد بود. به‌نوشتهٔ روزنامهٔ نیویورک تایمز «تصمیم ریاست جمهوری در بازدید از ایران تأکیدی است بر علاقهٔ ایالات متحد به‌تحکیم مناسبات حسنه‌اش با این کشور ۳۰ میلیون نفری که به‌علت همسایگی با شوروی موقعیت استراتژیکی مهمی دارد و قدرت مهمی در منطقه بشمار می‌رود».[۷]

---

۷. نیویورک تایمز، ۷ آوریل ۱۹۷۲.

ریچارد نیکسون در روزهای ۹ و ۱۰ خرداد ۱۳۵۱ (۳۰ و ۳۱ مه ۱۹۷۲) به‌تهران آمد و به‌همهٔ سؤالات مربوط به‌ایران پاسخ داد. او ضمن اینکه شاه را مطمئن ساخت که هیچ توافقی به‌ضرر ایران بین دو ابرقدرت به‌عمل نیامده است، مفهوم سفرش به‌شوروی را چنین توضیح داد:

گمان می‌کنم برای ما مهم باشد که در نظر داشته باشیم که ضمن این دیدار سران هیچ کدام از دو دولت شرکت کننده در کنفرانس، قصد تقسیم جهان به‌مناطق نفوذ و ترتیب ادارهٔ مشترک جهان را نداشته‌اند. ما در مذاکراتمان با اتحاد شوروی یکی از واقعیتهای مهم حیات بین‌المللی را نادیده نگرفته‌ایم و آن این است که سیاست خود را بر پایهٔ اتحادها و دوستیهایی که در گذشته داشته‌ایم و درحال حاضر داریم و امیدواریم در آینده هم داشته باشیم بنا کنیم.[۸]

هدف از این اظهارات، آشکارا مطمئن ساختن ایران بود که تنش‌زدایی منجر به‌رها کردن ایران در برابر اتحاد شوروی نخواهد شد، گواینکه نیکسون از بردن نام شوروی خودداری کرد. و نیز رئیس جمهوری امریکا به‌نگرانیهای شاه دربارهٔ اثرات کنفرانس سران امریکا و شوروی بر کمک امریکا به‌تقویت بنیهٔ نظامی ایران برای نقشی که در خلیج فارس به‌عهدهٔ این کشور واگذار شده بود پاسخ داد. مسایل مزبور در اعلامیهٔ مشترکی که در ۱۰ خرداد ۱۳۵۱ در تهران منتشر شد قید شده بود. نیکسون یک بار دیگر تأکید کرد که «ایالات متحد کماقی‌السابق به‌همکاری با ایران در تقویت بنیهٔ دفاعی‌اش ادامه خواهد داد» و رهبران دو کشور توافق کردند که امنیت و ثبات خلیج فارس برای کشورهای ساحلی آن اهمیت حیاتی دارد و مسؤولیت حفظ آن فقط به‌عهدهٔ آنان می‌باشد.»[۹]

از نظر پرزیدنت نیکسون و مشاورانش، ترتیب امنیتی با شاه یک عامل مهم در ساختار ژئوپلتیکی جدید بود که در کنفرانسهای پکن و مسکو طرح‌ریزی شده بود. در حالی‌که ایالات متحد در باتلاق ویتنام فرورفته بود، افکار عمومی امریکا با

۸. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۳۷۰.
۹. همانجا.

هرگونه درگیری نظامی جدید در خارج از آن کشور بشدت مخالف بود، عقب‌نشینی انگلیسیها از مناطق استراتژیکی شرق سوئز خلاء بوجود آورده بود، و نفت خلیج فارس به‌عنوان یک عامل کلیدی در امنیت غرب شناخته می‌شد، منطق حکم می‌کرد که یک قدرت قوی منطقه‌ای نقش تأمین و حفظ امنیت راکه ایالات متحد به‌سادگی قادر نبود در آن هنگام ایفا کند، بپذیرد.

شاه در نطقی که در ضیافت شام به‌افتخار نیکسون ایراد کرد پس از اشاره به‌خدمات امریکاییان نجیبی مانند دکتر ساموئل جردن که سالیان دراز کالج امریکایی تهران را اداره می‌کرد، و مورگان شوستر که در موقعیت خطیری به‌کمک ایران شتافته بود، و همچنین مساعی ایالات متحد در لغو و ابطال قرارداد ۱۹۱۹، افزود: «ما هیچ‌گونه نابرابری را از هر ناحیه‌ای در روابطمان با کشورهای دیگر تحمل نخواهیم کرد و در هیچ شرایطی اجازه نخواهیم داد که به‌سرزمین و حقوقمان تجاوز بشود.»[۱۰] در همین حال سه بمب در تهران منفجر شد که حکایت از ناآرامیهای زیر پرده می‌کرد. رونالد زیگلر سخنگوی کاخ سفید این بمب‌گذاریها را به‌فعالیتهای تروریستی گروهکها نسبت داد و ادعا کرد هیچ دلیلی دردست نیست که هدف آنها رئیس جمهوری امریکا بوده باشد. اما به‌عقیدهٔ روزنامهٔ نیویورک تایمز، «این اقدام از جانب جنبش تروریستی شهری بوده که بشدت با سیاست خودکامگی شاه و دوستی او با اسرائیل و نیز سیاست وابستگی او به‌غرب مخالفند.»[۱۱]

نتیجهٔ سفر نیکسون به‌ایران بازگذاشتن دست شاه در خرید هرگونه جنگ‌افزار غیر هسته‌ای بود. هنوز دو ماه از این سفر نگذشته بود که ایران سلاحهایی به‌مبلغ ۲/۱ میلیارد دلار به‌امریکا سفارش داد. تا آن زمان این بزرگترین معامله‌ای بود که یک جا صورت گرفته بود و شامل ۱۷۵ فروند جت جنگنده، پانصد هلیکوپتر، و تعداد زیادی موشکهای هوا به‌زمین می‌شد. طبق جدولی که وزارت دفاع امریکا منتشر کرده است، مبلغ کل فروش جنگ‌افزارهای امریکایی به‌ایران در سالهای ۱۳۵۱ ـ ۱۳۵۶ (۱۹۷۲ ـ ۱۹۷۷) به‌شرح زیر بوده و بالغ بر ۱۴/۴ میلیارد دلار می‌شده است:

۱۰. همانجا، صفحهٔ ۳۷۱.

۱۱. نیویورک تایمز، اول ژوئن ۱۹۷۲.

سال	مبلغ (میلیون دلار)
۱۹۷۲	۵۱۹/۱
۱۹۷۳	۲۱۵۷/۴
۱۹۷۴	۴۳۷۳/۲
۱۹۷۵	۳۰۲۱
۱۹۷۶	۱۴۵۸/۷
۱۹۷۷	۴۲۱۳

و سفارش تا سال ۱۹۸۱ معادل ۱۲ میلیارد دلار.

همهٔ تجهیزات خریداری شده در این سالها در یک دورهٔ معین تحویل داده نشد بلکه قرار بود بخشی از آنها در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ به‌ایران برسد که در نتیجهٔ انقلاب و سقوط رژیم امریکاییها از تحویل آنها خودداری کردند. در نتیجهٔ سرازیر شدن این سیل جنگ‌افزار، در تعداد نفرات و قدرت آتش و نوع صف‌آرایی و آرایش جنگی واحدهای نظامی ایران نیز تغییرات بزرگی صورت گرفت. تعداد نفرات ارتش از ۱۶۱۰۰۰ نفر در ۱۳۴۹ به ۴۱۳۰۰۰ نفر در ۱۳۵۷ افزایش یافت که ۲۵۰۰۰۰ نفر آن در نیروی زمینی خدمت می‌کردند. اما افزایش جنگ‌افزارها شگفت‌انگیزتر از افزایش نفرات بود:

۱) در سال ۱۳۵۵ نیروی زمینی ایران در حدود ۳۰۰۰ تانک مدرن چیفتن و متوسط در اختیار داشت و گفته می‌شد قصد دارد با سفارش تانکهای اسکورپیون و شیر به‌انگلستان تعداد آنها را تا اوایل دههٔ ۱۹۸۰ به ۶۰۰۰ فروند برساند. همچنین بیش از ۹۰۰۰ موشک ضد تانک تاو دریافت کرد. ضمناً به‌بسط و توسعهٔ یک واحد عظیم هوانیروز و یک نیروی ضد شورش پرداخت که انتظار می‌رفت تا سال ۱۹۷۸ یک پرسنل ۱۴۰۰۰ نفری و بیش از ۸۹۰ هلیکوپتر مدرن در اختیار داشته باشد. تخمین زده می‌شد که در این تاریخ تعداد کل سربازان و میزان اسلحه و مهمات نیروی زمینی ایران به‌دو برابر نیروی زمینی انگلستان خواهد رسید.

۲) نیروی دریایی بزرگترین ناوگان هاورکرافت جهان را تأسیس کرد و علاوه بر سه ناوشکن ساخت انگلستان که در اختیار داشت، سه ناوشکن اسپروئنس ساخت امریکا سفارش داد که قرار بود در اقیانوس هند مستقر شوند. و نیز سه فروند

زیردریایی از نوع تنگ برای استفاده در اقیانوس هند سفارش داد چون شاه اعلام داشته بود «دیگر حریم امنیت ما خلیج فارس نیست بلکه اقیانوس هند است».

۳) بزرگترین خریدها به‌نیروی هوایی اختصاص داشت که هزینهٔ آنها تا پایان سال ۱۳۵۵ به ۱۱/۸ میلیارد دلار بالغ گردید. ایران ۲۹۰ فروند جت بمب‌افکن فانتوم اف ـ ۴، ۲۳ فروند جت اف ـ ۵، ۸۰ فروند جت اف ـ ۱۴ و ۱۴۰ فروند جت اف ـ ۱۶ سفارش داد که همهٔ آنها می‌بایست تا پایان سال ۱۳۵۷ تحویل داده شوند. در آن هنگام نیروی هوایی ایران از لحاظ تعداد هواپیماهای جدید به‌چهارمین قدرت هوایی جهان و از نظر تسلیحات و تجهیزات به‌سومین قدرت پیشرفتهٔ جهان تبدیل می‌شد.

افزایش خرید جنگ‌افزار با توسعهٔ زیربنایی عمدهٔ دیگری نیز همراه بود. نیروی هوایی ایران هفت پایگاه اصلی و سه پایگاه عملیاتی دیگر در سطح کشور احداث کرد. همچنین پنجاه پایگاه هوایی کوچکتر که بتوان موشکهای ضد هوایی را در آنها مستقر ساخت. نیروی دریایی نیز در سال ۱۳۵۵ شش پایگاه در کرانه‌های خلیج فارس داشت و طرح بسیار مهمی برای احداث یک پایگاه دریایی عظیم در چاه‌بهار در کرانهٔ اقیانوس هند دردست اجرا بود. قرار بود این محل پایگاه ناوشکنهای اسپروئنس و زیردریاییهای تنگ باشد.

همزمان با سرازیر شدن جنگ‌افزارهای امریکایی به‌ایران، تعداد پرسنل نظامی و فنی امریکا نیز افزایش یافت. تحقیقات مجلس سنای امریکا نشان داد که تعداد این افراد با احتساب خانواده‌هایشان در سال ۱۳۵۷ بین چهل تا پنجاه هزار نفر بوده است. بیشتر آنها پس از پایان جنگ ویتنام بیکار شده و مشاغل پرآب و نان پیشنهادی ایران را پذیرفته بودند، اما به‌هیچ‌وجه با جامعهٔ ایرانی که از آنان خوششان نمی‌آمد حشرونشر نداشتند و به‌طور مجزا زندگی می‌کردند.

خریدهای اسلحه شاه به‌ایالات متحد امریکا محدود نمی‌شد. در فاصلهٔ سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ از کشورهای دیگری نیز اسلحه خریداری شد: انگلستان ۱۰ میلیارد دلار، اسرائیل ۴ میلیارد دلار، شوروی بیش از ۱ میلیارد دلار، فرانسه کمتر از ۱ میلیارد دلار، و چکسلواکی، سویس، آلمان غربی و ایتالیا، هرکدام حدود نیم میلیارد دلار.

پیامد تقویت بنیهٔ نظامی ایران از نظر سیاست خارجی چند اقدام آشکار یا

پنهانی در کشورهای دیگر بود: کمک به‌کردهای عراقی علیه رژیم بعث، لشکرکشی به‌عمان برای سرکوب شورشیان ظفار، ارسال اسلحه به‌سومالی و اردن و مغرب و یمن شمالی به‌توصیهٔ امریکا. به‌همان نسبت که ارتش نیرومندتر می‌شد، وسوسهٔ شاه در دخالت در امور دیگران و ایفای نقش ژاندارم منطقه افزایش می‌یافت.

۳. افزایش بهای نفت در بازارهای جهانی

مشاهده کردیم که سازمان کشورهای صادر کنندهٔ نفت (اوپک) تا ده سال پس از تأسیس خود نتوانست اقدام مؤثری در برابر کمپانیهای نفت بنماید. دلیل این عدم موفقیت، بیشتر رقابت ایران و عربستان سعودی بود که هر دو می‌خواستند به‌هر قیمتی شده میزان تولید خود را افزایش دهند و مقام اول را در تولید نفت خاورمیانه داشته باشند. لذا با هرگونه سهمیه‌بندی و برنامه‌ریزی در صادرات نفت مخالفت می‌کردند. شاه با تکیه براین واقعیت که جمعیت ایران پنج برابر عربستان سعودی است ادعا می‌کرد حق دارد تولیداتش بیش از این کشور همسایه‌اش باشد. عربستان سعودی زیربار نمی‌رفت و برای پاسخگویی دست به‌انتشار یک آمار جعلی زد که جمعیت آن کشور را پانزده میلیون نفر نشان می‌داد.

بدین‌سان بهای هر بشکه نفت تا بهمن ۱۳۴۹ از ۱/۸۰ تا ۲/۱۸ دلار بیشتر نبود و کمپانیهای نفتی همچنان به‌غارت نفت خاورمیانه ادامه می‌دادند. کودتای سرهنگ قذافی در لیبی در اول سپتامبر ۱۹۶۹ (۱۰ شهریور ۱۳۴۸) تا حدودی به‌این وضع پایان داد چون او نخستین کسی بود که اصل پنجاه ــ پنجاه را زیرپا گذاشت و بهای هر بشکه نفت صادراتی خود را به ۳/۴۴ دلار افزایش داد. این اقدام سایر اعضای اوپک را تشویق کرد که به‌او تأسی کنند. در کنفرانس وزیران نفت اوپک که در بهمن ماه ۱۳۴۹ در تهران تشکیل شد، کشورهای صادر کننده نفت به‌اصرار شاه که نگران کسب درآمد بیشتر برای خرید اسلحه بود، تصمیم گرفتند بهای ثابت نفت خام خود را بشکه‌ای ۳۳ سنت افزایش بدهند، هزینه‌های فوق‌العادهٔ کمپانیهای نفتی را بابت افزایش بها حذف کنند و تا پنج سال آینده به‌جبران کاهش نرخ دلار، سالی ۵ سنت به‌بهای هر بشکه نفت بیفزایند.

باید خاطرنشان ساخت که وقتی پرزیدنت نیکسون شناور بودن بهای دلار را اعلام کرد، این کار او باعث کاهش ارزش دلار به‌میزان ۸/۴ درصد گردید. بدین‌سان درآمد سالانهٔ ایران بابت صادرات نفت که در آن هنگام ۹۵۰ میلیون دلار بود سالی ۳۰ درصد افزایش یافت و دست شاه در خریدهای نظامی بازتر شد.[۱۲]

در ۶ بهمن ۱۳۵۱ به‌مناسبت دهمین سالگرد «انقلاب سفید» شاه در یک اجتماع ۵ هزار نفری اعلام کرد که ایران قصد دارد قرارداد با کنسرسیوم را پایان بخشد و گفت:

وقتی ما قرارداد ۱۳۳۳ را امضا کردیم شاید بهترین معامله‌ای بود که در آن زمان می‌توانستیم بکنیم. اما شرکتهای عامل تعهد کرده بودند که به‌بهترین وجه از منافع ما دفاع خواهند کرد. اما دلایلی دردست داریم که چنین نکرده‌اند.[۱۳]

آنگاه پس از شمردن بعضی از شکایات ایران از کنسرسیوم بخصوص در امر تولید افزود:

اکنون ما دو راه در پیش داریم: یکی اینکه اجازه بدهیم کنسرسیوم تا پایان مدت قراردادش در سال ۱۳۵۸ به‌کار خود در ایران ادامه دهد و با تمدید سه دورهٔ پنج سالهٔ اضافی طبق مفاد قرارداد موافقت کنیم. این کار مشروط به‌این است که درآمد ایران از هر بشکه نفت کمتر از درآمد سایر کشورهای نفت‌خیز نباشد و ایران بتواند روزی هشت میلیون بشکه نفت صادر کند. اگر کنسرسیوم این شرط را قبول نکند بدان معنی است که در ۱۳۵۸ باید در صف طولانی مشتریان نفت ایران بایستد. راه دوم این است که قرارداد جدیدی با ایران ببندد و کلیهٔ مسؤولیتهایی را که در حال حاضر دردست ایران نیست به‌ما باز گرداند. در این صورت شرکتهای عملیاتی فعلی به‌صورت مشتریان درازمدت ما درخواهند آمد و ما نفت خود را در درجهٔ اول با بهای معقول و تخفیفی که معمولاً به‌مشتریان خوب داده می‌شود

۱۲. امیر اسدالله علم، **گفتگوهای من با شاه**، جلد ۱، صفحات ۳۰۲ ــ ۳۱۳.

۱۳. **کیهان انگلیسی**، ۳ فوریه ۱۹۷۳.

به‌آنها خواهیم فروخت.[۱۴]

روزنامهٔ نیویورک تایمز نوشت: «کشورهای غربی از تصمیم ایران دایر به‌عدم قرارداد ۱۹۵۴ ناراضی شده و دولتهای ایالات متحد و انگلستان طی یادداشتهایی به‌دولت ایران مراتب نارضایتی خود را از تصمیم ناگهانی آن دولت در بدست گرفتن کنترل کامل عملیات شرکتهای نفتی غرب در ۱۹۷۹ ابراز داشته و به‌جای این کار و ملی کردن نفت به‌سبک عراق، «مشارکت» را ترجیح داده و پیشنهاد کرده‌اند.»[۱۵]

لازم به‌توضیح است که اقدامات کشورهای لیبی، الجزایر و عراق در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ در جهت ملی کردن سهام شرکتهای نفتی، اعمال کنترل بر میزان تولید و صدور و افزایش بهای نفت، منافع کمپانیهای نفتی و کشورهای غربی را با تهدیدات جدی روبه‌رو ساخته بود. از این‌رو جهت مقابله با تأثیرات احتمالی این اقدامات در کشورهای منطقه خلیج فارس، انعقاد قراردادهای «مشارکت» در دستورکار شرکتهای نفتی قرار گرفت. شرکتهای نفتی با اجرای طرح «مشارکت» امیدوار بودند، اولاً سرمایه‌های خود را که به‌صورت تأسیسات نفتی در آینده به‌علت پایان یافتن نفت بی‌ارزش می‌شد با بهای هنگفتی بفروشند. ثانیاً با آزاد کردن سرمایه‌های خود به‌سرمایه‌گذاری در بخشهای دیگر انرژی که شدیداً مورد نیاز غرب بود بپردازند. ثالثاً برای جوابگویی به‌افزایش تقاضای مصرف غرب، درآمد کشورهای تولیدکننده نفت را در این سرمایه‌گذاری هنگفت به‌کار اندازند.

در نتیجهٔ مذاکراتی که بین کمپانیهای نفتی به‌نمایندگی آرامکو از یک‌سو و زکی‌یمانی به‌نمایندگی‌از کشورهای عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی و قطر از سوی دیگر صورت گرفت موافقتنامه‌ای در اکتبر ۱۹۷۲ به‌امضا رسید که براساس آن کشورهای مزبور با خرید سهام شرکتهای نفتی به‌مشارکت با آنها می‌پرداختند.

اما در این میان شاه که از حامیان قرارداد مشارکت بود و از موافقتنامهٔ کشورهای عربی با کمپانیها نیز حمایت کرده بود با اعلام اینکه نفت ایران پیش از این ملی شده و دیگر چیزی وجود ندارد که ایران در آن، مشارکت کند، مسیر دیگری را در پیش

---

۱۴. همانجا.

۱۵. نیویورک تایمز، ۳ ژانویه ۱۹۷۳.

گرفت. وی با انتقاد از عملکرد کنسرسیوم اعلام کرد که قرارداد کنسرسیوم را در انقضای مدت آن در ۱۳۵۸ تمدید نخواهد کرد.

سرانجام مذاکراتی که در ویلای اختصاصی شاه در سن‌موریتس سویس بین او و کمپانیهای نفتی صورت گرفت در ۲۶ فوریه ۱۹۷۳، قراردادی در ۲۳ ماده تنظیم شد که مدت اعتبار آن ۲۰ سال بود و از اول فروردین ۱۳۵۲ به‌اجرا درمی‌آمد. به‌رغم شعارهایی که در مورد مالکیت ایران بر نفت و تأسیسات آن داده شد، کنسرسیوم که نام خود را به «شرکت خدمات نفتی» تغییر داده بود، کماکان کنترل عملیات استخراج و بازار نفت و گاز را برای خود حفظ کرد. براساس ماده ۱۶ ظرفیت تولید تا اول سال ۱۹۷۷ می‌بایستی به ۸ میلیون بشکه در روز می‌رسید. ضمناً سرمایه‌گذاری لازم برای گسترش تولید بر دوش ایران گذاشته می‌شد. براساس محاسبات انجام شده در صورتی که تولید نفت ایران مطابق جدول پیوست قرارداد سن‌موریتس تا سال ۱۹۷۷ به‌هشت میلیون بشکه در روز می‌رسید، حدوداً همزمان با انقضای مدت قرارداد (۲۰ سال) نفتی بیش از میزان مصرف داخلی ایران، آن هم برای چند سال بیشتر باقی نمی‌ماند.

به‌دنبال امضای قرارداد سن‌موریتس، امیرعباس هویدا در مجلس اظهار داشت: «موافقتنامهٔ تاریخی سن‌موریتس قرارداد ۱۹۵۴ را باطل کرده و روابط بین ایران و شرکتهای نفتی را به‌صورت فروشنده و خریدار درآورده است. اکنون ما مشغول مذاکره برای قرارداد جدیدی براساس این تفاهم هستیم.»[۱۶] قرارداد مزبور در سوم خرداد ۱۳۵۲ امضا شد و رژیم شاه آن را به‌عنوان «حاکمیت مطلق خود بر صنایع نفت در حوزهٔ عملیات کنسرسیوم» جلوه داد و قانون مربوط به‌آن در ۹ مرداد ۱۳۵۲ به‌تصویب مجلسین رسید و به‌مرحلهٔ اجرا درآمد.

به‌دنبال تصویب قرارداد، ادارهٔ امور پالایشگاههای آبادان و ماهشهر و تأسیسات وابسته به‌آن به‌شرکت ملی ایران واگذار شد و کمپانیهای نفتی عضو کنسرسیوم به‌مدت بیست سال با داشتن حق اولویت و تخفیف در بهای خرید، خریدار نفت ایران شدند و قرار شد بهای نفت طبق موازین اوپک تعیین شود.

در این هنگام قرائن زیادی دردست بود که نشان می‌داد کشورهای عرب تولید

۱۶. کیهان انگلیسی، ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۳.

کنندهٔ نفت در صددند برای مجبور ساختن امریکا به‌تغییر سیاست خود در خاورمیانه و جنگ احتمالی خود با اسرائیل به‌سلاح تحریم نفت متوسل شوند. وقتی شاه در اول مرداد ۱۳۵۲ برای دیدار نیکسون به‌واشینگتن رفت، گفته می‌شد مهمترین موضوعی که بین آن‌دو مطرح خواهد شد مسئلهٔ نفت خواهد بود. اگرچه از مذاکرات سران دو کشور چیزی به‌خارج درز نکرد و شاه و نیکسون به‌اعلام این موضوع اکتفا کردند که «مجدداً نگرانی خود را دربارهٔ امنیت خلیج فارس ابراز کنند»،[۱۷] اما همهٔ ناظران سیاسی می‌دانستند که این موضوع از مسئله نفت غیرقابل تفکیک است. بعدها معلوم شد که شاه با نیکسون به‌توافق رسیده که سهمیهٔ فروش نفت ایران در بازارهای امریکا افزایش یابد. اگر بخاطر داشته باشیم، شاه در سفری که در سال ۱۳۴۸ به‌واشینگتن کرده بود همین تقاضا را از امریکاییان کرده بود که نپذیرفته بودند. اما در سال ۱۳۵۲ ایالات متحد آمادگی بیشتری برای قبول این تقاضا داشت چون می‌خواست در ازاء نفت به‌ایران اسلحه بفروشد.

به‌محض اینکه شاه از امریکا بازگشت، نیکسون علناً به‌کشورهای عرب که قصد ملی کردن نفت خود را داشتند ـ بخصوص لیبی ـ سرنوشت دکتر مصدق را در بیست سال قبل یادآوری کرد، که اگر به‌شرکتهای ملی شده غرامت نپردازند چه بر سرشان خواهد آمد و از اقدام شاه در امضای قرارداد مشارکت با کنسرسیوم تجلیل کرد.

سرانجام در ششم اکتبر ۱۹۷۳ (۱۴ مهر ۱۳۵۲) چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل که سناریوی آن از پیش تنظیم شده بود آغاز شد و نیروهای مصری از کانال سوئز گذشتند و خط دفاعی «بارلف» را تسخیر کردند. فردای آن روز سادات به‌شاه اطلاع داد که قصد ندارد بیش از بیست کیلومتر در صحرای سینا پیشروی کند، چون برد موشکهای روسی سام که دراختیار دارد از آن بیشتر نیست.[۱۸] سناریویی که

---

۱۷. نیویورک تایمز، ۲۴ ژوئیه ۱۹۷۳.

۱۸. در آن ایام نگارنده رایزن سیاسی سفارت در قاهره بود. هنگامی که در صبح روز ۷ اکتبر سادات دکتر خسروانی سفیر ایران را به‌حضور طلبید، وی به‌این جانب گفت حتماً خبر مهمی است و سادات پیغامی برای شاه دارد. حدس او درست بود و سفارت بلافاصله پیام فوق را به‌تهران مخابره کرد. همزمان، شاه نیز طی تلگرامی پیروزی ارتش مصر را در عبور از کانال سوئز تبریک‌گفت.از بعدازظهر آن‌روز سیل دیپلوماتهای خارجی به‌سوی‌نگارنده سرازیر شد که

کیسینجر برای جنگ رمضان تهیه کرده بود تنها یک پیروزی موضعی یعنی عبور از کانال سوئز و تصرف خط بارلف را پیش‌بینی می‌کرد تا خفت شکستهای گذشتهٔ اعراب زائل شود و بتوانند در شرایط مساوی با اسرائیلیها پشت میز مذاکره بنشینند.

شاه در مصاحبهٔ مطبوعاتی ۲۰ آذر ۱۳۵۲ که بلافاصله پس از خاتمهٔ جنگ بین اعراب و اسرائیل انجام گرفت بهای هر بشکه نفت را ۱۷/۴۰ دلار اعلام کرد ــ قیمتی که در حین جنگ به‌اسرائیل فروخته بود ــ که نسبت به‌بهای قبلی چهار برابر بود و رژیم شاه یک جنجال مطبوعاتی بزرگ برای مهم جلوه دادن این اقدام به‌راه انداخت. اما بعدها معلوم شد این کار در حقیقت از سوی انگلیس و امریکا به‌منظور بازگرداندن دلارهای نفتی به‌غرب اندیشیده و طراحی شده بود. و منظور اصلی آن چنین بوده است: ۱) منابع مالی لازم جهت خریدهای تسلیحاتی هنگفت دراختیار کشورهایی چون ایران و عربستان سعودی قرار بگیرد؛ ۲) برای عملیات اکتشاف و استخراج نفت در داخلهٔ امریکا جاذبهٔ کافی بوجود آید؛ ۳) سود فراوانی از ناحیهٔ شرکتهای بزرگ نفتی به‌امریکا سرازیر شود تا از این رهگذر اقتصاد بحران‌زدهٔ امریکا تا حدودی بهبود یابد؛ ۴) برای نفت دریای شمال انگلیس و نفت آلاسکا که گرانتر از نفت سایر کشورها بود بازار فروش یافته شود؛ ۵) یک ضربه جدی به‌رقبای ژاپنی و اروپایی امریکا که هردو شدیداً به‌واردات نفتی بستگی داشتند (ژاپن ۹۰ درصد و اروپا ۶۵ درصد) وارد شود؛ ۶) صدور کالاهای امریکایی و انگلیسی به‌کشورهای عضو اوپک از طریق بالا بردن قدرت خرید آنان تشویق شود.

اگرچه افزایش بهای نفت هیچ دلیلی جز خواست ایالات متحد و انگلستان نداشت ولی واشینگتن در برابر افکار عمومی کشورهای مصرف کننده نفت همواره می‌کوشید خودش را نیز قربانی افزایش بهای نفت جلوه دهد و این درحالی بود که امریکا ضمن معرفی اوپک به‌عنوان مقصر اصلی، خودش را در پس این سازمان پنهان نگاه می‌داشت. بدین‌سان شاه و نیکسون با بندوبستهای پشت پرده خود ترتیب مبادلهٔ کلان اسلحه در ازاء نفت را دادند.

در اول ژانویه ۱۹۷۴ (۱۱ دی ۱۳۵۲) اعضای اوپک در تهران گرد آمدند تا بهای

همگی علت ملاقات خسروانی را که تنها سفیر خارجی بود که در آن ساعات بحرانی با سادات ملاقات کرده بود، می‌پرسیدند و من ناچار بودم به معاذیر گوناگون آنها را از سر باز کنم.

رسمی هر بشکه نفت را تعیین کنند. شاه که تعهدات سنگینی در برابر امریکا کرده بود و نیاز مبرمی به پول نفت داشت، در اینجا یک فرصت طلایی یافت تا مسایل حال و آینده‌اش را یک‌جا حل کند. لذا پیشنهاد کرد بهای هر بشکه نفت در حداکثر قیمتی که در نیمهٔ دسامبر ۱۹۷۳ داشته است ثابت بماند. این پیشنهاد تصویب شد و بدین‌سان درآمد نفت ایران که در بهمن ۱۳۴۹ هنگام تشکیل کنفرانس اوپک در تهران ۹۵۰ میلیون دلار بود و تا ۱۳۵۲ سالی ۳۰ درصد افزایش یافته بود یکباره به ۴/۸ میلیارد دلار افزایش یافت؛ در ۱۳۵۳ به ۱۸/۵ میلیارد دلار؛ در ۱۳۵۴ به ۱۸/۹ میلیارد دلار؛ در ۱۳۵۵ به ۲۰/۵ میلیارد دلار و در ۱۳۵۶ به ۲۰/۷ میلیارد دلار بالغ گردید.

بلافاصله پس از افزایش بهای نفت، شاه که دچار سرگیجه قدرت شده بود بدون توجه به‌توانائیهای ایران، حجم برنامه پنج سالهٔ عمرانی پنجم (۱۳۵۲ ــ ۱۳۵۷) را از ۳۶/۸۴ میلیارد به ۶۹/۵۹ میلیارد دلار افزایش داد که حدود چهل درصد آن نصیب ارتش و خرید جنگ‌افزار می‌شد.

۴. گسترش بیشتر روابط اقتصادی، فنی و بازرگانی با شوروی

به‌محض اینکه دولت اتحاد جماهیر شوروی همکاری با ایران را در احداث صنایع سنگین شروع کرد، روابط اقتصادی و فنی و بازرگانی بین دو کشور به‌سرعت رو به‌گسترش نهاد. در ۱۰ مهر ۱۳۵۱ (۲ اکتبر ۱۹۷۲) ایران و شوروی یک قرارداد بازرگانی و همکاری فنی جدید امضا کردند. به‌رغم سایه‌ای که انعقاد عهدنامهٔ دوستی اتحاد شوروی و عراق بر مناسبات دو کشور افکنده بود، روشن بود که مسکو نمی‌خواهد دوستی با ایران را فدای اتحادش با عراق بسازد. در این قرارداد، که ضمن سومین سفر شاه به‌مسکو امضا شد، دو نوآوری وجود داشت: اولاً دولتین متعهد شدند علاوه بر همکاری دوجانبه به‌پیشرفت همکاریهای منطقه‌ای در زمینه‌های اقتصادی و بازرگانی و حمل و نقل ترانزیتی کمک کنند. درثانی طرفین اعلام داشتند که تعهدات قراردادی سابق آنان با کشورهای ثالث نباید در حال و آینده

با مقررات این قرارداد مباینت داشته باشد. مدت قرارداد پانزده سال و با موافقت طرفین قابل تمدید بود. در اعلامیهٔ مشترکی که در اول آبان ۱۳۵۱ منتشر گردید گفته می‌شد که مبادلات بازرگانی بین دو کشور طی پنج سال گذشته ۴۰۰ درصد افزایش یافته است و دولتین موافقت کرده‌اند که ظرفیت کارخانهٔ ذوب‌آهن اصفهان را به‌چهار میلیون تن در سال افزایش بدهند. ضمناً اعلامیهٔ مزبور برنامهٔ مبادلات فرهنگی برای سالهای ۱۳۵۱ ـ ۱۳۵۵ را اعلام می‌کرد که موافقتنامه‌های مربوط به‌آن در همان حال امضا شد، اما همان‌طور که قبلاً گفتیم مبادلهٔ استاد و دانشجو هرگز اهمیت روابط اقتصادی بین دو کشور را نیافت و واقعاً به‌مرحلهٔ اجرا درنیامد.

در اسفند ماه ۱۳۵۱ که قرار بود مجتمع ذوب‌آهن اصفهان افتتاح شود، شاه انتظار داشت که پرزیدنت پادگورنی که هنگام افتتاح لولهٔ سرتاسری گاز حضور یافته بود، در این مراسم نیز حضور یابد اما به‌جای او آلکسی کاسیگین نخست‌وزیر شوروی به ایران آمد. او ضمن ملاقات با شاه سعی کرد ایران را به‌دوستی و حسن‌نیت دولت متبوعش متقاعد سازد و در نطقش چند بار به «ادامهٔ همکاری ایران و شوروی» اشاره کرد. اما هیچ‌یک از این کارها نمی‌توانست تلخی ناشی از انعقاد عهدنامهٔ دوستی و اتحاد بین شوروی و عراق را زائل کند. شاه در مصاحبه‌ای با آرنو دو بورشگراو سردبیر سیاسی مجلهٔ نیوزویک عهدنامهٔ مزبور را «زنگ خطری برای ایران دانست که کوشش او را در به‌دست آوردن جنگ‌افزارهای بیشتر توجیه می‌کند.» و افزود: «اگر مسکو تنش‌زدایی واقعی با اروپا را در سرلوحهٔ سیاستش قرار داده است باید در خاورمیانه هم همین بازی را بکند. تنش‌زدایی تقسیم‌بردار نیست و امنیت اروپا بدون ثبات و امنیت خلیج فارس جداً مسخره است.»[۱۹]

همهٔ این ملاحظات مانع نگردید که مسکو و تهران در ۹ آذر ۱۳۵۵ یک موافقتنامهٔ بیست ساله دربارهٔ ارسال گاز طبیعی به‌آلمان و فرانسه از راه شوروی و لوله‌هایی که با همکاری دو کشور تولید می‌شد امضا کنند. در این سالها حجم مبادلات بین دو کشور به‌یک میلیارد دلار بالغ می‌شد که چهار برابر اوایل دههٔ ۱۳۴۰ بود. در جهان سوم، ایران نخستین مشتری کالاهای شوروی بخصوص ماشین‌آلات و تجهیزات شده بود و درصدد مذاکره دربارهٔ ساختمان دومین لولهٔ گاز و بندری در

۱۹. مجلهٔ نیوزویک، ۲۱ مه ۱۹۷۳.

ساحل دریای خزر و دو مرکز هیدروالکتریکی جدید و یک مجتمع آلومینیوم و توسعهٔ شبکهٔ جاده‌ها و راه‌آهنهای کشور و چندین طرح دیگر بود. اگر مناسبات ایران با کشورهای عضو کومکون را به‌فعالیتهای شوروی بیفزاییم تصویر متناقضی به‌دست می‌آید: همکاری اقتصادی و نظامی رو به‌گسترش بریک زمینهٔ سیاسی مخالف و متضاد.

این مناسبات را که بشدت تحت کنترل و مراقبت قرار داشت دو بحران مشخص می‌ساخت: اولاً پشتیبانی شوروی از عراق که عهدنامهٔ دوستی ۱۳۵۱ آن را مبدل به‌اتحاد بین دو کشور کرده بود. ایران و عراق بر سر سیادت بر خلیج فارس همیشه با هم کشمکش داشتند و در این هنگام رقابتشان بر سر مسئلهٔ کردها شدت یافته بود زیرا شاه از تمایلات استقلال‌طلبانهٔ کردهای عراقی حمایت می‌کرد و با همدستی سیا به‌آنان اسلحه و مهمات امریکایی می‌رساند و عراق می‌کوشید آنان را سرکوب نماید. شوروی بین دو کشور مردد مانده بود بخصوص که کردها از دیرباز مشتری روسها محسوب می‌شدند و رهبرشان ملا مصطفی بارزانی سالها در شوروی اقامت داشت. بنابراین یا مسکو می‌بایست بگذارد عراقیها با سلاحهای ساخت شوروی کردها را سرکوب نمایند و در نتیجه رژیم ایران را دچار خشم سازد یا جلو احساسات ضد کردی عراقیها را بگیرد و بدین‌سان خودش را در وضع متحدی نامطمئن در کنار ایرانیان و امریکاییها قرار بدهد. دو راهی دشواری بود که شوروی کوشید با آرام ساختن طرفین از آن نجات یابد. اما این سیاست موجب نگرانی ایران گردید که می‌خواست از همکاری اقتصادی گسترده با مسکو این تضمین را به‌دست آورد که شوروی رقیب عراقی‌اش را بیش از اندازه مسلح نخواهد کرد.

شاه می‌خواست همکاری اقتصادی با شوروی ضامن پشتیبانی از سیاست اعمال نفوذش در منطقه باشد و در نتیجه شوروی روابطش را با بغداد تعدیل کند. از سوی دیگر شوروی ادعاهای قدرت نظامی شاه را گزاف می‌دانست و عقیده داشت در وضعی که ایران دارد، هیچ چیز مسلح شدن بی‌اندازه‌اش را توجیه نمی‌کند. مسکو ایالات متحد امریکا را متهم می‌کرد که می‌خواهد از مسلح شدن ایران استفاده کند و قوای مسلح این کشور را به‌صورت نیروی مزدور خودش درآورد. آشتی شاه و صدام حسین در مارس ۱۹۷۵ شورویها را از این وضع دشوار نجات داد.

این‌گونه مسایل آسمان روابط سیاسی ایران و شوروی را در سالهای اوایل دههٔ

۱۳۵۰ تیره می‌کرد بی‌آنکه به‌گسترش روابط اقتصادی دو کشور لطمه وارد سازد. در واقع تنها بحرانی علنی و حاد بین مسکو و تهران در مورد بهای گاز طبیعی صادراتی ایران به‌شوروی از لولهٔ «آیگات ۱» بروز کرد. همین که ساختمان لولهٔ مزبور به‌پایان رسید و شروع به‌کار کرد، شوروی دریافت که معاملهٔ سودمندی کرده است. گاز ایران که در ازاء مطالباتش دریافت می‌کرد مصرف جمهوریهای آسیایی آن کشور را تأمین می‌کرد و مازاد آن را به‌بهای ارزهای قوی به‌کشورهای اروپای غربی می‌فروخت تا از محل آن تکنولوژی پیشرفته از آنان خریداری کند. همچنین می‌توانست گاز به‌بهای نازل را به‌متحدانش در اروپای شرقی بدهد. اختلاف در تابستان ۱۳۵۲ شروع شد که ایران فهمید بهای گازی که به‌شوروی می‌دهد بسیار ارزانتر از بهای گاز در بازارهای جهانی است و شوروی همین گاز را به‌چهار برابر بها به‌مشتریانش می‌فروشد. اختلاف به‌قدری زیاد بود که مسکو پذیرفت بهای گاز را ۳۵ درصد افزایش بدهد که هنوز از چهارصد درصد افزایشی که خود در قیمت فروش گاز به‌دیگران می‌داد فاصلهٔ زیادی داشت.[۲۰]

بیش از یک سال دو دولت بیشتر دربارهٔ اصول با هم اختلاف داشتند تا بهای گاز. ایران مسکو را متهم می‌کرد که سود هنگفتی به‌ضرر خزانهٔ این کشور به‌جیب می‌زند و مسکو پاسخ می‌داد که راحت‌ترین راه‌حل تجدیدنظر عمومی در قیمتها است که در نتیجه بهای ماشین‌آلات و تجهیزات صادره به‌ایران نیز افزایش می‌یافت و طرحهای مشترک را با شکست روبه‌رو می‌ساخت.

سرانجام شوروی تمکین کرد و با این کار اهمیتی را که برای روابطش با تهران قایل بود نشان داد. با توجه دقیق به‌تحلیلی که دربارهٔ «انقلاب سفید» در شوروی می‌شد در می‌یابیم که مفسران مسکو دربارهٔ اصلاحات شاه خوشبین بودند و سیاست او را مترقی می‌دانستند و پیش‌بینی می‌کردند که قبل از پایان قرن، ایران از لحاظ پیشرفت، به‌گروه کشورهای درجهٔ دوم مانند کشورهای کوچک اروپای غربی خواهد پیوست. مفسران مزبور نقاط ضعف برنامه‌های شاه را متوجه ایالات متحد امریکا می‌دانستند که با تشویق ایران به‌مسلح شدن بیش از اندازه کشور را از وسایل ضروری برای پیشرفت محروم ساخته و در نتیجه مدت تغییر شکل آن را بی‌جهت

---

۲۰. هلن‌کارر دانکوس، نه صلح نه جنگ، صفحهٔ ۲۴۰.

طولانی کرده است. در عوض عقیده داشتند که همکاری ایران و شوروی که یکپارچه در راستای پیشرفت اقتصادی ایران هدایت شده بهترین تضمین پیروزی «انقلاب سفید» است. بدین‌سان شورویها خود را ضامن و مسؤول مشترک تلاشهای مدرنیزه کردن ایران قلمداد می‌کردند که اگر به‌موفقیت می‌انجامید درست برخلاف نحوهٔ کمکهای شوروی به‌کشورهای دیگر بود که معمولاً براساس کمک نظامی و به‌ضرر پیشرفتهای صرفاً اقتصادی قرار دارد.

شگفت‌انگیزتر سکوتی است که شورویها دربارهٔ نظام سیاسی ایران و دشواریهایش رعایت می‌کردند. در همان حال که شوروی چنین فعالانه به‌همکاری با رژیم شاه می‌پرداخت، مخالفت با رژیم در داخل و خارج از کشور گسترش می‌یافت. در خارج هزاران دانشجوی ایرانی با تکنیک مبارزهٔ زیرزمینی و چریکی آشنا می‌شدند و در داخل نیز نارضایتی عمومی روز به‌روز افزایش می‌یافت. مخالفت رهبران مذهبی که مدتی در اثر سیاست سرکوبگرانهٔ شاه ساکت شده بود از سال ۱۳۵۴ بیدار شد، یعنی از وقتی که صلح بین ایران و عراق به‌زائران ایرانی اجازه داد که به‌اماکن مقدسهٔ عراق بروند و در بازگشت پیامها و نوارهای آیت‌الله خمینی را با خود بیاورند.

در این سالها با آنکه شوروی آنقدر به‌روابط با ایران علاقه‌مند بود و تحلیلگرانش از نزدیک تجربهٔ پیشرفت را دنبال می‌کردند و کارشناسان بی‌شمارش از نزدیک شاهد اوضاع ایران بودند، نتوانست تحولات درونی و عمق نارضایتیها را پیش‌بینی و درک کند. روزنامه‌های شوروی به‌جای آنکه این نارضایتیها را در تجزیه و تحلیلهایشان منظور کنند و حتی در گزارش رویدادها بیاورند، تا تابستان ۱۳۵۷ همچنان سکوت را حفظ کردند و تنها تفسیرهایی که قبل از این تاریخ دربارهٔ وقایع ایران در مطبوعات شوروی به‌عمل می‌آمد بیشتر موافق شاه بود.

در این که شورویها نسبت به‌سرنوشت کمونیستها در ایران بی‌علاقه بودند هیچ چیز غیر عادی وجود نداشت زیرا از بیست سال پیش از این تاریخ سیاست شوروی در جهان سوم برمبنای روابط با دولتها قرار داشته است و کمونیستهای محلی که تقریباً در همهٔ این کشورها ضعیف هستند، بهای این نزدیکی را پرداخته‌اند. اما در مورد ایران پس از وقایع سال ۱۳۳۲ دیگر شورویها از حزب توده پشتیبانی نکردند و سران حزب مزبور برای روز مبادا در آلمان شرقی و بلغارستان و عراق (در زمان

عبدالکریم قاسم) نگهداری می‌شدند که پس از انقلاب به‌ایران برگشتند و یک بار دیگر بساطشان را تا مدتی پهن کردند و به‌ریاکاری، تفرقه‌افکنی و بدتر از هر چیز جاسوسی به‌نفع بیگانگان پرداختند.[۲۱]

۵. روابط با کشورهای اروپای شرقی

از میان کشورهای اروپای شرقی، ایران گسترده‌ترین روابط اقتصادی را در سالهای قبل از انقلاب با رومانی داشت. در این سالها شاه چند بار رسماً از رومانی دیدار کرد و پرزیدنت نیکلایی چائوشسکو صدر شورای دولتی رومانی به‌ایران آمد. در فاصلهٔ سالهای ۱۹۶۶ ـ ۱۹۷۲ یک رشته قرارداد در مورد همکاری اقتصادی و فنی بین دو کشور منعقد شد: قرارداد اوت ۱۹۶۶ دربارهٔ تحویل تعدادی تراکتور از سوی رومانی به‌ایران و ایجاد کارخانهٔ مونتاژ تراکتور در تبریز، قرارداد ۱۹۶۹ دربارهٔ احداث کارخانهٔ چوب‌بری و نجاری در کرانهٔ دریای خزر، و قرارداد ۱۹۷۱ دربارهٔ کمک فنی رومانی به‌منظور استخراج معادن و امور کشاورزی و جنگلبانی. در سال ۱۹۷۲ طرفین موافقت کردند که ایران با کمک رومانی یک مجتمع کشت و صنعت احداث کند و حتی به‌ایجاد پالایشگاه نفت و مجتمع پتروشیمی و کارخانهٔ واگن‌سازی در اراک اقدام نماید. ایران در سال ۱۹۷۲ مبلغ دو میلیون و نیم تن نفت به‌رومانی تحویل داد و قرار شد در سالهای بعد نیز بهای کالاها و خدمات دریافتی را با نفت بپردازد.

چکسلواکی نیز در سال ۱۹۶۶ چند قرارداد اقتصادی با ایران منعقد کرد: در سال ۱۹۶۶ دولت ایران ساختمان کارخانهٔ ماشین‌سازی تبریز را با کمک چکسلواکی آغاز کرد. در ماه مهٔ ۱۹۶۸ دولت چکسلواکی اعتباری به‌مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار به‌منظور خرید ابزارهای ماشین‌سازی به‌ایران واگذار کرد و قرار شد در عوض آن نفت و پارچه و کالاهای دیگر ایرانی به‌آن دولت داده شود.

روابط ایران با بلغارستان و مجارستان و لهستان و یوگسلاوی نیز گسترش یافت

---

۲۱. همانجا، صفحهٔ ۲۴۳.

و میان رهبران دولتی این کشورها و ایران دیدوبازدیدهای متقابلی انجام گرفت. در سالهای ۱۹۶۴ ـ ۱۹۶۲ نمایندگیهای دیپلوماتیک کشورهای بلغارستان و مجارستان و لهستان در ایران و بالعکس به‌سطح سفارت ارتقاء یافت. ایران با این کشورها قراردادهایی در زمینهٔ همکاریهای اقتصادی و فنی منعقد کرد و دولتهای اروپای شرقی اعتبارهایی با شرایط تخفیف کامل به‌ایران واگذار کردند و قرار شد به‌عوض آنها نفت و کالاهای دیگر ساخت ایران دریافت دارند.

بلغارستان در زمینهٔ استخراج معادن و ساخت سدهای کوچک و عمران کشاورزی و حتی اجرای چند طرح صنعتی با ایران به‌همکاری پرداخت. با همکاری مجارستان ایجاد کارخانهٔ قند در خرمشهر و اجرای چند طرح دیگر به‌مرحلهٔ اجرا درآمد. اعتبارهایی از سوی لهستان به‌ایران واگذار شد که به‌مصرف احداث کارخانهٔ قند و خرید کشتیهای بازرگانی از لهستان رسید. در زمینهٔ صنایع بافندگی نیز ایران از کمک فنی لهستان بهره می‌برد.

یوگسلاوی نیز اعتبارهایی برای پیشرفت امور کشاورزی و دامداری و جنگلبانی و آبیاری به‌ایران داد. در سال ۱۹۶۸ قراردادی بین ایران و یوگسلاوی منعقد گردید که آن دولت در اجرای طرح کشاورزی صنعتی در زمینی به‌مساحت ۱۰ هزار هکتار با بهره‌برداری از آبیاری سد دز خوزستان با ایران همکاری می‌کرد. برای این منظور یک شرکت مختلط ایران و یوگسلاوی تشکیل گردید که ۵۱ درصد سهام آن به‌ایران و ۴۹ درصد به‌یوگسلاوی تعلق داشت. در سال ۱۹۷۲ ایران و یوگسلاوی موافقت کردند که همکاری خود را در زمینهٔ بهره‌برداری از معادن و ساختن اسکله در یکی از بنادر ایران، و امور کشاورزی و آموزش حرفه‌ای و غیره گسترش دهند.

در دسامبر ۱۹۷۲ (آذر ماه ۱۳۵۱) اعلامیهٔ مشترک دولتین ایران و جمهوری دمکراتیک آلمان دربارهٔ برقراری مناسبات سیاسی بین دو کشور انتشار یافت و سال بعد دو کشور اقدام به‌تأسیس سفارت در تهران و برلین شرقی و مبادلهٔ سفیر نمودند.



به‌طور کلی روابط ایران با کشورهای اروپای شرقی تابع مناسبات ایران و شوروی بود که در سالهای دههٔ ۱۹۷۰ در زمینهٔ همکاری اقتصادی و فنی و بازرگانی

در اوج خود بسر می‌برد. اما در زمینهٔ امور سیاسی و عقیدتی کوچکترین تفاهم و همفکری بین ایران و کشورهای مزبور وجود نداشت و رهبران حزب توده در برلین شرقی و پراگ و صوفیه به‌فعالیت اشتغال داشتند و رادیو پیک ایران از اروپای شرقی به‌پخش برنامه‌های ضد رژیم ادامه می‌داد.

٦. روابط با آلمان و ایتالیا و ژاپن

تقدیر چنین بود که این سه کشور شکست خورده در جنگ جهانی دوم، بزودی سربلند کنند و مقام شامخی در جهان صنعت و تجارت و همچنین در مناسبات بازرگانی و صنعتی با ایران احراز کنند. که اینک به‌بررسی روابط با هریک از این سه کشور می‌پردازیم:

الف: آلمان

پس از تشکیل جمهوری فدرال آلمان در سال ۱۹۴۹، کالاهای آلمان غربی یک بار دیگر به‌سوی بازارهای ایران سرازیر شد. آلمان فدرال توانست در سال ۱۹۵۴ در زمرهٔ معامله‌گران تراز اول با ایران درآید و در ۱۹۵۷ مقام نخست را حائز گردد. شرکتهای آلمانی کوشش داشتند هرچه بیشتر به‌بازارهای ایران رخنه کنند و بدین‌منظور اعتبارات درازمدت در اختیار بازرگانان ایرانی می‌گذاشتند. در سال ۱۹۵۵ قرارداد همکاری اقتصادی و فنی بین ایران و آلمان امضا شد. در فوریهٔ ۱۹۶۱ نیز نمایندگان اقتصادی آلمان قراردادی با مقامات ایرانی در تهران امضا کردند که به‌موجب آن سرمایه‌گذاریهای خصوصی آلمان در ایران تضمین می‌شد.

به‌دنبال سفر دکتر کونراد آدنائر صدراعظم فدرال آلمان به‌ایران در فروردین ۱۳۳۶، لودویگ ارهارد وزیر اقتصاد آن کشور در شهریور ۱۳۳۹ برای گشایش نمایشگاه صنعتی آلمان به‌تهران آمد. وی در نطقی که هنگام افتتاح نمایشگاه ایراد کرد، اظهار داشت: «حیف است که آسمان فیروزه‌ای ایران با دود کارخانه‌ها تیره شود. بهتر است ایران به‌بهبود محصولات کشاورزی‌اش بپردازد». در بهار ۱۳۴۳ نیز که قرار بود بارتولد بایتس مدیرکل کارخانه‌های کروپ برای امضای قرارداد احداث

ذوب‌آهن به‌ایران سفر کند، در آخرین لحظه به‌علت نامعلومی انصراف خود را از آمدن به‌تهران اعلام داشت.[۲۲]

در خرداد ۱۳۴۶ شاه به‌دعوت دکتر هاینریش لوبکه رئیس جمهور فدرال آلمان به‌آن کشور سفر رسمی کرد. دانشجویان ایرانی در هریک از شهرهای آلمان که شاه و همراهانش قدم می‌گذاشتند تظاهرات شدیدی برپا می‌کردند و به‌دستور شاه ساواک یک هواپیمای پر از چماقداران خود را از تهران به‌آلمان فرستاد تا با دانشجویان مخالف مقابله کنند. این کار چنان افکار عمومی آلمان را برانگیخت که موجب شد دانشجویان آلمانی نیز در تظاهرات ضد شاه شرکت کنند. شبی که شاه در اپرای برلین غربی حضور یافته بود، تظاهرات مخالفان منجر به کشته شدن یک دانشجوی آلمانی بدست پلیس گردید. شاه ناچار شد سفرش را نیمه تمام بگذارد و روز بعد خاک آلمان را ترک کند. این جریان موجب بروز سردی در روابط دو کشور گردید.

استنکاف دکتر گوستاو هاینه‌مان رئیس جمهور سوسیال دموکرات آلمان از شرکت در جشنهای تخت‌جمشید ۱۳۵۰ این سردی روابط را افزایش داد. هنگامی که دکتر لقمان ادهم سفیر ایران دعوت‌نامه را به هاینه‌مان تسلیم کرد، او نه تنها دعوت را نپذیرفت بلکه با لحنی عتاب‌آلود گفت: «چگونه می‌توانم دعوت کشوری را بپذیرم که آزادی افکار و مطبوعات در آن از میان رفته و مردم را به‌خاطر عقاید سیاسی‌شان به‌زندان می‌افکنند؟ من رئیس کمیسیون حقوق بشر هستم و به‌کشور شما هم بدین‌منظور سفر کرده‌ام. متأسفانه از پذیرش این دعوت معذورم».[۲۳]

با این وصف آلمان فدرال تا سال ۱۹۷۴ مقام اول را در زمینهٔ واردات کالا به‌ایران داشت و تنها از سال ۱۹۷۵ بود که ایالات متحد امریکا جای این کشور را گرفت. آلمان فدرال به‌ایران کمکهای فنی و اقتصادی می‌داد و برای اجرای یک رشته طرحهای صنعتی مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار وام در اختیار ایران گذاشت. تعداد زیادی از کارگران ایرانی در آلمان فدرال آموزش حرفه‌ای می‌دیدند که رقم آنان در سالهای دهه

---

۲۲. نگارنده در آن هنگام در سفارت ایران در کلن انجام وظیفه می‌کرد و از نزدیک شاهد تلاشهای سفیر، دکتر علیقلی اردلان برای روانه کردن بایتس به‌ایران و تدوین طرح مقدماتی قرارداد ذوب‌آهن بود. اما مدیرکل کروپ درست در همان روزی که قرار بود عازم ایران شود، ظاهراً در اثر فشار دولت آلمان، سفرش را لغو کرد.

۲۳. مجلهٔ آینده، سال ۱۴، شماره ۸ ـ ۶، شهریور ـ آبان ۱۳۶۷، صفحهٔ ۳۰۷.

۷۰ به‌بیش از سه هزار نفر بالغ می‌شد. در ایران نیز آلمان فدرال برای آموزش کارگران اقدام به‌تأسیس مدارس حرفه‌ای کرده و به‌احداث دو نیروگاه اتمی در بوشهر همت گماشته بود که به‌هنگام انقلاب ۱۳۵۷ تقریباً نود و پنج درصد کارهای ساختمانی یکی و هفتاد درصد از دیگری انجام شده بود. ضمناً در مورد احداث چهار نیروگاه اتمی دیگر با آلمان فدرال توافقنامه امضا شده و محل یکی از آنها در اصفهان در نزدیکی مرداب گاوخونی تعیین شده بود.

ب: ایتالیا

در زمستان ۱۳۳۰ که دولت دکتر مصدق از لحاظ مالی در مضیقهٔ شدید بود و نیاز مبرم به‌فروش نفت داشت، شرکت نفت ایتالیایی اپیم حاضر شد ۴۰۰ هزار تن نفت در سال ۱۹۵۲ و سالی دو میلیون تن از ۱۹۵۳ به‌بهای تنی ۸ دلار و به‌صورت پایاپای با قند و شکر و تراورس خریداری کند. قرارداد مربوطه سرانجام در خرداد ۱۳۳۱ امضا شد و نخستین محمولهٔ نفت ایران به‌تعداد ۶۰۰ تن با کشتی رزماری به‌مقصد ایتالیا روانه گردید. اما رزماری پس از سه هفته دریانوردی وقتی وارد دریای عمان شد هواپیماهای جنگنده انگلیسی آن را مجبور به‌تغییر مسیر و رفتن به‌مستعمره انگلیسی عدن کردند و کشتی به‌تقاضای شرکت نفت ایران و انگلیس توقیف شد و دادگاه عدن به‌نفع شرکت سابق رأی داد.

به‌دنبال این حادثه سه نفتکش دیگر ایتالیایی به‌آبادان آمدند و مجموعاً در حدود ۵۰ هزار تن نفت حمل کردند. شرکت سابق نفت دادخواستی علیه ایران به‌دادگاه ونیز تسلیم کرد ولی دادگاه ونیز در اسفند ۱۳۳۱ علیه شرکت سابق رأی داد و شرکت ملی نفت ایران را در صدور و فروش نفت خود محق دانست.

به‌دنبال کودتا و امضای قرارداد کنسرسیوم، انریکو ماتئی رئیس شرکت نفت ایتالیایی «آجیب میناریا» قراردادی در ۱۳۳۵ با دولت ایران امضا کرد که در منطقه خارج از محدودهٔ کنسرسیوم به‌استخراج نفت بپردازد و سود حاصله را براساس ۲۵ ـ ۷۵ با دولت ایران تقسیم کند. امضای این قرارداد جاروجنجال بزرگی برانگیخت و در اثر کارشکنی‌های شدید شرکتهای بزرگ نفتی عملی نگردید. ماتئی

نیز در سال ۱۹۶۲ در یک سانحهٔ هوایی مشکوک به‌قتل رسید.[۲۴]

از آن پس دیگر ایتالیاییها در امور نفت ایران دخالتی نکردند و به‌صدور کالاهای خود به‌ایران اکتفا کردند. در اواسط دهه ۷۰ ایتالیاییها قرارداد احداث پایگاه دریایی در چاه‌بهار راکه حجم آن متجاوز از یک میلیارد دلار بود با ایران امضا کردند. شاهزاده ویتوریو امانوئل فرزند اومبرتوی دوم آخرین پادشاه ایتالیا نیز که از دوستان شاه بود توانست قرارداد فروش هلیکوپترهای بل ــ آگوستا را با صنایع نظامی ایران امضا کند و یک کارخانه هلیکوپترسازی در اصفهان احداث نماید.

ج: ژاپن

روابط ایران و ژاپن پس از امضای پیمان صلح بین دو کشور در ۱۳۳۰، به‌خاطر وضع خاص ژاپن تنها جنبهٔ اقتصادی داشت. ژاپنیها نسبت به‌نهضت ملی ایران نظر مساعد داشتند و در فروردین ۱۳۳۲ شرکت ژاپنی ایده‌میتسو نخستین نفتکش خود را به‌نام نیشومارو به‌آبادان فرستاد که بیست هزار تن نفت به‌مقصد ژاپن بار کرد. در این مورد نیز شرکت سابق نفت ایران و انگلیس دادخواستی تسلیم دادگاه توکیو نمود و خواستار توقیف محمولهٔ کشتی شد. دادگاه توکیو در آخرین روزهای زمامداری مصدق عرضحال شرکت سابق را رد کرد ولی در اثر فشار انگلیسیها دیگر نفتکشهای ژاپنی اجازه نیافتند به‌حمل نفت ایران مبادرت کنند.

به‌دنبال گشایش مجدد سفارت ایران در توکیو در اسفند ۱۳۳۳، شاهزاده آکی‌هیتو ولیعهد ژاپن ــ امپراتور کنونی آن کشور ــ در اواسط ۱۳۳۵ به‌ایران سفر رسمی کرد و شاه سابق نیز در اردیبهشت ۱۳۳۷ از ژاپن بازدید بعمل آورد. از این تاریخ ژاپن یکی از خریداران عمدهٔ نفت ایران شد به‌طوری که در سالهای دهه ۷۰ تا میزان نود درصد از نفت خود را از ایران تأمین می‌کرد. در سال ۱۳۴۸ قراردادی در مورد صدور گاز ایران به‌ژاپن میان دو دولت به‌امضا رسید و سرمایه‌های ژاپنی در بهره‌برداری از معادن گاز جزیره قشم و معادن مس خراسان شرکت نمودند. در سال ۱۳۵۱ نیز قرارداد احداث مجتمع پتروشیمی بندر شاهپور میان شرکت ملی نفت ایران و شرکت ژاپنی میتسوئی امضا شد که قرار بود یکی از بزرگترین مجتمع‌های نوع خود

---

۲۴. فؤاد روحانی، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، صفحهٔ ۳۳۶.

در جهان گردد.

روابط بازرگانی ایران و ژاپن در دهه ۱۹۷۰ فعالانه گسترش یافت. در این سالها ژاپن پس از آلمان غربی و امریکا مقام سوم را در واردات ایران اشغال کرده بود اما واردات مزبور دهها بار بیش از صادرات به‌ژاپن بود. ژاپن از سال ۱۳۵۲ سرمایه‌گذاری بیشتری در ایران کرد و در سالهای ۱۳۵۴ ــ ۱۳۵۵ تقریباً ۴۳ درصد کل سرمایه‌های خارجی در ایران متعلق به ژاپن بود که بخش عمدهٔ آن در طرحهای پتروشیمی، تولید پلاستیک، دارو، وسایل الکترونیکی و استخراج معادن به‌کار افتاده بود.[۲۵]

۷. تشکیل کمیسیون مشترک اقتصادی ایران و امریکا و پروتکلهای منعقده

در بهار ۱۹۷۴ که هنوز ریچارد نیکسون برسر کار بود، هنری کیسینجر وزیر خارجهٔ امریکا طی تلگرامی به‌شاه پیشنهاد کرد که «ایالات متحد و ایران روابط خود را گسترده‌تر و عمیق‌تر سازند به‌نحوی که به‌صورت یک شراکت بالمناصفه درآید.»

کیسینجر پیشنهاد کرد یک کمیسیون مشترک در سطح وزیران به‌ریاست وزیر خزانه‌داری امریکا تشکیل گردد. یکی از نخستین وظایف کمیسیون مزبور می‌توانست همکاری در توسعهٔ برنامهٔ انرژی هسته‌ای ایران باشد. همچنین او مشتاق بود مقدار بیشتری مهارتهای تکنولوژی و معلومات فنی امریکاییان را به‌ایران انتقال دهد تا توانایی پژوهش و صنعت را در بعضی از رشته‌ها که به‌نظرش اولویت مطلق داشت افزایش دهد. کیسینجر نوشته بود:

> ما رشته‌هایی از قبیل شیرین کردن آب دریا، استفاده از نیروی خورشید و پاره‌ای از رشته‌های مکانیکی و الکترونیکی را در نظر داریم که شامل ساخت

---

۲۵. فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعهٔ سرمایه‌داری در ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸.

وسایل الکترونیکی و تولید بعضی ادوات نظامی پیشرفته می‌باشد. و نیز ایالات متحد در ایجاد صنعت پتروشیمی و سیستم رادار و مخابرات ایران از جمله ماهواره‌ها و تأسیسات زمینی به‌ایران کمک خواهد کرد. در همان حال علایق سیاسی و امنیتی باید از طریق دیدارهای مکرر میان مقامات امریکایی و ایرانی بیش از پیش گسترش یابد. اگر اعلیحضرت ایجاد کمیسیون مشترکی را دربارهٔ امور امنیتی لازم می‌دانند، ما آمادگی داریم به‌این تقاضا پاسخ مثبت بدهیم.

شاه از پیشنهاد کیسینجر استقبال کرد و تقریباً تمامی آنها را پذیرفت. او پیشنهاد کرد امریکا تحت عنوان انتقال تکنولوژی، به‌ایران اجازه ساختن موشک در ایران را بدهد. کیسینجر با این پیشنهاد نیز موافقت کرد. یادداشت تفاهم دربارهٔ تولید موشکهای دوربرد در ایران در ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۴ بین مؤسسه ناسا و سازمان انرژی اتمی ایران امضا شد.

در دوم نوامبر ۱۹۷۴ اندکی پس از آنکه جرالد فورد جانشین نیکسون در مقام ریاست جمهوری شد، کیسینجر به‌تهران سفر کرد و نخستین اجلاس کمیسیون مشترک همکاری ایران و امریکا تشکیل گردید. در این کمیسیون کمیته‌های اقتصادی و مالی، انرژی اتمی، کشاورزی، علوم و تکنولوژی و آموزش، نیروهای انسانی و همکاریهای فنی تشکیل و مقرر گردید کمیته‌های مزبور متناوباً در پایتختهای دو کشور تشکیل جلسه بدهند.

دومین اجلاس کمیسیون اقتصادی دو کشور در اسفند ۱۳۵۳ (مارس ۱۹۷۵) در واشینگتن تشکیل و در پایان آن یک موافقتنامه بازرگانی پانزده میلیارد دلاری توسط کیسینجر و هوشنگ انصاری وزیر امور اقتصادی و دارایی ایران امضا شد. براساس این موافقتنامه امریکا با احداث هشت نیروگاه اتمی در ایران موافقت کرد. ساختن بنادر و بیمارستانها، خانه‌های پیش ساخته، وسایل الکترونیکی و کود شیمیایی نیز در این موافقتنامه پیش‌بینی شده بود. در سال ۱۹۷۶ هنگام مسافرت هنری کیسینجر به‌ایران پروتکل بازرگانی دیگری بین ایران و ایالات متحد امضا شد که حجم مبادلات بازرگانی بین دو کشور را در پنج سال بعدی ۵۲ میلیارد دلار پیش‌بینی

می‌کرد.[۲۶] قرار بود ایران یک میلیارد دلار دیگر نیز صرف خرید نیروگاههای هسته‌ای و تکنولوژی پیشرفته از امریکا بکند. هنگام امضای موافقتنامه کیسینجر اظهار داشت: «این بزرگترین موافقتنامه‌ای است از این نوع که تاکنون بین دو کشور به‌امضا رسیده است».[۲۷]

در ۲۲ مارس ۱۹۷۵ (۲ فروردین ۱۳۵۴) نیز موافقتنامه‌ای دربارهٔ دفاع غیر نظامی فوری بین ایران و امریکا امضا شد و مقرر گردید مؤسسه دفاع غیرنظامی امریکا کمکهای لازم را به‌ایران بدهد. شایان تذکر است که طبق آمارهای موجود ایالات متحد در خلال سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ همواره یکی از سه کشور عمدهٔ طرف بازرگانی ایران بود. میزان واردات ایران از امریکا در سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲ به‌ترتیب ۲۲، ۳۲ و ۳۳ میلیارد ریال بود و پس از آلمان غربی و ژاپن رتبه سوم را دارا بود. با افزایش بهای نفت نه تنها بر میزان واردات ایران از امریکا افزوده شد، که این کشور توانست در سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ با صدور ۸۹ و ۱۵۸ میلیارد ریال کالا به‌ایران مقام اول را در میان کشورهای عمدهٔ طرف بازرگانی ایران به‌دست آورد.[۲۸]

تا پایان سال ۱۹۷۶ که جرالدفورد و هنری کیسینجر مصدر کار بودند، روابط بازرگانی، تکنولوژی، نظامی و حتی هسته‌ای بین دو کشور همچنان روبه‌گسترش بود. مجموع سرمایه‌گذاریهای امریکا در ایران به ۳/۵ میلیارد دلار بالغ می‌شد. اما همین که در ژانویه ۱۹۷۷ جیمی کارتر در کاخ سفید مستقر شد، اوضاع شروع به‌دگرگونی کرد.

۸. مشارکت ارتش ایران در جنگ ظفار

به‌محض خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، شورشیان ظفار که ابتدا از جانب چین و یمن جنوبی و سپس از جانب شوروی حمایت می‌شدند، دست به‌حملات پارتیزانی علیه سلطان‌نشین عمان زدند. شورشیان مزبور مجموعه‌ای

۲۶. ابراهیم رزاقی، **اقتصاد ایران**، نشر نی، تهران ۱۳۶۷، صفحهٔ ۶۲۰.
۲۷. ویلیام شوکراس، **آخرین سفر شاه**، صفحهٔ ۲۲۲.
۲۸. باری روبین، **جنگ قدرتها در ایران**، صفحهٔ ۱۵۵.

بودند از عناصر انقلابی شیخ‌نشینهای خلیج فارس که به‌دنبال شکستهای پی‌درپی از حکومتهای محلی به‌مناطق کوهستانی جنوب عمان پناه برده و در ۱۹ ژوئن ۱۹۶۵ (۲۹ خرداد ۱۳۴۴) جبههٔ آزادیبخش ظفار را به‌وجود آورده بودند و جبههٔ مزبور دست به‌حملات چریکی علیه سلطان‌نشین عمان زده بود.

استقلال جمهوری دموکراتیک یمن در سال ۱۹۶۸ باعث تقویت جبههٔ مزبور شد و لذا در سپتامبر آن سال کنگره‌ای در حمرین تشکیل داد که در آن ملی‌گرایان و چپگرایان شبه جزیرهٔ عربستان شرکت داشتند. در این کنگره نام جنبش به «جبههٔ خلق برای آزادی خلیج عربی اشغال شده» تغییر یافت تا شامل همهٔ شیخ‌نشینها بشود و ضمناً تصمیم به‌تأسیس ارتش منظم و نیروهای چریکی گرفته شد.

جبههٔ مزبور از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۲ به‌پیروزیهای مهمی نایل گردید و توانست قلمرو خود را تا نزدیکی مناطق نفت‌خیز شبه جزیره گسترش بدهد. خطر به‌قدری مهم بود که انگلیسیها مصلحت دانستند سعیدبن تیمور، سلطان عمان که کشورش را در عقب‌ماندگی نگه داشته و قادر به‌سرکوب شورشیان نبود در ۲۳ ژوئیه ۱۹۷۰ (اول مرداد ۱۳۴۹) برکنار سازند و پسرش قابوس را به‌جایش بنشانند. اما سلطان جدید قادر به‌مقابله با شورشیان نبود، لذا به‌صوابدید انگلیسیها از دولت ایران استمداد کرد.

در اسفند ماه ۱۳۵۰ یک هیئت عمانی به‌ریاست توینی بن‌شهاب مشاور سلطان قابوس به تهران آمد و از دولت ایران برای سرکوبی شورشیان ظفار تقاضای کمک کرد. طبق موافقتنامهٔ سری که در مارس ۱۹۷۲ بین طرفین امضا شد مقرر گردید ایران با همکاری نیروهای انگلیسی که برای آموزش ارتش کوچک عمان در آن کشور باقی مانده بودند در این کار تشریک مساعی بکند.[۲۹] در این هنگام انگلستان تخلیهٔ بخش عمدهٔ نیروهایش از شیخ‌نشینهای خلیج را به‌پایان رسانده و جز ۵۰۰ افسر و سرباز مزدور کسی را در خدمت سلطان عمان باقی نگذاشته بود و این درحالی بود که شورش در جنوب آن کشور روز به‌روز گسترش می‌یافت. ارتش عمان که مرکب از ۱۰۰۰۰ سرباز تحت‌نظر افسران انگلیسی بود پی‌درپی شکست می‌خورد و این امر افکار عمومی انگلستان را برانگیخته بود و برای سرکوب شورشیان خواستار توسل به‌نیروهای منطقه‌ای بودند.

۲۹. افراسیابی. ایران و تاریخ. صفحهٔ ۲۸۶.

تا اواخر سال ۱۳۵۱ کمک ایران منحصر به‌ارسال جنگ‌افزار و تجهیزات مختلف می‌شد تا اینکه سرانجام در ۲۹ آذر ۱۳۵۲ به‌تقاضای سلطان قابوس نیروهای ایرانی مجهز به‌وسایل پیشرفته و هلیکوپترهای باری و کشتیهای جنگی در صلاله پیاده شدند. قسمتی از این نیروها در جزایر خوریان موریان (کوریا موریا) مستقر شدند و پس از تخلیهٔ بخشی از ساکنان جزیره به‌ساختمان تأسیسات نظامی پرداختند. هنگام عزیمت سربازان ایرانی به‌ظفار، جوزف سیسکو معاون سیاسی وزارت خارجهٔ امریکا اظهار داشت: «ما دیگر احتیاجی نداریم که در این منطقه دخالت نظامی کنیم، چون سالهاست که ایالات متحد برای نوسازی ارتش ایران و عربستان سعودی کمکهای گسترده‌ای نموده است».[۳۰]

به‌منظور پوشش عزیمت نیروهای ایرانی به‌ظفار، پیمان سنتو اعلام کرد که یک سلسله مانورهای نظامی به‌مدت ۱۲ روز با شرکت نیروهای انگلیسی و امریکایی و ترک و ایرانی در خلیج فارس انجام خواهد گرفت و آنگاه نیروهای ایرانی از پایگاه چاه‌بهار با کشتیهای جنگی به‌سوی ظفار عزیمت کردند. بیست فروند هلیکوپتر باری که به‌وسیلهٔ ۲۵ فروند جت جنگنده همراهی می‌شدند سربازان ایرانی را حمایت می‌کردند. سربازان مزبور در دو طرف «نوار سرخ» که جاده‌ای است بین صلاله و ثمریت و از سال ۱۳۴۹ دردست شورشیان بود مستقر شدند. وجه تسمیهٔ این جاده نبردهای خونینی است که طی این سالها در آن روی داده بود. بدین‌سان سرزمینی که دردست شورشیان بود به‌دو قسمت تقسیم شد و چریکهایی که در بخش شرقی می‌جنگیدند در کوههای قرعه منزوی و از دریافت آذوقه و مهمات محروم شدند.

دخالت نظامی ایران در جنگ ظفار بازتاب گسترده‌ای در جهان عرب نداشت. تنها سرهنگ قذافی نارضایتی خود را از آن ابراز نمود. حتی کشور اردن با ارسال ۲۱ فروند هواپیمای هاوکر هانتر و یک هنگ از نیروهای مخصوص خود در آن شرکت کرد.

لازم به‌یادآوری است که انگلیسیها هنگام ترک منطقه خلیج فارس یک پایگاه دریایی در جزیره مصیره و یک پایگاه دریایی دیگر در جزیره دیگو گارسیا و سه پایگاه هوایی را در کنیا و شارجه و مجمع‌الجزایر مالدیو حفظ نمودند تا از دور و

---

۳۰. اسناد کنگره امریکا، اجلاسیه ۹۳، ۳ مه ۱۹۷۳.

نزدیک مراقب امنیت خلیج باشند.

جبههٔ آزادیبخش که متوجه قدرت رزمی نیروهای مشترک شده بود استراتژی جنگی خود را عوض کرد و در کنگرهٔ ژوئیه ۱۹۷۴ (تیر ماه ۱۳۵۳) نام خود را به «جبههٔ آزادیبخش عمان» تغییر داد و هدفش را آزادی و استقلال عمان و نبرد علیه تجاوز انگلیس و ایران اعلام کرد. نیروهای چریکی جبهه در یک درگیری بزرگ در آذر ۱۳۵۳ تلفات سنگینی به‌واحدهای ایرانی وارد ساختند. شاه که وسعت دامنهٔ این جنگ را پیش‌بینی نکرده بود مجبور شد در دی ماه همان سال، ده هزار سرباز دیگر به‌عمان بفرستد که به ۱۱۰۰۰ نفری که قبلاً مشغول نبرد بودند افزوده شدند. نیروهای ایرانی در اواخر سال ۱۳۵۳ صلاله کرسی‌نشین ایالت ظفار را در یک ضد حمله تصرف و چریکها را پراکنده کردند و سرانجام در ۲۴ مهر ۱۳۵۴ در یک حملهٔ نهایی موفق شدند آنان را به‌کلی تارومار کنند و سپس به‌نابودی کانونهای مقاومت بپردازند. این عملیات به‌بهای بمباران روستاها و ساختمانهای غیرنظامی و بیمارستانها و کشتار عدهٔ زیادی از مردم عمان تمام شد تا به‌قول شاه در مصاحبه با خبرنگار روزنامهٔ هرالد تریبیون «این وحشیها که از کمونیستها بدترند قلع و قمع شوند».[۳۱]

لشکرکشی به‌ظفار میدان‌نمونه‌ای‌بود هم‌برای آزمایش تجهیزات مدرن امریکایی که در اختیار ارتش ایران قرار گرفته بود و همچنین کارآیی افسران و سربازان ایرانی که هرگز در یک جنگ واقعی شرکت نکرده بودند. به‌همین جهت واحدهای اعزامی به‌ظفار مرتب تعویض می‌شدند تا افراد بیشتری با جنگهای چریکی آشنا شوند. شاه ضمن سفری که در آذر ۱۳۵۶ به‌عمان کرد پس از بازدید از نیروهای ایرانی گفت: «هرگاه عمان دیگر احتیاج به‌حضور نیروهای ما در خاک خود نبیند این نیروها احضار خواهند شد و در صورت تقاضای کمک از هر کشور آزاد خلیج فارس، ایران از امنیت آن کشور دفاع خواهد کرد.»[۳۲] با این همه واحدهای ایرانی تا بعد از انقلاب در آن کشور ماندند و به‌ساختن سکوهای رادار در پایگاه مانستون واقع در شمال غربی عمان پرداختند و نقل و انتقالات نظامی را در یمن جنوبی تحت مراقبت داشتند.

۳۱. هرالد تریبیون، ۱۵ دسامبر ۱۹۷۷.

۳۲. موحد، اثر یاد شده، صفحهٔ ۸۱.

۹. روابط با کشورهای همسایه

در همان حال که واحدهای ارتش ایران در ظفار به‌جنگ مشغول بودند، شاه به‌فکر توسعهٔ حریم امنیت دریایی ایران افتاد و به‌مناسبت چهلمین سال تأسیس نیروی دریایی در آذر ماه ۱۳۵۰ نطقی ایراد کرد و برای نخستین بار علناً گفت:

از این پس مرزهای دریایی ایران در آن سوی خلیج فارس و بحر عمان، یعنی در اقیانوس هند قرار دارد. بنابراین دیگر وظیفهٔ نیروی دریایی حفاظت آبادان، خسروآباد، بوشهر، هرمز، بندرعباس و حتی جاسک و چاه‌بهار نیست، بلکه حفظ حریم امنیت ایران است که بسیار دورتر از این نقاط قرار دارد.[۳۳]

روزنامهٔ کیهان علت این بلندپروازیها را چنین تشریح کرد: اولاً تجاوز هند به‌پاکستان که منجر به‌تجزیهٔ کشور اخیر شده است و پیامدهای آن در وضع آسیای جنوبی؛ ثانیاً حملهٔ چریکهای مورد حمایت یمن جنوبی به‌یک نفتکش حامل نفت ایران در کنار جزیرهٔ پریم؛ ثالثاً جنگ ظفار که شورشیان از جانب یمن جنوبی پشتیبانی می‌شوند؛ و رابعاً مهمتر از همه نقش اتحاد شوروی و تقویت ناوگان شوروی در اقیانوس هند.[۳۴]

نگرانی عمدهٔ شاه از توسعهٔ نفوذ شوروی در خلیج فارس به‌علت افزایش حضور ناوگان شوروی در اقیانوس هند و بحر عمان بود و شاه می‌ترسید برای نخستین بار در طول تاریخ ایران مجبور شود حضور شورویها را علاوه بر شمال در جنوب نیز مشاهده کند. بنابراین ضمن دیدار نخست‌وزیر جزیرهٔ موریس از تهران، از وی تقاضا کرد به‌ناوگان ایران در جزیرهٔ مزبور تسهیلات دریایی واگذار شود. همچنین به‌تقویت مناسباتش با چین کمونیست همت گماشت و افراد خانواده‌اش را پشت سرهم به‌چین فرستاد تا بدین‌وسیله وزنهٔ متعادلی در مناسباتش با شوروی به‌دست آورد.

۳۳. کیهان، ۷ آذر ۱۳۵۱.
۳۴. همانجا.

در ۸ آوریل ۱۹۷۳ (۱۹ فروردین ۱۳۵۲) نخستین قرارداد بازرگانی و پرداخت بین ایران و چین امضا شد که هرچند به‌صورت تهاتری بود ولی ریال پایهٔ محاسبات قرار گرفت و قرار شد ایران کود شیمیایی و وسایل کشاورزی و اتوبوس و کامیون به‌چین صادر کند و در عوض کاغذ و نوشت‌افزار و چای وارد کند. در ۲۶ خرداد ۱۳۵۲ هوانگ‌هوا وزیر خارجهٔ چین به‌تهران آمد و سیاست ایران در خلیج فارس و اقیانوس هند را به‌علت رقابت ابرقدرتها در این منطقه بی‌چون و چرا تأیید کرد.

با اینکه ایران با شیخ‌نشینهای جنوب خلیج فارس روابط دوستانه برقرار کرده بود ولی هیچ یک از آنان به‌پیشنهاد ایران در مورد امضای یک قرارداد دفاع دسته‌جمعی از خلیج فارس روی خوش نشان نمی‌دادند و حاضر نبودند در زمینه‌های نظامی و امنیتی با رژیم شاه همکاری کنند که البته فشار عراق در این نظر شیوخ بی‌تأثیر نبود.

یکی دیگر از جنبه‌های تلاش ایران، مقاومت در برابر رخنه و نفوذ شوروی در افغانستان بود. رژیم شاه به‌سیاست بی‌طرفی و عدم تعهد افغانستان نظر خوشی نداشت و تا اوایل دههٔ ۱۳۴۰ روابط بین دو کشور بسیار عادی و حتی سرد بود. انقلاب عراق باعث شد که ایران به‌همسایهٔ شرقی‌اش توجه بیشتری بنماید.

به‌دنبال خروج انگلیسیها از خلیج فارس و جنگ بین هند و پاکستان اهمیت سیاسی و استراتژیکی افغانستان به‌میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. شاه می‌خواست یک بار دیگر همان‌طور که در سال ۱۳۴۲ عمل کرده بود بین افغانستان و پاکستان بر سر مسئلهٔ پشتونستان میانجیگری کند زیرا تیرگی روابط این دو کشور برای امنیت منطقه خطری بشمار می‌رفت و نیز فعالیتهای جنبش جدایی‌طلبان بلوچ همان‌قدر که برای پاکستان خطرناک بود برای امنیت ایران اهمیت داشت. انعقاد عهدنامهٔ دوستی و اتحاد بین عراق و شوروی ایران را وادار کرد که در حل اختلافات با همسایهٔ شرقی‌اش شتاب ورزد. سرانجام پس از چند ماه مذاکرات دشوار، ایران و افغانستان در ۲۳ اسفند ۱۳۵۱ قراردادی در کابل امضا کردند که به‌اختلافات دیرینهٔ دو کشور بر سر تقسیم آب هیرمند پایان می‌داد. مجلس افغانستان در ۹ خرداد و مجلس شورای ملی ایران در ۲۶ تیر ۱۳۵۲ (۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳) قرارداد مزبور را تصویب کردند. اما در همان روز در کابل یک کودتای بدون خونریزی صورت گرفت که به‌عمر رژیم پادشاهی خاتمه داد و رژیم جمهوری اعلام گردید. رهبر کودتا سردار محمد داودخان نخست‌وزیر پیشین و پسر عموی پادشاه سابق بود. دولت ایران در

۳۰ تیر ماه رژیم جدید را به‌رسمیت شناخت ولی معلوم نبود آیا رژیم جدید قرارداد هیرمند را تصویب خواهد کرد یا نه، زیرا در ماههای بعد هیچ اقدام مثبتی در این زمینه از جانب کابل صورت نگرفت. با این همه دولت ایران ساختمان راه‌آهن بین بندرعباس و قندهار را در برنامهٔ پنجم عمرانی خود گنجانید.

در این هنگام ایران از فعالیتهای بیگانگان در بلوچستان و افغانستان بسیار نگران بود. بغداد از سال ۱۳۴۷ مرکز فعالیت جبههٔ آزادیبخش خلق بلوچ بود و جنگ سرد بین ایران و عراق به‌دنبال اشغال جزایر سه‌گانهٔ دهانهٔ خلیج فارس به‌قطع مناسبات سیاسی بین دو کشور انجامیده بود. و نیز شاه از انعقاد عهدنامهٔ دوستی و اتحاد بین هند و شوروی و پیروزی ارتش هند در جنگ ۱۹۷۱ و تجزیهٔ پاکستان بشدت وحشت‌زده شده بود[۳۵] لذا به‌حمایت از پاکستان پرداخت و در اردیبهشت ۱۳۵۲ که ذوالفقار علی بوتو نخست‌وزیر پاکستان به ایران آمد شاه گفت:

> یک بار دیگر تکرار می‌کنم که ما همیشه در کنار شما هستیم. ما ناچاریم بگوییم که هر اتفاقی در کشور همسایهٔ شرقی ما یعنی دولت پاکستان روی دهد، برای ما اهمیت حیاتی دارد و نمی‌توانیم تجزیهٔ مجدد این کشور را تحمل کنیم. بنابراین کاملاً طبیعی است که چشمان خود را در مقابل هرگونه فعالیت تجزیه‌طلبی در کشورتان به‌هم نگذاریم.[۳۶]

روزنامهٔ **اطلاعات** بیانات شاه را «یک عهدنامهٔ دفاعی غیر رسمی بین ایران و پاکستان» نامید و همان‌طور که قبلاً در مورد کمک به عمان اقدام شده بود، آمادگی ایران را به‌کمک نظامی به پاکستان در صورت لزوم اعلام نمود. در این حال ایران از طریق پیمان سنتو به‌تحکیم و تقویت روابط خود با همسایهٔ غربی‌اش ترکیه همت گماشت و موافقت دولت مزبور را با نقشه‌هایش در خلیج فارس جلب کرد.

اما روابط ایران با عراق از همهٔ همسایگانش بدتر بود. بغداد در آذر ۱۳۵۰ مناسبات سیاسی خود را با ایران قطع کرده و در اتحادیهٔ عرب و سازمان ملل متحد دست به‌مبارزهٔ شدیدی علیه ایران زده بود. در سال ۱۳۵۱ که گروهی از

۳۵. رمضانی، اثر یاد شده، صفحهٔ ۴۳۴.
۳۶. همانجا.

روزنامه‌نگاران غربی از شیخ‌نشینهای خلیج فارس دیدن کردند گزارش دادند که «در این منطقه هیچ‌گونه خلئی وجود ندارد بلکه نوعی موازنهٔ قوا بین ایران و انگلستان که هنوز موقعیت برتری در این منطقه دارد، دیده می‌شود.»[۳۷] این اظهارنظر از این واقعیت ناشی می‌شد که انگلستان با شیخ‌نشینها قراردادهای اتحاد امضا کرده و مسؤولیت آموزش و تجهیز ارتشهایشان را به‌عهده گرفته بود. فرماندهی نیروهای بریتانیایی در خلیج که مرکز آن در جفیر بود به‌مقامات بحرینی تحویل شده بود و تنها امریکاییان گوشه‌ای از پایگاه مزبور را طبق موافقتنامه‌ای که در ۲۳ دسامبر ۱۹۷۱ (دوم دی ماه ۱۳۵۰) امضا کرده بودند دردست داشتند. مقامات امریکایی ادعا می‌کردند که استفاده از این پایگاه به‌هیچ‌وجه به‌منزلهٔ حضور نیروی دریایی امریکا در خلیج فارس نیست و آنان هیچ تعهدی در دفاع و حفظ امنیت بحرین به‌عهده نگرفته‌اند.

اما عراقیها عقیده داشتند که انگلیسیها هنوز خلیج فارس را ترک نکرده‌اند و به‌طور پنهان به‌حضور خود در این منطقه ادامه می‌دهند. این امر فقط در مورد بخش سفلای خلیج فارس، یعنی سلطان‌نشین عمان حقیقت داشت و در بقیهٔ نقاط آن ایران قدرت فائقه بشمار می‌رفت و این مسئله برای عراق قابل تحمل نبود و به‌اختلافات دیرینه بین دو کشور بر سر اروندرود افزوده می‌شد.

به‌دنبال قطع مناسبات سیاسی بغداد با تهران، دولت عراق اقدام به‌اخراج دسته‌جمعی ایرانیان مقیم آن کشور نمود که در عرض دو سال تعدادشان به یکصد هزار نفر رسید و این دو برابر رقمی بود که عراقیها طی بحران ۱۳۴۸ از کشورشان اخراج کرده بودند. زدوخوردهای مرزی بین دو کشور افزایش یافت و کوماندوهای عراقی لوله‌های نفت ایران را منفجر کردند و زیر پل قصر شیرین بمب کار گذاشتند و چند دستگاه اتومبیل را در جادهٔ مرزی سوزاندند و سه ژاندارم ایرانی را با خود به‌درون خاک عراق بردند. مهمتر آنکه نیروهای منظم عراقی با تانک و نفربر و توپ و موشک به‌چهار پاسگاه مرزی ایران حمله کردند و چندین سرباز ایرانی را به‌قتل رساندند. درحالی که عراق از این حوادث مرزی به‌سازمان ملل متحد شکایت می‌کرد، ایران عراق را متهم می‌ساخت که پایگاه و مرکز گروههای خرابکار منطقه علیه ایران شده است. در مرداد ۱۳۵۱ عراق ایران را متهم کرد که به‌کردهای

۳۷. نیویورک تایمز، ۱۲ ژانویه ۱۹۷۲.

جدایی‌طلب آن کشور جنگ‌افزارهای سنگین می‌دهد.

در تابستان ۱۳۵۲ کاملاً روشن شده بود که رقابت ایران و عراق در خلیج فارس بازتابی از رویارویی غیر مستقیم امریکا و شوروی در این منطقه است. رژیم ایران عقیده داشت که شورویها پشت سر تجزیهٔ پاکستان قرار دارند و می‌خواهند هند را قدرت فائقه در منطقهٔ اقیانوس هند و آسیای جنوب شرقی بسازند و در عین‌حال فعالیتهای خرابکاری را در غرب ایران و خلیج فارس تشویق می‌کنند. گفته می‌شد در ۸ آوریل ۱۹۷۳ (۱۹ فروردین ۱۳۵۲) یک موافقتنامهٔ سری بین هند و عراق منعقد شده که به‌موجب آن هیئتی از نیروی هوایی هند در عراق مستقر گردیده و به‌آموزش خلبانان عراقی به‌پرواز با هواپیماهای میگ ساخت شوروی مشغول است. دولت هند این ادعا را تکذیب کرد ولی در همان حال کوبا به‌آموزش نیروهای یمن جنوبی پرداخته بود و شورشیان ظفار با کمکی که از عدن دریافت می‌کردند در خاک عمان به‌نبرد با نیروهای ایرانی اشتغال داشتند.

در چهارم تیر ۱۳۵۲ در واشینگتن اعلام شد که کوباییها به‌آموزش خلبانان یمن جنوبی به‌پرواز با هواپیماهای پیشرفتهٔ «میگ ۲۱» روسی اشتغال دارند که دولت شوروی در اختیارشان گذاشته است. طبق این گزارش بیش از یکصد کوبایی در یمن جنوبی حضور داشتند که بیشترشان مستشار جنگهای چریکی و نیروی هوایی بودند. انتشار این گزارش به‌نگرانی عربستان سعودی و یمن شمالی و ایران افزود و موجب گردید که دولت عربستان سعودی از امریکا هواپیماهای جت فانتوم بخواهد و ایران به‌یمن شمالی کمک نظامی بفرستد. بدین‌سان رقابت شوروی و امریکا به‌دشمنی ایران و عراق در قسمت علیای خلیج فارس محدود نمی‌شد بلکه به‌دشمنی بین اعراب در قسمت سفلای خلیج نیز گسترش می‌یافت.

۱۰. حل اختلاف با عراق دربارهٔ اروندرود

درحالی که تیرگی روابط بین ایران و عراق به‌منتها درجه رسیده بود و طرفین با اسلحهٔ سنگین به‌یکدیگر حمله می‌کردند عراق پیشدستی کرد و ابتکار شکایت در شورای امنیت را بدست گرفت و در ۱۲ فوریه ۱۹۷۴ (۲۳ بهمن ۱۳۵۲) از شورای

امنیت تقاضای تشکیل جلسهٔ فوری کرد و ادعا نمود که ایران پنج کیلومتر از خاک عراق را تصرف کرده است و نیروهای کثیری در مرزها متمرکز ساخته است. ایران نیز اعلام داشت که توپخانهٔ عراق شهرهای مرزی آن کشور را زیر آتش گرفته و خوزستانیهای عرب زبان را به‌قیام علیه دولت مرکزی تحریک نموده مخالفان رژیم را در بغداد جمع کرده است و آنان را تقویت و حمایت می‌کند.

شورای امنیت در ۲۸ فوریه ۱۹۷۴ (۹ اسفند ۱۳۵۲) تصمیم گرفت نمایندهٔ مخصوصی به‌منطقه اعزام دارد تا از نزدیک جریان را مشاهده و گزارش نماید. در ضمن از طرفین خواست تا اعلام نتیجه از هر اقدامی که موجب تشدید امر شود خودداری کنند. ایران و عراق باوساطت شورای امنیت در ۱۶ اسفند ۱۳۵۲ با آتش‌بس موافقت کردند. از طرف دبیرکل سازمان ملل متحد لوئیس وکمان مونوز سفیر مکزیک به‌عنوان نمایندهٔ مخصوص انتخاب شد و او نیز پس از بازدید مرزها گزارش خود را به‌دبیرکل داد. مونوز در ملاقات با نمایندگان دوطرف ملاحظه کرد که هر کدام نقشهٔ مرزی جداگانه‌ای دارند ولی به‌هرحال موفق شد موافقت آنان را به‌رعایت دقیق آتش‌بس جلب کند. هر دو طرف موافقت کردند که نیروهای خود را همزمان با یکدیگر و فوراً از مرزها فراخوانند و از هرگونه اقدامی که موجب تشدید وخامت امر شود خودداری نمایند. بعلاوه از طرفین خواسته شد که برای رسیدن به‌توافق کامل مذاکرات بین خود را هرچه زودتر آغاز نمایند.

در اوت ۱۹۷۴ (مرداد ۱۳۵۳) ملاقاتی بین نمایندگان دو دولت در استانبول به‌عمل آمد ولی نتیجه‌ای از آن حاصل نشد و برخوردهای مرزی نیز گاهگاهی تجدید می‌شد. این امر مقارن با تشدید مبارزات کردها علیه عراق با حمایت مستقیم ایران و حمایت غیر مستقیم امریکا بود. وزیران خارجهٔ دو کشور برای نخستین بار پس از تجدید مناسبات سیاسی در فاصلهٔ روزهای ۲۶ تا ۳۰ دی ماه ۱۳۵۳ در استانبول با یکدیگر ملاقات نمودند و این بار زمینه برای ادامه مذاکرات فراهم گردید.

شایان ذکر است که در اواسط سال ۱۳۵۳ چیزی نمانده بود اختلافات ایران و عراق به‌جاهای باریکی بکشد و ابعاد رویارویی بین امریکا و شوروی را پیدا کند. از یک طرف امریکاییها از طریق ایران کردهای عراقی را مسلح و علیه بغداد تحریک می‌کردند و از سوی دیگر شورویها سیل جنگ‌افزارهای پیشرفتهٔ خود را به‌سوی

متحدشان عراق سرازیر کرده بودند و به‌استناد عهدنامهٔ دوستی و اتحاد آوریل ۱۹۷۲ همه گونه کمک نظامی و فنی را به‌آن کشور می‌رساندند. در ملاقاتی که در روزهای ۲۲ و ۲۳ نوامبر ۱۹۷۴ (اول و دوم آذر ۱۳۵۳) بین پرزیدنت جرالد فورد رئیس جمهوری امریکا و لئونید برژنف دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی در ولادی‌وستک به‌عمل آمد سران دو ابرقدرت توافقهایی کردند تا زمینه را برای تشکیل کنفرانس امنیت اروپا در هلسینکی ــ که قرار بود در تابستان ۱۳۵۴ منعقد شود ــ فراهم کنند. از جملهٔ این توافقها خاموش کردن کانونهای جنگ و بحران و کمک به‌تنش‌زدایی در سراسر جهان بود. هر چند هیچ‌گونه خبر دقیقی دربارهٔ ماهیت این توافقها به‌خارج درز نکرد اما بعضی از ناظران سیاسی عقیده داشتند که امریکا دست شوروی را در آسیای جنوب شرقی باز گذاشته و در عوض شوروی موافقت کرده است که ایالات متحد در خاورمیانه آزادی عمل داشته باشد. عملاً نیز چهار ماه بعد از آن با خروج امریکاییها از سایگون جنگ سی سالهٔ ویتنام خاتمه یافت و بحران بین ایران و عراق نیز بطرز معجزه‌آسایی به‌آشتی شاه و صدام حسین انجامید.

هنوز یک ماه از کنفرانس ولادی‌وستک نگذشته بود که وزیران خارجهٔ ایران و عراق در استانبول با یکدیگر ملاقات کردند و سپس انور سادات از جانب امریکاییها و هواری بومدین از جانب شورویها پادرمیانی کردند تا شاه و صدام حسین را آشتی بدهند.

در جلسات سران اوپک که از ۱۳ تا ۱۵ اسفند ۱۳۵۳ در الجزایر تشکیل گردید، شاه برای نخستین بار شرکت کرد و دو جلسه مذاکرهٔ طولانی با صدام حسین که در آن موقع معاون رئیس جمهوری عراق بود با حضور هواری بومدین انجام داد. در آخرین جلسهٔ سران اوپک، بومدین در میان شگفتی حاضرین خطاب به‌رؤسای کشورهای شرکت کننده اعلام داشت: «خوشوقتم به‌اطلاع شما برسانم که روز گذشته یک توافق کلی بین دو کشور برادر ایران و عراق برای پایان دادن به‌اختلافات آنها حاصل شد.»[۳۸] این خبر با استقبال عمومی سران کشورهای عربی خلیج فارس روبه‌رو گردید.

---

۳۸. پارسادوست، منوچهر، زمینه‌های تاریخی اختلاف ایران و عراق، تهران، ۱۳۶۴، صفحهٔ ۱۴۹.

پس از مذاکرات بین سران دو کشور اعلامیهٔ مشترک ایران و عراق در تاریخ ۶ مارس ۱۹۷۵ (۱۵ اسفند ۱۳۵۳) انتشار یافت. این اعلامیه چون اساس کلیهٔ قراردادها و پروتکلهای بعدی گردید عیناً نقل می‌شود:

هنگام جلسات سران اوپک در پایتخت الجزایر و به‌ابتکار هواری بومدین، شاه ایران و آقای صدام حسین نایب رئیس شورای فرماندهی انقلاب عراق دو بار ملاقات کردند و مذاکرات طولانی دربارهٔ روابط بین ایران و عراق به‌عمل آوردند. صفات مشخص این مذاکرات که با حضور پرزیدنت هواری بومدین انجام گرفت صراحت کامل و ارادهٔ صادقانهٔ هر دو طرف برای رسیدن به‌یک راه‌حل نهایی و دایمی برای کلیهٔ اختلافات بین دو کشور با توجه احترام به‌تمامیت ارضی، عدم تجاوز به‌مرزها و عدم مداخله در امور یکدیگر بود. طرفین معظمتین متعاهدین تصمیمات زیر را اتخاذ نمودند:

اول) علامت‌گذاری نهایی مرزهای زمینی براساس پروتکل استانبول مورخ ۱۹۱۳ و صورت جلسات تحدید حدود ۱۹۱۴.

دوم) تعیین حدود مرزهای رودخانه‌ای براساس خط تالوگ.

سوم) طرفین امنیت و اعتماد متقابل را مجدداً در طول مرزهای مشترک برقرار نمایند. آنان همچنین متعهد می‌شوند که نظارت دقیق و مؤثر از مرزهای مشترک برقرار نمایند. آنان همچنین متعهد می‌شوند که نظارت دقیق و مؤثر از مرزهای مشترک خود به‌منظور پایان دادن به‌هرنوع رخنهٔ اخلال‌گرانه صرفنظر از منشأ آن به‌عمل آورند.

چهارم) طرفین همچنین موافقت نمودند که ترتیبات فوق عناصر جداناپذیر یک راه‌حل جامع می‌باشد. و در نتیجه هرگونه تخلف از یکی از اجزاء متشکلهٔ آن مسلماً با روح توافق الجزیره مغایرت خواهد داشت. طرفین در تماس دایم با رئیس جمهوری هواری بومدین خواهند بود و ایشان در موقع لزوم مساعدت برادرانهٔ الجزایر را برای اجرای این تصمیمات مبذول خواهند داشت.

طرفین تصمیم گرفتند که پیوندهای همسایگی و دوستی سنتی را

مخصوصاً با از بین بردن کلیهٔ عوامل منفی در روابط بین خود و از طریق مبادلهٔ دایمی نظرات خویش دربارهٔ مباحث مورد علاقهٔ مشترک و با توسعهٔ همکاری دوجانبه تجدید نمایند.

طرفین رسماً اعلام می‌کنند که منطقهٔ خلیج فارس باید مصون از هرگونه مداخلهٔ بیگانگان باشد.

وزرای خارجه عراق و ایران با حضور وزیر امور خارجه الجزایر در ۱۵ مارس ۱۹۷۵ در تهران ملاقات خواهند کرد و شرایط کار کمیسیون مشترک ایران و عراق را که باید تصمیمات متخذه در توافق مشترک را به‌نحوی که در بالا گفته شد به‌مورد اجرا بگذارد، معین خواهند نمود و برطبق تمایل طرفین نمایندهٔ الجزایر نیز برای شرکت در جلسات کمیسیون مشترک ایران و عراق دعوت خواهد شد. کمیسیون مزبور دستور جلسه و روش اجرایی کار خود را معین خواهد کرد و در صورت لزوم جلسات متعدد تشکیل خواهد داد. جلسات به‌تناوب در بغداد و تهران تشکیل خواهد شد.

اعلیحضرت شاه ایران و آقای صدام حسین، هر دو امتنان عمیق خود را نسبت به‌رئیس جمهور هواری بومدین که با احساسات برادرانه و با روحیهٔ بی‌طرفی برای برقراری تماس مستقیم بین رهبران دو کشور اقدام کردند و در نتیجه به‌احیاء یک عصر جدید در مناسبات بین ایران و عراق به‌منظور حفظ منافع بیشتر آیندهٔ منطقهٔ مورد بحث مشارکت نمودند، ابراز داشتند.[۳۹]

به‌طوری که از مواد فوق استنباط می‌شود دولت ایران طبق بند اول اعلامیهٔ الجزایر، اختلاف مرزهای زمینی خود را به‌نفع عراق حل می‌کند و به‌موجب آن و براساس پروتکل استانبول قبول می‌کند مقداری از اراضی را که در تصرف ایران قرار داشته است به‌دولت عراق بدهد. طبق بند دوم اعلامیه، یکی از رشته‌های اصلی اختلاف که تعیین خط تالوگ به‌عنوان خط مرزی در اروندرود بود به‌نفع ایران حل می‌شود و عراق می‌پذیرد که خط مرزی تالوگ را که روش متداول بین‌المللی است به‌رسمیت بشناسد. در بند سوم عراق امتیاز بزرگی کسب می‌کند و به‌موجب آن ایران به‌طور غیر مستقیم و تلویحی می‌پذیرد که از حمایت کردهای بارزانی دست بکشد و

۳۹. همانجا، صفحهٔ ۱۵۰ و ۱۵۱.

با همکاری عراق در حفظ امنیت مرزها و جلوگیری از نفوذ هر عاملی که مزاحمتی برای هریک از دو طرف ایجاد کند اقدام نماید. عراق با امتیاز بند سوم اعلامیهٔ الجزایر از بزرگترین دردسری که سالها دچار بود و متحمل تلفات و خسارات زیادی شده بود رهایی یافت. ولی رژیم شاه نشان داد که مطلقاً به‌آرمان کردها نمی‌اندیشد بلکه فقط به‌مصالح خود توجه دارد و از کردهای بارزانی برای مقاصد سیاسی خود استفاده کرده است.

بند چهارم بر جامع بودن توافق تأکید کرد و همهٔ توافقها را یک واحد معین می‌پندارد و آنها را به‌هم پیوسته و تفکیک‌ناپذیر می‌شمارد و نشان می‌دهد که طرفین علاقه‌مند بودند کلیهٔ اختلافات خود را در مرزهای زمینی و آبی و همچنین دربارهٔ کردها که از سالهای گذشته از عوامل اختلاف بین دو کشور بودند یکباره برای همیشه حل کنند و هر دو طرف نیز خود را متعهد بدانند که راه‌حلهای توافق شده را قطعی و دایمی تلقی کنند و از هرگونه اقدامی که ممکن است مفهوم عدم رعایت آنها را داشته باشد پرهیز نمایند.

عراق که از لحاظ نظامی و همچنین موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی ضعیف‌تر از ایران بود قبول داشت که نه در میدان جنگ و نه در میدان سیاست قادر به‌کسب موفقیتی نیست و ایران نیز که در موقعیت برتر قرار داشت بیش از هر عاملی متوجه به‌رسمیت شناساندن خط تالوگ در اروندرود بود و برای تثبیت آن حاضر شد مقداری از اراضی را که در اختیار داشت به‌عراق بدهد و در حل مشکل عراق با کردها جانب دولت عراق را بگیرد.[۴۰]

پس از صدور اعلامیهٔ مشترک، وزیران امور خارجهٔ ایران و عراق به‌دفعات با

۴۰. در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ صدام حسین مجمع ملی عراق را به‌تشکیل جلسهٔ فوق‌العاده دعوت کرد و طی سخنرانی مبسوطی گفت: «چون زمامداران جدید ایران از آغاز به‌دست گرفتن قدرت با مداخلهٔ آشکار و عمدی در امور داخلی عراق و با پشتیبانی و تسلیح دارودستهٔ شورشیان کرد که مورد حمایت اسرائیل و امریکا هستند، دقیقاً همان کاری را می‌کنند که شاه می‌کرد و با خودداری از استرداد اراضی عراق که ما ناگزیریم به‌زور آزاد کنیم قرارداد را نقض کرده‌اند، بنابراین در مقابل اعلام می‌داریم که قرارداد ششم مارس ۱۹۷۵ از طرف ما نیز ملغی شده است.» پنج روز بعد ارتش عراق به‌خاک ایران حمله کرد و جنگ طولانی ایران و عراق آغاز گردید. امادرمرداد۱۳۶۹ که صدام به‌کویت حمله و خاک آن کشور را اشغال کرد به‌منظور جلب نظر مساعد ایران اعلام داشت که قرارداد ۱۹۷۵ را به‌رسمیت می‌شناسد.

یکدیگر ملاقات نمودند و در مورد حل کلیهٔ مسایل مورد اختلاف مذاکره و توافق کردند. در ۲۳ خرداد ۱۳۵۴، عهدنامهٔ مرزی و حسن همجواری و پروتکل مربوط به‌علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی و پروتکل مربوط به‌تعیین حدود مرز رودخانه‌ای و پروتکل مربوط به‌امنیت مرزها را در بغداد امضا کردند. پس از آن پنج پروتکل تکمیلی نیز دربارهٔ کلانتران مرزی و تعلیف احشام و استفاده از آب رودخانه‌های مرزی و مقررات مربوط به‌کشتیرانی در اروندرود و مقررات مربوط به‌تنظیم مسافرت اتباع ایران و عراق برای زیارت اماکن مقدسه را تنظیم و در ۵ دی ۱۳۵۴ در بغداد امضا نمودند. سپس مجالس قانونگذاری دو کشور عهدنامه‌ها و پروتکلهای مربوط به‌قرارداد الجزایر را تصویب کردند و اسناد مصوبهٔ آنها در اول مرداد ۱۳۵۵ در تهران مبادله شد و از همان تاریخ قراردادهای مذکور لازم‌الاجرا گردید. ضمناً کلیهٔ اسناد فوق تحت عنوان «معاهدات ایران و عراق» در دبیرخانهٔ سازمان ملل متحد به‌ثبت رسید.[۴۱]

۱۱. روابط با اسرائیل در دههٔ ۵۰

دههٔ ۱۳۵۰ با تأسیس محور جدیدی در خاورمیانه میان ایران و مصر و عربستان سعودی آغاز شد و این امر در ابتدا اسرائیلیها را تا حدودی اندیشناک کرد. اما سیر رویدادها نشان داد که نگرانی آنها بی‌مورد بوده و مثلث مزبور جنبه ضد اسرائیلی ندارد بلکه علیه کشورهای تندرو منطقه می‌باشد.

از آنجایی که موضوع هنوز مراحل اولیه‌اش را طی می‌کرد، شاه و سادات سعی داشتند حتی‌المقدور آن را پنهان نگاه دارند. در فروردین ۱۳۵۱، درست یک ماه قبل از ملاقات سران دو ابرقدرت در مسکو، سادات برای چهارمین و آخرین سفر خود به‌پایتخت شوروی رفت ولی برژنف از دادن هواپیماهای میگ ۲۳ و موشکهای زمین به‌زمین برد متوسط اسکاد به‌وی خودداری کرد. سادات نیز سفر خود را کوتاه کرد و برژنف حتی به‌بدرقهٔ او به‌فرودگاه نرفت. اما برعکس این عمل توهین‌آمیز،

۴۱. منوچهر پارسادوست، زمینه‌های تاریخی اختلاف ایران و عراق، صفحهٔ ۱۶۷.

شوروی‌ها سوریه و عراق را مورد محبت قرار دادند و در همان ماه معاون وزارت دفاع و رئیس ستاد ارتش شوروی به‌سوریه رفتند و به‌حافظ اسد اطمینان دادند که به‌رغم تنش‌زدایی، کمکهای شوروی به‌آن کشور ادامه خواهد یافت. آلکسی کاسیگین نخست‌وزیر شوروی نیز به‌بغداد رفت و قرارداد دوستی و همکاری بین دو کشور را امضا کرد که روشن بود هدف آن رخنه شوروی به‌خلیج فارس و اقیانوس هند می‌باشد. امریکا و عربستان سعودی و ایران قرارداد مزبور را تهدیدی به‌منابع نفتی و خطوط کشتیرانی خود دانستند و تلاشهای خود را برای اینکه مصر مانع از گسترش نفوذ شوروی به‌خلیج فارس گردد دو برابر کردند.

این تحولات موضوع مذاکرات گلدامایر و شاه در اردیبهشت ۱۳۵۲ ضمن نخستین سفر گلدامایر به تهران به‌عنوان نخست‌وزیر اسرائیل بود. او همراه با رئیس دفتر و یکی از مشاورانش با یک هواپیمای اختصاصی وارد تهران شد. طبق ترتیباتی که اکنون متداول شده بود هواپیمای مایر در یک محل دور افتاده در فرودگاه مهرآباد توقف کرد.

در مذاکرات کاخ نیاوران که چندین ساعت به‌طول انجامید، شاه به‌تفصیل دربارهٔ تماسهای خود با سادات به‌نخست‌وزیر اسرائیل گزارش داد و از وی خواست که سیاست معتدلتری نسبت به‌سادات در پیش گیرد. شاه توضیح داد که به‌رغم تنش‌زدایی بین دو ابرقدرت، امریکا و شوروی همچنان به‌رقابت در منطقهٔ خلیج فارس ادامه می‌دهند و هریک می‌کوشد دیگری را از دستیابی به‌امتیازات استراتژیکی باز دارد. به‌این جهت، اکنون که شوروی‌ها در عراق به‌یک موفقیت دست یافته‌اند، ضروری است که کوشش شود سادات از اردوی شوروی جدا و به‌اردوی امریکا ملحق شود. با این حال شاه هیچ تهدیدی و حتی اشاره‌ای نکرد که اگر اسرائیل رویهٔ خود را نسبت به‌مصر تعدیل نکند، او تدابیری علیه اسرائیل اتخاذ خواهد کرد. در پایان مذکرات، گلدامایر به‌همراهانش گفت: «شاه پس از تجدید رابطه با مصر بکلی تغییر کرده و آن شاه قبلی نیست».

مذاکرات نیکسون و برژنف در ماه مه ۱۹۷۲ در مسکو برای سادات یک سرخوردگی عمیق بود و تصمیم او را به‌پایان دادن اتحادش با شوروی و پیوستن به‌گروه کشورهای طرفدار غرب در خاورمیانه تقویت کرد. رهبران دو ابرقدرت به‌عنوان بخشی از تنش‌زدایی تصمیم گرفته بودند از مداخله در هر اختلاف منطقه‌ای

که ممکن بود به‌جنگ جدیدی بینجامد خودداری کنند. این یک ضربهٔ مهلک به‌امیدهای سادات بود که دو ابرقدرت راه‌حلی برای مسئله خاورمیانه را به‌اسرائیل تحمیل کنند. دو ماه بعد در ژوئیه ۱۹۷۲ (تیر ۱۳۵۱) سادات کلیه مستشاران روسی را از کشورش اخراج کرد.

تغییر جهت سیاست مصر شاه را در تشکیل مثلث جدید بین ایران و مصر و عربستان سعودی که مورد پشتیبانی اردن و مغرب و سودان باشد، تشویق کرد. اما کشورهای عرب مرتب به‌شاه فشار وارد می‌ساختند که از فروش نفت به‌اسرائیل خودداری کند و از نفوذش در واشینگتن برای وادار کردن اسرائیل به‌تعدیل موضعش در قبال جهان عرب استفاده نماید. شاه مایل به‌استفاده از نفت به‌عنوان وسیله فشار به‌اسرائیل نبود اما از آنجایی که موفقیت مثلث جدید بستگی به‌حل اختلافات اعراب و اسرائیل داشت سعی کرد امریکا را وادار به‌فشار آوردن به‌اسرائیل بنماید. این موضوع هنگام سفرش به‌واشینگتن در ژوئیه ۱۹۷۳ (تیر ۱۳۵۲) آشکار شد. شاه از نیکسون و کیسینجر مشاور امنیت ملی او خواست که سیاست متوازن‌تری بین اسرائیل و همسایگان عربش در پیش گیرند و استدلال کرد این سیاست راه را برای یک چارچوب منطقه‌ای هموار خواهد کرد که می‌تواند بزرگترین کشور عربی یعنی مصر و ثروتمندترین کشورهای مسلمان یعنی عربستان سعودی و عراق و قوی‌ترین کشور خاورمیانه یعنی اسرائیل را در برداشته باشد.

مقامات امریکایی اصولاً با استدلال شاه موافقت کردند ولی اظهار داشتند تا انجام انتخابات عمومی در اسرائیل هیچ اقدامی مقدور نیست و گلدامایر قبل از انتخابات قادر نخواهد بود امتیاز قابل ملاحظه‌ای به‌مصر بدهد. شاه در بازگشت از واشینگتن گزارش مذاکراتش را برای اسرائیلها و مصریان فرستاد. در آن هنگام توجه سادات معطوف به‌تشکیل اتحادیه‌ای بین مصر و سوریه و تدارک جنگ اکتبر بود.

پیروزیهای اولیه اعراب در جنگ اکتبر ۱۹۷۳، به‌ویژه پیروزی مصر در عبور از کانال سوئز و تسخیر استحکامات دفاعی مشهور به «خط بارلف» تهران را شگفت‌زده ساخت و موج احساسات طرفدار مصر در میان مردم بوجود آمد. عدم موفقیت اسرائیلیها در عقب راندن ارتش مصر به‌آن سوی کانال لطمه بزرگی به‌آبروی اسرائیلیها زد. دشمنی با اسرائیل که در سالهای پیش بشدت خفه شده بود یک بار دیگر منفجر شد و روزنامه‌های ایرانی پر از شرح و تفصیل فتوحات اعراب گردید. در

بسیاری از شهرها تظاهرات خودجوشی صورت گرفت که رهبری مذهبی آنها را تشویق می‌کرد. واکنش مردم شاه را در محظور قرار داد و ناچار شد از کشوری که مورد نفرت ایرانیان بود و آشکارا آن را دشمن خود می‌دانستند، فاصله بگیرد.

در خلال جنگ اکتبر شاه کوشید بین دول متخاصم نوعی سیاست موازنه در پیش بگیرد. او با تقاضای بسته شدن نمایندگی اسرائیل در تهران مخالفت کرد و به‌رغم تحریم صدور نفت اعراب به‌اروپا و امریکا، همچنان به‌ارسال نفت به‌اسرائیل ادامه داد. از سوی دیگر با تقاضای امریکا مبنی براینکه هواپیماهای جت فانتوم خود را به‌اسرائیل بدهد تا جای هواپیماهایی را که در نخستین روزهای جنگ سرنگون شده بودند پر کنند، مخالفت کرد.

پس از آنکه اسرائیلیها در پاتک ۸ اکتبر خود در امتداد کانال‌سوئز شکست خوردند، معلوم شد که این جنگ طولانی‌تر از جنگهای قبلی خواهد بود. بدین‌جهت شاه با تقاضای اسرائیل مبنی برارسال تعدادی گلولهٔ توپ و وسایل الکترونیکی که به‌تازگی خریده بود موافقت کرد. در مقابل ۶۰۰،۰۰۰ تن نفت نیز به‌مصر تحویل داد، درحالی که لیبی از دادن نفت به‌کشور همسایه‌اش خودداری کرده بود. هواپیماهای باری ایران یک هنگ پیاده نظام سعودی و تجهیزات نظامی را به‌بلندیهای جولان حمل کردند و در بازگشت سربازان زخمی سوری را برای معالجه به‌ایران آوردند. شاه به‌هواپیماهای شوروی اجازه داد از فراز خاک ایران به‌سوریه و عراق پرواز کنند ولی از دادن اجازهٔ عبور به‌داوطلبان یهودی که از استرالیا عازم اسرائیل بودند، خودداری کرد.

نتیجهٔ این سیاست نزدیکی بیشتر ایران و مصر بود. به‌دنبال سفر عبدالعزیز حجازی نخست‌وزیر مصر به‌ایران در اردیبهشت ۱۳۵۳، ایران یک وام یک میلیارد دلاری به‌منظور تعویض کانال‌سوئز و بازسازی بندر پورت سعید و احداث یک لوله نفت جدید به‌مصر داد که اهمیت لولهٔ نفت ایلات ـ اشکلون را کاهش می‌داد. شرکت ملی نفت ایران دیگر نیازی به‌راه اسرائیل برای صدور نفت به‌اروپا نداشت و می‌کوشید استفاده از خط لوله اسرائیل را محدود سازد. اسرائیلیها که شاهد این تغییر سیاست بودند، ضروری دانستند به‌فشار خود به‌شاه برای همکاریهای دو کشور بیفزایند. تغییر مواضع استراتژیکی مصر و اسرائیل که حتی قبل از جنگ اکتبر آغاز شده بود، دولت اسرائیل را وادار به‌ارزیابی مجدد برداشتها و مناسباتش با ایران در

پرتو اوضاع جدید کرد. یکی از این موارد انتصاب یوری لوبرانی به‌جای مایر عزری بود که دوازده سال در تهران انجام وظیفه کرده بود.

لوبرانی که قبلاً مشاور داوید بن‌گوریون در مسایل جهان عرب و رئیس دفتر لوی اشکول بود، پس از آن به‌عنوان سفیر در اوگاندا و اتیوپی خدمت کرده بود. او چند بار به‌ایران سفر کرده بود که آخرین بار در تابستان ۱۳۵۱ بود که به‌منظور مطالعه در افزایش صادرات اسرائیل آمده بود. دولت اسرائیل درصدد برآمد از تغییر سفیرش برای تغییر دادن تشریفات نیز استفاده کند و موضع دیپلوماتیک خود را در ایران تقویت نماید. نظر به‌اینکه ایران هنوز اسرائیل را به‌صورت «دوژوره» به‌رسمیت نشناخته بود، نمایندگان اسرائیل در گذشته استوارنامه خود را به‌شاه تسلیم نکرده بودند. اما لوبرانی با دردست داشتن استوارنامهٔ رسمی از رئیس جمهور کشورش به‌عنوان شاه وارد تهران شد. ضمناً یک نامه خصوصی از آبا ابان برای همتای ایرانی‌اش عباسعلی خلعتبری به‌همراه آورد. خلعتبری برخلاف سلفش که دشمن اسرائیل بود، رفتاری داشت که نشان می‌داد هرچند خودش را با سیاست شاه موافق می‌نماید، نسبت به‌اسرائیل احساس دوستی دارد. چند روز بعد که لوبرانی برای تسلیم نامه آبا ابان با خلعتبری ملاقات کرد، از وی خواست که ترتیب ملاقاتی بین او و شاه را بدهد تا او «درودهای دولت اسرائیل را تبلیغ کند». خلعتبری قول مساعد داد. اما چند هفته گذشت و جوابی داده نشد. لوبرانی چند بار موضوع را یادآوری کرد و هربار به‌او پاسخ داده شد که هنوز از دربار پاسخی نرسیده و باید شکیبا باشد. تا اینکه سرانجام لوبرانی دریافت که شاه علاقه‌ای به‌پذیرفتن سفیر اسرائیل و دریافت استوارنامهٔ او ندارد، این امر پیچیدگی روابط ایران و اسرائیل را نشان می‌داد.

در ژوئن ۱۹۷۴ (خرداد ۱۳۵۳) سوریه و اسرائیل موافقتنامهٔ جداسازی نیروهایشان را در بلندیهای جولان امضا کردند. به‌محض امضای این موافقتنامه گلدامایر از نخست‌وزیری استعفا داد و دولت جدید را اسحق رابین تشکیل داد که در آن ایگال‌آلون وزیر خارجه و شیمون‌پرز وزیر دفاع بودند. دولت جدید سیاست «یک تکه زمین در برابر یک تکه صلح» را در پیش گرفت، یعنی اخذ امتیاز از سوریه و مصر در قبال استرداد ارضی اشغال شدهٔ آنان. رابین ابتدا سیاست مزبور را به‌اطلاع جرالد فورد رئیس جمهور و هنری کیسینجر وزیر خارجه امریکا رساند و سپس شخصاً برای اینکه شاه را در جریان قرار بدهد در آذر ۱۳۵۳ عازم تهران شد. سفر

رابین به‌ایران حتی در خود اسرائیل محرمانه نگاه داشته شد و جز وزرای خارجه و دفاع آن کشور کسی از آن آگاه نبود. در این سفر ژنرال افراهیم پوران رئیس دفتر نظامی و الی‌میرزاحی رئیس دفتر غیر نظامی نخست‌وزیر او را همراهی می‌کردند. هواپیمای رابین در میان طوفان برفی که موجب فروریختن سقف فرودگاه مهرآباد شد برزمین نشست و لوبرانی و نصیری رئیس ساواک از او استقبال نمودند.

شاه و رابین مدت دو ساعت به‌مذاکره پرداختند و نظرات خود را دربارهٔ اوضاع بین‌المللی و تحولات خاورمیانه و موقعیت اسرائیل در منطقه به‌یکدیگر ابراز نمودند. رابین گزارش سفر خود را به‌امریکا داد و دربارهٔ احتمال انعقاد یک موافقتنامه جدید جداسازی نیروها در شبه جزیره سینا گفت‌وگو کرد. او دربارهٔ پیشرفت مذاکرات با اردن و سوریه بدبین‌تر بود. شاه از رابین خواست در مقابل سادات و ملک‌حسین انعطاف بیشتری نشان بدهد و اظهار کرد معتقد است که این دو رهبر خواستار صلح با اسرائیل هستند. سپس گفت‌وگو از روابط دو جانبه به‌میان آمد. رابین یک وام یک میلیارد دلاری نظیر آن‌چه شاه به‌مصر داده بود تقاضا کرد. شاه این تقاضا را نپذیرفت اما هدیهٔ رابین را که یک گلدان عتیقه مربوط به‌دوران حضور ایرانیان در اسرائیل بود قبول کرد و در عوض یک قالی ایرانی به‌او داد.

همان‌طور که انتظار می‌رفت سفر رابین به‌تهران مانع از نزدیکی بیشتر ایران و مصر نگردید. بلکه برعکس، در نتیجه تحولات دوگانهٔ افزایش قدرت اعراب و پیدایش یک اردوی میانه‌رو ضد شوروی در میان اعراب، شاه به‌تلاشهای خود در جذب مصر در گروه کشورهای طرفدار غرب ادامه داد. در آذر ۱۳۵۳ ارتشبد غلامرضا ازهاری رئیس ستاد ارتش ایران به‌قاهره رفت و دربارهٔ امکان همکاری نظامی بین دو کشور به‌مذاکره پرداخت. مصریان تقاضای ارسال رادارهای جدید نظیر آنچه اخیراً امریکا به‌ایران تحویل داده بود کردند و تعدادی از خلبانان مصری برای آشنایی با هواپیماهای جت فانتوم، در پیش‌بینی ادغام هواپیماهای مزبور در نیروی هوایی مصر، به‌ایران آمدند.

یک ماه بعد شاه به‌مصر سفر رسمی کرد. استقبال باشکوهی که سادات ترتیب داد، حاکی از تحول عظیمی بود که وی در مناسبات دو کشور بوجود آورده بود. شاه مذاکراتش را با رابین به‌سادات گزارش داد و او نیز جزئیات موافقتنامهٔ موقتی جداسازی نیروها با اسرائیل را که قرار بود مذاکرات آن به‌زودی زیرنظر امریکا شروع

شود برایش تشریح کرد. سادات از شاه تقاضا کرد از نفوذش استفاده کند و رابین را به‌تعدیل در مواضعش در گفت‌وگوهای آینده وادارد. همچنین از شاه خواست استفاده از خط لولهٔ ایلات ـ اشکلون را متوقف سازد. او پشتیبانی شاه را از دعوت مجدد کنفرانس صلح ژنو با شرکت سازمان آزادیبخش فلسطین جلب کرد. در واقع شاه به‌مصوبات کنفرانس سران عرب که در نوامبر ۱۹۷۴ در رباط تشکیل شده بود صحه گذاشت. این تغییرات عمده در سیاست ایران، اسرائیل را متوحش ساخت ولی کاری از دستش ساخته نبود. بنابراین کلیهٔ نیروی خود را صرف حفظ جای پایش در ایران کرد.

در اوایل ۱۹۷۵ رژیم شاه به‌اسرائیل اطلاع داد که در نظر دارد استفاده از خط لولهٔ ایلات ـ اشکلون را متوقف سازد. در همان هنگام سادات نیز از اسرائیل خواست که گردنه‌های جدی و میتلا و چاههای نفت ابورودیس را در شبه جزیرهٔ سینا تخلیه کند. نظر به‌اینکه نفت سینا بخش عمده‌ای از نیازهای مصرفی اسرائیل را تأمین می‌کرد، توانایی اسرائیل در موافقت با تقاضای سادات بستگی به‌اطمینان از ادامه فروش نفت ایران به‌آن کشور داشت. لذا در بهمن ۱۳۵۳ ایگال آلون وزیر خارجهٔ اسرائیل به‌منظور مذاکره در این خصوص به‌تهران آمد. او به‌همراهی حیثم‌بارون با لباس مبدل و کلاه گیس و عینک سیاه با پرواز عادی العال وارد تهران شد. مذاکرات وی با شاه کوتاه بود و شاه به دکتر اقبال مدیر عامل شرکت نفت دستور داد به‌همکاری با شرکت نفت ماوراءآسیا همچنان ادامه بدهد. آلون موافقت کرد بهای نفت انتقالی مزبور که در اسرائیل مصرف می‌شود افزایش یابد. در عوض شاه بهای همین نفت را کاهش داد و مدت اعتبار اعطایی را چهار ماه تمدید کرد.

با این همه، در بهار ۱۳۵۴ روابط ایران و اسرائیل دچار مشکلاتی گردید. مذاکرات مصر و اسرائیل در باب جداسازی نیروها به‌بن‌بست رسیده بود. اسرائیل خواستار بود که در ازاء تخلیهٔ بخشی از شبه جزیرهٔ سینا حالت جنگ بین دو کشور خاتمه یابد. سادات زیر بار نرفت و به‌تقاضاهای او شاه به‌اسرائیل فشار وارد ساخت. رئیس جمهور مصر در ۱۴ اردیبهشت وارد تهران شد تا دربارهٔ شکست مذاکرات به‌شاه گزارش بدهد. سادات در یک مصاحبه مطبوعاتی در حضور شاه اظهار داشت که زمان برای حل اختلافات اعراب و اسرائیل مساعد است و امتناع اسرائیل از تخلیه سرزمینهایی که در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ اشغال کرده این توافق را به‌تعویق

می‌افکند. شاه نیز اظهار داشت که کاملاً از سیاست پرزیدنت سادات پشتیبانی می‌کند؛ موضع مصر براساس عدالت و منطق استوار است؛ در حالی‌که سیاست اسرائیل سخت و غیرمعقول است.

شاه همین سخنان را در ملاقاتی که در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۴ با پرزیدنت فورد و کیسینجر در کاخ سفید واشینگتن بعمل آورد تکرار کرد. شاه از سادات پشتیبانی و استدلال کرد که اسرائیل انعطاف‌ناپذیری نشان می‌دهد و موقعیت مصر را درک نمی‌کند و از فورد و کیسینجر خواست به‌فشارهایشان به‌اسرائیل بیفزایند.

در این هنگام دولت اسرائیل نگران این بود که مبادا ایران کلیه روابط خود را با آن کشور قطع کند. هرچند نفت ایران همچنان به‌اسرائیل جاری بود، ولی همکاری نظامی و خرید جنگ‌افزار از اسرائیل متوقف شد. چند هفته‌ای مناسبات بین دو کشور به‌پایین‌ترین سطح خود رسید. مقامات ایرانی به لوبرانی گفتند مادام که مذاکرات با مصر درحال درجا زدن است، روابط ایران و اسرائیل درحال تعلیق خواهد بود.[۴۲]

فشارهای مزبور در تابستان ۱۳۵۴ به‌نتیجه رسید و اسرائیل با استرداد چاههای نفت ابورودیس به‌مصر موافقت کرد اما چون رابین از دریافت نفت از ایران چندان

۴۲. در همین ایام بود که ضمن کنفرانس سران کشورهای اسلامی در لاهور، خلعتبری با یاسر عرفات ملاقات کرد و قرار شد به‌زودی دفتر نمایندگی سازمان آزادیبخش فلسطین در تهران تأسیس شود. به‌نگارنده نیز که رایزن سفارت در رم بود دستور داده شد با نمایندهٔ ساف در ایتالیا تماس و دوستی برقرار کند. دو سه ماهی این جانب با عبدالله عمرو نماینده ساف مرتباً ملاقات و ضمن صرف ناهار دربارهٔ مسایل مختلف گفتگو می‌کردیم. تا اینکه کنفرانس عمومی سازمان خواروبار و کشاورزی ملل متحد در پائیز ۱۳۵۴ در رم تشکیل شد و منصور روحانی وزیر کشاورزی ایران به‌ریاست کنفرانس انتخاب گردید. نگارنده شاهد تلاشهای منصور روحانی برای عضویت نماینده ساف به‌عنوان ناظر در فائو بود. وقتی این تلاشها به‌نتیجه رسید خشم امریکاییها و اسرائیلیها برانگیخته شد و روحانی را در راهرو کنفرانس به‌باد سرزنش گرفتند و او علت اقدام خود را «همبستگی» توصیف کرد.

مقارن این رویداد در ۱۹ آبان ۱۳۵۴ قطعنامهٔ پیشنهادی اعراب که صهیونیسم را مترادف با تبعیض نژادی می‌شناخت و اسرائیل را به‌نژادپرستی متهم می‌کرد با حمایت و رأی موافق نماینده ایران در سازمان ملل متحد به‌تصویب رسید. این سیاست جدید ایران موجب اعتراض شدید امریکا و اسرائیل گردید و بلافاصله به‌نگارنده دستور داده شد که تماسهای خود را با نماینده ساف قطع کند.

مطمئن نبود، در ۲۵ مرداد، دو هفته قبل از امضای موافقتنامه یک بار دیگر به‌تهران آمد. این بار مذاکرات شاه و رابین در نوشهر واقع در کرانه دریای خزر بعمل آمد. هرچند در مورد سفر رابین اختفای کامل بعمل آمده و برای او با اسم مستعار در هتل رامسر اتاق ذخیره شده بود، به‌محض اینکه نخست‌وزیر اسرائیل وارد هتل شد تعدادی از یهودیان ایرانی و کارشناسان اسرائیلی که در طرحهای مختلف کار می‌کردند و برای گذراندن تعطیلات به‌رامسر رفته بودند، او را شناختند و برایش کف زدند. در نتیجه خبر مسافرت نخست‌وزیر اسرائیل به‌ایران ابتدا در میان جامعهٔ یهودیان ایران و سپس در مطبوعات بین‌المللی منتشر شد. اما دولت ایران از انتشار آن در مطبوعات داخلی جلوگیری کرد. هرچند جزئیات مذاکرات شاه و رابین هیچ‌گاه منتشر نشد، اما گفته می‌شد شاه به‌رابین اطمینان داده که نفت ایران کماکان به‌اسرائیل صادر خواهد شد و جای نگرانی نیست.

به‌محض اینکه موافقتنامه موقتی جداسازی نیروها در شهریور ۱۳۵۴ امضا شد، بلافاصله در روابط ایران و اسرائیل گرمی احساس شد. لوبرانی وقت را برای از سرگیری همکاری نظامی مساعد دید و بدون آنکه از دولت متبوعش دستور داشته باشد با اسدالله علم وزیر دربار ملاقات و به‌نام نخست‌وزیر اسرائیل از وی برای مسافرت به‌کشورش دعوت کرد تا در ضمن گردش در اسرائیل از صنایع نظامی آن کشور نیز دیدن کند. شاه با این سفر موافقت نکرد و ترجیح داد که ارتشبد طوفانیان معاون وزارت جنگ و مسؤول خریدهای نظامی این سفر را بکند.

در این هنگام ایران به‌برکت چهار برابر شدن بهای نفت یکباره ثروتمند شده بود و دیگر نیازی به‌اعتبارات اسرائیلی برای خرید جنگ‌افزار و تجهیزات نظامی نداشت و بازار اسلحه جهانی کاملاً به‌رویش باز بود. اما شاه با درآمد سرشاری که از نفت عایدش می‌شد و تشویق امریکا در نظر داشت زیربنای صنایع نظامی ایران را گسترش دهد تا خودش بتواند به‌تولید سلاحهای پیچیده و تکنولوژی پیشرفته بپردازد. بهبود موقعیت ایران در جهان عرب و کم ارزش شدن خط لولهٔ ایلات ـ اشکلون، اسرائیلیها را به‌این فکر واداشت که مبادا شاه بکلی از خرید جنگ‌افزار از آن کشور خودداری کند.

شیمون‌پرز وزیر دفاع اسرائیل استدلال می‌کرد که به‌رغم گشایش مجدد کانال سوئز و کاهش اهمیت لولهٔ نفت اسرائیل، می‌توان علاقهٔ ایران را به‌همکاری با

اسرائیل با ترتیب دادن همکاری تکنولوژی بین دو کشور حفظ و تقویت کرد. تقارن دانش فنی اسرائیل با سرمایه ایران می‌تواند اهمیت سیاسی اسرائیل را که در نظر ایران کاهش یافته است جبران کند.

رهبران اسرائیل می‌دانستند که سفر طوفانیان به‌اسرائیل به‌معنی گرم شدن روابط دو کشور است و می‌خواستند از این فرصت حداکثر استفاده را بنمایند. طوفانیان در دی ماه ۱۳۵۴ همراه با دو آجودانش و لوبرانی برای یک سفر چهار روزه به‌اسرائیل رفت و با رابین و پرز و مردخای‌گور رئیس ستاد ارتش اسرائیل ملاقات کرد. اگرچه به ایرانیان اجازه داده نشد تکنولوژیهای بسیار سری را ببینند اما از آنچه که دیدند بشدت تحت‌تأثیر قرار گرفتند. طوفانیان گزارش بسیار مثبتی به‌شاه داد اما شاه از پیامدهای سیاسی همکاری بیشتر با اسرائیل نگران بود. او نه تنها از واکنش کشورهای میانه‌رو عرب می‌ترسید بلکه از واکنش داخلی ایران نیز واهمه داشت و به‌این جهت تقاضای مهلت کرد.

در این هنگام محیط سیاسی خاورمیانه نسبتاً آرام بود. از وقتی موافقتنامه جداسازی نیروها در سپتامبر ۱۹۷۵ با مصر امضا شده بود، روابط اعراب و اسرائیل روبه آرامش نهاده و توجه جهانیان به‌جنگ داخلی لبنان و دخالت سوریه در آن معطوف شده بود. این محیط آرام موجبات سومین و آخرین سفر اسحق رابین به‌تهران را در ایام نوروز ۱۳۵۵ فراهم کرد. شاه در نوشهر بسر می‌برد. رابین با او ناهار صرف کرد و درباره اوضاع خاورمیانه به‌تبادل‌نظر پرداخت. برخلاف دیدارهای گذشته، این بار مسئلهٔ غامضی در میان نبود. هدف ملاقات تنها این بود که با شاه گفت‌وشنود سیاسی در محیطی آرام برقرار شود و به‌عنوان وزنه متقابلی در برابر نفوذ اعراب به‌کار رود.

با وجود این، ایران در تابستان ۱۳۵۵ یک بار دیگر تمایل خود را به‌ارسال نفت خود به‌اروپا از راههای دیگری جز خط لوله ایلات ـ اشکلون ابراز داشت. به‌خاطر موفقیتی که ایگال آلون در سفر سابقش در این زمینه کسب کرده بود، رابین در مرداد ماه آن سال او را مأمور مذاکره با شاه کرد. آلون همانند سفر قبلی‌اش درحالی که کلاه گیس برسر گذاشته و عینک سیاهی برچشم زده و یک کلاه پردار تیرولی برسرش نهاده و قیافه‌اش را بکلی تغییر داده بود با یک پرواز عادی العال وارد تهران شد.

مذاکرات آلون با شاه در کاخ نیاوران صورت گرفت و دو ساعت به‌طول انجامید

که بیشتر آن دربارهٔ نفت بود. آلون اصرار ورزید که ارسال نفت ایران به‌اسرائیل که در سالهای گذشته با دشواری زیاد ترتیب داده شده بود با یک حرکت دست نمی‌تواند به‌هم بخورد. بنابراین بهتر است روابط دو کشور بریک اساس محکم قرار بگیرد. شاه این استدلال را پذیرفت و قول داد ارسال نفت به‌اسرائیل همچنان ادامه یابد.

در مورد همکاری نظامی نیز آلون موافقت شاه را با سفر یک هیئت اسرائیلی از نمایندگان صنایع نظامی و هواپیماسازی آن کشور به‌ایران جلب کرد. اندکی پس از بازگشت آلون، شیمون‌پرز وزیر دفاع اسرائیل در شهریور ۱۳۵۵ به‌تهران آمد. همراهان او عبارت بودند از سرتیپ آریه بارون رئیس دفتر نظامی، آوراهام بن‌یوسف معاون وزارت دفاع و آل شویمر رئیس صنایع هواپیماسازی. برخلاف دفعات گذشته، این بار در فرودگاه ارتشبد طوفانیان معاون وزارت جنگ به‌جای نصیری از پرز استقبال کرد ولی او را در مهمانسرای ساواک در شمیران سکونت دادند.

فردای آن روز، پرز در کاخ نیاوران با شاه ملاقات کرد. در ابتدا شاه طبق معمول نظراتش را دربارهٔ مسایل گوناگون بین‌المللی به‌تفصیل شرح داد. او از امریکا انتقاد کرد که تغییراتی را که در خاورمیانه صورت گرفته است درک نمی‌کند. سپس به‌خطراتی که از جانب شوروی ایران را تهدید می‌کند اشاره کرد و گفت شوروی مایل است هلال خصیب را تبدیل به‌هلال سرخ کند و خلیج فارس را از طریق عراق و افغانستان و بلوچستان مورد تهدید قرار دهد. شاه استدلال کرد که در چنین شرایطی ایران باید قوی باشد تا بتواند از خودش دفاع کند. متأسفانه گروه فشار یهودیان امریکا این موضوع را درک نکرده و مانع از حمله به‌او و کشورش در روزنامه‌های امریکایی نمی‌شود. فروش اسلحه به‌ایران با تأخیر صورت می‌گیرد و ماهها در کمیته‌های مختلف کنگرهٔ امریکا معطل می‌ماند. در این حال فلسطینیها محیط خاورمیانه را مسموم کرده و در هریک از کشورهای طرفدار غرب منطقه خرابکاری می‌کنند. عراق همچنان چشم طمع به‌کویت دوخته است. شوروی به‌شورشیان ظفار کمک می‌رساند. ایران چاره‌ای جز اینکه به‌خودش اتکاء داشته باشد ندارد.

شاه با لحن موافقی از سادات یاد کرد. معلوم بود تحت‌تأثیر ارادهٔ رئیس جمهور مصر در پیوستن به‌اردوی غرب قرار گرفته است. شاه تلویحاً به‌پرز فهماند که

اسرائیل باید با سادات مداراکند و نسبت به‌او انعطاف نشان بدهد.

انتخابات ریاست جمهوری امریکا موضوعی بود که بیشتر وقت ملاقات شاه و پرز را گرفت. هیچ یک از آن‌دو نمی‌دانست سیاست خاورمیانه‌ای کاندیدای حزب دموکرات چه خواهد بود. کارتر ضمن یکی از نطقهای انتخاباتی‌اش «ارسال نامحدود اسلحه به‌کشورهای خلیج فارس» را مورد حمله قرار داده و متعهد شده بود در سیاست خارجی خود به‌حقوق بشر بهای بیشتری قایل شود. پرز معتقد بود امریکا به‌خاطر ایران یا اسرائیل جنگ نخواهد کرد و دو کشور باید روی پای خودشان بایستند و به‌شاه اطمینان داد که گروه فشار یهودیان در امریکا به‌اهمیت روابط ایران و اسرائیل واقف است و جامعهٔ یهودیان امریکا نیز می‌داند که شاه هیچ‌گاه از حربهٔ نفت علیه اسرائیل استفاده نکرده است. در پایان ملاقات، شاه اشاره کرد که گزارش بسیار مثبتی از طوفانیان دریافت کرده و خودش نیز متقاعد شده است که همکاری نزدیکتر بین دو کشور می‌تواند ثمرات زیادی داشته باشد ولی می‌ترسد این همکاری روابط او با امریکا و کشورهای عرب را دچار اشکال سازد. همچنین باید مخالفتهای داخلی را درنظر داشته باشد.

اگرچه شاه هیچ‌گونه تعهدی نکرده بود اما پرز این احساس را داشت که مذاکراتشان سودمند بوده است. چند ساعت بعد معلوم شد این احساس درست بوده چون طوفانیان به‌او خبر داد که شاه از مذاکرات بسیار راضی بوده و به‌طور اصولی موافقت خود را اعلام داشته است. از همان ساعت مذاکرات فنی بین صنایع نظامی دو کشور به‌نمایندگی شویمر و طوفانیان در اقامتگاه لوبرانی در تهران آغاز شد که شامل شش طرح بود. مهمترین این طرحها تولید موشکهای زمین به‌زمین دارای برد ۴۵۰ کیلومتر حامل کلاهکهای غیر اتمی ۳۵۰ پوندی بود. معامله براساس مبادلهٔ نفت با اسلحه بود و مجموع آن به ۱/۲ میلیارد دلار بالغ می‌شد. قرار شد به‌محض امضای قرارداد، ایران معادل ۲۵۰ میلیون دلار نفت به‌عنوان پیش پرداخت به‌اسرائیل بدهد.

دو کشور شروع به‌مبادله هیئت‌های کارشناسی کردند و سرانجام جایگاه تولید موشکهای مزبور در ناحیهٔ سیرجان تعیین و قرار شد مادام که قرارداد امضا نشده است دو کشور آن را بکلی سری نگاه دارند و بویژه نگذارند امریکاییان از آن بویی ببرند زیرا می‌ترسیدند حکومت کارتر به‌هر دو کشور فشار وارد سازد که آن را لغو

کنند.

در فروردین ۱۳۵۶ کلیهٔ قراردادها آمادهٔ امضا شده بود. لذا پرز وزیر دفاع اسرائیل مجدداً به‌تهران آمد و پس از رسیدن به‌حضور شاه قرارداد همکاری تکنولوژی بین دو کشور را امضا کرد. در این هنگام لوبرانی که نقش مهمی در انعقاد قرارداد ایفا کرده بود عازم بازگشت به‌اسرائیل بود. لذا مراقبت روزمرهٔ اجرای آنها به‌وابسته نظامی آن کشور واگذار شد. پرز به‌محض بازگشت به‌اسرائیل سرتیپ اسحق سِگِف را به‌سمت وابسته نظامی جدید آن کشور در ایران منصوب کرد. سگف ضمن دیدار عباسعلی خلعتبری از اسرائیل در اسفند ۱۳۵۵ به‌وزیر امور خارجه ایران معرفی شد و در ۲۵ خرداد ۱۳۵۶ وارد تهران و مشغول کار گردید.

در این میان انتخابات عمومی در اسرائیل انجام گرفت و حزب سوسیالیست پرز و رابین به‌دست حزب ملی‌گرای افراطی لیکود به‌رهبری مناخیم بگین شکست خورد. نتیجه انتخابات مزبور رژیم شاه را دربارهٔ آیندهٔ صلح در خاورمیانه و مناسبات دو کشور دچار وحشت ساخت. قبل از آنکه بگین مراسم تحلیف را انجام دهد شاه لوبرانی را به‌حضورش احضار کرد. این نخستین باری بود که لوبرانی پس از چهار سال اقامت در ایران با شاه ملاقات می‌کرد. در این مدت تماس او با دربار منحصربه دیدار با اسدالله علم بود. اکنون در پایان مأموریتش او را برای توضیح دربارهٔ تحولات داخلی اسرائیل به‌کاخ نیاوران احضار کرده بودند. لوبرانی به‌شاه اطمینان داد که بگین آن‌چنان که رسانه‌های گروهی ادعا می‌کنند یک تروریست متعصب نیست و یقین دارد که نخست‌وزیر جدید ایران را کلید ثبات منطقه خواهد دانست.

دولت بگین در ۳۰ خرداد مراسم تحلیف را انجام داد و زمام امور را دردست گرفت. در کابینه جدید موشه‌دایان وزارت خارجه و عزروایزمن وزارت دفاع را برعهده داشتند. در ایران نیز امیرعباس هویدا برکنار شد و جمشید آموزگار مقام نخست‌وزیری را احراز کرد. ولی عباسعلی خلعتبری همچنان وزیر امور خارجه بود.

لوبرانی یک روز پس از آنکه دولت جدید مشغول کار شد به‌کشورش بازگشت. موشه‌دایان از وی خواست تا تعیین جانشینش در تهران بماند و به‌کارش ادامه دهد. لوبرانی درباره ملاقاتش با شاه و ترس وی از دولت بگین توضیحاتی به‌دایان داد و به‌وی پیشنهاد کرد برای تجدید آشنایی با شاه و گرم کردن روابط نظامی بین دو کشور

شخصاً به‌تهران سفر کند.

دایان در ۱۶ تیر ۱۳۵۶ با هواپیمای اختصاصی وارد تهران شد و مورد استقبال نصیری قرار گرفت. صبح روز بعد به‌مدت سه ساعت با شاه در کاخ نیاوران مذاکره کرد. دایان اهداف دولت بگین را تشریح کرد و تأکید نمود که بگین به‌تلاش در راه صلح ادامه خواهد داد اما خواهان صلح از طریق مذاکرات مستقیم و بدون هیچ قید و شرطی است. او در نظر ندارد ساحل غربی رود اردن را به‌خاک خود منضم کند یا تغییری در وضع حقوقی نوار غزه وارد سازد ولی درباره یک موضوع انعطاف‌ناپذیر است: تشکیل دولت مستقل فلسطینی و به‌رسمیت شناختن سازمان آزادیبخش فلسطین و پذیرفتن آن به‌عنوان طرف مذاکرات صلح. وزیر خارجهٔ اسرائیل قصد بگین را به‌مسافرت به‌واشینگتن به‌منظور مذاکره با پرزیدنت کارتر به‌اطلاع شاه رسانید و پیشنهاد کرد برای دادن گزارش سفر بگین به‌واشینگتن مجدداً به‌تهران بیاید.

شاه نیز به‌نوبهٔ خود به‌تحلیل اوضاع جهان و تحولات اخیر خاورمیانه پرداخت. اشاره کرد که دولت پاکستان بی‌ثبات است، ترکیه در اوج بحران تغییر دولت بسر می‌برد، عراق دارد به‌تدریج تبدیل به‌انبار اسلحهٔ شوروی در منطقه خلیج فارس می‌شود، همچنان که لیبی در مدیترانهٔ مرکزی شده است. فقط چند کشور در سراسر منطقه باقی مانده‌اند که ایران می‌تواند به‌آنها اعتماد داشته باشد که اسرائیل یکی از آنهاست. عربستان سعودی و اردن و مصر نیز متحد ایران می‌باشند. اسرائیل باید با تمام قوا از سادات و ملک حسین پشتیبانی کند و چهره‌ای صلح‌طلب از خود نشان بدهد. از این‌رو تا زمانی که نیات دولت بگین روشن نشده است برنامه همکاری تکنولوژی بین دو کشور را به‌حال تعلیق در می‌آورد و از پرداخت ۲۵۰ میلیون دلار پیش پرداخت خودداری می‌کند.

دایان در نیمه مرداد بار دیگر به‌تهران آمد و فردای ورودش به‌حضور شاه رسید. برخلاف دفعات قبل، این بار عباسعلی خلعتبری وزیر امور خارجه در این مذاکرات شرکت داشت. به‌رغم احتیاطهای رژیم ایران، خبر مسافرت دایان به‌مطبوعات بین‌المللی درز کرد و مجلات تایم و نیوزویک در شمارهٔ مورخ ۲۶ سپتامبر خود گزارش مذاکرات او با شاه را منتشر ساختند. دایان گزارش گفتگوهای بگین در واشینگتن را داد و گفت به‌تقاضای نخست‌وزیر اسرائیل کارتر ترتیب ملاقاتی بین او و رئیس جمهوری مصر را داده است.

اکنون توجه همه از همکاری ایران و اسرائیل به‌ابتکار صلح رئیس جمهوری مصر معطوف شده بود. دایان در یک دیدار محرمانه در اواسط سپتامبر با یک مقام مصری در طنجه تقاضا کرده بود ملک حسن پادشاه مغرب ترتیب ملاقاتی بین سادات و بگین را بدهد. سادات قبل از آن‌که شاه عازم واشینگتن شود به‌تهران سفر کرد و نقشه‌های محرمانهٔ خود را به‌اطلاع او رساند. سپس در نهم سپتامبر در برابر پارلمان مصر اعلام کرد که قصد دارد شخصاً به‌بیت‌المقدس برود و با بگین دربارهٔ صلح مذاکره کند.

سفر سادات به‌بیت‌المقدس که در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷ (۲۸ آبان ۱۳۵۶) صورت گرفت به‌طور زنده از تلویزیون ایران پخش شد. به‌رغم تلاش فراوان رژیم شاه که ابتکار رئیس جمهوری مصر را از دیدگاهی مثبت نشان بدهد، ناآرامی درمیان گروههای مذهبی افزایش یافت و در چند ناحیهٔ تهران تظاهراتی علیه سادات انجام گرفت. حدود صد نفر به‌دفتر شرکت هواپیمایی العال در تهران حمله کردند و درو پنجره‌های آن را شکستند.

با همهٔ این اوصاف، خوشبینی اولیه‌ای که اقدام سادات ایجاد کرده بود، به‌زودی جای خود را به‌بدبینی داد. در ۴ دی، یعنی فردای روزی که بگین برای بازدید سادات به‌اسماعیلیه رفته بود، دایان همراه با معاونش الیاکیم روبینشتاین با یک هواپیمای اختصاصی وارد تهران شد. این بار او به‌دعوت شاه آمده بود که در آن روزها احوالش زیاد خوب نبود. شاه با گرمی دایان را پذیرفت و گفتگوهای آن‌دو در محیطی آرام و با صراحت انجام گرفت. دایان گزارش مفصلی دربارهٔ مذاکرات سادات و بگین و اختلاف‌نظرهای موجود بین طرفین و طرح خودمختاری ساحل غربی و نوار غزه به‌شاه داد. شاه این توضیحات را نپذیرفت و پشتیبانی کامل خود را از سادات و قصد خود را به‌ترتیب دادن ملاقاتی بین ملک حسین و کارتر ضمن سفر آیندهٔ رئیس جمهور امریکا به‌ایران اعلام داشت. در این ملاقات که روز ۱۱ دی در تهران صورت گرفت کارتر از ملک حسین خواست که در مذاکرات آیندهٔ صلح شرکت نماید. ملک حسین پاسخ منفی داد و گفت در صورت اقدام به‌چنین کاری عربستان سعودی را از خودش روگردان خواهد کرد، روابطش با سوریه را تیره‌تر خواهد ساخت و هرآینه مذاکرات به‌شکست بینجامد خود او مورد حمله و اعتراض جهان عرب قرار خواهد گرفت و قربانی خواهد شد. شاه از نظرات ملک حسین پشتیبانی و به‌کارتر توصیه

کرد فعلاً پادشاه اردن را از مذاکرات صلح کنار بگذارد.

بن‌بست مذاکرات صلح مصر و اسرائیل، فشارهای جدیدی بر روابط ایران و اسرائیل وارد ساخت. سادات در ۱۰ بهمن معاونش حسنی مبارک را با یک نامه خصوصی برای شاه به‌تهران فرستاد. در این نامه سادات عواملی را که موجب شده بود مذاکرات با اسرائیل را قطع کند تشریح کرده اسرائیل را متهم به‌سختگیری و عدم تمایل به‌حل مسئلهٔ فلسطین ساخته بود. اسرائیل نیز روایت خود را از مذاکرات صلح از طریق سفیرش در تهران به‌اطلاع شاه رساند. اما معلوم بود که شاه طرف سادات را گرفته و قانع نشده است. روشن بود که بدون دیداری بین رهبران ایران و اسرائیل بحرانی در روابط بین دو کشور پدیدار خواهد شد.

از این‌رو مناخیم بگین در سپیده‌دم روز جمعه سوم اسفند ۱۳۵۶ برای یک سفر کوتاه عازم تهران شد. به‌منظور سری نگاه داشتن این سفر تنها سه نفر از اعضای کابینه ــ ایگال آلون، موشه‌دایان و عرزوایزمن ــ از آن اطلاع داشتند. دیگران پس از بازگشت بگین از آن با خبر شدند. یحیل کادیشای دستیار اداری و سرتیپ افرائیم پوران رئیس دفتر نظامی بگین او را همراهی می‌کردند. بگین در کاخ نیاوران با شاه ملاقات کرد و مذاکرات آن‌دو چهار ساعت طول کشید که ضمن آن ناهار صرف کردند. در عرض این چهار ساعت سه ساعت و چهل دقیقهٔ آن را شاه به‌تنهایی صحبت کرد. اوضاع خاورمیانه را به‌تفصیل تشریح کرد و از احتمال وقوع کودتای کمونیستی در افغانستان سخن گفت و از توانایی امریکا در جلوگیری از پیشروی شوروی در منطقه ابراز تردید کرد. تحلیل شاه از اوضاع خاورمیانه توأم با ستایش فراوان از سادات و رهبری او در جهان عرب بود. شاه براین باور بود که مصر واقعاً خواهان صلح است و از بگین خواست که در برابر او انعطاف بیشتری نشان بدهد و نگذارد این فرصت تاریخی که برای صلح پیدا شده است از دست برود.

بگین اسنادی به‌شاه ارائه داد مبنی براینکه پیشنهادات صلح اسرائیل شامل تخلیهٔ کامل شبه جزیرهٔ سینا و اعطای خودمختاری به‌فلسطینیهاست و به‌شاه قول داد که مذاکرات را بدون هیچ شرط قبلی از سربگیرد. در پایان مذاکرات بگین یک نقشه قدیمی بیت‌المقدس و یک خنجر عتیقه به‌شاه هدیه کرد. بگین و همراهانش پس از استراحت کوتاهی به‌اسرائیل بازگشتند. این آخرین باری بود که یکی از رهبران اسرائیل با شاه دیدار کرد. تحولات اوضاع ایران مانع شد که از آن پس هیچ گونه

تماسی در سطح عالی بین دو کشور صورت بگیرد. ناآرامیهای ایران ابعادی یافته بود که هیچ مقام رسمی رژیم ایران مایل به‌همکاری با اسرائیل نبود و روابط با اسرائیل به‌صورت بار سنگینی برای رژیم شاه درآمده بود. از سوی دیگر حمایتی که امریکا و اسرائیل و مصر از شاه بعمل می‌آورند هر سه کشور را در انظار مردم ایران منفور ساخته بود. در این هنگام شاه برسر دوراهی قرار گرفته بود که آیا همچنان به‌روابط خود با اسرائیل ادامه دهد یا به‌فشار مخالفان تسلیم شود و روابط خود را با دولت یهود قطع کند. شاه راه‌حل نخست را برگزید.

نتیجهٔ این سیاست، مسافرت یک هفته‌ای ژنرال میکائیل بارکی فرماندهٔ نیروی دریایی اسرائیل در ۵ خرداد ۱۳۵۷ به‌ایران بود. در مذاکراتی که میان بارکی و همتای ایرانی‌اش دریادار حبیب‌اللهی صورت گرفت و گزارش آن در اسناد لانهٔ جاسوسی منتشر شده است، آن‌دو دربارهٔ امکانات همکاری بین نیروهای دریایی دو کشور گفتگو کردند. ژنرال بارکی پیشنهاد کرد دانشجویان دانشکدهٔ نیروی دریایی ایران برای گذراندن دورهٔ کارآموزی به‌اسرائیل بروند و هروقت ایران صاحب زیردریایی شد اسرائیل یک گروه آموزشی به‌ایران بفرستد. اما هیچ یک از این پیشنهادات عملی نشد.

در ماههای بعد امریکا و مصر و اسرائیل درگیر مذاکرات صلح خاورمیانه بودند و کمتر به‌ناآرامیهای داخلی ایران توجه داشتند. در ماه سپتامبر پرزیدنت کارتر، سادات و بگین را به کمپ‌دیوید دعوت کرد و این سه رهبر و دستیارانشان به‌مدت سه هفته به‌مذاکرات شبانه‌روزی اشتغال داشتند. هنگامی که سرانجام در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ (۲۶ شهریور ۱۳۵۷) موافقتنامه‌های کمپ‌دیوید طی تشریفاتی امضا شد، تهران دستخوش آشوب بود و رفته‌رفته رشته کار از دست شاه خارج می‌شد. در این هنگام دولت اسرائیل یوسف هارملین رئیس سابق امنیت داخلی خود را به‌جای یوری لوبرانی که پنج سال در ایران خدمت کرده بود به‌سفارت در ایران منصوب کرد.

احساس اینکه غروب رژیم پادشاهی در ایران نزدیک است، هنگام مسافرت ژنرال داوید ایوری فرماندهٔ نیروی هوایی اسرائیل به‌تهران در ۵ آبان ۱۳۵۷ به‌خوبی مشاهده می‌شد. ایوری آخرین افسر بلندپایهٔ اسرائیلی بود که قبل از سرنگونی شاه از ایران دیدن کرد. این دیدار زمانی صورت گرفت که حرکتهای اعتراض‌آمیز واقعاً تبدیل به‌تظاهرات انقلابی شده بود. اعتصابات و تظاهرات سراسر کشور را فراگرفته

بود. تولید نفت کاهش یافته بود و به‌زحمت مصرف داخلی را تأمین می‌کرد. دستگاه اداری فلج شده بود، بانکها تعطیل بود و کمبود جدی مواد غذایی مشاهده می‌شد. ژنرال ایوری و ژنرال سگف وابستهٔ‌نظامی اسرائیل‌بایک فروند هلیکوپتر که مقامات نظامی در اختیارشان گذارده بودند از جایی به‌جای دیگر نقل مکان می‌کردند. ایوری با ارتشبد ازهاری رئیس ستاد ارتش، سپهبد ربیعی فرماندهٔ نیروی هوایی و طوفانیان ملاقات کرد. اما معلوم بود که شریف امامی نخست‌وزیر کنترل اوضاع را از دست داده و روزهای سلطنت شاه به‌شمارش افتاده است. چند روز بعد ازهاری سالخورده دولت نظامی تشکیل داد که تلاش فراوانی برای اعادهٔ نظم بعمل آورد اما موفق نشد.

در این هنگام بعضی از سفارتخانه‌های خارجی از جمله اسرائیل شروع به‌تخلیهٔ اتباع خود از ایران نمودند. در آغاز سال ۱۳۵۷ بیش از ۱۵۰۰ خانوادهٔ اسرائیلی در ایران اقامت داشتند. ولی از ۱۵ آبان هواپیماهای العال شروع به‌تخلیه اتباع آن کشور نمودند. به‌رغم دوبار حمله به‌دفتر شرکت هواپیمایی العال، هواپیماهای اسرائیلی همچنان به‌پروازهای عادی خود به‌ایران ادامه می‌دادند تا هرچه بیشتر از اتباع اسرائیل را تخلیه کنند. همچنین کارمندان سفارت اسرائیل به‌رغم خطراتی که جانشان را تهدید می‌کرد، به‌کارشان ادامه می‌دادند. اسرائیل به‌دو دلیل حاضر نبود پایگاهش را در این کشور مهم نفت‌خیز ترک کند: اولاً معلوم نبود اگر یوسف هارملین سفیر و کارمندانش را به‌کشورشان احضار می‌کردند، دوباره اجازه بازگشت به‌ایران به‌آنان داده می‌شد. ثانیاً به‌رغم مهاجرت تعدادی از یهودیان ایرانی، هنوز ۵۰ هزار یهودی در ایران باقیمانده بودند.

در دی ماه ۱۳۵۷ که شاه به‌کلی در رفع بحران ناتوان شده بود، سپهبد ربیعی و طوفانیان به ژنرال سگف پیشنهاد کردند که یا موشه‌دایان یا عزروایزمن به‌تهران بیایند تا روحیه شاه را تقویت و او را وادار به‌اخذ تصمیماتی بنمایند. دولت اسرائیل به‌جای آنها یوری لوبرانی سفیر سابق خود راکه دوستان و آشنایان زیادی در میان اطرافیان شاه داشت به‌تهران فرستاد. او در ۲۵ دی وارد تهران شد و بی‌درنگ با طوفانیان و سران ارتش به‌مذاکره پرداخت. اما گزارشی که در بازگشت به‌اسرائیل تسلیم کرد به‌هیچ‌وجه خوشبینانه نبود. او معتقد بود که کار رژیم شاه تمام است و انقلابیون با اسرائیل رابطه خوبی نخواهند داشت. اسرائیل دیگر نباید انتظار دریافت نفت از ایران را داشته باشد. همچنین طرحهای دفاعی مشترک دو کشور محکوم

به‌فناست و به‌طور یقین لغو خواهد شد.

روز ۲۲ بهمن که انقلاب پیروز شد، سفارت اسرائیل در تهران مورد حمله و غارت قرار گرفت. تظاهرکنندگان که تعدادی فلسطینی در میان آنها دیده می‌شدند پرچم اسرائیل را از فراز ساختمان پائین کشیده و آتش زدند و با فریادهای «مرگ بر اسرائیل، زنده‌باد عرفات، اسرائیل گمشو» پرچم فلسطین را به‌جای آن برافراشتند. هارملین از مخفیگاه خود به‌ژنرال سگف دستور داد با ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد ارتش و سرتیپ پرورش معاون اطلاعات نظامی تماس بگیرد و ترتیب محافظت از چند اسرائیلی را که هنوز در ایران باقی مانده بودند بدهد. اما افسران ستاد از هر اقدامی اظهار ناتوانی کردند.

دولت بازرگان در ۲۴ بهمن ارتشبد قره‌باغی را برکنار و سرلشکر قرنی را به‌جای او منصوب کرد. سگف به‌رئیس دفتر قرنی تلفن کرد و از وی خواست ترتیب ملاقاتی با رئیس جدید ستاد ارتش را به‌منظور تسلیم اعتبارنامه‌اش به‌عنوان وابسته نظامی اسرائیل در ایران بدهد. افسری که در آن‌سوی خط بود پس از مدتی سکوت توصیه کرد هرچه زودتر از ایران خارج شوند.

در این هنگام ۳۳ اسرائیلی در تهران باقی مانده بودند. علاوه بر هارملین و سگف، اینها عبارت بودند از مردخای بن‌پورات نمایندهٔ سابق پارلمان اسرائیل که در ۱۵ بهمن برای کمک به‌ایرانیان یهودی به‌تهران آمده بود، نماینده آژانس یهود، نماینده العال، اعضای سفارت و چند مأمور امنیتی. این گروه در تماس دایمی با اسرائیل بودند و مرتب کسب تکلیف می‌کردند. سرانجام مقامات اسرائیلی تصمیم گرفتند از مجرای دیپلوماتیک برای نجات آنها اقدام کنند. نظر به‌اینکه هارولد براون وزیر دفاع امریکا به‌منظور ارزیابی اهمیت سقوط شاه و پیروزی انقلاب ایران به‌خاورمیانه آمده و در بیت‌المقدس به‌سر می‌برد، موشه‌دایان با وی مذاکراتی بعمل آورد و او موافقت کرد که اسرائیلیها همراه با اتباع امریکایی در ۲۹ بهمن از ایران خارج شوند. به‌همین ترتیب عمل شد و اسرائیلیها با یک هواپیمای مسافربری پان‌آمریکن به‌فرانکفورت و از آنجا به‌اسرائیل رفتند و بدین‌سان بیست و پنج سال همکاری بین شاه و اسرائیل پایان یافت.[۴۳]

---

43. Samuel Segev, *The Iranian Triangle*, op. cit., p. 77 - 110.

۱۲. وامها، کمکهای بلاعوض و سرمایه‌گذاریهای ایران

دربخشهای پیشین ملاحظه کردیم تعهداتی که شاه در اجرای دکترین نیکسون و ایفای نقش ژاندارم منطقه برعهده گرفته بود از خرید جنگ‌افزار به‌مقدار کلان از امریکا و کشورهای اروپای غربی و حتی شوروی فراتر می‌رفت. او مکلف بود به‌اشارهٔ امریکا در کشورهای منطقه دخالت نظامی کند (کمک به‌کردهای عراقی، لشکرکشی به‌ظفار و مداخله در شاخ افریقا) و بگذارد دلارهای نفتی طبق نقشه‌ای که امریکاییها کشیده بودند به‌جهان غرب برگردد. کمکهای ایران به‌سایر کشورها و مؤسسات به‌صورت وام و کمک بلاعوض در اجرای همین سیاست بود.

در فاصلهٔ سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ مجموع پرداختهای ایران از این بابت به‌رقمی در حدود ۱۰ میلیارد دلار بالغ می‌شد که سه درصد تولید ناخالص ملی ایران را تشکیل می‌داد.

۱. وامها

در این دورهٔ چهارساله مجموعاً ۴۶ فقره وام به‌مبلغ ۷/۸ میلیارد دلار به‌کشورهای دیگر و مؤسسات بین‌المللی داده شد: ۹ فقره به‌کشورهای صنعتی غرب، ۳ فقره به‌کشورهای اروپای شرقی، ۱۹ فقره به‌کشورهای آسیایی، ۱۲ فقره به‌کشورهای افریقایی و ۳ فقره به‌مؤسسات بین‌المللی. بعضی از اقلام مهم این وامها به‌شرح زیر بود:

ایتالیا یک میلیارد دلار، انگلستان ۱/۲ میلیارد دلار، فرانسه ۲ میلیارد دلار، مصر یک میلیارد دلار، بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه یک میلیارد دلار.[۴۴]

۲. کمکهای بلاعوض

افغانستان ۳۰۰ میلیون دلار، هند ۲۵۰ میلیون دلار، پاکستان ۲۵۰ میلیون دلار، بنگلادش ۱۰۰ میلیون دلار، سوریه ۵۰ میلیون دلار، سنگال ۱۰ میلیون دلار، شرکت

۴۴. **کیهان**، ۴ آبان ۱۳۵۳.

هواپیماسازی گرومن ۷۵ میلیون دلار. جمع یک میلیارد دلار.

۳. سرمایه‌گذاریها

مجموع سرمایه‌گذاریهای ایران در کشورهای بیگانه ۸۹۴ میلیون دلار بود که ارقام عمدهٔ آن عبارت بود:

آلمان فدرال: مشارکت در کارخانه فولادسازی کروپ، خرید ۲۵ درصد سهام بنیاد کروپ، سرمایه‌گذاری در شرکت یوران گزلشافت و خرید سهام شرکت دویچه بابکوک، مجموعاً ۶۶۳/۳ میلیون دلار.

فرانسه: مشارکت در تأسیس شرکت سوفیدیف و سرمایه‌گذاری در مؤسسه اورودیف، ۳۱/۱ میلیون دلار.

برزیل: خرید ۴۰ درصد از سهام شرکتهای KIM - KMCL شعبات کروپ، ۸۴ میلیون دلار.

افریقای جنوبی: خرید ۱۵ درصد از سهام شرکت معدنی اورانیوم راسینگ ۴۰/۳ میلیون دلار.

مصر: تأسیس بانک توسعهٔ مصر و ایران و مشارکت در تأسیس شرکت نساجی مصر و ایران (میراتکس)، مجموعاً ۴۹/۷ میلیون دلار.

ایالات متحد امریکا: ایجاد شرکت سرمایه‌گذاری گلوبال و نچرز و سرمایه‌گذاری در شعبه یوران گزلشافت، مجموعاً ۱۵/۳ میلیون دلار.

پاکستان: سرمایه‌گذاری در شرکت نساجی و شرکت سیمان ایران پاک، ۱۳/۳ میلیون دلار و نیز سرمایه‌گذاری در سویس، اردن، لوکزامبورگ، سنگال، ونزوئلا و استرالیا به‌مقدار کمتر.[۲۵]

شگفت آنکه کشوری که این چنین به‌دیگران بذل و بخشش می‌کرد و حتی یک میلیارد دلار به‌بانک جهانی وام داده بود، در سال ۱۳۵۵ که درآمد نفت کاهش یافت ناچار شد با زحمت فراوان مبلغ ۶۵ میلیون دلار از همین بانک قرض کند. استرداد وامهای مزبور در دوران پس از انقلاب و دشواریهایی که بروز کرد، خود داستانی

۲۵. سرمایه‌گذاریهای ایران در خارج از کشور، نشریهٔ وزارت برنامه و بودجه، تهران تیر ۱۳۶۶.

مفصل دارد.

۱۳. روی کار آمدن جیمی کارتر و تغییر سیاست امریکا

استعفای نیکسون به‌دنبال رسوایی واترگیت در تابستان ۱۳۵۳، برای شاه رویدادی ناگوار و تا حدودی نگران کننده بود. ولی شاه با حکومت جمهوریخواهان چنان پیوندهای محکمی ایجاد کرده بود که انتظار تغییرات عمده‌ای در مناسبات بین دو کشور را نداشت. در واقع نیکسون با اطمینان از اینکه جرالد فورد همان نظرات و سیاستهای او را دنبال خواهد کرد، وی را به‌معاونت برگزیده بود و هنگامی که جانشین نیکسون شد انتظار تغییرات زیادی در سیاست خارجی امریکا نمی‌رفت بویژه آنکه او هنری کیسینجر را در سمت وزارت خارجه ابقا کرد و در واقع این او بود که فورد را هدایت می‌کرد.

شاه نگرانی خود را از پیروزی دموکراتها در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در ۱۳۵۵ پنهان نکرد. او هیچگاه در ارتباط با رؤسای جمهوری دموکرات احساس راحتی و آرامش نمی‌کرد زیرا آنها بیش از جمهوریخواهان به‌مسئله حقوق بشر توجه داشتند و عنصر لیبرالیسم و اصول اخلاقی را بیشتر در سیاست خارجی خود منظور می‌کردند. فرصت‌طلبی حساب شدهٔ نیکسون و کیسینجر و سیاست مبتنی بر مصالح سیاسی و استراتژیکی که در زمان جرالد فورد هم ادامه یافت با طبع شاه سازگاری بیشتری داشت. اظهارنظرهای صریح جیمی کارتر نامزد حزب دموکرات در انتخابات ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) دربارهٔ مسایل مربوط به‌حقوق بشر در کشورهای جهان سوم بر بیم و نگرانی شاه از روش رئیس جمهوری احتمالی امریکا می‌افزود. پیروزی کارتر یک دوران عدم اطمینان و بلاتکلیفی در روابط ایران و امریکا به‌دنبال داشت.

در واقع مبارزهٔ انتخاباتی جیمی کارتر تنها به‌مسئلهٔ حقوق بشر که موضوع مبهم و کشداری است محدود نمی‌شد بلکه او با شدت هرچه تمامتر علیه فروش بی‌بندوبار اسلحه به‌کشورهای دیکتاتوری مخالفت می‌کرد. کارتر ضمن نطقهای انتخاباتی‌اش دارودستهٔ نیکسون ـ فورد را بی‌پروا «سوداگران مرگ» می‌نامید و برای

رژیمهای خودکامه‌ای نظیر شیلی و ایران که حقوق بشر را رعایت نمی‌کردند اما از حمایت بی‌چون و چرای ایالات متحد برخوردار بودند خط و نشان می‌کشید. کارتر و هواداران لیبرال او می‌خواستند از هرجهت با حکومتهای پیشین امریکا فرق داشته باشند و به‌شعار «یک ویتنام جدید نمی‌خواهیم» شعار «یک پینوشهٔ جدید نمی‌خواهیم» را افزوده بودند.

بدیهی است که این طرز فکر به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست مورد پسند شاه قرار بگیرد، به‌همین جهت یک بار دیگر تاریخ تکرار شد و او به‌اردشیر زاهدی سفیرش در واشینگتن دستور داد به‌بودجهٔ انتخاباتی جرالد فورد کمک مالی بدهد. دموکراتها از این موضوع آگاه شدند و زبیگنیو برژینسکی رئیس آیندهٔ شورای امنیت ملی در حکومت کارتر، رفتار زاهدی را به‌علت مهمانیهای باشکوهی که می‌داد و عادت وی به‌دادن هدایای گرانبها به‌نمایندگان کنگره و مطبوعات امریکا «مایهٔ ننگ» نامید و دیوید آرون مشاور آیندهٔ کارتر گفت: «اگر شاه گمان می‌کند در زمینهٔ تسلیحات می‌تواند هرچه را که بخواهد به‌دست آورد با آنچه دور از انتظار اوست روبه‌رو خواهد شد».[۴۶]

انتخاب جیمی کارتر به‌ریاست جمهوری در آبان ۱۳۵۵ (نوامبر ۱۹۷۶) تکان شدیدی به‌رژیم شاه وارد ساخت.[۴۷] او که انتظار چنین رویدادی را نداشت گمان می‌کرد با تکرار همان بازی سالهای ۳۹ ـ ۱۳۴۱ این بار هم خواهد توانست با رئیس جمهوری جدید کنار بیاید و باز هم چند سالی به‌حیاتش ادامه بدهد لذا مقارن انتخاب کارتر یک بار دیگر صحبت از «فضای باز سیاسی» را پیش کشید و وعدهٔ آزادی انتخابات را داد. اما این کار درحالی صورت گرفت که اوضاع اقتصادی ایران در اثر کاهش بهای نفت روبه‌بحران می‌رفت و دولت ایران با دو میلیارد دلار کسر بودجه روبه‌رو شده و بسیاری از طرحهای بزرگ عمرانی موقوف شده بود. به‌همین جهت از

---

46. Ledeen, Michael, et Louis William, *Débacle*, Stock, Paris, 1981, p. 109.

(این کتاب تحت عنوان هزیمت به‌فارسی ترجمه شده است.)

۴۷. نگارنده که در آن هنگام در سمت رئیس ادارهٔ اطلاعات و مطبوعات وزارت امور خارجه خدمت می‌کرد، هنگامی که تلکس خبرگزاریها مربوط به‌انتخاب قطعی جیمی کارتر به‌ریاست جمهوری امریکا را به‌معاون سیاسی وقت آن وزارت ارائه داد، او بی‌اختیار کف دستش را به‌پیشانی‌اش کوبید و گفت: «وای که کار ما تمام است!».

هرسو زمزمهٔ نارضایتی برخاست و مخالفان رژیم سربلند کردند.

همین که کارتر در ۳۰ دی ماه ۱۳۵۵ (۲۰ ژانویه ۱۹۷۷) در کاخ سفید مستقر شد نخستین اقدامی که کرد این بود که بدون مشورت با رهبران کنگره و کارشناسان نظامی دستور برچیدن سلاحهای هسته‌ای را که اسلافش در کرهٔ جنوبی مستقر ساخته بودند صادر کرد. این دستور چنان هیجانی در محافل سیاسی امریکا پدید آورد که وزارت دفاع بزحمت توانست مهلتی برای اجرای آن کسب کند و حتی باعث شود که تمامی این قضیه از نو مورد بررسی قرار بگیرد. اما همین که رئیس جمهوری جدید می‌توانست بدون مشورتهای گسترده که معمولاً در دستگاه مدیریت امریکا مرسوم است تصمیمی به‌این اهمیت بگیرد، نشان می‌داد که وی آماده است با عزم راسخ عمل کند تا حکومتش واقعاً با حکومتهای نیکسون و فورد فرق داشته باشد.

دومین تصمیم مهم جیمی کارتر قطع صدور اسلحه به‌رژیمهای دیکتاتوری بود. دستگاه حکومتی کارتر گرایش به‌این داشت که با رژیمهایی که خود را مترقی می‌خوانند ولواینکه آشکارا دشمن ایالات متحد بودند، پیوندهای دوستی ایجاد کند. بارزترین سخنگوی این سیاست آندرو یانگ سفیر سیاه‌پوست امریکا در سازمان ملل متحد بود که پرخاشگریهای ایدئولوژیک او دربارهٔ کشورهای جهان سوم غالباً همان لحن سخنرانیهای پرشور و حرارت فیدل کاسترو را داشت. یانگ با دکتر دیوید اوئن وزیر خارجه جدید حکومت کارگری انگلیس دوستی صمیمانه‌ای به‌هم زده بود و این دو نفر به‌علت اشتراکی که در عقاید ترقیخواهانهٔ خود داشتند یک تیم واحد در صحنهٔ بین‌المللی بوجود آوردند. (بعدها دکتر اوئن از حزب کارگر مستعفی شد و حزب سوسیال دموکرات بریتانیا را بوجود آورد.)

بتدریج فعالیت حکومت کارتر به‌نفع حقوق‌بشر برروی رژیمهای خودکامه‌ای که ارتجاعی شمرده می‌شدند و همه کم و بیش به‌ایالات متحد وابستگی داشتند ــ از قبیل کرهٔ جنوبی و آرژانتین و افریقای جنوبی و برزیل و فیلیپین و تایوان و نیکاراگوا و ایران ــ اثر می‌گذاشت، اما هیچ کدام از آنها به‌آسیب‌پذیری رژیم ایران نبودند. این کشورها نه تنها در برابر تهدید کاهش کمک نظامی یا فروش اسلحه بشدت حساسیت نشان می‌دادند، بلکه به‌همان اندازه به‌کمک مستمر سیاسی امریکا نیز وابستگی داشتند، به‌همین جهت در برابر شعار حقوق بشر کارتر واکنش خشم‌آلود نشان دادند. در نتیجه حکومت کارتر به‌جای اینکه به‌تحکیم روابطش با

کشورهای جهان سوم موفق شود، بیشتر طرفداران امریکا را از خودش رماند زیرا سیاست نیم‌بند او نه دولتهای مرتجع را راضی می‌کرد و نه انبوه مردم آزادیخواه را.

اما رژیم شاه دوستان زیادی در کنگره و مقامات عالی دولتی امریکا داشت که ضمن خاطرنشان کردن اهمیت استراتژیکی ایران و نقشی که در منطقهٔ خلیج فارس به‌آن واگذار شده بود عقیده داشتند نباید در فشار آوردن به‌ایران زیاده‌روی کرد و مصالح سیاسی و استراتژیکی را فدای شعارهای مبهم ساخت. این تعارض عقاید باعث شد که امریکاییها به‌سود اصلاحات در ایران تلاشهایی به‌خرج دهند و سعی کنند رعایت حقوق بشر را با ادامهٔ مناسبات سودمند با تهران تلفیق کنند. ولی آیا ممکن بود شاه واقعاً زیربار آرمانهای حقوق‌بشر برود بی‌آنکه رژیم او دچار تزلزل گردد و احتمالاً واژگون شود؟

نخستین سال ریاست جمهوری کارتر می‌بایست برای شاه یادآور نخستین روزهای ریاست جمهوری کندی بوده باشد یعنی زمانی که زیر فشار قرارگرفته بود تا روشهای خود را به‌اصطلاح لیبرال‌مآبانه سازد و تقاضاهای خرید اسلحه را تعدیل کند و خودش را با ارزشهای دموکراتیک تطبیق دهد. لذا در سال ۱۳۵۶ نیز در قبال حکومت کارتر به‌گذشتهایی تن داد.

در فروردین ۱۳۵۶ که کنفرانس سالانهٔ شورای وزیران سنتو در تهران تشکیل گردید دکتر اوئن وزیر خارجهٔ انگلیس و سایروس ونس وزیر خارجهٔ امریکا طی یک ملاقات خصوصی با شاه او را دعوت به‌تعدیل رژیم دیکتاتوری و رعایت حقوق‌بشر به‌جای انبار کردن این همه اسلحه و تجهیزات کردند. ونس به‌شاه توصیه کرد که در محکومیت عده‌ای از زندانیان سیاسی تخفیف بدهد و او پذیرفت، کاری که تا آن تاریخ هیچ‌گاه نکرده بود.[۴۸]

هنوز سه ماه از این ملاقات نگذشته بود که امیرعباس هویدا پس از سیزده سال از نخست‌وزیری برکنار شد و جمشید آموزگار مهرهٔ قدیمی امریکاییها که طی بیست سال گذشته همیشه عضویت کابینه‌های ایران را داشت به‌جای او منصوب گردید. شاه گمان می‌کرد که می‌تواند به‌آموزگار نقشی نظیر دکتر امینی در سال ۱۳۴۰ واگذارد و او را مأمور صرفه‌جویی اقتصادی و ایجاد فضای باز سیاسی کند. اما

---

۴۸. گفتگوهای من با شاه، خاطرات محرمانهٔ اسدالله علم، جلد ۲، صفحهٔ ۸۶۷.

اوضاع در سال ۱۳۵۶ فرق کرده و آموزگار فاقد شخصیت و مهارت دکتر امینی بود. در همان حال اردشیر زاهدی پس از چند ماه انتظار به‌کاخ سفید پذیرفته شد و با کارتر ملاقات کرد و فرح پهلوی نیز که به‌بهانهٔ شرکت در اجلاس مؤسسهٔ فرهنگی «آسپن» به‌امریکا رفته بود توانست از طریق خانم کارتر با رئیس جمهوری ملاقات کند و موافقت او را به‌سفر شاه به‌واشینگتن جلب نماید. رویهم رفته چنین می‌نمود که تدابیر شاه در نوعی لیبرال‌سازی رژیم ظاهراً رئیس جمهوری امریکا را راضی کرده است.

در مورد تحدید صدور اسلحه به‌کشورهای خارجی، پرزیدنت کارتر در ۱۹ مه ۱۹۷۷ (۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۶) بخشنامه‌ای خطاب به‌کلیهٔ سازمانهای صلاحیتدار امریکا صادر کرده و دستور داده بود:

به‌منظور اجرای سیاست تحدید تسلیحات درصدد هستیم که در کلیهٔ موارد تحویل جنگ‌افزار به‌مقصد کشورهایی که با آنها قرارداد دفاعی مهم داریم تدابیر نظارتی زیر بعمل آید. این نظارتها الزامی خواهد بود مگر در اوضاع و احوال استثنایی که تصمیم در سطح ریاست جمهوری را ایجاب کند یا کشورهای دوست ایالات متحد امریکا برای جبران کمبود کمی یا کیفی سلاحهای مزبور از سلاحهای پیشرفته‌تر برای حفظ موازنهٔ منطقه‌ای استفاده کنند:

۱) حجم برنامهٔ کمک تسلیحاتی و فروش اسحله به ۸/۶ میلیارد دلار در سال کاهش یابد.

۲) ایالات متحد در صدور جنگ‌افزارهای پیشرفته به‌کشورهای جهان سوم پیش‌قدم نخواهد شد تا ظرفیت جنگی آنها را افزایش بدهد.

۳) ساختن جنگ‌افزارهای پیشرفته‌تری که منحصراً به‌صادرات یا فروش اختصاص داده شده است قبل از آنکه مورد استفادهٔ نیروهای مسلح ایالات متحد قرار بگیرد ممنوع است.

۴) هرگونه توافقی در تولید مشترک سلاحها و مواد مهم جنگی و اجزاء آن با کشورهای دیگر ممنوع است.

۵) ضروری بودن موافقت وزارت خارجه در فروش یا صدور اسلحه از

جانب تولیدکنندگان تسلیحات خواه دولتی و خواه خصوصی که هدف آن بالا بردن میزان فروش تسلیحات به‌کشورهای خارجی باشد در قانون جدیدی پیش‌بینی خواهد شد. بعلاوه تشویق فروش اسلحه از جانب سفارتخانه‌ها و وابستگان نظامی امریکا ممنوع خواهد بود.[۴۹]

بخشنامهٔ مزبور تأثیر بسیار بدی در شاه کرد زیرا برنامهٔ تسلیحاتی عظیم او را مختل می‌کرد. شاه هفت فروند هواپیمای رادار پرنده مشهور به «آواکس»، صد و چهل فروند هواپیمای «اف ـ ۱۶»، چند رزمناو و زیردریایی، رادارهای پیشرفته، تانکهای «ام ـ ۶۰» و سایر تجهیزات به‌امریکا سفارش داده بود که معلوم نبود تکلیف آنها با سیاست جدید رئیس جمهوری امریکا چه خواهد شد. دستور کارتر که برای میزان کل فروش تسلیحات امریکایی در جهان سقف ۸/۶ میلیارد را تعیین می‌کرد، به‌طور قطع شاه را از دریافت جنگ‌افزار با آهنگ سالهای پیش محروم می‌ساخت و محدودیتهایی که دربارهٔ تولید مشترک تسلیحات وضع کرده بود، امیدواریهای رشد سریع صنایع نظامی مدرن او را مهار می‌کرد. بدتر از همه اینکه ناظرانی در دستگاه حکومت کارتر بودند که طی گفتگوهای علنی نگرانی خود را در قابلیت حفظ تجهیزات جنگی پیشرفته‌ای که تا به‌حال ایران دریافت کرده است، ابراز می‌داشتند. شاه بشدت در برابر آنچه به‌نظرش افتراهای ناموجه شمرده می‌شد واکنش نشان داد و از طریق ایادی‌اش در کنگره و مقامات بلندپایه امریکا دست به‌کار شد.

موضوع فروش اسلحه و وسایل پیشرفتهٔ نظامی به‌ایران نه تنها به‌صورت مشکلی بین امریکا و ایران درآمد بلکه به‌اختلاف و کشمکش بین دولت و کنگرهٔ امریکا تبدیل شد که پرسروصداترین آن ماجرای فروش هفت فروند هواپیمای آواکس به‌ایران بود. هریک از این هواپیماها که قادر بود محوطه‌ای به‌شعاع دویست میل دریایی را تحت‌کنترل داشته باشد ۱۲۵ میلیون دلار قیمت داشت و اگر روسها به‌یکی از آنها دسترسی پیدا می‌کردند به‌کمک تجهیزات پیشرفتهٔ آن می‌توانستند به‌اسرار موشکهای کروز امریکا هم دست یابند. به‌همین جهت موضوع فروش این هواپیماها به‌ایران یک مسئلهٔ امنیتی بشمار می‌رفت و بعضی از سناتورها فروش آن را به‌ایران صلاح نمی‌دانستند.

---

49. Ledeen et Louis, *op. cit.*, pp. 116 - 117.

در ژوئیه ۱۹۷۷ (تیر ۱۳۵۶) کمیتهٔ امور خارجی کنگرهٔ امریکا پس از یک بحث طولانی پیشنهاد فروش هواپیماهای آواکس به‌ایران را رد کرد و چون پیش‌بینی می‌شد که کمیتهٔ امور خارجی سنا هم چنین تصمیمی بگیرد حکومت کارتر لایحهٔ مربوطه را از کنگره پس گرفت تا راه‌حلی برای آن بیابد. این راه‌حل برداشتن بعضی از دستگاههای حساس از روی نمونهٔ اصلی آواکس بود که تغییر زیادی در کاربرد آن نمی‌داد. شاه با اکراه این راه‌حل را پذیرفت و کنگره هم آن را تصویب کرد ولی هواپیماهای آواکس هرگز به‌ایران تحویل نشد زیرا تاریخ تحویل آنها سال ۱۳۶۰ تعیین شده بود که با وقوع انقلاب ایران و لغو قراردادهای خرید اسلحه از امریکا خودبه‌خود منتفی گردید.

اما گزارشی که در نوامبر ۱۹۷۷ (آبان ۱۳۵۶) به‌دستور هارولد براون وزیر دفاع امریکا تهیه شد، از مشکلاتی که در تحدید برنامهٔ فروش اسلحه به‌ایران بوجود آمده بود شکایت می‌کرد. در این گزارش آمده بود که منافعی که در معاملهٔ اسلحه با ایران نصیب کمپانیهای فروشندهٔ امریکایی می‌شود به‌قدری است که آنها برای رقابت با یکدیگر و بدست آوردن سفارشهای تازه به‌فعالیتهای پنهانی و تماس مستقیم با مقامات ایرانی و پرداخت رشوه به‌آنها ادامه می‌دهند. براساس این گزارش پیشنهاد سناتور رابرت برد رهبر اکثریت در مجلس سنای امریکا دایر به‌ایجاد وقفه در ارسال سلاحهای امریکایی به‌ایران مورد توجه قرار نگرفت و شاه ضمن دیدار خود از واشینگتن در اواخر آبان ۱۳۵۶ و همچنین ضمن پذیرایی از پرزیدنت کارتر در تهران در دی ماه آن سال نگرانی خود را از گرایش امریکا به‌نوعی انزواطلبی ابراز داشت و با تأکید براینکه توسعهٔ نفوذ شوروی در شاخ افریقا و افغانستان ــ که چهار ماه بعد به‌کودتای کمونیستی در آن کشور انجامید ــ بسیار زیاد است، خواهان تحرک بیشتر سیاست امریکا برای مقابله با این مخاطرات شد.

کارتر برای جلب رضایت کنگره در پیام سالانه‌اش در ژانویهٔ ۱۹۷۸ فقط به‌این نکته اشاره کرد که از آن پس فروش اسلحه به‌ایران نظم تازه‌ای خواهد یافت و سفارشهای تسلیحاتی آیندهٔ ایران با اطلاع و تأیید کنگره ارسال خواهد شد. با وجود این قید، شاه نگرانی زیادی نداشت زیرا قبلاً در حدود ۱۲ میلیارد دلار اسلحه و تجهیزات نظامی به‌امریکا سفارش داده بود که تا چند سال بعد احتیاجات تسلیحاتی‌اش را تأمین می‌کرد.

روزنامهٔ لوموند نوشت:

در گزارشی که در ۱۹ دسامبر از طرف سناتور هنری جکسون رئیس کمیسیون انرژی و منابع طبیعی مجلس سنای امریکا منتشر شده آمده است: «اگر ایران به‌مداخله در امور داخلی هریک از کشورهای خلیج فارس خوانده شود، ایالات متحد امریکا باید از پیش این حق را بشناسد زیرا این نقشی است که از چند سال پیش ایران برای ایفای آن آماده شده است. اگر ایران این وظیفه را که به‌طور ضمنی به‌عهده‌اش واگذار شده است انجام دهد نباید مورد سرزنش قرار بگیرد. حتی اگر ایران مجبور شد به‌عربستان سعودی حمله کند ایالات متحد نباید اعتراضی بکند. منافع واشینگتن ایجاب می‌کند که تهران قدرت کافی داشته باشد تا اتحاد شوروی یا عناصر افراطی را از دردست گرفتن قدرت در یکی از کشورهای خلیج فارس که برای تأمین نفت مورد نیاز امریکا اهمیت فراوان دارند باز دارد. اما امریکا متعهد نیست در صورت عملیات نظامی ایران که در جهت منافع امریکا نیست اسلحه و قطعات یدکی نظامی جدید در اختیار ایران قرار بدهد.[۵۰]

بدین‌سان کفهٔ ترازو به‌نفع ادامه فروش و تحویل جنگ‌افزار به‌ایران سنگین شد و پرزیدنت کارتر با تردید رأی و شخصیت ضعیف و مرددی که داشت موضعش را تغییر داد. برژینسکی رئیس شورای امنیت ملی امریکا نیز که قبلاً زاهدی را «مایهٔ ننگ» نامیده بود، با او دوستی و همکاری صمیمانه برقرار کرد. در نتیجه عملاً هیچ تغییر عمده‌ای در جریان معاملات اسلحه با ایران روی نداد و کارتر که در شب ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷ به‌تهران سفر کرد و شب سال نو را با شاه و خانواده‌اش گذرانید، ضمن نطقی در سرمیز شام گفت:

ایران مرهون شایستگی شاه در رهبری کشور است، زیرا او توانسته است ایران را به‌صورت یک جزیرهٔ ثبات در یکی از پرآشوب‌ترین نقاط دنیا درآورد. نظرات ما در مسایل مربوط به‌امنیت نظامی متقابل با هیچ کشوری

---

۵۰. لوموند، ۲۳ نوامبر ۱۹۷۷.

به‌اندازهٔ ایران نزدیک نیست و من نسبت به‌هیچ رهبری مانند شاه این همه احساس حق‌شناسی عمیق و دوستی صمیمانه ندارم.[۵۱]

بسیاری از ایرانیان امیدوار بودند رئیس جمهور امریکا و شاه از این فرصت استفاده کنند و سرانجام آغاز یک دوران سیاسی جدید را با مطبوعات آزاد و سیستم حکومتی باز اعلام دارند. حتی پاره‌ای امید داشتند که شاه ممکن است مجبور شود همانند دوران مصدق قدرت را به‌هیئت وزیران و مجلس تفویض کند و حتی از سمت فرماندهی کل قوا چشم بپوشد. اما نطق کارتر مثل یک دوش آب سرد برآنان اثر گذاشت و دریافتند که از شخصی مانند کارتر نمی‌توانند چشم امید داشته باشند. سخنان کارتر شاه را تشویق کرد که آشکارا با مخالفان مذهبی و سیاسی خود وارد مبارزهٔ مرگ و زندگی شود.

۱۴. ناکامیهای شاه در شاخ افریقا و افغانستان

هنگام روی کار آمدن کارتر، مهمترین مسئله‌ای که موجب نگرانی ایران و عربستان سعودی بود، رویدادهای یمن جنوبی و شاخ افریقا بود. کودتای ۱۳۵۳ در اتیوپی به‌عمر سلطنت پنجاه ساله هایله سلاسی امپراتور آن کشور پایان داد و سال بعد که سران نظامی جانشین امپراتور سرکوبی مخالفان خود را آغاز کردند آشوب و اغتشاش سراسر اتیوپی را فراگرفت. سرهنگ منگیستو هایله مریم، رهبری که رفته‌رفته در میان اعضای کمیتهٔ نظامی دولت ماهیت خود را آشکار می‌ساخت و اهرمهای قدرت را در دست می‌گرفت، هوادار عقاید مارکسیستی بود و از مسکو تقاضای جنگ‌افزار کرد. نیروهای جدایی‌خواه در ایالات اتیوپی به‌جنب‌وجوش درآمده بودند و کشور را تهدید به‌تجزیه می‌کردند. در همین‌حال سیاست سرهنگ منگیستو و رویارویی او با رژیم سومالی، وسایلی برمی‌انگیخت که رژیم ژنرال نمیری را در کشور همسایه‌اش سودان بی‌ثبات می‌ساخت.

پس از آنکه جیمی کارتر مدت شش ماه نسبت به‌رویدادهای شاخ افریقا

۵۱. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، صفحهٔ ۱۵۵ ــ ۱۵۶.

بی‌اعتنایی نشان داد، سرانجام کاخ سفید در تیر ماه ۱۳۵۶ تصمیم گرفت به‌سومالی سلاحهای دفاعی تحویل بدهد به‌شرط آنکه رژیم ژنرال زیادباره روابط خود را در زمینهٔ تدارک جنگ‌افزار با مسکو پایان بدهد. وظیفهٔ تحویل سلاح به‌سومالی نیز به‌عهدهٔ شاه واگذار شد که هم با نظریات بلندپروازانه‌اش در منطقه و هم با نگرانیهایش از خلع هایله‌سلاسی و اوجگیری نیروهای انقلابی در اتیوپی و یمن جنوبی وفق می‌داد. شاه می‌دانست که ثبات و آرامش بحر احمر و خلیج فارس به‌طور قطع با یکدیگر وابستگی دارند.

مسکو فعالیتهای شاه را در شاخ افریقا با آمیزه‌ای از خشم و نگرانی تلقی کرد. شاه کمک مالی سنگینی به‌رژیم زیادباره داد و فشار آورد که او مستشاران شوروی را از پایگاه دریایی بربرا بیرون کند تا برایش اسلحه بفرستد. همزمان با آن قرار شد مصر کمبودهایی را که احتمالاً سومالی از عدم تحویل قطعات یدکی سلاحهای روسی احساس خواهد کرد جبران نماید، چون ارتش مصر هنوز ذخیرهٔ قابل ملاحظه‌ای از جنگ‌افزارهای روسی در اختیار داشت که می‌توانست در آخرین لحظه در اختیار سومالی قرار بدهد.

در ژوئیه ۱۹۷۷ (تیر ماه ۱۳۵۶) که نیروهای سومالی ایالت اوگادن را تصرف کردند مسکو احساس خطر کرد و یک پل هوایی برفراز ایران و عربستان سعودی و یمن برقرار ساخت که با نقض قلمرو هوایی این سه کشور مقادیر زیادی اسلحه به‌اتیوپی رساندند. ضمناً در حدود ۱۷۰۰۰ سرباز کوبایی از آنگولا به‌اتیوپی انتقال یافتند تا تربیت سربازان و رهبری عملیات نظامی در اوگادن را علیه نیروهای سومالیایی برعهده بگیرند.

وقتی ایران و عربستان سعودی خواستند به‌این اقدامات واکنش نشان بدهند کارتر خودش را به‌کری زد و از موضع سازمان وحدت افریقا حمایت کرد که تجاوز سومالی به‌اتیوپی را محکوم کرده بود. در نتیجه سومالیاییها شکست خوردند و به‌خاک خود عقب نشستند. جنگ‌افزارهای ارسالی ایران نیز که به‌قاهره ارسال شده بود تا با هواپیماهای مصری به‌سومالی فرستاده شود، با اشکال روبه‌رو شد زیرا دولت کنیا یکی از هواپیماهای مزبور را که بدون اجازه از فراز قلمرو هوایی‌اش پرواز می‌کرد، به‌زور فرود آورد و بشدت علیه این‌گونه اقدامات به‌مصر و ایران اعتراض کرد. در مهر ماه ۱۳۵۶ سرهنگ گورگیس وزیر خارجهٔ اتیوپی به‌تهران آمد و اظهار

داشت: «ما با هم مناسبات هزار ساله داریم، مگر ما با شما چه کرده‌ایم که به‌دشمنانمان اسلحه می‌دهید؟».[۵۲]

دولت کنیا که خودش ایالتی از سومالی را ضمن تقسیم‌ها بدست آورده بود بیم از آن داشت که بعد از اتیوپی و اوگادن نوبت کنیا برسد. لذا تا آنجا پیش رفت که با اتیوپی کمونیست نزدیک شد و ادعای ایران را که علیه کمونیسم فعالیت می‌کند نپذیرفت و سفارت ایران در نایروبی را تعطیل کرد.

کمکهای فراوان شوروی به‌اتیوپی و اعزام سربازان کوبایی به‌آن کشور با بی‌میلی رئیس جمهوری امریکا در مداخله در شاخ افریقا دست به‌دست هم داد تا ایران از دخالت در شاخ افریقا چشم بپوشد و شاه که از تغییر ناگهانی رفتار واشینگتن سخت مشوش بود، برایش این سؤال مطرح شد که آیا نباید در آینده تغییرات بیشتری را در سیاست خارجی امریکا پیش‌بینی بکند؟



در مورد افغانستان نیز رئیس جمهور امریکا همین تردید رأی را نشان داد. محمد داودخان که به‌دنبال کودتای تیر ماه ۱۳۵۲ و خلع ظاهر شاه به‌عنوان رئیس جمهور زمام امور را دردست گرفته بود در ابتدا سیاست خود را براساس بی‌طرفی متمایل به‌شوروی قرار داده بود و به‌همین لحاظ از ایران و پاکستان دوری می‌جست و آن را نوعی غرور ملی قلمداد کرد. بدین‌جهت روابط ایران و افغانستان تا اواخر ۱۳۵۵ توأم با سردی بود. اما در سال آخر زمامداری داودخان اوضاعی پیش آمد که او بقای خویش را در برقراری روابط دوستانه با ایران تشخیص داد و او را وادار کرد دست دوستی به‌سوی ایران و چین و امریکا دراز کند و مخصوصاً در عملی ساختن طرحهای اقتصادی از این کشورها استمداد جوید. داودخان متوجه خطر نفوذ و رخنه کمونیستها در دستگاه دولت افغانستان شده بود و لذا می‌خواست از شوروی

۵۲. دولت ایران ارسال اسلحه به‌سومالی را انکار می‌کرد و مدعی بود تنها لوازم طبی و دارو و نیازهای صلیب سرخ را فرستاده است. به‌همین جهت وقتی نصیرعصار معاون سیاسی وزارت امور خارجه در پاسخ یکی از خبرنگاران خارجی اظهار داشت: «مسلماً ایران به‌سومالی کوکاکولا نمی‌فرستد»، بلافاصله مغضوب شاه و از کار برکنار شد.

فاصله بگیرد و به‌بلوک غرب نزدیک شود. شاه به‌توصیهٔ امریکاییها یک وام ۳۰۰ میلیون دلاری به‌کابل پیشنهاد کرد مشروط برآنکه در سیاستش تغییر بدهد و جلو نفوذ شورویها را بگیرد. داودخان در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۶ برادرش محمد نعیم‌خان را به‌عنوان نمایندهٔ فوق‌العاده به‌ایران فرستاد. هدف او جلب کمکهای ایران بود که مورد قبول مقامات ایرانی قرار گرفت و موافقتنامهٔ همکاری اقتصادی بین دو کشور در ۱۱ خرداد ۱۳۵۶ امضا شد.

براساس این موافقتنامه ایران اظهار آمادگی کرد که هزینه طرحهای مربوط به‌ایجاد کارخانه‌های نساجی نخی و پشمی قندهار و هزینه‌های اضافی ساختمان کشتارگاه هرات را بپردازد؛ افزون برآن ایران موافقت کرد تا مبلغ ۱۰ میلیون دلار به‌منظور گشایش اعتبار برای افغانستان در بانک صادرات شعبه افغانستان سپرده بگذارد. در مورد تأسیس کارخانه سیمان در قندهار و نیز احداث راه‌آهن نیز توافقهایی بعمل آمد. این مذاکرات و تفاهمها باعث شد که اسناد مصوبه قرارداد تقسیم آب هیرمند که در دوران صدارت موسی شفیق در خرداد ۱۳۵۲ امضا شده بود بین سفیر افغانستان و خلعتبری وزیر امور خارجه مبادله شود.

بوجود آمدن فضای مساعد در روابط ایران و افغانستان زمینهٔ بسیار خوبی در وضع اقتصادی آن کشور فراهم ساخت. همه ساله هزاران کارگر افغانی به‌ایران می‌آمدند و میلیونها دلار ارز به‌کشورشان می‌فرستادند. فقط عوایدی که از صدور گذرنامه عاید دولت افغانستان می‌شد، رقم درشتی را تشکیل می‌داد. صدور میوه و سایر کالاهای افغانی به‌ایران و ورود انواع کالاهای ایرانی به‌افغانستان در رونق دادن به‌بازرگانی دوجانبه اثرات قابل توجهی داشت و می‌رفت تا بتدریج انحصار شورویها را درهم شکند. بدیهی است شورویها تحمل چنین وضعی را نداشتند و درصدد توطئه و برهم زدن اوضاع افغانستان بودند که آن‌هم جز از طریق کودتا امکان نداشت.

جیمی کارتر به‌قدری در مورد افغانستان دودلی و تردید به‌خرج داد و به‌هشدارهای ایران در مورد قریب‌الوقوع بودن حوادثی در آن کشور بی‌اعتنایی کرد که دیگر دیر شد، زیرا در اردیبهشت ۱۳۵۷ (آوریل ۱۹۷۸) کمونیستها با یک کودتای نظامی قدرت را درکابل در دست گرفتند و پس از کشتن داودخان و محمد نعیم‌خان و اعضای خانوادهٔ آنان یک رژیم کمونیستی روی کار آوردند. وقتی پرزیدنت کارتر

به‌شاه توصیه کرد که رژیم جدید افغانستان را به‌رسمیت بشناسد بر بدگمانیهای شاه افزوده شد. در تیر ماه ۱۳۵۷ دیوید نیوسام معاون سیاسی وزارت خارجهٔ امریکا این نظر ایالات متحد را رسماً به‌شاه ابلاغ کرد و او مات و متحیر مانده بود که به‌چه دلیل حکومت کارتر علاقه دارد نفوذ شوروی در کشور همسایهٔ ایران را تأیید کند.

در همان حال ویلیام سالیوان سفیر امریکا در ملاقاتی با شاه اظهار داشت احتمال دارد دولت ایالات متحد از ایران بخواهد که ارسال نفتکشهای خود را به‌مقصد اسرائیل به‌منظور آنکه دولت بگین را در برابر امریکا مطیع‌تر کند، متوقف سازد. شاه از شنیدن این سخنان بشدت احساس خطر کرد زیرا امریکا در جریان مذاکرات مصر و اسرائیل که منجر به‌تخلیهٔ کامل شبه‌جزیره سینا از قوای اسرائیلی شد، ارسال نفت ایران به‌اسرائیل را تضمین کرده بود.

این تردیدها با موضع‌گیری امریکا در قبال تضمین حمایت تایوان همراه‌گردید و یک چنین اقداماتی شاه را به‌این فکر واداشت که در مورد حل و فصل مسایل کلی جهان بخصوص خاورمیانه با پرزیدنت کارتر افق مشترکی ندارد، که سهل است افق دید متضادی دارد. شاه در پشت پرده می‌کوشید تا توافقی نهانی بین اردن و اسرائیل برقرار کند و از کارتر مؤکدانه خواست تا از فرصت دیدار خود از تهران در دی ماه ۱۳۵۶ سودجسته و ملک‌حسین را که در آن زمان در تهران بود متقاعد سازد که در مذاکرات آیندهٔ صلح شرکت کند. در این ملاقات که پس از ضیافت شام شاه به‌افتخار کارتر صورت گرفت، پادشاه اردن و رئیس جمهور امریکا نتوانستند به‌توافق نایل شوند.

علاوه بر عدم توافقهایی که شرح آن گذشت، تضادهای تاکتیکی بین دو دولت وجود داشت. برای مثال به‌دنبال وعدهٔ والتر ماندیل معاون ریاست جمهوری امریکا به‌معاون رئیس جمهوری چاد مبنی بر تهیه و ارسال اسلحه به‌آن کشور، از ایران خواسته شد تا برای چاد تسلیحات فراهم کند. اما کنگرهٔ امریکا با یک چنین اقدامی از سوی ایران موافقت نکرد. شاه نیز با ارسال اسلحه به‌چاد موافق نبود و از این فرصت استفاده کرد و از ارسال اسلحه خودداری ورزید.[۵۳] به‌طور کلی سیاست کارتر

۵۳. مایکل لدین، شاه و کارتر، دنیای کتاب ۱۳۷۱، صفحهٔ ۳۶ ــ ۳۸. افزون برهمهٔ اینها، هنگامی که ذوالفقار علی‌بوتو رئیس جمهوری سابق پاکستان که در اثر کودتای امریکایی سال قبل ژنرال ضیاءالحق رئیس ستاد ارتش بازداشت و از سوی رژیم نظامی جدید محکوم

در یک سال و نیم اول ریاست جمهوری‌اش شاه را بشدت مشوش ساخته بود و او دیگر نمی‌توانست امریکا را متحدی بداند که بتوان بر آن تکیه کرد و برای نخستین بار پس از بیست و پنج سال ناگزیر بود این معنی را در نظر بگیرد که حامیان امریکایی‌اش شکل دیگری از حکومت را بر رژیم خودکامهٔ او ترجیح می‌دهند. بعدها کنت آلکساندر دو مرانش که از ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۱ رئیس سازمانهای اطلاعاتی فرانسه بود ادعا کرد که خود او در جلسه‌ای در واشینگتن حضور داشته که یکی از مسایل مطروحهٔ آن برکناری شاه و مسئلهٔ جانشینی او بوده و او نام کسانی را که مأمور بررسی این کار شده بودند به‌شاه گزارش داده است ولی او باور نکرده و پاسخ داد: «من بهترین مدافع منافع غرب در این منطقه جهان هستم، بهترین ارتش را در اختیار دارم و از قدرت زیادی برخوردارم. بنابراین دلیلی ندارد که امریکاییها به‌فکر چنین نقشه‌های پوچی بیفتند.»[۵۴]

در همین حال آیت‌الله خمینی طی پیامی در آذر ۱۳۵۶ خطاب به‌روحانیون دربارهٔ استفاده از فضای باز سیاسی و فرصت مناسبی که در اثر سیاست حقوق‌بشر کارتر ایجاد شده بود اشعار داشت: «امروز در ایران فرجه‌ای پیدا شده و این فرصت را غنیمت بشمارید. اگر این فرجه و فرصت حاصل نشده بود این اوضاع پیش نمی‌آمد».

هنوز یک ماه از وصول این پیام نگذشته بود که شاه که از نطق ستایش‌آمیز کارتر در تهران تشجیع شده بود دست به‌یک عمل نابخردانه زد و شخصاً دستور انتشار مقاله توهین‌آمیز کذائی را در روزنامه‌ها داد. در نتیجه نخستین تظاهرات مذهبی در ۱۷ و ۱۹ دی در قم صورت گرفت که طی آنها نه نفر به‌قتل رسیدند. این واقعه تظاهرات زنجیره‌ای هر چهل روز یکبار ایجاد کرد که سرانجام به‌سقوط رژیم پهلوی انجامید.

به‌اعدام گردید، خانوادهٔ بوتو به‌شاه مراجعه و تقاضای وساطت و تخفیف مجازات وی را کردند. شاه به‌منوچهر ظلی معاون وزارت خارجه دستور داد موضوع را با سالیوان سفیر امریکا درمیان بگذارد. سالیوان در پاسخ ظلی با لحنی خشن و دور از ادب پاسخ داد: «بوتو نقض عهد کرده و باید به‌سزای اعمالش برسد». یادداشتهای شخصی نویسنده.

54. Marenche, Comte Alexandre de, *Dans le Secret des princes*, Editions Stock, Paris, 1986, pp. 248 - 249.

خط مشی سیاسی قدرتهای بزرگ در برابر جنبش انقلابی مردم ایران

الف: ایالات متحد امریکا

عواملی را که باعث ثبات نسبی سیاست حکومت دموکراتهای امریکایی نسبت به‌رژیم ایران در ۱۸ ماههٔ اول زمامداری جیمی کارتر شد، می‌توان چنین خلاصه کرد:

اولاً، امریکاییها از سالهای قبل تعهدات سنگینی نسبت به‌ایران در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی و تسلیحاتی داشتند که یکباره نمی‌توانستند آنها را کنار بگذارند. حجم مبادلات بازرگانی بین دو کشور به‌پنج میلیارد دلار در سال بالغ می‌شد و شرکتهای امریکایی سود سرشاری از فروش کالاهای خود در بازار ایران می‌بردند. ایران نه تنها مقادیر معتنابهی کالا از امریکا وارد می‌کرد، بلکه سرمایه‌گذاریهای خصوصی امریکاییها را در صنایع خود تشویق می‌کرد. به‌عنوان مثال شرکت کامپیوترسازی آی بی ام فعالیت گسترده‌ای در ایران داشت که هم سازمانهای دولتی و هم بخش خصوصی از آن استفاده می‌کردند. اما بر رویهم شرکتهای خارجی ـ اعم از امریکایی یا اروپایی ـ هیچگاه حاضر نشدند به‌طور جدی در ایران سرمایه‌گذاری کنند چون با کارهای دلالی و خرید و فروش می‌توانستند در ظرف مدت کوتاهی سرمایهٔ خود را چند برابر کنند و به‌همین جهت بجز در صنعت نفت که آن هم جنبهٔ غارت داشت مجموع سرمایه‌گذاریهای خارجی در تمام دورهٔ ۲۵ سالهٔ رژیم شاه به‌رغم تسهیلاتی که قایل شده بود بسیار ناچیز بود. به‌همهٔ اینها می‌بایست برنامهٔ مبادلات فرهنگی مشهور به‌فولبرایت را که توسعه یافته بود و نیز همکاری در زمینهٔ انرژی اتمی در امور غیر نظامی را افزود که قرارداد بیست سالهٔ آن در ۱۷ اسفند ۱۳۴۷ (۷ مارس ۱۹۶۹) بین دو کشور امضا شده بود و بعدها به‌تعهد امریکا به‌احداث دو نیروگاه اتمی در ایران انجامید. سفارشهای تسلیحاتی ایران به‌امریکا از ده میلیارد دلار تجاوز می‌کرد و اهمیت موقعیت ژئوپلتیکی و استراتژیکی ایران حتی برای کسانی که خواهان تغییراتی در روابط

امریکا با ایران بودند قابل انکار نبود. این اصل که ایران یکی از ستونهای اصلی دفاعی غرب در خاورمیانه است نه تنها از طرف عناصر باقیمانده از حکومت گذشته حمایت می‌شد بلکه در میان مقامات حکومت تازه نیز طرفدارانی داشت و فقط اختلاف نظرهایی در تاکتیک به‌نظر می‌خورد. بعلاوه استراتژی سیاسی و نظامی امریکا شبیه به‌کشتی بزرگ و سنگینی بود که تغییر جهت دادن آن با یک حرکت امکان نداشت. در دی ماه ۱۳۵۵ که کارتر زمام امور را در دست گرفت قراردادهایی برای تحویل اسلحه و تجهیزات جنگی به‌ایران تا سال ۱۳۶۰ بسته شده بود و اگر کارتر می‌خواست تغییر اساسی در این سیاست بدهد می‌بایست آن را برای دورهٔ دوم ریاست جمهوری خود در نظر بگیرد.

دومین عامل رکود سیاست امریکا در ایران در اوایل حکومت کارتر عدم درک عمق بحران ایران تا پاییز ۱۳۵۷ بود. حمله به‌رژیم و عملیات ایذائی انقلابیون از یک سال پیش آغاز شده بود ولی حکومت کارتر فقط در آبان ۱۳۵۷ خطر را جدی گرفت. مقامات بلندپایهٔ دستگاه حکومتی کارتر براساس اطلاعاتی که بیشتر مربوط به‌گذشته بود شاه را زمامداری مقتدر می‌پنداشتند و گمان می‌کردند او هروقت بخواهد و در موقع خود نظم را برقرار خواهد کرد.

سومین عاملی که موجب کندی و عدم تحرک امریکا در مقابله با بحران ایران شد، اکراه کارتر و مقامات مسؤول سیاست خارجی امریکا در مشارکت و قبول مسؤولیت در سرکوبی حرکتهایی بود که ریشهٔ مردمی داشت. آنها قیام علیه دیکتاتورها را یک فرایند طبیعی تاریخی می‌دانستند و حرکتی راکه در ایران آغاز شده بود واکنش طبیعی به‌حکومت خودکامهٔ شاه می‌پنداشتند. بعضی از دولتمردان امریکایی حتی برداشت مثبتی از دگرگونیهای داخلی ایران داشتند و معتقد بودند که این حرکتها منجر به‌استقرار حکومت دموکراسی در ایران خواهد شد و امریکا با یک حکومت دموکراتیک بهتر از حکومت فردی شاه کنار خواهد آمد.

انتقاداتی که در امریکا از سیاستهای شاه بعمل می‌آمد، به‌همان اندازه که موجب نگرانی و عصبانیت او می‌شد، برای مخالفان رژیم امیدوار کننده و تشویق‌آمیز بود. کسانی که در دوران ۲۵ سالهٔ حکومت خودکامهٔ شاه جرأت کمترین حرکت و ابراز مخالفتی نداشتند، ناگهان به‌جنب‌وجوش درآمدند. در اردیبهشت ۱۳۵۶ پنجاه و چهار تن از وکلای دادگستری خواستار لغو قوانین و مقرراتی شدند که به‌گفتهٔ آنها

«به‌استقلال قوهٔ قضائیه لطمه می‌زد.»[۵۵] ماه بعد سه تن از رهبران جبههٔ ملی طی نامه سرگشاده‌ای خطاب به‌شاه خواهان پایان بخشیدن به‌حکومت دیکتاتوری و اجرای قانون اساسی ۱۹۰۶ شدند. اما وقتی جبههٔ ملی یک اجتماع مسالمت‌آمیز سه هزار نفری در کاروانسرا سنگی خارج از تهران تشکیل داد مأموران ساواک با بی‌رحمی به‌آنان حمله‌ور شدند و عدهٔ زیادی را مضروب و مجروح و بازداشت کردند.[۵۶] واشینگتن واکنشی در برابر این رویدادها نشان نداد در حالی‌که مخالفان سیاسی رژیم انتظار داشتند امریکا حکومت شاه را بیشتر تحت فشار بگذارد.

جیمی کارتر در خاطراتش می‌نویسد:

من نیز مثل همهٔ رؤسای جمهور پیشین امریکا شاه را یکی از متحدان مطمئن امریکا تلقی می‌کردم. از مناسبات دوستانه‌ای که او با مصریها و سعودیها داشت و نیز تصمیم او به‌ادامهٔ فروش نفت به‌اسرائیل به‌رغم تحریم کشورهای عربی خشنود بودم. براساس اطلاعاتی که دردست داشتم درآمد نفت باعث شده بود که سطح زندگی ایرانیان بالا برود. اما سیاستی که شاه با سماجت دنبال می‌کرد موجب پیدایش مخالفتهایی در میان روشنفکران و سایر قشرهای مردمی شده بود که برای دموکراتیک کردن رژیم مبارزه می‌کردند. ساواک با بی‌رحمی فوق‌العاده با مخالفان رفتار می‌کرد و من اطلاع داشتم که دست‌کم ۲۵۰۰ زندانی سیاسی در زندانهای شاه می‌پوسند. شاه اعتقاد قطعی داشت که تنها راه مقابله با مخالفان جدی رژیم، قلع‌وقمع کردن آنهاست و نمی‌توانست نسبت به‌رهبران غربی (از جمله خود من) که شیوه‌های تند و خشن او را نمی‌پسندیدند بدگمان نباشد.

سفر رسمی شاه به‌واشینگتن در ۱۵ نوامبر ۱۹۷۷ فرصتی به‌پناهندگان ایرانی داد که دشمنی خود را با شاه با خشونت در برابر کاخ سفید ابراز کنند. تظاهرات آنان منجر به‌استعمال گاز اشک‌آور از طرف پلیس شد که نشان دادن فیلم آن در تلویزیونها تأثیر نمادین شگرفی داشت. طبقات متوسط و

۵۵. روبین، باری، جنگ قدرتها در ایران، ترجمهٔ محمود مشرقی، انتشارات آشتیانی، تهران، ۱۳۶۳، صفحهٔ ۱۴۲.

۵۶. موحد، اثر یاد شده، صفحهٔ ۷۹.

دانشجویان و روحانیون می‌توانستند پایه‌های سه‌گانه‌ای برای پیشرفت هماهنگ ایران باشند، اما از گزارشهایی که دریافت کرده بودم می‌دانستم که هر سهٔ این گروهها مخالف اقدامات شاه هستند و برای رژیم او خطر بشمار می‌روند. بنابراین ترجیح دادم این مسایل را دو به‌دو با او مطرح کنم تا او را ناراحت نکرده باشم.

به‌دنبال دومین دور مذاکرات رسمی با شاه در کاخ سفید او را به‌دفتر خصوصی‌ام در جوار اتاق بیضی دعوت کردم و وقتی تنها ماندیم از او پرسیدم آیا اجازه می‌دهد بدون پرده‌پوشی با او گفت‌وگو کنم؟ وقتی شاه موافقت کرد گفتم: «من از پیشرفتهای کشورتان در سالهای اخیر آگاهم ولی در عین‌حال از مشکلاتی که رو در روی شماست نیز بی‌اطلاع نیستم. شما با نظریات من دربارهٔ حقوق‌بشر آشنا هستید. امروزه تعداد روزافزونی از شهروندان شما شکایت دارند که حقوق مزبور در ایران همیشه رعایت نمی‌شود. گمان می‌کنم این اعتراضات اصولاً از جانب رهبران مذهبی و طبقات متوسط و دانشجویان ناشی می‌شود که مایلند مشارکت بیشتری در امور سیاسی داشته باشند. اتهامات آنها به‌آبروی ایران لطمه می‌زند. آیا شما نمی‌توانید کاری بکنید که این وضع بهبود یابد؟ مثلاً با گروههای مخالف وارد مذاکره بشوید و به‌آنها آزادی بیشتری بدهید؟»

شاه با دقت به‌سخنان من گوش داد و مدت درازی به‌فکر فرو رفت و سپس با نوعی تلخی پاسخ داد: «نه، به‌هیچ‌وجه نمی‌توانم. وظیفهٔ من این است که قوانین ایران را اجرا بکنم که هدفشان مبارزه با کمونیسم است که یک خطر مهلک برای ایران بشمار می‌رود، همان‌طور که برای سایر کشورهای خاورمیانه و غرب خطرناک است. هروقت این خطر برطرف شد، ما شاید بتوانیم قوانین خود را تغییر بدهیم اما این کار به‌این زودیها صورت نخواهد گرفت».

کارتر می‌افزاید:

من در گفتگو با شاه نهایت احتیاط را به‌کار بردم زیرا از اخباری که اخیراً در روزنامه‌ها منتشر شده بود اطلاع یافته بودم که بین شدت گرفتن فعالیتهای

سیاسی در ایران و مبارزهٔ بین‌المللی که من در راه حقوق‌بشر می‌نمودم رابطهٔ مستقیم وجود دارد.[۵۷]

نتیجهٔ مثبتی که سران دو کشور از مذاکراتشان گرفتند این بود که شاه با تثبیت بهای نفت موافقت کرد و قول داد تلاشی در افزایش آن ننماید و در عوض کارتر هم وعده داد که در صدور اسلحه به‌ایران مانع جدی ایجاد نکند و حتی در سفری که یک ماه‌بعدبه‌ایران‌کرداز‌شاه‌تجلیل بعمل‌آورد.در روزهایی که انقلاب ایران اوج می‌گرفت، کارتر به‌مسایل دیگری اشتغال داشت و در فکر تشکیل کنفرانسی با شرکت سادات و بگین و تنظیم قراردادی بود که بعدها به‌نام قرارداد کمپ دیوید شهرت یافت. سایروس ونس وزیر خارجه‌اش نیز بیشتر وقت خود را صرف قرارداد جدید محدود ساختن سلاحهای هسته‌ای با شوروی مشهور به «سالت ۲» می‌کرد و برژینسکی رئیس شورای امنیت ملی علاوه بر مسایل مربوط به‌اختلافات بین اعراب و اسرائیل به‌تنظیم سیاست جدید امریکا و جمهوری خلق چین اشتغال داشت و در واقع در محافل عالی واشینگتن کسی به‌رویدادهای ایران چندان توجهی نمی‌کرد. در تابستان ۱۹۷۸ سه گزارش دربارهٔ اوضاع ایران از طرف وزارت خارجه و سازمان سیا و وزارت دفاع امریکا تهیه شد که هر سه خوشبینانه و اطمینان‌بخش بود.[۵۸] گزارش مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۸ (ششم مهر ۱۳۵۷) ادارهٔ اطلاعات ارتش امریکا باز هم خوشبینانه‌تر بود و با قاطعیت پیش‌بینی می‌کرد که حداقل تا ده سال دیگر شاه بر مسند قدرت باقی خواهد ماند!

در جریان رویداد خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ کارتر در کمپ‌دیوید مشغول مذاکره با سادات و بگین بود و ظاهراً به‌درخواست و توصیهٔ رئیس جمهوری مصر به‌شاه تلفن کرد. اما لحن سخنان او که ضمن اعلام پشتیبانی از شاه وی را به‌خویشتن‌داری و تعقیب سیاست فضای باز سیاسی تشویق می‌کرد، کمتر از حد انتظار شاه بود. شاه انتظار پشتیبانی قاطع‌تر و صریح‌تری را داشت و به‌طوری که بعدها فاش شد خواهان یک پیام رسمی و کتبی از رئیس جمهوری امریکا در تأیید سیاست شدت عمل نسبت به‌مخالفانش بود تا در صورت لزوم تقصیر کشتار را به‌گردن امریکاییها

57. Carter, Jimmy, *Mémoires d'un Président,* Editions Plon, 1984, pp. 336 - 337.

۵۸. باری روبین، اثر یاد شده، صفحهٔ ۱۵۳.

بیندازد. بدیهی است که ارسال چنین پیامی با سیاست عمومی و طرز فکر کارتر مباینت داشت مضافاً که در همان حال بین‌الملل سوسیالیستها به‌رهبری ویلی‌برانت نیز کشتار ۱۷ شهریور را محکوم کرد و از امریکا خواست دست از حمایت شاه بردارد.

نخستین تأثیر بحران ایران در معاملات اسلحه با امریکا لغو سفارش دو میلیارد دلاری در مورد خرید هفتاد فروند هواپیمای جت اف - ۱۴ در اکتبر ۱۹۷۸ بود؛ سفارشی که فقط چند هفته قبل ارسال شده بود. با این همه ارسال محموله‌های اسلحه به‌ایران همچنان ادامه داشت و مقامات امریکایی تا آبان ۱۳۵۷ که علائم سقوط شاه آشکار شده بود در قطع ارسال اسلحه به‌ایران تردید داشتند و چنین استدلال می‌کردند که این کار باعث تضعیف روحیهٔ شاه و پیدا شدن این فکر خواهد شد که امریکا از حمایت او دست برداشته است.

نشانه‌های نگرانی از اوضاع ایران از اوایل نوامبر در واشینگتن ظاهر شد و برژینسکی برای نخستین‌بار از خطر سرنگونی شاه در صورت مهار نشدن بحران سخن گفت و در سوم نوامبر (۱۲ آبان) پیامی برای شاه فرستاد و ضمن آن گفت: «هر تصمیمی بگیرد ولواینکه تشکیل یک دولت نظامی باشد مورد تأیید امریکاست.»[۵۹] در همان حال کارتر رضا پهلوی ولیعهد را در کاخ سفید پذیرفت و به‌وی گفت: «دوستی و اتحاد با ایران یکی از مبانی مهمی است که سیاست خارجی امریکا روی آن پایه‌گذاری شده است.»[۶۰]

پس از آنکه ناتوانی حکومت ازهاری در کنترل اوضاع آشکار شد نگرانی کاخ سفید از اوضاع ایران افزایش یافت و چند مقام عالیرتبه را برای حقیقت‌یابی به‌تهران فرستادند. گزارشهای این فرستادگان درست برخلاف نظریات خوشبینانه‌ای بود که سازمان سیا و وزارت دفاع چند هفته پیش داده بودند و این امر به‌قدری کارتر را عصبانی ساخت که سازمان سیا را توبیخ کرد.

در آذر ماه بسیاری از امریکاییان مقیم ایران که از جان خود ایمن نبودند به‌خروج از این کشور پرداختند و در اواخر این ماه اوضاع به‌قدری به‌وخامت گرایید که

59. Ledeen et Louis, *op. cit.*, p. 205.

۶۰. موحد، همان اثر، صفحهٔ ۲۱۲.

برنامه‌هایی برای حمل و نقل سریع آنان به‌مرحلهٔ اجرا درآمد. کارتر برای نخستین بار در ۱۶ آذر ماه از پشتیبانی بی‌قید و شرط شاه دست کشید و گفت: «ما ترجیح می‌دهیم که شاه همچنان براریکهٔ قدرت باقی بماند ولی تصمیم نهایی با مردم ایران است.» در پاسخ سؤالی از طرف خبرنگاران دربارهٔ اینکه آیا به‌نظر رئیس جمهوری شاه می‌تواند برمسند قدرت باقی بماند، کارتر پاسخ داد: «نمی‌دانم، امیدوارم این‌طور باشد.»[۶۱] این نخستین اظهار تردید رئیس جمهوری امریکا دربارهٔ بقای شاه بود که اثر نامطلوبی در شاه و اطرافیانش داشت و درک کردند که دیگر مورد حمایت امریکا نیستند. در حالی که کاخ سفید با احتیاط و تردید به‌ارزیابی مجدد موضع خود نسبت به‌رژیم شاه مشغول بود، مقامات وزارت خارجه تأکید می‌کردند که واشینگتن باید هرچه زودتر حساب خود را از رژیمی که در حال سقوط است جدا سازد و راهی برای تفاهم و دوستی با رژیم بعدی باز کند، ولی برژینسکی و دارودسته‌اش هنوز معتقد به‌پشتیبانی از رژیم شاه بودند و در این راه می‌کوشیدند.

تا اواخر آذر ماه ۱۳۵۷ هنوز واشینگتن سیاست قاطع و مشخصی دربارهٔ ایران نداشت و سایروس ونس در یکی از جلساتی که در کاخ سفید پیرامون اوضاع ایران تشکیل شده بود، گفت:

> تا وقتی شاه در ایران حضور دارد هیچ کس نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. او نه می‌تواند بر اوضاع مسلط شود و نه می‌گذارد دیگران کاری بکنند. پس بهتر است شاه یک حکومت انتقالی تشکیل بدهد و هرچه زودتر از کشور خارج شود و امریکا با حمایت از این حکومت انتقالی به‌برقراری نظم در ایران کمک کند.[۶۲]

در این میان نقش ویلیام سالیوان آخرین سفیر امریکا در ایران را نباید از نظر دور داشت که از آغاز مأموریتش در خرداد ۱۳۵۶ معتقد به‌لزوم تغییرات عمیقی در سیستم حکومتی ایران بود و هنگامی که انقلاب اوج گرفت با سیاست مردد و نوسان‌آمیز کارتر به‌مخالفت برخاست. او براین باور بود که جبههٔ ملی با صدور

۶۱. همان اثر، صفحهٔ ۲۲۳.
۶۲. همان اثر، صفحهٔ ۲۶۰.

اعلامیهٔ ۱۳ آبان ۱۳۵۷ تیر خلاص را به مغز خود خالی کرده است و دیگر نمی‌تواند نقشی در صحنهٔ سیاست ایران داشته باشد. بنابراین اکنون تنها نیروی منسجم و مقتدر طرفداران آیت‌الله خمینی هستند که باید با آنان کنار آمد و ترتیب همبستگی ارتش را با آنان داد.[۶۳]

تصمیم نهایی دربارهٔ اوضاع ایران در ایام عید میلاد مسیح سال ۱۹۷۸ در کمپ دیوید اتخاذ و قرار شد ژنرال رابرت هایزر معاون فرماندهی نیروهای آتلانتیک شمالی را که با فرماندهان نظامی ایران از نزدیک آشنا بود به‌تهران بفرستند تا از حرکتهای پراکندهٔ نظامیان در جریان انتقال قدرت جلوگیری کند و این کار بدون خونریزی و با حفظ انسجام ارتش انجام بگیرد.[۶۴]

ب: اتحاد جماهیر شوروی

در پانزده سال آخر رژیم پهلوی روابط ایران و شوروی بسیار حسنه بود و در بسیاری از زمینه‌ها ــ جز مسایل سیاسی ــ بین دو کشور همکاری وجود داشت. آخرین خرید جنگ‌افزار از شوروی به‌مبلغ ۵۵۰ میلیون دلار شامل کامیونهای تانک‌بر، موشک اِ.پی.سی. و سام ۷ بود که هنگام مسافرت ارتشبد طوفانیان به‌مسکو در مهر ۱۳۵۵ قرارداد آن به‌امضا رسید. اکنون بخش عمدهٔ وسایط نقلیه ارتش ایران ساخت شوروی بود که به‌صورت پایاپای در ازاء تحویل گاز ایران خریداری شده بود. بنابراین شورویها نفعی در تغییر اوضاع ایران نداشتند. تفسیرهایی که تا اواخر تابستان ۱۳۵۷ از رویدادهای ایران در روزنامه‌های شوروی بعمل می‌آمد، بیشتر موافق رژیم شاه بود. چند تن از تحلیل‌گران روسی تأکید می‌کردند که روحانیون ایران به‌ارزشهای گذشته بستگی دارند و معمولاً با هر اصلاحی مخالفت می‌ورزند و با سرمایه‌دارانی ارتباط دارند که انقلاب سفید آنان را تضعیف کرده است، لذا می‌کوشند مانع از مدرنیزه کردن ایران بشوند.

تنها در پاییز ۱۳۵۷ که قیامهای گسترده در اغلب شهرهای بزرگ ایران منجر

---

63. Cary Sick, *All Fall Down*, op. cit., p. 8.

۶۴. شاه پس از خلع از سلطنت در مصاحبه‌ای با مجلهٔ انگلیسی *Now* (اکنون) اظهار داشت: «تردیدی برایم باقی نمانده است که سیاست خصمانه و مزورانهٔ امریکا عامل اساسی سقوط من بوده».

به‌استقرار حکومت نظامی گردید، نظر شورویها تغییر کرد و کارشناسان مسایل ایران گفتگو از بحرانی کردند که ابعاد «بحران رژیم» را یافته است و به‌حزب توده فشار آوردند که با روحانیون ارتباط برقرار کند.

نخستین واکنش رسمی دولت شوروی به‌رویدادهای ایران اظهارات لئونید برژنف دبیرکل حزب کمونیست بود. او در ۲۷ آبان ۱۳۵۷ در پاسخ به‌یک مصاحبه کنندهٔ فرضی دربارهٔ بحران ایران اظهارنظر کرد و علت آن را دخالتهای امریکا در امور ایران دانست و افزود: «شوروی همسایهٔ ایران به‌استقلال این کشور احترام می‌گذارد و هیچ‌گونه دخالت خارجی را تحمل نمی‌کند».[۶۵]

در هفته‌های بعد شوروی به‌تبلیغ دربارهٔ دخالت قریب‌الوقوع بیگانگان، خواه واشینگتن و خواه متحدانش از قبیل اسرائیل و مصر در امور ایران اکتفا کرد و سرانجام هشت روز بعد از عزیمت شاه به‌تبعید، یعنی در ۲۴ ژانویهٔ ۱۹۷۹ روزنامهٔ **پراودا** کشف کرد که ایران از رژیم استبدادی که زجرش می‌داده است نجات یافته و آنچه در تهران روی داده یک انقلاب رهایی‌بخش ملی است، یعنی رویدادی که همهٔ کشورهای ترقیخواه جهان باید از آن پشتیبانی کنند. در این هنگام شورویها شاه را مستقیماً به‌خودکامگی متهم کردند و انگیزه‌اش را بلندپروازیهای شخصی و استبدادی دانستند نه اصلاحات اجتماعی. لفظ «انقلاب اسلامی» که تا آن زمان به‌دقت در تفسیرهای مسکو پنهان نگاه داشته می‌شد یکباره پدیدار شد و روزنامه‌های شوروی از آن به‌عنوان پیشرفت سیاسی نام بردند. ضمناً حزب توده را وادار کردند کمیتهٔ مرکزی خود را تشکیل بدهد و ایرج اسکندری دبیرکل حزب را از مقام خود برکنار و به‌جای او نورالدین کیانوری را برگزینند که نوهٔ شیخ فضل‌الله نوری است، به‌این امید که وی با این سابقهٔ خانوادگی بتواند با روحانیون ارتباط برقرار سازد.[۶۶]

علت این‌که شورویها چنین دیر متوجه واقعیت انقلاب ایران شدند چه بود؟ دولت شوروی از روابط بازرگانی و اقتصادی خود با رژیم شاه سود سرشاری می‌برد و به‌هیچ‌وجه مایل نبود خللی در این ترتیب وارد شود. وانگهی هرگز نسبت به‌عقاید

۶۵. هلن‌کارر دانکوس، **نه صلح و نه جنگ**، صفحهٔ ۲۴۳.
۶۶. همانجا، صفحهٔ ۲۴۴.

مذهبی و روحانیت نظر خوشی نداشت. رژیم شوروی از همان ابتدای تأسیس به‌مبارزهٔ جدی با عقاید مذهبی و ترویج این شعار که «مذهب افیون ملتهاست» پرداخته بود. اما اکنون با فرصت‌طلبی درصدد جلب دوستی زمامداران آیندهٔ ایران بود تا بتواند همچنان روابط حسنهٔ خود را حفظ کند. به‌همین جهت از هیچ‌گونه چاپلوسی نسبت به‌انقلاب ایران و نیز دامن زدن به‌آتش دشمنی با امریکا خودداری نورزید. ولادیمیر وینوگرادف سفیر شوروی هنگام انقلاب مرتباً در محافل و مجالس مختلف این جمله را تکرار می‌کرد: «انقلاب مستضعفین همان انقلاب پرولتاریاست که مارکس پیش‌بینی کرده بود».[۶۷]

ج: جمهوری خلق چین

به‌دنبال مسافرت هوانگ‌هوا وزیر خارجهٔ چین به‌ایران در خرداد ۱۳۵۲ که ضمن آن‌دو کشور وحدت نظرات خود را دربارهٔ مسایل خلیج فارس و اقیانوس هند و جلوگیری از سلطه‌جویی اتحاد شوروی بیان داشتند، هر دو کشور کم و بیش از نظر سیاست خارجی در صف واحدی قرار گرفته بودند. در سالهای بعد مقامات چینی در گفتگوهای سیاسی و اعلامیه‌های مشترک و حتی در تریبون مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد به‌کرات از گسترش نفوذ شوروی در خلیج فارس ابراز نگرانی و سیاست ایران در این منطقه را تأیید کردند. از اواسط سال ۱۳۵۵ که محمد داودخان رئیس جمهوری افغانستان متوجه رخنهٔ روزافزون کمونیستها در دستگاههای دولتی آن کشور شد بتدریج تحت نفوذ نقشهٔ مشترک ایران و چین قرار گرفت. شاه که متوجه تضعیف نفوذ شوروی در مرزهای پرآشوب پاکستان بود، به‌داودخان پیشنهاد کرد کمکهای مالی و اقتصادی ایران را جایگزین کمک شوروی سازد و به‌افغانستان تسهیلات بندری واگذار کند تا این کشور ناچار نباشد به‌راههای ترانزیتی شوروی بستگی داشته باشد و بالاخره همان‌طور که در سال ۱۳۴۲ عمل کرده بود یک بار دیگر در حل اختلافات بین افغانستان و پاکستان میانجی شود. سروکلهٔ چینیها در سال ۱۳۵۶ در این منطقه پیدا شد و شوروی سوءظن داشت که چین با همدستی امریکا از طرح ایجاد کمربندی از کشورهای اسلامی در مرزهای

---

۶۷. یادداشتهای شخصی نویسنده.

جنوبی آن کشور پشتیبانی می‌کند. لذا وقت را تلف نکرد و کودتای کمونیستی اردیبهشت ۱۳۵۷ را در کابل ترتیب داد که همهٔ این نقشه‌ها را نقش برآب کرد. کودتای مزبور موجب نگرانی زیاد چینیها شد و هواکوفنگ نخست‌وزیر چین در ۷ شهریور ۱۳۵۷ به‌تهران آمد تا با مقامات ایرانی دربارهٔ همکاری نزدیکتر علیه نفوذ شوروی مذاکره کند. در پایان این سفر اعلامیهٔ مشترکی منتشر شد که طرفین وحدت نظریات خود را دربارهٔ مسایل منطقه اعلام می‌داشتند. پکن همچنان به‌طرفداری از رژیم شاه ادامه داد و تا پیروزی انقلاب کوچکترین سخنی دربارهٔ جنبش انقلابی مردم ایران از طرف مقامات رسمی یا رسانه‌های گروهی چین منتشر نشد.

د: انگلستان

در میان کشورهایی که بیش از همه حریص به‌چاپلوسی از شاه نوکیسه بودند انگلیسیها مقام نخست را داشتند. در ژانویه ۱۹۷۴ (دی ۱۳۵۲) آنتونی‌باربر وزیر دارایی و پیتر واکر وزیر بازرگانی و صنعت آن کشور برای تقاضای پول با شتاب هرچه تمامتر به‌ملاقات شاه در سن موریتس رفتند. نتیجه مذاکرات یک قرارداد تهاتری یک ساله بود که براساس آن ایران پنج میلیون تن نفت خام اضافی در مقابل کالاهای صنعتی به‌ارزش ۱۱۰ میلیون لیره به‌انگلیس تحویل می‌داد. روزنامه کثیرالانتشار دیلی اکسپرس در سرمقاله‌اش با لحن تلخی نوشت:

> زمانی لندن پایتخت مالی جهان و لیره استرلینگ مورد قبول همگان بود. اما اکنون وضع طوری شده که وزیران انگلیسی برای گرفتن وقت ملاقات از شاه ایران خود را خوار و خفیف می‌سازند.[۶۸]

اصولاً انگلیسیها حامی رژیم شاه بودند و می‌کوشیدند حداکثر استفاده را از آن ببرند. سرآنتونی پارسونز آخرین سفیر بریتانیا در دربار شاه که از مقامات بلندپایهٔ اینتلیجنس سرویس بود و همزمان با ریچارد هلمز رئیس سابق سازمان سیا به‌سفارت در تهران منصوب شد و در سالهای ۱۳۵۳ ــ ۱۳۵۷ نمایندگی کشورش را در ایران برعهده داشت، می‌نویسد: «بعید به‌نظر رسید که رژیم دیگری منافع

۶۸. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، صفحهٔ ۲۲۱.

اقتصادی و بازرگانی و هدفهای سیاسی و استراتژیکی انگلستان را بهتر از رژیم شاه تأمین نماید، هرچند بعضی از اقدامات شاه و روش او در حکومت از نظر ما ناخوشایند بود و در پاره‌ای از موارد نتایج معکوس و نامطلوب آن از قبل پیش‌بینی می‌شد».[۶۹]

پارسونز در بدو مأموریتش در ایران در اجتماع بازرگانان انگلیسی در تهران اظهار داشت:

اینجا یک کشور جهان سوم است و دگرگونی ناگهانی رژیم در هیچ یک از کشورهای جهان سوم نمی‌تواند مایهٔ شگفتی باشد. اگر می‌خواهید با این کشور مراودهٔ بازرگانی داشته باشید ناگزیر باید این خطر را نیز بپذیرید. بنابراین کالاهای خود را در هرجا که می‌توانید به‌فروش برسانید، اما سرمایه‌گذاری نکنید مگر آنکه فروش کالاهای شما بدون سرمایه‌گذاری ممکن نباشد. اگر ناگزیر به‌سرمایه‌گذاری هستید، آن را در حداقل ممکن نگاه دارید و صنایعی را انتخاب کنید که از طریق واردات کالا از بریتانیا تأمین شود ــ صنایع مونتاژ ــ نه از صدور کالا از ایران.[۷۰]

واقعیت این است که ایران در دوران پهلوی برای انگلستان هم یک منبع نفت ارزان قیمت، هم یک متحد با ارزش و هم یک بازار وسیع و پر منفعت بود. در فاصله سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ ایران وسیع‌ترین بازار صادرات کالاهای انگلیسی در خاورمیانه بشمار می‌رفت و سالی یک میلیارد لیره ارز مورد نیاز انگلستان را در شرایط دشوار اقتصادی تأمین می‌کرد.

مهمترین اشتغال فکری انگلیسیها در سالهای دهۀ ۱۹۷۰ در رابطه با ایران را بدین‌سان می‌توان خلاصه کرد: تلاش در افزایش صادرات و فروش هرچه بیشتر کالاهای انگلیسی، مشارکت در بهره‌کشی از نفت ایران، فروش جنگ‌افزارهای کلان انگلیسی از قبیل تانکهای چیفتن و اسکورپیون و شیر و ناوهای جنگی، فروش قطعات اتومبیل پیکان که در تهران مونتاژ می‌شد، تشویق شرکتهای انگلیسی که

۶۹. آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، انتشارات راه‌نو، تهران ۱۳۶۳، صفحهٔ ۴۱.
۷۰. همانجا، صفحهٔ ۳۱.

قصد بازاریابی یا مشارکت در امور صنعتی و خدماتی را داشتند، و بالاخره همکاری نظامی با ایران در جنگ ظفار. در سال ۱۹۷۴ انگلستان مقام چهارم را در زمینهٔ واردات و مقام پنجم را در صادرات ایران داشت و سفارت انگلیس در تهران بیشتر فعالیت خود را در حفظ و گسترش منافع اقتصادی و بازرگانی انگلیس مصروف می‌کرد.

در فاصلهٔ سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۷ میزان خرید جنگ‌افزارهای انگلیسی توسط ایران به‌مبلغی حدود ده میلیارد دلار بالغ می‌شد که برای صنایع نظامی نسبتاً کوچک انگلیس ــ در مقایسه با امریکا و شوروی ــ مبلغی کلان بشمار می‌رفت و کمک بزرگی به‌موازنهٔ پرداختهای آن کشور بود. به‌همین مناسبت بود که شاپور ریپورتر مأمور اینتلجنس سرویس در ایران که دلالی این معاملات را برعهده داشت از جانب ملکه الیزابت به‌دریافت لقب «سر» مفتخر شد. مجموع سرمایه‌گذاریهای انگلیس در ایران در پایان ۱۳۵۶ به ۸۵۰ میلیون لیره بالغ می‌شد و خلاصه اینکه انگلیسیها بیش از هرکس از رژیم شاه استفاده می‌بردند.

درگذشت دکتر اقبال در آذر ۱۳۵۶ و اسدالله علم در فروردین ۱۳۵۷ لندن را از دو مهرهٔ بسیار مهم خود در ایران محروم ساخت. به‌قول پارسونز:

> برای شاه مرگ دو تن از نزدیکترین و برجسته‌ترین دوستان و مشاورانش در آستانهٔ طوفانی که نزدیک می‌شد، فاجعهٔ بزرگی بود. اگر علم و اقبال در سال بحرانیی که در پیش بود زنده می‌ماندند شاید می‌توانستند شاه را در رهایی از گردابی که در آن گرفتار شده بود نجات بدهند چون شاه از میان رجال ایرانی به‌این دو تن بیش از همه اعتماد داشت و به‌نظرات و پیشنهادهای آنان بیش از دیگران ترتیب اثر می‌داد. هرچند علم از مدتی پیش بشدت بیمار بود و دکتر اقبال نیز مورد بی‌مهری شاه قرار گرفته بود دیگر به‌او دسترسی نداشت.[۷۱]

در تعطیلات نوروز ۱۳۵۵ جیمز کالاهان نخست‌وزیر حکومت کارگری انگلیس به‌ایران سفر کرد و به‌دستور او سفارت انگلیس در تهران به‌ارزیابی مجدد اوضاع ایران پرداخت. در گزارشی که در ژوئن ۱۹۷۶ از جانب سفارت به‌لندن ارسال شد چنین

۷۱. همانجا، صفحهٔ ۱۰۴.

نتیجه‌گیری شده بود:

شکست و فتور در برنامه‌های اجتماعی شاه بیش از هر عامل دیگری در درازمدت برای رژیم زیان‌بخش می‌باشد. بنابراین باید حداکثر استفاده را از موقعیتهای مناسبی که برای تأمین منافع اقتصادی و بازرگانی بریتانیا در ایران وجود دارد، بنماییم.[۷۲]

در این هنگام آنتونی کراسلند وزیر خارجهٔ بریتانیا درگذشت و دکتر دیوید اوئن ــ لرد اوئن فعلی ــ پزشکی که به‌داشتن عقاید سوسیالیستی شهرت داشت به‌جای او منصوب شد که طبعاً نمی‌توانست نظر خوشی نسبت به‌حکومت خودکامهٔ شاه داشته باشد. ملاقات او و سایروس ونس با شاه و تذکراتی را که دو وزیر خارجه برای تعدیل رژیم ضمن کنفرانس سنتو در تهران به‌او دادند، به‌خوبی طرز فکر زمامداران لندن را دربارهٔ لزوم تغییراتی در سیستم حکومتی ایران که به‌عقیدهٔ آنان در شرف شکست بود نشان می‌داد. شاه در مصاحبه‌های بعدی خود و کتابی که تحت عنوان پاسخ به تاریخ نوشت مدعی شد که انگلیسیها با پخش برنامه‌های فارسی رادیو بی‌بی‌سی به‌سقوطش کمک کرده‌اند.

در آوریل ۱۹۷۸ (فروردین ۱۳۵۷) که عباسعلی خلعتبری وزیر امور خارجه برای شرکت در بیست و سومین و آخرین نشست شورای وزیران پیمان سنتو به‌لندن رفته بود، ضمن مذاکرات خصوصی به‌دکتر اوئن گفت: «من واقعاً در حیرتم که چرا رادیو بی‌بی‌سی در پخش نظریات مخالفان دوستان شما به‌مراتب فعال‌تر است تا پخش نظریات دوستانتان؟». دکتر اوئن پاسخ داد: «من کاملاً با شما همعقیده هستم اما چه کنم که کاری از دستم ساخته نیست چون بی‌بی‌سی سازمانی است کاملاً مستقل و وزارت خارجهٔ بریتانیا قدرت اعمال نظر در برنامه‌هایش را ندارد. وانگهی من به‌عنوان یک سوسیالیست اصولاً هرگز مایل نیستم جلو اظهار عقیدهٔ رسانه‌های گروهی را بگیرم».[۷۳]

بدون تردید برنامه‌های فارسی رادیو بی‌بی‌سی تأثیر زیادی در روحیهٔ مردم ایران

---

۷۲. همانجا، صفحهٔ ۷۸.

۷۳. پرویز راجی، **خدمتگزار تخت طاووس**، انتشارات اطلاعات تهران ۱۳۶۴، صفحهٔ ۱۷۲.

داشت. ایرانیان فراموش نکرده بودند که بخش مزبور در سال ۱۳۲۰ با هدف تضعیف رضا شاه و برکناری وی از سلطنت تأسیس شده بود. بنابراین قانع کردن آنان به‌این‌که بی‌بی‌سی سازمانی است مستقل و دولت انگلیس خط‌مشی آن را تعیین نمی‌کند در این دوران بحرانی کار آسانی نبود. حقیقت هرچه بود افکار عمومی مردم در ایران تفسیرها و نظریات بی‌بی‌سی را نظر دولت بریتانیا می‌دانست. اگر بی‌بی‌سی از نظر مالی یک سازمان مستقل و خودکفا بود و بخشی از هزینه‌های آن را وزارت خارجهٔ بریتانیا تأمین نمی‌کرد ممکن بود استقلال رأی آن را در مسایل سیاسی بپذیرند، اما برای ایرانیان که همیشه شاهد بودند که کلیهٔ رسانه‌های گروهی بخصوص دستگاههایی که با بودجهٔ دولت اداره می‌شوند دربست در اختیار رژیم قرار دارند، باور کردن این موضوع دشوار بود که دستگاهی که با کمک مالی دولت انگلیس اداره می‌شود فارغ از کنترل دولت باشد.[۷۴]

تا اواسط سال ۱۳۵۷ بیشتر تفسیرها و اظهارنظرهای بی‌بی‌سی به‌طرفداری از فضای باز سیاسی و استقرار یک حکومت دموکراتیک در ایران بود و مردم با شنیدن این تفسیرها چنین نتیجه می‌گرفتند که انگلیسیها از مخالفان میانه‌رو شاه پشتیبانی می‌کنند. اما به‌دنبال فاجعهٔ سینما رکس آبادان که شاه شریف امامی را به‌عنوان «نخست‌وزیر آشتی ملی» به‌جای جمشید آموزگار منصوب کرد، لحن رادیو بی‌بی‌سی تندتر شد و علناً رژیم شاه را مورد انتقادهای شدید قرار داد. ولی در عین‌حال مقامات رسمی دولت بریتانیا مرتباً پشتیبانی خود را از شاه اعلام می‌داشتند. در واقع چنین به‌نظر می‌رسید که انگلیسیها مثل اغلب موارد دودوزه بازی می‌کردند و ضمن پشتیبانی رسمی از رژیم شاه می‌کوشیدند از طریق تفسیرها و گفتارهای بی‌بی‌سی با رژیم آینده حساب باز کنند.

بعد از واقعه جمعهٔ سیاه ۱۷ شهریور، سفرای انگلیس و امریکا متفقاً به‌دیدن شاه رفتند و به‌او گفتند که «برخلاف آنچه در سال ۱۹۵۱ در زمان ملی شدن صنعت نفت

---

۷۴. به‌موجب تحقیقی که سفارت ایران در لندن در خرداد ۱۳۵۷ بعمل آورد معلوم شد که در بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی بیست و چهار ایرانی به‌عنوان خبرنگار و تحلیل‌گر و نویسنده و مترجم و گوینده به‌کار اشتغال دارند که بیشترشان مخالف رژیم هستند و چون در کارشان تا حدودی از آزادی عمل برخوردارند از انتشار اخبار و تفسیرهای داغ و هیجان‌انگیز برضد رژیم فروگذار نمی‌کنند. یادداشتهای شخصی نویسنده.

گذشت، این بار کشورهای ما در کنار شما قرار دارند و از شما پشتیبانی می‌کنند».[۷۵] پارسونز پیام جیمز کالاهان نخست‌وزیر انگلیس را مبنی برپشتیبانی از شاه به‌او تسلیم کرد و اطمینانهای لازم را به‌او داد و گفت: «می‌تواند روی این قول حساب کند که انگلستان نه از انجام تعهدات خود طفره خواهد رفت و نه درصدد بیمه کردن منافع آیندهٔ خود با مخالفان برخواهد آمد».[۷۶]

سه هفته بعد سفیر انگلیس مجدداً به‌شاه اطمینان داد که وحدت نظر کامل بین انگلیسیها و امریکاییها در تهران و همچنین بین لندن و واشینگتن در سطوح بالاتر دربارهٔ مسایل مربوط به‌ایران برقرار است و حتی تردید دارد که دولت شوروی هم از فعالیتهای ضد رژیم ایران به‌طور جدی حمایت نماید. او ضمن اشاره به‌نقش مهم ایران به‌عنوان بزرگترین بازار صادرات انگلیس در قارهٔ آسیا، سیاست شاه را مورد تأیید قرار داد و افزود «عزم جزم دولت ایران برای حفظ ثبات و امنیت کشور بریتانیا را دلگرم ساخته است».[۷۷]

تلویزیون بی‌بی‌سی نیز در سی‌ام مهر ۱۳۵۷ (۲۲ اکتبر ۱۹۸۷) مصاحبهٔ دکتر اوئن وزیر خارجه را انتشار داد که گفت: «شاه در مسئلهٔ حقوق‌بشر انعطاف‌پذیری خود را نشان داده است و در این مورد باید گفت صرفنظر از ارزش شاه برای تأمین منافع ملی بریتانیا، ما باید تداوم سلطنت را برحکومت ملایان یا کمونیستها ترجیح بدهیم چون سوابق هریک از این دو دسته در رعایت حقوق بشر به‌مراتب بدتر از شاه است. اکنون موقعی است که باید ما از دولت ایران حمایت بکنیم و دوستی خود را ثابت نماییم چون اگر رژیم شاه سقوط کند مطمئناً کمونیستها یا ملایان قدرت را در ایران در دست خواهند گرفت».[۷۸] این اظهارات دکتر اوئن مورد حملهٔ شدید اعضای حزبش قرار گرفت.

روز ۱۰ آبان ۱۳۵۷ (اول نوامبر ۱۹۷۸) نیز ملکهٔ انگلستان در مراسم افتتاح پارلمان آن کشور ضمن بیاناتش گفت: «بریتانیا آرزومند بقای رژیم سلطنتی ایران

---

۷۵. آندره فونتن، یک بستر و دو رؤیا، صفحهٔ ۴۶۳.
۷۶. پارسونز، غرور و سقوط، صفحهٔ ۱۲۶.
۷۷. همانجا، صفحهٔ ۱۵۴.
۷۸. راجی، خدمتگزار تخت‌طاووس، صفحهٔ ۲۸۳.

است.»[۷۹] دیگر صحبتی از فضای باز سیاسی و استقرار حکومت دموکراتیک در ایران نبود و حفظ منافع انگلستان ایجاب می‌کرد که به‌صورت ظاهر به‌رژیم شاه بچسبند. اما دیگر دیر شده بود. دولت شریف امامی نتوانست در برابر امواج انقلاب مقاومت ورزد و در ۱۴ آبان جای خود را به‌دولت ارتشبد ازهاری داد و شاه طی یک نطق رادیو تلویزیونی از عملیات گذشته‌اش استغفار کرد. پارسونز می‌نویسد:

> روز پنجم نوامبر سفارت ما و دفتر هواپیمایی بریتانیا مورد حمله قرار گرفت و به‌آتش کشیده شد چون ما با تشکیل دولت نظامی مخالف بودیم، لذا نظامیان می‌خواستند درسی به‌ما بدهند و از این راه دولت بریتانیا را متقاعد کنند که ادامهٔ فشار به‌شاه برای یافتن یک راه‌حل سیاسی بی‌نتیجه است.[۸۰]

شاه دستپاچه شد و بی‌درنگ یک تلگرام معذرت‌خواهی برای ملکهٔ انگلیس فرستاد و تعهد کرد خسارات وارده به‌سفارت را بپردازد. انگلیسیها مبلغ خسارت را ۲۵۰،۰۰۰ لیره تعیین کردند که قرار شد دولت ایران برایشان بفرستد ولی فرصت نکرد.

آخرین تشبث شاه نزد مقامات انگلیسی اعزام امیرخسرو افشار وزیر امور خارجه بود که در ۲۳ آذر ۱۳۵۷ به‌لندن رفت و با دکتر اوئن ملاقات کرد. این مسافرت درحالی صورت گرفت که عملاً حکومتی در ایران وجود نداشت. ارتشبد ازهاری دچار حملهٔ قلبی و بستری شده بود و گفتگو از نخست‌وزیری دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور و یار وفادار دکتر مصدق درمیان بود. افشار به‌وزیر خارجه انگلیس التماس کرد که از رژیم شاه پشتیبانی کند و کاری برای حفظ آن بنماید. دکتر اوئن پاسخ داد:

> باید بدانید آنچه ما در پایتختهای غربی می‌اندیشیم اهمیت چندانی ندارد. اصلاً ما را فراموش کنید. اگر ما بتوانیم به‌شما کمک کنیم از انجام آن دریغ نداریم، اما به‌هیچ‌وجه صلاح نمی‌دانیم که برای حل مشکلات داخلی

---

۷۹. همانجا، صفحهٔ ۲۸۸.

۸۰. پارسونز، غرور و سقوط، صفحهٔ ۱۶۵.

شما اگر راه‌حلی هم داشته باشیم، آن را ارائه دهیم.[۸۱]

وزیر خارجهٔ انگلیس با این جواب آب پاکی را روی دست شاه ریخت و آخرین امید او را مبدل به‌یأس کرد.

هـ: فرانسه

در دوران یازده ساله زمامداری ژنرال دوگل (۱۹۶۹ ــ ۱۹۵۸) روابط ایران با فرانسه بسیار دوستانه و درحال گسترش بود. سفر دوگل به‌ایران در ۱۳۴۲ و استقبال باشکوهی که از وی بعمل آمد به‌تحکیم روابط دو کشور بویژه در زمینه فرهنگی کمک فراوانی کرد. اما در دوران ریاست جمهوری ژرژ پمپیدو به‌علت خودداری او از شرکت در جشنهای تخت‌جمشید و لحن تمسخرآمیزی که در مصاحبه با خبرنگاران دربارهٔ جشنهای مزبور به‌کار برده بود، مناسبات دو کشور به‌سردی گرایید و این وضع تا درگذشت پمپیدو در ۲ آوریل ۱۹۷۴ (۱۳ فروردین ۱۳۵۳) ادامه داشت.[۸۲] اما همین که والری ژیسکاردستن به‌ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد، به‌ترمیم روابط دو کشور همت گماشت و شاه نخستین رئیس کشوری بود که به‌دعوت او به‌فرانسه سفر رسمی کرد. در خلال این سفر بود که در ۶ تیر ۱۳۵۳ بین ایران و فرانسه قراردادی ده ساله برای اجرای طرحهای صنعتی در ایران، از جمله خرید دو نیروگاه هسته‌ای به‌ظرفیت ۵۰۰۰ مگاوات و کارخانه‌های شیرین کردن آب دریا منعقد شد. جمع کل

---

۸۱. راجی، خدمتگزار تخت‌طاووس، صفحهٔ ۳۵۲. راجی در این باره می‌افزاید: «در موقعیتی که آیت‌الله مردم ایران را علیه شاه برانگیخته است، وزیر امور خارجهٔ دولت شاهنشاهی و سفیر شاهنشاه آریامهر در دربار سنت جیمز اینجا در لندن در برابر دولت انگلیس به‌خاک افتاده‌ایم و با التماس از آنها می‌خواهیم که دست از حمایت ما نکشند.»

۸۲. قبل از آغاز جشنهای تخت‌جمشید، پمپیدو رئیس تشریفات خود ژاک سنار را به‌ایران فرستاد. وقتی سنار مشاهده کرد که جای رئیس جمهوری فرانسه را در سرمیز شام رسمی زیردست رؤسای جمهوری افریقایی قرار داده‌اند، اعتراض کرد و موضوع را در بازگشت به‌پاریس گزارش داد. چند روز بعد پمپیدو در پاسخ سؤال خبرنگاران که آیا در این جشنها شرکت خواهد کرد یا نه، اظهار داشت: «برای چه شرکت کنم؟ آنها همهٔ وسایل خود را از رستوران ماکسیم تهیه کرده‌اند. لابد می‌خواهند من نقش سرپیشخدمت را بازی کنم.» سپس ژاک شابان دلماس نخست‌وزیرش را به‌جای خود به‌تخت‌جمشید فرستاد.

مبلغ این قرارداد چهار میلیارد دلار بود و دولت ایران برای اجرای آن مبلغ یک میلیارد دلار به‌مؤسسهٔ فرانسوی اوری دیف وام داد تا برای نیروگاههای هسته‌ای مزبور که قرار بود در دارخوین احداث شود، اورانیوم غنی شده تهیه نماید.[۸۳]

به‌دنبال این سفر، ژاک شیراک نخست‌وزیر فرانسه در آذر ۱۳۵۳ به‌ایران آمد و قراردادهای متعددی به‌منظور احداث کارخانهٔ فولادسازی ویژه، کارخانهٔ مونتاژ اتومبیلهای رنو، کارخانهٔ کود شیمیایی، ساختمان متروی تهران، شرکت فرانسه در نوسازی و برقی کردن راه‌آهن ایران برروی هم به‌مبلغ ۳۵ میلیارد فرانک به‌امضا رسید و ایران سفارش چند فروند هواپیمای مسافربری کنکورد را به‌فرانسه داد. به‌طوری که ژاک شیراک در بازگشت به‌پاریس معاملات با ایران را «قرارداد قرن» نامید.

در اکتبر ۱۹۵۶ (مهر ۱۳۵۵) نیز که ژیسکاردستن برای بازدید شاه به‌ایران آمد، ضمن مسافرت او پروتکلی به‌ارزش ۳۰ میلیارد فرانک دربارهٔ چند طرح صنعتی دیگر و قراردادی در مورد تأسیس شعبه کارخانهٔ اتومبیل‌سازی پژو در ایران امضا شد. در این هنگام خریدهای اسلحه از فرانسه به‌مبلغی در حدود یک میلیارد دلار بالغ می‌شد.

کنت آلکساندر دومرانش رئیس سابق سرویسهای اطلاعاتی فرانسه در خاطراتش ادعا می‌کند که «مأموران اطلاعاتی فرانسه نخستین کسانی بودند که از سال ۱۹۷۳ به‌شور و هیجانی که روحانیت شیعه را علیه رژیم شاه به‌حرکت درآورده بود پی‌بردند و اهمیت آن را درک کردند.»[۸۴] ضمناً گفته می‌شد فرانسویان بیش از دیگران از بیماری درمان‌ناپذیر شاه آگاه شده بودند، چون پزشکان معالج شاه فرانسوی بودند.

در مهر ماه ۱۳۵۷ که آیت‌الله خمینی تصمیم گرفت از بغداد به‌پاریس برود، دولت فرانسه نظر شاه را در این خصوص استفسار کرد. شاه با اقامت آیت‌الله در فرانسه مخالفت نورزید و مشارالیه در اقامتگاهی در ۴۰ کیلومتری جنوب پاریس اقامت گزید.[۸۵] بلافاصله رهبران احزاب و گروههای سیاسی مختلف که تا آن زمان

۸۳. **نظری به‌فرانسهٔ امروز و روابط دیرین ایران و فرانسه**، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۵۳.

84. Marenche, *op. cit.*, p. 243.

85. *Ibid.*

پراکنده و دچار تفرقه بودند روانه نوفل لوشاتو شدند و با آیت‌الله اعلام همبستگی کردند. آنان اکنون رهبر خود را یافته بودند که با قاطعیت در برابر شاه قدعلم کرده و خواستار برکناری او و تغییر رژیم بود و به‌آنان نوید استقلال و آزادی و دموکراسی می‌داد.[۸۶]

روزنامه‌نگاران و نمایندگان رسانه‌های گروهی سراسر جهان نیز که مشتاق دیدار شخصیتی بودند که پایه‌های تخت سلطنت شاه را به‌لرزه درآورده بود، به‌نوفل لوشاتو هجوم آوردند و اقامتگاه مزبور برای چهار ماه تبدیل به‌یکی از مهمترین مراکز خبری جهان و به‌قولی «مرکز ثقل سیاست ایران» گردید. دولت فرانسه که متوجه ضعف موقعیت شاه و امکان به‌قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی شده بود، برای جلوگیری از فعالیتهای سیاسی روزافزون ایشان اقدام جدی بعمل نیاورد تا بعدها بتواند از این سیاست بهره‌برداری کند.

در کنفرانس گوادلوپ که در ۵ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۵ دی ماه ۱۳۵۷) با شرکت جیمی کارتر دموکرات، ژیسکاردستن لیبرال، جیمز کالاهان «سوسیالیست» و هلموت اشمیت سوسیال دموکرات تشکیل شد، رهبران چهار کشور بزرگ صنعتی جهان ضمن رسیدگی به‌مسایل سیاسی و اقتصادی بین‌المللی به‌بررسی اوضاع ایران پرداختند. ابتدا کالاهان اوضاع ایران را به‌استناد اطلاعات دقیقی که توسط دیپلوماتها و مأموران اطلاعاتی انگلیس جمع‌آوری شده بود تجزیه و تحلیل کرد. نتیجه‌گیری او بدبینانه بود: شاه از دست رفته و دیگر قادر به‌کنترل اوضاع نیست. راه‌حل واقعی برای جانشینی او هم وجود ندارد. رجال سیاسی که در ایران باقی مانده‌اند تواناییهای محدودی دارند. بعلاوه بیشتر آنها با رژیم شاه ارتباطاتی داشته‌اند و آلوده به‌مسایل و مشکلات این رژیم هستند. ارتش هم نمی‌تواند در این میان یک نقش انتقالی ایفا کند زیرا فاقد تجربهٔ سیاسی است و فرماندهان آن نیز به‌شاه وفادارند.

هلموت اشمیت به‌طور کلی با این نظرات موافق بود. اما ژیسکاردستن به‌استناد گزارشهایی که میشل پونیاتوفسکی فرستادهٔ ویژه‌اش به‌تهران و همچنین اطرافیان آیت‌الله خمینی برایش تهیه کرده بودند با قاطعیت بیشتری سخن گفت و تأکید کرد که

---

۸۶. «دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به‌معنای واقعی است... و هرکس می‌تواند اظهار عقیدهٔ خودش را بکند.» آیت‌الله خمینی در مصاحبه خبرنگاران بین‌المللی، ۱۸ آبان ۱۳۵۸. به‌نقل از **طلیعهٔ انقلاب اسلامی**، نشر دانشگاهی تهران ۱۳۶۲، صفحهٔ ۸۵.

اگر شاه در ایران بماند و بیش از این در برابر انقلاب مقاومت کند، ایران با جنگ داخلی روبه‌رو خواهد شد و ممکن است این وضع به‌بهره‌برداری کمونیستها و مداخلهٔ شوروی بینجامد. سرانجام جیمی کارتر رشته سخن را دردست گرفت و اظهار داشت:

اوضاع ایران بکلی تغییر کرده است. شاه دیگر نمی‌تواند باقی بماند. مردم ایران دیگر او را نمی‌خواهند و سیاستمداری در ایران باقی نمانده که حاضر به‌همکاری با او باشد. اما جای نگرانی نیست، نظامیها هستند، آنها قدرت را دردست خواهند گرفت. ارتش ایران باید متحد و یکپارچه باقی بماند.[۸۷]

رئیس جمهور امریکا با نظر سران کشورهای اروپایی مبنی براینکه شاه باید جای خود را به‌یک دولت غیر نظامی بدهد و ایران را ترک کند، موافقت کرد. در این هنگام ژنرال هایزر در تهران مرتب با فرماندهان ارتش ملاقات و مذاکره می‌کرد و می‌کوشید به‌هرنحوی شده است یکپارچگی ارتش را حفظ کند و ترتیب انتقال قدرت را بدون خونریزی زیاد بدهد. در ۲۱ دی ماه سایروس ونس به‌عنوان سخنگوی چهار کشور شرکت کننده در کنفرانس گوادلوپ به‌روزنامه‌نگاران اظهار داشت:

شاه در نظر دارد تعطیلات خود را در خارج از ایران بگذراند و دولت ایالات متحد نیز این تصمیم شاه را تأیید می‌کند. امریکا احساس می‌کند که شاه دیگر در آیندهٔ ایران نقشی ندارد.[۸۸]

فردای آن روز جیمی کارتر در پاسخ خبرنگاران که نظرش را دربارهٔ قریب‌الوقوع بودن پیروزی انقلاب در ایران استفسار کردند، گفت:

فکر می‌کنید ایالات متحد در برابر یکی از مردمی‌ترین انقلابهایی که در این

---

۸۷. والری ژیسکاردستن، قدرت و زندگی، مؤسسهٔ پیک ترجمه و نشر، تهران ۱۳۶۸، صفحهٔ ۱۰۰ ـ ۱۰۲.

۸۸. موحد، دو سال آخر، صفحهٔ ۲۶۲.

قرن یا در هر قرنی ممکن است اتفاق بیفتد، چه می‌تواند بکند؟

در ۲۶ دی ۱۳۵۷ به‌محض اینکه شاپور بختیار نخست‌وزیر جدید ــ که به‌قول هادینگ کارتر سخنگوی وزارت خارجهٔ امریکا «حکومت متزلزل و ناپایدارش به‌منزلهٔ پردهٔ دودی بود که در پس آن می‌بایست انتقال قدرت به‌آرامی صورت بگیرد»[۸۹] ــ از مجلسین رأی اعتماد گرفت، شاه برای همیشه ایران را ترک کرد.

یکی از اقدامات مهم دولت بختیار که از آن هنگام تاکنون مورد بحثهای فراوانی قرار گرفته است این بود که به‌اصرار دولت امریکا قراردادهای خرید اسلحه را به‌مبلغ ده میلیارد که می‌بایست تا سال ۱۹۸۰ به‌ایران تحویل داده شود و وجه آن نیز پرداخت نشده بود لغو کرد. اصرار دولت امریکا به‌این امر با توجه به وضع مالی خراب دولت ایران و ناتوانی‌اش در پرداخت اقساط جنگ‌افزارهای مزبور بود. قبلاً در زمان حکومت ازهاری معادل دو میلیارد دلار از سفارشات نظامی ایران لغو شده بود و اکنون دولت ایالات متحد درصدد بود بکلی به‌این معاملات که آینده‌ای نامطمئن داشت پایان بدهد.

به‌موجب یادداشت تفاهمی که در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ بین اریک‌فن ماربد نمایندهٔ وزارت دفاع امریکا و ارتشبد طوفانیان امضا شد، ایران از دریافت شانزده فروند هواپیمای اف ـ ۱۶، بیست فروند هواپیمای اف ـ ۴، هفت فروند هواپیمای اواکس، تعداد زیادی موشک و چندین دستگاه رادار که قبلاً سفارش داده بود، صرفنظر کرد.[۹۰]

بلافاصله پس از خروج شاه از ایران ملاقاتهای مکرری از یک‌سو بین ویلیام سالیوان سفیر امریکا با مهندس بازرگان و آیت‌الله محمد بهشتی در تهران، و از سوی دیگر میان وارن زیمرمن رایزن سفارت امریکا با دکتر ابراهیم یزدی نماینده آیت‌الله خمینی در پاریس دربارهٔ انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و خروج امریکاییان از ایران آغاز شد. در آخرین ملاقات یزدی و زیمرمن که در ۷ بهمن بعمل آمد، یزدی نخستین پیام آیت‌الله خمینی به‌دولت امریکا را تسلیم کرد. در این پیام آیت‌الله اظهار داشت اقدامات بختیار و سران نظامی نه تنها برای ایرانیان بلکه برای دولت ایالات متحد و آیندهٔ امریکاییان در ایران زیان‌بخش است و هشدار داد در صورتی‌که اقدامات مزبور

---

۸۹. لوموند، ۲۰ فوریه ۱۹۸۱.

۹۰. اطلاعات، ۱۴ بهمن ۱۳۵۷.

متوقف نشود مجبور خواهد شد «دستورات جدیدی» صادر کند که ممکن است «فاجعهٔ عظیمی» ببار آورد. آیت‌الله می‌گفت فقط او می‌تواند ثبات را به‌ایران باز گرداند و مانورهایی از قبیل بستن فرودگاهها فقط به بی‌ثباتی اوضاع کمک می‌کند. وی در برابر اصرار طرفدارانش دایر براینکه فرودگاهها را به‌زور بگشایند یا با نظامیان رویارویی مستقیم کنند مقاومت ورزیده و ترجیح داده است مسئله بدون خشونت حل شود. بختیار طی یک پیام کتبی به‌آیت‌الله پیشنهاد کرده بود به‌پاریس برود و دربارهٔ حل بحران از طریق قانون اساسی مذاکره کند. آیت‌الله پیام را دریافت کرده ولی از ملاقات با فرستادهٔ بختیار خودداری کرده است. به‌گفته یزدی آیت‌الله به‌بختیار اطلاع داده که در صورتی با او ملاقات خواهد کرد که از سمت خود استعفا بدهد. اگر بختیار استعفا بدهد آیت‌الله حاضر خواهد بود او را بلافاصله به‌عضویت دولت موقت منصوب کند. وقتی بختیار این شرایط را نپذیرفت مذاکرات قطع شد.[۹۱]

در ۱۲ بهمن آیت‌الله خمینی پیروزمندانه به‌ایران بازگشت و ارتشیان به‌صوابدید امریکاییها نه تنها هیچ‌گونه واکنشی نشان ندادند، بلکه همکاری نیز کردند. سه روز بعد آیت‌الله خمینی مهندس بازرگان را به‌نخست‌وزیری دولت موقت منصوب کرد. در ۱۸ بهمن که انقلاب در آستانهٔ پیروزی بود، سخنگویان کاخ سفید و وزارت خارجه امریکا متفقاً اعلام داشتند:

> بختیار باید تسلیم نظر اکثریت مردم ایران بشود و اجازه دهد حاکمیت مردم اجرا گردد. دولت ایالات متحد پشتیبان آن دولتی خواهد بود که مورد حمایت ملت ایران است.[۹۲]

در ۲۲ بهمن با اعلام بی‌طرفی ارتش به‌عمر رژیم خودکامه و فاسدی که با کودتای ۲۸ مرداد روی کار آمده بود پایان داده شد. کلیه کشورهای جهان از بزرگ و کوچک در به‌رسمیت شناختن دولت موقت شتاب ورزیدند که در رأس آنان کشورهای شرکت کننده در کنفرانس گوادلوپ و اتحاد شوروی قرار داشتند.



91. Gary Sick, *All Fall Down*, op. cit., pp. 166 - 170.

۹۲. موحد، دو سال آخر، صفحهٔ ۳۰۷.

سخن پایانی

با اینکه در حدود پانزده سال از پیروزی انقلاب می‌گذرد، هنوز برای بسیاری از مردم این سؤال مطرح است که چه شد که یک رژیم خودکامه و به‌ظاهر قوی با داشتن یک ارتش پانصد هزار نفری و سازمان امنیت نیرومند که با قاطبهٔ کشورهای جهان روابط دوستانه داشت و از پشتیبانی ابرقدرت امریکا برخوردار بود، در عرض مدتی بسیار کوتاه از هم فروپاشید و هیچ فرد یا گروهی حتی انگشتش را به‌طرفداری از آن بلند نکرد؟ حتی شاه سابق در بستر مرگ گفته بود: «نمی‌فهمم چرا این‌طور شد!».[1]

دربارهٔ علل پیروزی سریع انقلاب تاکنون نظرات گوناگونی اظهار شده است. از یک‌سو سلطنت‌طلبان افراطی مانند اشرف پهلوی که طرفدار «فرضیهٔ توطئه» هستند، می‌گویند: «دنیای غرب گمان می‌کرد که با اسلامی کردن تمامی منطقه ــ ایران و افغانستان و پاکستان ــ خواهد توانست آن را مبدل به‌سدی در برابر کمونیسم بسازد. آنها می‌ترسیدند اگر برادرم سر کار بماند کشور ما بتدریج کمونیست خواهد شد زیرا این همه مردم با سواد شده‌اند.»[2] از سوی دیگر اصول‌گرایان اسلامی معتقدند که

۱. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، صفحهٔ ۵۲۸.
۲. **همانجا**، صفحهٔ ۲۴۱.

انقلاب ایران از ابتدا جنبهٔ اسلامی و مذهبی داشته و نقطه آغاز آن خرداد ۱۳۴۲ می‌باشد و هیچ دسته و گروهی جز روحانیون سهمی در پیروزی انقلاب نداشته‌اند.

اگر با دیده بصیرت بنگریم خواهیم دید که انقلاب ایران در مرحلهٔ نخست جنبه اجتماعی داشت و سپس در مراحل بعدی تبدیل به‌سیاسی و مذهبی گردید، کمااینکه نطقها و اعلامیه‌های امام خمینی در سالهای ۱۳۴۱ ــ ۱۳۴۳ بیانگر این واقعیت می‌باشد.[۳] ریشه‌های انقلاب را باید درگذشته دور در نافرجامی انقلاب مشروطیت و درگذشته نزدیک در کودتای ۲۸ مرداد جستجو کرد که هر دو بار مردم را دچار سرخوردگی عمیق کرد و فاصلهٔ میان ملت و دولت را افزایش داد. براین عوامل تاریخی باید مسایل زیر را افزود: (۱) بیگانگی مردم با حکومت خودکامهٔ شاه که هر صدای آزادیخواهانه‌ای را در گلو خفه می‌کرد؛ (۲) شکست برنامهٔ اصلاحات ارضی که موجب سرازیر شدن سیل روستاییان بیکار به‌شهرها شد؛ (۳) چهار برابر شدن قیمت نفت در بازارهای جهانی و تقسیم غیر عادلانهٔ ثروت که کار را بجایی رساند که کلیهٔ طبقات مردم از صدر تا ذیل از اوضاع ناراضی شدند و احساس نیاز به‌یک دگرگونی عمیق اجتماعی و خاتمه دادن به حکومت «بی‌قانونی و ظلم و فساد» را می‌کردند که شاه سابق نیز در سخنرانی ۱۴ آبان ۱۳۵۷ خود به‌آن اعتراف کرد.

اکنون بر علمای جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصاد توسعه ثابت شده است که رژیمهایی که به‌موازین دموکراسی و حقوق‌بشر ارج قایل نبوده و به‌مشارکت عمومی در امور کشور اعتنا نمی‌کنند، هیچ‌گاه قادر نخواهند بود به‌توسعهٔ اقتصادی نایل شوند و تلاشهایشان در این راه در نهایت محکوم به‌شکست می‌باشد. سایمون کوزنتس دانشمند علم اقتصاد می‌گوید: «نتیجهٔ غیر قابل اجتناب آن است که سهم مستقیم نیروی کار و سرمایه در افزایش تولید سرانه به‌زحمت ۱۰ درصد و احتمالاً کمتر بوده است. ۹۰ درصد بقیه را عوامل دیگری نظیر پیشرفت علمی، طرز تفکر علمی، استفاده از تکنولوژی در تولید، بالا رفتن کیفیت نیروی کار، تغییر بینش و روش افراد در زندگی، ثبات و امنیت و این‌گونه مسایل تشکیل می‌دهد که در گرو آزادی اندیشه و دموکراسی می‌باشند.»[۴] در واقع توسعهٔ اقتصادی و دموکراسی همانند دو بال

۳. دکتر سیدجلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۶۹، جلد ۱ صفحات ۶۱۴ ــ ۶۴۴.

4. Simon Kuznets, *Modern Economic Growth*, Yale University Press, 1966, p. 81.

می‌باشند که در صورت کاستی در یکی از آنان پرنده قادر به‌پرواز نخواهد بود و در صورت پرواز نیز به‌زمین خواهد خورد. فروپاشی رژیم شاه که می‌خواست بدون رعایت دموکراسی و حقوق‌بشر به‌توسعه اقتصادی دست یابد یکی از نمونه‌های آشکار این اصل مسلم بود.

سیاست حقوق‌بشر پرزیدنت کارتر که شاه را در بدترین شرایط اقتصادی وادار به‌ایجاد فضای باز سیاسی کرد، طبقات گوناگون ناراضی را پس از سالها سرکوب و اختناق به‌جنب‌وجوش درآورد. نخستین افراد و گروههایی که در اواخر ۱۳۵۵ و اوایل ۱۳۵۶ صدای اعتراض خود را به‌شیوهٔ حکومت خودکامه و فاسد شاه بلند کردند، طرفداران حاکمیت ملی و دموکراسی و عدالت اجتماعی بودند که مبارزهٔ خود را با ارسال نامه‌های سرگشاده، شکایت به‌مراجع بین‌المللی، صدور اعلامیه‌ها، تشکیل شبهای شعر، و گردهماییهای سیاسی آغاز کردند. در اینکه شخصیت و قاطعیت امام خمینی در رهبری جنبش موجب سرنگونی رژیم شاهنشاهی شد، هیچ تردیدی نیست اما نمی‌توان تلاشهای آزادیخواهان طرفدار مکتب مصدق را نادیده گرفت. آنان به‌خاطر نام مصدق و پیروی از آرمانهای او از چنان حیثیت و اعتباری برخوردار بودند که شاه در ماههای آخر حکومت خود ــ به‌رغم کینه دیرینه‌ای که از مصدق دردل داشت ــ از آنان یاری طلبید. پس از پیروزی انقلاب نیز دولت موقت با شرکت آنان تشکیل شد. حضور بیش از یک میلیون نفر از طبقات مختلف بر سرمزار مرحوم دکتر مصدق در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ به‌مناسبت دوازدهمین سالروز درگذشت این رهبر ملی، دلیلی برصدق این مدعاست.

قدرتهای خارجی نیز این گروه را مهمترین جریان سیاسی ایران و مخاطب معتبر خود می‌دانستند. در فصل آخر کتاب ملاحظه کردیم که سالیوان سفیر امریکا از فردای عزیمت شاه از ایران مذاکرات خود را به‌منظور انتقال مسالمت‌آمیز قدرت با مهندس بازرگان و سایر رهبران مخالفین آغاز کرد و ژنرال هایزر مانع از کودتای افسران طرفدار شاه در غیاب او گردید. دولت ایالات متحد در زمرهٔ نخستین کشورهایی بود که در ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ دولت موقت را به‌رسمیت شناخت و از پذیرفتن شاه سابق در امریکا خودداری کرد. واقعیت این بود که اکثر کشورهای جهان در شناسایی و جلب‌نظر مساعد رژیم جدید ایران همچشمی می‌کردند و حتی با یکدیگر مسابقه گذاشته بودند.

نگارنده که در دوران انقلاب و چند ماه پس از آن سمت کاردار ایران در انگلستان را برعهده داشت، خود شاهد گوشه‌هایی از این ماجرا بود که برای تکمیل این تاریخ به شرح شمه‌ای از آنها می‌پردازد:

پس از پیروزی انقلاب با هریک از شخصیتهای سیاسی انگلیسی که ملاقات دست داد، همگی متفق‌القول خواستار آن بودند که روابط دوستانهٔ بین دو کشور به‌رغم تغییر رژیم همچنان باقی بماند و خللی به‌آن وارد نشود. از جان گراهام سفیر جدید بریتانیا در ایران که قبل از عزیمت به‌تهران برای خداحافظی به‌سفارت آمد و سر دنیس رایت که چندی بعد برای استفسار از اینکه آیا رژیم جدید کمک مالی خود به «انجمن ایران» را ادامه خواهد داد یا نه تا سر آنتونی پارسونز که پس از پایان مأموریتش در ایران به‌سمت معاون امور بین‌المللی وزارت خارجه بریتانیا منصوب شده بود همگی نسبت به‌ادامهٔ روابط دوستانه بین دو کشور اظهار علاقه کردند که نگارنده نظرات آنان را در همان موقع به‌وزارت امور خارجه منعکس ساخت.

امریکاییان نیز نظیر همین احساسات را ابراز می‌کردند. در اوایل تیر ماه ۱۳۵۸ دعوتنامه‌ای از سفارت امریکا در لندن برای شرکت در جشن سالروز استقلال امریکا (۴ ژوئیه ۱۹۷۹) به‌این جانب واصل گردید. در آن هنگام سفیر امریکا در پایتخت انگلستان کینگزمن بروستر نام داشت که یک شخصیت دانشگاهی اهل بوستون بود که در محافل علمی از شهرت و اعتبار زیادی برخوردار بود و بعدها نیز پس از پایان مأموریتش در انگلستان ماند و به‌کار تدریس پرداخت. با توجه به‌ابهامی که در آن روزها در مناسبات ایران و امریکا وجود داشت، نگارنده ترجیح داد پس از کسب اجازه از تهران در این ضیافت شرکت کند.

در روز موعود هنگامی که در صف طولانی مدعوین که منتظر معرفی شدن به‌سفیر بودند، نوبت به‌نگارنده رسید، سفیر با خوشحالی دستم را گرفت و به‌اتاق پهلویی برد و گفت مدتها منتظر فرصتی بودم که شما را ملاقات کنم و به‌وسیلهٔ شما پیامی از طرف دولت ایالات متحد جهت دولت متبوعتان بفرستم. خواهشمندم به‌زمامداران کشورتان بگویید: «ما مسؤول اعمال گذشتهٔ دیگران (یعنی جمهوریخواهان) نیستیم، بلکه مایلیم خطاهای آنان را جبران و دوران نوینی را در مناسبات بین دو کشور آغاز کنیم که براساس دوستی متقابل و حقوق متساوی باشد. ما انقلاب مردمی ایران را به‌رسمیت می‌شناسیم و به‌ارادهٔ ملت ایران احترام

می‌گذاریم. دولت ایالات متحد در وضعی نیست که بتواند از جمهوری اسلامی ایران معذرت‌خواهی بکند ولی آماده است هرگونه کمکی از دستش برآید چه مادی و چه معنوی، به‌رژیم جدید ایران بنماید. در مقابل انتظار دارد رژیم شما نیز به‌نوبهٔ خود در حفظ و تحکیم روابط دوستانه بین دو کشور که سابقهٔ تاریخی دارد کمک نماید».

بنابر وظیفه‌ای که شغلم ایجاب می‌کرد، این پیام را بی‌درنگ به‌تهران تلگراف کردم. چند روز بعد پاسخ رسید: «کاردار جدید امریکا که اخیراً وارد تهران شده است نیز همین مطالب را می‌گوید. موضوع تحت بررسی است». از قرار معلوم دولت امریکا از مجاری دیگری نیز این پیام را به‌سمع دولت موقت رسانده بود. این تلاشها در ۱۰ آبان ۱۳۵۸ منجر به‌دیدار مهندس بازرگان نخست‌وزیر، دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه و دکتر مصطفی چمران وزیر دفاع دولت موقت با زبیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملّی پرزیدنت کارتر در الجزایر شد که ضمن آن طرفین به‌طور اصولی با ادامهٔ دوستی و همکاری بین دو کشور در مسایل سیاسی و نظامی براساس حقوق متساوی و احترام متقابل موافقت کردند.

سه روز بعد دانشجویان پیرو خط امام سفارت امریکا در تهران را اشغال کردند، دولت بازرگان استعفا داد و شورای انقلاب زمام امور کشور را دردست گرفت. به گفتهٔ امام خمینی «اشغال لانهٔ جاسوسی انقلابی بزرگتر از انقلاب اول بود».

پیوستها

پیوست یکم

اسامی وزیران امور خارجه ۱۳۵۷ ـ ۱۳۰۰

۱ ـ میرزا محمود خان مدیر الملک (جم) اسفند ۱۲۹۹ ـ اردیبهشت ۱۳۰۰
(کابینهٔ سیدضیاءالدین طباطبائی)

۲ ـ میرزا تقی خان معززالدوله (نبوی) اردیبهشت ۱۳۰۰ ـ خرداد ۱۳۰۰
(کابینهٔ سیدضیاءالدین)

۳ ـ میرزا حسن خان محتشم‌السلطنه (اسفندیاری) خرداد ۱۳۰۰ ـ شهریور ۱۳۰۰
(کابینهٔ اول قوام‌السلطنه)

۴ ـ میرزا اسدالله خان مشارالسلطنه مهر ۱۳۰۰ ـ دی ۱۳۰۰
(کابینهٔ اول قوام‌السلطنه)

۵ ـ میرزا ابراهیم‌خان حکیم‌الملک (حکیمی) بهمن ۱۳۰۰ ـ اردیبهشت ۱۳۰۱
(کابینهٔ سوم مشیرالدوله)

۶ ـ میرزا احمدخان قوام‌السلطنه (رئیس الوزراء و وزیر امور خارجه)
خرداد ۱۳۰۱ ـ بهمن ۱۳۰۱
(کابینهٔ دوم قوام‌السلطنه)

۷ ـ میرزا محمد علی خان ذکاءالملک (فروغی) بهمن ۱۳۰۱ ـ خرداد ۱۳۰۲
(کابینهٔ چهارم مشیرالدوله)

۸ ـ دکتر محمدخان مصدق السلطنه (مصدق) خرداد ۱۳۰۲ ـ آبان ۱۳۰۲
(کابینهٔ چهارم مشیرالدوله)
میرزا محمد علی‌خان ذکاءالملک (فروغی) آبان ۱۳۰۲ ـ فروردین ۱۳۰۳
(کابینهٔ اول سردار سپه)
۹ ـ میرزا حسن‌خان مشارالملک (مشار) فروردین ۱۳۰۳ ـ آبان ۱۳۰۴
(کابینهٔ دوم سردار سپه)
داودخان مفتاح السلطنه (کفیل) آبان ۱۳۰۴ ـ تیر ۱۳۰۵
(کابینهٔ اول فروغی)
۱۰ ـ علیقلی‌خان مشاورالممالک (انصاری) تیر ۱۳۰۵ ـ خرداد ۱۳۰۶
(کابینهٔ نهم مستوفی و کابینهٔ اول هدایت)
فتح‌الله پاکروان (کفیل) خرداد ۱۳۰۶ ـ بهمن ۱۳۰۷
(کابینهٔ دوم هدایت)
۱۱ ـ محمدعلی فرزین اسفند ۱۳۰۷ ـ اردیبهشت ۱۳۰۹
(کابینهٔ سوم هدایت)
محمد علی فروغی اردیبهشت ۱۳۰۹ ـ شهریور ۱۳۱۰
(کابینهٔ سوم و چهارم هدایت)
۱۲ ـ باقر کاظمی شهریور ۱۳۱۲ ـ اسفند ۱۳۱۴
(کابینهٔ دوم فروغی و کابینهٔ اول جم)
۱۳ ـ عنایت‌الله سمیعی فروردین ۱۳۱۵ ـ اسفند ۱۳۱۶
(کابینهٔ دوم جم)
مصطفی عدل (کفیل) اسفند ۱۳۱۶ ـ خرداد ۱۳۱۷
(کابینهٔ دوم جم)
۱۴ ـ علی سهیلی خرداد ۱۳۱۷ ـ مرداد ۱۳۱۷
(کابینهٔ دوم جم)
۱۵ ـ مظفر اعلم مرداد ۱۳۱۷ ـ تیر ۱۳۱۹
(کابینهٔ دوم جم و کابینهٔ دکتر متین دفتری)
جواد عامری (کفیل) تیر ۱۳۱۹ ـ شهریور ۱۳۲۰
(کابینهٔ اول منصور)

علی سهیلی شهریور ۱۳۲۰ ــ مرداد ۱۳۲۱
(کابینهٔ سوم فروغی و کابینهٔ اول سهیلی)
۱۶ ــ محمد ساعد مراغه‌ای مرداد ۱۳۲۱ ــ آبان ۱۳۲۳
(کابینهٔ سوم قوام و کابینهٔ اول ساعد)
۱۷ ــ محسن رئیس آذر ۱۳۲۳ ــ آذر ۱۳۲۳
(کابینهٔ بیات)
۱۸ ــ نصرالله انتظام آذر ۱۳۲۳ ــ فروردین ۱۳۲۴
(کابینهٔ بیات)
۱۹ ــ انوشیروان سپهبدی اردیبهشت ۱۳۲۴ ــ مهر ۱۳۲۴
(کابینهٔ اول حکیمی و کابینهٔ صدر)
۲۰ ــ ابوالقاسم نجم آبان ۱۳۲۴ ــ بهمن ۱۳۲۴
(کابینهٔ دوم حکیمی)
احمد قوام (نخست‌وزیر و وزیر امورخارجه) بهمن ۱۳۲۴ ــ مهر ۱۳۲۵
(کابینهٔ چهارم قوام)
۲۱ ــ محمدعلی همایونجاه مهر ۱۳۲۵ ــ شهریور ۱۳۲۶
(کابینهٔ چهارم قوام)
۲۲ ــ موسی نوری اسفندیاری شهریور ۱۳۲۶ ــ آذر ۱۳۲۶
(کابینهٔ چهارم قوام)
باقر کاظمی دی ۱۳۲۶ ــ اسفند ۱۳۲۶
(کابینهٔ سوم حکیمی)
موسی نوری اسفندیاری اسفند ۱۳۲۶ ــ آبان ۱۳۲۷
(کابینهٔ سوم حکیمی و کابینهٔ هژیر)
۲۳ ــ علی‌اصغر حکمت آبان ۱۳۲۷ ــ دی ۱۳۲۸
(کابینهٔ دوم ساعد)
۲۴ ــ دکتر علی‌اکبر سیاسی دی ۱۳۲۸ ــ اسفند ۱۳۲۸
(کابینهٔ دوم ساعد)
۲۵ ــ حسین علاء فروردین ۱۳۲۹ ــ تیر ۱۳۲۹
(کابینه دوم منصور)

احمد صلاحی (کفیل) تیر ۱۳۲۹ ــ شهریور ۱۳۲۹
(کابینهٔ رزم‌آرا)

محسن رئیس شهریور ۱۳۲۹ ــ اسفند ۱۳۲۹
(کابینهٔ رزم‌آرا)

۲۶ ــ عبدالله انتظام اسفند ۱۳۲۹ ــ اردیبهشت ۱۳۳۰
(کابینهٔ اول علاء)

باقر کاظمی اردیبهشت ۱۳۳۰ ــ تیر ۱۳۳۱
(کابینهٔ اول مصدق)

۲۷ ــ حسین نواب مرداد ۱۳۳۱ ــ مهر ۱۳۳۱
(کابینهٔ دوم مصدق)

۲۸ ــ دکتر حسین فاطمی مهر ۱۳۳۱ ــ مرداد ۱۳۳۲
(کابینهٔ دوم مصدق)

عبدالله انتظام مرداد ۱۳۳۲ ــ دی ۱۳۳۴
(کابینهٔ زاهدی و کابینهٔ دوم علاء)

۲۹ ــ دکتر علیقلی اردلان دی ۱۳۳۴ ــ فروردین ۱۳۳۷
(کابینهٔ دوم علاء و کابینهٔ اقبال)

علی‌اصغر حکمت فروردین ۱۳۳۷ ــ تیر ۱۳۳۸
(کابینهٔ اقبال)

۳۰ ــ دکتر جلال عبده مرداد ۱۳۳۸ ــ مرداد ۱۳۳۸
(کابینهٔ اقبال)

۳۱ ــ عباس آرام مرداد ۱۳۳۸ ــ شهریور ۱۳۳۹
(کابینهٔ اقبال)

۳۲ ــ یدالله عضدی شهریور ۱۳۳۹ ــ اسفند ۱۳۳۹
(کابینهٔ اول شریف امامی)

۳۳ ــ حسین قدس نخعی اسفند ۱۳۳۹ ــ فروردین ۱۳۴۱
(کابینهٔ اول شریف امامی و کابینهٔ امینی)

عباس آرام فروردین ۱۳۴۱ ــ دی ۱۳۴۵
(کابینه‌های امینی، علم، منصور و هویدا)

۳۴ ــ اردشیر زاهدی دی ۱۳۴۵ ــ شهریور ۱۳۵۰
(کابینهٔ هویدا)

۳۵ ــ عباسعلی خلعتبری شهریور ۱۳۵۰ ــ شهریور ۱۳۵۷
(کابینه‌های هویدا و آموزگار)

۳۶ ــ امیرخسرو افشار شهریور ۱۳۵۷ ــ دی ۱۳۵۷
(کابینه‌های شریف‌امامی و ازهاری)

۳۷ ــ احمد میرفندرسکی دی ۱۳۵۷ ــ بهمن ۱۳۵۷
(کابینهٔ بختیار)

پیوست دوم

اسامی نمایندگان سیاسی ایران در خارجه از آغاز تا ۱۳۵۷[۱]

آرژانتین

۱. سفارت ایران در بوئنوس‌آیرس در مرداد ۱۳۱۴ افتتاح شد و نادر آراسته از آن تاریخ تا فروردین ۱۳۱۶ که سفارت به‌منظور صرفه‌جویی تعطیل شد وزیر مختار بود.

۲. در مرداد ۱۳۲۲ یدالله عضدی وزیر مختار در برزیل نزد دولت آرژانتین اکردیته شد و به‌این ترتیب تا ۱۳۳۴ ادامه داشت.

۳. در اسفند ۱۳۳۴ مجدداً سفارت در بوئنوس‌آیرس گشایش یافت و مصطفی سمیعی از تیر ۱۳۳۵ تا آذر ۱۳۳۶ وزیر مختار بود.

۴. در بهمن ۱۳۳۶ سفارت مزبور به درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت و از آن تاریخ دیپلوماتهای نامبرده در زیر سفارت در آرژانتین را عهده‌دار بوده‌اند:

---

۱. این فهرست را نخستین بار نگارنده در ۱۳۴۵ با مراجعه به‌پرونده‌های بایگانی راکد وزارت امور خارجه تهیه کرد که در چاپ اول **تاریخ روابط خارجی ایران** (انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۰) به‌عنوان پیوست درج گردید. بعدها اداره کارگزینی وزارت امور خارجه (قبل از انقلاب) و دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (بعد از انقلاب) آن را چند بار به‌نام خودشان و بدون ذکر مأخذ منتشر کردند.

۵. ابوالقاسم پوروالی، سفیر (بهمن ۱۳۳۶ تا تیر ۱۳۴۰)
۶. یدالله عضدی، سفیر (تیر ۱۳۴۰ تا مرداد ۱۳۴۰)
۷. مرتضی عدل طباطبائی، سفیر (بهمن ۱۳۴۰ تا آذر ۱۳۴۲)
۸. عبدالاحد یکتا، سفیر (بهمن ۱۳۴۲ تا آبان ۱۳۴۵)
۹. علی فتوحی، سفیر (بهمن ۱۳۴۵ تا اسفند ۱۳۴۹)
۱۰. دکتر ضیاءالدین سیدکاظمی، کاردار موقت (اسفند ۱۳۴۹ تا مرداد ۱۳۵۰)
۱۱. علی نوری اسفندیاری، سفیر (مرداد ۱۳۵۰ تا اردیبهشت ۱۳۵۳)
۱۲. عزیزالله اسکندری، سفیر (اردیبهشت ۱۳۵۳ تا مرداد ۱۳۵۷)
۱۳. دکتر جمشید توللی، سفیر (مرداد ۱۳۵۷ تا اسفند ۱۳۵۷)

آلبانی

در خرداد ۱۳۵۰ مناسبات سیاسی بین ایران و آلبانی در سطح سفارت برقرار شد و سفرای ایران در ایتالیا در تیرانا سفیر اکردیته شدند.

آلمان (جمهوری دموکراتیک سابق)

در ۱۱ آذر ۱۳۵۰ بین ایران و جمهوری دموکراتیک آلمان مناسبات سیاسی در سطح سفارت برقرار شد و نمایندگان ایران از این قرار بودند:
۱. فریدون فرخ، سفیر (شهریور ۱۳۵۲ تا شهریور ۱۳۵۶)
۲. امیرحسین فرزانگان، سفیر (آذر ۱۳۵۶ تا اسفند ۱۳۵۷)

آلمان (جمهوری فدرال)

۱. سفارت ایران در برلین در سال ۱۲۶۴ شمسی به‌وسیلهٔ میرزا رضاخان مؤید السلطنه گرانمایه تأسیس شد و نامبرده تا ۱۲۷۹ وزیر مختار بوده است.
۲. محمودخان احتشام‌السلطنه علامیر، وزیر مختار (۱۲۷۹ تا ۱۲۸۵)
(اسحق‌خان مفخم‌الدوله سفیر فوق‌العاده‌ای برای اعلام سلطنت محمد علیشاه در ۱۲۸۶)
۳. محمودخان احتشام‌السلطنه علامیر، وزیر مختار (۱۲۸۸ تا ۱۲۸۹)
۴. اوانس‌خان مساعدالسلطنه، وزیر مختار (۱۲۸۹ تا ۱۲۹۳)

۵. حسینقلی‌خان نواب، وزیر مختار (مهر ۱۲۹۴ تا مهر ۱۳۰۲)
۶. عبدالعلی‌خان صدیق السلطنه صدری، وزیر مختار (خرداد ۱۳۰۳ تا بهمن ۱۳۰۴)
۷. محمدعلی فرزین، وزیر مختار (اسفند ۱۳۰۴ تا اسفند ۱۳۰۷)
۸. عنایت‌الله سمیعی، وزیر مختار (بهمن ۱۳۱۰ تا آذر ۱۳۱۲)
۹. ابوالقاسم نجم، وزیر مختار (دی ۱۳۱۲ تا اردیبهشت ۱۳۱۴)
۱۰. محسن رئیس، وزیر مختار (خرداد ۱۳۱۴ تا شهریور ۱۳۱۶)
۱۱. نادر آراسته، وزیر مختار (مهر ۱۳۱۶ تا اردیبهشت ۱۳۱۹)
۱۲. موسی نوری اسفندیاری، وزیر مختار (مرداد ۱۳۱۹ تا شهریور ۱۳۲۰). در این هنگام روابط سیاسی دو کشور در اثر وقوع جنگ قطع گردید و دولت ایران در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ به‌دولت آلمان اعلان جنگ داد.
۱۳. در فروردین ۱۳۲۵ عبدالله انتظام با مقام وزیر مختاری به‌سمت سرکنسول در اشتوتگارت و نمایندهٔ ایران نزد شورای عالی متفقین تعیین شد و تا مرداد ۱۳۳۰ در این سمت انجام وظیفه می‌کرد.
۱۴. خلیل اسفندیاری بختیاری، وزیر مختار نزد جمهوری فدرال آلمان (مرداد ۱۳۳۰ تا اردیبهشت ۱۳۳۴)
۱۵. علی فتوحی، کاردار موقت (اردیبهشت ۱۳۳۴ تا مرداد ۱۳۳۵)
۱۶. خلیل اسفندیاری بختیاری، سفیر (مرداد ۱۳۳۵ تا مرداد ۱۳۴۰)
۱۷. امیرخسرو افشار، سفیر (مرداد ۱۳۴۰ تا فروردین ۱۳۴۲)
۱۸. دکتر علیقلی اردلان، سفیر (فروردین ۱۳۴۲ تا مهر ۱۳۴۴)
۱۹. سپهبد مظفر مالک، سفیر (آبان ۱۳۴۴ تا آذر ۱۳۴۹)
۲۰. دکتر حسینعلی لقمان ادهم، سفیر (دی ماه ۱۳۴۹ تا مرداد ۱۳۵۲)
۲۱. دکتر امیراصلان افشار، سفیر (مرداد ۱۳۵۲ تا تیر ۱۳۵۶)
۲۲. دکتر هوشنگ امیر مکری، سفیر (مهر ۱۳۵۶ تا آبان ۱۳۵۷)
۲۳. دکتر صادق صدریه، سفیر (آبان ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

امپراتوری روسیه و اتحاد جماهیر شوروی

۱. سفارت ایران در سن پترزبورگ در سال ۱۲۳۰ شمسی به‌وسیلهٔ میرزا محمد

حسین‌خان عضدالملک تأسیس شد و نامبرده تا ۱۲۳۳ وزیر مختار در روسیه بوده است.

۲. میرزا محمودخان ناصرالملک، وزیر مختار (۱۲۳۳ تا ۱۲۳۸)

(عباسقلی‌خان نوری سیف الملک سفیر فوق‌العاده برای تبریک جلوس آلکساندر دوم در ۱۲۳۴)

۳. میرزا قاسم خان والی، وزیر مختار (۱۲۳۸ تا ۱۲۳۹)

۴. میرزا غفارخان صدیق الملک، وزیر مختار (۱۲۳۹ تا ۱۲۴۶)

۵. میرزا عبدالرحیم‌خان ساعد الملک، وزیر مختار (۱۲۴۶ تا ۱۲۶۰)

۶. میرزا اسدالله خان وکیل‌الملک، وزیر مختار (۱۲۶۰ تا ۱۲۶۹)

(میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار سفیر فوق‌العاده در ۱۲۶۰)

(عبدالصمد میرزا عزالدوله سفیر فوق‌العاده به‌مناسبت جلوس آلکساندر سوم در ۱۲۶۲)

۷. میرزا محمودخان علاءالملک، وزیر مختار (۱۲۶۹ تا ۱۲۷۳)

۸. میرزا رضاخان ارفع الدوله، وزیر مختار (۱۲۷۳ تا ۱۲۸۰)

(وجیه‌الله میرزا امیرخان سردار سفیر فوق‌العاده برای تبریک جلوس نیکلای دوم در ۱۲۷۳)

۹. میرزا حسن‌خان مشیرالدوله پیرنیا، وزیر مختار (۱۲۸۰ تا ۱۲۸۴)

(میرزا رضاخان ارفع‌الدوله سفیر فوق‌العاده برای تبریک ولادت ولیعهد روسیه در ۱۲۸۴)

۱۰. علیقلی‌خان مشاورالممالک انصاری، کاردار (۱۲۸۴ تا ۱۲۸۷)

(میرزا حسن‌خان مشیرالدوله پیرنیا سفیر فوق‌العاده برای اعلام سلطنت محمد علی شاه در ۱۲۸۶)

۱۱. اسحق‌خان مفخم‌الدوله، وزیر مختار (۱۲۸۷ تا ۱۲۹۶ که به‌علت وقوع انقلاب اکتبر به‌تهران احضار گردید.)

۱۲. اسدخان اسدبهادر، کاردار (۱۲۹۶ تا شهریور ۱۲۹۸ که روابط بین دو کشور قطع شد).

۱۳. پس از امضای عهدنامهٔ مودت ایران و شوروی در ۸ اسفند ۱۲۹۹ علیقلی‌خان مشاورالممالک انصاری نمایندهٔ فوق‌العاده ایران در مسکو ابقا گردید و

از آن تاریخ تا تیر ۱۳۰۵ وزیر مختار بود.

۱۴. در آذر ماه ۱۳۰۴ نمایندگیهای سیاسی دولتین به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت و یک بار دیگر مشاورالممالک انصاری از تیر ۱۳۰۶ تا اسفند ۱۳۰۹ به‌سمت سفیر به‌مسکو اعزام گردید.

۱۵. فتح‌الله پاکروان، سفیر (اسفند ۱۳۰۹ تا اسفند ۱۳۱۲)

۱۶. محمد ساعد مراغه‌ای، کاردار موقت (اسفند ۱۳۱۲ تا خرداد ۱۳۱۵)

۱۷. انوشیروان سپهبدی، سفیر (خرداد ۱۳۱۵ تا فروردین ۱۳۱۷)

۱۸. محمدساعد مراغه‌ای، سفیر (فروردین ۱۳۱۷ تا تیر ۱۳۲۱)

۱۹. مجید آهی، سفیر (تیر ۱۳۲۱ تا شهریور ۱۳۲۵)

۲۰. مظفر فیروز، سفیر (شهریور ۱۳۲۵ تا شهریور ۱۳۲۶)

۲۱. حمید سیاح، سفیر (مهر ۱۳۲۶ تا اردیبهشت ۱۳۲۸)

۲۲. نادر آراسته، سفیر (اردیبهشت ۱۳۲۸ تا مرداد ۱۳۳۳)

۲۳. عبدالحسین مسعود انصاری، سفیر (مهر ۱۳۳۴ تا شهریور ۱۳۳۶)

۲۴. مصطفی سمیعی، سفیر (اسفند ۱۳۳۶ تا فروردین ۱۳۳۸)

۲۵. عبدالحسین مسعود انصاری، سفیر (فروردین ۱۳۳۸ تا شهریور ۱۳۴۰)

۲۶. دکتر علیقلی اردلان، سفیر (مهر ۱۳۴۰ تا فروردین ۱۳۴۲)

۲۷. طهمورث آدمیت، سفیر (فروردین ۱۳۴۲ تا مرداد ۱۳۴۴)

۲۸. احمد میرفندرسکی، سفیر (مهر ۱۳۴۴ تا شهریور ۱۳۵۰)

۲۹. محمدرضا امیر تیمور، سفیر (مهر ۱۳۵۰ تا آبان ۱۳۵۳)

۳۰. سلطان احمد اردلان، سفیر (آبان ۱۳۵۳ تا بهمن ۱۳۵۷)

۳۱. کامبیز آهی، کاردار موقت (بهمن ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

اتریش

۱. سفارت ایران در وین در ۱۲۶۲ شمسی به‌وسیلهٔ نریمان‌خان قوام السلطنه تأسیس شد و نامبرده تا ۱۲۷۳ در وین سمت وزیر مختاری داشت.

۲. اسحق‌خان مفخم‌الدوله، وزیر مختار (۱۲۷۳ تا ۱۲۷۸)

۳. نریمان‌خان قوام‌السلطنه، وزیر مختار (۱۲۷۸ تا ۱۲۸۲)

(اسحق‌خان مفخم‌الدوله سفیر فوق‌العاده برای اعلام سلطنت محمدعلی شاه در

۱۲۸۶)

۴. مصطفی‌خان صفاءالممالک، وزیر مختار (۱۲۸۲ تا ۱۳۰۰). در این تاریخ سفارت در وین به‌منظور صرفه‌جویی تعطیل شد و سفرای ایران در ایتالیا نزد دولت اتریش اکردیته شدند. در فروردین ۱۳۱۷ به‌علت الحاق اتریش به‌آلمان روابط بین دو دولت قطع شد.

پس از خاتمهٔ جنگ دوم جهانی و تجدید استقلال اتریش، مناسبات سیاسی بین دو کشور در اسفند ۱۳۲۴ برقرار شد و سفرای ایران در سویس در وین اکردیته شدند. در بهمن ۱۳۳۴ سفارت ایران در وین مستقلاً افتتاح گردید و این اشخاص نمایندگی ایران را به‌عهده داشتند:

۵. عبدالله فروهر، وزیر مختار (اردیبهشت ۱۳۳۵ تا اسفند ۱۳۳۷)
۶. جواد عامری، وزیر مختار (اسفند ۱۳۳۷ تا مهر ۱۳۳۹)
۷. محمود میرفخرائی، سفیر (مهر ۱۳۳۹ تا آبان ۱۳۴۱)
۸. رحمت اتابکی، سفیر (آبان ۱۳۴۱ تا تیر ۱۳۴۶)
۹. دکتر امیر اصلان افشار، سفیر (مرداد ۱۳۴۶ تا مهر ۱۳۴۸)
۱۰. دکتر محسن صدری، سفیر (مهر ۱۳۴۸ تا آذر ۱۳۵۲)
۱۱. دکتر مصطفی نامدار، سفیر (آذر ۱۳۵۲ تا آبان ۱۳۵۷)
۱۲. عباس اسفندیاری، سفیر (آبان ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

اتیوپی

۱. در خرداد ۱۳۲۹ عباس خلیلی مدیر روزنامهٔ اقدام به‌عنوان سفیر فوق‌العاده به‌اتیوپی اعزام شد و از آن پس تا سال ۱۳۴۱ سفرای ایران در عربستان سعودی در آدیس‌آبابا اکردیته بودند.

۲. عبدالحسین میکده، سفیر از فروردین ۱۳۴۱ تا شهریور ۱۳۴۱ که سفارت به‌علت صرفه‌جویی در بودجه تعطیل شد و مجدداً امور اتیوپی به‌سفارت در جده محول گردید.

۳. محمد قوام، سفیر (مهر ۱۳۴۳ تا آبان ۱۳۴۵)
۴. منوچهر اعتماد مقدم، سفیر (اردیبهشت ۱۳۴۶ تا دی ۱۳۴۹)
۵. کاظم نیامیر، سفیر (دی ۱۳۴۹ تا اسفند ۱۳۵۳)

۶. کریم شربیانلو، کاردار موقت (اسفند ۱۳۵۳ تا دی ۱۳۵۵)
۷. دکتر علیمحمد احتشامی، کاردار موقت (دی ۱۳۵۵ تا مرداد ۱۳۵۸)

اردن هاشمی

۱. سفارت ایران در عمان در اسفند ۱۳۲۹ تأسیس شد و زین‌العابدین خاکسار تا فروردین ۱۳۳۴ وزیر مختار بود.
۲. حسین زمان‌زاده شهریار، وزیر مختار (بهمن ۱۳۳۴ تا مهر ۱۳۳۶)
۳. ابراهیم اشتری، وزیر مختار (مهر ۱۳۳۶ تا اسفند ۱۳۳۷)
۴. رکن‌الدین آشتیانی، وزیر مختار (از اسفند ۱۳۳۷ تا ۸ آذر ۱۳۳۸، و از این تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت تا آذر ۱۳۴۰ سفیر بود.)
۵. اسمعیل مجدی، سفیر (آذر ۱۳۴۰ تا فروردین ۱۳۴۲)
۶. کاظم نیامیر، سفیر (اردیبهشت ۱۳۴۲ تا آذر ۱۳۴۴)
۷. جواد وکیلی، سفیر (دی ۱۳۴۴ تا بهمن ۱۳۴۵)
۸. سرتیپ منصور قدر، سفیر (خرداد ۱۳۴۶ تا اردیبهشت ۱۳۵۲)
۹. فریدون موثقی، سفیر (مرداد ۱۳۵۲ تا فروردین ۱۳۵۷)
۱۰. محمد نورشرف، کاردار موقت (فروردین ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۷)
۱۱. علیرضا بیات، سفیر (آبان ۱۳۵۷ تا اسفند ۱۳۵۷)

اسپانیا

۱. سفارت ایران در مادرید در مهر ماه ۱۲۹۵ به‌وسیلهٔ میرزا اسمعیل‌خان دبیرالممالک فرزانه تأسیس شد و وی تا شهریور ۱۲۹۸ وزیر مختار در مادرید بود.
۲. حسین علاء، وزیر مختار (مهر ۱۲۹۸ تا فروردین ۱۳۰۰)
۳. عبدالعلی‌خان صدیق السلطنه صدری، وزیر مختار (فروردین ۱۳۰۰ تا اسفند ۱۳۰۰). در این تاریخ سفارت در مادرید به‌منظور صرفه‌جویی تعطیل شد و نمایندگان سیاسی ایران در فرانسه در اسپانیا اکردیته شدند.
۴. در اردیبهشت ۱۳۳۳ سفارت ایران در مادرید مجدداً گشایش یافت و یدالله عضدی از این تاریخ تا تیر ۱۳۳۷ وزیر مختار بود.
۵. در ۲۳ مهر ۱۳۳۷ سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت و ابراهیم زند از

این تاریخ تا آبان ۱۳۴۱ سفیر بود.
۶. محمد معظمی گودرزی، سفیر (آبان ۱۳۴۱ تا دی ۱۳۴۵)
۷. محسن مرآت اسفندیاری، سفیر (بهمن ۱۳۴۵ تا اردیبهشت ۱۳۴۶)
۸. جمشید قریب، سفیر (مرداد ۱۳۴۶ تا مهر ۱۳۵۰)
۹. ارتشبد فریدون جم، سفیر (مهر ۱۳۵۰ تا شهریور ۱۳۵۵)
۱۰. منوچهر عظیما، سفیر (مهر ۱۳۵۵ تا اسفند ۱۳۵۷)

استرالیا

از آذر ماه ۱۳۴۹ سفرای ایران در اندونزی در کانبرا سفیر اکردیته شدند. در دی ماه ۱۳۵۱ سفارت ایران در استرالیا به‌طور مستقل تأسیس شد و از آن پس نامبردگان زیر نمایندگی ایران در استرالیا را برعهده داشتند:
۱. حسین اشراقی، سفیر (دی ۱۳۵۱ تا آذر ۱۳۵۴)
۲. علیرضا هروی، سفیر (آذر ۱۳۵۴ تا مهر ۱۳۵۶)
۳. خسرو اکمل، سفیر (مهر ۱۳۵۶ تا دی ۱۳۵۷)
۴. احسان‌الله میرسعید قاضی، کاردار موقت (دی ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۵۹).

اسرائیل

۱. دکتر ابراهیم تیموری (آذر ۱۳۳۸ تا آبان ۱۳۴۲)
۲. دکتر صادق صدریه (بهمن ۱۳۴۲ تا اسفند ۱۳۴۶)
۳. فریدون فرخ (فروردین ۱۳۴۷ تا آذر ۱۳۴۹)
۴. دکتر ابراهیم تیموری (آذر ۱۳۴۹ تا فروردین ۱۳۵۴)
۵. مرتضی مرتضایی (فروردین ۱۳۵۴ تا آذر ۱۳۵۷)
۶. ناصر رسولیان، کاردار موقت (آذر ۱۳۵۷ تا بهمن ۱۳۵۷)

افریقای جنوبی

دولت ایران در سال ۱۳۴۹ با جمهوری افریقای جنوبی روابط سیاسی برقرار کرد، اما به‌خاطر حساسیت کشورهای عضو سازمان وحدت افریقا نمایندگی خود را در سطح سرکنسولگری اعلام و سفرایی به‌این شرح به ژوهانسبورگ اعزام نمود:

۱. دکتر احمد تهرانی، سفیر (آبان ۱۳۴۹ تا آذر ۱۳۵۳)
۲. دکتر فریدون ستوده، سفیر (آذر ۱۳۵۳ تا آبان ۱۳۵۷)
۳. دکتر محمدعلی رشتی، سفیر (آبان ۱۳۵۷ تا اسفند ۱۳۵۷)
۴. علی‌اکبر سیدزاده، کاردار موقت (اسفند ۱۳۵۷ تا دی ۱۳۵۸)

افریقای مرکزی

در ۲۸ اسفند ۱۳۵۳ ایران و جمهوری افریقای مرکزی روابط سیاسی برقرار کردند اما تأسیس سفارت در پایتختهای دو کشور و مبادله سفیر به‌بعد موکول شد.

افغانستان

۱. سفارت ایران در کابل در دی ماه ۱۳۰۰ تأسیس شد و نصرالله‌خان اعتلاءالملک خلعتبری از این تاریخ تا مهر ۱۳۰۵ وزیر مختار بود.

۲. سیدمهدی‌خان معتصم‌السلطنه فرخ، وزیر مختار (دی ۱۳۰۵ تا شهریور ۱۳۰۷)

۳. در ۲۸ بهمن ۱۳۰۸ سفارت در کابل به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت و اعتلاءالملک خلعتبری از این تاریخ تا فروردین ۱۳۱۱ سفیر بود.

۴. محمدتقی اسفندیاری منتخب الملک، سفیر (خرداد ۱۳۱۱ تا اسفند ۱۳۱۳)
۵. علی‌اکبر بهمن، سفیر (اسفند ۱۳۱۳ تا تیر ۱۳۱۷)
۶. باقر کاظمی، سفیر (تیر ۱۳۱۷ تا مرداد ۱۳۱۸)
۷. علی سهیلی، سفیر (آذر ۱۳۱۸ تا تیر ۱۳۱۹)
۸. حسین سمیعی ادیب السلطنه، سفیر (تیر ۱۳۱۹ تا تیر ۱۳۲۲)
۹. ابوالقاسم نجم، سفیر (مرداد ۱۳۲۲ تا آبان ۱۳۲۴)
۱۰. حسنعلی کمال هدایت نصرالملک، سفیر (بهمن ۱۳۲۴ تا مرداد ۱۳۲۷)
۱۱. عبدالحسین مسعود انصاری، سفیر (اسفند ۱۳۲۸ تا آذر ۱۳۳۰)
۱۲. محمود صلاحی، سفیر (خرداد ۱۳۳۱ تا آبان ۱۳۳۴)
۱۳. محمد شایسته، سفیر (آذر ۱۳۳۴ تا آبان ۱۳۳۷)
۱۴. عبدالامیر رشیدی حائری، سفیر (اسفند ۱۳۳۷ تا دی ۱۳۴۰)
۱۵. محمد ذوالفقاری، سفیر (دی ۱۳۴۰ تا دی ۱۳۴۴)

۱۶. محمود فروغی، سفیر (فروردین ۱۳۴۵ تا فروردین ۱۳۵۰)
۱۷. جهانگیر تفضلی، سفیر (آذر ۱۳۵۰ تا مرداد ۱۳۵۳)
۱۸. دکتر حسین داودی، سفیر (مرداد ۱۳۵۳ تا مرداد ۱۳۵۷)
۱۹. پورنگ بهارلو، کاردار موقت (مرداد ۱۳۵۷ تا دی ۱۳۵۷)
۲۰. وحید مجدی، کاردار موقت (دی ۱۳۵۷ تا مهر ۱۳۵۸)

اکوادور

مناسبات سیاسی بین ایران و اکوادور در ۲۸ تیر ماه ۱۳۵۲ برقرار شد و سفرای ایران در ونزوئلا در اکوادور اکردیته شدند.

الجزایر

۱. سفارت ایران در الجزایر در مهرماه ۱۳۴۳ تأسیس شد و رکن‌الدین آشتیانی از این تاریخ تا شهریور ۱۳۴۷ سفیر بود.
۲. هوشنگ رضوی، سفیر (مهر ۱۳۴۷ تا شهریور ۱۳۴۹)
۳. جهانگیر تفضلی، سفیر (آذر ۱۳۴۹ تا شهریور ۱۳۵۱)
۴. اسد صدری، سفیر (آذر ۱۳۵۱ تا شهریور ۱۳۵۷)
۵. دکتر کاظم شیوا رضوی، سفیر (شهریور ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

امارات متحده عربی

۱. سفارت ایران در ابوظبی در دی ماه ۱۳۵۱ گشایش یافت و منوچهر بهنام از این تاریخ تا اسفند ۱۳۵۵ سفیر بود.
۲. دکتر ابراهیم تیموری، سفیر (اسفند ۱۳۵۵ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

اندونزی

۱. سفارت ایران در جاکارتا در اردیبهشت ۱۳۳۰ تأسیس شد و عبدالاحد یکتا از این تاریخ تا دی ماه ۱۳۳۰ وزیر مختار بود. در این هنگام سفارت به‌علت صرفه‌جویی در بودجه تعطیل شد و سفرای ایران در هند در جاکارتا اکردیته شدند.
۲. در اردیبهشت ۱۳۳۴ مجدداً سفارت در جاکارتا گشایش یافت و عبدالحسین

صدیق اسفندیاری از این تاریخ تا مهر ۱۳۳۷ وزیر مختار بود.

۳. عبدالاحد دارا، وزیر مختار از خرداد ۱۳۳۸ تا ۶ دی ماه ۱۳۳۹، و از این تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت تا آبان ۱۳۴۰ سفیر بود.

۴. جواد قدیمی، سفیر (دی ۱۳۴۰ تا فروردین ۱۳۴۲)

۵. غلامعلی وحید مازندرانی، سفیر (فروردین ۱۳۴۲ تا آذر ۱۳۴۴)

۶. کامران دولتشاهی، سفیر (دی ۱۳۴۴ تا دی ۱۳۴۸)

۷. بهمن آهنین، سفیر (بهمن ۱۳۴۸ تا مرداد ۱۳۵۳)

۸. محمدعلی شکوهیان، سفیر (مرداد ۱۳۵۳ تا شهریور ۱۳۵۷)

۹. پرویز صفی‌نیا، سفیر (شهریور ۱۳۵۷ تا دی ۱۳۵۷)

۱۰. محمود کامیابی‌پور، کاردار موقت (دی ۱۳۵۷ تا مرداد ۱۳۶۰)

انگلستان

۱. سفارت ایران در لندن در سال ۱۲۳۰ شمسی تأسیس شد و میرزا شفیع‌خان نایب آجودانباشی تا ۱۲۳۵ مصلحت‌گذار (رایزن و کاردار) بود.

۲. فرخ‌خان امین‌الملک غفاری، وزیر مختار (۱۲۳۶ تا ۱۲۳۸)

۳. حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی، وزیر مختار (۱۲۳۸ تا ۱۲۳۹)

۴. میرزا جعفرخان مشیرالدوله، وزیر مختار (۱۲۳۹ تا ۱۲۴۲)

۵. میرزا محمودخان ناصرالملک، وزیر مختار (۱۲۴۲ تا ۱۲۴۵)

۶. شیخ محسن‌خان معین‌الملک، (مشیرالدولهٔ مظاهر)، کاردار (۱۲۴۵ تا ۱۲۴۹) و سپس وزیر مختار تا ۱۲۵۲.

۷. میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، وزیر مختار (۱۲۵۲ تا ۱۲۶۹)

(سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، سفیر فوق‌العاده در ۱۲۵۶)

۸. میرزا محمدعلی‌خان علاء السلطنه، وزیر مختار (۱۲۶۹ تا ۱۲۸۵)

(وجیه‌الله میرزا امیرخان سردار سفیر فوق‌العاده برای شرکت در مراسم شصتمین سال ولادت ملکهٔ ویکتوریا در ۱۲۷۶)

۹. میرزا مهدی‌خان مشیرالملک، کاردار (۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸) و سپس وزیر مختار تا ۱۲۹۹.

(میرزا حسن‌خان مشیرالدوله پیرنیا سفیر فوق‌العاده برای اعلام سلطنت

محمدعلی شاه در ۱۲۸۶)

۱۰. میرزا داودخان مفتاح السلطنه، وزیر مختار (تیر ۱۳۰۰ تا اسفند ۱۳۰۴)

۱۱. عبدالعلی‌خان صدیق السلطنه صدری، وزیر مختار (اسفند ۱۳۰۴ تا شهریور ۱۳۰۶)

۱۲. اوانس‌خان مساعد السلطنه، وزیر مختار (شهریور ۱۳۰۶ تا شهریور ۱۳۰۸)

۱۳. سیدحسن تقی‌زاده، وزیر مختار (شهریور ۱۳۰۸ تا فروردین ۱۳۱۰)

۱۴. علیقلی انصاری مشاورالممالک، وزیر مختار (تیر ۱۳۱۰ تا دی ۱۳۱۱)

۱۵. حسین علاء، وزیر مختار (آذر ۱۳۱۳ تا اسفند ۱۳۱۵)

۱۶. علی سهیلی، وزیر مختار (فروردین ۱۳۱۶ تا اردیبهشت ۱۳۱۷)

۱۷. محمدعلی مقدم، وزیر مختار (بهمن ۱۳۱۸ تا آبان ۱۳۲۰)

۱۸. سیدحسن تقی‌زاده وزیر مختار از آبان ۱۳۲۰ تا آذر ۱۳۲۲ که سفارت لندن به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت و سپس سفیر تا تیر ۱۳۲۶.

۱۹. محسن رئیس، سفیر (مرداد ۱۳۲۶ تا مرداد ۱۳۲۹)

۲۰. علی سهیلی، سفیر (شهریور ۱۳۲۹ تا دی ماه ۱۳۳۰). در این تاریخ سهیلی براثر بحران نفت و تیرگی روابط ایران و انگلیس به‌تهران احضار شد.

۲۱. محمود ملایری، کاردار موقت (دی ۱۳۳۰ تا مهر ۱۳۳۱). در این تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع شد.

۲۲. امیرخسرو افشار کاردار موقت (دی ۱۳۳۲ تا اسفند ۱۳۳۲)

۲۳. علی سهیلی، سفیر (اسفند ۱۳۳۲ تا اردیبهشت ۱۳۳۷)

۲۴. حسین قدس نخعی، سفیر (شهریور ۱۳۳۷ تا اسفند ۱۳۳۹)

۲۵. محسن رئیس، سفیر (تیر ۱۳۴۰ تا خرداد ۱۳۴۱)

۲۶. اردشیر زاهدی، سفیر (شهریور ۱۳۴۱ تا دی ۱۳۴۵)

۲۷. عباس آرام، سفیر (دی ۱۳۴۵ تا تیر ۱۳۴۸)

۲۸. امیرخسرو افشار، سفیر (شهریور ۱۳۴۸ تا آبان ۱۳۵۳)

۲۹. محمدرضا امیرتیمور، سفیر (آبان ۱۳۵۳ تا خرداد ۱۳۵۵)

۳۰. پرویز راجی، سفیر (خرداد ۱۳۵۵ تا دی ۱۳۵۷)

۳۱. دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، وزیر مختار و کاردار (دی ۱۳۵۷ تا شهریور ۱۳۵۸)

اوگاندا

در ۱۸ مهر ۱۳۵۳ استقرار روابط سیاسی بین ایران و اوگاندا اعلام شد.

ایالات متحد امریکا

۱. سفارت ایران در واشینگتن در سال ۱۲۶۵ شمسی به‌وسیله حاجی حسینقلی‌خان صدرالسلطنه نوری تأسیس شد و وی تا ۱۲۷۸ وزیر مختار بود.

۲. اسحق‌خان مفخم‌الدوله، وزیر مختار (۱۲۷۸ تا ۱۲۸۲)

۳. مرتضی‌خان ممتاز الملک، وزیر مختار (۱۲۸۳ تا ۱۲۸۸)

۴. میرزا مهدی خان امیر تومان، وزیر مختار (۱۲۹۲ تا ۱۲۹۷)

۵. عبدالعلی‌خان صدیق السلطنه صدری، وزیر مختار (۱۲۹۷ تا ۱۳۰۰)

۶. حسین علاء، وزیر مختار (۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳)

۷. باقر کاظمی، وزیر مختار (۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵)

۸. داود مفتاح، وزیر مختار (مهر ۱۳۰۵ تا فروردین ۱۳۰۹)

۹. یدالله عضدی، وزیر مختار (تیر ۱۳۱۰ تا فروردین ۱۳۱۲)

۱۰. غفار جلال علاء، وزیر مختار از فروردین ۱۳۱۲ تا دی ۱۳۱۴ که به‌واسطه حادثهٔ رانندگی که منجر به‌بازداشت وی از جانب پلیس امریکا گردید روابط سیاسی بین دو کشور قطع شد.

۱۱. در دی ماه ۱۳۱۷ پس از معذرت‌خواهی دولت امریکا روابط سیاسی بین دو کشور مجدداً برقرار شد و دکتر علی‌اکبر دفتری تا آذر ۱۳۱۸ کاردار موقت بود.

۱۲. محمد شایسته، وزیر مختار (آذر ۱۳۱۸ تا اسفند ۱۳۲۲) و از این تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت تا شهریور ۱۳۲۴ سفیر.

۱۳. حسین علاء، سفیر (شهریور ۱۳۲۴ تا اسفند ۱۳۲۸)

۱۴. نصرالله انتظام، سفیر (خرداد ۱۳۲۹ تا شهریور ۱۳۳۱)

۱۵. اللهیار صالح، سفیر (شهریور ۱۳۳۱ تا شهریور ۱۳۳۲)

۱۶. نصرالله انتظام، سفیر (مهر ۱۳۳۲ تا دی ۱۳۳۴)

۱۷. دکتر علی امینی، سفیر (دی ۱۳۳۴ تا فروردین ۱۳۳۷)

۱۸. دکتر علیقلی اردلان، سفیر (فروردین ۱۳۳۷ تا بهمن ۱۳۳۸)

۱۹. اردشیر زاهدی، سفیر (اسفند ۱۳۳۸ تا فروردین ۱۳۴۱)
۲۰. حسین قدس نخعی، سفیر (فروردین ۱۳۴۱ تا اسفند ۱۳۴۱)
۲۱. محمود فروغی، سفیر (اسفند ۱۳۴۱ تا بهمن ۱۳۴۳)
۲۲. دکتر خسرو خسروانی، سفیر (فروردین ۱۳۴۴ تا فروردین ۱۳۴۶)
۲۳. هوشنگ انصاری، سفیر (اردیبهشت ۱۳۴۶ تا مرداد ۱۳۴۸)
۲۴. دکتر امیراصلان افشار، سفیر (مهر ۱۳۴۸ تا اسفند ۱۳۵۱)
۲۵. اردشیر زاهدی، سفیر (اسفند ۱۳۵۱ تا دی ۱۳۵۷)
۲۶. اسد همایون، کاردار موقت (دی ۱۳۵۷ تا بهمن ۱۳۵۷)

ایتالیا

۱. سفارت ایران در رم در سال ۱۲۷۵ شمسی به‌وسیلهٔ نریمان‌خان قوام السلطنه تأسیس شد و نامبرده تا ۱۲۷۸ وزیر مختار بود.
۲. میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، وزیر مختار (۱۲۷۸ تا ۱۲۸۷)
(میرزا محمودخان علاء الملک سفیر فوق‌العاده برای اعلام سلطنت محمد علیشاه در ۱۲۸۶)
۳. میرزا ابراهیم‌خان معاون الدوله، وزیر مختار (۱۲۸۷ تا ۱۲۸۸)
۴. اسحق‌خان مفخم‌الدوله، وزیر مختار (۱۲۸۸ تا ۱۲۹۲)
۵. میرزا شفیع‌خان مقتدر الملک، وزیر مختار (۱۲۹۲ تا ۱۲۹۸)
۶. اسحق‌خان مفخم‌الدوله، وزیر مختار (۱۲۹۸ تا ۱۳۰۱)
۷. میرزا مصطفی‌خان صفاء الممالک، وزیر مختار (فروردین ۱۳۰۱ تا مرداد ۱۳۰۳)
۸. غفارخان جلال السلطنه (علاء) وزیر مختار (مرداد ۱۳۰۳ تا خرداد ۱۳۰۴)
۹. میرزا ابوالقاسم خان عمید انتظام‌الملک وزیر مختار (خرداد ۱۳۰۴ تا اسفند ۱۳۰۷)
۱۰. ابوالقاسم پوروالی، وزیر مختار (فروردین ۱۳۰۷ تا فروردین ۱۳۰۸)
۱۱. فتح‌الله پاکروان، وزیر مختار (فروردین ۱۳۰۸ تا دی ۱۳۰۹)
۱۲. مصطفی سمیعی، کاردار (دی ۱۳۰۹ تا آبان ۱۳۱۰)
۱۳. علی معتمدی، کاردار (آبان ۱۳۱۰ تا آذر ۱۳۱۲)

۱۴. انوشیروان سپهبدی، وزیر مختار (آذر ۱۳۱۲ تا خرداد ۱۳۱۵)
۱۵. محمد ساعد مراغه‌ای، وزیر مختار (خرداد ۱۳۱۵ تا فروردین ۱۳۱۷)
۱۶. محمد حاجب دولو، کاردار (فروردین ۱۳۱۷ تا تیر ۱۳۱۷)
۱۷. مصطفی عدل، وزیر مختار از تیر ۱۳۱۷ تا شهریور ۱۳۲۰ که به‌علت وقوع جنگ روابط سیاسی بین دو کشور قطع شد.
۱۸. پس از پایان جنگ جهانی دوم، مناسبات ایران و ایتالیا در تیر ماه ۱۳۲۵ مجدداً برقرار شد و از این تاریخ تا فروردین ۱۳۲۷ فتح‌الله پاکروان وزیر مختار و سپس هنگامی که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت تا مهر ۱۳۲۸ سفیر بود.
۱۹. محمود جم، سفیر (مهر ۱۳۲۸ تا تیر ۱۳۲۹)
۲۰. علی منصور، سفیر (تیر ۱۳۲۹ تا خرداد ۱۳۳۱)
۲۱. غلامعلی نظام خواجه نوری، کاردار موقت (خرداد ۱۳۳۱ تا شهریور ۱۳۳۲)
۲۲. ابراهیم زند، سفیر (آذر ۱۳۳۲ تا تیر ۱۳۳۵)
۲۳. جواد کوثر، کاردار موقت (تیر ۱۳۳۵ تا مرداد ۱۳۳۶)
۲۴. موسی نوری اسفندیاری، سفیر (مرداد ۱۳۳۶ تا بهمن ۱۳۳۸)
۲۵. جمال امامی، سفیر (بهمن ۱۳۳۸ تا اردیبهشت ۱۳۴۲)
۲۶. حسن ارسنجانی، سفیر (خرداد ۱۳۴۲ تا مهر ۱۳۴۳)
۲۷. دکتر محمدعلی مسعود انصاری، سفیر (آبان ۱۳۴۳ تا آبان ۱۳۴۷)
۲۸. دکتر جلال عبده، سفیر (آذر ۱۳۴۷ تا اسفند ۱۳۵۰)
۲۹. دکتر حمزهٔ اخوان تقوی، کاردار موقت (اسفند ۱۳۵۰ تا شهریور ۱۳۵۱)
۳۰. علیقلی سعید انصاری، سفیر (شهریور ۱۳۵۱ تا شهریور ۱۳۵۶)
۳۱. هرمز قریب، سفیر (شهریور ۱۳۵۶ تا اسفند ۱۳۵۶)
۳۲. حسین معنوی، کاردار موقت (اسفند ۱۳۵۶ تا شهریور ۱۳۵۷)
۳۳. دکتر شعاع‌الدین شفا، سفیر (شهریور ۱۳۵۷ تا دی ۱۳۵۷)
۳۴. پرویز زاهدی، کاردار موقت (دی ۱۳۵۷ تا بهمن ۱۳۵۸)

ایرلند

در بهمن ۱۳۵۴ مناسبات سیاسی بین ایران و جمهوری ایرلند برقرار شد و سفرای ایران در هلند در دابلین سفیر اکردیته شدند. سفارت جمهوری اسلامی در

ایرلند در ۱۳۶۲ گشایش یافت.

ایسلند

در ۷ اردیبهشت ۱۳۲۸ مناسبات سیاسی بین ایران و ایسلند برقرار شد و سفرای ایران در سوئد در ریکیاویک سفیر اکردیته شدند.

بحرین

۱. سفارت ایران در منامه در آذر ۱۳۵۰ گشایش یافت و منوچهر سپهبدی تا اسفند ۱۳۵۵ سفیر بود.

۲. اسمعیل فربود، سفیر (اسفند ۱۳۵۵ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

برزیل

۱. از مرداد ۱۳۱۴ که سفارت ایران در آرژانتین تأسیس شد، سفرای ایران در آن کشور در برزیل نیز اکردیته شدند. در ۱۳۱۶ که سفارت در بوئنوس‌آیرس به‌منظور صرفه‌جویی تعطیل شد، دیگر سفیری در برزیل تعیین نشد تا اینکه در ۱۴ مرداد ۱۳۲۲ سفارت ایران در ریودوژانیرو به‌طور مستقل گشایش یافت و یدالله عضدی تا اسفند ۱۳۲۷ وزیر مختار بود.

۲. حسنعلی غفاری، وزیر مختار (تیر ۱۳۲۸ تا آذر ۱۳۳۱)

۳. جعفر مشحون، کاردار موقت (آذر ۱۳۳۱ تا دی ۱۳۳۴)

۵. محمود فروغی، وزیر مختار از آذر ۱۳۳۶ تا ۱۲ مرداد ۱۳۳۹، و از این تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت تا مهر ۱۳۴۰ سفیر بود.

۶. عبدالحسین حمزاوی، سفیر (دی ۱۳۴۰ تا دی ۱۳۴۴)

۷. عزیزالله بیگ لیک، سفیر (دی ۱۳۴۴ تا دی ۱۳۴۸)

۸. دکتر حسینقلی امیر اصلانی، سفیر (بهمن ۱۳۴۸ تا فروردین ۱۳۵۲)

۹. جمال حاتم، سفیر (فروردین ۱۳۵۲ تا فروردین ۱۳۵۳)

۱۰. علی فتوحی، سفیر (فروردین ۱۳۵۳ تا مرداد ۱۳۵۷)

۱۱. پرویز عدل، سفیر (مرداد ۱۳۵۷ تا دی ۱۳۵۷)

۱۲. مظفر سمیعی، کاردار موقت (دی ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۸)

برمه (میانمار)

در ۱۸ مرداد ۱۳۴۸ دولتین ایران و برمه برقراری مناسبات سیاسی بین دو کشور را اعلام داشتند و سفرای ایران در هند در رانگون سفیر اکردیته شدند.

بلژیک

۱. سفارت ایران در بروکسل در سال ۱۲۶۸ شمسی به‌وسیله نظر آقا یمین السلطنه تأسیس شد و نامبرده تا ۱۲۷۲ وزیر مختار بود.

۲. میرزا جوادخان سعدالدوله، وزیر مختار (۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵)

۳. میرزا احمدخان نصیرالدوله بدر، وزیر مختار (۱۲۷۵ تا ۱۲۸۶)

۴. میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه، وزیر مختار (۱۲۸۶ تا ۱۳۰۴)

۵. علی‌اکبر بهمن، وزیر مختار (آبان ۱۳۰۵ تا اردیبهشت ۱۳۱۲)

۶. حسنعلی غفاری، وزیر مختار (اردیبهشت ۱۳۱۲ تا بهمن ۱۳۱۵)

۷. تقی نبوی معزالدوله، وزیر مختار (مهر ۱۳۱۶ تا مرداد ۱۳۱۷)

۸. دکتر عبدالله بهرامی، کاردار از شهریور ۱۳۱۷ تا مهر ۱۳۱۹ که به‌واسطه اشغال بلژیک توسط آلمان سفارت در بروکسل تعطیل شد.

۹. پس از خاتمهٔ جنگ جهانی، سفارت ایران در بروکسل در ۱۰ مهر ۱۳۲۴ گشایش یافت و از آن تاریخ تا خرداد ۱۳۲۷ به‌وسیلهٔ عبدالحسین سرداری کاردار موقت اداره می‌شد.

۱۰. مصطفی سمیعی، وزیر مختار (خرداد ۱۳۲۷ تا دی ۱۳۳۰)

۱۱. شمس‌الدین امیر علائی، وزیر مختار (تیر ۱۳۳۱ تا شهریور ۱۳۳۲)

۱۲. سیدجلال‌الدین تهرانی، وزیر مختار از بهمن ۱۳۳۲ تا تیر ۱۳۳۵، و از آن تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت تا بهمن ۱۳۳۶ سفیر بود.

۱۳. حسین زمان‌زاده شهریار، سفیر (بهمن ۱۳۳۶ تا بهمن ۱۳۳۹)

۱۴. خسرو هدایت، سفیر (اسفند ۱۳۳۹ تا اسفند ۱۳۴۳)

۱۵. دکتر فریدون دیبا، سفیر (اسفند ۱۳۴۳ تا تیر ۱۳۴۶)

۱۶. سیدمهدی پیراسته، سفیر (آذر ۱۳۴۶ تا دی ۱۳۵۰)

۱۷. دکتر محمدعلی مسعود انصاری، سفیر (دی ۱۳۵۰ تا مهر ۱۳۵۳)

۱۸. دکتر عزت‌الله عاملی، سفیر (مهر ۱۳۵۳ تا آذر ۱۳۵۷)
۱۹. مرتضی قدیمی نوائی، سفیر (آذر ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

بلغارستان

۱. از سال ۱۲۸۰ شمسی که سفارت ایران در رومانی تأسیس شد، وزرای مختار ایران در آن کشور در بلغارستان اکردیته بودند. از خرداد ۱۳۰۰ تا دی ۱۳۰۷ کنت آنتوان دومونته فورت کاردار ایران در صوفیه بود.

۲. در شهریور ۱۳۲۰ به‌سبب وقوع جنگ دوم جهانی روابط سیاسی ایران و بلغارستان قطع شد، ولی پس از پایان جنگ مجدداً در ۱۳۳۹ تجدیدگردید و سفرای ایران در یوگسلاوی در صوفیه اکردیته شدند. در ۱۳۴۳ نمایندگیهای دو کشور به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت.

۳. سفارت ایران در صوفیه در مهر ۱۳۵۱ مستقلاً تأسیس شد و سلطان احمد اردلان تا آبان ۱۳۵۳ سفیر بود.

۴. ارسلان مفخم صنیعی، سفیر (آبان ۱۳۵۳ تا آبان ۱۳۵۷)
۵. بهرام ملائکه، سفیر (آبان ۱۳۵۷ تا اسفند ۱۳۵۷)

بنگلادش

۱. دولت ایران در ۳ اسفند ۱۳۵۲ دولت نوبنیاد بنگلادش را به‌رسمیت شناخت و دکتر ابوالقاسم زنوزی را به‌عنوان کاردار به داکا فرستاد.

۲. کیومرث وزین، سفیر (اسفند ۱۳۵۳ تا اسفند ۱۳۵۷)
۳. علی کوثری، کاردار موقت (اسفند ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۸)

بنین

اعلامیهٔ استقرار مناسبات سیاسی بین ایران و داهومه (بنین) در ۲۸ اسفند ۱۳۵۳ انتشار یافت ولی سفیر بین دو کشور مبادله نشد. درحال حاضر سفرای جمهوری اسلامی در نیجریه در پورتونوو اکردیته هستند.

بوروندی

در ۲۸ مهر ۱۳۵۳ دولتین ایران و بوروندی با یکدیگر روابط سیاسی برقرار کردند ولی سفیر بین دو کشور مبادله نشد. درحال حاضر سفرای جمهوری اسلامی در تانزانیا در بوجومبورا اکردیته هستند.

پاکستان

۱. سفارت ایران در کراچی در ۲ آبان ۱۳۲۶ تأسیس شد و تا اردیبهشت ۱۳۲۸ توسط مهدی فروبار کاردار موقت اداره می‌گردید.

۲. سیدعلی نصر، سفیر (اردیبهشت ۱۳۲۸ تا شهریور ۱۳۲۹)

۳. مسعود معاضد، سفیر (شهریور ۱۳۲۹ تا بهمن ۱۳۳۰)

۴. جواد کوثر، کاردار موقت (بهمن ۱۳۳۰ تا اردیبهشت ۱۳۳۱)

۵. عباس امیراصلان، کاردار موقت (اردیبهشت ۱۳۳۱ تا مهر ۱۳۳۱)

۶. حسام‌الدین خسروپرویز، کاردار موقت (مهر ۱۳۳۱ تا اردیبهشت ۱۳۳۲)

۷. محسن مدحت، کاردار موقت (خرداد ۱۳۳۲ تا مرداد ۱۳۳۳)

۸. عبدالحسین مسعود انصاری، سفیر (مرداد ۱۳۳۳ تا مرداد ۱۳۳۴)

۹. سرلشکر نادر باتمانقلیچ، سفیر (آبان ۱۳۳۴ تا بهمن ۱۳۳۵)

۱۰. سرلشکر عبدالحسین حجازی، سفیر (اردیبهشت ۱۳۳۶ تا فروردین ۱۳۳۷)

۱۱. احمد قدیمی نوائی، سفیر (خرداد ۱۳۳۷ تا آذر ۱۳۳۹)

۱۲. موسی نوری اسفندیاری، سفیر (بهمن ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۴۰)

۱۳. سرلشکر حسن ارفع، سفیر (بهمن ۱۳۴۰ تا دی ۱۳۴۱)

۱۴. جعفر کفائی، سفیر (بهمن ۱۳۴۱ تا اردیبهشت ۱۳۴۳)

۱۵. هوشنگ انصاری، سفیر (اردیبهشت ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۴۵)

۱۶. سرلشکر حسن پاکروان، سفیر (شهریور ۱۳۴۵ تا مهر ۱۳۴۸)

۱۷. دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی، سفیر (مهر ۱۳۴۸ تا آبان ۱۳۵۱)

۱۸. منوچهر ظلی، سفیر (آبان ۱۳۵۱ تا تیر ۱۳۵۶)

۱۹. فریدون زندفرد، سفیر (تیر ۱۳۵۶ تا تیر ۱۳۵۷)

۲۰. ارتشبد نعمت‌الله نصیری، سفیر (تیر ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۷)

۲۱. احمد میناثی، سفیر (آبان ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

پرتغال

از مهر ماه ۱۳۱۴ که مناسبات سیاسی بین ایران و پرتغال برقرار شد سفرای ایران در فرانسه در لیسبون وزیر مختار اکردیته شدند. سفارت جمهوری اسلامی در لیسبون در ۱۳۶۲ به‌طور مستقل افتتاح گردید.

پرو

در ۲۹ آبان ۱۳۵۲ مناسبات سیاسی بین ایران و جمهوری پرو برقرار شد اما مبادله سفیر صورت نگرفت. درحال حاضر سفرای جمهوری اسلامی در ونزوئلا در لیما اکردیته هستند.

تایلند

۱. از فروردین ۱۳۳۵ سفرای ایران در هند نزد دولت پادشاهی تایلند اکردیته شدند. سفارت ایران در بانکوگ در دی ۱۳۴۰ تأسیس گردید و عبدالحسین صدیق اسفندیاری تا مهر ۱۳۴۱ سفیر بود. در این تاریخ سفارت مزبور به‌علت صرفه‌جویی تعطیل شد.

۲. در اول مهر ۱۳۴۳ مجدداً سفارت در بانکوگ گشایش یافت و منوچهر مرزبان تا مهر ۱۳۴۷ سفیر بود.

۳. عبدالحسین حمزاوی، سفیر (آذر ۱۳۴۷ تا خرداد ۱۳۵۱)

۴. پرویز آذرنیا، کاردار موقت (خرداد ۱۳۵۱ تا دی ۱۳۵۱)

۵. محسن صدیق اسفندیاری، سفیر (دی ۱۳۵۱ تا مرداد ۱۳۵۶)

۶. دکتر فرج‌الله برهانی، سفیر (آذر ۱۳۵۶ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

ترکیه

۱. سفارت ایران در قسطنطنیه در سال ۱۲۳۰ شمسی به‌وسیلهٔ حاجی میرزا احمدخان خوئی تأسیس شد و نامبرده تا ۱۲۳۲ مصلحت‌گذار و وزیر مقیم بود.

۲. میرزا عبدالرحیم‌خان ساعدالملک، وزیر مختار (۱۲۳۲ تا ۱۲۳۵)

۳. فرخ‌خان امین‌الملک غفاری، وزیر مختار (۱۲۳۵ تا ۱۲۳۷)

۴. حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله (سپهسالار) وزیر مختار از ۱۲۳۷ تا ۱۲۴۷. در این تاریخ سفارت به‌درجه سفارت کبرا ارتقاء یافت و مشیرالدوله نخستین کسی بود که عنوان سفیر کبیر به‌او داده شد و تا سال ۱۲۵۰ در دربار عثمانی مأموریت داشت.

(محمد رحیم‌خان علاءالدوله سفیر فوق‌العاده برای تبریک جلوس سلطان عبدالعزیز در ۱۲۴۰)

۵. حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی، سفیر (۱۲۵۰ تا ۱۲۵۲)

۶. شیخ محسن‌خان معین‌الملک (مشیرالدوله مظاهر)، سفیر (۱۲۵۲ تا ۱۲۶۹)

۷. میرزا اسدالله خان ناظم الدوله، سفیر (۱۲۶۹ تا ۱۲۷۳)

۸. میرزا محمودخان علاءالملک، سفیر (۱۲۷۳ تا ۱۲۸۰)

(میرزا ابوالقاسم‌خان ناصرالملک سفیر فوق‌العاده برای اعلام سلطنت مظفرالدین شاه در ۱۲۷۵)

۹. میرزا رضاخان ارفع الدوله، سفیر (۱۲۸۰ تا ۱۲۸۶)

۱۰. محمود خان احتشام‌السلطنه علامیر، سفیر (۱۲۸۶ تا شهریور ۱۲۹۸)

۱۱. محمدخان ملک ساسانی، کاردار (شهریور ۱۲۹۸ تا اسفند ۱۲۹۸)

۱۲. علیقلی‌خان مشاورالممالک انصاری، سفیر (اسفند ۱۲۹۸ تا تیر ۱۲۹۹)

۱۳. محمدخان ملک ساسانی، کاردار (تیر ۱۲۹۹ تا خرداد ۱۳۰۰)

۱۴. علیقلی‌خان نبیل‌الدوله، کاردار (خرداد ۱۳۰۰ تا فروردین ۱۳۰۱)

۱۵. اسحق‌خان مفخم‌الدوله، سفیر (فروردین ۱۳۰۱ تا تیر ۱۳۰۳)

۱۶. سید محمدصادق طباطبائی، سفیر (شهریور ۱۳۰۳ تا تیر ۱۳۰۶)

۱۷. محمد علی‌خان ذکاءالملک فروغی، سفیر (آبان ۱۳۰۷ تا فروردین ۱۳۰۹)

(در تابستان ۱۳۰۸ سفارت از استانبول به‌آنکارا منتقل گردید)

۱۸. صادق صادق مستشارالدوله، سفیر (بهمن ۱۳۰۹ تا خرداد ۱۳۱۴)

۱۹. خلیل فهیمی فهیم الملک، سفیر (آبان ۱۳۱۴ تا آذر ۱۳۱۶)

۲۰. باقر کاظمی، سفیر (آذر ۱۳۱۶ تا آبان ۱۳۱۹)

۲۱. انوشیروان سپهبدی، سفیر (آذر ۱۳۱۹ تا شهریور ۱۳۲۳)

۲۲. دکتر علیقلی اردلان، کاردار موقت (شهریور ۱۳۲۳ تا مهر ۱۳۲۴)

۲۳. موسی نوری اسفندیاری، سفیر (مهر ۱۳۲۴ تا مهر ۱۳۲۶)
۲۴. محمد علی همایونجاه، سفیر (مهر ۱۳۲۶ تا بهمن ۱۳۲۷)
۲۵. دکتر قاسم غنی، سفیر (بهمن ۱۳۲۷ تا آذر ۱۳۲۸)
۲۶. جمشید قریب، کاردار موقت (آذر ۱۳۲۸ تا مرداد ۱۳۲۹)
۲۷. محمد ساعد مراغه‌ای، سفیر (مرداد ۱۳۲۹ تا شهریور ۱۳۳۰)
۲۸. ابراهیم زند، سفیر (شهریور ۱۳۳۰ تا آبان ۱۳۳۲)
۲۹. علی منصور، سفیر (آبان ۱۳۳۲ تا آبان ۱۳۳۶)
۳۰. امیرعباس هویدا، کاردار موقت (آبان ۱۳۳۶ تا دی ۱۳۳۶)
۳۱. سرلشکر حسن ارفع، سفیر (دی ۱۳۳۶ تا آذر ۱۳۴۰)
۳۲. موسی نوری اسفندیاری، سفیر (آذر ۱۳۴۰ تا اسفند ۱۳۴۱)
۳۳. دکتر خسرو خسروانی، سفیر (فروردین ۱۳۴۲ تا خرداد ۱۳۴۴)
۳۴. جعفر کفائی، سفیر (خرداد ۱۳۴۴ تا بهمن ۱۳۴۵)
۳۵. همایون اردلان، کاردار موقت (بهمن ۱۳۴۵ تا خرداد ۱۳۴۶)
۳۶. فریدون موثقی، سفیر (خرداد ۱۳۴۶ تا خرداد ۱۳۴۸)
۳۷. دکتر امیر شیلاتی‌فرد، سفیر (مرداد ۱۳۴۸ تا تیر ۱۳۵۲)
۳۸. جمشید قریب، سفیر (تیر ۱۳۵۲ تا اردیبهشت ۱۳۵۶)
۳۹. داریوش کوپال، کاردار موقت (اردیبهشت ۱۳۵۶ تا مهر ۱۳۵۶)
۴۰. هوشنگ باتمانقلیچ، سفیر (مهر ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷)
۴۱. پرویز منصور مؤید، کاردار موقت (بهمن ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۵۸)

ترینیداد و توباگو

دولت ایران در ۱۳۵۲ با جمهوری ترینیداد و توباگو مناسبات سیاسی برقرار کرد و سفرای ایران در ونزوئلا در پورت اف اسپین اکردیته شدند.

تونس

۱. سفارت ایران در تونس در آبان ۱۳۳۶ توسط عبدالاحد یکتا تأسیس شد و وی تا آذر ۱۳۴۰ در آن کشور سفیر بود.
۲. عبدالحسین مفتاح، سفیر (آذر ۱۳۴۰ تا مرداد ۱۳۴۱). در این تاریخ سفیر

به‌علت صرفه‌جویی در بودجه احضار شد و امور سفارت را به‌کاردار موقت تحویل داد.

۳. عبدالامیر رشیدی حائری، سفیر (شهریور ۱۳۴۳ تا شهریور ۱۳۴۷)
۴. مرتضی قلی قدیمی نوائی، سفیر (مهر ۱۳۴۷ تا بهمن ۱۳۵۱)
۵. محمود صالحی، سفیر (بهمن ۱۳۵۱ تا آذر ۱۳۵۲)
۶. اکبر دارائی، سفیر (بهمن ۱۳۵۲ تا خرداد ۱۳۵۵)
۷. سلطان حسین وکیلی سنندجی، سفیر (خرداد ۱۳۵۵ تا آذر ۱۳۵۶)
۸. ایرج امینی مجدی، سفیر (دی ۱۳۵۶ تا آذر ۱۳۵۷)
۹. دکتر منوچهر بیگدلی آذری، کاردار موقت (آذر ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۵۸)

جیبوتی

در ۶ تیر ۱۳۵۶ جمهوری جیبوتی به‌استقلال نایل شد و سفرای ایران در یمن شمالی در جیبوتی اکردیته شدند.

چکوسلواکی

۱. در ۱۳۰۴ روابط سیاسی بین ایران و جمهوری چکوسلواکی برقرار شد و سفرای ایران در ایتالیا در پراگ اکردیته شدند. ضمناً دولت ایران در پراگ کنسولگری دایر کرد. در فروردین ۱۳۱۸ به‌علت الحاق چکوسلواکی به‌آلمان روابط بین دو کشور قطع گردید.

۲. پس از پایان جنگ جهانی دوم، سفارت ایران در پراگ در اول آذر ۱۳۲۵ توسط تقی نبوی افتتاح شد و نامبرده تا شهریور ۱۳۲۹ وزیر مختار بود.

۳. حسین زنجانی، وزیر مختار (اردیبهشت ۱۳۳۰ تا آذر ۱۳۳۴)
۴. محمود بهادری، وزیر مختار (آذر ۱۳۳۴ تا مهر ۱۳۳۵)
۵. جواد قدیمی، وزیر مختار (آذر ۱۳۳۵ تا بهمن ۱۳۳۷)
۶. احمد اقبال، وزیر مختار (خرداد ۱۳۳۸ تا اردیبهشت ۱۳۳۹)
۷. محمد گودرزی، وزیر مختار (مهر ۱۳۳۹ تا تیر ۱۳۴۰)

۸. جمشید قریب، وزیر مختار از شهریور ۱۳۴۰ تا ۲۱ مرداد ۱۳۴۱، و از این تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت تا اردیبهشت ۱۳۴۲ سفیر بود.

۹. مسعود فروغی، سفیر (شهریور ۱۳۴۲ تا شهریور ۱۳۴۴)
۱۰. عبدالاحد دارا، سفیر (اردیبهشت ۱۳۴۵ تا اردیبهشت ۱۳۴۸)
۱۱. هوشنگ صفی‌نیا، سفیر (اردیبهشت ۱۳۴۸ تا مهر ۱۳۵۲)
۱۲. امیر محمد اسفندیاری، سفیر (مهر ۱۳۵۲ تا اسفند ۱۳۵۶)
۱۳. ناصرالدین میرفخرائی، سفیر (اسفند ۱۳۵۶ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

چین

۱. در ۲۷ شهریور ۱۳۲۳ سفارت ایران در چین به‌وسیلهٔ سیدعلی نصر افتتاح شد و نامبرده تا خرداد ۱۳۲۶ در آن کشور سمت سفارت داشت.
۲. جواد قدیمی، کاردار موقت (شهریور ۱۳۲۶ تا آبان ۱۳۲۷)
۳. سیدمهدی فرخ، سفیر از آبان ۱۳۲۷ تا ۲۳ مهر ۱۳۲۸ که به‌علت تسلط کمونیستها برخاک اصلی چین به‌تهران مراجعت کرد.
۴. پس از استقرار دولت چین ملی در جزیرهٔ فورمز، سفرای ایران در ژاپن در تایپه اکردیته شدند و این وضع تا سال ۱۳۵۰ ادامه داشت. در این سال دولت ایران جمهوری خلق چین را به‌رسمیت شناخت و در مهر ماه ۱۳۵۰ ارسلان تیرنوری سفارت ایران در پکن را افتتاح کرد و تا اردیبهشت ۱۳۵۱ با سمت کاردار موقت انجام وظیفه نمود.
۵. عباس آرام، سفیر (اردیبهشت ۱۳۵۱ تا بهمن ۱۳۵۳)
۶. دکتر احمدعلی بهرامی، سفیر (بهمن ۱۳۵۳ تا بهمن ۱۳۵۵)
۷. محمود اسفندیاری، سفیر (بهمن ۱۳۵۵ تا اسفند ۱۳۵۷)

دانمارک

۱. از سال ۱۲۷۵ شمسی سفرای ایران در دربار روسیه در دانمارک اکردیته شدند. در ۱۲۹۸ که سفارت ایران در سوئد تأسیس گردید، سفرای ایران در استکهلم در کپنهاگ اکردیته شدند.
۲. سفارت ایران در دانمارک در اول اسفند ۱۳۳۸ به‌طور مستقل تأسیس شد و علی‌اصغر ناصر تا شهریور ۱۳۴۰ سفیر بود.
۳. مرتضی مشفق کاظمی، سفیر (آذر ۱۳۴۰ تا بهمن ۱۳۴۱)

۴. حسین زمان‌زادهٔ شهریار، سفیر (بهمن ۱۳۴۱ تا اسفند ۱۳۴۵)
۵. همایون سمیعی، سفیر (مرداد ۱۳۴۶ تا شهریور ۱۳۴۸)
۶. دکتر منوچهر فرتاش، سفیر (مهر ۱۳۴۸ تا اسفند ۱۳۵۰)
۷. پرویز سپهبدی، سفیر (اسفند ۱۳۵۰ تا دی ۱۳۵۴)
۸. مهرانگیز دولتشاهی، سفیر (اسفند ۱۳۵۴ تا دی ۱۳۵۷)
۹. منوچهر فرهنگ حائری، کاردار موقت (دی ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

رومانی

۱. سفارت ایران در بوخارست در ۱۲۸۰ شمسی به‌وسیلهٔ معاون الدولهٔ غفاری تأسیس شد که تا ۱۲۸۷ وزیر مختار بود.
۲. علی محمدخان معدل‌السلطنه، وزیر مختار (۱۲۸۷ تا ۱۲۹۱)
۳. کنت آنتوان دو مونته‌فورت، کاردار دایم (۱۲۹۱ تا ۱۲۹۷)
۴. علی‌اکبر بهمن، وزیر مختار (۱۲۹۷ تا ۱۳۰۱). در این تاریخ سفارت به‌منظور صرفه‌جویی تعطیل شد.
۵. در ۳ خرداد ۱۳۱۱ سفارت ایران در بوخارست مجدداً گشایش یافت و محمدعلی مقدم از مهر ۱۳۱۴ تا آبان ۱۳۱۷ وزیر مختار بود.
۶. محسن رئیس، وزیر مختار (آبان ۱۳۱۷ تا شهریور ۱۳۲۰). در این تاریخ به‌واسطهٔ وقوع جنگ دوم جهانی مناسبات سیاسی دو کشور قطع شد.
۷. پس از پایان جنگ، مجدداً روابط سیاسی بین ایران و رومانی برقرار شد و از ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۸ سفرای ایران در یوگسلاوی و سپس تا ۱۳۴۰ سفرای ایران در لهستان در بوخارست اکردیته بودند.
۸. در ۲۲ دی ۱۳۴۰ یک بار دیگر سفارت در بوخارست افتتاح شد و طهمورث آدمیت تا بهمن ۱۳۴۱ وزیر مختار بود. در این تاریخ مجدداً سفارت به‌علت صرفه‌جویی در بودجه تعطیل و امور آن به‌سفارت در بلگراد محول گردید.
۹. در ۱۸ آبان ۱۳۴۵ سفارت در بوخارست مجدداً افتتاح شد و سلطان حسین وکیلی سنندجی تا آذر ۱۳۴۹ سفیر بود.
۱۰. دکتر صادق صدریه، سفیر (دی ۱۳۴۹ تا بهمن ۱۳۵۲)
۱۱. علیرضا بهرامی، سفیر (بهمن ۱۳۵۲ تا بهمن ۱۳۵۶)

۱۲. محمدعلی مشیری همدانی، سفیر (اسفند ۱۳۵۶ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

زامبیا

در ۲۱ تیر ۱۳۵۲ برقراری روابط سیاسی بین ایران و زامبیا اعلام شد اما مبادلهٔ سفیر صورت نگرفت. سفارت جمهوری اسلامی در لوزاکا در ۱۳۶۷ گشایش یافت.

زئیر

۱. روابط سیاسی بین ایران و جمهوری زئیر در دی ۱۳۵۱ برقرار شد و امیرمحمد صلاحی تا شهریور ۱۳۵۴ در کینشازا سفیر بود.

۲. عبدالامیر علم، سفیر (بهمن ۱۳۵۵ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

زلاند نو

دولت ایران در ۱۳۵۲ با زلاندنو مناسبات سیاسی برقرار کرد و سفرای ایران در استرالیا در ولینگتون اکردیته شدند. سفارت جمهوری اسلامی در ولینگتون در اردیبهشت ۱۳۶۷ افتتاح شد.

ژاپن

۱. سفارت ایران در توکیو در تیر ماه ۱۳۰۹ به‌وسیلهٔ اوانس‌خان مساعدالسلطنه تأسیس شد و نامبرده تا مرداد ۱۳۱۰ وزیر مختار بود.

۲. حسنعلی کمال هدایت، وزیر مختار (شهریور ۱۳۱۰ تا مهر ۱۳۱۲)

۳. باقر عظیمی، وزیر مختار (مهر ۱۳۱۲ تا اردیبهشت ۱۳۱۶)

۴. علی‌محمد شیبانی، کاردار (اردیبهشت ۱۳۱۶ تا آذر ۱۳۱۷)

۵. محمود بهادری، کاردار (آذر ۱۳۱۷ تا اسفند ۱۳۱۹)

۶. ابوالقاسم نجم، وزیر مختار (اسفند ۱۳۱۹ تا ۱۴ اردیبهشت ۱۳۱۹) که روابط سیاسی بین دو کشور قطع شد. دولت ایران در ۹ اسفند ۱۳۲۳ به‌ژاپن اعلان جنگ داد.

۷. پس از پایان جنگ دوم جهانی و انعقاد پیمان صلح با ژاپن، سفارت ایران در توکیو در ۱۲ اسفند ۱۳۳۳ توسط موسی نوری اسفندیاری افتتاح شد و نامبرده تا

مرداد ۱۳۳۵ سفیر بود.

۸. حسین قدس نخعی، سفیر (آبان ۱۳۳۵ تا بهمن ۱۳۳۶)
۹. عباس آرام، سفیر (بهمن ۱۳۳۶ تا مرداد ۱۳۳۸)
۱۰. دکتر جواد صدر، سفیر (آذر ۱۳۳۸ تا آذر ۱۳۴۲)
۱۱. هرمز قریب، سفیر (بهمن ۱۳۴۲ تا دی ۱۳۴۶)
۱۲. نورالدین کیا، سفیر (خرداد ۱۳۴۷ تا تیر ۱۳۵۱)
۱۳. عبدالحسین حمزاوی، سفیر (تیر ۱۳۵۱ تا تیر ۱۳۵۶)
۱۴. ناصر مجد اردکانی، سفیر (مرداد ۱۳۵۶ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

ساحل عاج

در ۱۰ مهر ۱۳۵۴ مناسبات سیاسی بین ایران و جمهوری ساحل عاج برقرار گردید و سفرای ایران در سنگال در ابیجان اکردیته شدند. در مرداد ۱۳۵۷ سفارت ایران در ابیجان مستقلاً تأسیس شد و عباس ملک مدنی از این تاریخ تا اردیبهشت ۱۳۵۸ سفیر بود.

سری‌لانکا

در بهمن ماه ۱۳۴۰ روابط سیاسی بین ایران و دولت سیلان (سری‌لانکا) برقرار شد و تا سال ۱۳۵۴ سفرای ایران در پاکستان و کلمبو اکردیته بوده‌اند.

۱. سفارت ایران در کلمبو در ۱۴ بهمن ۱۳۵۴ مستقلاً تأسیس شد و دکتر حسن ایزدی تا خرداد ۱۳۵۷ کاردار بود.

۲. دکتر پرویز ذوالعین، کاردار موقت (خرداد ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۵۸)

سنگاپور

در ۱۵ مرداد ۱۳۵۲ مناسبات سیاسی بین ایران و سنگاپور برقرار گردید و سفرای ایران در تایلند در سنگاپور اکردیته شدند.

سنگال

مناسبات سیاسی بین ایران و سنگال در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۰ برقرار شد و

سفارت ایران در داکار در ۳۰ شهریور ۱۳۵۰ تأسیس گردید.

۱. مرتضی عدل طباطبائی، سفیر (شهریور ۱۳۵۰ تا شهریور ۱۳۵۴)

۲. دکتر رضا فیوضی، سفیر (شهریور ۱۳۵۴ تا شهریور ۱۳۵۶)

۳. نصرالله فهیمی، سفیر (شهریور ۱۳۵۶ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

سوازیلند و لسوتو

۱. در آذر ۱۳۴۹ دکتر احمد تهرانی سرکنسول ایران در ژوهانسبورگ به‌سمت سفیر اکردیته در سوازیلند و لسوتو منصوب شد و تا اسفند ۱۳۵۲ انجام وظیفه می‌کرد.

۲. دکتر فریدون ستوده، سفیر اکردیته (اسفند ۱۳۵۲ تا اسفند ۱۳۵۷)

سودان

سفارت ایران در خارطوم در مرداد ۱۳۵۱ گشایش یافت و نامبردگان زیر نمایندگی ایران را در سودان به‌عهده داشته‌اند:

۱. ارسلان نیر نوری، سفیر (آذر ۱۳۵۱ تا خرداد ۱۳۵۴)

۲. محمود صباحی، کاردار موقت (خرداد ۱۳۵۴ تا اردیبهشت ۱۳۵۶)

۳. دکتر مصطفی علم مطلق، سفیر (اردیبهشت ۱۳۵۶ تا خرداد ۱۳۵۷)

۴. هاشم حکیمی، سفیر (مرداد ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

سوریه

۱. در ۲۰ آذر ۱۳۲۷ کنسولگری ایران در دمشق به‌سفارت تبدیل شد و مرتضی مشفق کاظمی از آذر ۱۳۲۸ تا آذر ۱۳۳۲ وزیر مختار بود.

۲. عبدالرحیم میرفندرسکی، وزیر مختار (تیر ۱۳۳۳ تا مهر ۱۳۳۴)

۳. حسین دیبا، وزیر مختار از مهر ۱۳۳۴ تا تیر ۱۳۳۷، که به‌سبب تأسیس جمهوری عربی متحده بین مصر و سوریه، سفارت در دمشق مجدداً تبدیل به کنسولگری گردید.

۴. پس از جدایی سوریه از جمهوری عربی متحده در شهریور ماه ۱۳۴۰، نمایندگی ایران با درجهٔ سفارت کبرا در اول فروردین ۱۳۴۱ در دمشق افتتاح شد و

محمود ملایری تا تیر ۱۳۴۲ سفیر بود.

۵. دکتر فریدون دیبا، سفیر (تیر ۱۳۴۲ تا تیر ۱۳۴۴)

۶. محمود ملایری، سفیر از تیر ۱۳۴۴ تا مهر ۱۳۴۱ که به‌علت تیرگی روابط احضار گردید.

۷. علی عاصمی، کاردار موقت (مهر ۱۳۴۴ تا آذر ۱۳۴۶)

۸. اردشیر نورآذر، کاردار موقت (آذر ۱۳۴۶ تا خرداد ۱۳۵۱)

۹. دکتر حسین منتظم، کاردار موقت (خرداد ۱۳۵۱ تا آذر ۱۳۵۲)

۱۰. محمد پورسرتیپ، سفیر (آذر ۱۳۵۲ تا مرداد ۱۳۵۷)

۱۱. سرلشکر علی معتضد، سفیر (مرداد ۱۳۵۷ تا دی ۱۳۵۷)

۱۲. ابراهیم قلعه‌بیگی، کاردار موقت (دی ۱۳۵۷ تا شهریور ۱۳۵۸)

سومالی

۱. مناسبات ایران و سومالی در سال ۱۳۵۱ برقرار و سفارت ایران در موگادیشو در ۷ دی ۱۳۵۱ تأسیس و عزت‌الله فرجی شادان به‌سمت کاردار دایم تا آبان ۱۳۵۳ انجام وظیفه می‌کرد.

۲. فخرالدین ابوالمعالی، کاردار دایم (آبان ۱۳۵۳ تا دی ۱۳۵۵)

۳. علی محمد افشار، سفیر (دی ۱۳۵۵ تا آبان ۱۳۵۷)

۴. محمد عمادی، کاردار موقت (آذر ۱۳۵۷ تا مهر ۱۳۶۰)

سوئد

۱. از ۱۲۷۵ شمسی سفرای ایران در دربار روسیه در سوئد اکردیته شدند. سفارت ایران در استکهلم در ۷ بهمن ۱۲۹۸ به‌وسیله اسدخان اسدبهادر تأسیس شد که تا آذر ۱۲۹۹ وزیر مختار بود.

۲. غفارخان جلال‌السلطنه، وزیر مختار (فروردین ۱۳۰۰ تا مرداد ۱۳۰۳)

۳. رضاخان ارفع‌الدوله، وزیر مختار (۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ و مجدداً از ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۳)

۴. اسدخان اسدبهادر، وزیر مختار (بهمن ۱۳۱۳ تا بهمن ۱۳۱۷)

۵. عبدالحسین مسعود انصاری، وزیر مختار (فروردین ۱۳۲۰ تا آذر ۱۳۲۳)

۶. باقر کاظمی، وزیر مختار (مرداد ۱۳۲۴ تا مرداد ۱۳۲۹)
۷. فضل‌الله نبیل، وزیر مختار (شهریور ۱۳۲۹ تا آبان ۱۳۳۱)
۸. عباس فروهر، وزیر مختار (آبان ۱۳۳۱ تا شهریور ۱۳۳۲)
۹. فضل‌الله نبیل، وزیر مختار (آذر ۱۳۳۲ تا ۲۶ شهریور ۱۳۳۶) و از آن تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت تا آبان ۱۳۳۷ سفیر.
۱۰. حسین نواب، سفیر (آبان ۱۳۳۷ تا آذر ۱۳۳۸)
۱۱. غلامحسین فروهر، سفیر (آذر ۱۳۳۸ تا آذر ۱۳۴۲)
۱۲. مرتضی عدل طباطبائی، سفیر (آذر ۱۳۴۲ تا مرداد ۱۳۴۵)
۱۳. اکبر دارائی، سفیر (آبان ۱۳۴۵ تا مرداد ۱۳۴۹)
۱۴. منوچهر مرزبان، سفیر (آذر ۱۳۴۹ تا آذر ۱۳۵۳)
۱۵. عیسی مالک، سفیر (آذر ۱۳۵۳ تا اسفند ۱۳۵۷)

سویس

۱. سفارت ایران در برن در دی ماه ۱۲۹۷ به‌وسیلهٔ امیر سهام‌الدین غفاری (ذکاء الدوله) تأسیس شد که تا اسفند ۱۳۰۳ وزیر مختار بود.
۲. مصطفی قلی هدایت (فهیم الدوله)، وزیر مختار (اسفند ۱۳۰۳ تا آذر ۱۳۰۶)
۳. انوشیروان سپهبدی، وزیر مختار (فروردین ۱۳۰۸ تا تیر ۱۳۱۲)
۴. ابوالحسن فروغی، وزیر مختار (تیر ۱۳۱۲ تا بهمن ۱۳۱۳)
۵. مصطفی عدل (منصور السلطنه)، وزیر مختار (بهمن ۱۳۱۳ تا اردیبهشت ۱۳۱۷)
۶. عبدالله انتظام، کاردار موقت (اردیبهشت ۱۳۱۷ تا آذر ۱۳۱۹)
۷. حسین قدیمی نوائی، کاردار موقت (دی ۱۳۱۹ تا اسفند ۱۳۲۴)
۸. ابوالقاسم پوروالی، وزیر مختار (اسفند ۱۳۲۴ تا اردیبهشت ۱۳۲۷)
۹. ابوالقاسم فروهر، وزیر مختار (تیر ۱۳۲۷ تا خرداد ۱۳۳۰)
۱۰. عبدالحسین میکده، وزیر مختار (خرداد ۱۳۳۰ تا مهر ۱۳۳۲)
۱۱. ابوالقاسم فروهر، وزیر مختار (مهر ۱۳۳۲ تا ۲۰ فروردین ۱۳۳۵) و از این تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت تا مهر ۱۳۳۶ سفیر.
۱۲. هرمز قریب، سفیر (مهر ۱۳۳۶ تا مهر ۱۳۴۱)

۱۳. محمود فروغی، سفیر (آذر ۱۳۴۱ تا اسفند ۱۳۴۱)
۱۴. جمشید قریب، سفیر (فروردین ۱۳۴۲ تا شهریور ۱۳۴۴)
۱۵. دکتر مجید رهنما، سفیر (شهریور ۱۳۴۴ تا آبان ۱۳۴۶)
۱۶. دکتر حسینعلی لقمان ادهم، سفیر (بهمن ۱۳۴۶ تا آذر ۱۳۴۹)
۱۷. محمود اسفندیاری، سفیر (آذر ۱۳۴۹ تا فروردین ۱۳۵۴)
۱۸. اسدالله فهیمی، سفیر (فروردین ۱۳۵۴ تا اسفند ۱۳۵۷)

شیلی

از مرداد ۱۳۱۴ که سفارت ایران در آرژانتین تأسیس شد، سفرای ایران در آن کشور در سانتیاگو اکردیته شدند.

عراق

۱. سفارت ایران در بغداد در ۵ تیر ماه ۱۳۰۸ به‌وسیلهٔ عنایت‌الله سمیعی تأسیس شد و نامبرده تا بهمن ۱۳۰۹ وزیر مختار بود.
۲. تقی نبوی معززالدوله، وزیر مختار (بهمن ۱۳۰۹ تا خرداد ۱۳۱۱)
۳. باقر کاظمی، وزیر مختار، (شهریور ۱۳۱۱ تا شهریور ۱۳۱۲)
۴. عنایت‌الله سمیعی، وزیر مختار (آذر ۱۳۱۲ تا فروردین ۱۳۱۵)
۵. مظفر اعلم، وزیر مختار (اسفند ۱۳۱۵ تا مرداد ۱۳۱۷)
۶. موسی نوری اسفندیاری، وزیر مختار (شهریور ۱۳۱۷ تا تیر ۱۳۱۹)
۷. ابوالقاسم نجم، وزیر مختار (تیر ۱۳۱۹ تا مهر ۱۳۱۹)
۸. موسی نوری اسفندیاری، وزیر مختار (دی ۱۳۲۰ تا فروردین ۱۳۲۲)
۹. محسن رئیس، وزیر مختار (تیر ۱۳۲۲ تا خرداد ۱۳۲۶)
۱۰. در اول فروردین ۱۳۲۷ سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت و محمد شایسته از آن تاریخ تا مرداد ۱۳۲۹ سفیر بود.
۱۱. محمود صلاحی، سفیر (شهریور ۱۳۲۹ تا فروردین ۱۳۳۰)
۱۲. حسین قدس نخعی، سفیر (اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مهر ۱۳۳۱)
۱۳. مظفر اعلم، سفیر (مرداد ۱۳۳۲ تا شهریور ۱۳۳۲)
۱۴. حسین قدس نخعی، سفیر (آبان ۱۳۳۲ تا مرداد ۱۳۳۵)

۱۵. سرلشکر نادر باتمانقلیچ، سفیر (بهمن ۱۳۳۵ تا آبان ۱۳۳۷)
۱۶. امان‌الله اردلان، سفیر (دی ۱۳۳۷ تا اردیبهشت ۱۳۳۹)
۱۷. یدالله عضدی، سفیر (اردیبهشت ۱۳۳۹ تا شهریور ۱۳۳۹)
۱۸. عباس آرام، سفیر (مهر ۱۳۳۹ تا فروردین ۱۳۴۱)
۱۹. دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی، کاردار موقت (فروردین ۱۳۴۱ تا اردیبهشت ۱۳۴۲ و سفیر تا تیر ۱۳۴۳)
۲۰. سیدمهدی پیراسته، سفیر (بهمن ۱۳۴۳ تا آبان ۱۳۴۶)
۲۱. دکتر عزت‌الله عاملی، سفیر (بهمن ۱۳۴۶ تا بهمن ۱۳۴۸)
۲۲. مجید مهران، کاردار موقت از بهمن ۱۳۴۸ تا آذر ۱۳۵۰ که مناسبات سیاسی بین دو کشور بر سر جزایر سه‌گانهٔ واقع در دهانهٔ تنگه هرمز قطع گردید.
۲۳. پس از برقراری مجدد روابط، دکتر حسین شهیدزاده از اسفند ۱۳۵۲ تا آذر ۱۳۵۵ سفیر بود.
۲۴. دکتر صادق صدریه، سفیر (آذر ۱۳۵۵ تا تیر ۱۳۵۷)
۲۵. دکتر فریدون زند فرد، سفیر (تیر ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

عربستان سعودی

۱. سفارت ایران در جده در اول فروردین ۱۳۰۹ به‌وسیله حبیب‌الله هویدا (عین الملک) تأسیس شد و نامبرده تا آذر ۱۳۱۲ وزیر مختار بود.
۲. محمدعلی مقدم، وزیر مختار (آذر ۱۳۱۲ تا تیر ۱۳۱۴). در این تاریخ سفارت در جده تعطیل شد و سفرای ایران در مصر در عربستان سعودی اکردیته شدند. این وضع تا بهمن ماه ۱۳۲۲ که یکی از حجاج ایرانی در مکه اعدام و روابط سیاسی بین دو کشور قطع شد ادامه داشت.
۳. از مهرماه ۱۳۲۶ که مناسبات ایران و عربستان سعودی پس از چهار سال قطع رابطه تجدید شد، سفرای ایران در مصر در جده اکردیته شدند.
۴. سفارت ایران در جده در ۱۸ اسفند ۱۳۲۸ توسط عبدالحسین صدیق اسفندیاری افتتاح شد و مشارالیه تا آبان ۱۳۲۹ وزیر مختار بود.
۵. مظفر اعلم، وزیر مختار (مرداد ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲)
۶. حسین دیبا، وزیر مختار (آذر ۱۳۳۲ تا اسفند ۱۳۳۴)

۷. در ۲۴ اسفند ۱۳۳۴ سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت و محمود صلاحی از آن تاریخ تا شهریور ۱۳۳۷ سفیر بود.
۸. ضیاءالدین قریب، سفیر (آذر ۱۳۳۷ تا دی ۱۳۴۱)
۹. افراسیاب نوائی، سفیر (اسفند ۱۳۴۱ تا دی ۱۳۴۲)
۱۰. دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی، سفیر (شهریور ۱۳۴۳ تا شهریور ۱۳۴۷)
۱۱. محمد قوام، سفیر (شهریور ۱۳۴۷ تا اسفند ۱۳۴۸)
۱۲. سرتیپ عباس فرزانگان، سفیر (اسفند ۱۳۴۸ تا دی ۱۳۵۰)
۱۳. جعفر رائد، سفیر (دی ۱۳۵۰ تا اسفند ۱۳۵۷)
۱۴. هادی صادقی، کاردار موقت (اسفند ۱۳۵۷ تا مرداد ۱۳۵۸)

عمان

۱. در شهریور ۱۳۵۰ بین ایران و سلطنت‌نشین عمان روابط سیاسی برقرار شد و دکتر بهمن زند تا آبان ۱۳۵۴ در مسقط سفیر بود.
۲. دکتر علی خردمه، سفیر (دی ۱۳۵۴ تا خرداد ۱۳۵۷)
۳. دکتر حسن ایزدی، سفیر (خرداد ۱۳۵۷ تا فروردین ۱۳۵۸)

غنا

در ۳ تیر ۱۳۵۳ دولتین ایران و غنا اقدام به برقراری مناسبات سیاسی نمودند و سفرای ایران در نیجریه در آکرا اکردیته شدند. سفارت جمهوری اسلامی در غنا در ۱۳۶۱ تأسیس شد.

فرانسه

۱. سفارت ایران در پاریس در بهمن ۱۲۳۵ شمسی به‌وسیلهٔ فرخ‌خان امین الملک غفاری تأسیس شد و نامبرده تا فروردین ۱۲۳۷ وزیر مختار بود.
۲. حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی، وزیر مختار (مرداد ۱۲۳۸ تا خرداد ۱۲۴۶)
(میرزا محمود خان ناصرالملک قراگوزلو سفیر فوق‌العاده در ۱۲۴۴)
۳. میرزا یوسف خان مستشارالدوله، کاردار (خرداد ۱۲۴۶ تا اسفند ۱۲۵۱)
۴. میرزا ملکم‌خان ناظم الدوله، کاردار (فروردین ۱۲۵۲ تا مرداد ۱۲۵۲)

۵. نظرآقا یمین‌السلطنه، کاردار (مرداد ۱۲۵۲ تا تیر ۱۲۷۲)
۶. میرزا محمدعلی خان علاءالسلطنه، وزیر مختار (تیر ۱۲۷۲ تا شهریور ۱۲۷۴)
۷. نظر آقا یمین‌السلطنه، وزیر مختار (شهریور ۱۲۷۴ تا ۱۲۸۳)
(ابوالقاسم‌خان ناصر الملک قراگوزلو سفیر فوق‌العاده برای اعلام سلطنت مظفرالدین شاه در ۱۲۷۵)
۸. میرزا محمدخان ذکاءالسلطنه، وزیر مختار (۱۲۸۳ تا ۱۲۸۴)
۹. صمدخان ممتاز السلطنه، وزیر مختار (فروردین ۱۲۸۴ تا آبان ۱۳۰۵)
(میرزا حسن‌خان مشیرالدوله پیرنیا سفیر فوق‌العاده برای اعلام سلطنت محمدعلی شاه در ۱۲۸۶)
۱۰. اسدخان اسد بهادر، وزیر مختار (آبان ۱۳۰۵ تا مهر ۱۳۰۶)
۱۱. حسین علاء، وزیر مختار (مهر ۱۳۰۶ تا مهر ۱۳۱۱)
۱۲. سیدحسن تقی‌زاده، وزیر مختار (دی ۱۳۱۲ تا مرداد ۱۳۱۳)
۱۳. ابوالقاسم نجم، وزیر مختار (اردیبهشت ۱۳۱۴ تا اردیبهشت ۱۳۱۵)
۱۴. ابوالقاسم فروهر، وزیر مختار (اردیبهشت ۱۳۱۵ تا دی ۱۳۱۵).
در این تاریخ روابط سیاسی بین دو کشور به‌خاطر مقالاتی که چند روزنامه فرانسوی علیه رضاشاه منتشر ساخته بودند قطع شد.
۱۵. پس از عذرخواهی رسمی دولت فرانسه روابط مجدداً برقرار شد و انوشیروان سپهبدی از خرداد ۱۳۱۸ تا مهر ۱۳۱۹ وزیر مختار بود.
۱۶. دکتر علیقلی اردلان، کاردار از مهر ۱۳۱۹ تا شهریور ۱۳۲۰
۱۷. محسن رئیس، وزیر مختار نزد دولت ویشی از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۰ فروردین ۱۳۲۱ که روابط سیاسی با دولت فرانسه مقیم ویشی قطع شد.
۱۸. در ۲۰ خرداد ۱۳۲۱ دولت ایران کمیتهٔ فرانسه آزاد را به‌رسمیت شناخت و در مرداد ۱۳۲۳ زین‌العابدین رهنما را به‌سمت وزیر مختار نزد کمیتهٔ مزبور که اکنون نام خود را به‌دولت موقت جمهوری فرانسه تغییر داده و مقر آن الجزیره بود فرستاد. در مهر ماه همان سال پس از استقرار دولت موقت به‌ریاست ژنرال دوگل در پاریس، رهنما به‌پایتخت فرانسه منتقل شد و تا شهریور ۱۳۲۴ وزیر مختار بود.
۱۹. در ۲۴ شهریور ۱۳۲۴ نمایندگیهای دو کشور به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء

یافت و انوشیروان سپهبدی از این تاریخ تا تیر ۱۳۲۷ سفیر بود.

۲۰. علی سهیلی، سفیر (تیر ۱۳۲۷ تا آبان ۱۳۲۹)

۲۱. ابوالحسن ابتهاج، سفیر (آبان ۱۳۲۹ تا اردیبهشت ۱۳۳۰)

۲۲. محمدحسین نجم، کاردار موقت (اردیبهشت ۱۳۳۰ تا تیر ۱۳۳۲)

۲۳. باقر کاظمی، سفیر (تیر ۱۳۳۲ تا شهریور ۱۳۳۲)

۲۴. محسن رئیس، سفیر (مهر ۱۳۳۲ تا دی ۱۳۳۶)

۲۵. نصرالله انتظام، سفیر (بهمن ۱۳۳۶ تا اردیبهشت ۱۳۴۱)

۲۶. محسن رئیس، سفیر (مرداد ۱۳۴۱ تا فروردین ۱۳۴۲)

۲۷. امیرخسرو افشار، سفیر (فروردین ۱۳۴۲ تا مهر ۱۳۴۴)

۲۸. مسعود جهانبانی، سفیر (مهر ۱۳۴۴ تا مهر ۱۳۴۸)

۲۹. سرلشکر حسن پاکروان، سفیر (مهر ۱۳۴۸ تا آبان ۱۳۵۲)

۳۰. دکتر امیر شیلاتی‌فرد، سفیر (آبان ۱۳۵۲ تا اسفند ۱۳۵۶)

۳۱. دکتر بهرام بهرامی، سفیر (اسفند ۱۳۵۶ تا دی ۱۳۵۷)

۳۲. دکتر محمدامین کاردان، کاردار موقت (دی ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

فنلاند

در سال ۱۳۰۴ شمسی روابط سیاسی بین ایران و جمهوری فنلاند برقرار شد و ابتدا سفرای ایران در لهستان و سپس در سوئد در آن کشور اکردیته شدند. در بهمن ۱۳۴۳ نمایندگیهای دو کشور به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت ولی سفیر مبادله نشد. سفارت جمهوری اسلامی در هلسینکی در ۱۳۶۲ گشایش یافت.

فیلیپین

۱. روابط سیاسی بین ایران و فیلیپین از ۱۸ مهر ۱۳۴۳ برقرار شد و سفرای ایران در ژاپن در مانیل اکردیته شدند. سفارت ایران در مانیل به‌طور مستقل در آذر ۱۳۵۵ افتتاح گردید و عباس نجم تا اسفند ۱۳۵۷ سفیر بود.

۲. عبدالرضا اسبقی، کاردار موقت (اسفند ۱۳۵۷ تا دی ۱۳۵۸)

قبرس

از ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ روابط سیاسی بین ایران و جمهوری قبرس برقرار شد و سفرای ایران در لبنان در نیکوزیا اکردیته شدند. سفارت جمهوری اسلامی در نیکوزیا در ۱۳۶۷ گشایش یافت.

قطر

۱. سفارت ایران در قطر در آذر ۱۳۵۰ گشایش یافت و هوشنگ مقدم تا دی ۱۳۵۱ سفیر بود.
۲. دکتر ابوالحسن بختیار، سفیر (دی ۱۳۵۱ تا دی ۱۳۵۳)
۳. دکتر شعاع‌الدین شفا، سفیر (دی ۱۳۵۳ تا بهمن ۱۳۵۵)
۴. دکتر حمزهٔ اخوان تقوی، سفیر (بهمن ۱۳۵۵ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

کامرون

مناسبات سیاسی با کامرون در ۱۳۵۴ برقرار شد و سفرای ایران در زئیر در یائونده اکردیته شدند. در حال حاضر سفیر جمهوری اسلامی در گابن در کامرون اکردیته می‌باشد.

کانادا

۱. سفارت ایران در اتاوا در ۲۰ اسفند ۱۳۳۴ تأسیس شد و علی معتمدی تا مرداد ۱۳۳۷ وزیر مختار بود.
۲. محمود اسفندیاری، وزیر مختار (آبان ۱۳۳۷ تا دی ۱۳۳۷) و از این تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت تا آبان ۱۳۴۱ سفیر بود.
۳. نورالدین کیا، سفیر (آبان ۱۳۴۱ تا آبان ۱۳۴۵)
۴. محسن مرآت اسفندیاری، سفیر (اردیبهشت ۱۳۴۶ تا اسفند ۱۳۴۹)
۵. محمد معظمی گودرزی، سفیر (اسفند ۱۳۴۹ تا دی ۱۳۵۱)
۶. پرویز عدل، سفیر (دی ۱۳۵۱ تا آبان ۱۳۵۳)
۷. پروفسور فضل‌الله رضا، سفیر (آبان ۱۳۵۳ تا آبان ۱۳۵۷)
۸. دکتر ابوالحسن بختیار، سفیر (آبان ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

کرهٔ جنوبی

۱. از ۱۲ مرداد ۱۳۴۲ روابط سیاسی بین ایران و جمهوری کره برقرار شد و سفرای ایران در ژاپن در سئول اکردیته شدند. سفارت ایران در سئول در شهریور ۱۳۵۴ گشایش یافت و عبدالامیر علم تا دی ۱۳۵۵ کاردار دایم بود.

۲. دکتر محمود هاتف، سفیر (دی ۱۳۵۵ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

۳. محمد رفیعی مهرآبادی، کاردار موقت (اردیبهشت ۱۳۵۸ تا آبان ۱۳۵۸)

کرهٔ شمالی

از دوم اردیبهشت ۱۳۵۳ روابط سیاسی بین ایران و جمهوری خلق کره برقرار شد و سفرای ایران در چین در پیونگ یانگ اکردیته شدند. سفارت جمهوری اسلامی در پیونگ یانگ در ۱۳۶۱ افتتاح شد.

کلمبیا

از سال ۱۳۵۴ روابط سیاسی بین ایران و جمهوری کلمبیا برقرار شد و سفرای ایران در ونزوئلا در بوگوتا اکردیته شدند. در شهریور ۱۳۶۳ سفارت جمهوری اسلامی در بوگوتا افتتاح گردید.

کنیا

ایران و کنیا با صدور اعلامیه‌ای در ۱۲ آبان ۱۳۵۰ روابط سیاسی برقرار نمودند. سفارت ایران در دی ماه ۱۳۵۰ در نایروبی افتتاح شد و نمایندگان ایران عبارت بودند از:

۱. انوشیروان کاظمی، سفیر (دی ۱۳۵۱ تا اسفند ۱۳۵۴)

۲. محمدعلی معزی، کاردار موقت (اسفند ۱۳۵۴ تا فروردین ۱۳۵۶)

۳. احمد توکلی، سفیر (فروردین ۱۳۵۶ تا اسفند ۱۳۵۶)

۴. عباس میدانی، کاردار موقت (اسفند ۱۳۵۶ تا اسفند ۱۳۶۰)

کوبا

دولتین ایران و کوبا در بهمن ماه ۱۳۵۲ روابط سیاسی در سطح سفارت برقرار

نمودند و نخستین سفیر آن کشور در آذر ماه ۱۳۵۳ به‌تهران آمـد ولی ایـران اقـدام به‌تأسیس سفارت در هاوانا نکرد. در ۲۱ فروردین ۱۳۵۵ به‌دنبال دیدار فیدل کاسترو با ایرج اسکندری دبیرکل حزب تودهٔ ایران در مسکو، ایران روابط خود را با کوبا قطع کرد. سفارت جمهوری اسلامی ایران در هاوانا در مهر ماه ۱۳۶۱ افتتاح شد.

کومور

در ۲۲ شهریور ۱۳۵۵ دولت ایران با انتشار اعلامیه‌ای با جمهوری کومور روابط سیاسی در سطح سفارت برقرار کرد ولی اقدام به‌تأسیس سفـارت و مبـادلهٔ سـفیر نکرد.

کویت

۱. سفارت ایران در کویت در ۲۲ دی ماه ۱۳۴۰ تأسیس شد و محمد حاجب دولو از خرداد ۱۳۴۱ تا اردیبهشت ۱۳۴۲ سفیر بود.

۲. محمد قوام، سفیر (اردیبهشت ۱۳۴۲ تا تیر ۱۳۴۳)

۳. سرتیپ عباس فرزانگان، سفیر (تیر ۱۳۴۳ تا آذر ۱۳۴۴)

۴. دکتر غلامرضا تاجبخش، سفیر (دی ۱۳۴۴ تا آذر ۱۳۵۱)

۵. دکتر فریدون زندفرد، سفیر (آذر ۱۳۵۱ تا مهر ۱۳۵۵)

۶. رضا قاسمی، سفیر (مهر ۱۳۵۵ تا اسفند ۱۳۵۷)

۷. عبدالحسین گلشریفی، کاردار موقت (اسفند ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۵۸)

گابن

مناسبات سیاسی بین ایران و جمهوری گابن در ۱۳۵۳ برقرار شد و سفرای ایران در نیجریه در لیبرویل اکردیته شدند. در دی ماه ۱۳۵۵ سفارت ایـران در لیـبرویل بطور مستقل افتتاح شد و دکتر حسین منتظم تا اسفند ۱۳۵۷ سفیر بود.

گامبیا

روابط سیاسی بین ایران و جمهوری گامبیا در ۱۶ دی ماه ۱۳۵۱ برقرار شـد و سفرای ایران در سنگال در باتورست اکردیته شدند.

گینه (بیسائو)

در سال ۱۳۵۵ ایران و جمهوری گینهٔ بیسائو با یکدیگر روابط سیاسی برقرار کردند ولی تأسیس سفارت و مبادلهٔ سفیر صورت نگرفت.

گینه (کوناکری)

در سال ۱۳۵۰ روابط با جمهوری گینه در سطح سفارت برقرار شد و سفرای ایران در نیجریه در کوناکری اکردیته شدند. سفارت جمهوری اسلامی در کوناکری در اسفند ۱۳۶۲ افتتاح گردید.

لائوس

در اول شهریور ۱۳۴۵ روابط سیاسی بین ایران و لائوس برقرار شد و سفرای ایران در تایلند در وین‌تیان اکردیته شدند.

لبنان

۱. در ۲۳ شهریور ۱۳۲۱ سرکنسولگری ایران در بیروت به‌نمایندگی در سوریه و لبنان تبدیل شد و عباس فروهر با مقام وزیر مختاری تا دی ماه ۱۳۲۲ نمایندهٔ سیاسی ایران بود.

۲. مسعود معاضد، وزیر مختار (دی ۱۳۲۲ تا مرداد ۱۳۲۵)

۳. به‌محض اعلام استقلال لبنان، نمایندگی ایران در بیروت به‌سفارت تبدیل شد و زین‌العابدین رهنما از مرداد ۱۳۲۵ تا مهر ۱۳۲۸ وزیر مختار بود.

۴. ابوالقاسم پوروالی، وزیر مختار (آذر ۱۳۲۸ تا مرداد ۱۳۳۳)

۵. رحمت اتابکی، وزیر مختار از مرداد ۱۳۳۳ تا ۹ آبان ۱۳۳۵، که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت و وی تا بهمن ۱۳۳۷ سفیر بود.

۶. دکتر محمدحسین نجم، سفیر (بهمن ۱۳۳۷ تا بهمن ۱۳۴۱)

۷. علی دشتی، سفیر (بهمن ۱۳۴۱ تا آذر ۱۳۴۲)

۸. علی فتوحی، سفیر (بهمن ۱۳۴۲ تا بهمن ۱۳۴۴)

۹. منوچهر ظلی، سفیر از فروردین ۱۳۴۶ تا فروردین ۱۳۴۸ که مناسبات

سیاسی بین دو کشور بر سر موضوع استرداد سپهبد تیمور بختیار قطع شد.

۱۰. در سال ۱۳۵۰ مناسبات تجدید شد و رکن‌الدین آشتیانی از مهر ۱۳۵۰ تا مرداد ۱۳۵۲ سفیر بود.

۱۱. سرتیپ منصور قدر، سفیر (مرداد ۱۳۵۲ تا دی ۱۳۵۷)

۱۲. پرویز اتابکی، کاردار موقت (دی ۱۳۵۷ تا بهمن ۱۳۵۸)

لوکزامبورگ

از مرداد ۱۳۲۸ روابط سیاسی بین ایران و گراندوشه لوکزامبورگ برقرار شد و سفرای ایران در بلژیک در لوکزامبورگ اکردیته شدند.

لهستان

۱. سفارت ایران در ورشو در آذر ماه ۱۲۹۹ به‌وسیلهٔ اسدخان اسدبهادر تأسیس شد و نامبرده تا اسفند ۱۳۰۰ کاردار و سپس تا مهر ۱۳۰۵ وزیر مختار بود.

۲. اسدخان اسدبهادر، وزیر مختار (اسفند ۱۳۰۶ تا تیر ۱۳۱۲)

۳. یدالله عضدی، وزیر مختار (تیر ۱۳۱۲ تا دی ۱۳۱۲)

۴. نادر آراسته، وزیر مختار (دی ۱۳۱۲ تا شهریور ۱۳۱۲)

۵. محمد شایسته، وزیر مختار (شهریور ۱۳۱۴ تا خرداد ۱۳۱۵)

۶. حمید سیاح، وزیر مختار (خرداد ۱۳۱۵ تا مرداد ۱۳۱۹).

در این تاریخ به‌علت وقوع جنگ و اشغال لهستان روابط سیاسی بین دو کشور قطع شد.

۷. پس از پایان جنگ جهانی دوم روابط بین ایران و لهستان مجدداً برقرار شد و سفارت ایران در ورشو در اسفند ۱۳۲۶ توسط فضل‌الله نبیل گشایش یافت و مشارالیه تا مرداد ۱۳۲۹ وزیر مختار بود.

۸. اسمعیل مجدی، وزیر مختار (شهریور ۱۳۳۰ تا آبان ۱۳۳۴)

۹. باقر فهیمی، وزیر مختار (فروردین ۱۳۳۵ تا اردیبهشت ۱۳۳۷)

۱۰. عبدالامیر رشیدی حائری، وزیر مختار (تیر ۱۳۳۷ تا اسفند ۱۳۳۸)

۱۱. دکتر عباسعلی خلعتبری وزیر مختار از اسفند ۱۳۳۸ تا ۱۲ شهریور ۱۳۴۰ و از آن تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت، تا دی ۱۳۴۰ سفیر بود.

۱۲. محسن مرآت اسفندیاری، سفیر (دی ۱۳۴۰ تا شهریور ۱۳۴۴)
۱۳. همایون سمیعی، سفیر (شهریور ۱۳۴۴ تا آبان ۱۳۴۸)
۱۴. علی‌اکبر فروهنده، سفیر (مرداد ۱۳۴۶ تا آبان ۱۳۴۸)
۱۵. دکتر فریدون دیبا، سفیر (دی ۱۳۴۸ تا بهمن ۱۳۵۲)
۱۶. سلطان حسین وکیلی سنندجی، سفیر (بهمن ۱۳۵۲ تا فروردین ۱۳۵۵)
۱۷. اکبر دارائی، سفیر (فروردین ۱۳۵۵ تا خرداد ۱۳۵۷)
۱۸. فریدون والاتبار، کاردار موقت (خرداد ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۷)
۱۹. دکتر هوشنگ امیر مکری، سفیر (آبان ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

لیبریا

در ۱۲ خرداد ۱۳۵۴ ایران و جمهوری لیبریا مناسبات سیاسی برقرار کردند اما سفیر مبادله نشد.

لیبی

در دی ماه ۱۳۴۶ برقراری روابط سیاسی بین ایران و لیبی اعلام شد و سفرای ایران در تونس در طرابلس اکردیته شدند. در سال ۱۳۵۰ به‌دنبال تصرف جزایر ایرانی خلیج فارس، روابط دو کشور به‌حال تعلیق درآمد و دیگر ایران سفیری نزد دولت لیبی نفرستاد. سفارت جمهوری اسلامی در طرابلس در مهر ۱۳۵۹ گشایش یافت.

مالاوی

روابط سیاسی بین ایران و مالاوی در ۱۶ فروردین ۱۳۵۰ برقرار شد و سفرای ایران در کنیا در زومبا سفیر اکردیته شدند.

مالت

پس از اعلام استقلال مالت در ۱۳۵۳، سفرای ایران در لندن در والتا سفیر اکردیته شدند. پس از انقلاب، سفرای ایران در ایتالیا در مالت اکردیته می‌باشند.

مالزی

در اول شهریور ۱۳۴۵ روابط سیاسی با مالزی برقرار شد و سفرای ایران در تایلند در کوالالامپور اکردیته شدند. سفارت جمهوری اسلامی در مالزی در خرداد ۱۳۶۱ افتتاح گردید.

مجارستان

۱. در اردیبهشت ۱۳۰۴ روابط سیاسی بین ایران و مجارستان برقرار شد و سفرای ایران در ایتالیا در بوداپست اکردیته شدند. این وضع تا شهریور ۱۳۲۰ که به‌علت وقوع جنگ و اشغال ایران روابط دو کشور قطع شد ادامه داشت.

۲. پس از خاتمهٔ جنگ جهانی مناسبات سیاسی بین ایران و مجارستان از سر گرفته شد و سفرای ایران در چکسلواکی در بوداپست اکردیته شدند. ضمناً در سال ۱۳۴۳ سفارتخانه‌های دو کشور به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت.

۳. در مرداد ماه ۱۳۴۸ سفارت ایران در بوداپست به‌طور مستقل گشایش یافت و محمدحسین پویانی تا تیر ۱۳۵۲ سفیر بود.

۴. هوشنگ مقدم، سفیر (تیر ۱۳۵۲ تا آبان ۱۳۵۳)

۵. محمد بهنام، سفیر (آبان ۱۳۵۳ تا مهر ۱۳۵۷)

۶. علی‌محمد افشار، سفیر (آذر ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

مصر

۱. در سال ۱۳۰۰ شمسی به‌دنبال اعلام استقلال مصر، سرکنسولگری ایران در قاهره به‌سفارت تبدیل شد و فتح‌الله پاکروان از فروردین ۱۳۰۱ تا آذر ۱۳۰۲ وزیر مختار بود.

۲. علی‌اکبر بهمن، وزیر مختار (آذر ۱۳۰۲ تا خرداد ۱۳۰۴)

۳. غفار جلال علاء، وزیر مختار (مرداد ۱۳۰۵ تا تیر ۱۳۰۷)

۴. امیر سهام‌الدین غفاری، وزیر مختار (مرداد ۱۳۰۷ تا اسفند ۱۳۰۹)

۵. احمد راد معتمد الممالک، وزیر مختار (فروردین ۱۳۱۰ تا بهمن ۱۳۱۵)

۶. جواد سینکی، وزیر مختار (بهمن ۱۳۱۵ تا مهر ۱۳۱۷)

۷. در ۱۷ بهمن ۱۳۱۷ سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت و علی‌اکبر بهمن تا اسفند ۱۳۲۰ سفیر بود.

۸. محمود جم، سفیر (اسفند ۱۳۲۰ تا خرداد ۱۳۲۶)

۹. دکتر قاسم غنی، سفیر (مهر ۱۳۲۶ تا آبان ۱۳۲۷)

۱۰. علی دشتی، سفیر (آذر ۱۳۲۷ تا اردیبهشت ۱۳۳۰)

۱۱. مسعود معاضد، سفیر (بهمن ۱۳۳۰ تا فروردین ۱۳۳۲)

۱۲. انوشیروان سپهبدی، سفیر (فروردین ۱۳۳۲ تا دی ۱۳۳۷)

۱۳. جمشید قریب، سفیر از دی ۱۳۳۷ تا شهریور ۱۳۳۹ که روابط سیاسی بین دو کشور بر سر مسئلهٔ شناسایی اسرائیل قطع و سفیر ایران از قاهره اخراج شد.

۱۴. در ۷ شهریور ۱۳۴۹ ایران و جمهوری عربی متحده طی اعلامیه‌ای برقراری مجدد مناسبات بین دو کشور را اعلام داشتند و امیر محمد اسفندیاری به‌عنوان کاردار موقت به‌قاهره اعزام گردید و تا دی ماه ۱۳۴۹ انجام وظیفه می‌کرد.

۱۵. دکتر خسرو خسروانی، سفیر (دی ۱۳۴۹ تا دی ۱۳۵۴)

۱۶. دکتر بهرام بهرامی، سفیر (دی ۱۳۵۴ تا اسفند ۱۳۵۶)

۱۷. دکتر عباس نیری، سفیر (اسفند ۱۳۵۶ تا اسفند ۱۳۵۷)

مغرب

۱. به‌دنبال اعلام استقلال مغرب، سفارت ایران در رباط توسط حسین قدیمی نوائی تأسیس شد و مشارالیه تا آبان ۱۳۴۰ سفیر بود.

۲. رکن‌الدین آشتیانی، سفیر (آبان ۱۳۴۰ تا اردیبهشت ۱۳۴۲)

۳. عبدالاحد دارا، سفیر (اردیبهشت ۱۳۴۲ تا اردیبهشت ۱۳۴۳)

۴. مسعود فروغی، سفیر (شهریور ۱۳۴۳ تا شهریور ۱۳۴۶)

۵. دکتر احمدعلی بهرامی، سفیر (مهر ۱۳۴۶ تا بهمن ۱۳۵۰)

۶. علی‌اکبر شهبازی، کاردار موقت (بهمن ۱۳۵۰ تا اردیبهشت ۱۳۵۱)

۷. دکتر عباس نیری، سفیر (اردیبهشت ۱۳۵۱ تا تیر ۱۳۵۵)

۸. فرهاد سپهبدی، سفیر (تیر ۱۳۵۵ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

۹. جلال عنایت، کاردار موقت (اردیبهشت ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۵۹)

مغولستان

در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۰ برقراری روابط سیاسی بین ایران و مغولستان اعلام گردید و سفرای ایران در اتحاد شوروی در اولان‌باتور اکردیته شدند.

مکزیک

۱. از سال ۱۲۸۷ شمسی که روابط سیاسی بین ایران و مکزیک برقرار شد سفرای ایران در واشینگتن در مکزیکوسیتی اکردیته شدند.
۲. در اسفند ۱۳۵۴ سفارت ایران مستقلاً در مکزیک تأسیس شد و حسین اشراقی تا اسفند ۱۳۵۶ سفیر بود.
۳. بهمن آهنین، سفیر (فروردین ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

موریتانی

در آبان ۱۳۵۲ روابط سیاسی بین ایران و جمهوری اسلامی موریتانی برقرار شد و سفرای ایران در سنگال، در نواکشوت اکردیته شدند. در بهمن ۱۳۶۱ سفارت جمهوری اسلامی ایران در موریتانی تأسیس گردید.

موریس

در سال ۱۳۵۰ بین ایران و جزیرهٔ موریس روابط سیاسی برقرار شد ولی مبادلهٔ سفیر و تأسیس سفارت صورت نگرفت. از ۱۳۶۳ سفرای جمهوری اسلامی در ماداگاسکار در جزیرهٔ موریس اکردیته می‌باشند.

نپال

از شهریور ۱۳۴۵ که روابط سیاسی با دولت پادشاهی نپال برقرار شد، سفرای ایران در هند در کاتماندو اکردیته می‌باشند.

نروژ

۱. از سال ۱۲۸۴ شمسی که استقلال نروژ اعلام شد ابتدا سفرای ایران در دربار

روسیه و سپس از ۱۲۹۸ به‌بعد سفرای ایران در سوئد در اسلو اکردیته شدند.

۲. سفارت اسلو در ۳۰ فروردین ۱۳۴۲ توسط عبدالحسین مفتاح تأسیس شد که تا آذر ۱۳۴۳ سفیر بود.

۳. سرتیپ عباس فرزانگان، سفیر (آذر ۱۳۴۳ تا خرداد ۱۳۴۷)

۴. احمد اقبال، سفیر (مرداد ۱۳۴۷ تا آبان ۱۳۵۲)

۵. محمد بهنام، سفیر (آذر ۱۳۵۲ تا خرداد ۱۳۵۴)

۶. ارسلان نیر نوری، سفیر (خرداد ۱۳۵۴ تا دی ۱۳۵۵)

۷. دکتر شعاع‌الدین شفا، سفیر (دی ۱۳۵۵ تا اسفند ۱۳۵۶)

۸. دکتر علی خردمه، سفیر (اسفند ۱۳۵۶ تا اردیبهشت ۱۳۵۷)

نیجر

دولتین ایران و نیجر در ۱۹ خرداد ۱۳۵۴ مبادرت به‌برقراری روابط سیاسی کردند و سفرای ایران در نیجریه در نیامی اکردیته شدند. سفارت جمهوری اسلامی در نیجر در بهمن ۱۳۶۲ تأسیس شد.

نیجریه

۱. در خرداد ۱۳۵۲ مناسبات سیاسی بین ایران و نیجریه برقرار شد و جمشید مفتاح از آن تاریخ تا فروردین ۱۳۵۳ سفیر بود.

۲. شاهرخ فیروز، سفیر (فروردین ۱۳۵۳ تا خرداد ۱۳۵۷)

۳. محمدعلی یزدانفر، کاردار موقت (خرداد ۱۳۵۷ تا مهر ۱۳۵۷)

۴. کریم شربیانلو، سفیر (مهر ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

واتیکان

۱. سفارت ایران در واتیکان در اسفند ۱۳۳۲ توسط حسنعلی کمال هدایت افتتاح شد و مشارالیه تا اسفند ۱۳۳۵ در دربار پاپ سفیر بود.

۲. محمد ساعد مراغه‌ای، سفیر (تیر ۱۳۳۶ تا تیر ۱۳۴۱)

۳. انوشیروان سپهبدی، سفیر (مرداد ۱۳۴۱ تا مرداد ۱۳۴۵)

۴. حسین قدس نخعی، سفیر (آبان ۱۳۴۵ تا آذر ۱۳۴۹)

۵. خسرو هدایت، سفیر (آذر ۱۳۴۹ تا آذر ۱۳۵۰)
۶. دکتر مهدی وکیل، سفیر (آذر ۱۳۵۰ تا اسفند ۱۳۵۵)
۷. دکتر فریدون دیبا، سفیر (اسفند ۱۳۵۵ تا اسفند ۱۳۵۷)

ولتای علیا (بورکینافاسو)

دولتین ایران و ولتای علیا در ۲۲ مرداد ۱۳۵۴ روابط سیاسی برقرار کردند و سفرای ایران در ساحل عاج در ودادا دوگو اکردیته شدند. سفارت جمهوری اسلامی در بورکینافاسو در دی ماه ۱۳۶۵ افتتاح شد.

ونزوئلا

۱. از آذر ۱۳۴۳ سفرای ایران در ایالات متحد امریکا در کاراکاس اکردیته شدند. از مرداد ۱۳۴۷ نمایندهٔ دایمی ایران در سازمان ملل متحد در کاراکاس سفیر اکردیته شد.
۲. در آبان ۱۳۵۱ سفارت ایران در کاراکاس تأسیس شد و منوچهر فرمانفرمائیان تا آذر ۱۳۵۶ سفیر بود.
۳. دکتر ضیاءالدین قهاری، سفیر (دی ۱۳۵۶ تا اسفند ۱۳۵۷)

ویتنام

از ۲۹ آذر ۱۳۵۲ روابط سیاسی بین ایران و جمهوری دموکراتیک ویتنام برقرار شد و سفرای ایران در چین در هانوی اکردیته شدند. از ۱۳۵۹ سفرای جمهوری اسلامی در هند در ویتنام اکردیته می‌باشند.

هلند

۱. سفارت ایران در لاهه در سال ۱۲۸۱ شمسی به‌وسیلهٔ صمدخان ممتاز السلطنه تأسیس شد و نامبرده تا اسفند ۱۲۸۳ وزیر مختار بود.
۲. احمدخان صدیق الملک، وزیر مختار (۱۲۸۶ تا ۱۲۹۶)
۳. مهدی دیبا شعاع‌الدوله، وزیر مختار (۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸). در این تاریخ سفارت در لاهه به‌منظور صرفه‌جویی تعطیل و سفرای ایران در آلمان در هلند اکردیته شدند.

در اردیبهشت ۱۳۱۹ به‌علت وقوع جنگ و اشغال خاک هلند روابط سیاسی بین دو کشور قطع شد.

۴. در مرداد ۱۳۲۹ سفارت ایران در لاهه مجدداً گشایش یافت و حسین نواب تا مرداد ۱۳۳۱ وزیر مختار بود.

۵. عبدالحسین مسعود انصاری، وزیر مختار (آبان ۱۳۳۱ تا تیر ۱۳۳۳)

۶. عبدالحسین مفتاح، وزیر مختار (تیر ۱۳۳۳ تا ۹ مهر ۱۳۳۶) و از این تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت وی تا تیر ۱۳۳۷ سفیر بود.

۷. علی معتمدی، سفیر (مرداد ۱۳۳۷ تا اردیبهشت ۱۳۳۹)

۸. محسن رئیس، سفیر (اردیبهشت ۱۳۳۹ تا تیر ۱۳۴۰)

۹. دکتر فریدون آدمیت، سفیر (آذر ۱۳۴۰ تا فروردین ۱۳۴۲)

۱۰. احمد ظهیر، سفیر (فروردین ۱۳۴۲ تا فروردین ۱۳۴۶)

۱۱. سپهبد اسمعیل ریاحی، سفیر (مهر ۱۳۴۶ تا آذر ۱۳۵۰)

۱۲. سرتیپ عباس فرزانگان، سفیر (آذر ۱۳۵۰ تا دی ۱۳۵۳)

۱۳. احمد اقبال، سفیر (دی ۱۳۵۳ تا اسفند ۱۳۵۷)

هند

۱. در سال ۱۳۲۶ بلافاصله پس از اعلام استقلال هند، سرکنسولگری ایران در دهلی‌نو به‌سفارت تبدیل گردید و علی معتمدی که قبلاً سرکنسول و وزیر مختار بود از اسفند ۱۳۲۶ تا آذر ۱۳۲۷ در مقام سفیری انجام وظیفه کرد.

۲. موسی نوری اسفندیاری، سفیر (دی ۱۳۲۷ تا دی ۱۳۳۰)

۳. علی اصغر حکمت، سفیر (دی ۱۳۳۲ تا دی ۱۳۳۶)

۴. مرتضی مشفق کاظمی، سفیر (بهمن ۱۳۳۶ تا آذر ۱۳۴۰)

۵. عبدالحسین مسعود انصاری، سفیر (آذر ۱۳۴۰ تا فروردین ۱۳۴۲)

۶. دکتر فریدون آدمیت، سفیر (فروردین ۱۳۴۲ تا خرداد ۱۳۴۴)

۷. دکتر جلال عبده، سفیر (مرداد ۱۳۴۴ تا مهر ۱۳۴۷)

۸. محمدرضا امیرتیمور، سفیر (آبان ۱۳۴۷ تا شهریور ۱۳۵۰)

۹. غلامعلی وحید مازندرانی، سفیر (شهریور ۱۳۵۰ تا دی ۱۳۵۱)

۱۰. محمد معظمی گودرزی، سفیر (دی ۱۳۵۱ تا بهمن ۱۳۵۴)

۱۱. دکتر غلامرضا تاجبخش، سفیر (بهمن ۱۳۵۴ تا دی ماه ۱۳۵۷)
۱۲. ناصر شیرازی راد، کاردار موقت (دی ماه ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۸)

یمن شمالی

۱. در شهریور ۱۳۴۹ ایران و جمهوری عربی یمن روابط سیاسی برقرار کردند و سفرای ایران در عربستان سعودی در صنعاء اکردیته شدند. در سال ۱۳۵۱ سفارت ایران در صنعاء تأسیس شد و رضا مشیری کاردار موقت تا خرداد ۱۳۵۲ انجام وظیفه می‌کرد.
۲. حسن ثابتی، سفیر (خرداد ۱۳۵۲ تا مرداد ۱۳۵۶)
۳. امیرالدین افتخار، سفیر (مرداد ۱۳۵۶ تا اسفند ۱۳۵۷)

یوگسلاوی

۱. از سال ۱۳۱۴ سفرای ایران در رومانی در بلگراد اکردیته شدند. این وضع تا اردیبهشت ۱۳۲۰ که یوگسلاوی به‌وسیلهٔ نیروهای آلمان اشغال شد ادامه داشت و از این تاریخ روابط بین دو کشور قطع شد.
۲. پس از پایان جنگ جهانی، سفارت ایران در بلگراد در ۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ توسط عباس فروهر تأسیس شد و مشارالیه تا مهر ۱۳۲۸ وزیر مختار بود.
۳. حسن پیرنظر، وزیر مختار (مهر ۱۳۲۸ تا آبان ۱۳۳۲)
۴. محسن مدحت، وزیر مختار (آبان ۱۳۳۳ تا آذر ۱۳۳۳)
۵. عبدالحسین میکده، وزیر مختار (اسفند ۱۳۳۴ تا آذر ۱۳۳۷)
۶. دکتر محمدعلی مسعود انصاری، وزیر مختار از اردیبهشت ۱۳۳۸ تا ۷ تیر ۱۳۳۹، و از این تاریخ که سفارت به‌درجهٔ سفارت کبرا ارتقاء یافت تا آذر ۱۳۴۱ سفیر بود.
۷. احمد اقبال، سفیر (دی ۱۳۴۱ تا بهمن ۱۳۴۵)
۸. محمد قوام، سفیر (اسفند ۱۳۴۶ تا شهریور ۱۳۴۷)
۹. علیرضا هروی، سفیر (مهر ۱۳۴۷ تا مهر ۱۳۵۱)
۱۰. همایون سمیعی، سفیر (آبان ۱۳۵۱ تا آبان ۱۳۵۵)
۱۱. محمود صالحی، سفیر (آبان ۱۳۵۵ تا اسفند ۱۳۵۷)

یونان

۱. از سال ۱۲۴۰ شمسی که روابط سیاسی بین ایران و یونان برقرار شد، سفرای ایران در ترکیه در آتن اکردیته شدند. در ۲۳ تیر ۱۳۲۳ عباس فروهر به‌عنوان کاردار نزد دولت پادشاهی یونان مقیم قاهره اعزام گردید و تا پایان جنگ این سمت را برعهده داشت.

۲. در اول خرداد ۱۳۳۹ سفارت ایران در آتن توسط جعفر کفائی تأسیس شد و وی تا مهر ۱۳۴۱ سفیر بود. در این تاریخ به‌علت صرفه‌جویی در بودجه سفیر احضار شد و روابط به‌سطح کاردار تنزل کرد.

۳. منوچهر عظیما، سفیر (خرداد ۱۳۴۵ تا آبان ۱۳۴۹)

۴. جواد کوثر، سفیر (آذر ۱۳۴۹ تا آذر ۱۳۵۲)

۵. عزیزالله بیگ‌لیگ، سفیر (آذر ۱۳۵۲ تا تیر ۱۳۵۷)

۶. پرویز سپهبدی، سفیر (تیر ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸)

نمایندگان ایران در اجلاسیه‌های مجمع عمومی جامعهٔ ملل

۱. میرزا رضاخان ارفع‌الدوله (اجلاسیه‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۲)

۲. امیر سهام‌الدین غفاری ذکاءالدوله (اجلاسیهٔ ۱۳۰۳)

۳. میرزا رضاخان ارفع‌الدوله (اجلاسیه‌های ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵)

۴. محمد علی فروغی ذکاءالملک (اجلاسیه‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲) فروغی در ۱۳۰۹ به‌ریاست مجمع عمومی انتخاب شد.

۵. انوشیروان سپهبدی (اجلاسیه‌های فوق‌العادهٔ بهمن ۱۳۱۱ و آبان ۱۳۱۳)

۶. مصطفی عدل منصور السلطنه (اجلاسیهٔ فوق‌العادهٔ اردیبهشت ۱۳۱۴)

۷. باقر کاظمی (اجلاسیه عادی شهریور ۱۳۱۴)

۸. انوشیروان سپهبدی (اجلاسیهٔ فوق‌العادهٔ خرداد ۱۳۱۵ و عادی شهریور ۱۳۱۵)

۹. عبدالله بهرامی (اجلاسیهٔ فوق‌العادهٔ خرداد ۱۳۱۶)

۱۰. عنایت‌الله سمیعی (اجلاسیه عادی شهریور ۱۳۱۶)

۱۱. مظفر اعلم (اجلاسیهٔ عادی شهریور ۱۳۱۷)

۱۲. انوشیروان سپهبدی (اجلاسیهٔ عادی شهریور ۱۳۱۸)

۱۳. سیدحسن تقی‌زاده (اجلاسیهٔ فوق‌العادهٔ ۱۳۲۵ که جامعهٔ ملل را منحل اعلام کرد).

نمایندگان دایمی ایران در سازمان ملل متحد

۱. حسین علاء (دی ۱۳۲۴ تا اردیبهشت ۱۳۲۵)

۲. نصرالله انتظام (اردیبهشت ۱۳۲۵ تا فروردین ۱۳۲۹). انتظام در ۱۳۲۸ به‌ریاست پنجمین اجلاس مجمع عمومی انتخاب شد.

۳. دکتر علیقلی اردلان (مرداد ۱۳۲۹ تا فروردین ۱۳۳۴)

۴. دکتر جلال عبده (خرداد ۱۳۳۴ تا مرداد ۱۳۳۸)

۵. دکتر مهدی وکیل (مرداد ۱۳۳۸ تا آذر ۱۳۵۰)

۶. فریدون هویدا (آذر ۱۳۵۰ تا دی ۱۳۵۷)

۷. جمال شمیرانی، کاردار موقت (دی ۱۳۵۷ تا آذر ۱۳۵۸)

نمایندگی دایمی ایران در دفتر سازمان ملل متحد ـــ ژنو

۱. رحمت اتابکی (آذر ۱۳۳۲ تا مرداد ۱۳۳۳)

۲. جعفر کفائی (مرداد ۱۳۳۳ تا فروردین ۱۳۳۴)

۳. سپهبد فضل‌الله زاهدی (فروردین ۱۳۳۴ تا شهریور ۱۳۴۲)

۴. علی منصور (آبان ۱۳۴۲ تا خرداد ۱۳۴۷)

۵. رحمت اتابکی (خرداد ۱۳۴۷ تا خرداد ۱۳۴۹)

۶. دکتر محمدعلی مسعود انصاری (شهریور ۱۳۴۹ تا آذر ۱۳۵۰)

۷. خسرو هدایت (آذر ۱۳۵۰ تا مهر ۱۳۵۲)

۸. دکتر منوچهر فرتاش (دی ۱۳۵۲ تا دی ۱۳۵۷)

۹. دکتر جعفر ندیم (بهمن ۱۳۵۷ تا اسفند ۱۳۵۷)

پیوست سوم

نگاهی به‌رویدادهای مهم سیاست خارجی
۱۳۵۷ — ۱۳۰۰

۱۳۰۰

۲۷ فروردین: اعلامیه‌های سیدضیاءالدین طباطبایی رئیس‌الوزرا دربارهٔ تخلیهٔ ایران از قوای انگلیس و لغو قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس.

۸ اردیبهشت: تئودور روتشتاین نخستین وزیر مختار شوروی در ایران استوارنامهٔ خود را به‌احمد شاه تقدیم کرد.

۱۰ اردیبهشت: آخرین سربازان انگلیسی ایران را ترک نمودند

۴ خرداد: عزل سید ضیاءالدین و نصب قوام‌السلطنه به‌نخست‌وزیری

۱ تیر: افتتاح مجلس چهارم

۳۰ آبان: تقدیم لایحه واگذاری امتیاز نفت شمال به‌استانداردداویل به‌مجلس

۲ آذر: یادداشت اعتراضیه سفارت شوروی

۴ آذر: یادداشت اعتراضیه سفارت انگلیس

۲۳ آذر: تصویب عهدنامه مودت ایران و شوروی در مجلس

۹ دی: تصویب عضویت ایران در جامعه ملل در مجلس

۳ بهمن: تقی‌زاده در رأس هیئتی به‌منظور مذاکرات بازرگانی عازم مسکو

می‌شود.

۶ بهمن: سفر احمد شاه به‌اروپا

۱۳۰۱

۲۰ مرداد: تصویب لایحه استخدام و اختیارات دکتر میلسپو در مجلس

۲۲ مرداد: ورود دکتر میلسپو و هیئت مستشاران امریکایی به‌ایران

۸ آذر: بازگشت احمدشاه از اروپا

۱۳۰۲

۳۱ خرداد: تصویب لایحه ۵ میلیون دلار وام از امریکا در مجلس

۱۸ مرداد: ورود امیر فیصل و هیئت عراقی به‌تهران برای مذاکره دربارهٔ مراجعت روحانیون شیعه به‌عراق

۳ آبان: نخست‌وزیری سردار سپه

۱۱ آبان: خروج احمدشاه از ایران

۱۱ آبان: اعلام تأسیس جمهوری در ترکیه

۱۸ اسفند: تظاهرات به‌نفع جمهوری در تهران

۱۳۰۳

۱۲ فروردین: اعلامیه سردار سپه دایر بر انصراف از جمهوری

۱۲ تیر: امضای قرارداد بازرگانی ایران و شوروی

۲۷ تیر: قتل میجر ایمبری کنسولیار امریکا در واقعهٔ سقاخانه

۲۹ تیر: اعتراض دسته‌جمعی نمایندگان سیاسی خارجی در ایران به‌قتل ایمبری

۲ مرداد: اعلام انصراف دولت امریکا از دریافت خونبهای ایمبری

۱۳ آذر: ورود سردار سپه به‌اهواز و تسلیم شیخ خزعل

۲۶ بهمن: تفویض فرماندهی کل قوا به‌سردار سپه

۱۳۰۴

۹ آبان: تصویب لایحه خلع قاجاریه در مجلس

۹ آبان: «والاحضرت اقدس رضاخان پهلوی» رئیس حکومت موقت

۹ آبان: اخراج محمدحسن میرزا ولیعهد از ایران

۱۳ آبان: دولتهای بریتانیا، شوروی، آلمان، ایتالیا، بلژیک، مصر و لهستان حکومت موقت رضاخان را به‌رسمیت می‌شناسند

۱۵ آبان: اعلامیهٔ احمدشاه در پاریس که خلع خود را غیر قانونی و عمل سردار سپه را متکی به‌زور اسلحه دانست.

۲۲ آذر: مجلس مؤسسان با تغییر چهار اصل از متمم قانون اساسی سلطنت را به‌رضاخان و اعقاب وی تفویض کرد.

۱۳۰۵

۱ اردیبهشت: امضای عهدنامه ودادیه و تأمینیه با ترکیه

۴ اردیبهشت: تاجگذاری رضاشاه پهلوی

۲۰ بهمن: انحلال تشکیلات قضایی و اداری وزارت عدلیه

۱۳۰۶

۱۹ اردیبهشت: الغای کاپیتولاسیون و بخشنامه به‌سفارتخانه‌های آلمان، ایتالیا، بلژیک، هلند، سویس و اسپانیا که عهدنامه‌هایی که با دولت ایران دارند پس از انقضای یک سال از آن تاریخ بکلی بلااثر خواهد بود. دولتهای اسکاندیناوی و انگلستان و امریکا و فرانسه که به‌عنوان کاملةالوداد از کاپیتولاسیون استفاده می‌کردند نیز طبعاً شامل بخشنامه می‌شدند. اتحاد شوروی قبلاً از کاپیتولاسیون صرفنظر کرده بود.

۱ خرداد: استعفای دکتر میلسپو رئیس کل مالیهٔ ایران

۸ مهر: امضای موافقتنامه بازرگانی، قرارداد شیلات و عهدنامه ودادیه و تأمینیه ایران و شوروی در مسکو.

۹ مهر: ناو جنگی شوروی که از هفت سال پیش در آبهای ایران لنگر انداخته بود بندر انزلی را ترک کرد.

۲۷ مهر: تصویب عهدنامه ودادیه و تأمینیه ایران و شوروی در مجلس

۱۳۰۷

۲۰ اردیبهشت: تشکیل مجالس جشن و سرور به‌مناسبت الغای کاپیتولاسیون

۲۰ اردیبهشت: وزرای مختار انگلیس و فرانسه عهدنامه‌های جدیدی براساس الغای کاپیتولاسیون با ایران امضا کردند.

۲۰ اردیبهشت: امضای قرارداد جدید ایران و انگلیس راجع به‌تعرفهٔ گمرکی مستقل ایران

۱۶ خرداد: ورود امان‌الله خان پادشاه افغانستان و همسرش به‌ایران

۱۳۰۸

۱۹ اردیبهشت: امضای قرارداد جدید اقامت و تجارت و بحرپیمایی با بلژیک

۲۰ اردیبهشت: امضای قرارداد جدید اقامت و تجارت و بحرپیمایی با فرانسه

۲۶ اردیبهشت: امضای قرارداد اقامت و بحرپیمایی با سوئد

۱۵ تیر: برقراری روابط سیاسی با عراق

۳۰ تیر: امضای قرارداد اقامت و تجارت و بحرپیمایی با مصر

۱۹ مرداد: ورود هیئتی از حجاز به‌ریاست امیر عبدالله الفضل

۲۰ مرداد: شناسایی دولت نجد و حجاز

۲ شهریور: امضای قرارداد مودت با دولت حجاز

۳۰ آبان: شناسایی حکومت محمد نادر شاه در افغانستان

۹ اسفند: درگذشت احمدشاه در پاریس

۱۳۰۹

۲۳ اردیبهشت: امضای قرارداد با بانک شاهنشاهی در مورد واگذاری حق نشر اسکناس

۱۷ تیر: برقراری مناسبات سیاسی با ژاپن

۱۱ اسفند: تحویل کلیه خطوط تلگرافی کمپانی هند و اروپا به‌دولت ایران

۱۳۱۰

۲۲ خرداد: تصویب قانون منع فعالیتهای اشتراکی در مجلس
۴ آبان: امضای دومین موافقتنامه بازرگانی با شوروی
۲ بهمن: امضای قرارداد سرحدی و عهدنامه مودت با ترکیه
۲۷ بهمن: انحلال ادارهٔ تلگراف هند و اروپا در ایران

۱۳۱۱

۳ اردیبهشت: ورود ملک فیصل پادشاه عراق و نوری سعید نخست‌وزیر به‌تهران
۸ تیر: ورود فیصل ولیعهد حجاز و نجد به‌تهران
۶ آذر: رضاشاه پرونده نفت جنوب را در آتش بخاری می‌افکند.
۱۰ آذر: تقی‌زاده وزیر دارائی لغو قرارداد دارسی را در مجلس اعلام می‌کند که به‌اتفاق آراء تصویب می‌شود.
۲۴ آذر: شکایت دولت انگلیس از ایران به‌جامعهٔ ملل
۱۴ بهمن: تصویب قطعنامه شورای جامعه ملل که شرکت نفت را به‌مذاکره مستقیم با دولت ایران دعوت می‌کند.

۱۳۱۲

۱۲ خرداد: امضای قرارداد جدید با شرکت نفت انگلیس و ایران
۷ مهر: سفر کاراخان معاون کمیساریای خارجهٔ شوروی به‌تهران
۱۶ اسفند: امضای قرارداد حکمیت سرحدی بین ایران و افغانستان

۱۳۱۳

۱۲ خرداد: سفر رضاشاه به‌ترکیه
۱۳ دی: شکایت عراق از ایران به‌جامعهٔ ملل درباره حاکمیت شط‌العرب
۱۳ دی: دولت ایران مقام کنسول افتخاری در کشورهای بیگانه را لغو کرد.

۱۳۱۴

۱ فروردین: نام‌کشور در مکاتبات رسمی از پرس و پرشیا به‌ایران تبدیل شد.
۱۳ مرداد: ورود نوری‌سعید و هیئت عراقی به‌تهران برای مذاکره دربارهٔ شط‌العرب به‌توصیهٔ جامعهٔ ملل
۵ شهریور: امضای موافقتنامه جدید بازرگانی با شوروی
۱۷ مهر: طرح عهدنامه عدم تعرض و همکاری کشورهای خاورمیانه بین نمایندگان ایران و ترکیه و عراق در ژنو پاراف شد.
۱۹ مهر: افغانستان الحاق خود را به‌عهدنامه مزبور اعلام داشت
۲۹ بهمن: احضار غفار جلال علاء وزیر مختار ایران در واشینگتن

۱۳۱۵

۱۲ فروردین: قطع روابط سیاسی با ایالات متحد امریکا
۲۰ آبان: سفر دکتر شاخت وزیر اقتصاد آلمان به‌ایران
۱۸ بهمن: تصویب لایحهٔ واگذاری استخراج نفت از قسمتی از شرق و شمال شرقی ایران به‌امریکاییها

۱۳۱۶

۱۳ تیر: امضای قرارداد جدید شط‌العرب بین ایران و عراق
۱۷ تیر: امضای عهدنامه عدم تعرض و همکاری (پیمان سعدآباد) بین وزرای خارجهٔ ایران، ترکیه، عراق و افغانستان

۱۳۱۷

۲۴ خرداد: ابطال قرارداد نفت شمال و شمال شرقی با شرکت امریکایی «آمیرانین»
۲۰ آبان: درگذشت کمال آتاتورک
۸ دی: قطع مناسبات سیاسی ایران و فرانسه

۱۳۱۸

۲ شهریور: امضای قرارداد عدم تجاوز بین آلمان و شوروی
۹ شهریور: حمله آلمان به‌لهستان
۱۰ شهریور: اعلان جنگ انگلیس و فرانسه به‌آلمان و آغاز جنگ دوم جهانی
۱۱ شهریور: اعلام بی‌طرفی دولت ایران
۲۷ شهریور: سقوط ورشو و شکست لهستان

۱۳۱۹

۵ فروردین: امضای عهدنامهٔ بازرگانی و دریانوردی با شوروی
۲۰ اردیبهشت: حملهٔ آلمان به‌بلژیک و لوکزامبورگ و هلند
۲۰ اردیبهشت: حمله آلمان به‌فرانسه
۴ تیر: شکست فرانسه و امضای قرارداد ترک مخاصمه
۵ مهر: پیوستن ژاپن به‌محور برلین ــ رم
۲۹ آبان: پیوستن مجارستان به‌کشورهای محور
۱۹ آذر: امضای پیمان بازرگانی ایران و آلمان
۱۰ اسفند: پیوستن بلغارستان به‌کشورهای محور

۱۳۲۰

۲۲ فروردین: کودتای رشید عالی گیلانی در عراق
۲۶ فروردین: اشغال یوگسلاوی به‌وسیلهٔ نیروهای آلمان
۲۹ فروردین: ورود نیروهای انگلیسی به‌بصره
۷ اردیبهشت: اشغال یونان به‌وسیلهٔ نیروهای آلمان
۹ خرداد: تصرف بغداد به‌دست قوای انگلیس
۱۰ خرداد: فرار رشید عالی و وزیرانش به‌ایران
۱۸ خرداد: حمله نیروهای انگلیسی و فرانسهٔ آزاد به‌سوریه و لبنان
۱ تیر: حملهٔ آلمان به‌شوروی
۲۸ تیر: نخستین یادداشت شوروی و انگلیس به‌ایران
۲۵ مرداد: دومین یادداشت.

۳ شهریور: تهاجم نیروهای شوروی و انگلیسی به‌ایران
۵ شهریور: نخست‌وزیری فروغی و اعلام ترک مخاصمه
۷ شهریور: آغاز مذاکرات دولت جدید با متفقین
۲۵ شهریور: استعفای رضاشاه
۲۶ شهریور: مراسم تحلیف محمدرضا شاه در مجلس
۲۶ شهریور: ورود نیروهای روسی و انگلیسی به‌تهران
۱۶ آذر: حملهٔ ژاپن به‌پرل هاربور و ورود امریکا به‌جنگ
۹ بهمن: امضای پیمان سه‌جانبهٔ اتحاد بین ایران و شوروی و انگلیس
۶ اسفند: قطع مناسبات سیاسی بین ایران و دولت فرانسهٔ ویشی

۱۳۲۱

۲۰ فروردین: قطع مناسبات سیاسی با ژاپن
۲۰ خرداد: برقراری روابط سیاسی با کمیتهٔ فرانسه آزاد
۲۹ مرداد: ورود چرچیل به‌تهران در سر راه مسکو
۲۱ آبان: تصویب‌لایحهٔ‌استخدام‌دکترمیلسپو رئیس‌کل دارایی ایران در مجلس
۱۱ دی: امضای اعلامیهٔ ملل متحد از جانب ۲۶ کشوری که با آلمان درحال جنگ بودند.
۱۰ بهمن: ورود دکتر میلسپو به‌ایران
۱۳ بهمن: شکست ارتش ششم آلمان در استالینگراد.

۱۳۲۲

۲ مرداد: سقوط موسولینی دیکتاتور ایتالیا
۱۷ شهریور: اعلان جنگ ایران به‌آلمان
۱۸ شهریور: تسلیم بدون قید و شرط ایتالیا
۲۲ شهریور: الحاق ایران به‌اعلامیهٔ ملل متحد
۲۴ مهر: ورودایدن‌وهال‌وزرای‌خارجهٔ‌انگلیس وامریکابه‌تهران‌درسرراه مسکو
۶ آذر: تشکیل کنفرانس سران سه کشور بزرگ در تهران
۹ آذر: صدور اعلامیهٔ سه دولت دربارهٔ حفظ استقلال و تمامیت ارضی

ایران و وعده جبران خساراتی که در زمان جنگ به ایران وارد شده بود.

۱۳۲۳

۴ مرداد: درگذشت رضاشاه در ژوهانسبورگ
۲۰ شهریور: ورود کافتارادزه معاون کمیساریای امور خارجه شوروی به‌تهران به‌منظور اخذ امتیاز نفت شمال
۵ آذر: ورود ژنرال دوگل رئیس دولت‌موقت فرانسه‌به‌تهران درسر راه مسکو
۱۱ آذر: تصویب قانون منع اعطای نفت به بیگانگان در مجلس
۱۸ آذر: عزیمت کافتارادزه
۲۷ دی: استعفای دکتر میلسپو
۲۲ بهمن: کنفرانس سران سه کشور بزرگ در یالتا
۱۰ اسفند: اعلان جنگ ایران به‌ژاپن

۱۳۲۴

۱۸ اردیبهشت: تسلیم بی‌قید و شرط رایش آلمان و پایان جنگ در اروپا.
۲۹ اردیبهشت: یادداشت ایران به سه دولت بزرگ دربارهٔ تخلیهٔ خاک ایران.
۱۳ مرداد: تصمیم کنفرانس پتسدام دربارهٔ ایران.
۲۴ مرداد: پیروزی حزب کارگر در انتخابات انگلیس و استعفای چرچیل.
۱۱ شهریور: تسلیم ژاپن و پایان جنگ جهانی دوم.
۱۲ شهریور: شورش فرقهٔ دموکرات در آذربایجان.
۲۱ شهریور: دومین یادداشت ایران به سه دولت بزرگ دربارهٔ تخلیه خاک ایران.
۲۶ آبان: ممانعت شورویها از عبور نیروی اعزامی ایران به‌آذربایجان.
۲۱ آذر: سقوط تبریز و تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان.
۹ دی: تخلیهٔ ایران از نیروهای امریکایی و انگلیسی.
۲۹ دی: شکایت ایران از شوروی به‌سازمان ملل متحد.
۲ بهمن: تأسیس جمهوری کردستان در مهاباد.
۶ بهمن: نخست‌وزیری احمد قوام.

۱۰ بهمن: طرح مسئله ایران در شورای امنیت.
۲۹ بهمن: سفر قوام به‌مسکو.
۱۱ اسفند: رسیدن موعد تخلیهٔ ایران و حرکت نیروهای شوروی به‌سوی تهران، مرز عراق و ترکیه.

۱۳۲۵

۱ فروردین: اولیتماتوم پرزیدنت ترومن به‌استالین در مورد لزوم تخلیهٔ ایران.
۵ فروردین: آغاز تخلیهٔ قوای شوروی.
۱۵ فروردین: امضای مقاوله‌نامهٔ قوام ـ سادچیکوف.
۱۹ اردیبهشت: تخلیهٔ کامل ایران از نیروهای شوروی.
۲۳ خرداد: امضای موافقتنامهٔ نه ماده‌ای بین حکومت مرکزی و پیشه‌وری.
۲۳ تیر: اعتصاب سراسری کارگران نفت جنوب.
۱۲ مرداد: عضویت سه وزیر توده‌ای در کابینهٔ قوام.
۲۰ شهریور: آغاز شورش فارس.
۲۵ مهر: ترمیم کابینهٔ قوام و برکناری وزیران توده‌ای.
۷ آبان: انتشار فرمان انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس.
۱ آذر: تخلیهٔ زنجان و تسلیم آن شهر به‌حکومت مرکزی.
۲۱ آذر: آزادسازی تبریز و فرار سران فرقهٔ دموکرات به‌شوروی.
۲۷ آذر: آزادسازی مهاباد و بازداشت سران جمهوری کردستان.
۲۱ اسفند: اعلام دکترین ترومن دربارهٔ کمک به‌ترکیه و یونان.

۱۳۲۶

۱۰ فروردین: اعدام قاضی محمد و سایر رهبران جمهوری کردستان.
۴ خرداد: مسافرت شاه به‌آذربایجان.
۳۰ خرداد: امضای قرارداد خرید اسلحه از امریکا.
۲۵ تیر: گشایش پانزدهمین دورهٔ قانونگذاری.
۶ شهریور: یادداشت شوروی دربارهٔ لزوم طرح مقاوله‌نامهٔ قوام ـ سادچیکوف در مجلس.

۱۴ مهر: موافقتنامهٔ جم ــ آلن دربارهٔ وظایف و اختیارات مستشاران نظامی امریکایی.
۲۹ مهر: رد مقاوله‌نامهٔ قوام ــ سادچیکوف در مجلس.
۲۹ آبان: یادداشت اعتراض شوروی به‌رد مقاوله‌نامه.
۱۸ آذر: سقوط حکومت قوام.
۶ دی: نخست‌وزیری ابراهیم حکیمی.
۱۱ دی: سفر آنتونی ایدن به‌ایران.

۱۳۲۷

۲۶ خرداد: سقوط حکومت حکیمی.
۱ تیر: نخست‌وزیری عبدالحسین هژیر.
۲۷ تیر: سفر غیر رسمی شاه به‌انگلستان.
۱۰ شهریور: آغاز مذاکرات گس ــ گلشائیان دربارهٔ نفت.
۱۴ آبان: سقوط حکومت هژیر.
۲۵ آبان: نخست‌وزیری محمد ساعد مراغه‌ای.
۷ بهمن: نطق مهم تقی‌زاده در مجلس دربارهٔ «مسلوب‌الاختیار بودن» در امضای قرارداد نفت ۱۳۱۲.
۱۴ بهمن: تظاهرات دانشجویان دانشگاه علیه امتیاز نفت جنوب.
۱۵ بهمن: سوءقصد به‌جان شاه.
۱۶ بهمن: غیرقانونی شناختن حزب توده.

۱۳۲۸

۱ اردیبهشت: تشکیل مجلس مؤسسان و افزایش اختیارات شاه.
۲۶ تیر: امضای قرارداد الحاقی نفت.
۲۲ مهر: تحصن دکتر مصدق و یارانش در دربار به‌عنوان اعتراض به‌انتخابات دورهٔ ۱۶.
۱ آبان: تشکیل جبههٔ ملی به‌رهبری دکتر مصدق.
۱۳ آبان: قتل هژیر وزیر دربار و ابطال انتخابات.

۲۴ آبان: سفر رسمی شاه به‌امریکا.
۲۰ اسفند: پیروزی نمایندگان جبههٔ ملی در انتخابات تهران.

۱۳۲۹

۱۴ فروردین: استعفای ساعد و نخست‌وزیری علی منصور.
۴ تیر: آغاز جنگ کره.
۵ تیر: استعفای ناگهانی منصور و نخست‌وزیری سپهبد حاجیعلی رزم‌آرا.
۲۷ مهر: امضای موافقتنامهٔ کمکهای اصل ۴ با امریکا
۱۳ آبان: امضای موافقتنامهٔ بازرگانی بین ایران و شوروی.
۲۶ آذر: رد قرارداد الحاقی از جانب کمیسیون نفت مجلس.
۵ دی: استرداد قرارداد الحاقی از مجلس.
۴ اسفند: یادداشت سفارت انگلیس دایر بر پیشنهاد تنصیف عواید نفت.
۱۶ اسفند: قتل سپهبد رزم‌آراء.
۲۰ اسفند: نخست‌وزیری حسین علاء.
۲۹ اسفند: تصویب پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور در مجلسین.

۱۳۳۰

۲۲ فروردین: اعتصاب کارگران نفت جنوب.
۶ اردیبهشت: استعفای حسین علاء.
۹ اردیبهشت: تصویب قانون اجرای ملی شدن صنعت نفت در مجلس.
۱۰ اردیبهشت: نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق.
۴ خرداد: شکایت انگلیس از ایران به‌دیوان دادگستری بین‌المللی.
۲۰ خرداد: ورودهیئت‌اعزامی شرکت‌نفت‌انگلیس‌به‌تهران به‌ریاست جکسون.
۲۹ خرداد: خلع‌ید از شرکت نفت جنوب.
۱۳ تیر: صدور قرار موقت از جانب دیوان دادگستری بین‌المللی.
۲۳ تیر: ورود آورل هریمن میانجی و نمایندهٔ مخصوص رئیس جمهوری امریکا به‌تهران؛ تظاهرات خونین حزب توده.

۱۱ مرداد: هریمن ضمن یک سفر کوتاه به‌لندن اصل ملی شدن نفت را به‌تصویب دولت انگلیس و شرکت نفت می‌رساند.
۱۲ مرداد: ورود هیئت اعزامی دولت انگلیس به‌ریاست استوکس مهردار سلطنتی به‌تهران.
۳۱ مرداد: شکست مذاکرات با هیئت استوکس.
۱۰ مهر: اخراج کارشناسان انگلیسی نفت از آبادان.
۲۱ مهر: طرح شکایت انگلیس در شورای امنیت ملل متحد و نطق دکتر مصدق.
۲۶ مهر: رأی شورای امنیت دایر بر مسکوت گذاشتن شکایت انگلیس تا صدور رأی دادگاه لاهه.
۳ آبان: پیروزی حزب محافظه‌کار در انتخابات انگلیس و نخست‌وزیری وینستون چرچیل.
۲۸ آبان: سفر پیروزمندانهٔ دکتر مصدق به‌مصر.
۱ آذر: بازگشت دکتر مصدق به‌ایران.
۹ دی: ورود هیئت بانک بین‌المللی به‌تهران.
۳۰ دی: بسته شدن کنسولگریهای انگلیس در ایران.
۲۲ بهمن: ورود دومین هیئت بانک بین‌المللی به‌ریاست گارنر.
۲۶ اسفند: شکست مذاکرات با بانک بین‌المللی.

۱۳۳۱

۵ اردیبهشت: تمدید موافقتنامهٔ مربوط به‌مستشاران نظامی امریکایی.
۷ خرداد: عزیمت مصدق به‌لاهه برای دفاع از حقوق ایران.
۲۵ تیر: استعفای مصدق از نخست‌وزیری.
۲۶ تیر: نخست‌وزیری احمد قوام.
۳۰ تیر: قیام ملی برای نخست‌وزیری مصدق، استعفای قوام.
۳۱ تیر: نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق و پیروزی ایران در دادگاه لاهه.
۱ مرداد: کودتای افسران آزاد در مصر و سقوط رژیم پادشاهی.
۸ شهریور: پیام مشترک ترومن ـ چرچیل به‌دکتر مصدق که رد شد.

۳۰ مهر: قطع مناسبات سیاسی بین ایران و انگلستان.
۱۴ آبان: انتخاب ژنرال آیزنهاور به‌ریاست جمهوری امریکا.
۹ بهمن: ملی شدن شیلات دریای خزر.
۱ اسفند: آخرین پیشنهاد دولت انگلیس که از جانب مصدق رد شد.
۹ اسفند: توطئه برای ساقط کردن حکومت مصدق.
۱۵ اسفند: درگذشت مارشال استالین.

۱۳۳۲

۱ اردیبهشت: ربوده شدن سرتیپ افشار طوس به‌دست عمال بیگانه.
۲۱ خرداد: امضای موافقتنامهٔ جدید بازرگانی با شوروی.
۱۲ تیر: پاسخ منفی آیزنهاور به‌نامهٔ دکتر مصدق.
۱۷ مرداد: نطق مالنکوف دربارهٔ ایران در جلسهٔ مشترک پارلمان شوروی.
۱۲و ۱۹مرداد: رفراندم برای انحلال مجلس شورای ملی.
۲۵ مرداد: کودتای نافرجام و فرار شاه به‌خارج از کشور.
۲۸ مرداد: کودتای دوم و سقوط حکومت ملی.
۲۸ مرداد: نخست‌وزیری سپهبد فضل‌الله زاهدی.
۳۰ مرداد: مراجعت شاه به‌ایران.
۱۴ شهریور: ارسال ۴۵ میلیون دلار کمک اضطراری از جانب دولت امریکا.
۱۴ آذر: تجدید مناسبات سیاسی با انگلستان.
۱۶ آذر: ورود ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهوری امریکا به‌ایران.
۱۶ آذر: تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران و کشته شدن سه دانشجو.
۳۰ آذر: محکومیت دکتر مصدق در دادگاه نظامی.

۱۳۳۳

۲۲ اردیبهشت: محکومیت دکتر مصدق به سه سال زندان در دادگاه تجدیدنظر نظامی.
۲۱ مرداد: کشف شبکهٔ افسران حزب توده.
۲۸ شهریور: امضای قرارداد «امینی ـ پیج» بین ایران و کنسرسیوم بین‌المللی نفت.

۱۴ آذر: مسافرت شاه به امریکا.
۱۱ آذر: امضای موافقتنامهٔ حل مسایل مرزی و مالی با شوروی.
۵ اسفند: انعقاد پیمان بغداد.

۱۳۳۴

۱۷ فروردین: برکناری سپهبد زاهدی و نخست‌وزیری حسین علاء.
۲۸ فروردین: کنفرانس کشورهای آسیای ــ افریقایی در باندونگ.
۱۱ خرداد: تحویل یازده تن طلای امانتی ایران در مرز جلفا از جانب شوروی.
۲۳ مرداد: امضای قرارداد مودت و کنسولی بین ایران و امریکا.
۲۷ شهریور: سفر جلال بایار رئیس جمهوری ترکیه به‌ایران.
۳۰ مهر: الحاق ایران به‌پیمان بغداد.
۱۹ مهر: تذکاریهٔ مولوتوف دایر به‌اعتراض به‌عضویت ایران در پیمان بغداد.
۲۵ آبان: سوءقصد نافرجام به‌جان حسین علاء.
۴ آذر: دومین یادداشت اعتراض‌آمیز شوروی.
۵ بهمن: سفر داگ هامرشولد دبیرکل سازمان ملل متحد به‌ایران.
۱۴ بهمن: سومین یادداشت اعتراض شوروی.
۱۳ اسفند: اخراج معاون وابستهٔ نظامی شوروی از ایران.
۱۹ اسفند: ورود سلوین لوید وزیر خارجهٔ بریتانیا به‌ایران.

۱۳۳۵

۲۹ فروردین: الحاق امریکا به‌کمیتهٔ اقتصادی پیمان بغداد.
۱ خرداد: اعتراض دولت هند به‌اشاره به‌مسئلهٔ کشمیر در اعلامیهٔ نهائی شورای وزیران پیمان بغداد.
۴ تیر: سفر شاه به‌اتحاد جماهیر شوروی.
۲۳ خرداد: تخلیهٔ نیروهای انگلیسی از منطقهٔ کانال سوئز.
۴ مرداد: ملی کردن کانال سوئز به‌دست جمال عبدالناصر.
۲۱ مرداد: شرکت وزیر امور خارجهٔ ایران در کنفرانس لندن.
۸ شهریور: مسافرت وزیر امور خارجهٔ ایران به‌قاهره به‌عنوان عضو هیئت

میانجیگری منزیس.
۷ آبان: حملهٔ نیروهای اسرائیلی به‌مصر.
۱۴ آبان: حملهٔ نیروهای مشترک انگلیس ـ فرانسه به‌مصر.
۱۴ آبان: اولتیماتوم بولگانین و واکنش آیزنهاور به‌حمله به‌مصر.
۱۵ آبان: موافقت دولتهای انگلیس و فرانسه با آتش‌بس.
۱ دی: تخلیهٔ مصر از نیروهای انگلیس و فرانسه.
۱۵ دی: اعلام دکترین آیزنهاور.
۱۹ دی: استعفای آنتونی ایدن و نخست‌وزیری هارولد مک میلان.
۱۱ بهمن: وحدت مصر و سوریه و تأسیس جمهوری عربی متحده.

۱۳۳۶

۱۵ فروردین: نخست‌وزیری دکتر منوچهر اقبال.
۲۷ فروردین: امضای موافقتنامهٔ تجاری ایران و شوروی.
۷ اردیبهشت: امضای موافقتنامهٔ ترانزیتی با شوروی.
۲۲ اردیبهشت: امضای پروتکل شرح اسناد مرزی ایران و شوروی.
۲۶ مهر: سفر ملک فیصل دوم و نایب‌السلطنهٔ عراق به‌ایران.
۴ بهمن: سفر جان فاستر دالس وزیر خارجهٔ امریکا به‌ایران.

۱۳۳۷

۲۳ تیر: کودتای عراق و اعلام رژیم جمهوری.
۲۳ تیر: دخالت نظامی امریکا در لبنان، و انگلیس در اردن.
۶ مرداد: تقاضای حمایت امریکا از جانب اعضای آسیایی پیمان بغداد.
۸ مرداد: ایران رژیم جدید عراق را به‌رسمیت می‌شناسد.
۹ آبان: اعتراض شوروی به‌اعلامیهٔ اعضای پیمان بغداد.
۹ بهمن: ورود هیئت نمایندگی شوروی به‌ریاست ولادیمیر سمیونوف به ایران.
۲۲ بهمن: شکست مذاکرات ایران و شوروی.
۹ اسفند: خروج عراق از پیمان بغداد.

۱۴ اسفند: امضای موافقتنامهٔ دفاعی دوجانبه ایران و امریکا.

۱۳۳۸

فروردین: آغاز حملات رادیو مسکو به‌ایران.
۸ اردیبهشت: سفر رسمی شاه به‌انگلستان.
۳۰ مرداد: تغییر نام پیمان بغداد به‌سازمان پیمان مرکزی (سنتو).
شهریور: قطع حملات تبلیغاتی شوروی به‌ایران در آستانهٔ سفر خروشچف به‌امریکا.
۱۱ آذر: تیرگی مناسبات ایران و عراق به‌علت اظهارات ژنرال قاسم دربارهٔ شط‌العرب.
۲۱ آذر: اعزام اولین نمایندهٔ سیاسی غیر رسمی ایران به‌اسرائیل.
۲۲ آذر: سفر یک روزهٔ پرزیدنت آیزنهاور به‌تهران.

۱۳۳۹

۸ فروردین: کنفرانس وزیران خارجهٔ پیمان سنتو در تهران.
۶ خرداد: کودتای نظامی در ترکیه.
۶ شهریور: استعفای دکتر اقبال و نخست‌وزیری شریف امامی.
۱۰ شهریور: مبادلهٔ پیام بین خروشچف و شریف امامی نخست‌وزیر جدید.
۳۰ شهریور: نطق شدیداللحن عبدالناصر و اخراج سفیر ایران از قاهره.
۳۱ شهریور: قطع مناسبات سیاسی بین ایران و مصر.
۱۷ آبان: انتخاب جان کندی به‌ریاست جمهوری امریکا.
۲۵ دی: تأسیس سازمان کشورهای صادر کنندهٔ نفت (اوپک).
۶ اسفند: مسافرت رسمی ملکه الیزابت دوم به‌ایران.
۱۵ اسفند: سفر آورل هریمن نمایندهٔ ویژهٔ کندی به‌ایران

۱۳۴۰

۱۴ اردیبهشت: تظاهرات معلمان و استعفای شریف امامی.
۱۶ اردیبهشت: نخست‌وزیری دکتر علی امینی.

۲۸ اردیبهشت: میتینگ صد هزار نفری جبههٔ ملی در میدان جلالیه.
۱ تیر: اعلام استقلال کویت و شناسایی آن از طرف ایران.
۲ مرداد: اعتراض وزیر امور خارجهٔ ایران به‌حملات شدید رادیو مسکو.
۵ مرداد: اعزام هیئت اقتصادی به‌آلمان برای دریافت ۲۰۰ میلیون مارک وام
۶ مرداد: اعزام هیئت اقتصادی به‌امریکا برای دریافت ۷۳۲ میلیون دلار وام که رد شد.
۲۸ مرداد: شاه در نطقی از ناسیونالیستها انتقاد کرد و تلاش زیادی در ارتباط دادن سیاست مصدق با سیاست کمونیستها بکار برد.
۶ مهر: شناسایی دولت سوریه پس از خروج آن کشور از جمهوری عربی متحده.
۱۹ مهر: سفر آورل هریمن وزیر کشاورزی امریکا به‌ایران.
۱۵ آبان: موافقت امریکا با پرداخت ۱۵ میلیون دلار کمک بلاعوض به‌ایران.
۱ بهمن: تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران و حملهٔ کوماندوهای چترباز به‌دانشگاه.
۱ بهمن: بازداشت سران جبههٔ ملی.
۴ بهمن: اعطای ۱۸ میلیون دلار کمک امریکا به‌عنوان کمک به‌اصلاحات ارضی.
۲۰ بهمن: ورود چستر بولز مشاور مخصوص کندی به‌تهران.

۱۳۴۱

۲۵ فروردین: مسافرت شاه به انگلیس و امریکا.
۲۱ خرداد: امضای موافقتنامهٔ بازرگانی با شوروی.
۱۲ تیر: شناسایی استقلال الجزایر.
۱۶ تیر: برکناری دکتر امینی از نخست‌وزیری.
۲۸ تیر: امریکا اعلام کرد که در دورهٔ زمامداری امینی ۶۷ میلیون دلار به‌ایران کمک کرده که بیش از کمک به‌سایر کابینه‌های ایران بوده است.
۳۰ تیر: تشکیل کابینهٔ اسدالله علم.
۱۰ مرداد: میانجیگری شاه بین افغانستان و پاکستان.

۱۸ مرداد: امضای موافقتنامهٔ بازرگانی با شوروی.
۳ شهریور: سفر لیندون جانسون معاون رئیس جمهوری امریکا به‌ایران.
۲۴ شهریور: تعهد ایران به‌شوروی در مورد عدم واگذاری پایگاه پرتاب موشک به دولتهای خارجی.
۲۲ آذر: نیکیتا خروشچف در جلسهٔ شورای عالی اتحاد شوروی اعلام کرد که روابط ایران و شوروی عمیقاً بهبود یافته است.
۴ بهمن: بازداشت مجدد سران جبههٔ ملی.
۶ بهمن: رفراندم دربارهٔ اصول ششگانهٔ انقلاب سفید.
۱۹ بهمن: کودتای عراق و قتل عبدالکریم قاسم.
۲۱ اسفند: شورش عشایر فارس.

۱۳۴۲

۲ فروردین: حملهٔ پلیس به‌مدرسهٔ فیضیهٔ قم.
۲۶ اردیبهشت: سفر رئیس جمهوری هند به‌ایران.
۱۵ خرداد: قیام مردم که به‌وسیلهٔ ارتش سرکوب شد.
۵ مرداد: امضای قرارداد همکاری فنی و اقتصادی ایران و شوروی.
۱۷ مرداد: الحاق ایران به‌پیمان بین‌المللی منع آزمایشهای هسته‌ای.
۲۴ مهر: مسافرت ژنرال دوگل به‌ایران.
۲۵ آبان: سفر لئونید برژنف به‌ایران.
۱ آذر: قتل پرزیدنت کندی در دالاس.
۶ آذر: امضای موافقتنامهٔ ترانزیتی ایران و شوروی.
۲۹ بهمن: استعفای اسدالله علم از نخست‌وزیری.
۳۰ بهمن: نخست‌وزیری حسنعلی منصور.

۱۳۴۳

۷ خرداد: به‌ثمر رسیدن میانجیگری ایران در اختلاف پاکستان و افغانستان.
۱۵ خرداد: سفر شاه به‌امریکا.
۳۱ تیر: تأسیس سازمان همکاری منطقه‌ای برای عمران (آر سی دی).

۲۱ مهر: تصویب لایحهٔ مصونیت مستشاران امریکایی «کاپیتولاسیون».

۲۳ مهر: برکناری خروشچف و زمامداری برژنف ــ کاسیگین ــ پادگورنی.

۱۲ آبان: انتخاب لیندون جانسون به‌ریاست جمهوری امریکا.

۱ بهمن: ترور حسنعلی منصور.

۷ بهمن: نخست‌وزیری امیرعباس هویدا.

۱۳۴۴

۲۱ فروردین: سوءقصد نافرجام به‌جان شاه در کاخ مرمر.

۳۱ خرداد: دومین سفر شاه به‌شوروی.

۳ شهریور: جنگ هند و پاکستان بر سر مسئلهٔ کشمیر.

۱۰ شهریور: آماده‌باش ارتش ایران به‌علت حوادث مرزی با عراق.

۲۳ دی: امضای موافقتنامه با شوروی دربارهٔ احداث کارخانهٔ ذوب آهن.

۱۳۴۵

۲۸ فروردین: کشته شدن عبدالسلام عارف در یک حادثهٔ هوایی و ریاست جمهوری عبدالرحمن عارف.

۳۰ بهمن: امضای قرارداد خرید اسلحه از شوروی.

۱۴ اسفند: درگذشت دکتر مصدق.

۲۳ اسفند: سفر عبدالرحمن عارف رئیس جمهوری عراق به‌ایران.

۱۳۴۶

۱۵ خرداد: آغاز جنگ شش روزه بین اعراب و اسرائیل.

۲۰ خرداد: مصاحبه مطبوعاتی شاه در استانبول: اسرائیل باید سرزمینهایی را که اشغال کرده است به‌صاحبانش پس بدهد.

۲۰ دی: اعلام تصمیم انگلستان به‌خروج از منطقهٔ شرق سوئز در سال ۱۹۷۱.

۱۳۴۷

۲۱ فروردین: سفر آلکسی کاسیگین نخست‌وزیر شوروی به‌ایران.
۲۲ خرداد: صدور اعلامیهٔ مشترک ایران و امریکا در پایان سفر شاه به‌واشینگتن.
۳ تیر: سفر طاهر یحیی نخست‌وزیر عراق به‌ایران.
۱۷ تیر: مخالفت ایران با تشکیل فدراسیون امارات متحدهٔ عربی با شرکت بحرین.
۲۶ تیر: کودتای حزب بعث در عراق.
۱۴ آبان: انتخاب ریچارد نیکسون به‌ریاست جمهوری امریکا.

۱۳۴۸

۳۰ فروردین: ایران عهدنامهٔ مرزی ۱۳۱۶ با عراق را کأن‌لم‌یکن اعلام می‌کند.
۷ اردیبهشت: استعفای ژنرال دوگل.
۱۳ اردیبهشت: شکایت ایران از عراق به‌سازمان ملل متحد.
۱۰ شهریور: کودتای قذافی در لیبی.
۲۹ مهر: سفر شاه به‌امریکا.
۲ بهمن: تعطیل کنسولگریهای ایران و عراق و اخراج سفیر عراق از ایران.
۲۰ اسفند: آغاز مذاکرات ایران با کنسرسیوم نفت.

۱۳۴۹

۹ فروردین: سفر ویتوریو گیچاردی نمایندهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد به‌بحرین برای حقیقت‌یابی.
۲۱ اردیبهشت: تصویب قطعنامهٔ استقلال بحرین در شورای امنیت.
۱۲ تیر: تعیین تهران به‌عنوان مرکز دایمی سازمان همکاری منطقه‌ای برای عمران.
۸ مرداد: امضای موافقتنامهٔ مهم بازرگانی بین ایران و شوروی.
۷ شهریور: تجدید مناسبات سیاسی ایران و مصر.

۶ مهر: درگذشت جمال عبدالناصر.
۶ آبان: افتتاح لولهٔ گاز سرتاسری بین ایران و شوروی با حضور پادگورنی.
۱۶ آبان: موافقت اوپک با کمپانیهای نفت دربارهٔ افزایش ۶۴ سنت بهای هر بشکه نفت.
۱ اسفند: اعلام حمایت ایران از طرح صلح مصر.

۱۳۵۰

۲۳ مرداد: اعلام استقلال بحرین.
۱۰ شهریور: اعلام استقلال قطر.
۲۱ شهریور: شناسایی چین کمونیست از جانب ایران.
۱۹ مهر: جشنهای ۲۵۰۰ ساله بنیاد شاهنشاهی در تخت‌جمشید.
۳۰ آبان: مذاکرات ایران و انگلستان دربارهٔ جزایر سه‌گانهٔ دهانهٔ خلیج فارس.
۹ آذر: اشغال جزایر سه‌گانه به‌وسیلهٔ ارتش ایران.
۱۰ آذر: خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس. عراق مناسبات سیاسی خود را با ایران قطع کرد.
۱۱ آذر: تشکیل امارات متحدهٔ عربی.
۱۱ آذر: جنگ هند و پاکستان که منجر به‌استقلال بنگلادش گردید.

۱۳۵۱

۲۰ فروردین: امضای عهدنامهٔ دوستی شوروی و عراق.
۹ و ۱۰ خرداد: سفر نیکسون به‌ایران و موافقت او با خرید هرگونه سلاح غیر هسته‌ای از جانب ایران.
۱۶ آبان: تجدید انتخاب نیکسون به‌ریاست جمهوری امریکا.
۲۳ بهمن: امضای قرارداد ایران و افغانستان دربارهٔ تقسیم آب هیرمند.
۷ اسفند: موافقتنامهٔ سن‌موریتس دربارهٔ تجدیدنظر در قرارداد کنسرسیوم.

۱۳۵۲

۱۹ فروردین: قرارداد بازرگانی با چین.

۳ خرداد: قرارداد مشارکت با کنسرسیوم.
۲۶ خرداد: سفر وزیر خارجهٔ چین به‌ایران.
۲۶ تیر: کودتای افغانستان و اعلام رژیم جمهوری.
۱۴ مهر: آغاز چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل.
۲۱ مهر: توافق مصر و اسرائیل دربارهٔ آتش‌بس.
۲۰ آذر: چهار برابر شدن بهای هر بشکه نفت.
۲۹ آذر: اعزام واحدهای ارتش ایران به‌جبههٔ ظفار.
۲۳ بهمن: شکایت عراق از ایران به‌سازمان ملل متحد.
۹ اسفند: اعزام نمایندهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد به‌مرز ایران و عراق.
۱۶ اسفند: اعلام آتش‌بس در مرز بین دو کشور.

۱۳۵۳

۶ تیر: امضای موافقتنامهٔ همکاری در امور هسته‌ای با فرانسه.
۳ مرداد: یادداشت تفاهم بین ایران و امریکا دربارهٔ مبادلهٔ اطلاعات موشکی.
۱۷ مرداد: استعفای نیکسون و ریاست جمهوری جرالد فورد.
۱۱ آبان: تشکیل کمیسیون مشترک ایران و امریکا.
۲۷ آبان: سفر شاه به‌شوروی.
۷ آذر: سفر ژاک شیراک نخست‌وزیر فرانسه به‌ایران و امضای چندین موافقتنامهٔ اقتصادی.
۱۴ اسفند: امضای موافقتنامه همکاری فنی بین ایران و امریکا.
۱۵ اسفند: موافقتنامهٔ الجزایر و آشتی بین ایران و عراق.

۱۳۵۴

۲ فروردین: امضای موافقتنامهٔ دفاع غیر نظامی فوری با امریکا
۲۳ مرداد: امضای عهدنامهٔ مرزی و حسن همجواری با عراق
۵ دی: امضای پنج فقره پروتکل تکمیلی با عراق

۱۳۵۵

۱۲ آبان: انتخاب جیمی کارتر به‌ریاست جمهوری امریکا.

۱۴ آبان: مخالفت کارتر با افزایش بهای نفت.

۱۹ آبان: اعلام فضای باز سیاسی از جانب شاه.

۹ آذر: امضای موافقتنامهٔ ۲۰ ساله با شوروی دربارهٔ ارسال گاز طبیعی به‌فرانسه و آلمان از راه شوروی.

۲۲ دی: امضای پروتکل جدید بازرگانی با انگلستان

۴ بهمن: اعلام شد که کارتر شخصاً قراردادهای فروش اسلحه به ایران را بررسی می‌کند.

۱۴ اسفند: شاه در مصاحبه با روزنامهٔ کریسشن ساینس مانیتور: ایران ۱۶۰ فروند هواپیمای اف ـ ۱۶ از امریکا می‌خرد.

۱۵ اسفند: کنفرانس سازمان عفو بین‌المللی در لاهه رژیم شاه را به‌علت فشار و اختناق محکوم کرد.

۱۳۵۶

۲۷ فروردین: صدام حسین: بین ایران و عراق هیچ مشکلی نیست. فهد ولیعهد عربستان سعودی: روابط ایران و عربستان عالی است.

۳۱ فروردین: تأسیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر.

۶ اردیبهشت: کارتر با فروش پنج فروند هواپیمای اواکس به‌ایران موافقت کرد.

۲۱ اردیبهشت: فرانسه مبلغ ۱۰ میلیارد فرانک اعتبار به‌منظور ایجاد دو نیروگاه هسته‌ای در اختیار ایران گذارد.

۲۲ اردیبهشت: ورود سایروس‌ونس و دکتر دیوید اوئن وزرای خارجه امریکا و انگلیس به‌تهران برای شرکت در کنفرانس سنتو.

۲۳ اردیبهشت: گفتگوهای مهم وزیران خارجهٔ امریکا و انگلیس با شاه در لزوم ایجاد فضای باز سیاسی.

۱ خرداد: ایران اعلام کرد که در کنفرانس کشورهای اسلامی در لیبی شرکت نخواهد کرد.

۶ خرداد: سفیر ایران در امریکا اعلام کرد ایران به‌تنهایی وسیع‌ترین بازار برای کالاهای امریکایی در منطقه است.
۱ تیر: کالاهان نخست‌وزیر انگلیس: حجم مبادلات ایران و انگلیس از ۵ میلیارد دلار تجاوز کرده است.
۲۳ تیر: کودتای نظامی در پاکستان و زمامداری ژنرال ضیاءالحق.
۹ مرداد: کارتر به‌فشار نمایندگان کنگرهٔ امریکا تصمیم خود را در فروش هواپیماهای اواکس به‌ایران تغییر داد.
۱۵ مرداد: استعفای امیرعباس هویدا و نخست‌وزیری جمشید آموزگار.
۲۲ مرداد: انتشار اعلامیهٔ مشترک ایران و امریکا در زمینهٔ انرژی اتمی.
۱۵ مهر: فرانسه در مقابل تحویل نفت دو نیروگاه اتمی و ۱۲ اتوبوس هوایی به‌ایران می‌فروشد.
۴ آبان: مایکل بلومنتال وزیر خزانه‌داری امریکا ضمن سفر به‌تهران اظهار داشت خریدهای ایران از امریکا از ۴۰ میلیارد دلار تجاوز می‌کند.
۹ آبان: ورود انورسادات رئیس جمهوری مصر به‌تهران قبل از سفرش به بیت‌المقدس.
۲۳ آبان: سفر شاه به‌امریکا که منجر به‌تظاهرات دانشجویان و استعمال گاز اشک‌آور از طرف پلیس گردید.
۲۶ آبان: شاه موافقت خود را با تثبیت بهای نفت اعلام کرد.
۱ آذر: اجتماع جبههٔ ملی در کاروانسرا سنگی و حملهٔ مأموران ساواک.
۱۵ آذر: ایران مبلغ ۵۶۰ میلیون دلار از «بازار بین‌المللی سرمایه» وام گرفت.
۹ دی: ورود جیمی کارتر به‌تهران.
۱۰ دی: نطق کارتر در ضیافت کاخ نیاوران: اتحاد ایران و امریکا ناگسستنی است.
۱۷ دی: انتشار مقالهٔ اهانت‌آمیز به‌آیت‌الله خمینی در روزنامهٔ اطلاعات.
۱۹ دی: تظاهرات خونین در قم.
۱۹ دی: سفر کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل متحد به‌ایران.
۲۹ بهمن: تظاهرات خونین در تبریز.
۱۰ اسفند: ملاقات خلعتبری با صدام حسین و حسن‌البکر در بغداد.

۲۱ اسفند: بانک آلمان جهت خرید چهار نیروگاه اتمی مبلغ ۴/۸ میلیارد مارک به‌ایران وام می‌دهد.

۱۳۵۷

۴ فروردین: سفر فردریک مالی وزیر دفاع انگلیس به‌ایران.

۱۰ فروردین: تظاهرات خونین در یزد و جهرم.

۳۰ فروردین: تشکیل آخرین کنفرانس شورای وزیران سنتو در لندن.

۲ اردیبهشت: والتر شل ضمن سفر به‌تهران اظهار داشت حجم مبادلات بازرگانی ایران و آلمان به ۱۰/۶ میلیارد مارک رسیده است.

۶ اردیبهشت: سفر رونالد ریگان نامزد حزب جمهوریخواه امریکا به تهران.

۸ اردیبهشت: سفر مارگارت تاچر رهبر حزب محافظه‌کار انگلستان به‌تهران.

۸ اردیبهشت: کودتای کمونیستی در افغانستان.

۲۰ مرداد: تظاهرات خونین در اصفهان و اعلام حکومت نظامی.

۲۳ مرداد: اعلام آماده‌باش به نیروهای نظامی در سراسر کشور.

۲۸ مرداد: حملهٔ شدید شاه به‌دکتر مصدق و جبههٔ ملی؛ آتش‌سوزی سینما رکس در آبادان.

۵ شهریور: استعفای آموزگار و نخست‌وزیری جعفر شریف امامی.

۷ شهریور: سفر هواکوفنگ نخست‌وزیر چین به‌ایران.

۱۷ شهریور: اعلام حکومت نظامی در تهران و ۱۲ شهرستان، و «جمعهٔ سیاه».

۱۸ شهریور: سخنگوی وزارت خارجهٔ امریکا از عمل نظامی انجام شده در تهران و سایر شهرهای ایران ابراز خوشوقتی کرد.

۱۹ شهریور: کارتر در تماس تلفنی با شاه ضمن حمایت از وی ابراز امیدواری کرد که اقدامات در جهت آزادی سیاسی ادامه یابد.

۴ مهر: سر آنتونی پارسونز سفیر انگلیس حمایت دولت متبوع خود را از رژیم شاه اعلام کرد.

۱۳ مهر: عزیمت آیت‌الله خمینی از عراق به‌فرانسه.

۱۹ مهر: اعلام پشتیبانی مجدد کارتر از شاه.

۲۶ مهر: اعلام شد که بخش عمده‌ای از خرید اسلحهٔ ایران از امریکا موقتاً لغو

شد.

۳۰ مهر: دکتر اوئن وزیر خارجهٔ انگلیس: اکنون وقتی است که ما از رژیم ایران حمایت کنیم و دوستی خود را با آن ثابت نماییم.

۱۴ آبان: شاه ضمن نطق رادیو تلویزیونی: ندای انقلاب را شنیدم قول می‌دهم دیگر ظلم و جور و فساد تکرار نخواهد شد.

۱۴ آبان: آشوب و تظاهرات در تهران؛ استعفای شریف امامی.

۱۵ آبان: تشکیل کابینهٔ نظامی به‌ریاست ارتشبد غلامرضا ازهاری.

۱۵ آبان: سخنگوی وزارت خارجهٔ امریکا: از مواضعی که شاه گرفته است حمایت می‌کنیم.

۱۹ و ۲۰ آذر: راه‌پیماییهای چند میلیون نفری تاسوعا و عاشورا در تهران.

۲۳ آذر: استمداد وزیر خارجهٔ ایران از دکتر اوئن وزیر خارجهٔ انگلیس.

۹ دی: اعلام نخست‌وزیری دکتر شاپور بختیار و اخراج وی از جبههٔ ملی.

۱۵ دی: کنفرانس‌گوادلوپ‌وتصمیم چهاردولت غربی‌به‌سلب حمایت‌از شاه.

۱۷ دی: ورود ژنرال رابرت هایزر به‌تهران.

۱۸ دی: ورود لرد جورج براون وزیر خارجهٔ سابق انگلیس به‌تهران.

۲۱ دی: سایروس‌ونس اعلام کرد که دولت امریکا تصمیم شاه به‌خروج از کشور را تأیید می‌کند؛ امریکا احساس می‌کند که شاه دیگر در آیندهٔ سیاسی ایران نقشی ندارد.

۲۶ دی: خروج شاه از کشور.

۱۲ بهمن: انتصاب مهندس مهدی بازرگان به‌نخست‌وزیری دولت موقت.

۱۳ بهمن: لغو قرارداد خرید ۱۰ میلیارد دلار اسلحه از امریکا.

۱۹ بهمن: سخنگویان کاخ سفید و وزارت خارجه امریکا اعلام کردند دولت امریکا پشتیبان دولتی خواهد بود که مورد حمایت ملت ایران باشد.

۲۲ بهمن: شورای عالی ارتش طی اعلامیه‌ای بی‌طرفی خود را در مناقشات سیاسی اعلام و به یکانهای نظامی دستور داد به‌پادگانهای خود باز گردند؛ پیروزی انقلاب و سقوط رژیم؛ شناسایی دولت موقت از طرف دولتهای بزرگ.

منابع و مآخذ

الف. کتابهای فارسی

آل احمد، جلال: **در خدمت و خیانت روشنفکران**، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۷.

استوارت، ریچارد: **در آخرین روزهای رضا شاه**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، انتشارات معین، تهران ۱۳۷۰.

اسکراین، کلارمونت: **جنگ جهانی در ایران**، ترجمه غلامحسین صالحیار، نشر سلسله، تهران ۱۳۶۳.

افراسیابی، بهرام: **ایران و تاریخ (از کودتا تا انقلاب)**، انتشارات نیلوفر، تهران ۱۳۶۲.

________: **خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی**، انتشارات سخن، تهران ۱۳۶۶.

بزرگمهر، جلیل: **تقریرات مصدق در زندان**، سازمان کتاب، تهران ۱۳۵۹.

________: **مصدق در محکمهٔ نظامی**، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۶۴.

بهار، محمدتقی (ملک الشعراء): **تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران**، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۲۳ و ۱۳۵۷.

بیل، جیمز: **شیر و عقاب**، ترجمهٔ دکتر فروزندهٔ برلیان، نشر فاخته، تهران ۱۳۷۱.

پارسا دوست، منوچهر: **زمینه‌های تاریخی اختلاف ایران و عراق**، شرکت سهامی

انتشار، تهران ۱۳۶۴.
پارسونز، آنتونی: **غرور و سقوط**، ترجمه حسن پاشا شریفی، انتشارات راه‌نو، تهران ۱۳۶۳.
پتروشفسکی و پنج مورخ روسی دیگر: **تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز**، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش، تهران ۱۳۵۹.
تفضلی، جهانگیر: **خاطرات منتشر نشده**، تهران ۱۳۶۵.
خان ملک یزدی، محمد: **ارزش مساعی ایران در جنگ**، تهران ۱۳۲۴.
ــــــــــــ: **غوغای تخلیهٔ ایران**، تهران ۱۳۲۶.
ذبیح، سپهر: **ایران در دوران مصدق**، انتشارات عطائی، تهران ۱۳۶۳.
رائین، اسمعیل: **اسناد خانهٔ سدان**، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۸.
راجی، پرویز: **خدمتگزار تخت طاووس**، ترجمهٔ دکتر حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۶۸.
رایت، دنیس: **انگلیسیها در میان ایرانیان**، ترجمهٔ لطفعلی خنجی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۹.
ــــــــــــ: **ایرانیان در میان انگلیسیها**، ترجمهٔ کریم امامی، نشر نو، تهران ۱۳۶۴.
رزاقی، ابراهیم، **اقتصاد ایران**، نشر نی، تهران ۱۳۶۸.
روبین، باری: **جنگ قدرتها در ایران**، ترجمهٔ محمود مشرقی، انتشارات آشتیانی، تهران ۱۳۶۳.
روحانی، فؤاد: **تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران**، سازمان کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۲.
زرگر، علی: **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضا شاه**، ترجمهٔ کاوه بیات، انتشارات معین و پروین، تهران ۱۳۷۲.
سالیوان، ویلیام: **مأموریت در ایران**، ترجمهٔ محمود مشرقی، انتشارات هفته، تهران ۱۳۶۲.
ستاد بزرگ ارتشتاران: **تاریخ ارتش نوین ایران**، جلد ۱، انتشارات ارتش، تهران ۱۳۴۶.
سفری، محمدعلی: **قلم و سیاست**، انتشارات نامک، تهران ۱۳۷۱.
سمسون، آنتونی: **بازار اسلحه**، ترجمهٔ فضل‌الله نیک آئین، انتشارات امیرکبیر، تهران

.۱۳۵۷
شوکراس، ویلیام: **آخرین سفر شاه**، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، تهران ۱۳۶۹.
شیخ الاسلامی، جواد: **سیمای احمد شاه قاجار**، جلد ۱، نشر گفتار، تهران ۱۳۶۸.
عاقلی، باقر: **روز شمار تاریخ ایران**، جلد ۱ و ۲، نشر گفتار، تهران ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰.
ـــــــــ : **نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار**، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۷۰.
علم، امیراسدالله: **گفتگوهای من با شاه**، ترجمه زیرنظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۷۱.
فاتح، مصطفی: **پنجاه سال نفت ایران**، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸.
فونتن، آندره: **تاریخ جنگ سرد**، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ۲ جلد، نشر نو، تهران ۱۳۶۴ و ۱۳۶۶.
ـــــــــ : **یک بستر و دو رؤیا: تاریخ تنش‌زدایی**، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، تهران ۱۳۶۲.
کاررادانکوس، هلن: **نه صلح نه جنگ**، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، تهران ۱۳۶۷.
کی استوان، حسین: **سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم**، انتشارات روزنامه مظفر، ۲ جلد، ۱۳۲۷ و ۱۳۲۹.
گروه جامی: **گذشته چراغ راه آینده است**، انتشارات نیلوفر، تهران ۱۳۶۴.
لدین، مایکل و لویس، ویلیام: **هزیمت، یا شکست رسوای امریکا**، ترجمهٔ احمد سمیعی (گیلانی)، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۲.
ـــــــــ : **شاه و کارتر**، ترجمهٔ مهدی افشار، دنیای کتاب، تهران ۱۳۷۱.
لنچافسکی، جورج: **سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران**، ترجمهٔ حورا یاوری، انتشارات ابن‌سینا، تهران ۱۳۵۲.
لسانی، ابوالفضل: **طلای سیاه یا بلای ایران**، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
مصدق، دکتر محمد: **خاطرات و تألمات**، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۵.
مفیدی، حسن: **اسناد کنفرانسهای تهران و یالتا و پتسدام**، انتشارات پارت، تهران ۱۳۶۰.

مکی، حسین: **تاریخ بیست ساله ایران**، جلد ۱ تا ۶، انتشارات امیرکبیر و نشر ناشر، تهران ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲.
موحد. هـ: **دو سال آخر (رفورم یا انقلاب)**، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
مؤید امینی، داود: **از سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰**، تهران ۱۳۲۱.
میلسپو، آرتور: **امریکاییها در ایران**، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، تهران ۱۳۷۱.
مختاری، حبیب‌الله: **تاریخ بیداری ایران**، تهران ۱۳۲۶.
نفیسی، سعید: **تاریخ شهریاری رضا شاه پهلوی**، انتشارات ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۴.
وزارت امور خارجه: **مجموعه عهدنامه‌های تاریخی و سیاسی ایران**، ۳ جلد، تهران ۱۳۵۰.
هاتف، محمود: **روابط ایران و عراق**، انتشارات پاژنگ، تهران ۱۳۷۱.
هدایت مهدیقلی: **خاطرات و خطرات**، انتشارات زوار، تهران ۱۳۲۹.
هالیدی، فرد: **دیکتاتوری و توسعهٔ سرمایه‌داری در ایران**، ترجمهٔ فضل‌الله نیک آئین، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸.
هایزر، رابرت: **مأموریت مخفی هایزر در ایران**، ترجمهٔ محمد حسین عادلی، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۶۸.
هدایت، مهدیقلی، **خاطرات و خطرات**، کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۶۳.

ب. نشریات فارسی:

گزارش دکتر مصدق نخست‌وزیر خطاب به‌ملت ایران راجع به‌ملی شدن صنعت نفت، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۳۲.
نشریه‌های سه ماههٔ وزارت امور خارجه، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۳۵ ـ ۱۳۴۵.
نشریه‌های سالانه وزارت امور خارجه، انتشارات وزارت‌امورخارجه،تهران ۱۳۵۶ــ ۱۳۴۵.
نظری به‌فرانسهٔ امروز و روابط دیرین ایران و فرانسه، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۵۳.
روزنامه‌ها: **اطلاعات، کیهان، باختر امروز، بسوی آینده.**

ج. کتابهای انگلیسی:

Abrahamian, Ervand: ***Iran Between Two Revolutions***, Princeton University Press, New Jersey, 1983.

Amir Sadeghi, Hossein: ***Twentieth Century Iran***, Heinemann Publications Ltd., London, 1977.

Cottom, Richard, W.: ***Nationalism in Iran***, University of Pittsburg Press, 1964.

Eden, Anthony: ***Full Circle***. Cassell, London, 1959.

Elwell-Sutton, Paul: ***Persian Oil, A Study in Persian Polittics***, Lawrence and Wishart Ltd., London, 1955.

Gasiorowski, Mark: ***U.S. Foreign Policy and the Shah***, Cornell University Press, 1991.

Huyser, (General) Robert: ***Mission to Tehran***, Harper and Row Publishers, New York, 1986.

Lapping, Brian: ***End of Empire***, Granada Publishing Ltd., London 1985.

Lenczowsky, George: ***American Presidents and the Middle East***, Duke University Press, 1990.

Parsons, Anthony: ***The Pride and the Fall (Iran 1974 - 79)*** Jonathan Cape, London, 1984.

Radji, Parviz C.: ***In the Service of the Peacock Throne***, Hamish Hamilton, London, 1983.

Ramazani, Rouhollah k., ***The Foreign Policy of Iran***, University Press of Virginia, Charlottesville, 1966.

Ramazani, Rouhollah K.: ***Iran's Foreign Policy 1941-1973***, University Press of Virginia, Charlottesville, 1975.

Segev, Samuel: ***The Iranian Triangle***, The Free Press, New York, 1988.

Sick, Gary: ***All Fall Down***, Peaguin Books, New York, 1988.

Sullivan, William H.: ***Mission to Iran***, W. W. Norton and Co., New York, 1981.

Woodhouse, C. M.: ***Something Ventured***, Granada Publishing Ltd., London, 1982.

Wilber, Donald: ***Riza Shah Pahlavi***, Exposition press, New York, 1975.

د. کتابهای فرانسوی:

Balta, Paul; et Roulleau, Claudine: ***L'Iran Insurgé***, Editions Sinbad, Paris, 1979.

Carrère d'Ancausse, Hélène: ***Ni Paix ni Guerre***, Editions Flammarion, Paris, 1986.

Carter, Jimmy: ***Mémoires d'un Président***, Editions Plon, Paris, 1984.

Derrennic, Jean-Pierre: ***Le Moyen-Orient au XXe Siècle***, Editions Armand Colin, Paris, 1983.

Feuillet, Claude: ***Le système Saoud***, Editions Pierre Marcel Farre, Paris, 1983.

Haghighat, Chapour: ***L'Iran, La révolution inachevée*** Editions Anthropos, Paris, 1980.

Kissinger, Henry A.: ***A la Maison Blanche***, Editions Fayard, Paris, 1979.

Ledeen, Michael; et Lewis, William: ***Debâcle***, Editions Stock, Paris, 1981.

Mahdavi, A. H.: ***Les Rapports Politiques entre l'Iran et les Etats-Unis après la Seconde Guerre Mondiale***, Université de Paris, 1954.

Marenches, Alexandre de: ***Dans le secret des Princes***, Editions Stock, Paris, 1986.

Monteil, Vincent: ***L'Iran***, Editions du Seuil, Paris, 1960.

Niroumand, Bahman: ***L'Iran, exemple de pays en voie de developpement ou la dictature du monde libre***, Editions Julliard, Paris, 1969.

Tully, Andrew: ***Central Intelligence Agency***, Editions Stock, Paris, 1962.

Warrin, Olivier: ***Le Lion et le Soleil***, Editions Stock, Paris, 1976.

هـ. نشریات خارجی:

انگلستان: روزنامه‌های **تایمز لندن** و **گاردین**.

ایالات متحد امریکا: روزنامه‌های **نیویورک تایمز**، **هرالد تریبیون**، **واشینگتن پست**؛ مجلات **تایم**، **نیوزویک**.

شوروی: روزنامه‌های **پراودا**، **ستارهٔ سرخ**.

مجلات **عصر جدید**، **در راه صلح پایدار**.

فرانسه: روزنامه‌های **لوموند**، **فیگارو**.

لبنان: روزنامهٔ **دیلی‌استار**.

مصر: روزنامهٔ **الاهرام**.

فهرست نامهای متن کتاب

مجموعهٔ آثار مؤلف

کتاب	نویسنده	ناشر و تاریخ انتشار
۱ ـ تاریخ روابط خارجی ایران، جلد ۱	مؤلف	انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۹
۲ ـ تاریخ روابط خارجی ایران، جلد ۲	مؤلف	نشر نو، ۱۳۶۸
۳ ـ راهنمای نگارش در وزارت‌امور خارجه	مؤلف	انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۵۶
۴ ـ دوّمین شانس	کنستان ویرژیل گورگیو	کانون معرفت، ۱۳۳۵
۵ ـ اسرار حمله به مصر	سرژ ومری برومبرژه	کتابخانهٔ ابن‌سینا، ۱۳۳۶
۶ ـ گریز راه شیطان	فردریک فورسایت	نشر رازی، ۱۳۶۲
۷ ـ یک بستر و دو رؤیا	آندره فونتن	نشر نو، ۱۳۶۲
۸ ـ گمشده	تامس هاوزر	نشر کسری، ۱۳۶۳
۹ ـ قانون جنگل	پل‌ماری دولاگورس	نشر کسری، ۱۳۶۳
۱۰ ـ تاریخ سوسیالیسم‌ها	رنه سدی یو	نشر نو، ۱۳۶۳
۱۱ ـ پیوند با آزادی	ویلی‌برانت، برونوکرایسکی، اولاف پالمه	نشر کسری، ۱۳۶۴
۱۲ ـ فرمانروایان شاخ زرین	نوئل باربر	نشر گفتار، ۱۳۶۴
۱۳ ـ تاریخ جنگ سرد، جلد ۱	آندره فونتن	نشر نو، ۱۳۶۴
۱۴ ـ تاریخ جنگ سرد، جلد ۲	آندره فونتن	نشر نو، ۱۳۶۶
۱۵ ـ شبهای سرای	میشل دوگرس	نشر گفتار، ۱۳۶۶

۱۶ ـ نه صلح، نه جنگ	هلن کاردانکوس	نشر نو، ۱۳۶۷
۱۷ ـ سه سال در آسیا	کنت دوگوبینو	کتابسرا، ۱۳۶۷
۱۸ ـ پرواز برفراز تاریخ جهان	رنه سدی یو	انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۸
۱۹ ـ ستارهٔ هند	میشل دوگرس	نشر گفتار، ۱۳۶۸
۲۰ ـ مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی (باهمکاری کاوهٔ بیات)	جیمز بیل و ویلیام راجر لوئیس	نشر نو، ۱۳۶۸
۲۱ ـ جنگهای صلیبی از دیدگاه شرقیان	امین معلوف	نشر البرز، ۱۳۶۹
۲۲ ـ آخرین سفر شاه	ویلیام شوکراس	نشر البرز، ۱۳۶۹
۲۳ ـ بین‌النهرین باستان	ژرژ رو	نشر آبی، ۱۳۶۹
۲۴ ـ راه اصفهان	ژیلبر سینوئه	نشر گفتار، ۱۳۶۹
۲۵ ـ تاریخ بزرگ جهان، جلد ۶	کارل گریمبرگ	انتشارات یزدان، ۱۳۷۰
۲۶ ـ گزارشهای سیاسی کنت دوگوبینو	آدریان هی‌تیه	انتشارات جویا، ۱۳۷۰
۲۷ ـ در آخرین روزهای رضاشاه (با همکاری کاوهٔ بیات)	ریچارد استوارت	نشر معین، ۱۳۷۰
۲۸ ـ ارمنستان، آذربایجان و گرجستان	سرژ آفاناسیان	نشر معین، ۱۳۷۰
۲۹ ـ نهضت مقاومت فرانسه	هانری میشل	انتشارات بزرگمهر، ۱۳۷۰
۳۰ ـ امریکائیها در ایران	دکتر آرتور میلسپو	نشر البرز، ۱۳۷۰
۳۱ ـ گفتگوهای من با شاه (با همکاری گروه مترجمان) ۲ جلد	امیراسدالله علم	انتشارات طرح نو، ۱۳۷۱
۳۲ ـ یکی بدون دیگری	آندره فونتن	نشر فاخته، ۱۳۷۱
۳۳ ـ بحران دموکراسی در ایران (با همکاری بیژن نوذری)	دکتر فخرالدین عظیمی	نشر البرز، ۱۳۷۲
۳۴ ـ ایران، ابرقدرت قرن	یوسف مازندی	نشر البرز، ۱۳۷۳
۳۵ ـ از ترومن تا ریگان: رؤسای جمهور امریکا و خاورمیانه	پروفسور جورج لنچافسکی	زیر چاپ
۳۶ ـ کاخ اشکها	میشل دوگرس	زیر چاپ

نشر البرز منتشر کرده است

آتلانتیس
جیمز و. می‌ور
ترجمهٔ زهرا فروزان سپهر

آخرین سفر شاه
ویلیام شوکراس
ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی

آزادی و زندگی تراژیک
پژوهشی در داستایفسکی
ویاچسلاو ایوانوف
ترجمهٔ رضا رضایی

آواز کشتگان
رضا براهنی

استادان داستان
(مجموعه‌ای از آثار معروفترین نویسندگان جهان)
ترجمه و انتخاب: اسماعیل فصیح

اسکارلت
الکساندرا ریپلی
ترجمهٔ مریم بیات

امریکاییها در ایران
دکتر آرتور میلسپو
ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی

بازیها
روانشناسی روابط انسانی
اریک برن
ترجمهٔ اسماعیل فصیح

برادرزادهٔ رامو
دیدرو
ترجمهٔ احمد سمیعی

برخورد
دانیل استیل
ترجمهٔ شهلا ارژنگ

بزنگاه داستان
جفری آرچر
ترجمهٔ ساغر سعیدی

بعد از سلام چه می‌گویید؟
اریک برن
ترجمهٔ مهدی قراچه‌داغی

تام جونز
هنری فیلدینگ
ترجمهٔ ابراهیم یونسی

تشخیص و درمان بیماریها
ترجمهٔ دکتر عباس ادیب

تقویم تبعید
یانیس ریتسوس
ترجمهٔ فریدون فریاد

تکاپوی جهانی
ژان ـ ژاک سروان شرایبر
ترجمهٔ عبدالحسین نیک‌گهر

تک درخت فندق
واتزگس پطروسیان
ترجمهٔ محمدعلی آتشبرگ

توفان برگ
گابریل گارسیا مارکز
ترجمهٔ هرمز عبداللهی

جنگ خلیج فارس
پیر سالینجر
ترجمهٔ دکتر مصطفی رحیمی

جنگهای صلیبی
امین معلوف
ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی

جهان حقیقی دموکراسی
سی.بی.مک فرسون
ترجمهٔ مجید مددی

حلقهٔ سوم
کوستاس تاکتسیس
ترجمهٔ محمد قاضی

خاستگاههای سرمایه‌داری
ژان بشلر
ترجمهٔ رامین کامران

خاطرات همسر سفیر
سینتیا هلمز
ترجمهٔ اسماعیل زند

دختر آسمانها
جینی چون
ترجمهٔ م.ع. شکیب

دایرهٔ کامل
دانیل استیل
ترجمهٔ مریم بیات

درآمدی برنظریه‌های رشد و توسعهٔ اقتصادی
دکتر غلامعلی فرجادی

درد جاودانگی
(سرشت سوگناک زندگی)
میگل د اونامونو
ترجمهٔ بهاءالدین خرمشاهی

در کاخ سفید چه گذشت
دونالد رگان
ترجمهٔ دکتر حسین ابوترابیان

درمان افسردگی
(راهنمای کامل برای همهٔ خانواده‌ها)
دکتر *جی.ریموند دوپاولو*
دکتر *کیت راسل ابلاو*
مهدی قراچه‌داغی

دلداده‌ها
ابراهیم یونسی

دوبیتیهای باباطاهر عریان
تابلوها: استاد محمد تجویدی
خط: محمد نقی سرمست

دو زن
آلبرتو موراویا
ترجمهٔ فریدون زاهدی

ده منظومه
از ده شاعر معاصر ایران
به کوشش فرامرز غفاری

دیده‌ها و شنیده‌ها
خاطرات میرزا ابوالقاسم خان کحال‌زاده
به کوشش مرتضی کامران

دیوارها فرو می‌ریزد
(مسألهٔ آلمان و بازتاب آن در دیپلماسی عمومی)
دکتر *سیدمحمّد کاظم نعیمی*

راسپوتین
آر.جی.مینی
ترجمهٔ اردشیر روشنگر

راه دل
جلد ۱ و ۲
خانم حشمت یوسفی

رباعیات حکیم عمر خیام
به تصحیح محمدعلی فروغی
تابلوها: استادمحمد تجویدی
خط: محمد تقی سرمست

روانشناسی خرافات
گوستاو جاهودا
ترجمهٔ محمد نقی براهنی

روشنگری در پزشکی
دکتر *عباس ادیب*

ریشه در خاک
پرل باک
ترجمهٔ بتول سعیدی

ژوزفین
ارنست جان ناپتون
ترجمهٔ فریدون زاهدی

ساعت شوم
گابریل گارسیا مارکز
ترجمهٔ احمد گلشیری

سرنوشت زمین
جوناتان شل
ترجمهٔ اسماعیل زند

شب ظلمانی یلدا و حدیث دردکشان
رضا جولایی

شترها باید بروند
خاطرات سرریدر بولارد و سرکلارمونت اسکراین
ترجمهٔ حسین ابوترابیان

شراب خام
اسماعیل فصیح

شکارچی درسایه‌روشن زندگی
ایوان تورگنیف
ترجمهٔ هرمز ریاحی
بهزاد برکت

شوربختی روس
هلن کارر دانکوس
ترجمهٔ عبدالحسین نیک‌گهر

فارماکولوژی
(پایه و بالینی)
جلد ۱ و ۲
ترجمهٔ دکتر عباس ادیب
دکتر تقی قفقازی

فرار عقابها
کن فالت
ترجمهٔ حسین ابوترابیان

فرار فروهر
اسماعیل فصیح

فراماسونری در جهان عرب
نجدة فتحی صفوت
ترجمهٔ یوسف عزیزی بنی‌طُرُف

فرهنگ بزرگ علوم اقتصادی
دو جلد
دکتر منوچهر فرهنگ

فرهنگ بیان اندیشه‌ها
دکتر محسن صبا

فرهنگ فشردهٔ زبان فارسی
(الفبایی ـ قیاسی)
دکتر مهشید مشیری

فرهنگ واژه‌های اروپایی در فارسی
دکتر مهشید مشیری

فوزیه، حکایت تلخکامی
خسرو معتضد

فنون سماع طبیعی
آسمان و جهان / کون و فساد
ابوعلی سینا
ترجمهٔ محمدعلی فروغی

قافله سالار سخن
(دکتر خانلری)
مجموعهٔ مقالات

قانون توانگری
کاترین پاندر
ترجمهٔ گیتی خوشدل

قصه‌نویسی
رضا براهنی

کاخ تنهایی
ثریا اسفندیاری بختیاری
ترجمهٔ امیرهوشنگ کاوسی

کارنامک من
شاپور اورمزد
فریدون مجلسی

کتاب الخراج
ابن خردادبه (تصحیح دخویه)
ترجمهٔ دکتر حسین قره‌چانلو

گرافیک کامپیوتری
میرحسن ولوی

گزارش یک مرگ
گابریل گارسیامارکز
ترجمهٔ لیلی گلستان

گزیدهٔ داستانها
اسماعیل فصیح

گلستان سعدی
به‌تصحیح محمدعلی فروغی
تابلوها: استاد محمد تجویدی
خط: محمدتقی سرمست

لی‌لی و آرزوهایش
سینتیا فری‌من
ترجمهٔ مریم بیات

لینمارا، عشق و آرزو
کاترین گاسکین
ترجمهٔ ابراهیم یونسی

مادر و کودک
بتر هومز اند گاردنز
ترجمهٔ انجمن مترجمین متون علمی و فنی

مدیریت خرید
دکتر رضا مهربان

مدیریت سفارشات خارجی
دکتر رضا مهربان

مصاحبه با شاه
مارگارت لاینگ
اردشیر روشنگر

مقدمه‌ای بر فلسفه
ی.م.بوخنسکی
ترجمهٔ محمدرضا باطنی

مقلدها
گراهام گرین
ترجمهٔ محمدعلی سپانلو

مکاتبات سفارشات بین‌المللی
دکتر رضامهربان / رسول شهپری

مکتب دیکتاتورها
اینیاتسیوسیلونه
ترجمهٔ مهدی سحابی

من و خاندان پهلوی
احمدعلی مسعود انصاری
محمدبرقعی ـ حسین سرفراز

مهاجران
هاوارد فاست
ترجمهٔ فریدون مجلسی

نه‌صلح و نه جنگ
حسن استفاده از تنش‌زدایی
هلن کارر دانکوس
ترجمهٔ عبدالرضاهوشنگ‌مهدوی

ورقهای آینده
الوین تافلر
ترجمهٔ عبدالحسین نیک‌گهر

هزار سال تفسیر فارسی
(سیری در متون کهن تفسیر پارسی)
دکتر حسن سادات ناصری
منوچهر دانش‌پژوه